(مجموعه خلفای راشدین)

۵

حسن مجتبی رضی الله عنه

(بررسی و تحلیل زندگانی خلیفه پنجم)

مؤلف:

دکتر علی صلابی

ترجمه:

ابراهیم کیانی

این کتاب با همکاری کتابخانه عقیده چاپ شده است.

www.aqeedeh.com

مشخصات کتاب

نـام کتـاب: حسن مجتبی رضي الله عنه

نویســــنده: دکتر علی صلابی مترجم: ابراهیم کیانی

تیـــــــراژ: ۳۰۰۰

سال چـاپ: ۱۳۸۸هـ ش برابر با ۱٤۳۱هـ ق

نوبت چاپ: اول

آدرس ایمیل: aqeedehlibrary@gmail.com

سایتهای مفید

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست عناوین

عنوان **صفحه**

بسم الله الرحمن الرحیم

یادداشت مترجم

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسول الله محمد و علی آله و صحبه أجمعین و من تبعهم بإحسان إلی یوم الدین

دین اسلام، بزرگ‌ترین هدیه‌ی خداوند، به انسان‌هاست؛ تردیدی نیست که مسلمانان، این ارمغان الهی را از طریق اصحاب رسول‌خدا ﷺ، دریافت نموده‌اند و از این‌رو اگر سیمای زشتی از یاران پیامبر اکرم ﷺ، ارائه شود، به طور قطع، حقانیت اسلام زیر سؤال می‌رود. این، همان نکته‌ای است که دشمنان اسلام، به آن پی بردند و یکی از مهم‌ترین فعالیت‌ها و شیوه‌های تبلیغاتی خود بر ضد اسلام را در تحریف سیمای نگهبانان این آیین راستین، متمرکز نمودند. دوری مسلمانان از سرمایه‌ی عظیم و گران‌بهای تاریخ درخشان اسلام از یک‌سو، و دسیسه‌های دشمنان بدخواه و خودباختگی مسلمانان ناآگاه در برابر تهاجم تبلیغاتی دشمن در زمینه‌ی تحریف تاریخ اسلام از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین عوامل انحطاط مسلمانان به‌شمار می‌رود. دشمنان اسلام که از قتل و کشتار اهل ایمان، نتیجه‌ی دلخواه خویش را نگرفتند، جبهه‌ای دیگر در برابر اسلام و مسلمانان گشودند تا فکر و فرهنگ و عقیده‌ی مسلمانان را مطابق خواسته‌ها و اهداف شوم خویش، شکل دهند. آنان، در این راستا، هزینه‌های زیادی نمودند و برنامه‌های فراوانی چیدند. البته به خواست خدای متعال، نتیجه‌ای جز حسرت و افسوس، عایدشان نخواهد شد؛ اگر:

۱ـ مسلمانان، به عقیده‌ی ناب اسلامی، باز گردند و گردونه‌ی زندگی خویش را بر اساس آموزه‌های آیین راستین اسلام، بچرخانند.

۲ـ علما و اندیشمندان مسلمان، به جای آنکه دین و فعالیت‌های دینی را حرفه و منبع درآمد خویش قرار دهند، از تمام ظرفیت‌ها و امکانات موجود، در راستای احیای تفکر دینی، توام با حرکت و خیزش و دعوت و جهاد، استفاده کنند و در برابر جریان‌های جاهلی

قرن حاضر، جبهه‌ی نیرومند اندیشه‌ی اسلامی را فعال نمایند و با سلاح علم و ایمان، نقشی دوباره در ساختن تاریخی درخشان، ایفا کنند.

۳ـ علما و اندیشمندان، روش‌های تهاجم فرهنگی، سیاسی و اخلاقی دشمنان اسلام را شناسایی نمایند و با توجه به نیازهای کنونی امت اسلام، بدور از هرگونه خودسری و تعصب بر دیدگاه‌های فقهی برآمده از تقلید، به نشر عقیده‌ی ناب اسلامی بر اساس فهم سلف این امت، بپردازند و مصالح اسلام را بر منافع مذهب، ترجیح دهند.

۴ـ نویسندگان، صاحبان قلم، دانشمندان علوم اسلامی و همه‌ی کسانی که خود را در بیداری اسلامی و پیوند مسلمانان با رویکرد پیشینیان نیک‌سیرت این امت، سهیم می‌دانند، بکوشند تا اصل ولاء و براء، احیا گردد و یکایک مسلمانان، دریابند که غنای دینی آنان، این اجازه را به آنها نمی‌دهد که به نام نوگرایی، دست دوستی به سوی دشمنان اسلام دراز کنند و دانسته یا ندانسته، روش زندگانی آنان را معیار و سنجه‌ی زندگی خویش قرار دهند.

بنده، قصد آن ندارم که با چیدمان کلمات و واژه‌ها، به شرح وظایف مسلمانان و علمای آنان بپردازم؛ بلکه خود را کوچک‌تر از این می‌بینم. زیرا هم درد امت مشخص است و هم درمانش. اینک که ترجمه‌ی کتاب گران‌سنگ دکتر صلابی در موضوع سیرت حسن مجتبی رضی الله عنه را تقدیم خوانندگان فارسی‌زبان می‌کنم، نه به‌رسم مترجمان، بلکه با انگیزه‌ای درونی و به‌صورتی ناخواسته، تصمیم گرفتم تا با نگارش چند سطر، به خود و خوانندگان این کتاب یادآوری نمایم که ما، مسلمانیم و مسؤولیتی بزرگ در قبال اسلام داریم؛ چنانچه شناخت اسلام و شناساندن غنا و توانمندی اندیشه‌ی اسلامی، هدف اصلی سیرت‌نگاری است.

چه خوبست اینک که خون فرزندان اسلام و قلم علمای امت، از آینده‌ی درخشان اسلام و مسلمانان، خبر می‌دهد و نغمه‌ی فتح و پیروزی زودهنگام مسلمانان، در گوش وجدان‌های بیدار، طنین‌انداز شده، سروده‌ی زیر را زمزمه کنیم که:

«گذشت دوره‌ی خفتن... و روزگار تغافل　　کنون نشانه‌ی صبح است این سپیده‌ی آفاق
و وقت، وقت شتاب است و روز، روز تکاپو　　و قرن، قرن تلاش است و نسل، نسل تحرک
تو، ای برادر و خواهر!　　مباد... آنکه بخوابی　　مباد... آنکه بمانی»

محمد ابراهیم کیانی

بیرجند - ۱۳۸۶/۵/۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه‌ی مؤلف

إنّ الحمدَ للهِ نحمَدُهُ و نستعينُهُ و نستهديهِ و نستغفرُهُ و نعوذ باللهِ مِنْ شرور أنفسِنا و مِن سيئاتِ أعمالِنا مَن يهدِهِ اللهُ فلاَ مُضِلَّ لَهُ وَ مَن يُضْلِلْ فلا هاديَ لَهُ و أشهدُ أن لا إله إلاّ اللهُ وحده لا شريكَ لهُ وأشهدُ أنَّ محمّداً عبدُهُ و رسولُهُ

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ﴿١٠٢﴾ ﴾

(آل عمران: ۱۰۲)

«ای اهل ایمان! آن‌چنان که باید و شاید، از خدا بترسید و شما (همواره سعی کنید، غفلت نکنید تا اگر مرگتان به ناگاه فرارسد،) نمیرید مگر که مسلمان باشید.»

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ﴿١﴾ ﴾ (نساء:۱)

«ای مردم! از(خشم و عذاب) پروردگارتان بترسید؛ پروردگاری که شما را از یک انسان آفرید و همسرش را از نوع او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان زیادی (برروی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم و عذاب) خدایی بترسید که همدیگر را به او سوگند می‌دهید و بپرهیزید از این‌که پیوند خویشاوندی را نادیده بگیرید. همانا خداوند، مراقب شما است.»

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ﴿٧٠﴾ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾ ﴾ (احزاب:۷۰و۷۱)

«ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید(که در نتیجه) خداوند، اعمالتان را شایسته می‌گرداند و گناهانتان را می‌آمرزد و هر کس که از خدا و پیامبرش، اطاعت کند، قطعاً به کامیابی بزرگی می‌رسد.»

فَيَا رَبِّ لکَ الحَمْدُ كَمَا يَنْبَغِي لِجَلاَلِ وَجهکَ وَ عَظِيمِ سُلطَانِکَ، لَکَ الحَمْدُ حَتّی تَرْضَی وَ لَکَ الحمد إذَا رَضِيتَ

این کتاب، ادامه‌ی پژوهشی است که در موضوع سیرت پیامبر اکرمﷺ و خلفای راشدین آغاز کردم. در این مجموعه، سیرت رسول اکرمﷺ با نام الگوی هدایت و نیز سیرت خلفای راشدینش را به نگارش درآورده‌ام و اینک در کتاب پیش رویتان، به شرح حال پنجمین خلیفه یعنی حسن بن علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما و تحلیل وقایع زندگانی وی از تولد تا شهادتش می‌پردازم. نخستین مبحث این کتاب، به بیان نام، نسب، کنیه، صفت و لقب حسن بن علیس می‌پردازد و در همین مبحث بیان می‌گردد که شخص رسول اکرمﷺ، حسنس را به بدین اسم، نامگذاری کرد و در گوشش اذان گفت و موی سرش را تراشید و برایش عقیقه فرمود. همچنین در این کتاب به بیان این موضوع پرداخته می‌شود که ام‌فضل رضی الله عنها به این نوزاد عزیز شیر داد. در ادامه از ازدواج حسن بن علیس و تعداد همسرانش و روایاتی که در این زمینه آمده، بحث می‌شود و مجموعه‌ی روایاتی مورد بررسی قرار می‌گیرد که خاستگاه این پندار قرار گرفته که حسنس زنان زیادی را به ازدواج خویش در آورده و آنها را طلاق داده است. این کتاب، پیرامون فرزندان، برادران، خواهران، عموها، عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌های حسن و نیز مادر بزرگوارش فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بحث می‌کند و موضوع مهریه، جهیزیه، عروسی، چگونگی زندگانی، شکیبایی و نیز محبت رسول‌خداﷺ با فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها و همچنین غیرت ایشان نسبت به این بانوی بزرگوار را مورد بررسی قرار می‌دهد و از راستگویی و صراحت گفتار دخت گرامی رسول اکرمﷺ و جایگاه رفیعش در دنیا و آخرت سخن می‌گوید. در این کتاب همچنین از روابط حسنه‌ی فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها با ابوبکر صدیقس سخن به میان می‌آید و موضوع میراث رسول اکرمﷺ تبیین و تشریح می‌گردد و سپس به مسأله‌ی وفات فاطمه‌ی زهرا می‌پردازد. این کتاب، به جایگاه والای حسنس نزد رسول‌خداﷺ اشاره می‌کند و میزان محبت پدربزرگ بزرگوارش، محمد مصطفیﷺ به حسن و نیز چگونگی مهرورزی به کودکان را به تصویر می‌کشد و رهنمود نبوی در زمینه‌ی محبت به فرزندان را نمایان می‌کند و پیرامون بازی و شوخی با کودکان، بوسیدن و در آغوش گرفتن آنها و نیز نثار مهر و محبت و هدیه به فرزندان، مطالبی ارائه می‌دهد و سپس درباره‌ی احادیثی بحث می‌کند که به

شباهت حسن بن علیﷺ به رسول‌خداﷺ اشاره نموده و به روایاتی می‌پردازد که حسن و حسین رضی الله عنهما را سرور و آقای جوانان بهشت معرفی کرده است. در این باب به حدیث رسول اکرمﷺ اشاره می‌گردد که فرموده است: (**هما ریحانتای من الدنیا**) یعنی: «حسن و حسین، گلهای خوشبوی من در دنیا هستند». همچنین در این کتاب روایتی آمده است که رسول اکرمﷺ در ملأ عام و در حضور جمع زیادی از مردم، حسنﷺ را آقا و سرور معرفی نمود و بدین نکته اشاره فرمود که خدای متعال، حسنﷺ را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان قرار می‌دهد. احادیثی که حسن بن علیﷺ از جد بزرگوارش رسول‌خداﷺ روایت کرده، بخش دیگری از این کتاب را به خود اختصاص داده است. از دیگر مطالب مورد بحث در این کتاب، نصوصی است که در فضایل و مناقب حسنﷺ آمده است؛ از قبیل: آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء (که به حدیث آل عبا مشهور است). در این مبحث آیه‌ی تطهیر و اختلافاتی را که بر سر این آیه در میان اهل سنت و اهل تشیع وجود دارد، مورد بررسی قرار داده‌ام و آن را بر اساس روش علمای گذشته‌ی اهل سنت و فهم کسانی که در خیرالقرون می‌زیسته‌اند، توضیح داده‌ام. آیه‌ی مباهله و نمایندگان مسیحیان نجران و نیز ارتباط حسنﷺ با این آیه، از دیگر مباحثی است که مورد بررسی قرار گرفته است. در این میان آثار تربیت خانوادگی و نیز پدیده‌های اجتماعی، در رشد و پرورش فردی و اجتماعی حسنﷺ را بیان نموده‌ام.

همچنین یک مبحث جداگانه به زندگانی حسنﷺ در دوران خلفای راشدین اختصاص داده و از جایگاه و موقعیت وی در زمان ابوبکر صدیقﷺ و مهمترین حوادث اثرگذار آن دوران بر رشد فکری و فرهنگی حسن مجتبیﷺ و نیز از میزان بهره‌بری او از آن دوران شکوفا سخن گفته‌ام. ناگفته نماند که در این مبحث دستاوردها و آموزه‌های حسنﷺ از دوران سایر خلفا نیز بیان شده است. به عبارتی در این مبحث از میزان فراگیری و دانش‌اندوزی حسنﷺ در پهنه‌ی فقه سیاسی و معارف اسلامی و رابطه‌ی صمیمی و تنگاتنگ وی با خلفای راشدین، مطالبی ارائه کرده و موضع حسنﷺ در قبال جنگ جمل و صفین را بررسی نموده و از شهادت امیرالمؤمنین علیﷺ و وصایا و رهنمودهایش به حسن و حسین رضی الله عنهما سخن به میان آورده‌ام. از این رهگذر فرمان علیﷺ مبنی بر ممنوعیت مثله کردن قاتلش و نیز سخنرانی حسنﷺ پس از شهادت پدرش و همچنین واکنش معاویهﷺ در قبال شهادت علیﷺ بیان شده و موضوع بیعت با حسنﷺ و بطلان انتصاب وی از سوی

پدرش پردازش گردیده و این موضوع، روشن و واضح گشته که حسن‌ﷺ بر اساس شورا و مشورت مسلمانان به خلافت رسیده است. در ادامه‌ی این مبحث از مدت خلافت امیرالمؤمنین حسن‌ﷺ و نیز از اعتقاد اهل سنت سخن گفته‌ام که معتقدند حسن‌ﷺ پنجمین خلیفه از خلفای راشدین می‌باشد. چراکه دوران خلافتش، کامل‌کننده‌ی مدت زمانی است که با آن، سی سال دوران خلافت راشده، تکمیل می‌گردد؛ چنانچه در حدیثی از رسول اکرمﷺ بدین نکته اشاره شده که دوران خلافت، سی سال است و پس از آن ساختار سیاسی حکومت مسلمانان، به نظام سلطنتی تبدیل می‌شود. در روایت ترمذی رحمه‌الله از سفینه غلام آزادشده‌ی پیامبر اکرمﷺ آمده که آن حضرتﷺ فرموده است: (**الخلافة فی أمتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلک**)[1] یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابن‌کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می‌گردد. حسن‌ﷺ در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویه‌ﷺ سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول‌خداﷺ اتفاق افتاد. چراکه رسول‌خداﷺ در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرتﷺ می‌باشد».[2] از این رو حسن‌ﷺ پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است.[3] امام احمد رحمه الله حدیث سفینه را با این الفاظ آورده است: (**الخلافة ثلاثون سنة ثم یکون بعد ذلک ملک**)[4] یعنی: «خلافت (پس از من) سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابوداود رحمه‌الله چنین روایت کرده است: (**خِلافَـةُ النُّبُوَّةِ ثَلاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ أَوْ مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ**)[5] یعنی: «خلافت (پس از) نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد». پس از رسول‌خداﷺ تنها دوران خلافت خلفای اربعه و مدت زمان خلافت حسن‌ﷺ در سی سال خلافت مورد اشاره می‌گنجد؛ از این رو تمام علما، در شرح این حدیث، بدین نکته تصریح کرده‌اند که چند ماهی که حسن بن علی‌ﷺ پس از وفات پدرش بر مسند خلافت نشست،

۱- تحفة الأحوذی (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ حدیث، حسن است.

۲- البدایة و النهایة (۱۳۴/۱۱)

۳- مآثر الإنافة (۱۰۵/۱)؛ مرویات خلافة معاویة، خالد الغیث، ص ۱۵۵

۴- فضائل الصحابة (۷۴۴/۲) سند آن، حسن است.

۵- صحیح سنن ابی‌داود (۷۹۹/۳)؛ سنن ابی‌داود (۵۱۵/۲).

جزو خلافت مورد اشاره و بلکه تکمیل‌کننده‌ی سی سالی است که در حدیث بدان تصریح شده است. اینک سخن برخی از علما در این زمینه را نقل می‌کنیم:

۱ـ قاضی عیاض رحمه‌الله: در سی سال مذکور، تنها دوران خلافت خلفای اربعه و چند ماهی می‌گنجد که با حسن بن علی رضی الله عنه بیعت شد و منظور از آنچه که در حدیث آمده: (**الخلافة ثلاثون سنة**)، سی سال خلافت پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم می‌باشد که در سایر احادیث، تفسیر و تبیین شده است: (**خلافة النبوة بعدی ثلاثون سنة ثم تكون ملكا**)[1]

۲ـ ابن ابی‌العز حنفی، در شرح **العقيدة الطحاوية** می‌گوید: خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال و چند ماه بود؛ خلافت عمر رضی الله عنه ده و نیم سال به طول انجامید و عثمان رضی الله عنه دوازده سال خلافت کرد و خلافت علی رضی الله عنه چهار سال و نه ماه طول کشید و حسن رضی الله عنه شش ماه بر مسند خلافت نشست.[2]

۳ـ ابن کثیر: دلیل اینکه حسن رضی الله عنه یکی از خلفای راشدین می‌باشد، حدیثی است که در مبحث معجزات و نشانه‌های نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به نقل از سفینه غلام آزادشده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم آورده‌ایم که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است: (**الخلافة بعدی ثلاثون سنة**)[3] یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». سی سال، با خلافت حسن بن علی رضی الله عنه تکمیل می‌شود.[4]

۴ـ ابن‌حجر هیتمی می‌گوید: حسن بن علی رضی الله عنه بنا بر فرموده‌ی صریح جد بزرگوارش، یکی از خلفای راشدین است؛ وی، پس از شهادت پدرش، با بیعت مردم کوفه، به مدت شش ماه و چند روز بر مسند خلافت نشست. او، خلیفه‌ی برحق و پیشوای عادلی بود و در واقع صداقت فرموده‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را تحقق بخشید که فرموده است: (**الخلافة بعدی ثلاثون سنة**)[5] یعنی: ««خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». آری، شش ماه خلافت حسن بن علی رضی الله عنه مکمل سی سال خلافت راشده می‌باشد.[6]

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم (۲۰۱/۱۲).

۲- شرح الطحاوية، ص۵۵.

۳- البداية و النهاية (۱۳۴/۱۱)

۴- مرجع سابق.

۵- الصواعق المحرقة على أهل البدع و الزندقة (۳۹۷/۲)

۶- عقيدة أهل السنة فی الصحابة (۷۴۸/۲).

اینها، برخی از اقوال علما درباره‌ی حسن مجتبی‌رضي الله عنه است که او را در شمار خلفای راشدین می‌دانند. از این رو اهل سنت، بر این باورند که حسن بن علی‌رضي الله عنه، خلیفه‌ی برحقی بوده است که با خلافت او، سی سال مورد اشاره در مورد خلافت نبوت کامل می‌شود.[۱]

در این کتاب، یادآور شده‌ام که برخی از خطبه‌ها و سخنرانی‌های منسوب به امام حسن‌رضي الله عنه درست نیست و در این راستا برخی از اقوال علما در پاره‌ای از کتابها را نقل نموده‌ام؛ همچون کتاب **الأغانی** از ابوالفرج اصفهانی که در شمار کتابهایی قرار دارد که سیمای زشتی از تاریخ صدر اسلام، به تصویر می‌کشند. این کتاب، کتابی ادبی، افسانه‌پرداز، غنایی و طنزپرداز و بی‌اساس است و اصلاً کتابی معتبر در زمینه‌ی علم، تاریخ و فقه نمی‌باشد؛ هرچند که نزد برخی از ادیبان و تاریخ‌نگاران، از نام و آوازه‌ای نسبی برخوردار شده است. بنده، در کتاب پیش رویتان، اقوال و دیدگاه‌های علما، درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی را آورده و این نکته را روشن کرده‌ام که وی، از نگاه اهل علم، ثقه و قابل اعتماد نیست و اساساً علما، روایات و گزارش‌های او را ضعیف و غیر قابل اطمینان دانسته‌اند. بدین‌سان بنده، بر پایه‌ی دلایل علمی ثابت کرده‌ام که کتاب **الأغانی** ابوالفرج اصفهانی به هیچ عنوان نمی‌تواند یکی از منابع و مراجع تحقیقی و پژوهشی در زمینه‌ی ادبیات و تاریخ باشد؛ چراکه این کتاب در زشت‌نمایی تاریخ اسلام، تأثیر زیادی داشته و از این‌رو باید از این کتاب و امثال آن اجتناب کرد. البته دیدگاه ما اهل سنت نسبت به کتاب نهج البلاغه نیز چندان مثبت نیست؛ زیرا ما بر این باوریم که می‌توان بر این کتاب، از لحاظ سند و متن، خرده گرفت. چراکه نگارنده‌اش، آن را پس از سه و نیم قرن، بدون هیچ سندی، به امیرالمؤمنین علی‌رضي الله عنه نسبت داده است. بنابراین دیدگاه علمای اهل سنت را درباره‌ی نهج‌البلاغه نقل کرده‌ام.

خلاصه اینکه از دیدگاه ما، باید نسبت به مطالب نهج‌البلاغه درباره‌ی صحابه‌رضي الله عنهم آگاه بود. همچنین کسی که می‌خواهد از نهج‌البلاغه استفاده کند، باید مسایل اعتقادی و احکام شرعی و مطالبی را که در این کتاب در مورد صحابه‌رضي الله عنهم آمده است، با داده‌های کتاب خدا و سنت رسول اکرم‌صلى الله عليه وسلم ارزیابی نماید تا مواردی را که با این معیارها، مطابقت دارد، بپذیرد و از نکات مخالف با کتاب و سنت، بپرهیزد. از اینکه بگذریم از نگاه ما، پژوهشگری که

۱- همان.

می‌خواهد در تحقیقات علمی و موضوعی‌اش، رضـای خـدا و جنبـه‌ی بـی‌طرفـی را رعایـت نماید، نمی‌تواند صرفاً به چنین کتابهایی اعتماد و بسنده کند.

در کتـاب پـیش رویتـان، مهمتـرین صـفات و ویژگـی‌هـای حسـن رضي الله عنه و نیـز زنـدگانی اجتماعیش را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و کوشیده‌ام تا این نکته را ثابـت و روشـن کـنم که حسن رضي الله عنه به‌حق یکی از شخصیت‌های قیادی و پیشوایان برجسته و بی‌نظیر به‌شمار می‌رود. آری! حسن رضي الله عنه به صفات و ویژگـی‌هـای یـک پیشـوای ربـانی آراسـته بـود کـه از آن جملـه می‌توان به آینده‌نگری وی و درک صحیحش از حوادث و رخدادها و نیز توانمندی والایش در عرصه‌ی قیادت و رهبری اقشار مختلف جامعـه و اراده‌ی اسـتوارش در راسـتای بـه انجـام رساندن اهداف والا و ارزشـمندش اشـاره کـرد. ایـن ویژگـی‌هـا را ضـمن تحلیـل و بررسـی برنامه‌های اصلاحی بزرگش به همراه سایر صفاتش، توضـیح داده‌ام؛ صـفاتی از قبیـل: میـزان علم و دانش وی از کتاب و سـنت، عبـادت‌گـزاری خاشـعانه‌اش، زهـد و تقـوای وافـرش در حکومت و امور دنیوی، گشاده‌دستی و سـخاوتش بـدون تبعـیض در میـان فقیـر و ثروتمنـد، بزرگ و کوچک و دور و نزدیک.. نهاد آن بزرگوار، با بـذل و بخشـش و سـخاوتمندی بـه رضای خدای متعال، سرشته شده بود. گویا منظور شاعر، همین شخصیت بزرگـوار بـوده کـه درباره‌اش چنین سروده است:

إنی لتطربنی الخـلال کریـمة	طرب الغریب بأوبة و تلاق
و یهزنی ذکر المروءة والندی	بین الشمـائل هزة المشتـــاق
فـإذا رزقت خلیـقة محمـودة	فقداصطفاک مقسـم الأرزاق
فالنـاس هذا حظـه مـال و ذا	علـم و ذاک مکارم الأخلاق

یعنی: «خصلت‌های پسندیده ی سخاوت و بخشـش، مـرا آن‌چنـان شـادمان مـی‌کنـد کـه مسافر هنگام بازگشت از سفر غربت و دیدن عزیزانش شادمان می شود. یادآوری مردانگی و سخاوت از میان سایر خصلت‌ها، مرا همچون انسان مشتاق به وجد می‌آورد. اگر به تو خلق و خوی پسندیده‌ای، داده شده، باید بدانی که تقسیم‌کننـده‌ی روزی‌هـا، تـو را برگزیـده اسـت. نصیب برخی از مردم، مال و ثروت است و نصیب برخی هم علم و دانـش و بعضـی از آن‌هـا نیز خلق و خوی‌های پسندیده، نصیبشان می‌گردد».

از دیگر صفات حسن مجتبی رضي الله عنه کـه در ایـن کتـاب مـورد بررسـی قـرار گرفتـه، حلـم و بردباری و تواضع و فروتنی آن بزرگوار است. همچنین به شرح سیادت و آقایی وی پرداخته

و معنا و مفهوم سیادت و آقایی را از خلال سیرتش، توضیح داده و بیان کرده‌ام که سیادت، به معنای ریاست و چیرگی محض و خونریزی و غلبه بر دیگران و پایمال کردن حقوق انسان‌ها نیست؛ بلکه سیادت و ریاست راستین و ارزشمند، عبارت است از: صیانت و پاسداری از حقوق و اموال دیگران و از میان بردن کینه و دشمنی.. از این رهگذر بیان کرده‌ام که صلح حسن مجتبی﵁ با معاویه﵁ به‌قصد جلوگیری از ریختن خون مسلمانان، وی را به اوج آقایی و سیادت رسانید.

بنده کوشیده‌ام تا شیوه‌ی نوشتارم را به‌گونه‌ای قرار دهم که با زندگی اجتماعی حسن مجتبی﵁ و حضور وی در جامعه، همراه شوم و به بیان و پردازش چند و چون فعالیت‌هایش برای رویارویی با مفاسد بپردازم. در این میان سایر فعالیت‌های اجتماعی حسن﵁ بیان شده است؛ از جمله: فعالیت چشمگیرش برای رفع نیازهای مردم، غیرتش نسبت به نسب والایش به عنوان نوه‌ی رسول‌خدا ﷺ، چگونگی برخوردش با کسانی که به او بد کردند، خوش‌اخلاقیش در میان مردم و اجتناب از بیهوده‌گویی و پرحرفی. در ادامه تعریف و تمجید سرآمدان جامعه‌ی اسلامی نسبت به حسن﵁ و برخی از گفته‌هایشان را در مورد وی آورده‌ام. همچنین فرازی از گفته‌ها، سخنرانی‌ها و اندرزهای امام حسن﵁ را آورده و به شرح پاره‌ای از آنها پرداخته‌ام تا بیشتر مورد استفاده‌ی جامعه‌ی کنونی ما قرار بگیرد. مبحث جداگانه‌ای نیز به مهمترین اطرافیان حسن بن علی﵄ اختصاص داده‌ام؛ از جمله:

ـ قیس بن سعد بن عباده خزرجی﵄؛ وی، یکی از زیرک‌ترین و کاردان‌ترین افراد دورانش و بلکه یکی از فرماندهان لشکر حسن﵁ و نخستین کسی بود که با ایشان بیعت کرد.

ـ عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب﵄؛ او، یکی از کارگزاران علی بن ابی‌طالب﵁ بود که پس از شهادت ایشان، یکی از فرماندهان سپاه حسن بن علی﵄ گردید. وی، در برخی از کتاب‌های تاریخ، در معرض دروغ و بهتان قرار گرفته و سیمای زشتی از او به تصویر کشیده شده است؛ از این رو به شرح حالش پرداخته‌ام تا شخصیت راستین و مواضع حقیقی او را نمایان کنم.

ـ عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب﵄ از دیگر شخصیت‌های مهمی است که یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مشاوران حسن﵁ بشمار می‌رفت. امام حسن﵁ با عبدالله﵁ در مورد

صلح با معاویهﷺ مشورت و رایزنی کرد. عبداللهﷺ به حسن مجتبیﷺ پیشنهاد کرد که با معاویهﷺ صلح نماید و ایشان را به این کار تشویق نمود.

با توجه به رویکرد مهمی که این دسته از یاران حسن بن علیﷺ داشته‌اند، مناسب دیدم که شرح حال مختصری از اینها ارائه دهم و این کار، با روش پژوهش من در موضوع سیرت حسن بن علیﷺ کاملاً همسو و هماهنگ است؛ چراکه معتقدم از این طریق می‌توان به برخی از ویژگی‌های اساسی دوران حسن بن علیﷺ پی برد.

بنده، موضوع صلح امام حسنﷺ با معاویهﷺ را بررسی کرده و آن را یک برنامه‌ی اصلاحی بزرگ و ارزشمند برشمرده‌ام؛ از این رو این مسأله را از زاویه‌ی اصلاح‌طلبانه‌ی حسن بن علیﷺ بررسی نموده و در این راستا به مهمترین مراحل صلح و رخدادهای هر مرحله پرداخته‌ام. در این میان اساسی‌ترین عوامل و خاستگاه‌های صلح حسن و معاویه رضی الله عنهما را بیان کرده‌ام؛ از جمله: علاقه و رغبت امام حسنﷺ به رضایت و خواست خدای متعال؛ میل و اشتیاق وافر وی به جلوگیری از ریختن خون مسلمانان و حفظ وحدت و یکپارچگی امت اسلامی و نیز تحقق برنامه‌ها و اهداف رسول‌خداﷺ و.... همچنین آن دسته از اقوال و سخنان حسن بن علیﷺ را توضیح داده‌ام که سبب و انگیزه‌ی برقراری صلح گردید؛ سخنانی که نشان‌دهنده‌ی درک و فهم عمیق وی، از شریعت اسلام است.

در ادامه‌ی این مبحث، شرایط صلح حسن بن علیﷺ با معاویهﷺ و نتایج و دستاوردهای آن را آورده و با دلایل تاریخی ثابت کرده‌ام که حسن بن علیﷺ بر خلاف تصور برخی از تاریخ‌نگاران، خلافت را از موضع قوت و قدرت، به معاویهﷺ سپرد و نه از روی ضعف و ناتوانی.

شکوه حسن بن علیﷺ از خلال اقدامات و مواضع روشن و توانمندش در عرصه‌های مختلف زندگانی نمایان می‌شود که از مهم‌ترین آنها می‌توان به برنامه‌ی اصلاحی وی و توانمندی‌اش در اجرای آن، اشاره کرد. آری! بسیارند کسانی که دیدگاه‌ها و برنامه‌های اصلاحی خوب و سازنده‌ای دارند، اما از اجرای آنها در دنیای مردم، ناتوان هستند.

بنده در این کتاب برخی از دروغ‌های تاریخی را برملا نموده‌ام؛ از جمله:

برخی از مورخان چنین می‌پندارند که حکومت اموی در دوران معاویهﷺ به‌شکلی عمومی و فراگیر اقدام به ناسزاگویی به امیرالمؤمنین علیﷺ نمود. اینجانب، با دلایل و شواهد تاریخی، بطلان این پندار یا سخن ناشایست را ثابت نموده و روشن نموده‌ام که آنچه

برخی از کتاب‌های تاریخ، در این زمینه آورده‌اند، نادرست است؛ هرچند که برخی از نسل‌های بعدی، بدون دلیل و نقد و بررسی عالمانه به‌گونه‌ای این پندار نادرست را پذیرفته‌اند که گویا یکی از جریان‌های قطعی و غیرقابل انکار تاریخ می‌باشد و اصلاً نیازی به بررسی علمی و نقد و مطالعه از لحاظ سند و متن ندارد! قطعاً میزان نادرستی این پندار، برای برخی از پژوهشگران کوشا نمایان است و آنان، به‌خوبی می‌دانند که شواهد تاریخی، نشان می‌دهد که در دوران معاویهؓ نه تنها هیچ اهانتی به امیرالمؤمنین صورت نگرفته، بلکه در آن دوران، علیؓ و خاندان پاکش، شدیداً مورد احترام معاویهؓ و سایر مسلمانان بوده‌اند. از این رو برخی از برچسب‌ها و دروغ‌های ناروای بعضی از کتاب‌های تاریخ، مبنی بر دسیسه‌ی معاویهؓ و فرزندش را برای مسموم کردن حسنؓ شرح داده و ثابت کرده‌ام که این مسأله، هم از لحاظ سند و هم از لحاظ متن، قابل اثبات نیست. بنده، پس از بررسی این مطالب، سمت و سوی نگارش کتاب را با اقامت حسن بن علیؓ در مدینه همراه کرده و به شرح وقایع زندگانی او در مرحله‌ای پرداخته‌ام که امام الفت و وحدت امت اسلامی و مدار یکپارچگی آنان گردید. شاعر چه خوب سروده است:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز — از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین — آن امام اولین و آخرین
آنکه جان در پیکر گیتی دمید — روزگار تازه آیین آفرید
پادشاه و کلبه‌ای، ایوان او — یک حسام و یک زره سامان او
مادر آن مرکز پرگار عشق — مادر آن کاروان‌سالار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم — حافظ جمعیت خیر الامم
تا نشیند آتش پیکار و کین — پشت پا زد بر سر تاج و نگین
و آن دگر مولای ابرار جهان — قوت بازوی احرار جهان
در نوای زندگی سوز از حسین — اهل حق حریت‌آموز از حسین
سیرت فرزندها از امهات — جوهر صدق و صفا از امهات
مزرع تسلیم را حاصل بتول — مادران را اسوه‌ی کامل بتول
بهرمحتاجی دلش آنگونه سوخت — با یهودی چادر خود را فروخت
نوری و هم آتشی فرمانبرش — گم رضایش در رضای شوهرش

آن ادب پـرورده‌ی صبر و رضا — آسیـاگردان و لـب قـرآن‌سـرا
گـریه‌های او ز بـالـین نـیـاز — گـوهر افـشاندی بدامـان نمـاز
اشـک او برچید جبریل از زمین — همچو شبنم ریخت برعرش برین
رشـته‌ی آیین حق زنجیـر پاست — پاس فرمان جناب مصطفی است
ورنـه گـرد تربـتش گردیدمی — سجـده‌ها بر خاک او پاشیدمی!

من، به ارتباط خوب حسـن بـن علـیؑ و معاویـهؓ پـس از برقـراری صـلح و واپسـین روزهای حیات آن امام بزرگوار پرداخته و فرازی از وصایا و رهنمودهـایش بـه حسـینؑ را آورده‌ام و پس از آن به میزان تدبر و تفکر حسنؑ در ملکوت و قدرت الهی اشاره کـرده و از شهادت و خاکسپاری او در قبرستان بقیع سخن گفته‌ام.

سیرت حسن بن علیؑ برای ما اهمیت برخـورداریِ رهبـر از آینـده‌نگـری را روشـن‌تـر می‌سازد تا بتواند با کمک و عنایت الهی راه آینده‌ای نیـک را بپیمایـد. حسـنؑ از نگرشـی عمیق و اصلاحی نسبت به مسایل و نیز قدرت اجرایی بالایی برخوردار بود و فقـه و شـناخت دقیقی برای اولویت‌بندی مسایل مختلف و درجه‌بندی آنها از خلال شناخت امکانات، موانع، شرایط، خاستگاه‌ها و دستاوردها و نیز چگونگی رویارویی و تعامل با انواع چالش‌ها داشـت. از این رو برایمـان، فقـه و بیـنش روشـنی در پهنـه‌ی اخـتلاف و همچنـین شـناخت مصـالح و آسیب‌های اجتماعی به جای نهاد و برنامه‌ای روشن در عرصه‌ی مفاهیم و برنامه‌هـای دینـی و چگونگی برخورد با چالش‌ها و مشکلات و چیرگی بر هواها و خواسته‌های نفس، فراروی ما قرار داد. بنابراین کارداران مسلمانان، احزاب و گروه‌های فعال، مؤسسات و نهادهای مختلف، جنبش‌های اسلامی و تمام جمعیت‌ها و انجمن‌های جهان اسلام، به‌شدت نیازمنـد بـازنگری و بررسی سیرت حسن بن علیؑ هستند تا بتوانند با الگوبرداری از آن، شکاف‌های موجود در میان خود را از میان بردارند و بیش از هر زمـانی بـا هـم در راسـتای اهـداف والای اسـلامی، هماهنگ و همسو شوند و از درگیری‌های نابجا جلوگیری کنند تا جان و مـال و تـوان امـت، در مسیر حق، متحد و یکپارچه گردد. خلاصه اینکه حسنؑ یکی از خلفـای راشـدین اسـت که رسول اکرمﷺ ما را به الگوبرداری از سیرتش رهنمـون شـده و فرمـوده اسـت: (عَلَـیکُم

بِسُنَّتِي و سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ المَهديينَ مِنْ بَعْدِي)[1] یعنی: «سنت من و سنت خلفای راشدین و هدایت‌یافته‌ی پس از من را بر خود لازم بگیرید».

چه بسا هر پژوهشگری از ضعف و نارسایی موجود در مورد شناخت سیرت امام حسن رضي الله عنه در حافظه‌ی امت شگفت‌زده می‌شود؛ همچنانکه از نقص و کمبود فقه و برنامه‌ی اصلاحی حسن مجتبی رضي الله عنه در فرهنگ ما، مات و مبهوت می‌گردد. خیزش و تکاپوی هر امتی، یکی از عوامل موفقیت آن امت است. در این راستا هیچ امتی نمی‌تواند نسبت به گذشته‌اش بی‌تفاوت باشد و از این رو باید گذشته‌اش را در خدمت زمان حالش درآورد و بر اساس آموزه‌ها و عبرت‌های گذشته و موفقیت‌های کنونیش برای آینده برنامه‌ریزی نماید. تاریخ، حافظه‌ی امت می‌باشد و تجربه‌های زیادی را در خود جای داده است؛ به عبارتی تاریخ، یادآور رویکردهای نمایان و حتی مبهم زندگانی امت و نیز خزانه‌ی ارزش‌ها و یادگارهایش می‌باشد و پایه و اساس نمادهایی است که در گذر زمان، نمایان و هویدا گشته و سیمایی به یادماندنی و ارزشمند از گذشته‌ی امت را برای همیشه‌ی تاریخ به تصویر کشیده است. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین خلفای راشدین، چنان سیرت و تاریخ ارزشمند و عظیمی از خود به یادگار گذاشته‌اند که شناخت عمیق و دقیق آن، مفید و آموزنده می‌باشد؛ این امت نیز از تاریخی درخشان برخوردار است که به مراتب بر تاریخ سایر ملت‌ها و اقوام، برتری وصف‌ناپذیری دارد؛ از این رو باید از این تاریخ درخشان، کمال استفاده را بنماییم و درس‌ها و نکات آموزنده و مفید و شیوه‌های درست را از آن، درآوریم و آن را مبنای یک زندگانی صحیح قرار دهیم و با الهام از داستان‌های قرآن، رهنمودهای نبوی و آموزه‌های تاریخی، دورنمایی روشن، همه‌جانبه و متناسب با واقعیت‌های کنونی امت، فراروی مسلمانان قرار دهیم تا نقش سرآمد و مؤثرش را در عرصه‌ی روشن‌گری و هدایت مردم ایفا نماید و این نکته را بیش از پیش در آینده‌ی امت اسلامی نمایان کند که پیام اسلام، جاودانه و همیشگی است. ما، باید پیش از آنکه از بابت کاستی‌ها و مشکلات خود تا درازمدت بگرییم و با چالش‌های جدی مواجه شویم، مسایل و واقعیت‌های خویش را با دیدگان باز بررسی نماییم.

بنده تا آنجا که توانسته‌ام، ابعاد گوناگون شخصیت امیرالمؤمنین حسن مجتبی رضي الله عنه را روشن نموده ام؛ چراکه زندگانی آن بزرگوار، صفحه‌ی درخشانی از تاریخ این امت است و

۱- سنن ابی‌داود (۲۰۱/۴)؛ سنن ترمذی (۴۴/۵)؛ این روایت، حسن صحیح است.

خودِ او نیز یکی از پیشوایانی است که مردم در زندگی خویش، رهنمودها، گفته‌ها و کرده‌هایشان را ملاک عمل قرار می‌دهند. سیرت حسن بن علی رضي الله عنه از قوی‌ترین مصادر ایمانی است که عاطفه و احساس درست اسلامی به همراه فهم و شناخت صحیح از دین را به ارمغان می‌آورد. بنابراین می‌توانیم با بهره‌گیری از سیرت حسن مجتبی رضي الله عنه به بینش درستی در فرهنگ اختلاف و همچنین درک مصالح و آسیب‌های اجتماعی در عرصه‌ی مفاهیم و برنامه‌های دینی و چگونگی برخورد با چالش‌ها و مشکلات و چیرگی بر هواها و خواسته‌های نفسانی دست یابیم و چگونه زیستن بر اساس آموزه‌های قرآن و رهنمودهای نبوی و اقتدا به رسول‌خدا ﷺ را بیاموزیم تا بدین‌سان تمام حرکت‌ها و گام‌های ما در راه خدا، با شناختی عمیق و برخاسته از اقوال و افعال پیامبر اکرم ﷺ و اثرگذاری آن در حیات و خیزش امت در جهت ایفای نقش سازنده‌اش باشد. از این رو کوشیده‌ام تا پژوهش من، در زمینه‌ی سیرت، بدور از اشتباه باشد؛ البته ادعا نمی‌کنم که کارم، هیچ نقص و کمبودی ندارد. به هر حال من تنها به رضای خدای متعال و به امید اجر و پاداش او، این عمل را انجام دادم و به توفیق و یاری او بود که این پژوهش را به پایان رساندم. از خدای متعال می‌خواهم که این اثر را بپذیرد و آن را برای همگان مفید و سودمند بگرداند.

مجموعه‌ی تحلیل و بررسی وقایع زندگانی خلفای راشدین رضي الله عنهم را در تاریخ ۲۱ صفر ۱۴۲۵هق برابر با ۲۰۰۴/۴/۱۱ میلادی در ساعت ۲۱:۴۵ به پایان رساندم و این را از لطف و مرحمت همیشگی خدا بر خودم می‌دانم و امیدوارم که در این کار و پژوهش ارزشمند، برکت و قبولیت عنایت فرماید و همه‌ی ما را به همراهی با پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان، گرامی بدارد. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝٢ ﴾ (فاطر: ۲)

«خداوند، (در خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری کند و خداوند، هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری نماید، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد و او توانا و حکیم است (و در هیچ کاری در نمی‌ماند و هیچ کاری را بدون حکمت انجام نمی‌دهد)».

با تقدیم این کتاب به خوانندگان گرامی، مجموعه‌ی سیرت خلفای راشدین را پیش رویشان می‌نهم و ادعا هم ندارم که در این مجموعه، هیچ اشتباهی از من سر نزده است؛ لذا گفته‌ی شاعر را تکرار می‌کنم که چنین سروده است:

و ما بها من خطإ و من خلل أذنت فی إصلاحه لمن فعل
لکن بشرط العلم و الإنصاف فذا و ذا من أجمل الأوصاف
و الله یهدی سبل السلام سبحانه بحبله إعتصامی

یعنی: «از لحاظ من ایرادی ندارد که هر کس بخواهد، اشتباهات و نواقص آن را اصلاح کند؛ البته به شرطی که این کار را از روی علم و انصاف انجام دهد. زیرا علم و انصاف، از زیباترین ویژگی‌ها هستند. خدای پاک و منزه، به راه‌های درست، رهنمون می‌گردد؛ از این‌رو من، به ریسمان محکم الهی، چنگ زده‌ام».

خدا را سپاسگزارم که همواره و در تمام مراحل کارم، بر من منت نهاده و به من لطف شایانی نموده است. بنده، با توسل به اسما و صفات نیک و والای خداوند، از او می‌خواهم که انجام این پژوهش در موضوع سیرت خلفا را مخلصانه بگرداند و زمینه‌ی بهره‌بری بندگانش را از این اثر خجسته فراهم نماید و به اینجانب در قبال هر حرفی که در این موضوع نگاشته‌ام، اجر و پاداش عنایت کند و آن را در ترازوی نیکی‌هایم قرار دهد و تمام برادران گرامی‌ام را که در انجام این پژوهش ارزشمند، با تمام وجودشان مایه گذاشتند، از اجر و پاداش وافرش بهره‌مند نماید. همچنین انتظار دارم که خوانندگان گرامی، این بنده‌ی نیازمند و امیدوار به رحمت پروردگارش را در دعاهای خود از یاد نبرند.

﴿ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٩ ﴾

«پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاس‌گزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی و توفیقم ده تا کارهای نیکی انجام دهم که تو، از آن‌ها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود، از زمره‌ی بندگان نیک و شایسته‌ات بگردان».

و صلی اللّه علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم، سبحانک اللهم و بحمدک أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک و أتوب إلیک

فصل اول
حسن بن علی از ولادت تا خلافت

این فصل دربرگیرنده چهار مبحث می باشد:

۱- اسم، نسب، کنیه، لقب و خانواده‌ی حسن

۲- فاطمه‌ی زهراء، مادر حسن بن علی

۳- جایگاه و منزلت حسن نزد رسول‌خدا

٤- حسن بن علی در دوران خلفای راشدین

مبحث اول
اسم، نسب، کنیه، لقب و خانواده‌ی حسن رضی الله عنه

اسم، نسب و کنیه‌ی حسن رضی الله عنه

او، ابومحمد حسن بن علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف هاشمی قریشی مدنی شهید[1] و نوه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و گل خوشبوی او در دنیا، و سید و سرور جوانان بهشت است؛ مادرش، فاطمه بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و پدرش، امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بوده‌اند. حسن رضی الله عنه نوه‌ی ام‌المؤمنین خدیجه رضی الله عنها و پنجمین خلیفه‌ی راشد است.

میلاد حسن رضی الله عنه، نامگذاری وی و لقبش

بنا بر قول صحیح، حسن رضی الله عنه در رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد و به قولی در ماه شعبان به دنیا آمده است. برخی هم گفته‌اند که پس از آن زاده شده است. لیث بن سعد می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها، حسن بن علی رضی الله عنه را در رمضان سال سوم هجری و حسین بن علی رضی الله عنه را در شعبان سال چهارم هجری به دنیا آورد.[2] احمد بن عبدالله بن عبدالرحیم برقی می‌گوید: حسن رضی الله عنه در نیمه‌ی ماه رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد.[3] ابن سعد نیز در طبقاتش، ولادت حسن رضی الله عنه را در همین تاریخ دانسته است.[4] علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه می‌گوید: زمانی که حسن رضی الله عنه به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسن است». زمانی که حسین رضی الله عنه به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسین است». زمانی که فرزند سوم به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او محسّن است» و سپس افزود: «من آنها را

۱- سیر أعلام النبلاء (۲۴۶/۳).

۲- نسب قریش (۲۳/۱)؛ الدوحة النبوية ص۷۱.

۳- الذرية الطاهرة از دولابی، ص۶۹.

۴- طبقات (۲۲۶/۱).

همانند فرزندان هارون علیه السلام نامگذاری کردم که نامشان، شبر، شبیر و مشبّر بود».[۱] رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به قدوم این مولود نورسیده خیلی شادمان گشت و مردم، برای عرض تبریک، نزد پدر و مادرش می‌رفتند. سلف صالح رحمهم الله عادت داشتند که با تولد هر کودکی برای عرض تبریک نزد خانواده‌اش می‌رفتند. حسن بصری رحمه‌الله تولد نوزاد را بدین ترتیب تبریک می‌گفت: (بورک لک فی الموهوب و شکرت الواهب، ورزقت برّه و بلغ أشده). یعنی: «فرزندی که به تو داده شده، مبارک و خجسته باشد و شکر خدا را به‌جای آوری و فرزندت به رشد و کمال برسد».

احکام و آداب نامگذاری نوزاد

ملاحظه می‌کنیم که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم هنگام نامگذاری حسن و حسین رضی الله عنهما از نامهای دوره‌ی جاهلیت و یا از نامهایی که معنا و مفهوم جنگ و خونریزی را در خود داشت، دوری فرمود و برای آنها نامهای نیکی انتخاب کرد که معانی و مفاهیم خوب و ارزشمندی دارد.[۲]

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم لقب سید را بر نوه‌اش حسن رضی الله عنه نهاده و فرموده است: (**إن ابنی هذا سید و لعل الله أن یصلح به بین فئتین من المسلمین**)[۳] یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست و خداوند، او را سبب صلح و سازش دو گروه از مسلمانان قرار خواهد داد». از رهنمود رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به یک نکته‌ی بسیار مهم پی می‌بریم و آن، اینکه باید نامهای خوب و زیبایی برای فرزندانمان انتخاب کنیم. این در واقع رهنمودی برای همه‌ی پدران و مادران است تا اسمی خوب از لحاظ تلفظ و معنا برای فرزندانشان در قالب شریعت و زبان عربی انتخاب نمایند؛ به گونه‌ای که تلفظ آن اسم، بر زبان آسان باشد و معنا و مفهوم خوبی در خود داشته و بدور از هر آن چیزی باشد که شریعت، حکم حرمت یا کراهت آن را داده است. برای این منظور باید از شخص آگاهی مشورت گرفت تا انتخاب اسم برای فرزند از هر لحاظ خوب و پسندیده صورت گیرد. زیرا یکی از حقوق فرزند، این است که پدرش، برای او مادر نیکی انتخاب نماید و برایش اسم خوبی برگزیند و ادب و تربیت نیکویی برای وی به ارث بگذارد.

۱- مسند احمد (۹۸،۱۱۸/۱)؛ صحیح ابن‌حبان (۴۱۰/۱۵)؛ سند حدیث، صحیح است.

۲- الحسن بن علی و دوره السیاسی، فیتخان کردی، ص۱۶.

۳- بخاری (۳۰۶/۲).

علما، رعایت موارد زیر را در نامگذاری فرزندان مستحب و جایز دانسته‌اند:

۱ـ مستحب بودن نامگذاری فرزندان به نامهای عبـدالله و عبـدالرحمن. رسـول اکـرم ﷺ فرموده است: (**إن أحب أسمائکم إلی الله: عبدالله و عبدالرحمن**).[1] یعنی: «محبـوبترین نامهـای شما در نزد خدای متعال، عبدالله و عبدالرحمن است».

این دو اسم، مشتمل بر صفات عبودیت و بندگی است و خدای متعال در قرآن کـریم بـه صورت ترکیب اضافی، این اسمها را آورده است. به عبارتی در قرآن کریم لفظ عبد در کنار دو اسم نیکوی خداوند یعنی الله و الرحمن آمده است:

- آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی جن:

﴿وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبۡدُ ٱللَّهِ يَدۡعُوهُ كَادُواْ يَكُونُونَ عَلَيۡهِ لِبَدٗا ١٩﴾

- و آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی فرقان:

﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ﴾.

همچنین خدای متعال، دو نام نیکش یعنی الله و الرحمن را در آیه‌ی ۱۱۰ سوره‌ی اسراء با هم آورده و فرموده است:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾

«بگو: (خدا را) با (نداي يا) الله و يا رحمان، به کمك بطلبيد؛ خدا را به هر کدام (از اسماي حسني که) بخوانيد، (مانعي ندارد و خداوند،) داراي نامهاي نيکوست».

رسول خدا ﷺ نام پسرعمویش را عبدالله نهاد. نام حدود سیصد نفر از صحابه نیز عبـدالله بوده است و اولین فرزندی که از مهاجران بعد از هجرت به مدینه به دنیا آمد، فرزند زبیر بود که نامش را عبدالله گذاشتند.[2]

۲ـ گذاشتن نامهای پیامبران بر فرزندان؛ چراکه پیـامبران الهـی، برتـرین انسـانها هسـتند و اخلاقشان، بهترین اخلاقهـا و رفتارشـان، پـاکترین رفتارهـا بـوده اسـت و نهـادن نـام آنهـا بـر فرزندان، باعث می‌شود که انسان به یـاد آنهـا و ویژگـی‌هـای نیکشـان بیفتـد. علمـا بـر جـواز نامگذاری فرزندان به نام پیامبران اجماع کرده‌اند. رسـول اکـرم ﷺ نـام یکـی از پسـرانش را

۱- مسلم، حدیث شماره‌ی ۲۱۳۲

۲- تسمیة المولود، نوشته‌ی بکر عبدالله ابوزید، ص۳۳.

ابراهیم نهاد. بهترین اسم، از میان نامهای پیامبران، نام پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفیﷺ است.[۱]

۳ـ نامگذاری فرزندان به نام یکی از اصحاب رسول‌اللهﷺ و یا سایر صلحا. در این باره می‌توان زبیر بن عوامﷺ را الگو قرار داد که نام نه تن از شهدای بدر را بر فرزندانش نهاد و آنها عبارتند از: عبدالله، منذر، عروه، حمزه، جعفر، مصعب، عبیده و خالد.

۴ـ نامگذاری فرزند بر اساس یکی از ویژگی‌های واقعی او؛ در این باره باید شرایط و آداب خاصی را رعایت کرد. لذا اگر صفتی شرعی در شخصی وجود داشته باشد، می‌توان وی را بر اساس آن صفت، نامگذاری کرد. البته چنین نامی باید هم از لحاظ ساختار و معنای زبانی و هم از لحاظ شرعی، خوب و پسندیده باشد. لذا در این چارچوب نمی‌توان اسمی انتخاب کرد که با شرط مذکور مطابقت ندارد؛ بلکه باید اسمی که بر این اساس انتخاب می‌شود، هم انگیزه‌ی واقعی و راستینی داشته باشد و هم درست و شرعی باشد. چنانچه این مسأله از عملکرد رسول‌خداﷺ ثابت شده است.

بر اساس دلایل شرعی، نامگذاری فرزند به هر یک از صورت‌های زیر حرام است:

۱ـ مسلمانان بر این اتفاق نظر دارند که هر اسمی که به صورت ترکیب اضافی عبد و نام یک مخلوق باشد، حرام است. به عبارت دیگر جایز نیست که نام کسی مرکب از واژه‌ی عبد و نام مخلوق باشد؛ همچون نام عبدالرسول، عبدالنبی، عبدالحسین و عبدالامیر و امثال آن.[۲] چراکه تمام آفریده‌ها و بندگان خدا، هرچند دارای مقام والایی باشند، باز هم مخلوق و نیازمند خدایند و در برابر عظمت و جبروت الهی، هیچ و ناچیزند و تنها خدای متعال، سزاوار عبادت و بندگی می‌باشد؛ از این رو انتخاب نام‌هایی که بندگی را به مخلوق نسبت می‌دهد، جایز نیست.

۲ـ انتخاب نام‌های غیرعربی و بیگانه‌ای که مخصوص کافران است. مسلمانِ پایبند و مسلمانی که نسبت به دینش، اطمینان خاطر دارد، از انتخاب چنین اسم‌هایی دوری می‌کند و به هیچ عنوان سراغ چنین اسم‌هایی نمی‌رود. اما متأسفانه امروزه، این فتنه، آن‌چنان فراگیر شده که عموم مردم، بدون توجه به ارزش‌های اسلامی، نام‌های عجیب و غریبی بر فرزندانشان می‌گذارند که برگرفته از فرهنگ اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها و سایر کفار می‌باشد.

۱- تسمیة المولود، نوشته‌ی بکر عبدالله ابوزید، ص۳۵ و ۳۶.

۲- نامهایی از قبیل: پیرداد، محمدبخش و... نیز جزو نامهای ناروا است. (مترجم).

چنین عملی، نشانه‌ی ضعف ایمان و شکست و خفت کسانی است که در برابر فرهنگ کفار، سر تسلیم فرود آورده‌اند. گفتنی است: تقلید از کافران در نامگذاری اولاد، اگر صرفاً از روی هوا و هوس و یا کم‌عقلی باشد، باز هم گناه بزرگی است.[۱]

اذان گفتن رسول‌خدا ﷺ در گوش حسن رضی‌الله عنه

زمانی که حسن رضی‌الله عنه به دنیا آمد، رسول اکرم ﷺ در گوش وی، اذان گفت.[۲] به گفته‌ی دهلوی، حکمت این کار، به شرح زیر است:

۱ـ اذان، یکی از شعایر و نشانه‌های اسلام است.

۲ـ اذان، یک اعلام و بلکه رسانه‌ای مهم و رسا می‌باشد.

۳ـ از آن جهت در گوش نوزاد، اذان گفته می‌شود که این بانگ، همواره در گوشش طنین‌انداز باشد.

۴ـ اذان گفتن، باعث فرارکردن شیطان می‌شود و از آنجا که شیطان، تلاش می‌کند تا نوزاد را از همان آغاز تولدش، بیازارد، لذا در گوش نوزاد اذان می‌دهند تا شیطان، نتواند به وی نزدیک شود. رسول اکرم ﷺ فرموده است: (**ما من مولود یولد إلا و الشیطان یمسه فیستهل صارخاً من مس الشیطان إیاه إلا مریم و ابنها**)[۳] یعنی: «هر نوزادی که به دنیا می‌آید، شیطان، او را اذیت می‌کند و از این بابت، نوزاد، شروع به جیغ زدن می‌نماید جز مریم و پسرش». همچنین رسول‌خدا ﷺ فرموده است: (**إذا نودی للصلاة أدبر الشیطان و له ضراط حتی لایسمع التأذین**)[۴] یعنی: «هنگامی که برای نماز اذان داده می‌شود، شیطان فرار می‌کند تا صدای اذان را نشنود، در حالی که از عقب او، هوا بیرون می‌شود».

ابن‌قیم رحمه‌الله در بیان حکمت اذان دادن در گوش نوزاد، اضافه بر این گفته است:

۱- شیخ بکر بن عبدالله ابوزید در کتاب تسمیة المولود، به‌خوبی در این باره بحث کرده است؛ برای این منظور، ر.ک: تسمیة المولود، نوشته‌ی بکر بن عبدالله ابوزید، ص۴۷.

۲- سنن ابی‌داود، شماره‌ی (۵۱۰۵)؛ سند این روایت، ضعیف است و در میان راویانش، شخصی به نام عاصم بن عبیدالله وجود دارد که ابن‌معین، او را ضعیف دانسته و بخاری، درباره‌اش گفته: احادیث ناشایستی دارد.

۳- روایت بخاری، حدیث شماره‌ی ۴۵۴۸.

۴- روایت بخاری، حدیث شماره‌ی ۶۰۸.

۵ ـ از آن جهت، در گوش نوزاد اذان می‌دهند که از همان ابتدا، کلمـات و جملاتـی در گوش انسان، طنین‌انداز شود که مشتمل بر بیان عظمـت و کبریـایی پروردگـار و نیـز حـاوی جملاتی باشد که برای ورود به اسلام، باید آنها را بر زبان آورد. بدین ترتیـب اذان گفـتن در گوش نوزاد، به معنای تلقین شعار اسلام به وی، از همان آغاز ورودش به دنیاست؛ همان‌طور که هنگام رحلتش از دنیا نیز به او کلمه‌ی توحید را تلقین می‌کنند.

۶ ـ شکی نیست که اثر اذان گفتن، به قلب و دل نوزاد می‌رسد و بـر او اثـر مـی‌گـذارد و اگر چنین نباشد، حداقل، فایده‌ی دیگری دارد و آن، اینکه:

۷ـ شیطان، با شنیدن اذان، فرار می‌کند و به نوزاد نزدیک نمـی‌شـود؛ هرچنـد کـه وی در کمین متولد شدن نوزاد است تا برای همیشه با انسان همراه شود و از همان آغـاز تولـدش، او را بیازارد. آری! با هر انسانی از همان آغاز ولادتش شیطانی همراه مـی‌شـود؛ امـا چنانچـه در گوش نوزاد، اذان گفته شود، شیطانش ضعیف می‌گردد.

۸ ـ حکمت دیگر اذان دادن در گوش نوزاد، این است که دعـوت دادن و فراخوانـدن او به سوی خدا و عبادت الله و دین اسلام، بر فراخوان و وسوسه‌ی شیطان، مقدم گردد تـا بـدین ترتیب فطرت پاک الهی که بنده‌اش را بر اساس آن سرشته، بـر وسوسـه‌ی شـیطان، همچنـان مقدم بماند.[1] بدین‌سان از سنت و رهنمود رسول اکرمﷺ می‌آموزیم که اذان دادن در گوش راست نوزاد و اقامه گفتن در گوش چپش مستحب است تا نخستین چیزی که به گوش نوزاد می‌رسد، دعوت باشد که پس از توحید و اقرار به یگانگی الله، مهمترین رکن اسلام است.

مالیدن خرما و امثال آن به کام نوزاد

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «نوزادان را نزد رسول‌خداﷺ می‌آوردند و ایشان، برای آنهـا دعای خیر می‌کرد و به کامشان خرما می‌مالید».[2] بدون تردید رسول‌خـداﷺ بـرای حسـنؓ دعای خیر کرده، او را نوازش نموده و به کامش خرما مالیده است. نوازش نوزاد و دعای خیر برای او و همچنین مالیدن خرما یـا هماننـد آن، بـه کـامش، پـس از گفـتن اذان در گوشـش، صورت می‌گیرد و بهتر است که ایـن کـار را مسـلمان صـالح و شایسـته‌ای انجـام دهـد تـا بـا

۱- منهج التربية النبوية للطفل، نوشته‌ی محمد سوید به نقل از تحفة المولود از ابن‌قیم، ص۵۴ به تحقیق: فواز احمد زمزلی.

۲- صحیح مسلم، حدیث شماره‌ی۲۸۶.

عملکرد صحابه رضی الله عنهم مشابهت و همانندی پیدا کند که نوزادانشان را نزد رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم می‌بردند تا برایشان دعای خیر کند و خرما به کامشان بمالد. البته در صورتی که خرما وجود نداشته باشد، می‌توان چیزی شیرین، به کام کودک مالید. این کار، حکمت‌های زیادی دارد؛ از جمله:

۱ـ خرما همانند شیر مادر، حاوی تمام ویتامین‌های مورد نیاز کودک است.

۲ـ حس چشایی کودک، ضعیف است و با مالیدن خرما به کامش تحریک و بلکه تقویت می‌شود و دهان و زبانش را تحریک می‌نماید و بدین‌سان نوزاد، بهتر می‌تواند پستان مادرش را برای مکیدن شیر بگیرد.

۳ـ معده، مواد قندی را خیلی زود جذب می‌کند؛ از این رو مالیدن خرما، هیچ‌گونه مشکل مِعدَوی برای نوزاد ایجاد نمی‌کند.[1]

دکتر فاروق مساهل در مقاله‌ای تحت عنوان (توجه اسلام به تغذیه کودک) می‌نویسد: «مالیدن خرما یا هر چیز شیرین به کام نوزاد، یکی از معجزات پزشکی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است که بشریت، چهارده قرن از آن زمان را در پی کشف راز این عمل سپری نموده و اینک برای پزشکان، مشخص شده است که مهمترین عامل مرگ و میر تمام کودکان و بویژه نوزادان و شیرخواران، دو مورد است:

- کمبود یا فقر قند خون.
- پایین آمدن درجه حرارت بدن هنگامی که در فضای سرد قرار می‌گیرند.[2]

تراشیدن موی سر حسن رضی الله عنه و عقیقه کردن رسول خدا صلی الله علیه وسلم برایش

جعفر بن محمد به نقل از پدرش می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها موی سر حسن و حسین را در هفتمین روز ولادتشان، تراشید و سپس موها را وزن کرد و به اندازه‌ی وزن آن، نقره صدقه داد.[3] مجموعه‌ی طرق احادیثی که در این باب روایت شده، صحیح می‌باشد.[4] دهلوی رحمه‌الله در شرح این حدیث می‌گوید: «سبب صدقه دادن نقره، این است که کودک، دوران

۱- موسوعة تربية الأجيال المسلمة، ص۶۸.

۲- منهج التربية النبوية، ص۶۴

۳- طبقات (۲۳۱/۱)؛ سند این روایت، مرسل است.

۴- موسوعة تربية الأجيال، ص۷۲.

جنینی را پشت سر نهاده و وارد مرحله‌ی طفولیت شده و این، نعمتی است که باید شکرش را بجای آورد و بهترین شکرگزاری، همان است که احساس می‌شود عوض نعمت، ادا می‌گردد». اما چرا در این مورد، نقره برای انفاق مشخص شده است؟ در پاسخ باید گفت: زیرا اگر طلا، جایگزین نقره می‌شد، صدقه دادن طلا از هر کسی ساخته نبود و اگر چیزی غیر از نقره تعیین می‌شد، با توجه به وزن موی سر نوزاد، چندان ارزشی نداشت.[۱]

ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حسن رضی الله عنه یک قوچ و برای حسین رضی الله عنه نیز یک قوچ عقیقه کرد».[۲]

در روایت دیگری آمده است: «برای هر کدام دو قوچ عقیقه کرد».[۳] ابورافع می‌گوید: «زمانی که حسن رضی الله عنه به دنیا آمد، مادرش، می‌خواست برای او دو قوچ عقیقه کند، اما رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (لازم نیست برایش عقیقه کنی؛ بلکه موی سرش را بتراش و به اندازه‌ی وزن آن، نقره صدقه کن). زمانی که حسین رضی الله عنه نیز متولد شد، مادرش، همین کار را کرد».[۴] رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن جهت فاطمه را از عقیقه کردن برای حسن و حسین منصرف کرد که این کار، اسباب زحمت دخترش را ایجاد نکند. این، بدان معنا نیست که برای حسن و حسین، عقیقه نشده است. چنانچه روایتی که از علی رضی الله عنه نقل شده، این نکته را تأیید می‌کند؛ علی رضی الله عنه می‌گوید: «رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حسن رضی الله عنه یک گوسفند عقیقه کرد و فرمود: (ای فاطمه! موی سرش را بتراش و به اندازه‌ی وزن آن، نقره صدقه کن). ما، موی سر حسن رضی الله عنه را وزن کردیم؛ وزنش، یک درهم یا کمتر از آن شد».[۵] از فاطمه رضی الله عنها نیز روایت شده که وی، برای حسن و حسین عقیقه کرده و به مامای آنها، ران گوسفند و یک دینار داده است.[۶] شاید فاطمه رضی الله عنها این بذل و بخشش را بلافاصله پس از تولد فرزندانش کرده و عقیقه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حسن رضی الله عنه در هفتمین روز ولادتش بوده است. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو قوچ سپید و سیاه برای حسن رضی الله عنه عقیقه کرد و به مامای وی، یک ران بخشید و موی سر

۱- حجة الله البالغة (۳۸۵/۲).

۲- سنن ابی‌داود، حدیث شماره‌ی ۲۸۴۱ با سند ضعیف.

۳- سنن نسائی (۱۶۶/۷)، باب کم یعق عن الجاریة، با سند صحیح.

۴- مسند احمد (۳۹۲/۶) با سند ضعیف.

۵- سنن ترمذی، حدیث شماره‌ی ۱۵۱۹؛ این روایت، حسن غریب است و سند آن، متصل نیست.

۶- تحفة المولود، ص۵۵، نوشته‌ی ابن‌قیم.

حسن ﷺ را تراشید و به اندازه‌ی وزن آن، صدقه داد و آنگاه به سرش نوعی ماده‌ی خوشبو مالید و فرمود: «ای اسماء! مالیدن خون، از رسوم دوره‌ی جاهلیت است».[۱] یک سال پس از تولد حسن ﷺ، حسین ﷺ به دنیا آمد.

عقیقه، نوعی قربانی برای خدا به شکرانه‌ی تولد نوزاد است. دهلوی رحمه‌الله می‌گوید: «مستحب است کسی که استطاعت دارد، برای نوزاد پسر، دو گوسفند عقیقه نماید و دلیل اینکه برای پسربچه دو گوسفند و برای دختربچه، یکی عقیقه می‌کردند، این بود که پسر، بیشتر به‌کار پدر و مادرش می‌آمد و برای آنان مفیدتر بود و از این‌رو به شکرانه‌ی نعمت بیشتری که به آنان داده شده بود، دو گوسفند عقیقه می‌کردند. عقیقه، پیش از ظهور اسلام در میان عرب‌ها مرسوم بود و رسمی جدی و جاافتاده، به‌شمار می‌رفت که مصالح دینی، شخصی و اجتماعی زیادی در خود داشت. رسول‌خدا ﷺ این رسم را ماندگار کرد، بدان عمل نمود و مردم را نیز به انجام آن، تشویق و ترغیب داد؛ البته کیفیت آن را دگرگون ساخت. بریده ﷺ می‌گوید: «ما، در زمان جاهلیت برای نوزادان خود یک گوسفند می‌کشتیم و از خون آن، بر سر نوزاد می‌مالیدیم و پس از آن سرش را آغشته به زعفران می‌کردیم».[۲] بدین‌سان به علم و دانش رسول اکرم ﷺ پی می‌بریم و درمی‌یابیم که هرگاه آن حضرت ﷺ رسم و عادتی مشاهده می‌کرد که در آن، منفعتی برای مردم وجود داشت و در عین حال بدور از انحراف و کج‌روی هم نبود، نه آن رسم را به‌طور مطلق مباح می‌شمرد و نه آن را اساساً منع می‌نمود؛ بلکه جنبه‌ی مفید آن را تأیید می‌کرد و از موارد نادرست آن باز می‌داشت. چنانچه در مورد عقیقه همین کار را کرد و ضمن تأیید آن، از مالیدن خون حیوان عقیقه به سر نوزاد منع کرد و این، حکمت و رهنمودی نبوی است که شایسته‌ی توجه و تأمل می‌باشد.

۱- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، نوشته‌ی ابوالعباس طبری، ص۲۰۷.

۲- مستدرک حاکم (۲۳۸/۴)؛ بنا بر شروط شیخین، صحیح است و ذهبی نیز، صحت آن را تأیید کرده است.

ختنه کردن حسن بن علیﷺ

جابرﷺ می‌گوید: «رسول‌خداﷺ برای حسن و حسین رضی الله عنهما عقیقه کرد و آنها را در هفتمین روز ولادتشان ختنه نمود».[۱] محمد بن منکدر می‌گوید: «رسول‌خداﷺ حسینﷺ را در هفتمین روز ولادتش ختنه نمود».[۲] ختنه کردن، یکی از مسایل فطری و از سنت‌های انبیاء علیهم السلام است. ابوهریرهﷺ می‌گوید: رسول‌خداﷺ فرموده است: (**الفطرة خمس: الختان، والإستحداد و قص الشارب و تقليم الأظافر و نتف الأبط**)[۳] یعنی: «پنج عمل، از سنت انبیاست: ختنه کردن و نظافت موهای زائد زیر ناف و کوتاه کردن سبیل و گرفتن ناخن‌ها و کندن (تراشیدن) موهای زیر بغل».

احکام ختنه و فواید و حکمت‌های آن

ختنه کردن، زینت و پیرایه‌ی دین حنیف است و برای موحدان، به‌منزله‌ی غسل تعمید مسیحیان می‌باشد که بر سر و روی کودکان خود آب می‌ریزند و به گمان خود، آنان را از آلودگی‌ها پاک می‌کنند و آنگاه می‌گویند: اینک نصرانی شد. خدای متعال، برای موحدان، پیرایه‌ی دین حنیف را به جای مراسم غسل تعمید در آیین مسیحیان، مشروعیت بخشید و علامتش را ختنه کردن، قرار داد. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ صِبْغَةَ ٱللَّهِ ۖ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبْغَةً ﴾ (بقره:۱۳۸)

«(خداوند، ما را با آیین توحیدی و ایمان راستین، زینت داده و) این، رنگ و زینت خداست و چه کسی بهتر از خدا (می‌تواند) بیاراید و بپیراید؟»

آری! منظور از رنگ و زینت خدا، آیین توحیدی و ایمان راستین است که دل‌ها را با شناخت و معرفت خدا و محبت به او و نیز با اخلاص و بندگی، زینت می‌دهد و زینت و پیرایه‌ی جسم و بدن مسلمان، ختنه کردن و نظافت موهای زائد زیر ناف، کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن‌ها، کندن (تراشیدن) موهای زیر بغل، مسواک زدن، استنجاء و گردانیدن آب در دهان و بینی است.[۴] یکی از نکات ظریف در مورد ختنه، گفته‌ی خطابی است که: «ختنه

۱- سنن بیهقی (۳۲۴/۸)؛ سندش، ضعیف است.

۲- بخاری، حدیث شماره‌ی ۶۲۹۷.

۳- صحیح مسلم، حدیث شماره‌ی۲۵۷.

۴- موسوعة تربية الأجيال، ص۷۵.

کردن هرچند در شمار سنت‌های انبیاء ذکر شده، اما از دیدگاه بسیاری از علما واجب است. چرا که ختنه کردن، علامت و نشانه‌ی آیین حنیف است و بدین وسیله مسلمان و کافر، از هم تشخیص داده می‌شوند؛ از این رو اگر شخص ختنه‌شده‌ای در میان تعدادی کشته وجود داشته باشد، بر او نماز جنازه می‌خوانند و او را در قبرستان مسلمانان دفن می‌کنند».[1]

ام فضل، دایه‌ی حسن بن علی رضی الله عنه

امفضل رضی الله عنها می‌گوید: به رسول‌خدا ﷺ گفتم: ای رسول‌خدا! من، در خواب دیدم که یکی از اندام شما در خانه‌ی من است. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «فاطمه، بچه‌ای به دنیا می‌آورد که اگر خدا بخواهد تو نگهداری و شیر دادن او را بر عهده خواهی گرفت». ام‌فضل رضی الله عنها می‌افزاید: روزی آن کودک را نزد رسول‌خدا ﷺ بردم و او، روی آن حضرت ادرار کرد؛ من با دستم به او زدم. رسول‌الله ﷺ فرمود: «خدا، بر تو رحم کند؛ آرامتر! فرزندم را آزردی». گفتم: لباست را به من بده تا آن را بشویم. فرمود: «نه، فقط بر آن آب بپاش؛ زیرا باید بر ادرار پسربچه آب پاشید و ادرار دختربچه را باید شست».

ام‌فضل، همان لبابه بنت حارث است که همسر عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه بود. وی، لبابه‌ی کبری است که پیش از هجرت مسلمان شد. ابن‌سعد می‌گوید: ام‌فضل، نخستین زنی است که پس از خدیجه رضی الله عنها ایمان آورد.[2]

ام‌فضل، از رسول‌خدا ﷺ حدیث روایت کرده و پسرانش عبدالله و تمّام و همچنین غلام آزادشده‌اش عمیر بن حارث و نیز کریب آزادشده‌ی عبدالله بن عباس و عبدالله بن حارث بن نوفل و عده‌ای دیگر، از او روایت نموده‌اند. ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ درباره‌ی مؤمن بودن چهار خواهر گواهی داد و فرمود: چهار خواهر، باایمان هستند: ام‌فضل و میمونه –خواهر پدری و مادری ام‌فضل– و اسماء و سلمی خواهران پدری ام‌فضل که این دو از زنی

۱- منهج التربیة النبویة للطفل، ص۶۹.

۲- طبقات ابن‌سعد (۲۷۷/۸)

خثعمی به نام عمیس بودند.[۱] ام‌فضل خاله‌ی خالد بن ولیدرضي الله عنه بود.[۲] مادر خالد لبابه صغری دختر حارث هلالی بود.[۳]

درباره‌ی مادر ام‌فضل، گفته‌اند که وی، از گرامی‌ترین خویشاوندان ام‌المؤمنین میمونه رضی الله عنها بوده است. عباسرضي الله عنه با ام‌فضل ازدواج نمود و حمزهرضي الله عنه، سلمی خواهر ام‌فضل را به ازدواج خویش در آورد. جعفر بن ابی‌طالبرضي الله عنه نیز با خواهر پدری و مادری سلمی یعنی اسماء ازدواج نمود. اسماء رضی الله عنها پس از جعفر بن ابی‌طالبرضي الله عنه به ازدواج ابوبکر صدیقرضي الله عنه درآمد و پس از ابوبکررضي الله عنه، علی بن ابی‌طالبرضي الله عنه با اسماء ازدواج کرد.[۴] ابن‌عمررضي الله عنه می‌گوید: ام‌فضل، از زنان گرامی و برجسته‌ای بود که رسول‌خداصلى الله عليه وسلم به دیدنش می‌رفت.[۵] در صحیح بخاری آمده است که مردم درباره‌ی روزه داشتن رسول‌اللهصلى الله عليه وسلم در روز عرفه شک داشتند. ام‌فضل، یک لیوان شیر برای رسول‌خداصلى الله عليه وسلم فرستاد و آن حضرتصلى الله عليه وسلم آن را نوشید و بدین سان مردم فهمیدند که پیامبر اکرمصلى الله عليه وسلم روزه نیست.[۶] ام‌فضل رضی الله عنها به پسرش که سوره‌ی مرسلات را تلاوت می‌کرد، گفت: «پسرم! تو با تلاوت این سوره مرا به یاد این انداختی که رسول‌خداصلى الله عليه وسلم در نماز مغرب برای آخرین بار این سوره را تلاوت نمود».[۷] ام‌فضل، در زمان خلافت ابوبکررضي الله عنه و پس از آن در زمان خلافت عمر فاروقرضي الله عنه تا پایان خلافت عثمانرضي الله عنه زنده بود و شوهرش عباسرضي الله عنه پیش از او وفات یافت.[۸] لبابه (ام‌فضل) شش پسر و یک دختر برای عباسرضي الله عنه به دنیا آورد: *فضل که کنیه‌ی این زن و مرد بر اساس نام همین فرزندشان، ام‌فضل و ابوالفضل است. *عبدالله که فقیه این امت می‌باشد. *و عبیدالله که او نیز فقیه بود. *معبد. *قثم. * عبدالرحمن *و ام‌حبیبه.

عبدالله بن یزید هلالی درباره‌ی ام‌فضل رضی الله عنها چنین سروده است:

ما ولــدت نجیبــة من فحــل ‌‌‌ ‌‌‌ بجبــل نـعلـمـه و ســهـل

۱- موسوعة عظماء حول الرسول، خالد العک (۲۱۶۲/۳).

۲- سیرة آل بیت النبی الأطهار، مجدی فتحی، ص۳۱.

۳- الاستیعاب، ذیل شرح حال شماره‌ی ۶۱۰.

۴- الإصابة فی تمییز الصحابة (۴۵۰/۸).

۵- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب (۱۹۰۸/۴).

۶- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی ۱۶۶۱.

۷- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی ۷۶۷.

۸- الإصابة فی تمییز الصحابة (۴۵۱/۸).

کستـــة من بطـن ام الفضـل أکــرم بها من کهلة و کهل

عم النبی المصطفی ذی‌الفضل وخاتم الرسل و خیر الرسل[1]

یعنی: «ما در هیچ کوهسار و بیابانی سراغ نـداریم کـه هـیچ زن نیـک‌نـژادی از شـوهرش همچون ام‌فضل شش شکم زاییده باشد. ام‌فضل، چـه زن خـوبی اسـت و همچنـین شـوهرش ابوالفضل، واقعاً مردی گرامی است؛ هم او عموی آخـرین و بهتـرین و برگزیـده‌تـرین پیـامبر خداست».

تحلیلی پیرامون ازدواج حسن رضی الله عنه و روایات وارد شده در این زمینه

مورخان، تعدادی از همسران حسن رضی الله عنه را نام برده‌اند؛ از جملـه: خولـه‌ی فـزازی، جعـده بنـت اشعث، عائشه‌ی خثعمی، ام‌اسحاق بنت طلحـه بـن عبیـدالله تمیمـی، ام‌بشـیر بنـت ابـی‌مسـعود انصاری، هند بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر، ام‌عبدالله بنت شلیل بن عبدالله بـرادر جریـر بجلـی، زنی از بنی‌ثقیف، زنی از بنی‌عمرو بن اهیم منقری و زنی از بنی‌شیبان از خاندان همام بن مره. برخی از روایات، شمار همسران حسن رضی الله عنه را کمی بیش از این تعداد، نام برده‌اند و همان‌طـور که روشن است تعداد زنان حسن رضی الله عنه بر خلاف برخی از روایات بی‌اساس، چندان زیاد نبوده و بلکه با عرف آن زمان تناسب دارد. در این میان برخی، تعـداد زنـان حسـن رضی الله عنه را هفـت نفـر، برخی، شمار آنها را نود زن! و بعضی، تعدادشان را دویست و پنجاه زن و حتی برخی سیصـد زن، گفته‌اند! البته روایات دیگری نیـز در ایـن زمینـه آمـده اسـت. ناگفتـه پیداسـت کـه ایـن روایات، بی‌اساس و دروغ می‌باشد. اینک به بررسی برخی از این روایات می‌پردازیم:

۱ـ روایت نخست، روایتی است که ابن ابی‌الحدید و دیگـران، آن را از علـی بـن عبـدالله بصری مشهور به مدائنی، متوفای سال **۲۲۵**هق گرفته‌انـد. وی، از آن دسـت راویـان ضـعیفی است که اساساً محدثان و حدیث‌شناسان، روایات آنان را بی‌پایه و غیرقابـل قبـول مـی‌داننـد. چنانچه امام مسلم رحمه‌الله از روایت حدیث از مدائنی، خودداری کرده[2] و ابن‌عدی، او را در الکامل، ضعیف قرار داده و درباره‌اش گفته است: وی، در حدیث قوی نیست و روایت‌هـایی دارد که شمار کمی از آنها، مسند و دارای سند معتبر است.[3]

۱- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب (۱۹۰۸/۴).

۲- میزان الإعتدال (۱۳۸/۳).

۳- لسان المیزان (۲۵۲/۴).

۲ـ دومین روایت در این زمینه، روایتی است مرسل و می‌دانیم که مرسل،[1] از نوع روایات ضعیف می‌باشد.

۳ـ اما روایت سوم و چهارم، در کتاب **قوت القلوب** نوشته‌ی ابوطالب مکی آمده است؛ گفتنی است: این امر، سبب ناراستی نگارنده‌ی این کتاب نیست و نمی‌توان بدین‌خاطر ابوطالب مکی را اساساً رد کرد، اما در هر حال روایات بی اساسی که اینجا در زمینه‌ی کثرت ازدواج‌های حسنؓ آمده، برگرفته از این کتاب است. با آنکه ابوطالب مکی، به عنوان زاهد و واعظی سرآمد و مشهور، شناخته شده می‌باشد، اما در کتاب قوت القلوب، مسایل ناشایستی آورده[2] و احایثی نقل کرده است که هیچ اصل و اساسی ندارند.[3] وی، در این کتاب، نوشته است که حسن بن علیؓ، دویست و پنجاه زن یا سیصد را در ازدواج خود درآورده است. او، علاوه بر این می‌نویسد: علیؓ از این بابت رنج می‌برد و زمانی که حسنؓ زنانش را طلاق می‌داد، علیؓ از خانواده‌ی آنان خیلی شرمنده می‌شد و همواره می‌گفت: حسنؓ مردی است که زنان را طلاق می‌دهد؛ لذا به او زن ندهید. یک بار مردی از طایفه‌ی همدان به امیرالمؤمنین علیؓ گفت: ای امیرالمؤمنین! بخدا قسم که حسنؓ هر چه زن خواسته باشد، به او می‌دهیم تا هر کدامشان را که بپسندد، نگه دارد و از هر کدامشان که خوشش نیامد، جدا شود. علیؓ از این گفته‌ی آن مرد همدانی شادمان گشت و چنین سرود:

لو کنت بواباً علی باب جنة   لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

یعنی: «اگر من، دربان بهشت باشم، به طایفه‌ی همدان می‌گویم: وارد بهشت شوید».

چه بسا حسنؓ به یکباره چهار زن را در نکاح خود درمی‌آورد و چهار زن را هم به یکباره طلاق می‌داد.[4]

۱- حدیث مرسل به روایتی گفته می‌شود که آخر سندش بعد از تابعی ذکر نشده باشد و از دیدگاه جمهور محدثان و بسیاری از علمای اصول فقه، ضعیف و غیر قابل استناد می‌باشد. برای تفصیل بیشتر، ر.ک: نزهة النظر، ص۴۳؛ الباعث الحثیث، ۳۹.

۲- لسان المیزان (۳۳۹/۵).

۳- البدایة والنهایة (۳۴۱/۱۱).

۴- قوت القلوب(۲۴۶/۱).

خلاصه اینکه اینها، روایات نادرست و بی اساسی است که به کلی قابل استناد و درخور ملاحظه نیست. همچنین در مورد ازدواج حسن رضی الله عنه داستان‌هایی نقل شده که سند آنها به شدت ضعیف است. از جمله:

۱ـ روایت هذلی از ابن‌سیرین

هند بنت سهیل بن عمرو[۱] همسر عبدالرحمن بن عتاب بن أسید[۲] بود. وی زمانی که به ازدواج عبدالرحمن بن عتاب درآمد، دوشیزه بود. اما عبدالرحمن، پس از مدتی هند بنت سهیل را طلاق داد و سپس عبدالله بن عامر کریز[۳] با او ازدواج نمود و عبدالله بن عامر نیز پس از مدتی هند را طلاق داد. معاویه رضی الله عنه نامه‌ای به ابوهریره رضی الله عنه نوشت و از او خواست تا از هند، برای یزید خواستگاری کند. حسن بن علی رضی الله عنه ابوهریره رضی الله عنه را دید و از او پرسید: کجا می‌روی؟ ابوهریره رضی الله عنه گفت: می‌روم تا هند بنت سهیل بن عمرو را برای یزید بن معاویه خواستگاری کنم. حسن رضی الله عنه گفت: نزد هند بنت سهیل، یادی هم از من بکن. ابوهریره رضی الله عنه نزد هند رفت و ماجرا را برایش بازگو کرد. هند گفت: به نظر تو کدام یک را انتخاب کنم؟ ابوهریره رضی الله عنه گفت: حسن را. و بدین ترتیب حسن رضی الله عنه با هند ازدواج کرد. عبدالله بن عامر شوهر سابق هند به مدینه آمد و به حسن رضی الله عنه گفت: من، امانتی نزد هند دارم و سپس نزد هند رفت و در حالی که حسن رضی الله عنه به همراهش بود، مقابل هند نشست. همانجا بود که حال ابن عامر بد شد. حسن رضی الله عنه به ابن عامر گفت: اگر می‌خواهی، به خاطر تو از او بگذرم، اما شما دو

۱- هند بنت سهیل بی عمرو بن عبدش: پدرش در سال فتح مکه مسلمان شد و بنا بر آنچه که در کتاب نسب قریش، ص۴۲۰ آمده، هند ابتدا همسر حفص بن عبدزمعه بود که برایش فرزندی به دنیا آورد؛ آنگاه به ازدواج عبدالرحمن بن عتاب در آمد و سپس عبدالله بن عامر با او ازدواج نمود و پس از عبدالله بن عامر، حسن بن علی رضی الله عنه با وی، ازدواج کرد.(بنابراین آنچه که مؤلف در متن مبنی بر دوشیزه بودن هند در زمان ازدواج با عبدالرحمن بن عتاب آورده، جای بحث دارد. مترجم).

۲- عبدالرحمن بن عتاب بن اسید: پدرش از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم والی مکه بود. عبدالرحمن در جنگ جمل در سپاه علی رضی الله عنه بود و در این جنگ کشته شد. نگا:انساب قریش، ص۱۹۳.

۳- عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیعه از بنی عبدش: وی، پسر دایی عثمان بن عفان رضی الله عنه بود و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد. ابن حبان، قاطعانه گفته است که وی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیده است.

نفر،محللی[1] بهتر از من نمی‌یابید که شما را برای همدیگر حلال کند! عبدالله بن عـامر گفـت: امانت مرا بده؛ آنگاه هند بنت سهیل، دو جعبه جواهر را آورد و آنهـا را گشـود و از یکـی از آنها، مشتی جواهر برداشت. هند بنت سهیل همواره می‌گفت: آقاترین این سه نفـر، حسـنؓ است و سخاوتمندترینشان، ابن عامر و عبـدالرحمن بـن عتـاب نیـز از همـه‌ی آنهـا بـرای مـن دوست داشتنی‌تر می‌باشد.[2] در میان راویان این روایت، شخصی به نام هذلی وجـود دارد کـه از او روایت‌های بی اساسی نقل شده و روایاتش، متروک است. ذهبـی رحمـه‌الله مـی‌گویـد: درباره‌ی ضعیف بودن وی، اجماع شده است.[3]

۲ـ روایت سحیم بن حفص انصاری از عیسی بن ابی‌هارون مزنی

حسن بن علیؓ با حفصه بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر[4] ازدواج کرد؛ منـذر بـن زبیـر نیـز دلباخته‌ی حفصه بود، این موضوع به اطـلاع حسـنؓ رسـید؛ از ایـن رو حسـنؓ حفصـه را طلاق داد. منذر بن زبیر از حفصه خواستگاری کرد، اما حفصه جواب رد داد و گفـت: منـذر مرا بدنام کرده است. پس از آن، عاصم بن عمر بن خطاب[5] از حفصه خواستگاری نمود و بـا وی ازدواج کرد. منذر باز هم به خاطر دلباختگی به حفصه کاری کرد که باعث شـد عاصـم بن عمر، حفصه را طلاق دهد. منذر بار دیگر از حفصه خواستگاری نمود. به حفصه گفتند: با او ازدواج کن تا بدین‌سان مردم دریابند که او به تو تهمت می‌زده است. لذا حفصـه بـا منـذر ازدواج کرد و بدین ترتیب مردم دریافتند که منذر، به خاطر دلبستگی به حفصه، به او تهمـت می‌زده است. پس از آنکه منذر با حفصه ازدواج کرد، حسنؓ به عاصم بن عمر گفـت: بیـا تا به اتفاق هم نزد منذر برویم و از او برای ملاقات حفصه اجازه بگیریم. حسن و عاصـم نـزد حفصه رفتند؛ حفصه بیشتر بـه عاصـم مـی‌نگریسـت و بـیش از آنچـه کـه بـا حسـنؓ سـخن می‌گفت، با عاصم صحبت می‌کرد. حسنؓ به منذر گفـت: دسـت حفصـه را بگیـر و او نیـز

۱- محلل، کسی است که با زنی که با سه طلاق از شوهرش جدا شده، ازدواج می‌کند تـا او را بـرای شـوهر اول، حلاله کند در حدیث صحیح آمده است: (**لعن الله المحلّل و المحلّل له**)؛یعنی: «خداوند، لعنت کند کسی را که حلاله می‌کند و کسی را که به خاطرش حلاله می‌شود». الإرواء، شماره‌ی ۱۸۹۷.

۲- طبقات کبری (۳۰۳/۱).

۳- دیوان المتروکین و الضعفاء، ص۳۵۲.

۴- حفصه بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر از عمه‌اش عایشه و از خاله‌اش ام‌سلمه، حدیث، روایت کرده است.

۵- عاصم بن عمربن خطابؒ از تابعین مدینه است که در سال ۷۰ هـ درگذشت. تقریب التهذیب (۳۸۵/۱).

چنین کرد. روزی حسنﷺ به برادرزاده حفصه یعنی ابـن ابـی عتیـق- عبـدالله بـن محمـد بـن عبدالرحمن- گفت: آیا می‌آیی تا به اتفاق هم به عقیق[۱] برویم؟ ابن ابی عتیق گفت: آری. آن دو با هم به عقیق رفتند و گذرشان به خانه‌ی حفصه افتاد. حسنﷺ نزد حفصه رفت و تا مدتی با هم صحبت کردند و آنگاه بیرون آمد. حسنﷺ پـس از مـدتی، دوبـاره بـه ابـن ابـی عتیـق گفت: آیا به عقیق می‌آیی؟ ابن ابی عتیق گفت: چرا نمی‌گویی: آیا نمی‌آیی تا به نزد حفصـه برویم؟

در سند این روایت، راویانی وجـود دارنـد کـه مـن در کتابهـای جـرح و تعـدیل، شـرح حالشان را نیافتم. البته متن ناشایست این روایت، بیانگر ضعف آن است.[۲]

۳ـ روایت حاتم بن اسماعیل از جعفر بن محمد از پدرش که علـیﷺ فرمـوده است: حسنﷺ آنقدر ازدواج می‌کند و طلاق می‌دهد که می‌ترسم عداوت و دشمنی قبایل را برای ما به جا نهد.[۳] این روایت، مرسل ضعیف است.[۴]

آن دسته از روایات تـاریخی کـه دربـاره‌ی تعـداد زنـان حسـنﷺ آمـاری موهـوم ارائـه داده‌اند، از لحاظ سند، به ثبوت نرسیده و از این‌رو قابل اعتماد نیستند. بویژه که این روایـات، از چند لحاظ قابل رد هستند؛ از جمله:

۱ـ اگر این روایات صحیح باشد، باید حسن بن علیﷺ تعداد زیادی فرزند داشـته باشـد؛ آن هم تعدادی که با شمار این همه زن، در تناسب باشد. حال آنکه تعداد فرزنـدان حسـنﷺ اعم از دختر و پسر را بیست و دو تن گفته‌اند و این تعداد با توجه به شـرایط آن زمـان کـاملاً منطقی و مناسب است؛ هر چند بکلی با تعداد زنان وی که در روایات بی‌اسـاس آمـده، هـیچ تناسبی ندارد.

۲ـ آنچه که از امیرالمؤمنین علیﷺ روایت شده، بی‌اساس بـودن روایـات تـاریخی را در زمینه کثرت زنان حسنﷺ نمایان‌تر می‌کند. روایت شده که امیرالمؤمنین علیﷺ همـواره بـر منبر بالا می‌رفت و می‌گفـت: بـه حسـنﷺ زن ندهیـد کـه او آدمـی اسـت کـه بسـیار طـلاق

۱- نام یک وادی در حومه‌ی مدینه است که مزارع و باغهای زیادی دارد.

۲- مرجع سابق (۳۰۵/۱).

۳- مرجع سابق (۳۰۱/۱).

۴- همان.

می‌دهد.[۱] این گفته‌ی امیرالمؤمنین علی‌ؓ دو مطلب را می‌رساند: *یا علی‌ؓ، از آن جهت بر روی منبر به دیگران توصیه نمود تا به حسن‌ؓ زن ندهند که پیشتر شخص حسن‌ؓ را از زن گرفتن باز داشته، اما گویا حسن‌ؓ به حرفش گوش نسپرده و این امر، علی‌ؓ را بر آن داشته که بر فراز منبر از مردم بخواهد تا به حسن‌ؓ زن ندهند و *یا اساساً علی‌ؓ از همان ابتدا این مطلب را روی منبر مطرح کرده و پیش از آن، در این زمینه به حسن‌ؓ چیزی نگفته است. هر دو حالت، بعید و غیر ممکن به نظر می‌رسد؛ زیرا:

۱ـ حالت اول از آن جهت غیر ممکن به نظر می‌رسد که حسن‌ؓ از پدرش حرف‌شنوی داشت و اهمیت نیکی و احترام به پدر و مادر را درک می‌کرد. لذا امکان نداشت که نسبت به حرف پدرش بی‌خیال و بی‌پروا باشد.

۲ـ حالت دوم نیز چندان درست به نظر نمی‌رسد. زیرا از شخصیتی همچون علی بن ابی‌طالب‌ؓ نمی‌توان انتظار داشت که بر فراز منبر از عملکرد فرزندش اعلان نارضایتی نماید و به او در حضور دیگران سرکوفت بزند؛ قطعاً چنین کاری، روابط خانوادگی و روابط پدر و فرزند را تحت تأثیر منفی قرار می‌دهد. علاوه بر این اگر کار حسن‌ؓ درست بوده، پس چه دلیلی وجود دارد که علی‌ؓ بر فراز منبر، به نکوهش حسن‌ؓ بپردازد و اگر این کار درست نبوده، پس چطور امکان داشته که شخصیتی همچون حسن‌ؓ چنین کار ناشایستی را مرتکب شود؟! بنابراین شکی نیست که چنین روایاتی ساخته و پرداخته‌ی دشمنان حسن بن علی‌ؓ است تا سیمایی زشت از او به تصویر بکشند[۲] و کارنامه‌ی درخشانش در زمینه‌ی ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان امت را کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه دهند. آری! این، عادت و رویه‌ی راویان دروغگو برای زشت نشان دادن سیمای مصلحان و تاریخ درخشان امت اسلامی است. بدین‌سان اهمیت علم جرح و تعدیل و بیان میزان صحت و سقم روایات نمایان می‌گردد و نقش ارزنده‌ی محدثان و حدیث‌شناسان در این زمینه، هویدا می‌شود. بنابراین پیشنهاد ما به تمام تاریخ‌پژوهان این است که در نقد و بررسی تاریخ صدر اسلام، توجه و دقت زیادی داشته باشند تا بتوانند روایات صحیح و نادرست را از یکدیگر بازشناسند و خدمت ارزشمندی به امت اسلامی ارائه دهند و به اشتباه آن دسته از آقایانی که در تحقیقاتشان، به روایات ضعیف و موضوع اعتماد نموده‌اند، دچار نشوند.

۱– قوت القلوب (۲۴۶/۲).

۲– حياة الإمام الحسن(۴۵۱/۲).

۳ـ دروغ بودن موضوع کثرت زنان حسن رضی الله عنه از این روایت بیشتر هویدا می‌شود که: پس از وفات حسن بن علی رضی الله عنه تعدادی زیادی زن پابرهنه و سرلخت به دنبال جنازه‌اش به راه افتادند و فریاد و فغان می‌کردند که: ما همسران امام حسن رضی الله عنه هستیم!

ناگفته پیداست که این روایت، دروغ و بی‌اساس می‌باشد. اصلاً قابل تصور نیست که تعداد زیادی زن پابرهنه و سرلخت، در برابر دیدگان مردم فریاد بزنند و بگویند که ما، همسران حسن رضی الله عنه هستیم! اگر آنان برای اظهار تأسف و اندوه خود از وفات امام حسن رضی الله عنه چنین کرده‌اند باز هم کار بی‌مورد و نابجایی نموده‌اند و البته چنین چیزی محال است؛ زیرا زنان دستور یافته‌اند که حجاب خود را حفظ نمایند و از خانه‌هایشان بیرون نشوند تا چه رسد به اینکه با جمعیتی شلوغ و انبوه همراه شوند و با سرلخت و پای برهنه، شیون و فغان سر دهند. از این رو روایت یاد شده و امثال آن، از لحاظ سند، به ثبوت نمی‌رسد.

از دیگر روایات دروغینی که جعلی بودن این گزارش‌های بی اساس را آشکارتر می‌سازد، این روایت است که:

حسن رضی الله عنه زنی را به نکاح خود درآورد و یکصد کنیز به عنوان مهریه‌اش تعیین نمود و همراه هر کنیز یکهزار درهم بود![1] خیلی بعید به نظر می‌رسد که حسن رضی الله عنه فقط به یکی از زنانش این همه مال و ثروت به عنوان مهریه داده باشد. زیرا چنین کاری، نوعی اسراف و زیاده‌روی است که در اسلام از آن نهی شده است. در صورتی که اسلام، مهریه‌ی سبک را سنت و مشروع قرار داده تا شرایط ازدواج را آسان‌تر بگرداند و مشکلات فراروی جوانان در زمینه‌ی ازدواج را کاهش دهد. علاوه بر این محال است که شخصیتی همچون حسن بن علی رضی الله عنه بر خلاف سنت جد بزرگوارش رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم عمل نماید و یا راهی را در پیش بگیرد که با شریعت و آیین اسلام، در تعارض باشد. این روایت و امثال آن، از جمله روایات موضوعی است که جعلی بودن روایات واردشده در زمینه‌ی کثرت همسران حسن رضی الله عنه را برملا می‌سازد. باید دانست که جز این روایات بی‌اساس، نمی‌توان دلیلی یافت که بر کثرت ازدواج حسن رضی الله عنه دلالت نماید؛ بویژه که بر همه‌ی این روایات از لحاظ سند و متن خرده گرفته شده و اساساً قابل استناد نیستند.[2]

۱- البداية والنهاية (۱۹۷/۱۱).

۲- حياة الإمام الحسن (۴۵۲/۲).

برای اینکه به میزان سوءاستفاده‌ی دشمنان از این روایات ضعیف و موضوع، پی ببریم، به نقل مطالبی می‌پردازیم که لامنس ـ یکی از خاورشناسان ـ درباره‌ی ازدواج حسن بن علی‌ﷺ گفته و اتهاماتی نیز به حسن‌ﷺ و یارانش وارد کرده است. وی، می‌گوید: «حسن‌ﷺ جوانی‌اش را در حالی پشت سر گذاشت که آن را در ازدواج و طلاق سپری نمود و در این دوران با حدود یکصد زن ازدواج کرد. این اخلاق و رویه‌ی بی‌قید و بند حسن‌ﷺ باعث شد تا به او برچسب مطلاق (بسیار طلاق دهنده) بزنند و این لقب را بر او نهند. همچنین این رفتارش علی را گرفتار درگیری‌ها و مشکلاتی جدی نمود و ثابت کرد که حسن‌ﷺ، انسانی اسراف‌کار است. زیرا او برای هر یک از زنانش، خانه‌ای با تمام امکانات و خدم و حشم، تدارک می‌دید. بدین‌سان مشاهده می‌کنیم که حسن‌ﷺ در دوران خلافت علی‌ﷺ که فقر و فاقه زیاد شده بود، به حیف و میل اموال می‌پرداخت».[1]

کاملاً روشن است که لامنس، برای آنکه دروغ‌هایش را درست جلوه دهد، به روایاتی استناد کرده که همگی موضوع و بی‌اساس‌اند و در مورد کثرت ازدواج‌ها و طلاقهای حسن‌ﷺ نقل شده‌اند. لامنس گذشته از استناد به چنین روایاتی، خودش نیز شیطنت کرده و چیزهایی بر این روایات افزوده و دروغ‌هایی نیز سر هم کرده که کسی جز او، چنین دروغ‌ها و اتهاماتی را متوجه حسن‌ﷺ ننموده است؛ از جمله:

۱ـ حسن‌ﷺ، پدرش علی‌ﷺ را گرفتار درگیری‌ها و مشکلاتی جدی کرد!

جالب است که هیچ یک از تاریخ‌نگاران و کسانی که به شرح حال علی‌ﷺ و حسن‌ﷺ پرداخته‌اند، به هیچ یک از این مشکلات و درگیری‌ها اشاره نکرده است.

۲ـ لامنس، ادعا کرده که حسن بن علی‌ﷺ برای هر یک از زنانش، خانه‌ای با تمام امکانات و خدم وحشم تدارک می‌دید. لامنس، در حالی این ادعا را مطرح می‌کند که هیچ یک از تاریخ‌نگاران، چنین چیزی را گزارش نکرده‌اند و همین، بیانگر دروغ و بهتان این خاورشناس می‌باشد.

انجمن‌ها و کمیته‌های تبلیغی نصاری که به جنگ و مبارزه‌ی اسلام برخاسته‌اند، دست‌اندرکاران و دروغ‌پردازان اصلی این بهتان‌های بی‌اساس هستند تا از این طریق به اهداف شوم خود درباره‌ی اسلام دست یابند و سیمای راستین این آیین حنیف را زشت نشان دهند و ارزشهای ماندگار شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی را در خطر نابودی قرار دهند؛

۱- حياة الإمام الحسن بن علی (۴۵۵/۲).

همان مردان و شخصیت‌های برجسته‌ای که چراغ هدایت و به سوی کمال را بر فراز کـاروان بشریت، برافروختند و گلدسته‌ی تمدن را در جهان هستی، برافراشتند.[1]

فرزندان امام حسن

فرزندان امام حسنؑ عبارتند از: حسن، زید، طلحه، قاسم، ابوبکر و عبداللهؑ. همه‌ی اینها به همراه عموی بزرگوارشان حسینؑ در کربلا شهید شدند. سایر فرزندان حسنؑ عبارتند از: عمرو، عبدالرحمن، حسین، محمد، یعقوب، اسماعیل، حمزه، جعفر، عقیل، و ام‌حسـین. تنهـا حسن و زید فرزندان امام حسنؑ دارای فرزند شدند و نسـل آنـان ادامـه یافـت؛ حسـن دوم فرزند امام حسنؑ صاحب پنج فرزند شد. حسن دوم فرزند حسن بن علیؑ از خولـه بنـت منظور فزازی زاده شد. زید بن حسن نیز فرزندی به نام حسن داشت که نسلش تنها از ناحیه‌ی او ادامه یافت. زید بن حسنؑ از ام‌بشر بنت ابی مسعود انصاری بدری، به دنیـا آمـد. وی، از سوی ابوجعفر منصور به امارت مدینه گماشـته شـد و او، پـدر بـانو نفیسـه بـود و فرزنـدانش، عبارت بودند از: قاسم، اسماعیل، عبدالله، ابراهیم، زید، اسحاق و علیؑ.

شرح حال مختصر برخی از فرزندان امام حسنؑ

۱ـ زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالبؑ

مادرش، ام‌بشیر بنت ابی مسعود است و او، همان عقبة بن عمرو بـن ثعلبـه‌ی خزرجـی اسـت. زید، فرزندی به نام محمد داشت که مادرش، کنیز بود و البته نسلی از او نماند. زید، فرزندی به نام حسن نیز داشت که در زمان ابوجعفر منصور به عنوان امیر مدینه تعیـین شـد و مـادرش، کنیز بود. زید، دختری به نام نفیسه داشت که ولید بـن عبـدالملک بـن مـروان بـا وی ازدواج نمود. نفیسه، در همان زمان که همسر ولید بود، درگذشت. مادر نفیسه، لبابه بنـت عبـدالله بـن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بود.

عبدالرحمن بن ابی الموال مـی‌گویـد: مـردم را دیـدم کـه بـه زیـد نگـاه مـی‌کردنـد و از بزرگ‌منشی او شگفت‌زده شده بودند و می‌گفتند: پدربزرگش، رسول‌خداﷺ است.

۱- حیاة الإمام الحسن بن علی (۴۵۵/۲).

۲ـ حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب‌ﷺ

مادرش، خوله بنت منظور فزازی بود. حسن بن حسن، صاحب فرزندی به نام محمد شد که مادرش رمله بنت سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بود؛ عبدالله بن حسن در زندان ابوجعفر وفات نمود؛ ابراهیم بن حسن نیز همچون برادرش در زندان جان باخت؛ زینب بنت حسن که ولید بن عبدالملک بن مروان با او ازدواج کرد و سپس از او جدا شد؛ و ام‌کلثوم بنت حسن که مادرشان فاطمه بنت حسین بن علی بن ابی‌طالب بود و مادر او، ام‌اسحاق بنت طلحة بن عبیدالله بن تیم بود. از دیگر فرزندان وی، جعفر بن حسن، داوود، فاطمه و ام‌قاسم- قسیمه- و ملیکه را می‌توان نام برد که مادرشان حبیبه از خاندان ابی ابس از جدیله بود. حسن بن حسن، دختری به نام ام‌کلثوم نیز داشت که مادرش، کنیز بود.

شخصی در مورد اهل بیت، غلو کرد. حسن بن حسن به وی گفت: «وای بر شما! ما را به خاطر خدا دوست بدارید؛ لذا اگر از خداوند اطاعت کردیم، ما را دوست بدارید و اگر از خداوند نافرمانی نمودیم، با ما دشمنی نمایید».

فرد دیگری به حسن بن حسن گفت: شما، نزدیکان و خانواده‌ی رسول‌خداﷺ هستید. حسن گفت: «وای بر تو؛ اگر خداوند، نزدیکی و قرابت رسول‌خداﷺ را بدون اطاعت و بندگی، دلیل رهایی از عذاب الهی قرار می‌داد، این امر، برای پدر و مادر پیامبرﷺ مفید و کارساز واقع می‌شد که نسبت به ما، به ایشان خیلی نزدیکتر بودند. به خدا سوگند من از این می‌ترسم که عذاب ما نزدیکان پیامبرﷺ در صورتی که عصیان و نافرمانی کنیم، دوچندان گردد؛ البته امیدوارم که افراد نیکوکار ما، دو پاداش بیابند. لذا از خدا بترسید و در مورد ما جز حق و حقیقت نگویید؛ چرا که این امر، بهترین روشی است که هم شما را به منظورتان می‌رساند و هم برای ما خوشایندتر می‌باشد». و سپس افزود: «اگر آنچه که شما می‌گویید، جزو دین خدا باشد، در این صورت پدرانمان، در حق ما بد روا داشته‌اند؛ چرا که ما را از آن مطلع نکرده و در این مورد، در ما میل و رغبتی ایجاد ننموده‌اند».

شخصی به حسن بن حسن گفت: آیا رسول‌خداﷺ در مورد علی‌ﷺ نفرمود که هر کس، من مولای اویم، پس علی، مولای اوست؟ حسن‌ﷺ گفت: به خدا سوگند اگر منظورش، امارت و فرماندهی بود، حتماً همانند نماز، زکات، روزه‌ی رمضان و حج خانه‌ی خدا، به امارتش تصریح می‌کرد و آشکارا می‌گفت که علی، پس از من کاردار و امیر شماست. چراکه خیرخواه‌ترین مردم برای مردم، رسول‌خداﷺ بود. اگر بنا به گفته‌ی شما،

خدا و رسولش، علی رضی الله عنه را به عنوان کاردار مسلمانان، پس از رسول خدا صلی الله علیه وسلم برگزیده‌اند، شخص علی رضی الله عنه بیش از همه در این مورد، خطاکار و مجرم است. زیرا او شخصاً فرمان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مبنی بر به عهده گرفتن جانشینی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را ترک گفته است».[1] بدین‌سان موضع اهل بیت در برابر غلو و زیاده‌روی، نمایان می‌گردد.

برادران و خواهران حسن بن علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه

اینک مختصراً به شرح حال خواهران و برادران پدری و مادری حسن بن علی رضی الله عنه می‌پردازیم:

۱ـ حسین بن علی رضی الله عنه: او، ابوعبدالله حسین بن علی بن ابی‌طالب و نوه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم و محبوب و گل خوشبوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم است. وی، پسر فاطمه دخت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌باشد که در سال چهارم هجری به دنیا آمد و در دهم محرم سال شصت و یک هجری در کربلاء شهید شد.[2] در مناقب و فضایل وی، احادیث زیادی، نقل شده است؛ از جمله:

الف) یعلی عامری رضی الله عنه می‌گوید: همراه رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم به قصد مهمانی‌ای که آن حضرت صلی الله علیه وسلم را بدان دعوت کرده بودند، بیرون شده بودم. در مسیری که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم برای مهمانی می‌رفت، حسین رضی الله عنه را دید که با تعدادی از بچه‌ها بازی می‌کرد. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌خواست حسین رضی الله عنه را بگیرد که حسین شروع به جست و خیز نمود و به این طرف و آن طرف فرار می‌کرد. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم نیز (ضمن تعقیب و گریز) با او می‌خندید تا اینکه او را گرفت و یکی از دستانش ر اپشت سر حسین رضی الله عنه و دست دیگرش را زیر چانه‌ی وی قرار داد و او را بوسید و فرمود: (**حسین منی و أنا من حسین، أحب الله من أحب حسيناً، حسین سبط من الأسباط**)[3] یعنی: «حسین از من است و من، از حسین؛ خداوند، دوست بدارد هر آن کس را که دوستدار حسین است. حسین، یکی از نوادگان (جوانمرد من) است».

در این حدیث، فضیلت حسین رضی الله عنه به خوبی بیان می‌شود. چرا که به محبت و دوست داشتن حسین رضی الله عنه ترغیب می‌دهد. گویا رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم با نور وحی دریافت که بعدها چه اتفاقی برای حسین رضی الله عنه خواهد افتاد. از این رو بطور ویژه، از او یاد نمود و به وجوب دوست داشتنش و نیز حرمت جنگ با او و تعرض به وی، تأکید کرد؛ چنانچه فرمود: «خداوند،

۱- طبقات ابن سعد (۳۱۹/۵، ۳۲۰).

۲- البداية والنهاية (۱۵۲/۸)؛ الإصابة (۳۳۱/۱).

۳- روایت احمد؛ فضائل الصحابة ، شماره‌ی ۱۳۶۱؛ با سند حسن.

دوست بدارد هر آن کس را که دوستدار حسین است». محبت حسینؓ به محبت رسول‌خداﷺ می‌انجامد و محبت رسول‌خداﷺ به محبت الله ﷻ منتهی می‌شود.[۱]

ب) انس بن مالکؓ می‌گوید: سر حسینؑ را نزد عبیدالله بن زیاد[۲] آوردند و در تَشتی گذاشتند. عبیدالله، شروع به داخل کردن چوب‌دستی‌اش در چشم و بینی حسینؓ کرد و در مورد زیبایی‌اش چیزی گفت. انسؓ می‌گوید: حسینؓ بیش از همه به رسول‌خداﷺ شباهت داشت و موهایش با گیاه وسمه[۳]، خضاب شده بود.[۴]

ج) انس بن مالکؓ می‌گوید: سر حسینؓ را نزد عبیدالله بن زیاد آوردند. وی با چوب‌دستی به دندانهای پیشین حسینؓ می‌زد و می‌گفت: من، او را زیبا می‌پنداشتم. انسؓ می‌گوید: گفتم: به خدا، کاری می‌کنم که تو را خوش نیاید؛ من رسول‌خداﷺ را دیدم که همان جایی را می‌بوسید که تو اینک با چوب‌دستی می‌زنی. عبیدالله پس از شنیدن این سخن، از آن کار دست کشید.[۵]

۲ـ محسن بن علی ابی‌طالبؓ

این برادر حسنؓ را تنها از طریق حدیثی می‌شناسیم که هانی بن هانی از علی بی ابی‌طالبؓ روایت کرده است: علی بن ابی‌طالبؓ می‌گوید: زمانی که حسنؓ به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرمﷺ تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسن است». زمانی که حسینؓ به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرمﷺ تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسین است». زمانی که فرزند سوم به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرمﷺ تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او محسّن است» و سپس افزود: «من آنها را همانند فرزندان هارونؑ

۱- تحفة الأحوذی (۲۷۹/۱۰).

۲- عبیدالله بن زیاد بن ابیه، در سال ۵۵هق والی بصره شد و در آن زمان، ۲۲ سال داشت و در سال ۶۷ هـ کشته شد. نگا: السیرة (۴۹/۵).

۳- وسمه، گیاهی است که از برگ آن برای خضاب، استفاده می‌شود.

۴- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی ۳۷۴۸.

۵- فضائل الصحابة (۹۸۵/۲)، حدیث شماره‌ی ۱۱۹۷ با سند حسن.

نامگذاری کردم که نامشان، شبر، شبیر و مشبّر بود».[1] چنانچه از ظواهر برمی‌آید، محسّن در دوران کودکی وفات نموده است. از این رو برای ما روشن می‌شود که محسّن در دوران پیامبر ﷺ درگذشته و همین، نادرستی پندار برخی از غُلات و درغگویان را برملا می‌سازد که معتقدند عمر رضی الله عنه به پهلوی فاطمه رضی الله عنها زده و موجب سقط جنین وی شده است.

۳ـ ام‌کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما

عمر فاروق رضی الله عنه از علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه ام‌کلثوم را که دختر فاطمه دخت رسول اکرم ﷺ نیز بوده، خواستگاری کرد و علی مرتضی رضی الله عنه نیز ام‌کلثوم را به ازدواج عمر رضی الله عنه درآورد. چراکه به عمر رضی الله عنه اطمینان داشت و مناقب و فضایش عمر رضی الله عنه مورد قبول علی رضی الله عنه بود و علی به خوبیهای عمر رضی الله عنه اذعان می‌کرد. اینکه علی مرتضی رضی الله عنه، دخترش ام‌کلثوم را به ازدواج عمر رضی الله عنه درآورد، بیانگر این است که روابط آنها با یکدیگر محکم و استوار و خجسته بوده و همین روابط خوب و مبارکشان، دل دشمنان را می سوزاند و بینی‌هایشان را به خاک می‌مالد.[2] ام‌کلثوم رضی الله عنها، دختری به نام رقیه و پسری به نام زید، برای عمر رضی الله عنه به دنیا آورد. روایت شده که زید بن عمر رضی الله عنه در درگیری و مشاجره ی یکی از طوایف بنی عدی بن کعب حضور یافت و شبانگاه به سوی آنها رفت تا درمیانشان صلح و آشتی برقرار کند. در این گیرودار، ضربه‌ای به سرش خورد و بلافاصله جان باخت. مادر زید، از بابت کشته شدن فرزندش، سخت اندوهگین شد و از این بابت، غش و ضعف کرد و همان دم، وفات نمود. بدین‌سان ام‌کلثوم و پسرش زید بن عمر، همزمان دفن شدند و عبدالله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه، بر آنها نماز جنازه را ادا کرد.[3] بنده در کتاب سیرت عمر بن خطاب رضی الله عنه، به تفضیل درباره‌ی ام‌کلثوم رضی الله عنها سخن گفته‌ام.

٤ـ زینب بنت علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما

زینب در زمان رسول‌خدا ﷺ به دنیا آمد. وی، دختری خردمند، زیرک و نیک‌اندیش بود که پدرش، او را به ازدواج برادرزاده‌ی خود یعنی عبدالله بن جعفر رضی الله عنه درآورد. زینب رضی

۱- مسند احمد (۹۸،۱۱۸/۱)؛ صحیح ابن‌حبان (۴۱۰/۱۵)؛ سند حدیث، صحیح است.

۲- الشیعة و اهل البیت، ص۱۰۵.

۳- أسد الغابة (۴۲۵/۷)؛ نساء اهل البیت، منصور عبدالحکیم، ص۱۸۵.

الله عنها برای عبدالله بن جعفرؓ فرزندانی به دنیا آورد و در صحنه‌ی کربلا حضور داشت و در میان اسیران (و بلکه آزادگان کربلا) به دمشق منتقل شد.[۱]

۵ ـ محمد بن حنفیهؓ، برادر پدری حسن بن علی است؛ مادرش به نام خوله بنت جعفر در میان اسیران بنی حنیفه بود. محمد بن حنفیهؓ فردی فاضل، دانشمند و عبادتگزار بود و در جنگ جمل، پرچم پدرش را به دست داشت. وی، تنومند و فرزانه بود. از محمد بن حنفیهؓ نقل شده که گفته است: کسی که خوب، معاشرت نکند و از زندگی با دیگران بهره و چاره‌ای نمی‌یابد تا خداوند، برایش گشایش و برون رفتی قرار دهد، فرزانه نیست؛ همچنین گفته است: همانا خداوند، بهشت را بهای جانهایتان قرار داده؛ از این رو آن را جز در قبال بهشت، معامله و داد و ستد نکنید. و نیز فرموده است: کسی که به کرامت نفس برسد، دنیا در نگاهش هیچ ارزش و اعتباری ندارد. علاوه بر این فرموده است: هر آنچه که با آن، رضای خدا طلب نشود، نابود می‌گردد. محمد بن حنفیهؓ در سال نود و سه هجری وفات نمود.[۲]

عموها و عمه‌های حسن بن علیؓ

۱ـ طالب بن ابی طالب: وی، مشرک بود و پس از جنگ بدر، از دنیا رفت. همچنین گفته شده که او، مکه را ترک گفت و پس از آن بازنگشت و هیچ خبری هم از او نشد و بدین‌ترتیب در زمره‌ی کسانی قرار گرفت که گم شده‌اند. طالب، رسول‌خداﷺ را دوست داشت و درباره‌ی آن حضرتﷺ، سخنان مدح‌آمیزی از او نقل شده است. وی، با کراهت به همراه مشرکان در جنگ بدر حضور یافت. میان او و قریش هنگام حرکت به سوی بدر، بگومگویی صورت گرفت؛ قریشیان گفتند: ای بنی‌هاشم! به خدا سوگند، ما می‌دانیم که هرچند همراه ما بیرون شده‌اید، اما از درون با محمد(ﷺ) هستید. از این رو طالب به همراه عده‌ای دیگر به مکه بازگشت و شعری سرود که در آن به تعریف از رسول‌خداﷺ پرداخت و ضمناً برای کشتگان قریش که اجسادشان در چاه‌های بدر ریخته شد، مرثیه‌سرایی نمود.[۳]

۱- الإصابة فی تمییز الصحابة (۱۶۷/۸).

۲- التبیین فی أنساب القرشیین، ص۱۳۶.

۳- الجوهرة فی نسب النبیﷺ و أصحابه، برگرفته از المرتضی، نوشته‌ی ندوی ص۲۳.

٢ـ عقیل بن ابی‌طالب: کنیه‌اش، ابویزید بود و تا فتح مکه، برای مسلمان شدن درنگ نمود. همچنین گفته شده که پس از حدیبیه اسلام آورده و در ابتدای سال هشتم هجری، هجرت نموده است. عقیل رضی الله عنه در جنگ بدر اسیر شد و عمویش، عباس، فدیه‌ی او را داد. در روایات صحیح، از او زیاد نام برده شده، اما نامی از او در غزوه‌ی فتح و حنین، به میان نیامده است. عقیل رضی الله عنه در جنگ مؤته حضور یافت. علت عدم حضور او در غزوه‌ی فتح و حنین، بیماری بوده است. ابن سعد، بدین نکته اشاره کرده، اما زبیر بن بکار به نقل از حسین بن علی رضی الله عنه روایت کرده که عقیل رضی الله عنه از آن دسته افرادی بوده که در جنگ حنین پایداری کردند. وی، در زمان خلافت معاویه رضی الله عنه درگذشت. در تاریخ بخاری با سند صحیح آمده است که عقیل در ابتدای دوران حکومت یزید[١] در سن نود و شش سالگی وفات نمود.[٢]

٣ـ جعفر بن ابی‌طالب: او یکی از پیشگامان مسلمانان بود و مستمندان را دوست داشت و با آنان نشست و برخاست می‌نمود و خدمتشان را می‌کرد. وی به حبشه هجرت کرد و نجاشی و پیروانش به دست جعفر رضی الله عنه مسلمان شدند. بنده در کتاب الگوی هدایت، در این‌باره به تفضیل سخن گفته‌ام. جعفر رضی الله عنه در جنگ مؤته در سرزمین شام، در برابر دشمن پایداری نمود و به شهادت رسید.[٣]

٤ـ ام‌هانی بنت ابی‌طالب: او، دخترعموی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بود. گفته شده که نامش، فاخته بوده؛ همچنین گفته‌اند: نامش، فاطمه بوده است؛ برخی هم نامش را هند دانسته‌اند. البته نام نخست، مشهور است. وی، همسر هبیره بن عمرو بن عائذ مخزومی بود که از وی، صاحب پسری به نام عمرو شد و از این رو کنیه‌ی هبیره، ابوعمرو گردید. ام‌هانی، در فتح مکه دو تن از قبیله‌ی بنی مخزوم را امان داد و رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم نیز امان دادنش را پذیرفت و فرمود: «ای ام‌هانی! ما نیز پناه دادیم به هرآن کس که تو امان دادی». از ام هانی در

١- الإصابة فی تمییز الصحابة (٤٩٤/٢).

٢- المرتضی از ندوی، ص٢٤.

٣- المرتضی،ص٢٤.

کتابهای شش‌گانه‌ی حدیث و سایر کتابها روایاتی نقل شده است.[۱] ترمذی و برخی دیگر گفته‌اند: ام‌هانی تا پس از خلافت علیؓ زنده بود.[۲]

۵ ـ **جمانه بنت ابی‌طالب**: او، ام‌عبدالله بن ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب است که ابن‌سعد، در شرح حال مادرش فاطمه بنت اسد، نامی از او به میان آورده و او را در شمار دخترعموهای رسول‌خداﷺ قرار داده و گفته است: ... رسول‌خداﷺ سی وسق[۳] از محصولات خیبر را به او داد.[۴]

دایی‌ها و خاله‌های حسن بن علیؓ

همه‌ی دایی‌های حسن بن علیؓ در خردسالی وفات نمودند و هیچ یک از آنان به سن بلوغ نرسید. آنان عبارتند از: قاسم و ابراهیم. زبیر بن بکار، عبدالله را نیز نام برده که به نامهای طیب و طاهر شناخته می‌شده است. عبدالله از آن جهت به نامهای طیب و طاهر شناخته می‌شد که پس از نبوت رسول اکرمﷺ به دنیا آمد[۵] و بیشتر نسب‌شناسان همین را گفته اند. اما برخی بر این باورند که طیب و طاهر، نام دو فرزند دیگر رسول‌خداﷺ است. آنچه مورد اتفاق است، اینکه عبدالله و طیب و طاهر، در مکه وفات نموده‌اند.[۶] تمام فرزندان رسول‌خداﷺ از خدیجه رضی الله عنها به دنیا آمدند جز ابراهیم که از ماریای قبطی زاده شد. ماریای قبطی، همان کنیزی است که پادشاه مصر به رسول‌خداﷺ هدیه کرد. وی، ماریا را زمانی به آن حضرتﷺ هدیه نمود که ایشان، در سال ششم هجری، نامه‌ای به پادشاه مصر فرستاد و او را به اسلام فرا خواند. کنیه‌ی رسول اکرمﷺ ابوالقاسم بود؛ چرا که او، بزرگترین فرزند رسول‌خداﷺ بود و پیش از همه‌ی آنها نیز درگذشته است. قاسم، پیش از نبوت رسول اکرمﷺ در مکه به دنیا آمد و در خردسالی درگذشت. برخی هم گفته‌اند: بزرگ شده و پس از آنکه به سن تشخیص رسیده، درگذشته است. همچنین گفته شده: پس از آنکه راهرو

۱- المرتضی، ص۲۵.

۲- الإصابة فی تمییز الصحابة (۳۱۷/۹، ۳۱۸).

۳- نام واحدی است در پیمانه کردن غلات و محصولات کشاورزی.

۴- الإصابة (۲۵۹/۴، ۲۶۰)؛ المرتضی، ص۲۷.

۵- الدوحة النبوية الشريفة، ص۳۱.

۶- الإستیعاب (۲۸۱/۴).

شده، وفات نموده است.[١] برخی گفته‌اند: قاسم، پس از آن درگذشت که می‌توانست سوار چارپا شود و آن را بتازد.[٢] اما خاله‌های حسن بن علی رضی الله عنه عبارتند از: زینب، رقیه و ام‌کلثوم رضی الله عنهن.

١ـ زینب بنت رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم

بزرگ‌ترین خاله‌ی حسن بن علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه، زینب بود که مسلمان شد و هجرت نمود. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم زینب رضی الله عنها را خیلی دوست داشت. زینب، نخستین دختر رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بود که ازدواج نمود. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: ابوالعاص بن ربیع، از آن دست مردان مکه بود که در ثروت و تجارت و امانتداری، انگشت‌شمار بودند. وی، خواهرزاده‌ی خدیجه و فرزند هاله بنت خویلد بود. هاله، خواهر پدری و مادری خدیجه رضی الله عنها بود. خدیجه موضوع خواستگاری ابوالعاص از زینب را با رسول اکرم صلی الله علیه و سلم درمیان گذاشت. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم طبق عادتش با خدیجه رضی الله عنها مخالفت نکرد؛ این موضوع پیش از آغاز نزول وحی بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم صورت گرفت. خدیجه، ابوالعاص را همچون فرزندش بشمار می‌آورد. زمانی که خدای متعال، محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را به نبوت و پیغمبری، گرامی داشت، خدیجه و دخترانش به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند و چون پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و سلم دعوتش را آشکارا برای قریشیان مطرح نمود، آنان، عاص بن ربیع را آوردند و گفتند: شما، محمد را آسوده‌خاطر کرده‌اید؛ دخترانش را به او بازپس دهید تا بدین‌سان، به آنان مشغول شود و از این بابت آزرده‌خاطر گردد. قریشیان به ابوالعاص بن ربیع گفتند: تو، همسرت زینب را طلاق بده؛ ما نیز در مقابل، هر زنی از قریش را که خواسته باشی، به ازدواج تو درمی‌آوریم. ابوالعاص در پاسخ پیشنهاد قریشیان گفت: «نه، به خدا سوگند که هرگز چنین کاری نمی‌کنم؛ من، دوست ندارم که به جای همسرم، هیچ زنی از قریش، همسرم باشد». رسول اکرم صلی الله علیه و سلم همواره از این دامادش، به خیر و نیکی یاد می‌کرد.[٣] باری ابوالعاص، برای تجارت به شام رفته بود؛ وقتی به یاد زینب افتاد، چنین سرود:[۴]

١- الدوحة النبوية الشريفة، ص٣١؛ الذرية الطاهرة از دولابی،ص۴٢.

٢- الدوحة النبوية الشريفة، ص٣١.

٣- سيرة ابن هشام (٢٩۶/٢).

۴- طبقات ابن سعد (٣٢/٨)؛ مستدرک حاکم (۴۴/۴).

ذکرت زینب لمـا ورّکــت إرما بنت الأمین جزاها الله صالحة

فقلت سقیالشخص یسکن الحرما و کلّ بعل سیثنی بالذی علما

یعنی: «وقتی به سنگهای چیده شده بر روی هـم در مسـیر راه، تکیـه دادم، بـه یـاد زینـب افتادم و با خود گفتم: خداوند، به آن شخص که ساکن مکه است، جزای خیر دهد. خداوند، به دختر محمد امینﷺ، پاداش نیک دهد که زن خوب و شایسته‌ای است. هر مردی از بابت کسی که با او شناخته شده، مورد تعریف قرار می‌گیرد».

الف) وفاداری زینب به شوهرش: همان‌طور که ابوالعاص بن ربیع به زینب وفادار بود، زینب نیز به شوهرش وفادار بود. ابوالعاص در مکه از پذیرش اسلام، سر باز زد. زینب با آنکه مسلمان شد، اما همچنان به ابوالعاص وفادار ماند تا اینکه جنگ بدر اتفاق افتاد و ابوالعاص در صف کفار قریش قرار گرفت و اسیر شد. زمانی که اهل مکه، فدیه‌ی آزادی اسیرانشان را به مدینه فرستادند، زینب نیز فدیه آزادی ابوالعاص را فرستاد که در میان آن، گردنبندی بود که خدیجه رضی الله عنها هنگام ازدواج ابوالعاص و زینب، به زینب هدیـه داده بـود. ام‌المـؤمنین عایشه رضی الله عنها مـی‌گویـد: وقتـی رسـول‌خـداﷺ آن گردنبنـد را دیـد، شـدیداً متـأثر و غمگـین شـد و فرمـود: «اگـر صـلاح مـی‌دانیـد اسـیر زینـب را آزاد کنیـد و مـالش را بـه او بازگردانید». صحابه گفتند: باشد؛ ای رسول‌خدا! و سپس ابوالعاص را آزاد کردنـد و فدیـه‌ی ارسالی زینب را بازپس دادند.[1]

خوبست همین‌جا در عبارت رسول اکرمﷺ خطاب به یارانش، وقفـه‌ای داشـته باشـیم و بنگریم که این عبارت، چقدر سرشار از ادب و بزرگ‌منشی است؛ ادب و منشـی کـه مـا نیـز باید خود را به آن آراسته سازیم. رسول اکرمﷺ از ابوالعـاص پیمـان گرفـت کـه بـه زینـب اجازه دهد تا به مدینه هجرت نماید. چرا که زینب، از آن دست مستضعفانی بود که موفق بـه هجرت نشده بود. ابوالعاص به وعده‌اش عمل نمود و زینب را به مدینه فرستاد. زینـب رضـی الله عنها در مسیر هجرت به مدینه، بـه شـدت آزمـایش شـد و در معـرض اذیـت و آزار قـرار گرفت.[2]

۱- سیر أعلام النبلاء، ۴۷۲.

۲- تاریخ الإسلام، از ذهبی، المغازی، ص۶۹.

ب) مسلمان شدن ابوالعاص (شوهر زینب)

پس از آنکه اسلام، میان ابوالعاص و زینب، جدایی انداخت، ابوالعاص در مکه اقامت نمود و زینب به مدینه و نزد پدر بزرگوارش رفت تا آنکه صبح پیروزی مسلمانان دمید. در این بحبوحه، ابوالعاص به قصد تجارت به شام رفت. در این سفر، علاوه بر سرمایه‌ی تجارتی خودش، مقداری از اموال برخی از قریشیان نیز با او بود که به وی داده بودند تا با آنها تجارت کند. زمانی که ابوالعاص از سفر تجارتی شام بازمی‌گشت، با سریه‌ای مواجه شد که رسول‌خدا ﷺ به قصد این کاروان گسیل نموده بود. دسته‌ی سپاهیان اسلام به کاروان ابوالعاص شبیخون زدند و اموال آن کاروان را به غنیمت گرفتند. ابوالعاص که گریخته بود، شبانگاهان به خانه‌ی زینب دخت رسول اکرم ﷺ رفت و به او پناهنده شد. زینب رضی الله عنها نیز به او پناه داد. ابوالعاص برای بازپس گرفتن اموال کاروانش، به مدینه رفته بود. هنگامی که رسول اکرم ﷺ برای ادای نماز صبح به مسجد رفت و مردم پشت سر آن حضرت ﷺ صف بستند، زینب رضی الله عنها بانگ برآورد و گفت: «ای مردم! من، ابوالعاص بن ربیع را پناه دادم». وقتی رسول‌خدا ﷺ نماز را به پایان رساند، رو به مردم کرد و فرمود: «ای مردم! آیا شما هم آنچه را که من شنیدم، شنیدید؟» گفتند: آری. فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، من از این موضوع هیچ چیزی نمی‌دانستم تا اینکه همان چیزی را شنیدم که شما شنیدید...». آنگاه به خانه‌ی دخترش رفت و گفت: «ای دخترم! ابوالعاص را گرامی بدار و نباید به تو نزدیک شود که تو، برای او حلال نیستی». رسول اکرم ﷺ پس از آن به دنبال مجاهدانی فرستاد که در آن سریه حضور داشتند و فرمود: «این شخص، همانگونه که می‌دانید، از ماست و شما، اموال او را به غنیمت گرفته‌اید؛ پس اگر نیکی نمایید و مالش را به او بازپس دهید، ما همین را دوست داریم و اگر اموالش را به او بازپس ندهید، (تصمیم با خود شماست)؛ زیرا اموالی که به غنیمت گرفته‌اید، ارزانی خداوند به شما می‌باشد و شما به آن سزاوارترید». اصحاب ﷺ گفتند: «ای رسول‌خدا! ما، اموالش را به او بازپس می دهیم» و همین کار را نیز کردند؛ چنانچه شخصی، مشکی آورد و فرد دیگری، ظرف کوچکی که در آن آب می‌ریزند؛ حتی یکی از اصحاب، نیزه‌ای با خود آورد تا آن را به ابوالعاص بازپس دهد. ابوالعاص به قصد مکه، بار بست تا مال هر کس را به صاحبش برگرداند. او، به قریشیان گفت: «ای جماعت قریش! آیا کسی از شما هست که نزد من، مالی داشته باشد و هنوز آن را پس نگرفته باشد؟» قریشیان گفتند: «نه؛ خدا، به تو خیر

دهد. ما، تو را وفادار و بزرگوار یافتیم». ابوالعاص گفت: «من، گواهی می‌دهم که هیچ معبود برحقی جز الله نیست و شهادت می‌دهم که محمد، فرستاده‌ی خداست. به خدا سوگند که هیچ چیز مانع مسلمان شدن من در حضور رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم نشد جز اینکه من از این ترسیدم که شاید شما به من گمان بد ببرید و چنین بپندارید که من به خاطر خوردن اموال شما اسلام آورده‌ام. اینک که خداوند، اموالتان را به شما برگردانید و من از این بابت، آسوده‌خاطر شدم، اسلام آوردم». آنگاه به نزد رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم در مدینه رفت.[1] در روایت عامر شعبی و دیگران آمده است: زمانی که ابوالعاص بن ربیع به همراه اموال مشرکان، ازشام بازگشت، به او گفته شد: آیا می‌خواهی اسلام بیاوری و این اموال، از آنِ تو باشد؟ چراکه اینها، اموال مشرکان است. ابوالعاص گفت: «خیلی بد است که مسلمان شدن خود را با خیانت در امانت آغاز کنم».[2]

ما، از این سخن ابوالعاص رضی‌الله‌عنه، منش ارزشمند و بزرگی را فرا می‌گیریم که عبارتست از: امانتداری و آراستگی به مکارم و ارزشهای اخلاقی، حتی با غیر مسلمانان؛ بنابراین زیبنده‌ی مسلمان نیست که به هر سببی، در امانت خیانت نماید.

زمانی که ابوالعاص بن ربیع مسلمان شد و در محضر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم حضور یافت، آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم همسرش زینب رضی الله عنها را با همان نکاح پیشین به او داد و دوباره آنها را عقد نکرد.[3] در مورد پیوستن زینب و ابوالعاص به رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در مدینه، روایات دیگری نیز آمده است. البته تمام این روایات، بیانگر وفاداری ابوالعاص رضی‌الله‌عنه به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌باشد و تمام این روایات نشان دهنده‌ی این موضوع است که زینب رضی الله عنها هنگام خروج از مکه به مقصد مدینه، با اذیت و آزار فراوانی از سوی مشرکان مواجه شد.[4]

ج) وفات زینب رضی الله عنها، و شمار فرزندانش

عروة بن زبیر می‌گوید: شخصی، زینب دختر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم را به مدینه می‌برد؛ دو تن از قریشیان خود را به آنها رساندند و با آن شخص درگیر شدند و بر او غلبه نمودند. آن دو،

۱- التاریخ الإسلامی، از ذهبی، المغازی، ص۷۰.

۲- دلائل النبوة از بیهقی (۱۵۴/۱).

۳- الدوحة النبویة الشریفة ص۴۱.

۴- همان.

زینب رضی الله عنها را هُل دادند و بدین ترتیب زینب رضی الله عنها روی تخته سنگی افتاد و بچه‌اش، سقط شد و خونریزی کرد. او را نزد ابوسفیان بردند. تعدادی از زنان بنی‌هاشم نزد ابوسفیان رفتند. ابوسفیان، زینب را به آنان تحویل داد. زینب رضی الله عنها پس از مدتی هجرت کرد و همچنان از آسیبی که به او رسیده بود، رنج می‌برد تا آنکه بر اثر همان آسیب، درگذشت. از این رو صحابه بر این باور بودند که زینب رضی الله عنها شهید شده است. زینب در آغاز سال هشتم هجری درگذشت.[1]

رسول‌خدا ﷺ در آماده‌سازی اسباب کفن و دفن زینب حضور داشت. ام‌عطیه رضی الله عنها می‌گوید: زمانی که زینب رضی الله عنها فوت نمود، رسول اکرم ﷺ به ما فرمود: «شما شستنش را به صورت فرد قرار دهید: سه بار یا پنج بار، او را بشویید و در مرتبه‌ی پنجم از کافور یا چیزی همانند آن استفاده کنید و چون غسل دادنش را به پایان رساندید، به من خبر دهید».ام‌عطیه رضی الله عنها می گوید: وقتی، کارمان تمام شد، به رسول‌خدا ﷺ خبر دادیم. آن حضرت ﷺ لُنگش[2] را به سوی ما افکند و فرمود: «او را با آن بپوشانید»[3]

بدین‌سان به حجم مصیبت‌هایی که رسول اکرم ﷺ متحمل شد، پی می‌بریم و درمی‌یابیم که این مشکلات و مصیبت‌ها، دامنگیر دخترانش نیز شده است. اما رسول اکرم ﷺ همچنان در مسیر دعوت شکیبایی ورزید. بدین‌ترتیب راه و روش غلبه و عزت اسلام را فرا می‌گیریم و می‌آموزیم که پیروزی اسلام، نیازمند شکیبایی و جانفشانی است.

زینب رضی الله عنها از ابوالعاص صاحب دو فرزند به نامهای امامه و علی گردید. علی در خردسالی درگذشت. همچنین گفته شده که علی در حیات رسول‌خدا ﷺ فوت نمود. آن هم زمانی که به سن تشخیص، نزدیک شده بود. پیامبرخدا ﷺ در روز فتح مکه، در حالی وارد مکه شد که علی را پشت سرش، روی ناقه نشانده بود. امامه نیز، نزد رسول‌خدا ﷺ خیلی عزیز بود. آن حضرت ﷺ در حالی که پیشنماز مردم بود، امامه را روی دوش خود می‌گذاشت. ابوقتاده انصاری رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ را دیدم که نماز می‌گزارد در حالی

۱- مجمع الزوائد هیثمی (۲۱۶/۹).

۲- ازار یا لنگ، پارچه‌ی بلندی بود که به دور کمر می‌بستند.(مترجم).

۳- صحیح مسلم، کتاب الجنائز (۶۴۸/۲).

که امامه بنت ابی العاص (نوه‌ی دختری‌اش) را بر دوش خود گذاشته بود؛ وقتی به رکوع می‌رفت، او را می‌گذاشت و چون برمی‌خاست، او را برمی‌داشت.[۱]

عائشه رضی الله عنها می‌گوید: نجاشی، مقداری زیورآلات به رسول اکرم ﷺ پیشکش کرد که در میان آنها انگشتری وجود داشت که نگینش، حبشی بود. رسول‌خدا ﷺ در حالی آن را گرفت که از آن رویگردان بود؛ آنگاه آن را برای دخترِ دخترش زینب، یعنی امامه، فرستاد و گفت: «ای دخترم! با این نگین، خودت را بیارای».[۲] در روایت دیگری آمده است: رسول‌خدا ﷺ در حالی به نزد خانواده‌اش رفت که با خود گردنبندی از جنس مهره‌های یمانی داشت و فرمود: «این گردنبند را به آن کس از شما خواهم داد که او را بیش از همه دوست دارم». همه بر این باور بودند که آن را به عائشه بنت ابوبکر رضی الله عنها خواهد داد؛ اما رسول‌خدا ﷺ دختر ابوالعاص را که دختر زینب نیز بود، صدا زد و با دست خود، آن گردنبند را به گردنش آویزان کرد.[۳] در چشم امامه، سفیدی چرکینی وجود داشت که رسول‌خدا ﷺ شخصاً با دست خود بر آن کشید و بدین‌سان، آن سفیدی چرکین از میان رفت. امامه برخلاف برادرش علی بن ابی العاص، زنده ماند و پس از آنکه خاله‌اش فاطمه‌ی زهرا، رضی الله عنها درگذشت، علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه با او ازدواج نمود. ابوالعاص بن ربیع، دخترش امامه را به زبیر بن عوام رضی الله عنه سپرده بود. زبیر رضی الله عنه نیز امامه را به ازدواج علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه درآورد. زمانی که علی رضی الله عنه به شهادت رسید، امامه رضی الله عنها همسر وی بود. پس از شهادت علی رضی الله عنه، مغیرة بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب با امامه رضی الله عنها ازدواج نمود. امامه رضی الله عنها زمانی درگذشت که در ازدواج مغیرة بن نوفل بود. امامه، از مغیره باردار شده و پسری به نام یحیی به دنیا آورده که در همان خردسالی درگذشته است و با مردن او، نسل زینب رضی الله عنها، پایان یافت و ادامه پیدا نکرد.

۲ــ رقیه بنت رسول‌الله ﷺ

بنا بر قول صحیح، رقیه پس از زینب، در زمانی به دنیا آمد که رسول‌خدا ﷺ سی وسه ساله شده بود. رقیه رضی الله عنها همزمان با مسلمان شدن مادرش خدیجه رضی الله عنها اسلام

۱- صحیح مسلم، حدیث شماره‌ی ۵۴۳.

۲- مسند احمد (۱۰۱،۲۶۱/۶)، سندش، ضعیف است. الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۳.

۳- طبقات ابن سعد (۴۰/۸)؛ الإستيعاب (۲۴۵/۴)؛ الدوحه النبوية الشريفة ، ص۴۳.

آورد و همچون سایر مردم بـا رسـول‌خـداﷺ بیعـت نمـود.پیشـتر عقبـة بـن ابـی لهـب از او خواستگاری کرده بود، اما زمانی که سوره‌ی مسد، نازل شد، ابولهب به پسرش عقبـة گفـت: «اگر دختر محمد را طلاق ندهی، دیگر پسر من نیستی». رسـول‌خـداﷺ نیـز خواهـان طـلاق دخترش شده بود؛ همچنانکه رقیه نیز درخواست طلاق کرده بـود. ام‌جمیـل، مـادر عقبـه کـه قرآن، او را آتش‌بیار معرکه و هیزم‌کش خوانده است، به عقبـه گفـت: «رقیـه را طـلاق بـده، چراکه او، بی‌دین شده است». بدین‌ترتیب عقبه بن ابولهب، رقیه رضی الله عنها را طلاق داد و بدین‌سان خدای متعال، رقیه را گرامی داشت و او ار از دست عقبه رهانید تا مایـه‌ی خفـت و خواری عقبه باشد. این جدایی در شرایطی اتفاق افتاد که عقبه و رقیه زندگی زناشـویی خـود را شروع نکرده بودند. عثمان بن عفانﷺ در مکه با رقیه رضی الله عنها ازدواج کرد و با او به حبشه و سپس به مدینه هجرت نمود. از این رو رقیـه، جـزو کسـانی اسـت کـه از فضـیلت دو هجرت برخوردارند.[۱]

رقیه رضی الله عنها در مدینه، پس از جنگ بدر وفات نمود. ابن شهاب زهری می‌گویـد: عثمان بن عفانﷺ به خاطر پرستاری از همسرش رقیه بنت رسول‌اللهﷺ که دچار حصبه شده بود، از حضور در جنگ بدر باز ماند.زمانی که زید بن حارثه، مژده‌ی پیروزی بدر را به مدینه آورد، عثمانﷺ از خاکسپاری رقیه رضی الله عنها فارغ شده بود. ابوعمر بن عبدالبر می‌گوید: علمای سیرت، در این مورد اختلاف نظر ندارند که عثمـانﷺ بـه دسـتور رسـول‌خـداﷺ در غزوه بدر حضور نیافت تا از همسرش رقیه پرستاری نماید و از ایـن رو در غنـایم و همچنـین پاداش بدر سهیم گردید.[۲] رقیه رضی الله عنها در حبشه از عثمانﷺ باردار شد و پسری به نـام عبدالله به دنیا آورد. از این رو کنیه‌ی عثمانﷺ را ابوعبدالله گفتـه‌انـد. عبـدالله، دو سـال عمـر کرد. همچنین گفته شده که عبدالله تا شش سالگی زنده بـوده اسـت؛ خروسـی بـه چشـمانش نوک زد. پس از آن، صورت عبـدالله ورم نمـود و بـه دنبـال آن، عبـدالله درگذشـت. برخـی گفته‌اند: رقیه، پیش از تولد عبدالله، از عثمانﷺ باردار شد؛ اما جنین سقط شـد. بـه هـر حـال عبدالله به دنیا آمد و وفات نمود و پس از آن، رقیه تا پایان حیاتش باردار نشد[۳]

۱- الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۴؛ تفسير قرطبی (۲۴۲/۲).

۲- الإستيعاب (۱۹۵۲/۴).

۳- الذرية الطاهرة از دولابی، ص۵۳؛ الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۵.

ابن سعد در «طبقات» آورده است: «رقیه رضی الله عنها به همراه عثمان‌ به سرزمین حبشه هجرت کرد. در نخستین هجرت، از عثمان‌ باردار شد؛ اما آن دفعه، جنینش را سقط کرد و پس از آن، پسری به نام عبدالله به دنیا آورد که کنیه‌ی عثمان‌ را به خاطر او، ابوعبدالله گفته‌اند.[1] نسل رقیه رضی الله عنها با مردن عبدالله منقطع گردید.[2]

۳ـ ام‌کلثوم بنت رسول‌الله

سومین خاله‌ی حسن بن علی‌، ام‌کلثوم است که با کنیه‌ی خود، معروف شده و تنها نامی که برای او ذکر کرده‌اند، امیه می‌باشد که حاکم از مصعب زبیری نقل نموده است. ام‌کلثوم رضی الله عنها از فاطمه رضی الله عنها بزرگ‌تر بود.[3] عقیبهٔ بن ابولهب، ام‌کلثوم را به نکاح خود درآورده بود. چنانچه پیشتر گذشت، برادرش عقبه با رقیه عقد ازدواج بسته بود؛ اما هیچ یک از اینها زندگی زناشویی خود را با دختران پیامبر شروع نکردند. ابولهب و همسرش ام‌جمیل همانطور که به عقبه دستور دادند تا رقیه را طلاق دهد، از عقیبه نیز خواستند تا از ام‌کلثوم جدا شود. در روایتی آمده است که عقیبه، نزد رسول‌خدا رفت و گفت: «من، دین تو را قبول ندارم و از دخترت جدا شدم». آنگاه به پیامبر اکرم حمله‌ور شد و پیراهن آن حضرت را پاره کرد. وی، در آن زمان قصد مسافرت به شام را داشت. رسول اکرم در واکنش این عملکرد عقیبه فرمود: «اما من از خدا می‌خواهم که یکی از سگانش را بر تو مسلط نماید». عقیبه به همراه سایر بازرگانان قریش، به سوی شام به راه افتاد تا آنکه در مکانی به نام (زرقاء) بار انداختند. آن شب، شیری در اطراف آنان دور می‌زد. عقیبه گفت: «ای وای بر من! به خدا سوگند این شیر همچنانکه محمد نفرین کرد، مرا خواهد خورد. محمد، در حالی که خودش در مکه است و من در شام هستم، مرا به کشتن داد». شیر، برجست و از میان کاروانیان، به سراغ عقیبه رفت و سرش ر اگاز گرفت و او را کشت.[4] پس

۱- طبقات (۳۶/۸).

۲- الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۵.

۳- الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۶.

۴- المعجم الکبیر از طبرانی (۴۳۵/۲۲، ۴۳۶)؛ زهیر بن علاء در شمار راویان این حکایت قرار دارد که ضعیف است... الذرية الطاهرة، شماره‌ی ۷۶.

از آنکه عقیبه، ام‌کلثوم را طلاق داد، ام‌کلثوم در مکه با پدرش رسول‌خدا ﷺ بـود و پـس از هجرت رسول اکرم ﷺ به مدینه، با سایر افراد خانواده‌اش، هجرت نمود.[1]

ازدواج ام‌کلثوم رضی الله عنها:

سعید بن مسیب می‌گوید: رقیه بنت رسول‌الله ﷺ که همسر عثمان رضی الله عنه بود، درگذشت. در همان زمان، حفصه بنت عمر رضی الله عنه نیـز بیـوه شـد. عمـر رضی الله عنه بـه عثمـان رضی الله عنه گفـت: «آیـا حفصـه را می‌خواهی؟» عثمان رضی الله عنه از رسول‌خدا ﷺ شنیده بود که قصد ازدواج با حفصه رضـی الله عنهـا را دارد، از این رو هیچ پاسخی به عمر رضی الله عنه نداد. عمر رضی الله عنه این موضوع را بـرای رسـول‌خـدا ﷺ بازگو کرد. رسول اکرم ﷺ خطاب به عمر رضی الله عنه فرمود: «آیا بهتر از این را می‌خـواهی؟ مـن، بـا حفصه ازدواج می‌کنم و بهتر از حفصه، یعنی ام‌کلثوم را به ازدواج عثمـان رضی الله عنه در مـی‌آورم».[2]
عقد ازدواج ام‌کلثوم و عثمـان رضـی الله عنهمـا در ربیـع الاول سـال ششـم هجـری صـورت گرفت. عثمان رضی الله عنه در جمادی الثانی همان سال ام‌کلثوم را به خانه‌اش برد.[3]

یک بار رسول‌خدا ﷺ به خانه‌ی دختـرش ام‌کلثـوم رفـت. ام‌کلثـوم مشـغول شسـتن سـر عثمان رضی الله عنه بود. رسول اکرم ﷺ فرمود: «دخترم! (تا می‌توانی) به ابوعبدالله نیکـی کـن؛ زیـرا او در میان اصحابم بیش از همه، از لحاظ اخلاقی به من شباهت دارد».[4]

وفات ام‌کلثوم رضی الله عنها:

ام‌کلثوم رضی الله عنها همسر عثمان رضی الله عنه بود تا اینکه در شعبان سال نهم هجری درگذشت. نماز جنازه‌اش را رسول‌خدا ﷺ بجا آورد و هنگام خاکسپاریش، در کنار قبرش نشست. انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ را دیدم که کنار قبر ام‌کلثوم نشسته بود و از چشمانش اشک می‌ریخت. آن حضرت ﷺ فرمود: «چه کسی از شما دیشب با همسرش، همبستر نشـده است؟» ابوطلحه رضی الله عنه گفت: «مـن». رسـول‌خـدا ﷺ فرمـود: «پـس تـو وارد قبـر شـو». انـس رضی الله عنه

۱- الدوحة والنبوية الشريفة، ص۴۶.

۲- مستدرک حاکم (۹/۴۹/۴) با سند صحیح.

۳- سنن ابن ماجه، شماره‌ی ۱۱۰ با سند ضعیف؛ الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۷.

۴- مجمع الزوائد و منبع الفوائد (۸۱/۹)؛ هاشمی گفته است: در این حدیث، محمد بـن عبـدالله از مطلـب روایـت کرده که من، او را نمی‌شناسم و سایر راویان آن، ثقه و قابل اطمینان هستند.

می گوید: ابوطلحهﷺ برای گذاشتن میت، داخل قبر رفت.[۱] اسماء بنت عمیس و صفیه بنت عبدالمطلب، ام‌کلثوم را غسل دادند. رسول‌خداﷺ فرمود: «او را سه بار یا پنج بار غسل دهید».[۲] ابن سعد می گوید: علی بن ابی‌طالب، فضل بن عباس و اسامة بن زیدﷺ به همراه ابوطلحهﷺ، برای گذاشتن میت، داخل قبر ام‌کلثوم شدند و اسماء بنت عمیس و صفیه بنت عبدالمطلب، ام‌کلثوم رضی الله عنها را غسل دادند.[۳]

فرزندان ام‌کلثوم رضی الله عنها:

علما، اتفاق نظر دارند که ام‌کلثوم بنت رسول‌اللهﷺ، فرزندی نزاده و از او هیچ فرزندی نمانده است.[۴] البته جای بسی شگفت و تعجب است که برخی همواره کوشیده‌اند تا در مورد صحت نسبت دختران پیامبرﷺ با آن حضرت خرده بگیرند و خدشه وارد کنند! آن هم در حالی که ادعای محبت رسول اکرمﷺ را دارند. بویژه که قرآن کریم، سنت نبوی و تاریخ اسلامی، به اشاره و نیز آشکارا، از دختران رسول اکرمﷺ یاد کرده‌اند؛ در رد چنین افرادی آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی احزاب کافی است که از دختران رسول‌خداﷺ با صیغه‌ی جمع یاد کرده و بدین‌سان تصریح نموده که آن حضرتﷺ فقط یک دختر نداشته، بلکه چند دختر داشته است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يُعۡرَفۡنَ فَلَا يُؤۡذَيۡنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٥٩ ﴾

(احزاب: ۵۹)

«ای پیغمبر! به همسران و **دختران** خود و به زنان مؤمنان بگو که روپوش‌های خود را جمع و جور، بر خویش فرو افکنند و نزدیک کنند تا (از زنان بی‌بند و بار) باز شناخته شوند و در نتیجه مورد اذیت و آزار (اوباش) قرار نگیرند و خداوند، آمرزنده و مهربان است».

۱- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی (۱۲۸۵).

۲- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی (۱۲۵۳)؛ الإستیعاب، شماره‌ی (۳۰۶۳).

۳- طبقات (۳۸،۳۹/۸)؛ الإستیعاب، شماره‌ی (۳۵۶۳).

۴- طبقات ابن سعد (۳۸/۸)؛ الإستیعاب (۴۸۷/۴)؛ الإصابة (۴۸۹/۴)؛ مجمع الزوائد (۲۱۷/۹۱)؛ عیون الأثر (۳۸۰/۲)؛ الدوحة الشریفة، ص۴۹.

مبحث دوم
فاطمه‌ی زهراء، مادر حسن بن علی رضی الله عنهما

مادر حسن رضی الله عنه، فاطمه دختر امام متقیان و سرور و آقای فرزندان آدم یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می‌باشد. مادر فاطمه، رضی الله عنها خدیجه بنت خویلد بود. کنیه‌ی فاطمه رضی الله عنها، ام‌ابیها بوده است.[1] فاطمه رضی الله عنها پیش از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و زمانی که آن حضرت صلی الله علیه و سلم سی وپنج ساله بود، به دنیا آمد.[2] پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فاطمه رضی الله عنها را در سال دوم هجری، پس از جنگ بدر به ازدواج علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه درآورد. حسن، حسین، ام‌کلثوم، زینب و محسّن، ثمره‌ی این ازدواج خجسته بودند. فاطمه رضی الله عنها شش ماه پس از وفات پدر بزرگوارش رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم درگذشت.[3]

۱ـ مهریه و جهیزیه‌ی فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها

علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها را از رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم خواستگاری کردند. عمه‌ام به من گفت: آیا می‌دانی که فاطمه را از رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم خواستگاری کرده‌اند؟ گفتم: نه. گفت: چرا؛ واقعاً از او خواستگاری کرده‌اند. چرا نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم نمی‌روی تا فاطمه را به ازدواج تو درآورد؟ گفتم: مگر من چیزی برای ازدواج دارم؟! گفت: اگر تو نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم بروی، حتماً فاطمه را به تو خواهد داد. علی رضی الله عنه می‌گوید: به خدا قسم، او آن قدر مرا امیدوار کرد تا اینکه نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم رفتم و روبرویش نشستم و دم نزدم. به خدا سوگند که از جلال و هیبت آن حضرت صلی الله علیه و سلم نتوانستم سخن بگویم. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «شاید برای خواستگاری فاطمه آمده‌ای؟» گفتم: بله. فرمود: «آیا چیزی داری که او را به ازدواج خود درآوری؟» گفتم: نه،بخدا. فرمود: «آن لباس رزمی را چه کردی؟» با خود گفتم: قسم به ذاتی که جان علی در دست اوست،آن زره، فقط چهارصد درهم ارزش دارد! رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: «فاطمه را به ازدواج تو درآوردم؛ پس آن زره را برایش بفرست تا برای تو حلال گردد». آری! این، مهریه‌ی فاطمه بنت رسول‌الله صلی الله علیه و سلم بود.[4] جهیزیه‌ای که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم

۱- أسد الغابة (۵۲۰/۵)؛ الإصابة (۳۶۵/۴).

۲- طبقات ابن سعد (۲۶/۸).

۳- حلیة الأولیاء (۳۹،۴۳/۲). سیر أعلام النبلاء (۱۱۸/۲).

۴- دلائل النبوة از بیهقی (۱۶۰/۳) با سند حسن.

به فاطمه رضی الله عنها داد، عبارت بود از: یک روانداز، یک بالش پوستین که از گیاه اذخر پر شده بود.[١] در کتابهای اهل تشیع، روایتی بدین مضمون آمده است: عثمان بن عفانﷺ در این ازدواج خجسته به علیﷺ کمک کرد. علیﷺ می‌گوید: لباس رزمی‌ام را برداشتم و به بازار رفتم و آن را به عثمان بن عفانﷺ به چهارصد درهم فروختم. وقتی چهارصد درهم را از عثمانﷺ گرفتم و زره را به او دادم، عثمان گفت: ای علی! آیا اینک زره، از آنِ من و چهارصد درهم از آن تو نیست؟ گفتم؟ بله، همین‌طور است. عثمانﷺ گفت: «این زره، هدیه‌ی من به تو باشد». بدین‌ترتیب زره و چهارصد دینار را گرفتم و نزد رسول‌خداﷺ رفتم و آنها را جلوی آن حضرتﷺ گذاشتم و ماجرا را برای ایشان بازگو کردم. رسول اکرمﷺ برای عثمانﷺ دعای خیر کرد.[٢]

٢ـ وقتی فاطمه به خانه‌ی بخت رفت

اسماء بنت عمیس می‌گوید: زمانی که فاطمه را به خانه‌ی شوهر فرستادند، من حضور داشتم. صبح که شد، رسول‌خداﷺ تشریف آورد و در زد و فرمود: «ای امایمن! برادرم را صدا کن». گفت: او، برادر توست و به او زن داده‌ای؟! فرمود: «بله، ای امایمن!» اسماء می‌گوید: علیﷺ به حضور رسول اکرمﷺ آمد. آن حضرتﷺ رویش آب پاشید و برایش دعا کرد و آنگاه فرمود: «فاطمه را به نزدم بخوان». فاطمه رضی الله عنها در حالی که سرش را از شرم و آرزم پایین انداخته بود و صدایش می‌لرزید، به حضور رسول اکرمﷺ آمد. آن حضرتﷺ فرمود: »هیچ مگو؛ من، تو را به ازدواج محبوب‌ترین فرد از میان خویشانم درآورده‌ام» و آنگاه روی فاطمه‌رضی الله عنها آب پاشید و برایش دعا کرد و سپس بازگشت؛ هنگام بازگشت، چشم مبارک به یک سیاهی افتاد؛ فرمود: کیستی؟ گفتم: منم. دوباره پرسید: «اسماء هستی؟» گفتم: آری. فرمود: «اسماء بنت عمیس؟» گفتم: بله. اسماء می‌گوید: آنگاه رسول‌خداﷺ برایم دعا کرد.[٣]

١- صحیح السیرة النبویة، ص٦٦٧؛ مسند فاطمة الزهراء و ما ورد فی فضلها، به تحقیق: فؤاد احمد زمرلی، ص١٨٩.

٢- کشف الغمة از اربلی (٣٥٩/١)؛ الشیعة و أهل البیت، ص١٣٧،١٣٨.

٣- فضائل الصحابة (٩٥٥/٢)، شماره‌ی (٣٤٢) با سند صحیح.

از این ماجرا به یک نکته‌ی مهم و ارزشمند اجتماعی پی می‌بریم و درمی‌یابیم که افراد جامعه باید در مناسبت‌های مختلف اجتماعی، با یکدیگر همکاری نمایند.

۳ـ جشن عروسی فاطمه رضی الله عنها

بریده می‌گوید: زمانی که علی رضی الله عنه فاطمه رضی الله عنها را خواستگاری نمود، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «حتماً باید برای عروسی، جشن گرفت». سعد گفت: من، یک قوچ می‌دهم و تعدادی از انصار نیز مقداری ذرت برای او جمع کردند تا اینکه شب عروسی فرا رسید. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم مقداری آب خواست تا وضو بگیرد و سپس آب وضویش را روی علی رضی الله عنه ریخت و دعا کرد: (**اللهم بارک فیهما و بارک علیهما و بارک فی شبلهما**)[1] یعنی: «بار خدایا! ازدواج این دو را بابرکت بفرما و به آنها برکت عنایت کن و ثمره‌ی ازدواج آنها را مبارک و باعث خیر بگردان».

٤ـ وضعیت زندگانی علی و فاطمه رضی الله عنهما

زندگانی مشترک علی و فاطمه رضی الله عنهما که از محبوترین افراد در نزد رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بودند، در کمال زهد و پارسایی و سختی و شکیبایی سپری می‌شد. علی رضی الله عنه می‌گوید: چند روز در حالی بر ما گذشت که نه ما چیزی داشتیم و نه رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم چیزی داشت. در همین اثنا دیناری دیدم که روی زمین افتاده بود. با خود کلنجار می‌رفتم و متردد بودم که آن را بردارم یا نه. سرانجام از بابت مشقت و سختی معیشت و گذران زندگی، آن را برداشتم و با آن مقداری آرد خریدم. آن مقدار آرد را که خریده بودم، به فاطمه دادم و به او گفتم: این آردها را خمیر کن و نان بپز. فاطمه شروع به خمیر کردن آردها نمود. هنگامی که فاطمه، آردها را خمیر می‌کرد، موهای جلوی سرش به کناره‌های ظرف خمیر می‌خورد و این، از سختی زندگانی ما بود. به هر حال فاطمه، نان پخت. نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم رفتم و موضوع را برایش بازگو کردم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «از آن نان بخورید؛ زیرا رزقی است که خداوند به شما ارزانی داشته است».[2]

١- المعجم الکبیر، از طبرانی(١١٥٣)؛ فضائل الصحابه (٨٥٨/٢).

٢- کنز العمال (٣٢٨/٧)؛ المرتضی از ندوی، ص٤١.

شعبی می‌گوید: علیؓ فرموده است: زمانی که با فاطمه دختر رسول‌اللهﷺ ازدواج کردم، هیچ زیراندازی نداشتیم جز یک پوست گوسفند که فاطمه شبها، بر روی آن می‌خوابید و روز نیز، علوفه‌ی شترمان را در آن حمل می‌کردیم و هیچ خدمتگزاری هم نداشتیم.[۱]

مجاهد می‌گوید: علیؓ فرمود: یک بار، به شدت گرسنه شدم؛ به قصد یافتن کار به مزارع و کشتزارهای اطراف مدینه رفتم. زنی دیدم که مقداری خاک جمع کرده بود. حدس زدم که برای گل کردن آنها به آب نیاز دارد. نزدش رفتم و با او قرار گذاشتم که به ازای هر دلو آبی که برایش بیاورم، یک خرما به من بدهد. شانزده دلو آب برایش آوردم تا اینکه دستانم تاول زد. در قبال کاری که کرده بودم، شانزده دانه خرما گرفتم و سپس نزد رسول‌خداﷺ رفتم و ماجرا را برایش بازگو نمودم. آن حضرتﷺ به همراه من از آن خرماها تناول فرمود.[۲]

این روایت، بیانگر وضعیت سخت و شدیدی است که پدر حسنؓ در مدینه گذراند؛ ما، می‌توانیم از این روایت، به روش شرعی رویارویی با سختی‌ها پی ببریم. چراکه علیؓ به دنبال کسب و کاری شرعی رفت تا از دسترنج خود، چیزی خریداری نماید و در انتظار این ننشست که نیکوکاری پیدا شود و به او کمک کند. درس دیگری که می‌توان از این روایت آموخت، قدرت و نیروی تحمل در برابر سختی‌هاست؛ چنانچه علیؓ با وجودی که ازگرسنگی رنج می‌برد و توان و نیرویش کاهش یافته بود، به آن کار سخت و طاقت‌فرسا تن داد. درس دیگری هم در این روایت وجود دارد که همان وفاداری به دوستان و ازخودگذشتگی به خاطر آنان است. همانطور که علیؓ پس از کار طاقت‌فرسا، مزدش را نگه داشت و دلش نیامد که به تنهایی، خرماها را بخورد؛ بلکه نزد رسول اکرمﷺ رفت تا خرماها را با هم تناول کنند.[۳]

یکی از مهمترین آموزه‌های این ماجرا، این است که فقر یا ثروت انسان، نشان‌دهنده‌ی محبت یا عدم محبت خدا با بنده‌اش نیست؛ بلکه معیار و ملاک اصلی در این زمینه، خداترسی و تقواپیشگی است که باید ملاک ارزیابی مردم باشد.

۱- کنز العمال (۱۳۳/۷)؛ المرتضی از ندوی، ص۴۱.

۲- صفةالصفوة (۳۲۰/۱)؛ الموسوعةالحدیثیة، مسند احمد (۱۱۳۵)؛ سندش منقطع و ضعیف است.

۳- التاریخ الإسلامی ازحمیدی (۴۹،۵۰/۱۹).

۵ ـ زهد و شکیبایی فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها

زندگانی علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه بدور از هرگونه پیچیدگی و تکلف بود؛ هرچند که اسباب مادی و ظاهری رفاه و آسایش در آن یافت نمی شد. حکایتی که در سطور بعدی خواهیم خواند، سختی زندگی فاطمه رضی الله عنها و موضع رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را در آن زمان نمایان می‌کند که دخترش فاطمه از او درخواست خدمتگزاری کرد تا در کارهای خانه به او کمک نماید. علی رضی الله عنه می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها از سختی کار با آسیاب، شکایت داشت. در همین بحبوحه تعدادی اسیر نزد نبی اکرم صلی الله علیه و سلم آوردند؛ لذا فاطمه رضی الله عنها به خانه‌ی پیامبر رفت، ولی او را نیافت؛ بلکه عایشه رضی الله عنها را دید و خواسته‌اش ر ابا او درمیان گذاشت. هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و سلم به خانه‌اش آمد، عایشه رضی الله عنها او را از آمدن فاطمه رضی الله عنها باخبر ساخت. ما، به رختخواب رفته بودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نزد ما آمد. می‌خواستم برخیزم که فرمود: «بلند نشوید». آنگاه بین ما نشست، طوری که سردی قدمهایش را بر سینه‌ام احساس کردم و سپس فرمود: «آیا به شما، چیزی بهتر ازخواسته‌تان نیاموزم؟ هرگاه به رختخواب رفتید، سی و چهار بار الله اکبر، و سی وسه بار سبحان الله و سی وسه بار الحمد لله بگویید؛ این، برای شما از خدمتکار بهتر است».[۱]

این حکایت، برای ما روشن می‌سازد که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم چگونه بحران‌های اقتصادی مدینه را از طریق اولویت‌بندی مشکلات و نیازهای اقتصادی اصحاب، حل و فصل می‌نمود. از این رو نیازهای اساسی اصحاب صفه را در رأس مسایل اقتصادی قرار می‌داد و از آنجا که نیاز علی و فاطمه رضی الله عنهما به خدمتگزار، چندان اساسی و هم‌ردیف مشکلات اهل صفه نبود، لذا راهکار دیگری برای آن ارائه نمود و رسیدگی به نیازهای اهل صفه را در اولویت قرار داد. پدر حسن رضی الله عنه یعنی علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه این رهنمود رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را آویزه‌ی گوشش کرد تا اینکه روزها، سپری شد و علی رضی الله عنه، امیر مؤمنان و خلیفه‌ی مسلمانان گردید. در آن زمان بود که آثار تربیت و رهنمود نبوی بر علی رضی الله عنه نمایان گردید و دامنش از دنیا و ظواهر فریبنده‌ی آن،پاک ماند؛ هر چند گنج‌های زمین را در اختیار داشت. چرا که

۱- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی (۳۷۰۵)؛ صحیح مسلم، شماره‌ی (۲۷۲۸)؛ ترمذی، شماره‌ی (۳۴۰۸).

ذکر و یاد الله، سراسر قلب و وجودش ر ادر برگرفته و علی رضی الله عنه به این رهنمود نبی اکرم صلی الله علیه و سلم پایبندی کرده بود. خودش می‌گوید: «به خدا سوگند از آن زمان که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم این اذکار را به من یاد داد، آنان را ترک نکردم». یکی از یارانش پرسید: حتی شب صفین؟ فرمود: «آری، حتی شب صفّین».[۱]

۶ ـ محبت و غیرت رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم نسبت به فاطمه رضی الله عنها

ثوبان رضی الله عنه می‌گوید: هرگاه رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم رهسپار سفر می‌شد، آخرین کاری که در مدینه می‌کرد، این بود که نزد فاطمه رضی الله عنها می‌رفت و اولین کسی که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم پس از بازگشت از سفر، نزدش می‌رفت، فاطمه رضی الله عنها بود.[۲]

ابوثعلبه‌ی خشنی می‌گوید: هرگاه رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم از جنگ یا سفری بازمی‌گشت، ابتدا به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌گزارد و سپس نزد فاطمه رضی الله عنها و آنگاه نزد همسرانش می‌رفت.[۳]

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «هیچ کسی را ندیدم که از لحاظ وقار و متانت در نشستن و برخاستن، همچون فاطمه به رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم شبیه باشد». هرگاه فاطمه، نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم می‌رفت، آن حضرت صلی الله علیه و سلم برایش بلند می‌شد، او را می‌بوسید و او را کنار خود، می‌نشانید. همچنین هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نزد فاطمه رضی الله عنها می‌رفت، فاطمه برای پدر بزرگوارش برمی‌خاست، آن حضرت را می‌بوسید و ایشان را کنار خود می‌نشاند.[۴] در روایت دیگری آمده است که دست آن حضرت صلی الله علیه و سلم را می‌بوسید.[۵]

همین که عایشه رضی الله عنها، این حدیث را روایت می‌کند، بیانگر میزان محبت وی، به فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها می‌باشد؛ چنانچه او را در نشستن و برخاستن و در وقار و متانت، شبیه‌ترین شخص به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم معرفی نمود.

۱- مسلم (۲۰۹۲/۴).

۲- مسند احمد (۲۷۵/۵)؛ الدوحة النبوية، ص۵۶.

۳- الإستيعاب (۳۷۶/۴)؛ در سندش، ابوفروه رهاوی است که ضعیف می‌باشد. الدوحة النبوية، ص۵۶.

۴- مسلم، شماره‌ی (۲۴۵۰)؛ صحیح سنن ابی‌داود، شماره‌ی (۵۲۱۷).

۵- سنن ابی‌داود (۵۲۱۷)؛ آلبانی، آن را در صحیح سنن ابی داود، صحیح دانسته است. (۹۷۹/۳).

اسامه بن زید رضی الله عنه می گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: (**أحبّ أهل بیتی إلیّ فاطمة**)[۱] یعنی: «محبوب‌ترین فرد خانواده‌ام برای من، فاطمه است». باری علی رضی الله عنه تصمیم گرفت که بر سر فاطمه رضی الله عنها با دختر ابوجهل ازدواج نماید. رسول اکرم ﷺ برای مردم سخنرانی کرد و ضمن سخنرانی‌اش، فرمود: (**فاطمة بضعة منّی فمن أغضبها أغضبنی**)[۲] یعنی: «فاطمه، پاره‌ی تن من است؛ هر کس، او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است».

مسور بن مخرمه رضی الله عنه می گوید: از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: (**إن هاشم ابن المغیرة استأذنونی أن ینکحوا ابنتهم علی بن أبی‌طالب، فلا آذن، ثم لا آذن، ثم لا آذن، إلا أن یرید ابن أبی‌طالب أن یطلق ابنتی و ینکح ابنتهم، فإنما هی بضعة منی، یریبنی ما أرابها، و یؤذینی ما آذاها**)[۳] یعنی: «خانواده‌ی هاشم بن مغیره، از من اجازه خواسته‌اند تا دخترشان را به ازدواج علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه درآورند؛ من، اجازه نمی‌دهم؛ من، اجازه نمی‌دهم؛ من، اجازه نمی‌دهم مگر آنکه پسر ابوطالب بخواهد دختر مرا طلاق دهد و با دختر آنها ازدواج نماید. همانا فاطمه، پاره‌ی تن من است؛ هرآنچه، او را آشفته و بی‌قرار کند، مایه‌ی آشفتگی و بی‌قراری من است و هرآنچه، او را بیازارد، مرا آزار می‌دهد».

ترمذی رحمه‌الله به نقل از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه آورده است: علی رضی الله عنه نامی از دختر ابوجهل به میان آورد؛ این موضوع، به رسول‌خدا ﷺ رسید؛ فرمود: (**إنّما فاطمة بضعة منی یؤذینی ما آذاها و یتعبنی ما أتعبها**)[۴]

فضایل فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها:

بریده رضی الله عنه می گوید: «از میان زنان، فاطمه برای رسول‌خدا ﷺ از همه محبوب‌تر بود و از میان مردان، علی».[۵] این روایت با روایت عمرو بن عاص رضی الله عنه هیچگونه تعارضی ندارد.

۱- مسند طیالسی (۲۵/۲).

۲- بخاری، حدیث شماره‌ی (۳۷۶۷).

۳- بخاری، شماره‌ی (۵۲۳۰).

۴- فضائل الصحابة (۷۵۶/۲)، شماره‌ی (۱۳۲۷) با سند صحیح.

۵- مستدرک حاکم، کتاب معرفة الصحابة (۱۵۵۹/۳؛ حاکم، سندش را صحیح دانسته و ذهبی، با او موافقت کرده است.

عمروﷺ از رسول‌خداﷺ پرسید: چه کسی را بیش از همه دوست دارید؟ آن حضرتﷺ فرمود: «عایشه را». پرسید از میان مردان؟ فرمود: «پدر عایشه را».[۱]

توضیح: منظور از روایت بریدهﷺ، این است که رسول‌خداﷺ از میان زنان خاندانش، فاطمه واز میان مردان اهل بیت، علیﷺ را بیش از همه دوست داشته است. ابن العربی در توضیح این حدیث می‌گوید: محتوب‌ترین شخص در نزد رسول‌خداﷺ، ابوبکر بوده است. همچنانکه آن حضرتﷺ از میان همسرانش، عایشه؛ از میان زنان خانواده‌اش، فاطمه و از میان مردان خاندانش، علیﷺ را بیش از همه دوست داشته است.بدین‌ترتیب، این احادیث، جمع می‌گردد و هیچ تعارضی میان آنها، به وجود نمی‌آید.[۲]

۷ـ صداقت لهجه و راستگویی فاطمه رضی الله عنها

حاکم، با سندش روایت کرده که هرگاه ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها، فاطمه دختر پیامبرﷺ را به یاد می‌آورد، می‌گفت: «هیچ کسی ندیدم که همچون فاطمه، راست‌گفتار و دارای صداقت لهجه باشد، جز پدرش».[۳]

این فضیلت روشن و نمایانی از فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها است که ام‌مؤمنین عایشه رضی الله عنها با عبارتی شیوا، آن را بیان می‌کند و فاطمه را در صداقت و راستگویی، شبیه‌ترین فرد به رسول اکرمﷺ معرفی می‌نماید.[۴]

۸ ـ فاطمه، سردار و بانوی زنان دو جهان

احادیث صحیح بسیاری روایت شده مبنی بر اینکه فاطمه رضی الله عنها، بانوی بانوان دو جهان است. انس بن مالكﷺ می‌گوید: رسول‌خداﷺ فرمود: (**حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد و آسیة امرأة فرعون**)[۵] یعنی: «از میان زنان دنیا، چهار زن، از همه شایسته‌ترند: مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمدﷺ و آسیه همسر فرعون».

۱- بخاری، شماره‌ی (۴۳۵۸).

۲- عارضة الأحوذی (۲۴۷/۱۳، ۲۴۸)؛ العقیدة فی أهل البیت، ص۱۳۷.

۳- مستدرک (۱۶/۳)؛ حاکم. آن را بنابه شرط مسلم صحیح دانسته و ذهبی، با او موافقت نموده است.

۴- العقیدة فی أهل البیت، ص۱۳۶.

۵- فضائل الصحابة (۲۵۵/۲)، شماره‌ی ۱۳۲۵؛ آلبانی، آن را صحیح دانسته است؛ مشکاة (۷۴۵/۳).

ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: (**فاطمة سيدة نساء أهل الجنة إلا ما كان من مريم بنت عمران**) یعنی: «فاطمه، ارجمندترین بانوی اهل بهشت به استثنای مریم بنت عمران است». امام بخاری در باب فضایل فاطمه رضی الله عنها این حدیث را نقل نموده که رسول اکرم ﷺ فرموده است: (**فاطمة سيدة نساء اهل الجنة**) یعنی: «فاطمه، والاترین بانوی بهشتی است».

۹ـ فاطمه‌ی زهرا و میراث رسول‌خدا ﷺ

عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: فاطمه و عباس رضی الله عنهما نزد ابوبکر رضی الله عنه رفتند و سهم خود را از ارثیه‌ی رسول‌خدا ﷺ خواستند؛ آنان، خواهان زمین آن حضرت ﷺ از فدک و سهم ایشان از خیبر بودند. ابوبکر رضی الله عنه در پاسخ فاطمه و عباس رضی الله عنهما فرمود: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: (**لانورث، ما تركنا صدقة، إنّما يأكل آل‌محمد من هذا المال**) یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی‌گذاریم؛ آن‌چه از خود می‌گذاریم، صدقه است؛ خانواده‌ی محمد(ﷺ) فقط از این مال می‌خورند.»[۱]

به روایتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «من، عملی را که رسول‌خدا ﷺ انجام می‌داده‌اند، ترک نمی‌کنم و آن را انجام می‌دهم؛ چراکه من از این می‌ترسم که اگر چیزی از رویه‌ی آن حضرت ﷺ را رهاکنم، گمراه شوم.»[۲]

در روایتی آمده است که: زنان رسول‌خدا ﷺ پس از وفات آن حضرت ﷺ قصد کردند تا عثمان بن عفان رضی الله عنه را نزد ابوبکر رضی الله عنه بفرستند و سهم خود را از میراث پیامبر اکرم ﷺ درخواست کنند؛ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها به آنان فرمود: مگر رسول خدا ﷺ نفرموده است: (**لانورث، ما تركنا صدقة**)؟ یعنی: «کسی از ما ارث نمی‌برد؛ آن‌چه ما پیامبران از خود می‌گذاریم، صدقه است.»[۳]

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرموده است: (**لايقتسم ورثتي ديناراً ما تركت بعد نفقة نسائي و مؤنة عاملي فهو صدقة**)[۴] یعنی: «وارثان (بازماندگان) من، دیناری هم تقسیم

۱- بخاری، شماره‌ی ۶۷۲۶

۲- مسلم، حدیثی به همین مضمون (شماره‌ی ۱۷۵۹) آورده است.

۳- بخاری، شماره‌ی ۶۷۳۰؛ مسلم، شماره‌ی ۱۷۵۸

۴- بخاری، شماره‌ی ۶۷۲۹.

نمی‌کنند؛ آنچه من، از خود به‌جای گذاشتم، بعد از نفقه‌ی همسرانم و پرداخت مزد کارگرانم، صدقه به‌شمار می‌رود».

احادیث صحیحی در این باب روایت شده و همه، این مضمون را در بردارد که کسی، از پیامبر ارث نمی‌برد. به همین خاطر ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه میراث رسول خدا صلی الله علیه وسلم را صدقه به حساب آورد تا از فرموده‌ی آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیروی کرده باشد. او چنین فرموده است: «من، همان کاری را می‌کنم که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم کرده‌است و چیزی از آن را ترک نمی‌کنم.»[1] یا فرمود: «به خدا سوگند، کاری را که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم انجامش دادند، وانمی‌گذارم و انجامش می‌دهم.»[2] آن‌چه از این روایت معلوم می‌شود، این است که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها با شنیدن فرموده‌ی پدرش، قانع شد . [ابن‌قتیبه رحمه الله می‌گوید: «کسی منکر این نسبت که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بر سر میراث رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم با ابوبکر رضی الله عنه اختلاف پیدا کرده است؛ چراکه آن بانوی بزرگوار از فرموده‌ی پدرش بی‌خبر بود که کسی از پیامبران ارث نمی‌برد و به همین سبب نیز گمان می‌کرد که همانند هر فرزندی که در میراث پدرش سهمی دارد، او نیز از پدرش (رسول گرامی صلی الله علیه وسلم) ارث می‌برد؛ اما با شنیدن فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم قانع شد و دیگر سهمی از میراث رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم نخواست.[3] قاضی عیاض رحمه الله می‌گوید: «همین‌که فاطمه رضی الله عنها دلیل ابوبکر رضی الله عنه را درباره‌ی میراث رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم پذیرفت، نشان می‌دهد که در مورد ارث رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم این اجماع صورت گرفته که میراث آن حضرت صلی الله علیه وسلم، حکم صدقه را دارد؛ فاطمه رضی الله عنها پس از شنیدن حدیث رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم از خواسته‌اش برگشت و اصلاً ثابت نشده که او و یا کسی از فرزندانش، پس از آن خواهان میراث رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم شده باشند؛ علی مرتضی رضی الله عنه در دوران خلافتش، عملکرد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را در پیش گرفت و میراث رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم را تقسیم نکرد.[4]

حماد بن اسحاق می‌گوید: «آن‌چه از روایات صحیح معلوم می‌شود، این است که عباس، فاطمه، علی و زنان رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم خواهان سهم خود از میراث آن حضرت صلی الله علیه وسلم بودند؛ اما پس از آنکه ابوبکر رضی الله عنه و عده‌ای از صحابه رضی الله عنهم گواهی دادند که بنا به فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم

۱- مسلم، شماره‌ی ۱۷۵۸

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۷۲۶

۳- تأویل مختلف الحدیث، ص۱۸۹

۴- نگاه کنبد به: شرح صحیح مسلم از نووی (۱۲.۳۱۸)

کسی از ایشان ارث نمی‌برد، قانع شدند. علاوه بر این اگر رسول‌خدا ﷺ چنین نمی‌فرمود که کسی، از ما ارث نمی‌برد، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حتماً میراث رسول‌خدا ﷺ را تقسیم می‌کردند؛ چراکه سهم زیادی نصیب دخترانشان عایشه و حفصه رضی الله عنهما می‌شد. اما آنان، بنا به فرموده‌ی خود رسول‌خدا ﷺ میراث آن حضرت ﷺ را میان خانواده‌ی پیامبر ﷺ و از جمله عایشه و حفصه رضی الله عنهما تقسیم نکردند. اگر بنا، بر آن بود که کسی از رسول‌خدا ﷺ ارث ببرد، این افتخار بیش از همه از آنِ ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بود که دخترانشان، از وارثان آن حضرت ﷺ بودند.][1]

اینکه برخی روایت کرده‌اند که فاطمه رضی الله عنها پس از درخواست ارثش، بر ابوبکر رضی الله عنه خشم گرفت و تا پایان حیاتش با او سخن نگفت، به دلایل زیر، غیرممکن است:

۱- بیهقی از طریق شعبی چنین روایت کرده است: ابوبکر رضی الله عنه به عیادت فاطمه رفت؛ علی رضی الله عنه به فاطمه رضی الله عنها گفت: «ابوبکر رضی الله عنه اجازه می‌خواهد که برای احوال‌پرسی نزدت بیاید.» فاطمه رضی الله عنها گفت: «تو دوست داری به او اجازه بدهم؟» علی رضی الله عنه فرمود: «آری.» فاطمه رضی الله عنها ابوبکر رضی الله عنه را به حضور پذیرفت؛ ابوبکر رضی الله عنه به حضور فاطمه رضی الله عنها رفت و کوشید تا رضایت فاطمه را جلب کند (و قانعش نماید که درباره‌ی ارث رسول‌خدا ﷺ به حق عمل کرده است) و چنین نیز شد.[2] [چگونه امکان دارد که فاطمه رضی الله عنها تا پایان عمرش با ابوبکر رضی الله عنه سخن نگفته باشد؟! مگر نه این است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است: «به خدا سوگند که من، نزدیکان رسول‌خدا ﷺ را از پیوند با نزدیکان خود بیشتر دوست دارم!»[3] آنچه ابوبکر رضی الله عنه در مورد میراث رسول‌خدا ﷺ انجام داد، پیروی و اتباع از فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ بود.][4] ابن‌کثیر رحمه الله می‌گوید: سند این روایت، قوی و خوب است و از ظاهر آن، چنین برمی‌آید که شعبی، این ماجرا را از شخصِ علی رضی الله عنه شنیده و یا این خبر، از کسی به شعبی رسیده که آن را از علی رضی الله عنه دریافت نموده است.[5]

١- البداية و النهاية (٢٥٢/٥و٢٥٣)؛ مطالب داخل [] را عیناً از کتاب سیرت ابوبکر، نوشته‌ی صلابی و ترجمه‌ی اینجانب نقل کردم تا موضوع مورد بحث، روشن‌تر گردد. (مترجم).

٢- السنن الکبری از بیهقی (٣٠١/۶)؛ أباطيل يجب أن تمحى من التاريخ، ص١٠٩

٣- بخاری، شماره‌ی ۴٠٣۶

۴- العقيدة فی اهل البيت بين الإفراط و التفريط، از دکتر سالم سحیمی، ص٢٩١

۵- البداية و النهاية (٢۵٣/۵)

بدین‌سان روشن می‌گردد که هیچ کدورتی میان فاطمه رضی الله عنها و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نبوده و اگر هم در ابتدا مسأله‌ای میان آنها وجود داشته، برطرف گردیده و فاطمه رضی الله عنها در حالی دار فانی را وداع گفته که از ابوبکر رضی الله عنه راضی بوده است. بنابراین کسی نمی‌تواند ادعا کند که دوستدار فاطمه‌ی زهرا است مگر آنکه از افرادی که فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها از آنان راضی بوده، خرسند باشد.[1]

این روایت، با آنچه که عایشه رضی الله عنها روایت کرده، هیچ تعارضی ندارد؛ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها برای ابوبکر رضی الله عنه پیام فرستاد و سهم خود را از ارثیه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم درخواست نمود؛ او، خواهان زمین آن حضرت صلی الله علیه و سلم از فدک و سهم ایشان از خیبر بود. ابوبکر رضی الله عنه در پاسخ فاطمه رضی الله عنها فرمود: من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: (**لانورث، ما ترکنا صدقة، إنّما یأکل آل‌محمد من هذا المال**) یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی‌گذاریم؛ آن‌چه از خود می‌گذاریم، صدقه است؛ خانواده‌ی محمد(صلی الله علیه و سلم) فقط از این مال می‌خورند.» ابوبکر رضی الله عنه در پاسخ این درخواست گفت: هیچ تغییری در وضعیت صدقه‌ی بجای‌مانده از رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم ایجاد نمی‌کنم و حتماً همان کاری را انجام می‌دهم که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم کرده‌است و چیزی از آن را ترک نمی‌کنم». بدین ترتیب ابوبکر رضی الله عنه از فدک و خیبر، چیزی به فاطمه نداد و به همین سبب فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر رضی الله عنه آزرده‌خاطر شد و با او قهر نمود و تا پایان عمرش با وی سخن نگفت.[2] عایشه رضی الله عنها، این ماجرا را بر اساس میزان خبری که از این موضوع داشته، روایت نموده و حدیث شعبی، نتیجه و برآمده از آگاهی بیشتر در این زمینه است که بیانگر ملاقات ابوبکر رضی الله عنه با فاطمه رضی الله عنها و سخن گفتن با او و جلب رضایت وی می‌باشد. گزارش عایشه رضی الله عنها، موضوع جلب رضایت فاطمه را منتفی می‌داند و بر عکس، روایت شعبی، ثابت می‌کند که فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر رضی الله عنه خرسند شده و سپس درگذشته است. گفتنی است: علما، سخنی را که دال بر ثبوت است، بر قولی که بر نفی دلالت می‌نماید، مقدم می‌دانند؛ زیرا احتمال ثبوت، بیشتر می‌باشد تا عدم ثبوت که ممکن است ن ناشی از بی‌خبری راوی باشد؛ بویژه درباره‌ی این موضوع که همین‌طور نیز به نظر می‌رسد. چراکه عیادت ابوبکر رضی الله عنه از فاطمه رضی الله عنها یک مسأله‌ی کاملاً عادی بوده و با توجه به شرایط دینی و

۱- الإنتصار للصحب و الآل، ص۴۳۴.

۲- بخاری، شماره‌ی ۴۲۴۰.

اجتماعی آن روزگار مسأله‌ی عجیبی به نظر نمی‌رسیده که نگاه عموم مردم را به خود معطوف نماید و یا خبرش در میان مردم، شایع شود و همگان، از آن اطلاع یابند. عیادت از بیمار، یک امر کاملاً عادی است که در این مورد نیز مردم، بدون آنکه به آن حساسیت ببخشند، از زاویه‌ی یک مسأله‌ی معمولی به آن نگریسته و هیچ ضرورتی برای نقل آن ندیده‌اند. فاطمه، اساساً از روی قصد با ابوبکر رضی الله عنه ترک سخن ننموده و امثال او، خیلی فراتر از این هستند که به فرموده‌ی رسول اکرم ﷺ در مورد حرام بودن ترک سخن با برادر مسلمانشان، بی‌توجهی نمایند. بنابراین عدم سخن گفتن فاطمه رضی الله عنها با ابوبکر رضی الله عنه کاملاً طبیعی و برخاسته از عدم ضرورت بوده است.[1]

قرطبی در توضیح حدیث عایشه رضی الله عنها می‌گوید: غم جانسوز وفات رسول اکرم ﷺ فاطمه رضی الله عنها را به خود مشغول نموده و خانه‌نشینش کرده بود؛ از این رو عایشه از آن به قهر کردن فاطمه با خلیفه تعبیر نمود. حال آنکه رسول اکرم ﷺ فرموده است: (**لایحل لمسلم أن یهجر أخاه فوق ثلاث**)[2] یعنی: «برای هیچ کس جایز نیست که بیشتر از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر نماید». فاطمه رضی الله عنها بیش از هر کسی از حلال و حرام، آگاه بود و بیش از همه از مخالفت با فرمان رسول اکرم ﷺ اجتناب می‌نمود. بنابراین امکان ندارد از کسی که پاره‌ی تن رسول‌خدا ﷺ و ارجمندترین بانوی زنان بهشت است، چنین عملی سر بزند.[3]

۲ـ فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها در غم جانسوز وفات پدر بزرگوارش بود؛ مصیبتی که با رحلت برگزیده‌ترین بنده‌ی خدا، تمام مصایب را کوچک و ناچیز می‌نمود. در چنان موقعیتی که غم و اندوه، فاطمه رضی الله عنها را دربرگرفته بود و به خاطر بیماری، توان برخاستن از بستر را نداشت، کاملاً عادی بود که نتواند همچون گذشته بانشاط و فعال باشد؛ علاوه بر این خلیفه‌ی بزرگوار نیز مشغول سامان‌دهی به امور مسلمانان و جنگ با مرتدان بود؛ فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها می‌دانست که به زودی به پدرش می‌پیوندد؛ او بنا به فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ خبر داشت که نخستین فرد خانواده خواهد بود که رخت سفر از دنیا می‌بندد و به دیار باقی می‌رود. قطعاً در چنین شرایطی، کسی به دنیا نمی‌اندیشد تا چه رسد به فاطمه‌ی

۱- الإنتصار للصحب و الآل،ص۴۳۴.

۲- بخاری، شماره‌ی۶۰۷۷

۳- المفهم (۷۳/۱۲).

زهرا که بخواهد به خاطر دنیا با کسی قهر کند! هیچ روایتی دال بر این نیست که ابوبکر و فاطمه رضی الله عنهما همدیگر را دیده و به هم سلام نکرده باشند. آری بنا به دلایلی که گفتیم، فاطمه رضی الله عنها ناگزیر شد خانه‌نشین شود که به همین سبب برخی، آن را به اختلاف وی با ابوبکر رضی الله عنه در مورد فدک مرتبط دانسته و از آن چنین تعبیر کرده‌اند که فاطمه با ابوبکر رضی الله عنه قهر نموده و بر او خشم گرفته است.[۱]

[علاوه بر این تاریخ، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران خلافتش، بی‌آنکه بنا به فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم احکام میراث را در اموال فدک یا باقیمانده‌ی خمس خیبر اجرا کند، حق خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم (اهل بیت) را از این اموال می‌داده است. از محمد بن علی بن حسین(امام محمد باقر) و هم‌چنین از زید بن علی چنین روایت شده که آن‌ها گفته‌اند: «از سوی ابوبکر رضی الله عنه هیچ ستمی به پدرانمان نشده و هیچ حقی از ایشان پایمال نگردیده است.»][۲]

۱۰ـ وفات فاطمه‌ی زهرا

یکی از دلایلی که نشان می‌دهد روابط ابوبکر صدیق رضی الله عنه با فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بسیار محکم و استوار بوده، این است که همسر ابوبکر رضی الله عنه یعنی اسماء بنت عمیس رضی الله عنها در دوران بیماری فاطمه‌ی زهرا از ایشان پرستاری می‌کرد و تا واپسین لحظات حیات دخت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و سلم در کنار او بود و در غسل و خاکسپاری وی مشارکت داشت. علاوه بر اسماء، شخص علی مرتضی رضی الله عنه نیز از فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها پرستاری می‌کرد و همسر ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در امر پرستاری از فاطمه رضی الله عنها با او همکاری می‌نمود. فاطمه رضی الله عنها در مورد چگونگی کفن و دفن و خاکسپاری خود، سفارش‌هایی به اسماء نمود که اسماء نیز آنها را اجرا کرد. فاطمه رضی الله عنها به اسماء رضی الله عنها فرمود: «من، این را خیلی بد می‌دانم که هنگام خاکسپاری زنان، فقط پارچه‌ای روی آنها می‌اندازند و بدین ترتیب خوب پوشیده نمی‌شوند و اندام آنها قابل تشخیص می‌باشد». اسماء گفت: «ای دختر رسول‌خدا! آیا می‌خواهی چیزی به تو نشان دهم که در حبشه دیدم؟» آنگاه اسماء رضی الله عنها درخواست کرد تا تعدادی شاخه‌ی تر خرما بیاورند و سپس آنها را خم داد و روی آنها

۱- أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ، ص۱۰۸

۲- شرح ابن ابی‌الحدید بر نهج‌البلاغة؛ نگاه کنید به: المرتضی از ابوالحسن ندوی، ص۹۰و۹۱. پیشتر یادآوری کردم که عبارت داخل [] برگرفته از کتاب سیرت ابوبکر، نوشته‌ی صلابی و ترجمه‌ی اینجانب می‌باشد. (مترجم).

پارچه انداخت. فاطمه رضی الله عنها فرمود: «این، چقدر خوب و زیباست؛ بدین ترتیب زن و مرد از هم تشخیص داده می‌شوند (و برای میت زن، پوشش کافی ایجاد می‌گردد)».[1]

ابن‌عبدالبر می‌گوید: «فاطمه رضی الله عنها نخستین زنی است که در اسلام، جنازه‌اش را بدین ترتیب پوشاندند و پس از او، جنازه‌ی زینب بنت جحش رضی الله عنها را نیز به همین صورت پوشاندند».

ابوبکر رضی الله عنه همواره از علی رضی الله عنه احوال فاطمه رضی الله عنها را می‌پرسید و بر خلاف پندار برخی، جویای حال وی بود. در دوران بیماری فاطمه رضی الله عنها، علی رضی الله عنه در مسجد مشغول نماز بود. پس از آنکه نمازش، به پایان رسید، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نزدش رفتند و گفتند: «حال دختر رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم چطور است؟» علاوه بر این ابوبکر صدیق رضی الله عنه از همسرش اسماء رضی الله عنها نیز حال فاطمه‌ی زهراء را می‌پرسید؛ پیشتر گفتیم که اسماء، پرستار فاطمه بود و در دوران بیماریش، با تمام وجود از او پرستاری می‌نمود. روزی که فاطمه ی زهراء رضی الله عنها از دنیا رفت، تمام مردان و زنان مدینه گریستند و همچون روز وفات رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم غم و اندوه، فضای شهر را پر کرد. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برای عرض تسلیت نزد علی رضی الله عنه رفتند و از او خواستند که آنها را برای نماز جنازه جلو نکند.[2] گویا آن دو بزرگوار، تاب چنان مصیبتی را نداشتند و در توان خود نمی‌دیدند که نماز جنازه‌ی دختر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را امامت دهند.

فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها شش ماه پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شب سه‌شنبه سوم رمضان سال ۱۱ هجری وفات نمود؛ از علی بن حسین رضی الله عنهما چنین روایت شده که: «فاطمه رضی الله عنها بین نماز مغرب و عشاء وفات نمود؛ ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم در آن‌جا حضور داشتند. هنگامی که جنازه‌اش را برای نماز گذاشتند، علی رضی الله عنه از ابوبکر رضی الله عنه خواست تا برای نماز جنازه جلو شود. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «ابوالحسن! تو خود حضور داری.» علی رضی الله عنه گفت: «آری؛ ولی به خدا سوگند که کسی جز تو بر فاطمه رضی الله عنها نماز نمی‌گزارد.» ابوبکر رضی الله عنه نماز جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها را امامت داد و فاطمه رضی الله عنها شبانگاه به خاک سپرده شد. در روایتی آمده است:

۱- الإستیعاب (۳۷۸/۴).

۲- الشیعة و أهل البیت، ص۷۷؛ کتاب سلیم بن قیس، ص۲۵۵.

ابوبکررضی الله عنه بر جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارد و چهار تکبیر گفت.[1] البته روایت ارجح همان است که امام مسلم رحمه الله روایت کرده که علی بن ابی‌طالبرضی الله عنه بر جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارده است.[2]

[رابطه‌ی ابوبکر صدیقرضی الله عنه با اهل بیت و خاندان رسول‌خداصلی الله علیه و سلم، چنان رابطه‌ی دوستانه و احترام‌آمیزی بوده که هم زیبنده‌ی ابوبکررضی الله عنه می‌باشد و هم شایسته‌ی اهل بیت. رابطه‌ی دوستانه‌ی علی و ابوبکر رضی الله عنهما دوطرفه بوده و برپایه‌ی همین دوستی، علیرضی الله عنه یکی از فرزندانش را ابوبکر نامیده است.[3] علاوه بر این علی مرتضیرضی الله عنه پس از وفات ابوبکر صدیقرضی الله عنه، سرپرستی محمد بن ابی‌بکر را بر عهده گرفت و او را همانند فرزندش سرپرستی کرد....][4] اینکه برخی گفته‌اند: فاطمه رضی الله عنها به علیرضی الله عنه وصیت نمود که هیچ یک از کسانی که به او ستم کرده و حقش را خورده‌اند، در خاکسپاریش حضور نداشته باشد، روایت دروغ و بی‌اساسی است.

شعری از اقبال لاهوری در مورد فاطمه‌ی زهرا:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز — از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین — آن امام اولین و آخرین
آنکه جان در پیکر گیتی دمید — روزگار تازه آیین آفرید
پادشاه و کلبه‌ای، ایوان او — یک حسام و یک زره سامان او
مادر آن مرکز پرگار عشق — مادر آن کاروان‌سالار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم — حافظ جمعیت خیر الامم
تا نشیند آتش پیکار و کین — پشت پا زد بر سر تاج و نگین
وان دگر مولای ابرار جهان — قوت بازوی احرار جهان
در نوای زندگی سوز از حسین — اهل حق حریت‌آموز از حسین
سیرت فرزندها از امهات — جوهر صدق و صفا از امهات

۱- المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص۹۴؛ الطبقات الکبری (۲۹/۷).

۲- مسلم، شماره‌ی ۱۷۵۹

۳- المرتضی از ندوی، ص۹۸

۴- نگاه کنید به: المرتضی از ندوی، ص۹۸

مـزرع تـسلـیم را حاصـل بتـول　　مـادران را اسـوه‌ی کامـل بتـول
بهرمحتاجی دلش آنگونه سوخت　　با یهـودی چـادر خود را فروخت
نـوری و هـم آتشی فرمانـبـرش　　گم رضایش در رضـای شوهرش
آن ادب پـرورده‌ی صـبر و رضا　　آسیــاگردان و لـب قـرآن‌ســرا
گــریه‌های او ز بـالـین نــیـاز　　گــوهر افـشاندی بدامـان نمـاز
اشـک او برچید جبریل از زمین　　همچو شبنم ریخت برعرش برین
رشـته‌ی آیین حق زنجیـر پاست　　پاس فرمان جناب مصطفی است
ورنــه گــرد تربـتش گردیدمی　　سجــده‌ها بر خاک او پاشیدمی!

مبحث سوم
جایگاه و منزلت حسنﷺ در نزد رسول‌خداﷺ

رسول اکرمﷺ از ولادت حسن بن علیﷺ خیلی شادمان گشت. آن حضرتﷺ حسنﷺ را بغل می‌کرد، او را نوازش می‌نمود و او را به سوی خود صدا می‌زد تا وی را در آغوش بگیرد و با او بازی کند. حسنﷺ در دامان پیامبر اکرمﷺ و تحت نظر و توجه ایشان پرورش یافت. آن حضرتﷺ او را از لحاظ تربیتی مورد ملاحظه قرار داد و بدین‌سان حسنﷺ علاوه بر شباهت ظاهری به رسول اکرمﷺ در رفتار و منش نیز شبیه آن حضرتﷺ بود. آری! حسنﷺ، از جایگاه و محبت ویژه‌ای نزد جدّ بزرگوارش برخوردار بود؛ نه فقط از آن جهت که او، نوه‌ی رسول اکرمﷺ بود؛ بلکه بدین‌خاطر که در وجود حسنﷺ ویژگی‌های نیک، اخلاق والا و تواضع و فروتنی موج می‌زد. اینک به بررسی احادیث و همچنین مواردی می‌پردازیم که جایگاه و منزلت ویژه‌ی حسنﷺ در نزد پیامبر اکرمﷺ را نمایان‌تر می‌سازد.

مهر و محبت رسول‌خداﷺ به حسنﷺ

۱ـ ابوهریرهﷺ می‌گوید: رسول‌خداﷺ فرمود: (**من أحب الحسن و الحسین فقد أحبّنی، و من أبغضهما فقد أبغضنی**)[۱] یعنی: «هر کس دوستدار حسن و حسین است، در واقع مرا دوست دارد و هر کس با این دو، بغض و دشمنی ورزد، با من دشمنی ورزیده است».

۲ـ عبدالله بن مسعودﷺ می‌گوید: رسول اکرمﷺ نماز می‌خواند و حسن و حسین رضی الله عنهما روی پشت آن حضرتﷺ می‌رفتند تا اینکه مردم، آنها را دور کردند. رسول‌خداﷺ فرمود: «کاری با آنها نداشته باشید؛ پدر و مادرم، فدای این دو؛ هر کس، مرا دوست دارد، باید این دو را نیز دوست داشته باشد»[۲].

۱- سنن نسائی، شماره‌ی ۸۱۶۸؛ شیخ عثمان خمیس در کتاب الأحادیث بشأن السبطین، ص۳۱۲، این حدیث را حسن لذاته دانسته است.

۲- احادیث بشأن السبطین، عثمان خمیس، ص۲۹۳؛ حدیث، حسن است.

۳ـ ابوهریرهﷺ می‌گوید: رسول‌خداﷺ فرمود: (**اللهم إنی أحبه فأحبه و أحب من یحبه**)[۱] یعنی: «بارخدایا! من، حسن را دوست دارم؛ پس تو نیز او و دوستداران او را دوست بدار».

ابوهریرهﷺ می‌گوید: هیچ‌گاه نشد که حسنﷺ را نبینم و از چشمانم، اشک سرازیر نشود.[۲]

۴ـ براء بن عازبﷺ می‌گوید: حسن بن علیﷺ را بالای دوش رسول اکرمﷺ دیدم؛ در آن حال رسول‌خداﷺ می فرمود: (**اللهم انی أحبه فأحبه**)[۳] یعنی: «بار خدایا! من، حسن را دوست دارم؛ پس تو هم او رادوست بدار».

۵ ـ علیﷺ می‌گوید: رسول‌خداﷺ دست حسن و حسین رضی الله عنهما را گرفت و فرمود: (**من أحبّنی و أحبّ هذین و أباهما و أمّهما کان معی فی درجتی یوم القیامة**)[۴] یعنی: «هر کس مرا و این دو را و پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز قیامت همراه من خواهد بود». ترمذی رحمه‌الله بدین شکل روایت کرده که در بهشت، با من خواهد بود.

۶ ـ یعلی بن مره می‌گوید: حسن و حسین به سمت رسول‌خداﷺ با یکدیگر مسابقه می‌دادند؛ یکی از آنها زودتر از دیگری به آن حضرتﷺ رسید. رسول‌خداﷺ دست مبارکش را به گردن او انداخت و او را در آغوش گرفت و یکایک آنها را بوسید و سپس فرمود: (**إنّی أحبّهما فأحبّوهما. أیّها الناس، الولد مبخلة مجبنة**)[۵] یعنی: «من، این دو را دوست دارم؛ شما نیز آنها را دوست بدارید. ای مردم! فرزند، مایه‌ی بخل و ترس والدین است».

۷ـ اسرائیل می‌گوید: از رسول‌خداﷺ شنیدم که فرمود: (**من أحبّ الحسن و الحسین فقد أحبّنی و من أبغضهما فقد أبغضنی**)[۶] یعنی: «هر کس، حسن و حسین را دوست بدارد، به

۱- مسند احمد (۲۴۹،۳۳۱/۲)، با سند صحیح

۲- الدوحة النبوية الشريفة، ص۷۴.

۳- صحیح مسلم، شماره‌ی (۲۴۲۲).

۴- روایت احمد؛ ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حدیثی غریب دانسته است. مسند احمد (۷۷/۱)؛ سند ترمذی، شماره‌ی ۳۷۳۴؛ سیر أعلام النبلاء (۲۵۴/۳).

۵- مسند احمد (۱۷۲/۴)؛ سنن ابن ماجه، شماره‌ی۳۶۶۶؛ بوصیری در الزوائد گفته است: سندش، صحیح است و راویان آن، ثقه می‌باشند؛ نگا: سیر أعلام النبلاء (۲۵۵/۳).

۶- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص۲۱۵؛ مسند احمد(۲۸۸/۵)؛ تاریخ دمشق (۲۶/۱۴).

راستی که مرا دوست دارد و هر کس با آنها دشمنی و کینه داشته باشد، با من کینه و دشمنی ورزیده است».

٨ـ زهیر بن اقمر می‌گوید: شخصی از قبیله‌ی ازد گفت: از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که درباره‌ی حسن بن علی ﷺ فرمود: (**من أحبّني فليحبه؛ فليبلّغ الشاهد منكم الغائب**) یعنی «هر کس، مرا دوست دارد، باید حسن را هم دوست داشته باشد؛ آن دسته از شما که حضور دارند، به کسانی که حضور ندارند، برسانند». آن شخص می‌گوید: اگر خواسته‌ی رسول‌خدا ﷺ نبود، این حدیث را برای شما نقل نمی‌کردم.[1]

٩ـ اسامه بن زید ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ مرا می‌گرفت و روی پایش می‌نشاند و حسن ﷺ را هم روی پای دیگرش می‌نشاند و می‌فرمود: (**اللهم إني أرحمهما فارحمهما**)[2] یعنی: «بار خدایا! من به این دو مهر می‌ورزم؛ تو نیز این دو را مشمول رحمت خویش قرار بده».

١٠ـ ابوهریره ﷺ می‌گوید: اقرع بن حابس نزد رسول‌خدا ﷺ رفت و آن حضرت ﷺ را دید که حسن یا حسین را می‌بوسید. وی، به رسول‌خدا ﷺ گفت: او را می‌بوسی؟! من، ده فرزند دارم و هیچ یک از آنان را نمی‌بوسم. رسول‌خدا ﷺ فرمود: (**إنّه من لا يرحم لا يرحم**)[3] یعنی: «کسی که مهر و محبت نکند، مشمول محبت و رحمت قرار نمی‌گیرد».

١١ـ معاویه بن ابوسفیان ﷺ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ زبان یا لبهای حسن ﷺ را در دهان مبارکش گرفته بود و می‌مکید؛ براستی زبان یا لبهایی که رسول‌خدا ﷺ آن را مکیده باشد، هرگز عذاب نمی‌شود.[4] اینکه معاویه ﷺ چنین حدیثی را روایت می‌کند، بیانگر محبت وی به حسن ﷺ می‌باشد.

١٢ـ ابوعباس می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ حسن بن علی ﷺ را روی شانه‌اش گذاشته بود. شخصی گفت: «بچه! سوار عجب مرکبی شده‌ای!» رسول اکرم ﷺ فرمود: «او نیز عجب سوارکاری است!».[5]

١- مستدرک (١٧٣،١٧٤/٣)؛ سیر أعلام النبلاء (٢٥٣،٢٥٤/٣)، با سند صحیح.

٢- الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان (٤١٥/١٥)؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص٢١٦.

٣- مسلم، شماره‌ی ٢٣١٨.

٤- مسند احمد (٩٣/۴) با سند حسن؛ سیر أعلام النبلاء (٢٥٩/٣).

٥- الشریعة، از آجری با سند ضعیف (٢١۶٠/٥).

۱۳ـ جابر رضی الله عنه می‌گوید: نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم رفتم. دیدم که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در حالت چهار دست و پا، حسن و حسین رضی الله عنهما را روی پشتش سوار کرده بود و آنها را در خانه، به این و آن طرف می‌برد و می‌فرمود: (شتر شما، چه شتر خوبی است و شما هم چه بارهای خوبی هستید».[1]

۱۴ـ ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: با رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم نماز می‌گزاردیم. وقتی آن حضرت صلی الله علیه و سلم به سجده می‌رفت، حسن و حسین رضی الله عنهما روی پشتش می‌رفتند و چون رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به سجده می‌رفت، آن دو همین کار را می‌کردند تا اینکه رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم نمازش را به پایان رساند.[2]

۱۵ـ بریده رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم در حال سخنرانی بود که حسن و حسین رضی الله عنهما در حالی که پیراهن قرمز پوشیده بودند و در حال راه رفتن، تعادل نداشتند و سکندری می‌خوردند، آمدند. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم از منبر پایین آمد و آن دو را با خود، بالای منبر برد و فرمود: «واقعاً خدای متعال، راست گفته است که:

﴿ إِنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞ ﴾ (تغابن:۱۵)

«همانا اموال و فرزندان شما، فتنه و مایه‌ی آزمایش شما هستند».

و سپس افزود: «به این دو طفل نگاه کردم که راه می‌رفتند و سکندری می‌خوردند؛ لذا نتوانستم صبر کنم و بدین‌ترتیب سخنانم را بریدم و آن دو را با خود بالای منبر آوردم».[3]

۱۶ـ ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: یک روز همراه رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم به بازار بنی قینقاع رفتم؛ نه من چیزی می‌گفتم و نه آن حضرت صلی الله علیه و سلم چیزی به من می‌گفت. پس از آن، بازگشت و به خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها رفت و فرمود: «آیا بچه، آنجاست؟ آیا بچه آنجاست؟» منظورش، حسن رضی الله عنه بود. به گمانم مادرش او را نگه داشته بود تا او را بشوید و گردنبندی بر گردنش بیندازد. مدت زیادی نگذشت که حسن رضی الله عنه با شتاب و دوان دوان آمد و بدین ترتیب رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم و حسن رضی الله عنه دست به گردن هم انداختند.[4]

۱- همان.

۲- الشریعه از آجری (۲۱۶۰/۵)؛ محمد بن عیسی بن حیان مدائنی، جز راویان آن می‌باشد که دارقطنی، او را ضعیف و متروک دانسته است.

۳- الشریعه از آجری (۲۱۶۲/۵).

۴- صحیح مسلم.

۱۷ـ باری ابوهریره رضی الله عنه حسن رضی الله عنه را در یکی از کوچه‌های مدینه دید و به او گفت: پدرم، فدایت؛ شکمت را برهنه کن تا آن را ببوسم؛ همانگونه که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم که شکمت را می‌بوسید. حسن رضی الله عنه شکمش را برهنه کرد و ابوهریره رضی الله عنه نافش را بوسید.[۱]

۱۸ـ سلمة بن اکوع رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم و حسن و حسین، بر استر شهبای[۲] آن حضرت صلی الله علیه و سلم سوار بودند؛ یکی، جلوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیگری پشت سر آن حضرت صلی الله علیه و سلم؛ افسار استر را گرفتم و آنها را به خانه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بردم.

همه‌ی پدران باید از این چشمه‌ی روان، محبت و مهرورزی به فرزندانشان را بیاموزند. چشمه‌ی جوشانی که سرشار از رهنمود نبوی برای بیان کیفیت مهرورزی آن حضرت صلی الله علیه و سلم به نوه‌اش حسن رضی الله عنه می‌باشد؛ رهنمودهای ارزشمندی که چگونگی پرورش روحی و روانی کودک و شکل‌دهی شخصیتش را به تصویر می‌کشد و به این پرسش مهم پاسخ می‌دهد که چگونه می‌توانیم احساس و عاطفه‌ی کودک را بنا نهیم و حق و حقوق عاطفی او را ادا کنیم تا آینده‌ای درخشان داشته باشد؟ احادیث مذکور، مجموعه‌ای از زیرساختها و اصول تربیتی را ارائه می‌دهد که با عملی کردن آنها، می‌توان در مسیر درست و روشن گام نهاد:

۱ـ بوسیدن کودکان و مهرورزی به آنان:

بوسیدن کودک، نقش بسزایی در برانگیختن احساسات و عواطف وی دارد و باعث فروکش کردن هیجان‌ها و اضطراب‌های درونی او و در نتیجه آرامش روحی و روانی وی می‌گردد؛ همچنین، بوسیدن کودک، ارتباط قوی و استواری مبتنی بر محبت و علاقه به یکدیگر را در میان کوچک و بزرگ برقرار می‌سازد و مهر و محبت قلبی نسبت به فرزند را هویدا می‌سازد و نشان‌دهنده‌ی تواضع و فروتنی بزرگسالان برای کوچکترها می‌باشد. آری؛ بوسیدن کودک، نور درخشانی است که به قلب کودک، گرما و درخشندگی می‌بخشد و به او شرح صدر می‌دهد و به رشد شخصیت وی در عرصه‌های اجتماعی و ارتباط با همنوعانش کمک می‌نماید. بوسیدن کودک، افزون بر تمام این مزایا و فضایل، سنت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نیز

۱- مستدرک (۱۶۳/۳)؛ حاکم، آن را صحیح دانسته و ذهبی، با او موافقت نموده است.

۲- گویا از آن جهت به استر رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم شهباء می‌گفته‌اند که سفید، بوده است. (مترجم)

می‌باشد.[1] خلاصه اینکه محبت و مهرورزی به کودکان، یکی از صفات ارزنده و والای رسول‌خداﷺ و بلکه شاهراه ورود به بهشت و دستیابی به رضایت الهی است.

۲ـ شوخی و بازی با کودکان:

شماری از احادیثی که پیشتر بیان شد، نشان دهنده‌ی شوخی کردن و بازی نمودن رسول‌خداﷺ با حسنﷺ و همچنین نحوه‌ی برخورد با کودک از طریق به آغوش گرفتن یا خندانیدن وی بود. صحابهﷺ نیز رویه‌ی رسول‌خداﷺ در برخورد با کودکان را در پیش گرفتند و همچون آن حضرتﷺ با آنها شوخی و بازی می‌کردند. چنانچه عمرﷺ می‌گوید: «چه زیباست که مرد، در خانه‌اش همانند یک بچه رفتار کند؛ یعنی در صحبت و گشاده‌رویی و خوش‌اخلاقی و شوخی با کودکانش، همانند خودشان عمل نماید». رسول‌خداﷺ همواره با حسن و حسین رضی الله عنهما بازی می‌کرد. طرز رفتار رسول‌خداﷺ با کودکان، از طریق بازی و شوخی، نیاز روحی و روانی آنها را اشباع و تغذیه می‌کرد و بدین‌سان رفتار آن حضرتﷺ با کودکان بدور از هر گونه جفاکاری و خشونت و بی‌توجهی به حقوق آنان بود.[2]

۳ـ هدیه دادن:

هدیه دادن، آثار و پیامدهای خوشایندی در روح و روان عموم انسان‌ها دارد و این اثرگذاری، بر روح و روان کودکان، بیشتر است. رسول اکرمﷺ اهمیت این کار مهم و اساسی ر ادر شکل‌دهی روح و روان کودک و جهت دادن به آن و نیز رشد و پرورش آن، بیان نموده است. چنانچه پیشتر درباره‌ی هدیه‌ای که رسول‌خداﷺ به دخترخاله‌ی حسن بن علیﷺ یعنی امامه بنت ابوالعاص داد، سخن گفتیم. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نجاشی، مقداری زیورآلات به رسول اکرمﷺ هدیه نمود که در میان آنها، انگشتری وجود داشت که نگینش، حبشی بود. رسول‌خداﷺ آن را گرفت و هیچ علاقه‌ای به آن نداشت؛ آنگاه آن را برای دختر زینب، یعنی امامه فرستاد و گفت: «ای دخترم! خودت را با این نگین، بیارای».[3]

۱- منهج التربية الإسلامية للطفل،ص۱۷۹.

۲- منبع پیشین، ۱۸۴.

۳- سنن ابن ماجة، شماره‌ی ۳۶۴۴؛ الدوحة النبوية الشريفة، ص۴۳.

٤ـ دست کشیدن به سر کودک (نوازش کودک):

رسول‌خدا صلی‌الله علیه وسلم کودکان را نوازش می‌کرد و دست مهربانی‌اش را بر سر آنان می‌کشید و بدین‌ترتیب کودکان، لذت مهر و محبت را احساس می‌کردند و به محبت بزرگان نسبت به خود، پی می‌بردند و درک می‌نمودند که بزرگترها، واقعاً به آنان توجه دارند. مصعب بن عبدالله رضی‌الله عنه می‌گوید: عبدالله بن ثعلبه چهار سال قبل از هجرت رسول اکرم صلی‌الله علیه وسلم به دنیا آمد. رسول‌خدا صلی‌الله علیه وسلم در فتح مکه، سرش را نوازش نمود و برایش دعای خیر کرد. وقتی رسول‌خدا صلی‌الله علیه وسلم وفات نمود، عبدالله بن ثعلبه، چهارده ساله بود.[1]

٥ ـ رفتار خوب با کودک در ابتدای برخورد با او:

دیدن کودک و نشست و برخاست با او، امری عادی است که نخستین لحظه‌های آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. بنابراین اگر نخستین لحظات برخورد با کودک، درست و مناسب باشد، کودک می‌تواند به سخن گفتن ادامه دهد و جرأت می‌یابد تا باب گفتگو با بزرگترش را باز نماید. بدین‌سان این امکان برای بزرگترها نیز فراهم می‌گردد که از آنچه در دل کودک می‌گذرد، آگاهی یابند و به مشکلات و خواسته‌ها و آرزوهایش پی ببرند. همه‌ی این نتایج در صورتی بدست می‌آید که نخستین لحظات برخورد بزرگترها با کودک مناسب و خوب باشد. عبدالله بن جعفر رضی‌الله عنه می‌گوید: هرگاه رسول‌خدا صلی‌الله علیه وسلم از سفری بازمی‌گشت، ابتدا کودکان خاندانش را به دیدنش می‌بردند. باری آن حضرت صلی‌الله علیه وسلم پس از بازگشت از یک سفر، پیش از سایر کودکان مرا دید و مرا جلوی خود، بر مرکبش سوار نمود. آنگاه حسن یا حسین را آوردند. رسول‌خدا صلی‌الله علیه وسلم او را پشت سرش سوار نمود و بدین‌ترتیب در حالی که هر سه نفر ما سوار مرکب بودیم؛ وارد مدینه شدیم.[2]

٦ ـ توجه و رسیدگی به کودک:

چه بسا کودکی که به تنهایی، پای در کوچه و خیابان می‌نهد، گم می‌شود؛ اگر پدر و مادر، آدمهای بی‌خیالی نباشند، خیلی زود به نبودن و گم شدن فرزندشان پی می‌برند و در صدد یافتن او برمی‌آیند و برعکس، والدین بی‌خیال، خیلی دیر، متوجه گم شدن فرزندشان می‌شوند و به همین نسبت، برای پیدا کردن کودکشان، دیر، اقدام می‌کنند. شتاب در پیدا

۱- مستدرک حاکم (۳۷۹/۳).

۲- مسلم، شماره‌ی ۲۴۲۸؛ سیر أعلام النبلاء (۴۵۸/۳).

کردن کودک گم شده، تأثیر بسزایی بر روح و روان کودک دارد. چراکه اگر مدت زمان گم شدن کودک، به درازا بکشد، ترس و هراس و گریه‌ی کودک نیز طولانی می‌گردد و به خاطر طولانی شدن دوری از والدین، آثار ناگواری بر روح و روان وی، برجای می‌ماند. به همین خاطر یک بار که حسن و حسین رضی الله عنهما گم شدند، رسول‌خدا ﷺ خیلی سریع به جستجوی آنان پرداخت و یارانش را برای این منظور بسیج نمود.[1] سلمان رضی الله عنه می‌گوید: ما، پیرامون رسول اکرم ﷺ بودیم که ام‌ایمن رضی الله عنها آمد و گفت: ای رسول‌خدا! حسن و حسین گم شده‌اند. آن هنگام، خورشید بالا آمده بود. رسول اکرم ﷺ فرمود: «برخیزید و فرزندانم را پیدا کنید». هر شخص برای یافتن حسن و حسین به سویی رفت و من به همان سمتی رفتم که رسول اکرم ﷺ رفت. سرانجام حسن و حسین را در دامنه‌ی کوهی، در حالی یافتیم که به یکدیگر چسبیده بودند و یک مار که از دهانش شراره‌ی آتش بیرون می‌شد، روبروی آنها حلقه زده بود. رسول‌خدا ﷺ به سوی آن مار شتافت. آن مار به میان سنگ‌ها خزید. آنگاه رسول‌خدا ﷺ به سوی حسن و حسین رفت و آنها را از هم جدا کرد و دست نوازش بر سرشان کشید و فرمود: شما، چقدر برای خدا عزیز هستید! و سپس یکی از آنها را روی شانه‌ی راستش و دیگری را روی شانه‌ی چپش گذاشت. گفتم: خوشا به حالتان؛ چه مرکب خوبی دارید! رسول اکرم ﷺ فرمود: «آن دو هم سواران خوبی هستند و پدرشان، از آنها بهتر است»[2] در این روایت ترس و هراسی که دامنگیر حسن و حسین رضی الله عنهما شده بود، آن چنان نمایان است که آن دو، از ترس مار به یکدیگر چسبیده بودند. همچنین در این روایت ملاحظه می‌کنیم که رسول اکرم ﷺ برای رفع ترس آن دو طفل، خیلی سریع وارد عمل شد و آنگاه آن دو را از یکدیگر جداکرد و بر سرشان دست نوازش کشید و برایشان دعا نمود و آنها را بر شانه‌هایش گذاشت و از آنان تعریف کرد و فرمود: «آن دو، سواران خوبی هستند». همه‌ی اینها برخاسته از محبت وافر آن حضرت ﷺ به حسن و حسین رضی الله عنهما و توجه ویژه به آنان بود.[3]

۱- منهج التربية النبوية للطفل، ص۱۸۶.

۲- معجم الطبرانی (۶۵/۳)، شماره‌ی ۲۶۷۷؛ المجمع (۱۸۲/۹)؛ یکی از راویانش، احمد بن راشد هلالی است که ذهبی در المغنی (۳۹/۱)، او را ضعیف دانسته است.

۳- منهج التربية النبوية ص۱۸۷.

۷ـ بازی کردن بزرگان با کودکان:

رسول‌خدا ﷺ با آن مقام والایش که پیغمبر خدا و پیشوای مردم بود، با حسن و حسین رضی الله عنهما بازی می‌کرد تا این درس بزرگ را به والدین بدهد که بازی کردن با بچه‌ها، یکی از پایه‌های اساسی در تربیت کودکان است. روایت شده که رسول‌خدا ﷺ حسن رضی الله عنه را در برابر حسین رضی الله عنه تشویق می‌نمود و از حسن رضی الله عنه هواداری می‌کرد. ابوعباس می‌گوید: حسن و حسین در حضور رسول‌خدا ﷺ با هم بازی می‌کردند. آن حضرت ﷺ می‌گفت: حسن! بشتاب؛ حسین! او را بگیر». عایشه رضی الله عنها گفت: آیا از بزرگتر، هواداری می‌کنید؟ رسول‌خدا ﷺ فرمود: «جبرئیل علیه السلام می‌گوید: «حسین! او را بگیر».[۱] در روایت ضعیفی از جعفر بن محمد به نقل از پدرش آمده است: رسول‌خدا ﷺ در محل گذاشتن جنازه‌ها نشست. دراین اثنا حسن و حسین سر رسیدند و ترسیدند. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «حسن! آرام باش». علی رضی الله عنه گفت: «ای رسول‌خدا! آیا با وجود حسین رضی الله عنه هوای حسن رضی الله عنه را دارید؟» پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «این جبرئیل است که می‌گوید: حسین! آرام باش».[۲]

موارد گوناگونی از بازی کردن رسول‌خدا ﷺ با حسن و حسین را ملاحظه کردیم و بدین‌سان دریافتیم که باید در بازی کردن با کودکان تنوع داشت و در اثنای بازی، آنان را تشویق کرد تا نشاط و انرژی روحی و روانی آنان افزایش یابد و با لذت و بدون خستگی بازی نمایند و بدین‌ترتیب، نیاز جسمی و روحی آنها، به صورت همزمان رفع گردد.[۳] گفتنی است: بازی کردن با کودکان، فواید جسمی، تربیتی، اجتماعی، اخلاقی، روحی و درمانی زیادی دارد.[۴]

شباهت حسن بن علی رضی الله عنه به رسول‌خدا ﷺ

۱ـ ابوخالد می‌گوید: از ابوجحیفه پرسیدم که آیا رسول‌خدا ﷺ را دیده‌ای؟ گفت: آری؛ حسن بن علی رضی الله عنه بیش از همه به او شباهت دارد.[۵]

۱- سیر أعلام النبلاء با سند حسن (۲۶۶/۳).

۲- سیر أعلام النبلاء (۲۸۴/۳)؛ منظور از آرام باش، در اینجا، تشویق کردن و آفرین گفتن و کف زدن می‌باشد.

۳- منهج التربیة النبویة للطفل، ص۲۰۹ تا ۲۱۶.

۴- منبع پیشین، ص۲۱۶.

۵- الطبقات الکبری (۲۴۵/۱)؛ صحیح بخاری، شماره‌ی ۳۵۴۴.

۲ـ عقبة بن حارث می‌گوید: من، همراه ابوبکر بودم که گذرش به حسن بن علی افتاد؛ او را روی شانه‌اش گذاشت و گفت: «قسم می‌خورم که به پیامبر شبیه است؛ نه به علی». علی آنجا حضور داشت و از شنیدن سخن ابوبکر خندید. به روایت دیگری، عقبة بن حارث می‌گوید: چند روز پس از وفات رسول اکرم همراه ابوبکر پس از نماز عصر بیرون شدم و علی در کنار ابوبکر راه می‌رفت. گذر ابوبکر به حسن بن علی افتاد که مشغول بازی با بچه‌ها بود. ابوبکر او را روی گردنش گذاشت و گفت: «قسم می‌خورم که شبیه پیامبر است، نه شبیه علی» و علی نیز خندید. آری! از این روایت، محبت و همبستگی میان ابوبکر و علی رضی الله عنهما نمایان می‌گردد.

۳ـ هانی بن هانی به نقل از علی می‌گوید: «حسن از قسمت سینه تا سر، بیش از همه به رسول‌خدا شباهت داشت و حسین از سینه به پایین».[1]

۴ـ عصم بن کلیب می‌گوید: پدرم، به نقل از ابوهریره این حدیث رسول اکرم را روایت نمود که: (**من رآنی فی النّوم فقد رآنی فإنّ الشیطان لا ینتحلنی**) یعنی: «هر کس، مرا در خواب ببیند، به راستی مرا دیده است؛ چرا که شیطان نمی‌تواند خودش را به شکل من درآورد».

راوی می‌گوید: پدرم گفت: این حدیث را برای ابن عباس نقل کردم و به او گفتم که من، رسول‌خدا را در خواب دیدم. ابن عباس گفت: واقعاً او را در خواب دیدی؟ گفتم: آری، به خدا قسم پیامبر را در خواب دیدم. ابن عباس گفت: حسن بن علی را به خاطر داری؟ گفتم: آری، او را به خاطر دارم و طرز راه رفتنش را هم به یاد دارم. ابن عباس گفت: حسن به رسول‌خدا شباهت داشت.[2]

۵ـ بهی، آزادشده‌ی زبیر می‌گوید: با هم در این رابطه صحبت می‌کردیم که کدام یک از اهل بیت، به رسول‌خدا شباهت بیشتری دارد؟ در این اثنا عبدالله بن زبیر آمد و گفت: «من، به شما می‌گویم که محبوب‌ترین و شبیه‌ترین فرد خاندان پیامبر به آن حضرت، چه کسی بود؟ او، حسن بن علی بود؛ من، حسن را دیدم که وقتی رسول‌خدا در حال سجده بود، پشت آن حضرت رفت. رسول‌خدا او را از پشتش

۱- طبقات (۲۴۷/۱) با سند ضعیف.

۲- طبقات (۲۴۸/۱) با سند حسن.

پایین نمی‌آورد تا آنکه خود حسن رضی الله عنه از پشت ایشان، پایین می‌آمد؛ همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم در حال رکوع بود که حسن رضی الله عنه به سمت ایشان آمد. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم پاهایش را باز کرد تا حسن رضی الله عنه از میان آنها عبور کند.[1]

۶ـ انس رضی الله عنه می‌گوید: هیچ کس، از حسن بن علی رضی الله عنه شباهت بیشتری به رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم نداشت.[2] انس رضی الله عنه علاوه بر این می‌گوید: حسن بن علی رضی الله عنه از لحاظ سیما، بیش از همه به رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم شباهت داشت.[3]

۷ـ زمانی که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم در بیماری وفات خود به سر می‌برد، فاطمه رضی الله عنها، حسن و حسین را نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم برد و گفت: ای رسول‌خدا! اینها فرزندان شما هستند؛ چیزی به اینها ارزانی کن. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هیبت و ارجمندی من، به حسن رضی الله عنه و جرأت و سخاوتم، به حسین رضی الله عنه می‌رسد».[4]

۸ـ ابن ابی ملیکه می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها می‌گفت: پسرم، حسن رضی الله عنه شبیه رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم است و شبیه علی رضی الله عنه نیست.[5]

۹ـ این افراد، شبیه رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بودند: جعفر بن ابی‌طالب، حسن بن علی، ابوسفیان بن حارث، قثم بن عباس، سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب.[6]

۱۰ـ هبیرة بن بریم می‌گوید: از علی رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: کسی که دوست دارد به شخصی بنگرد که موها و همچنین قسمت گردن تا صورتش، بیشترین شباهت را به رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم دارد، به حسن بن علی رضی الله عنه نگاه کند و هر کس، دوست دارد به شبیه‌ترین فرد به رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم از لحاظ اندام پایین‌تر از گردن نگاه نماید، به حسین بن علی رضی الله عنه بنگرد.[7]

۱- طبقات (۲۴۹/۱) با سند ضعیف.

۲- الصحیح المسند من فضائل الصحابة، از عدوی، ص۲۶۳.

۳- ذخائر ذوی القربی، ص۲۲۱.

۴- الأحادیث الواردة بشأن السبطین، ص۲۸۷؛ استاد عثمان الخمیس، به خاطر وجود محمد بن حمید وابراهیم بن علی در سند راویان، این حدیث را ضعیف دانسته است.

۵- مجمع الزوائد (۱۷۶/۹).

۶- التبیین فی أنساب القرشیین، ص۱۰۲.

۷- الشریعة از آجری (۲۱۴۶/۵).

حسن و حسین رضی الله عنهما سرور و آقای جوانان بهشت

۱ـ حذیفه می‌گوید: مادرم، از من درباره‌ی زمان آشنایی و ارتباط من با رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم پرسید و پس از آنکه جوابم را شنید، مرا دشنام داد. به او گفتم: بگذار، مغرب نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم می‌روم و با او نماز می‌گزارم. آنگاه رفتم و نماز مغرب را به همراه ایشان ادا کردم. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم پس از آنکه نماز عشاء را بجا آورد، به راه افتاد. پشت سر آن حضرت صلی الله علیه و سلم به راه افتادم. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم صدای پایم را شنید و پرسید: کیست؟ گفتم: حذیفه هستم. دوباره سؤال کرد: چه شده؟ ماجرا را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بازگو کردم. ایشان فرمود: «خداوند، تو و مادرت را بیامرزد» سپس فرمود: «آیا شخصی را که پیشتر، نزد من آمد، دیدی؟» گفتم: آری. فرمود: «او، فرشته‌ای بود که قبل از امشب، به زمین نیامده بود؛ او، از خدا اجازه خواست تا به من سلام کند و من بشارت دهد که حسن و حسین، سرور و آقای جوانان بهشتند و فاطمه نیز ارجمندترین بانوی زنان بهشتی است».[1]

۲ـ ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: (**الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنّة**)[2] یعنی: «حسن و حسین، سرور و آقای جوانان بهشتی‌اند».

۳ـ در روایت دیگری از ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: (**الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنّة إلّا ابنى الخالة عيسى و يحيى بن زكريا عليهم السلام**)[3] یعنی: «حسن و حسین، سرور و آقای تمام جوانان بهشت جز دو پسرخاله یعنی عیسی و یحیی بن زکریا هستند». استاد عثمان الخمیس، ضمن بررسی طرق این حدیث، بدین نکته اشاره نموده که این حدیث، توسط شانزده تن از صحابه رضی الله عنهم روایت شده است.[4] وی، می‌گوید: درباره‌ی این حدیث از امام احمد حنبل سؤال شد؛ فرمود: صحیح است.[5] البته ابن کثیر در **البداية والنهاية**، این حدیث را آورده و گفته است: در تمام سندهایش، ضعف وجود دارد.[6]

۱- مسند احمد (۳۹۱/۵)؛ نگا: الأحاديث الواردة بشأن السبطين، ص۱۷۶.

۲- الأحاديث الواردة بشأن السبطين،ص۱۸۴.

۳- الشريعة، از آجری (۲۱۴۴/۵).

۴- الأحاديث الواردة بشأن السبطين، ص۲۱۱.

۵- سؤال شماره‌ی ۱۲۴ المنتخب من العلل از خلال؛ المنتخب، نوشته‌ی ابن مقدسی می‌باشد.

۶- البداية والنهاية (۲۰۸/۸).

امام ذهبی مـی گویـد: بـه چنـدین طریـق، روایـت شـده کـه در مجمـوع همـدیگر را تقویـت می کنند.[1]

استاد الخمیس می گوید: در جمع‌بندی اقوال علما در مورد این حدیث، می توان نظریـه‌ی ابن کثیر را برگزید و البته باید دانست که برخی از طرق روایت این حدیث، «حسن» و برخی هم «حسن لغیره» می‌باشد و بدین‌سان به گفته‌ی امام ذهبی، طرق روایت آن قوت می‌یابد. در نتیجه این حدیث آن چنانکه امام احمد، گفته است: «صحیح لغیره» می‌باشد.[2]

حسن و حسین، دو گل خوشبوی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم

شخصی عراقی، از ابن عمر رضی الله عنه درباره حکم کشتن مگس توسط فردی که احرام بسته، سـؤال نمود. ابن عمر رضی الله عنه گفت: عجیب است که درباره‌ی حکم کشتن مگس سؤال مـی کننـد، حـال آنکه نوه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کشته‌اند! در صورتی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **(همـا ریحانتـای من الدنیا)**[3] یعنی: «حسن و حسین، دو گل خوشبوی من در دنیا هستند».

ابـوبکره رضی الله عنه مـی گویـد: حسـن و حسـین رضـی الله عنهمـا را دیـدم کـه روی پشـت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌نشستند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مشغول خواندن نماز بود، آنهـا را بـا دسـتش نگه می‌داشت و چون بر روی زمین، آرام می گرفت، آنان را رها می کرد و زمانی که نمازش را تمام کرد، آنها را روی پایش نشانید و سرشان را نوازش نمـود و فرمـود: **(إنّ هـذا سـيّد و أرجوا أن يصلح الله عزوجل به بين فئتين عظيمتين فـی آخـر الزمـان)**[4] یعنـی: «ایـن فرزنـدم آقاست و امیدوارم که خداوند، سرانجام توسط او، میـان دو گـروه بـزرگ، صـلح و سـازش برقرار نماید». محمد بن حسین آجری می گوید: «منظور رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن رضی الله عنه بود».[5]

ابوبکره رضی الله عنه می گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می‌خواند و چون به سجده می‌رفـت، حسـن رضی الله عنه روی پشـت آن حضـرت صلی الله علیه و آله و سلم سـوار مـی‌شـد. رسـول‌خـدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگـامی کـه سـر از سـجده برمی‌داشت، حسن رضی الله عنه را مـی گرفـت و او را بـه آرامـی روی زمـین مـی گذاشـت و چـون آن

۱- سیر أعلام النبلاء (۲۸۳/۳).

۲- الأحادیث الواردة بشأن السبطین، ص۲۱۲.

۳- صحیح بخاری، شماره‌ی ۳۷۵۳.

۴- صحیح ابن حبان، شماره‌ی ۶۹۶۴.

۵- الشریعة از آجری، ص۲۱۵۷.

حضرت ﷺ به سجده می‌رفت، حسن رضی الله عنه دوباره روی پشت ایشان می‌نشست. رسول‌خدا ﷺ پس از آنکه نمازش را به پایان رسانید، حسن رضی الله عنه را گرفت و او را در دامانش نهاد و شروع به بوسیدنش کرد. شخصی گفت: آیا با این بچه چنین می‌کنید؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: (**إنّهما ريحانتاي و عسى الله عزّوجلّ أن يصلح به بين فئتين من المسلمين**)[1] یعنی: «حسن و حسین، دو گل خوشبوی من هستند و شاید خداوند، توسط حسن، میان دو گروه از مسلمانان، صلح و سازش برقرار نماید».

حسن رضی الله عنه، سردار و آقای دو جهان

رسول‌خدا ﷺ بارها در برابر دیدگان مردم و در انظار عمومی، به بیان منزلت و جایگاه والای حسن بن علی رضی الله عنه پرداخت. چنانچه در روایات بسیاری، این فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ درباره‌ی حسن رضی الله عنه نقل شده که: (**إنّ ابني هذا سيّد**) یعنی: «این فرزندم، سرور و آقاست». ابن عبدالبر رحمه‌الله می‌گوید: روایات صحیح، در زمینه‌ی این حدیث رسول‌خدا ﷺ در مورد حسن بن علی رضی الله عنه به حد تواتر رسیده که فرموده است: (**إنّ ابني هذا سيّد و عسى الله أن يبقيه حتّى يصلح بين فئتين عظيمتين من المسلمين**)[2] یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را نگه دارد تا او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». این حدیث را جمعی از صحابه روایت کرده‌اند. در روایت ابوبکره آمده است: (**و أنّه ريحانتاي من الدنيا**). یعنی: «او، گل خوشبوی من در دنیاست». راوی می‌گوید: «من، نمی‌توانم بر کسی آقایی کنم که رسول‌خدا ﷺ او را سرور و آقا نامیده است».[3]

ابوبکره رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: (**ابني هذا سيد و لعل الله أن يصلح به بين فئتين من المسلمين**) یعنی: «این فرزندم، سردار و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». ابوبکره می‌گوید:

۱- همان.

۲- مسند احمد (۵۱/۰۵)؛ بخاری نیز روایتی، نظیر این را نقل کرده است. (۲۴۴/۳).

۳- الإستيعاب (۴۳۷/۱).

در آن هنگام، حسن رضی الله عنه کنار رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بود که آن حضرت صلی الله علیه و سلم ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می‌کرد و گاهی به مردم.[۱]

ابن اثیر رحمه‌الله می‌گوید: گویا رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم به بردباری و شکیبایی حسن رضی الله عنه اشاره نمود. چنانچه در ادامه‌ی سخنش در بیان فضیلت حسن رضی الله عنه بدین نکته اشاره فرمود که خداوند، او را واسطه‌ی برقراری صلح و سازش در میان دو دسته‌ی بزرگ از مسلمانان قرار می‌دهد.[۲]

در **تحفة الأحوذی** آمده است: «این حدیث، بیانگر این است که ریاست، ویژه‌ی شخص برتر نیست؛ بلکه رئیس، به کسی اطلاق می‌گردد که در رأس جمع زیادی از مردم قرار می‌گیرد. همچنین در این حدیث، به دو دسته‌ی بزرگ از مسلمانان اشاده شده است».[۳]

در حدیث بخاری نیز به دو دسته‌ی بزرگ از مسلمانان اشاره شده است؛ مسلمانان در آن زمان که حسن رضی الله عنه واسطه‌ی صلح و سازش قرار گرفت، دو دسته بودند: یک دسته با حسن رضی الله عنه و دسته‌ی دیگر با معاویه رضی الله عنه. این، یکی از معجزات رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بود؛ چراکه مطابق فرموده‌اش، توسط حسن رضی الله عنه دو دسته‌ی بزرگ از مسلمانان با هم صلح کردند.

اصل قضیه از این قرار بود که وقتی علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در اثر ضربه‌ی عبدالرحمن بن ملجم مرادی در شب شنبه نوزدهم رمضان سال چهل هجری، به شهادت رسید، مردم با پسرش حسن رضی الله عنه بیعت کردند. حسن رضی الله عنه مدتی را در اندیشه‌ی مسؤولیت خلافت سپری کرد و از آنجا که شاهد دودستگی مردم در این زمینه بود و مشاهده می‌کرد که عده‌ای، خواهان خلافت او هستند و عده‌ای نیز با معاویه رضی الله عنه همراه شده‌اند، برای ایجاد صلح و آرامش در میان مسلمانان و جلوگیری از ریختن خون آنها، در پنجم ماه ربیع‌الاول سال چهل ویک هجری، خلافت را به معاویه رضی الله عنه واگذار کرد. برخی ماه ربیع‌الثانی و بعضی هم جمادی‌الاول را تاریخ صلح امام حسن رضی الله عنه با معاویه دانسته اند. این صلح، حدود شش ماه پس از آغاز خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما بوقوع پیوست. آن سال را سال جماعت یعنی سال وحدت و یکپارچگی نامیدند و این، همان خبری بود که پیشتر رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم از وقوع آن خبر داده و فرموده بود: (**لعل الله**

۱- بخاری، شماره‌ی ۳۷۴۶.

۲- النهایة فی غریب الحدیث (۴۱۷/۳).

۳- تحفة الأحوذی (۲۷۷/۱).

أن یصلح به بین فئتین عظیمتین)[1] یعنی «چه‌بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ بگرداند».

این حدیث، گذشته از آنکه بیانگر یکی از معجزات پیامبرﷺ است، دلیلی بر فضیلت حسن بن علیؓ نیز می‌باشد. چراکه حسنؓ دست از خلافت و حکومت کشید؛ نه آنکه کم بیاورد و یا تن به ذلت دهد؛ خیر، بلکه از آن جهت که به خاطر رضای خدا و به منظور جلوگیری از ریختن خون مسلمانان، مصلحت امت را در واگذاری خلافت به معاویهؓ دانست و بدین‌سان مصلحت دین و دنیای مسلمانان را ترجیح داد.

سعید بن ابی سعید می‌گوید: همراه ابوهریرهؓ نشسته بودیم که در همین اثنا حسن بن علیؓ آمد و به جمع ما سلام کرد و ما، جوابش را دادیم. اما ابوهریرهؓ متوجه آمدن حسنؓ نشد. حسنؓ راهش را گرفت و رفت. به ابوهریرهؓ گفتیم: این، حسن بن علیؓ بود که به ما سلام کرد. ابوهریرهؓ بلافاصله برخاست و خود را به حسنؓ رساند و گفت: ای سرورم! به ابوهریرهؓ گفتم: چرا گفتی: ای سرورم؟ ابوهریرهؓ گفت: از رسول‌خداﷺ شنیدم که فرمود: «او، سرور و آقاست».[2]

از جابر بن عبداللهؓ روایت شده که گفت: «هر کس، دوست دارد به سرور و آقای جوانان بهشتی بنگرد، پس به حسن بن علیؓ نگاه کند».[3]

تعدادی زیادی از صحابهؓ، حدیث آقا بودن حسن و حسین رضی الله عنهما در بهشت را روایت کرده‌اند؛ علت کثرت روایات، این است که رسول اکرمﷺ بارها و در مجالس مختلف، این حدیث را بیان نموده است. برخی از اصحابی که این حدیث را روایت کرده‌اند، عبارتند از: **عمر بن خطاب، علی بن ابی‌طالب، ابوهریره، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، جابر بن عبدالله، اسامة بن زید، براء بن عازب، مالک بن حویرث و عزة بن ایاس و...**ؓ.[4]

۱- فتح الباری (۶۶/۱۳).

۲- مستدرک حاکم (۱۶۹/۳)؛ حاکم، آن را صحیح دانسته و ذهبی و طبرانی نیز صحت آن را تأیید کرده‌اند؛ هیثمی در المجمع (۱۷۸/۹)، گفته است: راویان آن، ثقه هستند.

۳- صحیح ابن حبان (۴۲۱/۱۵، ۴۲۲)؛ ابن کثیر، این روایت را در البدایة و النهایة آورده و گفته است: سندش، هیچ اشکالی ندارد.

۴- احادیث وارد شده از این راویان را نگا: مجمع الزوائد (۱۸۳/۹)؛ المعجم الکبیر (۲۴/۳)؛ الدوحة النبویة الشریفه، ص۸۱.

دعای رسول‌خدا ﷺ برای حسن و حسین رضی الله عنهما

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ برای حسن و حسین رضی الله عنهما بدین گونه دعا می‌کرد: (أعیذکما بکلمات الله التّامّات من کلّ شیطان و هامّة و من کلّ عین لامّة)[۱] و سپس فرمود: «ابراهیم علیه السلام، اسحاق و اسماعیل علیهماالسلام را به همین شکل به خدا می‌سپرد».[۲] این دعا، یکی از نسخه‌های منحصر به فرد طب نبوی برای کودکان است و یکی از ارکان توجه و رسیدگی به صحت و سلامتی اطفال، در نزد رسول‌خدا ﷺ بود؛ چنانچه عملکرد رسول اکرم ﷺ برای حفاظت حسن و حسین رضی الله عنهما نیز گویای همین مطلب است.[۳] در این حدیث، رسول اکرم ﷺ اهمیت دعای والدین، برای فرزندانشان را نمایان کرده و به بیان فواید و پیامدهای ارزنده‌ی دعای پدر و مادر پرداخته است؛ دعای آسایش و اطمینان و حفاظت و برکت برای فرزندان و والدین از یک‌سو و دعا برای حفاظت آنان از شیطان و حسادت از سوی دیگر، زمینه‌ساز تمام موفقیت‌هاست. علاوه بر این، دعا، بنا به فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ مغز عبادت می‌باشد و بیانگر احساس نیازمندی انسان به خداوند و پناه بردن به او به عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف و آموزه‌های اسلام است.

احادیثی که حسن بن علی رضی الله عنه روایت کرده است

مسلمانان، اتفاق‌نظر دارند که اساسی‌ترین علوم و معارفی که مسلمان را به رضایت خداوند، می‌رساند، قرآن کریم و سنت رسول اکرم ﷺ می‌باشد. سنت، عبارتست از اقوال و افعال ثابت شده از رسول‌خدا ﷺ یا اعمالی که مورد تأیید ایشان قرار گرفته است. سنت، تنها از طریق نقل و روایت، سینه به سینه و نسل به نسل، به مسلمانان رسیده و از این رو اهل حدیث و کارشناسان این رشته‌ی مهم علم اسلامی، توجه ویژه‌ای به ثبت و ضبط راویان حدیث و شناخت آنان مبذول داشته و در این پهنه، اوضاع و احوال هر راوی را به دقت مورد بررسی قرار داده‌اند تا در این راستا به اطمینان خاطر در دو جنبه‌ی مورد اشاره‌ی زیر دست یابند و جایگاه هر راوی را مشخص نمایند:

۱- یعنی: «من، شما دو نفر را به وسیله‌ی کلمات کامل الله از بدی شیطان و از هر جانور زهردار و از زخم چشم به حفظ خدا می‌سپارم». روایت بخاری، شماره‌ی ۳۳۷۱.

۲- سنن ترمذی، شماره‌ی (۲۰۶۰)؛ حدیث، حسن صحیح می‌باشد.

۳- منهج التربیة النبویة للطفل، ص۲۴۸.

۱ـ عدالت: عدالت، از دیدگاه حدیث‌شناسان، بدین معناست که راوی، در طول حیاتش، از سلوک و رفتار درستی برخوردار بوده و وضعیت خوبی داشته باشد. شرط دیگر عدالت راوی، این است که ضمن انجام وظایف شرعی‌اش، از محرمات دوری کرده و به صفات کمال، آراسته باشد.

۲ـ حافظه‌ی استوار و درازمدت؛ بدین معنا که راوی، حافظه‌ی خوب و آماده‌ای در زمینه حفظ یا کتابت روایات و یا حفظ و نوشتن آنها داشته باشد. و این، یک مسأله‌ی مهم و شرط اساسی برای تمام راویان بجز اصحاب بزرگوارﷺ است. زیرا صحابهﷺ حاملان واقعی رسالت پیامبر اکرمﷺ هستند که زیر نظر مستقیم آن حضرتﷺ و با عنایت و توجه ویژه‌ی وی، پرورش یافته‌اند. از این رو خاندان رسول اکرمﷺ از لحاظ روایت حدیث، مورد توجه و احترام خاص اهل حدیث بوده؛ و امیرالمؤمنین علی و فرزندانش حسن و حسینﷺ به عنوان یاران گرامی رسول‌خداﷺ فراتر از مطالعات و مناقشات علم حدیث می‌باشند. چنانچه:

۱ـ بقی بن مخلد اندلسی (درگذشته به سال ۲۷۶هـ) در المسند خود که یکی از بزرگترین مسندها می‌باشد، پانصد و هشتاد وشش حدیث از امیرالمؤمنین علیﷺ روایت نموده است.

۲ـ امام احمد بن حنبل (درگذشته به سال ۲۴۱هـ) در کتاب المسند خود که اینک در دسترس ماست، هشتصد و نوزده حدیث از علیﷺ روایت کرده است.

۳ـ مؤلفان شش کتاب مشهور روایی، یعنی: بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه، سیصد و بیست و دو حدیث از علیﷺ روایت نموده‌اندکه در این میان تعداد بیست حدیث، به صورت متفق و مشترک، توسط بخاری و مسلم روایت شده؛ نه حدیث علیﷺ را امام بخاری در صحیح خود آورده و پانزده حدیث را هم امام مسلم، به تنهایی از علیﷺ نقل نموده است. احادیث روایت شده از علیﷺ در زمینه‌های مختلفی از قبیل: عقائد، احکام، تفسیر و سایر مسایل مربوط به حیات دینی و دنیوی مسلمانان می‌باشد.

شمار احادیثی که امیرالمؤمنین علیﷺ روایت کرده، بیش از احادیثی است که سایر خلفای راشدین از رسول اکرمﷺ نقل نموده اند و این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که وفات علیﷺ پس از همه‌ی خلفا بوده و راویان زیادی نیز از او روایت کرده‌اند و در زمان او تعداد زیادی از تابعین نیز در جستجوی علم و دانش بودند و به کثرت سؤال می‌کردند و به خاطر در گذر زمان، مسایلی پدید آمد که نیازمند بررسی از زاویه‌ی روایات و احادیث بود. بنابراین راویان زیادی در مورد بسیاری از مسایل نوپدیدار آن‌زمان، به نقل و روایت احادیثی

پرداختند که علی رضی الله عنه متناسب با مسایل آن روزگار برایشان روایت نمود. بدین‌ترتیب این شرایط برای حسن بن علی رضی الله عنه فراهم شد که از پدرش، در زمینه‌ی روایت حدیث، استفاده‌ی زیادی ببرد و به نقل بسیاری از احادیث رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بپردازد. می‌دانیم زمانی که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم وفات نمود، حسن رضی الله عنه سن و سال چندانی نداشت؛ اما او نیز همچون بسیاری از اصحاب خردسال از قبیل ابن عباس رضی الله عنه احادیث زیادی را از طریق پدر و مادرش روایت نموده است؛ چنانچه پسر امام حسن یعنی حسن بن حسن و نیز سوید بن غفله، ابوالحوراء سعدی، شعبی، هبیره بن بریم، اصبغ بن نباته و مسیب بن نجبه، از طریق حسن بن علی رضی الله عنه روایاتی را نقل کرده‌اند.[1] بقی بن مخلد در مسندش، تعداد سیزده حدیث رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم را از حسن بن علی رضی الله عنه روایت کرده است.[2] امام احمد نیز در مسند خود ده حدیث، به نقل از امام حسن رضی الله عنه آورده است. مجموع احادیثی که در سنن اربعه از حسن رضی الله عنه نقل شده، شش حدیث می‌باشد. اینک به برخی از این احادیث می‌پردازیم:

۱ـ ابوالحوراء از حسن بن علی رضی الله عنه نقل کرده است که گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم به من آموخت که در قنوت وتر، این کلمات را بخوانم: (**اللهمّ أهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت، و تولنی فیمن تولیت، و بارک لی فیما أعطیت و قنی شر ما قضیت، فإنک تقضی و لا یقضی علیک، إنه لا یذل من والیت، تبارکت ربنا و تعالیت**)[3] یعنی: «الهی! مرا در زمره کسانی قرار بده که آنها را هدایت کرده‌ای و مرا جزو کسانی قرار بده که به آنها عافیت عطا فرموده‌ای، الهی! مرا جزو کسانی قرار بده که تو، یاور آنانی، و هر چه که به من عنایت فرموده‌ای، مبارکش بگردان، و مرا از قضای بد، حفاظت کن، تویی که حکم می‌کنی، احدی بر تو حاکمیت ندارد. همانا کسی که تو او را حمایت کنی، ذلیل و خوار نمی‌شود؛ پروردگارا! تو بابرکت و بلندمرتبه هستی».

بدین‌ترتیب ملاحظه می‌کنیم که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم توجه ویژه‌ای به حسن بن علی رضی الله عنه داشت تا محبت الله جل جلاله را در وجود وی نهادینه کند و او را با عبادت خدا و دعا و مناجات به درگاهش پیوند دهد؛ چراکه عبادت، دعا و همچنین ارتباط با خدای متعال، حقیقت توحید و

۱- سیر أعلام النبلاء (۲۴۶/۳).

۲- تلقیح فهوم أهل الأثر فی عیون التاریخ و السیر، از ابن جوزی، ص۳۶۹.

۳- مسند احمد (۱۶۷،۱۶۸/۳) با سند صحیح.

یکتاپرستی الله متعال می‌باشد که تحقق آن، یکی از وظایف فراروی هر مسلمانی است و این، مسؤولیت همه‌ی مسلمانان است که فرزندانشان را بر اساس توحید ناب و خالص تربیت کنند.

۲ـ هبیره می‌گوید: حسن بن علی برای ما سخنرانی کرد و فرمود: «دیروز، مردی، از میان شما رفت که نه پیشینیان، به علم و دانش او رسیده‌اند و نه آیندگان خواهند رسید. رسول‌خدا برای علی پرچم می‌بست و او را برای جهاد گسیل می‌کرد، در حالی که جبرئیل سمت راستش و میکائیل سمت چپش بود و علی تا به پیروزی نمی‌رسید، از جهاد باز نمی‌گشت»[1].

۳ـ عمرو بن حبیش می‌گوید: حسن بن علی پس از شهادت پدرش برای ما سخنرانی کرد و گفت: «دیروز، مردی، شما را ترک گفت که نه پیشینیان در علم و دانش از او پیشی گرفتند و نه آیندگان به علم و دانش او خواهند رسید. چه بسا رسول‌خدا علی را برای جهاد، اعزام می‌کرد و برای او، لوای جنگ را می‌بست و علی در حالی از جهاد بازمی‌گشت که فتح و پیروزی، نصیبش شده بود. علی هیچ درهم و دیناری از خود برجای نگذاشت مگر هفتصد درهم که آن را به منظور یک خدمتگزار برای خانواده اش نگه داشته بود».[2]

۴ـ محمد بن علی می‌گوید: جنازه‌ای را از کنار ما می‌بردند. همه جز حسن برخاستند. حسن گفت: «این، چه کاری بود که کردید؟ رسول‌خدا فقط از آن‌جهت برای مرده برخاست که از بوی جنازه‌ی یهودی، اذیت شد».[3]

۵ـ ابوالحوراء سعدی می‌گوید: به حسن بن علی گفتم: از رسول‌خدا چه به خاطر داری؟ پاسخ داد: به یاد دارم که من، یک بار، یکی از خرماهای زکات را برداشتم و آن‌را در دهانم گذاشتم. رسول‌خدا آن‌را از دهانم، بیرون کشید و در میان سایر خرماها گذاشت. شخصی گفت: چه ایرادی داشت اگر این خرما را می‌خورد؟ رسول اکرم فرمود: «ما، صدقه نمی‌خوریم». حسن افزود: رسول‌خدا می‌فرمود: (**دع ما یریبک إلی ما لا یریبک، فإن الصدق طمأنینة، و إن الکذب ریبة**) یعنی: «آنچه، تو را آشفته می‌کند و به شبهه می‌افکند، واگذار و به چیزی روی بیاور که تو را در شبهه و آشفتگی نمی‌اندازد؛ همانا،

۱- مسند احمد (۱۶۷،۱۶۸/۳) با سند صحیح.

۲- مسند احمد (۱۶۷،۱۶۸/۳) با سند صحیح.

۳- مسند احمد (۱۶۷،۱۶۸/۳) با سند ضعیف.

راستی و صداقت، مایه‌ی آرامش خاطر است و دروغ، سبب شک و آشفتگی». حسن رضی‌الله‌عنه گفت: رسول‌خدا ﷺ این دعا را به ما آموخت که: (**اللهمّ أهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت، و تولنی فیمن تولیت، و بارک لی فیما أعطیت و قنی شر ما قضیت، فإنک تقضی و لا یقضی علیک، إنه لا یذل من والیت، تبارک ربنا و تعالیت**)[1] یعنی: «الهی! مرا در زمره کسانی قرار ده که آنها را هدایت کرده‌ای و مرا جزو کسانی قرار ده که به آنها عافیت عطا فرموده‌ای، الهی! مرا جزو کسانی قرار ده که تو یاور آنانی، و هر چه که به من عنایت فرموده‌ای، مبارکش بگردان، و مرا از قضای بد، حفاظت کن، تویی که حکم می‌کنی، احدی بر تو حاکمیت ندارد. همانا کسی که تو، او را حمایت کنی، ذلیل و خوار نمی‌شود. پروردگارا! تو بابرکت و بلندمرتبه هستی».

از حدیث رسول‌خدا ﷺ چنین برمی‌آید که صدقه، برای خاندان پیامبر اکرم ﷺ روا نیست. صدقه، بر دو نوع می‌باشد: *صدقه‌ی فرض که همان زکات است. و * صدقه‌ی نفل. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ﴾ (توبه:۱۰۳)

«(ای پیغمبر!) از اموال آنان، زکات بگیر تا بدین‌وسیله ایشان را (از رذائل اخلاقی و گناهان و تنگ‌چشمی) پاک داری».

مفسران می‌گویند: منظور از صدقه در این آیه، زکات می‌باشد. البته در این مورد هیچ اختلاف نظری وجود ندارد که هر دو نوع صدقه، برای رسول‌خدا ﷺ روا نبوده و زکات (صدقه‌ی فرض) همچنانکه بر رسول‌خدا ﷺ حرام بوده، بر خاندان آن حضرت ﷺ نیز حرام می‌باشد. گفتنی است: در مورد حرام بودن صدقه‌ی نفلی بر خاندان پیامبر ﷺ اختلاف نظر وجود دارد. از شافعی در این زمینه، دو قول نقل شده که صحیح‌ترین قول، بر حرمت می‌باشد. حرمت صدقه یا زکات برای خاندان پیامبر ﷺ برگرفته از حدیثی طولانی است که در بخشی از آن، آمده است:(**إن الصدقة لا تنبغی لآل محمد، إنما هی أوساخ الناس**)[2] یعنی: «صدقه، برای خاندان محمد ﷺ روا نیست، چرا که صدقه، چرک مال مردم است».

۱- مسند احمد (۱۶۷،۱۶۹/۳) با سند صحیح.

۲- صحیح مسلم، شماره‌ی ۱۰۷۲.

امام نووی رحمه‌الله در شرح این حدیث می‌گوید: «منظور از اینکه صدقه، چرک مال مردم می‌باشد، این است که صدقه، در واقع وسیله‌ی پاک کردن اموال مردم و پاک نمودن وجود آنان از رذائل اخلاقی و گناهان می‌باشد. به عبارتی، حدیث بدین‌معنا می‌باشد که صدقه، وسیله‌ای برای پاک کردن آلودگی مال مردم است. چنانچه در آیه‌ی **۱۰۳** سوره‌ی توبه به این نکته اشاره شده است. این حکم، برای گرامی‌داشت خاندان رسول اکرم ﷺ و به‌خاطر جایگاه والای آنها صادر شد.[۱] به همین سبب خاندان رسول‌خدا ﷺ نه در زمان آن حضرت ﷺ و نه پس از آن، صدقه نمی‌گرفتند؛ بلکه از خمس غنایم، سهم خود را دریافت می‌کردند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ ﴾

(انفال:۴۱)

«(ای مسلمانان) بدانید که تمام غنایمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم (خمس) آن، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان(پیامبر) و ...است».

علما، در مورد اینکه بر چه کسانی به عنوان خاندان پیامبر ﷺ زکات حرام می‌باشد، اختلاف نظر دارند:

الف) ابوحنیفه، مالک و احمد، بر این باورند که صدقه، فقط بر بنی‌هاشم حرام است و آنها عبارتند از: خاندان علی، خاندان عباس، خاندان جعفر، خاندان عقیل و خاندان حارث بن عبدالمطلب. گفتنی است: فرزندان ابولهب از این حکم مستثنی هستند؛ چراکه حرمت صدقه برای بنی‌هاشم، برآمده از منزلت و جایگاه والای آنها و نیز بدان سبب می‌باشد که هم در دوران جاهلیت خود و هم پس از آنکه مسلمان شدند، پیامبر اکرم ﷺ را یاری دادند. برخلاف ابولهب که همواره درصدد آزاررسانی به رسول‌خدا ﷺ بود و به همین خاطر نیز فرزندانش، سزاوار این منزلت والا نشدند.[۲]

برخی از علمای حنبلی، گفته‌اند: خاندان ابولهب نیز مشمول این حکم می‌شوند. چراکه آنها از تبار هاشم هستند.[۳] علاوه بر این عتبه و معتب فرزندان ابولهب، در فتح مکه مسلمان شدند و رسول‌خدا ﷺ از اسلام آوردن آنها خوشنود گردید و برای آنها دعا کرد. آن دو، در

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم (۱۸۳،۱۸۷/۷)

۲- شرح فتح القدیر از ابن همام (۲۷۲،۲۷۴/۲).

۳- الإنصاف از مرداوی (۲۵۵،۲۵۶/۳).

غزوه‌های حنین و طائف، حضور یافتند و نسب‌شناسان بر این باورند که نسل عتبه و معتب، ادامه یافته است.[۱]

ب) شافعی رحمه‌الله بر این باور است که صدقه، بر خاندان هاشم و مطلب، حرام است. دلیل امام شافعی، این است که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فقط از خمس غنایم، سهمی را به بنی‌هاشم و بنی‌مطلب داده و برای هیچ یک از سایر طوایف قریش، سهمی از خمس در نظر نگرفته است. چنانچه امام بخاری از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت می‌کند که می‌گوید: من و عثمان بن عفان رضی الله عنه نزد رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم رفتیم و گفتیم: ای رسول‌خدا! شما به بنی عبدالمطلب، مقداری از سهم خمس را عطا کردید و چیزی به ما ندادید؛ در حالی که ما و آنها، با شما نسبت یکسانی داریم. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «بنی‌هاشم و بنی‌مطلب، یکسان هستند».[۲]

حدیث مذکور، بر این نکته دلالت دارد که بنی‌مطلب همچون بنی‌هاشم در خمس غنایم سهم دارند و از آنجا که بنی‌هاشم، جزو خاندان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم هستند، بنی‌مطلب نیز به مثابه خاندان آن حضرت صلی الله علیه وسلم بشمار می‌روند و به همین سبب، زکات، بر آنان حرام می‌باشد. سهمی که در خمس غنایم به آنان تعلق گرفته، جایگزین زکاتی است که بر آنان حرام شده و از این رو در حرام بودن زکات و به جای آن، استحقاق خمس، بنی‌هاشم و بنی‌مطلب، یکسان هستند.[۳]

پیشتر، دیدگاه امام احمد رحمه‌الله را در این زمینه آورده‌ایم که وی، صدقه را فقط بر بنی‌هاشم، ناروا می‌دانست. گفتنی است: امام احمد، در مورد حرمت صدقه بر بنی‌مطلب، دو دیدگاه دارد: یکی آنکه زکات بر بنی‌مطلب، حرام است؛ بدین دلیل که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: (**إنا و بنو المطلب لم نفترق فی جاهلیة و لا إسلام إنما نحن شئ واحد**)[۴] یعنی: «ما و بنی‌مطلب، در دوره‌ی جاهلیت و پس از اسلام، از هم جدا نشدیم (و همواره با هم بودیم) و یکی، هستیم».

۱- التبیین فی أنساب القریشین، ص۱۴۳.

۲- بخاری، شماره‌ی ۳۱۴۰.

۳- معالم السنن خطابی(۲۷۱)؛ الأم از شافعی(۶۹/۲)؛ المجموع از نووی (۲۴۴/۶).

۴- سنن ابی داود، شماره‌ی ۲۹۸۰.

امام شافعی در مسند خود، این حدیث را روایت کرده که رسول‌خدا ﷺ فرموده است: (إنما بنوهاشم و بنوالمطلب، شیء واحد)[1] یعنی: «بنی‌هاشم و بنی‌مطلب، یکی هستند». آنگاه رسول‌خدا ﷺ انگشتانش را در هم کرد. چرا که بنی‌مطلب، همچون بنی‌هاشم سزاوار یک پنجم خمس هستند و زکات، بر آنان حرام می‌باشد.

دیدگاه دیگر احمد حنبل رحمه‌الله همچون دیدگاه امام ابوحنیفه و امام مالک است که گرفتن زکات را برای بنی‌مطلب، جایز می‌داند؛ بدین دلیل که بنی‌مطلب، در حکم عمومی و فراگیر آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی توبه داخل هستند؛ خدای متعال می‌فرماید:

﴿ ۞ إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ ﴾ (توبه: ٦٠)

«زکات، مخصوص مستمندان، بیچارگان و گردآورندگان آن است».

البته حکم این آیه، شامل بنی‌هاشم نمی‌شود؛ چراکه رسول‌خدا ﷺ فرموده است: (إن الصدقة لا تحل لمحمد و لا لآل محمد)[2] یعنی: «صدقه، برای محمد ﷺ و خاندان محمد ﷺ، حلال نیست». بدین‌ترتیب، فقط بر بنی‌هاشم، نارواست می‌باشد. این دسته از فقها، قیاس بنی‌مطلب بر بنی‌هاشم را نادرست می‌دانند. زیرا بنی‌هاشم از لحاظ نسبت خویشاوندی با رسول‌خدا ﷺ، به آن حضرت ﷺ نزدیکترند و بنی‌مطلب، بدان سبب از یک پنجم خمس غنایم، بهره‌مند شدند که آن حضرت ﷺ را نصرت و یاری کرده بودند و نصرت و یاری، اساساً دلیل نمی‌شود که به آنان زکات، تعلق نگیرد.[3]

فقها همچنین درباره‌ی دادن زکات به خاندان پیامبر ﷺ در شرایطی که از یک پنجم خمس غنایم محرومند، سخن گفته و این موضوع را مطرح نموده‌اند که اگر خاندان پیامبر ﷺ به خاطر خالی بودن بیت‌المال از اموال فیء[4] و غنیمت یا به سبب سلطه‌ی ستمگران بر اموال فیء و غنیمت، از سهم خود در یک پنجم خمس محروم شوند، در این صورت گرفتن زکات برای آنان چه حکمی دارد؟ برخی از علما، در این مورد بر این باورند که گرفتن زکات، برای آنان اشکالی ندارد؛ چنانچه امام ابوحنیفه رحمه‌الله در زمان خود

۱- سنن نسائی، شماره‌ی ۴۱۳۷.

۲- مسلم، شماره‌ی ۱۰۷۲.

۳- المغنی از ابن قدامه (۱۱۱،۱۱۲/۴).

۴- فیء، به آن دسته از اموالی گفته می‌شود که بدون جنگ و درگیری، از سپاهان کفر، نصیب مسلمانان می‌گردد. (مترجم)

پرداخت زکات به بنی‌هاشم را جایز می‌دانست؛ زیرا در آن زمان بنی‌هاشـم از سـهم خـود در خمس محروم بوده‌اند.[۱]

بعضی از علمای مالکی گفته‌اند: هرگاه خانـدان پیـامبرﷺ ازسـهم خـود در بیـت‌المـال، محروم شوند و همین مسأله، زمینه‌ساز فقر آنان گردد، در این صورت پرداخت زکات به آنان و یا به عبارتی گرفتن زکات توسط آنها جایز است.[۲] در این باره ابوبکر ابهری[۳] می‌گوید: در چنین شرایطی، زکات و صدقه‌ی نفلی، برای آنان جایز می‌باشد.[۴]

ابوسعید اصطخری، یکی از علمـای شـافعی، مـی‌گویـد: اگـر سـادات، از سـهم خـود در خمس، محروم شوند، پرداخت زکات بـه آنـان رواسـت؛ زیـرا خانـدان پیـامبرﷺ بـه سـبب برخورداری از یک پنجم خمس، از گرفتن زکات نهی شده‌اند و چنانچه سهم خود از خمس را دریافت نکنند، دادن زکات به آنها، واجب می‌گردد.[۵] چنانچه در حدیث آمده اسـت: (**إنّ لكم في خمس الخمس ما يكفيكم أو يغنيكم**)[۶] یعنی: «همانا سهم شما در یک پنجم خمس، به اندازه‌ای است که شما را کفایت یا بی‌نیاز کند». همانطور که روشـن اسـت در ایـن حـدیث، عامل بی‌نیازی از زکات، سهم یک پنجم خمس بیان شده و چنانچه عمـلاً ایـن عامـل وجـود نداشته باشد، پرداخت زکات به سادات بـرای رفـع نیازهـای آنـان، ایـرادی نـدارد. برخـی از علمای حنبلی گفته‌اند: گرفتن زکات برای سادات در صورت محرومیت از یک پنجم خمس جایز است؛ چرا که چاره‌ای جز این برای رفع نیازهایشان، وجود ندارد.[۷] ابن تیمیـه رحمـه‌الله، همین‌نظر را دارد.[۸] اینک به ادامه‌ی احادیثی می‌پردازیم که حسن بـن علـی رضي الله عنه روایـت کـرده است:

۱- حاشية ابن عابدين (۹۱/۲).

۲- بلغة السالک (۲۳۲/۱) حاشية الدسوقي (۴۵۲،۴۵۳/۱).

۳- او، محمد بن عبدالله بن محمد صالح ابوبکر تمیمی، یکی از شیوخ مالکی در عراق است که در سـال ۳۷۵هـ درگذشت؛ نگا: شذرات الذهب(۸۵/۳).

۴- المنتقی از باجی (۱۵۳/۲).

۵- المجموع از نووی (۲۴۴/۶).

۶- تفسیر ابن کثیر (۳۱۳/۲).

۷- الإختيارات (۱۰۴)؛ العقيدة في أهل البيت، ص۱۸۶.

۸- مسند احمد (۱۷۰/۳).

۶ـ ربیعة بن شیبان به حسن بـن علـیﷻ گفـت: «از رسـول‌خـداﷺ چـه بـه یـاد داری؟» حسنﷻ فرمود: «رسول‌خداﷺ مرا به اتاق نگهداری اموال زکات برد؛ از میان اموال زکات، خرمایی برداشتم و در دهانم گذاشتم. رسول‌خداﷺ فرمود: (**القها فإنها لا تحل لرسول الله و لا لأحد من أهل بيته**)[1] یعنی: «آن را از دهانت بیرون بیاور؛ همانا صدقه، بـرای رسـول‌خـدا و هیچ‌یک از اهل بیتش، حلال نیست».

۷ـ ابوالحوراء می‌گوید: نزد حسن بن علیﷻ بودیم که از او سؤال شد: از رسول‌خداﷺ چه به خاطر داری؟ حسنﷻ گفت: همراه رسول‌خـداﷺ راه مـی‌رفـتم کـه از محـل خـرمن کردن خرماهای زکـات، گذشـت. یـک خرمـا برداشـتم و در دهـانم نهـادم. آن را از دهـانم درآورد. شخصـی گفـت: چـه ایـرادی داشـت اگـر مـی‌گذاشـتی کـه ایـن خرمـا را بخـورد؟ رسول‌خداﷺ در جوابش بدین نکته اشاره کرد که ما، خانواده‌ی محمـد هسـتیم و بـرای مـا، صدقه، روا نیست. همچنین از رسول‌خداﷺ نمازهای پنجگانه را یاد دارم.[2]

۸ـ ایوب بن محمد می‌گوید: حسن بن علیﷻ و ابن عباسﷻ جنازه‌ای دیدنـد؛ یکـی از آنها برخاست و دیگری برنخاست. آن یکی کـه برخاسـت، پرسـید: مگـر رسـول‌خـداﷺ بـا دیدن جنازه بلند نشد؟ آن یکی گفت: بلی و نشست.[3]

آنچه گذشت، برخی از احادیثی بود که حسن بن علیﷻ روایت کرده است. به هر حـال حسن بن علیﷻ یکی از اصحابی به شمار می‌رود که اهل فتوا نیـز بـوده و در جرگـه‌ی تـراز سوم صحابه قرار داشته است. محدثان، علمای صحابه را براساس میزان فتواهایشان به سه تراز تقسیم کرده‌اند:

۱ـ مکثر (کسانی که اقوال و فتواهای زیادی از آنان در دسترس اسـت و بـه کثـرت فتـوا می‌داده‌اند).

۲ـ مقل (کسانی که اقوال و فتواهای اندکی از آنان در دسترس است).

۳ـ متوسط (کسانی که از لحاظ میزان روایت و فتوا، فروتر از گروه اول و فراتر از طبقه‌ی دوم قرار دارند).

۱- مسند احمد (۱۷۰/۳)؛ استاد احمد شاکر، آن را صحیح دانسته است.

۲- مسند احمد (۱۷۰/۳)؛ استاد احمد شاکر، آن را صحیح دانسته است.

۳- مسند احمد (۱۷۱/۳)؛ استاد احمد شاکر، آن را صحیح دانسته است.

ابن قیم رحمه‌الله هر طبقه از علمای صحابه را نـام بـرده اسـت؛ از یکصـد و سـی و انـدی صحابه اعم از مرد و زن، فتواهایی در دسترس است که از لحاظ تعداد این فتواها، به سه طبقه تقسیم می‌شوند:

الف) طبقه‌ی اول (مکثر): عبارتند از: **عمر بن خطاب، علی بـن ابـی‌طالـب، عبـدالله بـن مسعود، ام‌المؤمنین عایشه، زید بن ثابت، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس**رضی الله عنهم.

ابومحمد بن حزم می‌گوید: از فتواهای هـر یـک از اینهـا مـی‌تـوان، کتابهـای زیـادی بـه نگارش درآورد. چنانچه ابوبکر محمد بن موسی بن یعقوب بن مأمون، فتاوای ابـن عبـاس رضی الله عنهما را در بیست کتاب گرد آورده است. ابوبکر محمد بن موسی، یکی از امامان سرآمد در علوم اسلامی و حدیث بوده است.

ب) طبقه‌ی دوم (متوسط): ابو محمد می‌گوید: این دسته از صحابه رضی الله عنهم عبارتند از: **ابـوبکر صدیق، ام‌سلمه، انس بن مالک، ابوسعید خدری، ابوهریره، عثمان بن عفان، عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالله بن زبیر و ...**رضی الله عنهم.

ج) طبقه‌ی سوم (مقل): از این دسته از صحابه، یک یا دو مسأله و یا اندکی بیشتر، روایت شده که عبارتند از: **ابوالدرداء، ابوالیسر، ابوسلمه مخزومـی، ابوعبیـدة بـن جـراح، حسـن و حسین فرزندان علی بن ابی‌طالب، نعمان بن بشیر، ابی بن کعب، ابوایوب، طلحه، ابوطلحـه، ابوذر، ام‌عطیه، ام‌المؤمنین صفیه، ام‌المؤمنین حفصه و ام‌المؤمنین ام‌حبیبه**رضی الله عنهم.[1]

شمایل و اوصاف زیبای پیامبر صلی الله علیه وسلم به روایت حسن بن علی رضی الله عنهما

حسن بن علی رضی الله عنهما می‌گوید:[2] از دایی‌ام هند بن ابی هاله در مورد شمایل زیبای رسول‌خـدا صلی الله علیه وسلم پرسیدم. وی، در پاسخم چنین گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم زیبایی چشمگیری داشت و راست قامت و والامقام بود؛ چهره‌اش، مانند ماه شب چهارده می‌درخشید؛ میانه قامت بود؛ نه زیاده از حد بلندبالا و نه بیش از انـدازه کوتـاه‌قـد. درشـت‌انـدام و قـوی‌هیکـل بـود؛ گیسـوانش، انـدکی فرخورده و مجعد بود و هرگاه موهایش را روی پیشانی می‌ریخت،آنها را بـه چـپ و راسـت شانه می‌کرد و فرق باز می‌نمود و چون گیسوانش را انبـوه مـی‌گذاشـت، از نرمـی گوشـش،

۱- اعلام الموقعین (۱۲،۱۳/۱)؛ سیرة عائشه، نوشته‌ی سلیمان ندوی، ص۳۲۷.

۲- الشمائل از ترمذی، شماره‌ی ۶؛ روایت طبرانی و بیهقی.

نمی‌گذشت. سپید گندمگون بود و پیشانی بلندی داشت. ابروانش، کمانی و به هم پیوسته بود و در میان آنها مویرگی وجود داشت که وقتی عصبانی می‌شد، حرکت می‌کرد. بینی باریک و کشیده‌ای داشت و از او نوری، ساطع می‌شد که اگر کسی دقت نمی‌کرد، آن را ابر سفیدی می‌پنداشت و صورتش پرگوشت نبود. دندانهای پیشین آن حضرتﷺ، اندکی فاصله داشتند و از سینه تا نافش، یک رشته مو، کشیده شده بود. گردنی نقره‌مانند و صاف داشت که نه زیاده از حد لاغر بود و نه بیش از اندازه چاق و پرگوشت. خوش‌اندام بود؛ چنانکه شکم و سینه‌اش، در یک امتداد قرار داشت. سینه‌اش، پهن و عریض بود و اندامش، ورزیده. حد فاصل سینه و نافش، با رشته مویی به هم وصل می‌شد و سایر قسمت‌های بدنش، مویی نداشت و جاهای دیگر سینه و شکمش، بی مو بود، ولی دستان و شانه‌ها و بالای سینه‌اش،پرموی بود. ساعد و بازوی بلندی داشت و کف دستانش، پهن بود. قدمهایش نیز همانند کف دستانش درشت بود. مژگانی پرپشت و بلند داشت و گودی کف پاهایش زیاد بود. پاهایی نرم و هموار داشت که چون بر آن آب می‌ریخت، به سرعت از روی آن می‌لغزید. هنگام راه رفتن، به جلو متمایل می‌شد و پاهایش را از زمین می‌کند و باوقار و تند راه می‌رفت؛ به گونه‌ای که گویا از بلندی به سراشیبی می‌رود. قدمهایش را با قوت برمی‌داشت و آرام می‌گذاشت و هرگاه به کسی روی می‌کرد، با تمام اندامش به سوی او برمی‌گشت. همواره نگاهش به پایین بود و بیشتر به زمین نگاه می‌کرد تا به آسمان. بیشتر موارد، به نیم‌نگاهی اکتفا می‌نمود و هنگام راه رفتن، یارانش را جلوتر از خود قرار می‌داد و به هر کس که می‌رسید، بی‌درنگ سلام می‌کرد و آغازگر سلام بود.

حسن﵁ می‌گوید: به او گفتم: از چگونگی سخن گفتن رسول‌خداﷺ برایم بگو. وی، پاسخ گفت: بیشتر موارد ساکت بود و بدون ضرورت، سخن نمی‌گفت. در آغاز و پایان کلامش، نام خدا را بر زبان می‌آورد و سخنان جامع و کاملی می‌گفت و سخنانش، قول فصل بود و زیاده از حد فهم یا کمتر از آنکه قابل درک باشد، نبود. نه، درشتی می‌کرد و نه خود یا کسی را خوار می‌نمود. کوچکترین نعمت خدا را بزرگ می‌شمرد و هیچ نعمتی را ناچیز و نکوهیده نمی‌دانست خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها را نه نکوهش می‌کرد و نه تعریف. به خاطر دنیا و مسایل دنیوی خشم نمی‌گرفت و هرگاه حقی پایمال می‌شد یا مورد تعرض قرار می‌گرفت، هیچکس را یارای مقاومت در برابر خشم آن حضرتﷺ نبود. هیچ‌گاه به‌خاطر خودش خشمگین نمی‌شد و هرگز برای خویش، انتقام نمی‌گرفت. هرگاه قصد اشاره کردن داشت، با

تمام کف دستش اشاره می‌کرد و هنگام اظهار تعجب و شگفتی دستش را پشت و رو می‌نمود و هنگام سخن گفتن، دستش را حرکت می‌داد و هرگاه به خشم می‌آمد، روی برمی‌گرداند و به رویش نمی‌آورد. در بیشتر موارد، خندیدن وی در قالب تبسم بود و قطرات اشک شادی همانند دانه‌های باران از زیر پلکهایش سرازیر می‌شد.

حسن ﷺ می‌گوید: مدتی از بازگو کردن این ویژگی‌های پیامبر ﷺ برای حسین ﷺ خودداری کرد و زمانی که این مطالب را برایش بازگو نمودم، دیدم که پیش از من، درباره‌ی شمایل رسول‌خدا ﷺ از هند سؤال کرده و پاسخش را شنیده است. همچنین دریافتم که حسین ﷺ در مورد چگونگی ورود و خروج رسول‌خدا ﷺ به خانه‌اش از پدرمان علی ﷺ سؤال کرده و به همه چیز درباره‌ی آن حضرت ﷺ پی برده است.

حسین ﷺ می‌گوید: از پدرم درباره‌ی عملکرد رسول اکرم ﷺ پس از ورود به خانه‌اش، پرسیدم. وی، در پاسخ فرمود: زمانی که رسول‌خدا ﷺ به خانه‌اش می‌رفت، وقتش را به سه قسمت، تقسیم می‌نمود، بخشی را به (عبادت) الله اختصاص می‌داد، بخشی را به خانواده‌اش و قسمتی را هم به خودش و آنگاه بخش مربوط به خودش را میان خود و مردم تقسیم می‌کرد. و در همان وقت خواص صحابه ﷺ نزدش می‌رفتند و آن حضرت ﷺ هیچ چیزی را از آنان دریغ نمی‌کرد. عادت رسول‌خدا ﷺ بر این بود که در زمان اختصاص‌یافته به مردم، فضلا و سرآمدان را بر دیگران ترجیح می‌داد و بر اساس جایگاه دینی افراد، وقتش را در اختیار آنها می‌گذاشت و نیاز و خواسته‌ی یکایک آنان را برآورده می‌ساخت و به آنان مشغول می‌گشت و ایشان را به کارهایی وا می‌داشت که مصلحتشان در آن بود و آنها را به مواردی رهنمون می‌گشت که شایسته‌ی آنان بود و سپس می‌فرمود: (**ليبلغ الشاهد الغائب، و أبلغوني حاجة من لايستطيع إبلاغها، فإنه من أبلغ سلطانا حاجة من لا يستطيع إبلاغها ثبّت الله قدميه يوم القيامة**)[1] یعنی: «هر آن کس از شما که حضور دارد، به کسانی که حضور ندارند، برساند و به من نیاز و خواسته‌ی کسی را برسانید که نمی‌تواند آن را به من برساند؛ چراکه هر کس، نیاز کسی را به سلطان برساندکه خودش از رساندن آن به سلطان ناتوان است، خدای متعال، روز قیامت او را ثابت قدم می‌گرداند».بزرگان صحابه ﷺ نزد پیامبر ﷺ می‌رفتند و پس از آن،

۱- علامه آلبانی رحمه‌الله می‌گوید: از أبلغوني تا آخر حدیث، به طریقی دیگر از علی ﷺ روایت شده، اما سند آن، ضعیف است. به همین سبب آلبانی، آن را در سلسلة الأحاديث الضعيفة (۱۵۹۴) آورده است.

مجلس را ترک می‌کردند که علم و بهره‌ی زیادی کسب می‌نمودند و از مجلس او در حالی برمی‌خاستند که راهنمایان و نشان‌دهندگان خیر و نیکی شده بودند. حسینؑ می‌گوید: از پدرم، درباره‌ی عملکرد رسول اکرمﷺ در خارج از خانه‌اش سؤال کردم. پاسخ داد: رسول‌خداﷺ زبانش را جز برای گفتن سخنانی که مفید بود، در کام نگاه می‌داشت و یاران خود را با هم مأنوس می‌گردانید نه آنکه آنان را از هم دور سازد و یا باعث رنجش آنها گردد.پیامبر اکرمﷺ بزرگان هر قوم و قبیله‌ای را بزرگ می‌داشت و آنان را زمامدار قوم و قبیله‌شان قرار می‌داد و بی‌آنکه خوش اخلاقی و گشاده‌رویی‌اش را از آنان دریغ کند، از آنان پرهیز می‌نمود. رسول اکرمﷺ همواره جویای احوال یارانش بود و از آنچه در میان مردم می گذشت، پرس و جو می‌نمود؛ کارهای نیک را نیک می‌دانست و آن را تأیید می‌کرد و کارهای زشت را نکوهیده می‌دانست و از آن برحذر می‌داشت. از هیچ چیز غفلت نمی‌کرد که مبادا یارانش غفلت کنند یا خسته شوند. در همه حال آماده بود و در ارتباط با حق نه کوتاه می‌آمد و نه از آن می‌گذشت. کسانی که با رسول‌خداﷺ نشست و برخاست بیشتری داشتند، نیکان و سرآمدان مردم بودند و بهترین شخص نزد آن حضرتﷺ کسی بود که خیرخواه‌تر از همه بود و والاترین منزلت را نزد وی، کسانی داشتند که بیش از دیگران با هم‌نوعانشان همدردی و همراهی می‌کردند.

حسینؑ می‌گوید: از عملکرد پیامبرﷺ به هنگام نشستن پرسیدم. پدرم در جواب گفت: بدون آنکه ذکر خدا بگوید، نه می‌نشست و نه برمی‌خاست. وقتی به مجلسی وارد می‌شد، همان جایی می‌نشست که در کنار آخرین نفر، خالی بود و همه را به این عمل توصیه می‌نمود و از لحاظ توجه کردن به هم‌نشینانش و سخن گفتن با آنها، سهم هر یک را می‌داد و طوری عمل می‌کرد که به هیچ‌یک از هم‌نشینانش، این احساس دست ندهد که آن دیگری، نزد آن حضرتﷺ گرامی‌تر از اوست. هر کس برای عرض خواسته‌اش، رسول‌خداﷺ را ایستاده یا نشسته، معطل می‌کرد، آن حضرتﷺ بیش از آن فرد شکیبایی می‌ورزید تا آن فرد کارش تمام می‌شد و هرگاه کسی از او حاجتی می خواست، تا آنجا که می‌توانست نیازش را برآورده می‌کرد و در غیر این صورت با گفتن سخن خوب و پسندیده، او را با رضایت کامل بازمی‌گرداند. نرم‌خویی و اخلاق خوبش، شامل حال همه‌ی مردم می‌شد و برای همه، به مثابه یک پدر بود و همه‌ی مردم، نزد او از حقی مساوی و یکسان برخوردار بودند و مجلس و محفلش، مجلس علم و بردباری و امانت و شکیبایی و حیا بود ودر آن،

صداها بلند نمی‌شد و عیب هیچ کسی بیان نمی‌گشت و آبروی هیچ کسی هدف عیبجویی دیگران قرار نمی‌گرفت. در محضر آن حضرتﷺ همه با هم برادر بودند و تنها ملاک برتری، تقوا بود و همگان در مجلس ایشان، فروتن و متواضع بودند؛ کوچکترها، احترام بزرگترها را نگه می‌داشتند و بزرگترها، به کوچکترها مهر و محبت می‌ورزیدند و نیازمندان را بر خود ترجیح می‌دادند و با غریب‌ها انس و الفت می‌گرفتند و به آنها رسیدگی می‌کردند.

حسینﷺ می‌گوید: از پدرم در مورد رفتار و منش رسول‌خداﷺ در میان هم‌نشینانش پرسیدم. پدرم، پاسخ داد: رسول‌خداﷺ همواره گشاده‌روی و خوش اخلاق و نرم‌خوی بود و درشت‌خوی و سنگدل نبود. داد و فریاد نمی‌کرد و ناسزا نمی‌گفت و عیب‌جو و خرده‌گیر نبود و بخل و خساست نمی‌ورزید. نسبت به آنچه که خوشش نمی‌آمد، خود را به بی‌خبری می‌زد و هیچ کس را از خوبی خود، ناامید نمی‌کرد و در او یأس و ناامیدی نمی‌افکند. خودش، از سه چیز می‌پرهیخت: جر و بحث نابجا، زیاده‌گویی و پرداختن به کارهای بیهوده؛ مردم را نیز از سه چیز برحذر می‌داشت: کسی را سرزنش نکنند؛ به دنبال عیبجویی کسی نباشند و کسی را رسوا نسازند. آن حضرتﷺ فقط در مورد چیزی سخن می‌گفت که سخن گفتن در آن مورد را زمینه‌ساز اجر و پاداش می‌دانست و هرگاه سخن می گفت، هم‌نشینانش، آن‌چنان سر به زیر و خاموش می‌شدند که گویا پرنده، روی سرشان نشسته بود. همراهان ایشان، تنها زمانی سخن می‌گفتند که آن حضرتﷺ ساکت می‌شد و هر کس در محضر رسول‌خداﷺ سخن می‌گفت، دیگران سکوت می کردند تا سخنش را به پایان برساند. در برابر جفا و درشتگویی دیگران، صبر و شکیبایی می‌ورزید و یارانش دوست داشتند تا غریبان به مجلس آن حضرتﷺ بیایند تا بدین‌سان با طرح سؤال از سوی افراد تازه‌وارد، زمینه‌ی بیشتری برای بهره‌مندی آنان از رهنمودهای رسول اکرمﷺ فراهم گردد. پیامبر اکرمﷺ می‌فرمود: «هرگاه، نیازمندی را دیدید که در پی حاجت خویش است، به او در برآوردن نیازش، یاری برسانید». آن حضرتﷺ اجازه نمی‌داد که کسی از ایشان تعریف و تمجید نماید مگر آنکه در این زمینه، اعتدال و میانه‌روی را رعایت می‌کرد و به حق سخن می‌گفت و جلوی سخن گفتن کسی را نمی‌گرفت مگر آنکه از دایره‌ی حق و حقیقت تجاوز می‌نمود؛ در این صورت پیامبر اکرمﷺ سخن آن شخص را قطع می‌کرد یا برمی‌خاست و می‌رفت.

آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء:[1]

منظور از آیه‌ی تطهیر، آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ ﴾ (احزاب: ۳۳)

«خداوند، قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد»..

منظور از حدیث کساء، حدیثی است که ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: یک روز صبح، رسول‌خداﷺ عبایی کتانی و سیاه بر تن داشت؛ در این اثنا حسن بن علیﷺ آمد. رسول‌خداﷺ او را زیر عبا برد. سپس حسین بن علیﷺ آمد. رسول اکرمﷺ او را هم زیر عبا برد. آنگاه فاطمه رضی الله عنها آمد. پیامبرﷺ او را نیز زیر عبا برد. وانگهی علیﷺ آمد. رسول‌خداﷺ او را هم زیر عبا برد و سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ ﴾ (احزاب: ۳۳)

«خداوند، قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».

اینکه عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها، راوی این حدیث است، بیانگر دروغ و افترای کسانی است که ادعا می‌کنند: صحابه، فضایل علیﷺ را کتمان می‌کردند. آری؛ راوی این حدیث، عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنهاست؛ همو که برخی او را به بغض علیﷺ متهم می‌کنند.[2]

آیه‌ی تطهیر در میان آیاتی قرار گرفته که مخاطبان آن، همسران رسول‌خداﷺ هستند؛ چنانکه خدای متعال، در آغاز و پایان این آیات، مادران مؤمنان را خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٢٩ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ

۱- کساء، نوعی جامه است؛ (عبا).

۲- حقبة من التاریخ ص۱۸۷.

يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ۝٣٠ ۞ وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ۝٣١ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِۚ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ۝٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ۝٣٣ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ۝٣٤﴾ (احزاب: ۲۸-۳۴)

«ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. و اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده از نظر مادی، و احیاناً محرومیتها قانع هستید) خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده ساخته است. ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود (از آنجا که مفاسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) کیفر او دو برابر (کیفر دیگران) خواهد بود و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دوچندان خواهیم داد، و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (دیگر) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به‌گونه‌ی هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید که بیماردلان، چشم طمع به شما بدوزند. و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویید. (بدانگونه که مورد رضای خدا و پیغمبر اوست). و در خانه‌ی خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایید. خداوند قطعاً می خواهد پلیدی را از اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد. و آیات خدا و سخنان حکمت‌انگیز (پیغمبر) را که در منازل شما خوانده می‌شود (بیاموزید و برای دیگران) یاد کنید. بی‌گمان خداوند دقیق و آگاه است».

کاملاً روشن است که همه جای این آیات، همسران پیامبر اکرمﷺ مخاطب قرار گرفته‌اند و تمام امر و نهی و وعید موجود در این آیات، متوجه آنان است. اما با این حال باید

مشخص نمود که چرا با وجودی که مخاطبان آیه‌ی تطهیر، ازواج مطهرات هستند، اما در این آیه، صیغه‌ی مذکر بکار رفته است؟ باید گفت: اولاً در این آیه از آن جهت ضمیر مذکر آمده که بیان شود نفع این آیه، علاوه بر زنان پیامبرﷺ شامل افراد دیگری هم می‌شود که برخی از آنها مذکر هستند و این، یک قاعده و دستور زبان عربی است که چنانچه تعدادی زن و مرد گرد هم آیند، در مورد جمع متشکل از مذکر و مؤنث، قاعده‌ی مذکر بکار می‌رود. از این رو نمایان می‌گردد که علاوه بر زنان پیامبرﷺ افرادی که در حدیث نام برده شدند، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسینؓ نیز در جرگه‌ی اهل بیت قرار می‌گیرند؛ آن هم بطور ویژه. چراکه در حدیث، نام آنان بطور خاص گرفته شده است. همچنانکه اهل بیت، به همین افراد مذکور خلاصه نمی‌شوند. بلکه افراد دیگری نیز در شمار اهل بیت قرار دارند. از جمله زنان پیامبرﷺ. چنانچه یک بار از زید بن ارقمؓ سؤال شد که آیا زنان پیامبرﷺ از اهل بیت او هستند؟ زیدؓ در پاسخ گفت: زنان پیامبرﷺ جزو اهل بیت او هستند و اما اهل بیت او که صدقه بر آنان حرام است، عبارتند از: آل علی، آل جعفر، آل عقیل، آل عباس.[۱]

برخی، آیه‌ی تطهیر را به صورت بریده و بدون بیان اسلوب قرآنی آن، عَلَم می‌کنند و بی‌آنکه به مخاطبان اصلی آیه یعنی زنان پیامبرﷺ توجه نمایند، حدیث کساء را دلیل می‌گیرند و ادعا می‌کنند که اهل بیت، فقط و فقط عبارتند از: رسول‌خداﷺ، علی، فاطمه، حسن وحسینؓ که از آنها، به پنج تن آل عبا یاد می‌نمایند. شیعیان با همین روش استدلالی و با استناد به حدیث کساء که توسط عائشه و ام‌سلمه رضی الله عنهما روایت شده، بر این باورند که آیه‌ی تطهیر، دلیل عصمت علی، فاطمه، حسن و حسینؓ از تمام خطایا و گناهان بزرگ و کوچک می‌باشد. البته بنابر اعتقاد اهل تشیع، عصمت، یکی از شرایط امامت و بلکه از اساسی‌ترین باورهای شیعیان می‌باشد و از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای در اعتقادات آن برخوردار است و همین امر، باعث شده تا برخی از شیعیان، ویژگی‌ها و توانمندیهای علمی و عملی فرابشری و نامحدودی برای امامان قایل شوند و حتی چنین پنداری در میان آنها گسترش یابد که امامان، در برابر هیچ کس مسؤول نیستند و اصلاً امکان ندارد که از آنها خطایی سرزند؛ از این رو هر عملی که انجام دهند، نه تنها قابل نقد نیست، بلکه ایمان آوردن به آن و تصدیقش، واجب می‌باشد. این پندار، برآمده از آن است که اساساً یکایک افعال امامان را درست و نیک می‌دانند و بر این باورند که امامان، چیزهایی می‌دانند که دیگران

۱- مسلم، شماره‌ی (۲۴۰۸).

نمی‌دانند. به همین سبب نیز ائمه، در تمـام جنبـه‌هـای زنـدگانی معصـوم هسـتند و هـیچ گنـاه بزرگ و کوچکی مرتکب نمی‌شـوند و هـیچ معصـیتی از آنـان سـر نمـی‌زنـد و اساسـاً بـروز هرگونه خطا یا نسیان از آنان غیر ممکن است. چنانچه شیخ مفید، بدین نکته تصریح کـرده و گفته است: امامانی که در مقام پیامبران قرار گرفته‌اند، در اجرای احکـام و اقامـه‌ی حـدود و قوانین دینی و همچنین حفاظت دین و شریعت و تأدیب و آگاهی مردم، از عصمتی همچـون عصمت پیامبران برخوردارند و امکان ندارد که از آنان گناه بزرگ و کوچکی سرزند و یا در هیچ یک از مسایل دینی، دچار اشتباه شوند و یا ذره‌ای از احکـام دیـن را از یـاد ببرنـد. ایـن، اعتقاد عموم امامیه است جز تعداد اندکی از آنان.[۱]

شیخ مفید در این زمینه دلایل خودش را ذکر نموده است که می‌توانید به **اوائل المقالات** وی مراجعه کنید. البته بنده نیز در کتاب سیرت علی بن ابی‌طالـب ﷺ درایـن بـاره بـه تفضـیل سخن گفته‌ام.

اینک دلایل شیعیان را در مورد آیه‌ی تطهیر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ـ روایت ام‌المؤمنین ام‌سلمه رضی الله عنها که به اشکال مختلف نقل شده است.

ام‌سلمه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ در خانه‌ی من بود و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ نیز حضور داشتند. برای آنها غذایی آماده کردم؛ آنان از آن غذا تنـاول کردنـد و سپس خوابیدند. رسول اکرم ﷺ رواندازی، روی آنها انداخت و سپس گفت: (**اللهـمّ هـؤلاء أهل بیتی، أذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً**) یعنی: «بارخدایا! اینها، اهل بیت من هسـتند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». در روایت دیگری آمده است: رسـول‌خـدا ﷺ آنان را روی قطیفه‌ای نشـانید و سـپس چهـار گوشـه‌ی آن را گرفـت و آن را روی سـر آنهـا کشید و سپس دست راستش را به دعا برداشت و گفت: (**اللهمّ هؤلاء أهل بیتی، أذهب عـنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً**) یعنی: «بارخدایا! اینها، اهل بیت من هسـتند؛ پلیـدی را از آنـان دور کن و آنها را پاک نما». این دو روایت، هماننـد روایتـی اسـت کـه امـام مسـلم از ام‌المـؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها روایت کرده است. البته نمی‌توان بر اساس ایـن دو روایـت بـه طور قطع نظر داد که دیگران، جزو اهل بیت نیستند یا مشمول این فضیلت قرار نمـی‌گیرنـد.[۲]

۱- اوائل المقالات، نوشته‌ی شیخ مفید، ص۳۵.

۲- ثم أبصرت الحقیقة، ص۱۷۷.

روایات دیگری که از ام‌سلمه رضی الله عنها نقل شده، دال بر این است که این بانوی بزرگوار، همراه علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم، زیر عبا یا رو‌انداز نبوده است؛ برخی از این روایات، ضعیف و برخی نیز صحیح هستند. یکی از این روایات، از این قرار است: زمانی که آیه‌ی تطهیر در خانه‌ی ام‌سلمه رضی الله عنها بر رسول اکرم ﷺ نازل شد، آن حضرت ﷺ، فاطمه، حسن و حسین را فرا خواند و آنان را با روانداز‌ی پوشانید؛ علی رضی الله عنه نیز پشت سر آن حضرت ﷺ بود؛ او را هم با روانداز‌ی پوشانید و سپس فرمود: (**اللهمّ هؤلاء أهل بیتی، أذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً**) یعنی: «بارخدایا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». ام‌سلمه رضی الله عنها گفت: ای پیامبرخدا! من هم با آنها هستم. رسول اکرم ﷺ فرمود: (**أنت علی مکانک و أنت علی خیر**) یعنی: «تو، بر جای خودت هستی و بهتری». گویا رسول‌خدا ﷺ بیان نمود که ام‌سلمه رضی الله عنها اساساً جزو اهل بیت است و نیازی به این نیست که زیر کساء برود.

البته روایت درستی وجود دارد دال بر اینکه ام سلمه رضی الله عنها پس از آنکه افراد مذکور از زیر روانداز، بیرون آمدند، همانند آنها به زیر روانداز رفته است. شاید علتش، این بود که با وجود علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در زیر آن روانداز، برای ام‌سلمه رضی الله عنها درست نبوده که زیر روانداز برود و از این رو رسول خدا ﷺ پس از بیرون آمدن علی رضی الله عنه و دیگران از زیر روانداز، ام‌سلمه رضی الله عنها را نیز زیر روانداز برده است. شهر می‌گوید: زمانی که خبر شهادت حسین بن علی رضی الله عنهما به مدینه رسید، ام‌سلمه رضی الله عنها اهل عراق را لعن و نفرین نمود و گفت: خدا، آنان را بکشد که حسین را کشتند. خدا، لعنتشان کند که به حسین خیانت کردند و تنهایش گذاشتند. من رسول‌خدا ﷺ را دیدم که فاطمه رضی الله عنها بامدادان در حالی نزد ایشان آمد که دیگی پر از کاچی با خود داشت. رسول‌خدا ﷺ از فاطمه رضی الله عنها سؤال کرد: پسرعمویت کجاست؟ فاطمه رضی الله عنها گفت: در خانه است. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «برو و او را به اینجا بخوان و دو پسرت را هم با خود بیاور». فاطمه رضی الله عنها رفت و در حالی که دست هر یک از پسرانش را گرفته بود، به محضر پیامبر ﷺ آمد و علی رضی الله عنه نیز پشت سرشان می‌آمد تا اینکه در محضر رسول‌خدا ﷺ حاضر شدند. رسول‌خدا ﷺ حسن و حسین را روی دامانش نشانید و علی رضی الله عنه را سمت راستش و فاطمه را سمت چپش و آنگاه پارچه‌ای خیبری ر اکه قطیفه بود، روی همه‌ی آنها کشید و با دست چپش زیرانداز را گرفت و با دست راستش دست به دعا برداشت و گفت: (**اللهمّ هؤلاء**

أهل بیتی، أذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً یعنی: «بارخدایا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». گفتم: ای رسول‌خدا! آیا جزو اهل بیت شما نیستیم؟ فرمود: «چرا؛ زیر پارچه بیا». من، پس از آنکه رسول‌خدا ﷺ برای پسرعمویش علی و نوه‌هایش و همچنین برای دخترش فاطمه دعا کرد، به زیر قطیفه رفتم. بدین ترتیب رسول اکرم ﷺ ام‌سلمه رضی الله عنها را نیز در شمار اهل بیت برشمرد.

ب) همین که مخاطبان آیاتِ قبل و بعد آیه‌ی تطهیر، همسران پیامبر اکرم ﷺ هستند، دال بر این است که آیه ی تطهیر، بر عصمت دلالت نمی‌کند.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٢٩ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ٣٠ ۞وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ٣١ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤ ﴾

(احزاب: ۳٤.۲۸)

«ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. و اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده از نظر مادی، و احیاناً محرومیتها قانع هستید) خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده ساخته است. ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود (از آنجا که مفاسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) کیفر او دو برابر (کیفر دیگران) خواهد بود و این، برای خدا

آسان است. و هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دوچندان خواهیم داد، و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. ای همسران پیغمبر! شما(در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به‌گونه‌ی هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید (و با ادا و اطواری بیان ننماید) که بیماردلان چشم طمع به شما بدوزند. و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویید. (بدانگونه که مورد رضای خدا و پیغمبر اوست). و در خانه‌ی خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا، بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایید. خداوند قطعاً می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد. و آیات خدا و سخنان حکمت‌انگیز (پیغمبر) را که در منازل شما خوانده می‌شود (بیاموزید و برای دیگران) یاد کنید. بی‌گمان خداوند دقیق و آگاه است».

پرواضح است که همه جای این آیات، همسران پیامبر اکرم‌ﷺ مخاطب قرار گرفته‌اند و تمام امر و نهی و وعده و وعید موجود در این آیات، متوجه آنان است. این موضوع، درخور توجه است که چرا در آیه‌ی تطهیر، ضمیر مذکر بکار رفته، در صورتی که مخاطبان آیه زنان پیامبرﷺ هستند، باید گفت: در این آیه از آن جهت ضمیر مذکر بکار رفته است که مشخص شود، این آیه علاوه بر زنان پیامبرﷺ شامل افراد دیگری هم می‌شود که برخی از آنها مذکر هستند و این، قاعده و دستور زبان عربی است که درباره‌ی مجموعه‌ای که متشکل از مرد و زن است، قاعده‌ی مذکر بکار می‌رود. از این‌رو نمایان می گردد که علاوه بر زنان پیامبرﷺ افراد دیگری که در حدیث نام برده شدند، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسینؓ نیز در جرگه‌ی اهل بیت قرار می گیرند و از همین بابت نیز رسول‌خداﷺ آنان را دعا کرد؛ همانطور که همسر هر فردی، جزو اهل بیت او می‌باشد. در زبان عربی به هنگام احوال‌پرسی می‌پرسند: کیف أهلک؟ یعنی اهل تو چطورند؟ که منظور، همسران شخص می‌باشد. به عبارتی واژه‌ی اهل، در زبان عربی به همسر شخص اطلاق می گردد. همچنانکه خدای متعال می‌فرماید:

﴿قَالُوٓاْ أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ ٧٣﴾ (هود:۷۳)

«گفتند: آیا از کار خدا شگفت می‌کنی؟ ای اهل بیت (نبوت)، رحمت و برکات خدا شامل شما است (پس جای تعجب نیست اگر به شما چیزی عطا کند که به دیگران عطا نفرموده است). بی‌گمان خداوند ستوده (در همه‌ی افعال و) بزرگوار (در همه‌ی احوال) است».

ملاحظه می‌کنیم که در این آیه، ضمیر مذکر بکار رفته، در صورتی که مخاطب این آیه، ساره همسر ابراهیم علیه السلام می‌باشد و همین، دلیلی است بر اینکه همسر هر شخص، جزو اهل بیت اوست و این، کاملاً بدیهی و روشن می‌باشد.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿ ۞ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِۦٓ ءَانَسَ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓاْ إِنِّىٓ ءَانَسْتُ نَارًا لَّعَلِّىٓ ءَاتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾ ﴾ (قصص:۲۹)

«هنگامی که موسی مدت را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، در جانب کوه طور آتشی دید. به خانواده‌اش گفت: بایستید. من آتشی می‌بینم، شاید از آنجا خبری (از راه) یا شعله‌ای از آتش برای شما بیاورم تا خویشتن را بدان گرم کنید».

در این آیه نیز برای همسر موسی علیه السلام صیغه‌ی مذکر بکار رفته است.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱذْكُرْ فِى ٱلْكِتَٰبِ إِسْمَٰعِيلَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿٥٤﴾ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾ ﴾ (مریم: ٥٤،٥٥)

«درکتاب (آسمانی قرآن) از اسماعیل بگو. آن کسی که در وعده‌هایش راست بود، و پیغمبر والا مقامی بود. او همواره خانواده‌ی خود را به اقامه‌ی نماز و دادن زکات دستور می‌داد و در پیشگاه پروردگار، مورد رضایت بود».

بنابراین جای سؤال است که منظور از اهل بیت اسماعیل علیه السلام در این آیه چه کسی است که از ناحیه‌ی اسماعیل علیه السلام به ادای نماز، دستور داده می‌شد؟ این آیه، همانند آیه‌ی ۱۳۲ سوره‌ی طه است که خداوند متعال، به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد:

﴿ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصْطَبِرْ عَلَيْهَا ﴾ (طه: ۱۳۲)

«خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده (چراکه نماز مایه‌ی یاد خدا و پاکی و صفای دل و تقویت روح است) و خود نیز بر اقامه‌ی آن ثابت و استوار باش»..

از آنجا که این سوره، مکی است، جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند کـه همسـران پیامبرﷺ یا حداقل خدیجه رضی الله عنها جزو اهل بیت آن حضرتﷺ می‌باشد.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱسۡتَبَقَا ٱلۡبَابَ وَقَدَّتۡ قَمِيصَهُۥ مِن دُبُرٖ وَأَلۡفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا ٱلۡبَابِۚ قَالَتۡ مَا جَزَآءُ مَنۡ أَرَادَ بِأَهۡلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسۡجَنَ أَوۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴾ (یوسف:۲۵)

«(از پی هم) به سوی در (دویدند و) بر یکدیگر پیشی جستند، (یوسف﵇ می‌خواست زودتر از در خارج شود و زلیخا می‌خواست از خروج او جلوگیری کند. در ایـن حـال و احـوال،) پیـراهن یوسف(﵇) را از پشت بدرید، دم در به آقای زن برخوردند. (زن خطاب به شوهر خود) گفت: سزای کسی که به همسرت قصد انجام کار زشتی کند، جز ایـن نیسـت کـه یـا زنـدانی گـردد یـا شکنجه‌ی دردناکی ببیند».

مخاطب در این آیه، عزیز مصر است و آنجا که سـخن از اهـل بیـتش بـه میـان مـی‌آیـد، کسی جز همسر عزیز مصر نیست. همانطور که واضح و روشن است.

ج) دور کردن **رجس** (پلیدی) در واژگان قرآن، به معنای عصمت نیست.

راغب اصفهانی در المفردات، در توضیح رجس می‌گوید: رجـس، بـه هـر شـیء پلیـدی اطلاق می‌گردد. چنانچه گفته می‌شود: رجل رجسی؛ یعنی: مرد پلید. خدای متعـال در آیـه‌ی ۹۰ سوره‌ی مائده می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٩٠ ﴾ (مائده: ۹۰)

«ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگینی که در کنار آنها قربانی می کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت‌آزمایی و غیبگویی بکار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا رستگار شوید».

گفتنی است: واژه‌ی رجس در هیچ جای قرآن، به معنای گناه بکار نرفتـه تـا دور کـردن رجس به معنای دورکردن گناه و به عبارتی به معنای عصمت باشد.

د) پاک کردن از پلیدی، به معنای اثبات عصمت برای هیچ کس نیست.

پیشتر بیان شد که واژه‌ی رجس، به پلیدی‌های محسوس و معنوی اطلاق می‌گردد و اساساً به معنای گناه و اشتباه نمی‌باشد. همین‌طور تطهیر و پاک نمودن به معنای عصمت نیست. خدای متعال، صرفاً اراده‌ی پاک نمودن اهل بیت را نکرده؛ بلکه اراده‌ی پاک کردن تمام مؤمنان را نموده است؛ چنانچه خطاب به یاران پیامبرش می‌فرماید:

﴿ مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٦ ﴾ (مائده: ٦)

«خداوند نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقت اندازد، بلکه می‌خواند شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد و (با بیان احکام اسلامی) نعمت خود را بر شما تمام نماید، شاید که شکر (انعام و الطاف) او را (با دوام بر طاعت و عبادت) بجای آورید».

همچنین می‌فرماید:

﴿ خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٞ لَّهُمۡۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٠٣ ﴾ (توبه:۱۰۳)

«(ای پیغمبر!) از اموال آنان (که به گناه خود اعتراف دارند و درصدد کاهش بدی‌ها و افزایش نیکی‌های خویش می‌باشند) زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذایل اخلاقی، و تنگ‌چشمی) پاک داری، و (در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و درجات ایشان را بالا بری، و برای آنان دعا و طلب آمرزش کن که قطعاً دعا و طلب آمرزش تو مایه‌ی آرامش (دل و جان) ایشان می‌شود (و سبب اطمینان و اعتقاد بیشترشان می‌گردد) و خداوند شنوای (دعای مخلصان و) آگاه (از نیات همگان) است».

و نیز فرموده است:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ ٢٢٢ ﴾ (بقره: ۲۲۲)

«بی‌گمان خداوند توبه‌کاران و پاکان را دوست دارد».

بدین ترتیب همچنانکه در قرآن از اراده‌ی الهی مبنی بر پاک کردن اهل بیت خبر داده شده، به اراده‌ی الله متعال برای پاک نمودن مؤمنان نیز تصریح شده است. بنابراین اگر منظور از پاک کردن، عصمت باشد در این صورت این فضیلت شامل حال صحابه رضي الله عنهم و تمام مؤمنانی می‌شود که خداوند، در قرآن از اراده‌ی خود برای پاک کردن آنان خبر داده است. همانطور که در رابطه با اصحاب پیشاهنگ در ساخت مسجد قبا فرموده است:

﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا ۚ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ﴿١٠٨﴾﴾

(توبه:۱۰۸)

«در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند (جسم و روح) خود را (با ادای عبادت درست) پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد».

این، در حالی است که به اتفاق تمام مسلمانان، صحابه‌ﷺ معصوم نیستند. خدای متعال در مورد سیصد و سیزده تن از اصحاب بدر می‌فرماید:

﴿وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ﴾

(انفال:۱۱)

«و از آسمان آب بر شما باراند تا شما را بدان (از پلیدی جسمانی) پاکیزه دارد و کثافت (وسوسه‌های) شیطانی را از شما بدور سازد».

همانطور که روشن است، خدای متعال، در این آیه با الفاظی اهل بدر را مخاطب قرار می‌دهد که تقریباً همانند الفاظی می‌باشد که اهل بیت را مخاطب قرار داده است. چراکه واژه‌ی رجز و رجس هم‌معنا هستند و در هر دو آیه از واژه‌ی یطهّرکم استفاده شده که معنای آن مشخص می‌باشد. لذا سبک‌سری و ساده‌اندیشی است که تطهیر را در یک آیه به معنای عصمت بدانیم و این مفهوم را برای آیه‌ی دیگر قایل نباشیم.

البته جای تعجب است که برخی آیه‌ی تطهیر را در آل عبا منحصر می‌دانند و آنگاه تطهیر را به عصمت معنا می‌کنند و به آن دسته از آیاتی که در مورد تطهیر صحابه‌ﷺ از سوی الله‌ﷻ نازل شده، بی‌توجه هستند و بلکه بر صحابه خرده می‌گیرند و آنان را به ارتداد متهم می‌نمایند؛ حال آنکه در قرآن کریم، آشکارا بیان می‌شود که خداوندﷻ قصد تطهیر صحابه‌ﷺ را نموده است.

باید دانست که منظور از اراده‌ی الهی در آیه‌ی تطهیر، اراده‌ی تشریعی است، نه اراده‌ی تکوینی یا تقدیری. بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود که خداوند، دوست دارد که پلیدی را از شما دور نماید.

علمای اهل سنت، اراده‌ی الهی را بردو نوع می‌دانند: اراده‌ی تشریعی (دینی) و اراده‌ی تقدیری (تکوینی).

اراده‌ی تشریعی، به مفهوم محبت و خرسندی می‌باشد. چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿ يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ ﴾ (بقره:۱۸۵)

«خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست».

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡكُمۡ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُواْ مَيۡلًا عَظِيمًا ٢٧ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفًا ٢٨ ﴾

(نساء ۲۸،۲۷)

«خداوند می‌خواهد توبه‌ی شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان پاك و پاکیزه گردید) و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حق دور شوید و به سوی باطل بگرایید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید). خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند. (چراکه او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان، ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد)».

اراده‌ی تکوینی، به معنای خواست و مشیت فراگیر الهی در مورد تمام موجودات هستی می‌باشد؛ آنچه در آیه‌ی **۲۵۳** سوره‌ی بقره، آمده، به همین اراده‌ی تکوینی اشاره دارد؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ ٢٥٣ ﴾ (بقره:۲۵۳)

«ولی خداوند آنچه را می خواهد (از روی حکمتی که خود می داند) انجام می‌دهد».

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَلَا يَنفَعُكُمۡ نُصۡحِيٓ إِنۡ أَرَدتُّ أَنۡ أَنصَحَ لَكُمۡ إِن كَانَ ٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغۡوِيَكُمۡۚ هُوَ رَبُّكُمۡ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٣٤ ﴾ (هود:۳٤)

«هرگاه خدا بخواهد شما را (به خاطر فساد درون و گناهان فراوان) گمراه و هلاك کند، هرچند که بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به شما نمی‌رساند.خدا، پروردگار شماست و به سوی او برگردانده می‌شوید (و به مجازات خود می‌رسید)».

بنابراین معاصی، برخاسته از اراده‌ی تکوینی الله است؛ البته خدای متعال، معصیت را دوست ندارد و نه به آن راضی می‌شود و نه به آن دستور می‌دهد؛ بلکه از بابت معصیت خشم می‌گیرد و آن را ناپسند می‌داند و از آن باز می‌دارد. این، عقیده‌ی گذشتگان نیك است. به

عبارتی پیشینیان نیک امت، اراده‌ی الهی به معنای محبت و رضایتش را از محبت وی که به مفهوم تقدیر و سرنوشت است، جدا می‌دانند و این نوع اراده، یعنی اراده‌ی تکوینی، لزوماً به معنای رضایت و محبت الهی نمی‌باشد. شکی نیست که خداوند، پلیدی را از فاطمه، حسن، حسین و نیز از زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم دور نموده است؛ اما منظور از آنچه که در آیه‌ی تطهیر در این زمینه آمده، اراده‌ی شرعی می‌باشد. یعنی: خداوند این را می‌پسندد و دوست دارد که پلیدی از این افراد دور باشد. به همین سبب نیز رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در مورد آنان دعا کرد و گفت: (**اللهمّ هؤلاء أهل بیتی، أذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً**) یعنی: «بارخدایا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما».

هـ) دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم بیانگر حقیقت مسأله‌ی تطهیر می‌باشد.

اگر آیه‌ی تطهیر، منحصر به آل عبا بود، لذا دیگر دلیلی نداشت که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم روی عده‌ای قطیفه یا عبا بکشد و برای آنان بدین شکل دعا کند که: (**اللهمّ هؤلاء أهل بیتی، أذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً**) یعنی: «بارخدایا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». لذا دعا کردن رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم برای اهل کساء، بیانگر این است که آیه‌ی تطهیر در مورد زنان آن حضرت صلی الله علیه وسلم نازل شده و رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم برای اینکه علی، فاطمه، حسن و حسین رضی الله عنهم نیز از فضیلت آن برخوردار شوند، دست به دعا برداشت و بدین منظور دعا کرد و خداوند متعال نیز دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم را در حق اینها پذیرفت و آنها را همانند زنان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پاک نمود.

و) آنان که آیه‌ی تطهیر را دلیل عصمت می‌دانند، از آن استدلال می‌کنند که این آیه، گذشته از عصمت آل عبا، امامت آنان را نیز اثبات می‌نماید. می‌دانیم که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها در کنار علی و حسن و حسین رضی الله عنهم، بدین آیه، گرامی گردیده است، حال آنکه بنا به اعتقاد همین ها، ویژگیهای امامت برای زنان، ثابت نمی‌شود. بنابراین اگر این آیه، دلیل عصمت و امامت است، فاطمه رضی الله عنها باید علاوه بر عصمت، از مقام امامت نیز برخوردار باشد. حال آنکه چنین نیست. همچنین چه دلیلی وجود دارد که نه تن دیگر، مشمول این آیه باشند؟ درصورتی که بنا به اعتقاد خودشان، این آیه، مخصوص سه تن از دوازده امام معصوم می‌باشد که عبارتند از:

*علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه.

*حسن بن علی رضی الله عنه.

*حسین بن علی رضی‌الله‌عنه.

آیه‌ی مباهله و نصرانیهای نجران

گروهی از مسیحیان نجران نزد رسول‌خدا ﷺ رفتند و گفتند: ما، پیش از شما مسلمان بودیم. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «سه چیز، مانع مسلمانی شماست: پرستش صلیب، خوردن گوشت خوک و اینکه می‌پندارید، خداوند، فرزندی دارد». در آن اثنا جر و بحث میان رسول‌خدا ﷺ و مسیحیان نجران، بالا گرفت و حجاج نیزآنجا حضور داشتند. رسول‌خدا ﷺ سخنان باطل مسیحیان نجران را با دلایل محکم قرآنی، رد می‌کرد. گروه نجرانی به پیامبر ﷺ گفتند: چرا به عیسی علیه‌السلام دشنام می‌دهی و او را بنده‌ی خدا می‌دانی؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «بلی؛ او، بنده‌ی خدا و پیامبر اوست و پدیده‌ی واژه‌ی الله (و فرمان کن) می‌باشد که خداوند، آن را به مریم بتول رسانید».مسیحیان نجران، عصبانی شدند و گفتند: آیا تاکنون دیده‌ای که انسانی، بدون پدر به دنیا بیاید؟ اگر راست می‌گویی، یک نمونه بیاور. خدای متعال در پاسخ مسیحیان نجزان، چنین نازل فرمود:

﴿ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ ۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾ ﴾ (آل عمران ۵۹.۶۰)

«مسأله‌ی (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون مسأله‌ی (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید، سپس بدو گفت: پدید آی و (بی‌درنگ) پدید آمد. (این بیان درباره‌ی آفرینش عیسی) حقیقتی است از جانب پروردگارت، پس ازتردیدکنندگان مباش».

این آیه، با بیان یک نمونه‌ی شگفت‌انگیز، تعجب و شگفتی در مورد مسأله‌ای را که کمتر شگفت‌آور بود، دلیل قاطعی در برابر مسیحیان قرار داد و آنان را بی‌جواب گذاشت. وقتی رسول اکرم ﷺ مجادله‌ی نیکو و موعظه‌ی حسنه را در آنان چندان کارساز نیافت، آنها را بنا به دستور خداوند، به مباهله فرا خواند؛ خدای متعال به آن حضرت ﷺ فرمود:

﴿ فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا۟ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَـٰذِبِينَ ﴿٦١﴾ ﴾ (آل عمران:۶۱)

«هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره‌ی مسیح) به تو رسیده است (باز) کسانی با تو به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید، و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعا به سوی خدا برمی‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنا می‌نماییم».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم برای اجرای این فرمان الهی، به همراه حسن و حسین و فاطمه رضی الله عنهم بیرون شد و به آنها فرمود: «هرگاه من، دعا کردم، شما آمین بگویید». مسیحیان نجران با یکدیگر مشورت و رایزنی کردند و از آنجا که در مورد حقانیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شک نداشتند و به یقین می‌دانستند که هرگاه پیامبری، با قومی مباهله نماید، حتماً آن قوم، هلاک می‌شوند؛ لذا ترسیدند و از مباهله و لعن و نفرین، خودداری نمودند و گفتند: هر حکمی که می‌خواهی، درباره‌ی ما صادرکن. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز با آنان بر سر دو هزار جامه، مصالحه نمود و قرار بر آن شد که یک هزار دست لباس را در ماه رجب به عنوان جریمه بپردازند و هزار دست دیگر را در ماه صفر.

بدین سان سبب اصلی نزول این آیه روشن گردید و واضح گشت که نازل شدن آیه‌ی مباهله، هیچ ربطی به امامت علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه ندارد. بنده در کتاب سیرت علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه، این موضوع را شرح و بسط داده‌ام که می‌توانید به آن مراجعه نمایید.

آثار تربیت خانوادگی بر حسن بن علی رضی الله عنه

حسن بن علی رضی الله عنه در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و به دست پدربزرگش و نیز تحت نظر پدر و مادرش، پرورش یافت و مفاهیم و ارزش‌های اسلامی را از پدربزرگ و والدینش فرا گرفت. این موقعیت، تأثیر بسزایی در شکل‌دهی شخصیت توانمند حسن رضی الله عنه داشت و باعث شد که بر دستورات و آموزه‌های اسلام، پایبند گردد. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: (**الناس معادن كمعادن الفضة والذهب، خيارهم في الجاهلية خيارهم في الإسلام**) یعنی: «مردم، همانند معادن نقره و طلا هستند؛ آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند». کانِ وجودی حسن بن علی رضی الله عنه کم‌نظیر است؛ چراکه آن بزرگوار در جاهلیت پرورش نیافت؛ بلکه در خانه‌ی نبوت رشد و نمو نمود و همین، راز سیادت و آقایی اوست. خلاصه اینکه حسن بن علی رضی الله عنه از آنچنان اصالت و تربیت خانوادگی‌ای، برخوردار بود که هیچ کس از آن برخوردار نشده و نخواهد شد. زیرا پدربزرگش، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم؛

پدرش، علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه؛ مادرش، فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها و مادربزرگش، خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها بودند. پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه عهده‌دار تربیت حسن و حسین گردید و تعلیم و تربیت آنان را مستقیماً تحت نظر گرفت. امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه ویژگی‌های یک مربی کامل را در خود داشت و شکی نیست که کنه فرموده‌ی الهی را دریافته بود که فرموده است:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَـٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ٦ ﴾ (تحریم: ۶)

«ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خویش را از آتش دوزخی برکنار دارید که افروزینه‌ی آن انسانها و سنگها هستند. فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند. از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است، نافرمانی نمی‌کنند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند».

ویژگی‌ها و شرایط لازم برای یک پدر مربی

۱ـ درک اهمیت تعلیم و تربیت و توجه ویژه به این موضوع:

علی رضی الله عنه توجه ویژه‌ای به تعلیم و تربیت فرزندانش حسن و حسین داشت و آستین همت را برای تعلیم و تربیت آنان بالا زده بود و بدین موضوع، اهمیت ویژه‌ای می‌داد و در این راستا به خاطر رضای خدا می‌کوشید تا آنها را بر اساس رهنمودهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم و بر مبنای اطاعت و بندگی الله جل جلاله پرورش دهد.

۲ـ الگوسازی برای فرزندان:

اگر وجود الگوی نیک و نمونه، مهم‌ترین مسأله در امر تربیت نباشد، حداقل یکی از مهم‌ترین مسایل در زمینه تعلیم و تربیت می‌باشد و این، ریشه در طبیعت و فطرت انسان دارد که می‌کوشد در زندگی‌اش، الگویی داشته باشد که از او الگوبرداری نماید.

ابن خلدون می‌گوید: «تقلید و الگوبرداری کودک در سن پنج یا شش سالگی شدت می‌یابد و تا پایان دوران کودکی به صورت تدریجی و معتدلانه‌ای استمرار می‌یابد».

۳ـ مهر و عطوفت و نرمی در جریان تربیت:

امیرالمؤمنین علیﷺ به مهرورزی و بردباری آراسته بود و رفتاری نرم و محبت‌آمیز با حسن و حسین رضی الله عنهما داشت و منزلت و جایگاه آنان در نزد پیامبرﷺ و فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها را می‌دانست.

٤ـ میانه‌روی و اعتدال در برخورد با فرزندان و رعایت عدالت در میان آنان:

این ویژگی علیﷺ آنجا نمایان می‌گردد که در واپسین لحظات حیاتش و در زمانی که شربت آرزویش را سر می‌کشید و به مقام شهادت نزدیک می‌شد، فرزندان و یارانش را نصیحت نمود و در تعلیم، تربیت و راهنمایی آنان، از آموزه ها و رهنمودهای قرآنی بهره گرفت؛ چنانچه خدای متعال، می فرماید:

﴿ وَإِذۡ قَالَ لُقۡمَٰنُ لِٱبۡنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣ وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ إِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ١٤ ﴾ (لقمان:۱۳،۱۴)

«(یادآور شو) زمانی را که لقمان در حال نصیحت و اندرز به پسرش، به او گفت: پسر عزیزم! چیزی را با خدا انباز مکن؛ شرک، واقعاً ستم بزرگی است. ما، به انسان درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم (که در حق ایشان نیکی کند؛ بویژه در حق) مادر (که) بدو حامله شده و هر دم، به ضعف و سستی تازه‌ای دچار گشته است. پایان دوران شیرخوارگی او، دو سال است (و در این دو سال نیز کودک، شیره‌ی جان مادر را می‌مکد. لذا سفارش ما به انسان این است که) هم سپاس‌گزار من باش و هم سپاس‌گزار پدر و مادرت. (و بدان که) بازگشت، به سوی من است».

از این رهنمود قرآنی در می‌یابیم که پدران، باید توجه ویژه‌ای به تربیت فرزندانشان داشته باشند و این، همان چیزی است که در زندگی امیرمؤمنانﷺ نمایان گردید؛ چراکه او، همواره می‌کوشید دستورات خداوندﷻ را اجرا نماید و از نواهی‌اش دوری نماید. آنچه بیان شد، مهم‌ترین صفات و ویژگی‌های امیر مؤمنان علیﷺ بود که کمک شایانی به او در تربیت حسن و حسین رضی‌الله عنهما نمود.

تأثیر جامعه بر تربیت و شکل‌گیری شخصیت حسنﷺ

محیط اجتماعی افراد، تأثیر به‌سزایی در شکل‌گیری شخصیت آنان دارد. حسن بن علیﷺ در دوران صحابهﷺ و هم‌زمان با کسانی زیست که به دست رسول اکرمﷺ پرورش یافتند و جامعه‌ی آنان، آکنده از فضیلت، تقوا، شایستگی و ویژگی هایی بود که آن را از تمام جوامع، متمایز و برجسته گردانید. در جامعه‌ای که صحابهﷺ می‌زیستند، توجه ویژه‌ای به فراگیری علم و دانش و عمل به کتاب و سنت، مبذول می گردید. از این‌رو حسنﷺ بهره‌ی وافری از جامعه‌ی وارسته و برجسته‌ی خویش برد. چراکه جمع زیادی از یاران رسول‌خداﷺ در مدینه زندگی می‌کردند و تعدادشان در مدینه، پس از وفات رسول اکرمﷺ نیز زیاد بود. بنابراین جامعه‌ای که پیامبر اسلامﷺ در آن زیست و هسته‌ی نخست آن به دست توانای آن بزرگوار شکل گرفت تا به انسان‌ها خیر و نیکی برساند، بهترین جامعه‌ای است که هیچ‌یک از جوامع بشری، قابل مقایسه با آن نیست. جامعه‌ی مدینه، شاهد نزول وحی بود و همواره در ارتباط مستقیم با صاحب دعوت قرار داشت و این امر، باعث شد تا آثار روانی و مفاهیم ایمانی ارائه‌شده از سوی رسول اکرمﷺ در یکایک صحابهﷺ نهادینه گردد و آثار روحی و تربیتی رسول‌خداﷺ بر آنان نمایان شود. بنابراین جامعه‌ی مدینه، دل و روان مردم را به سوی خود می‌کشانید و بر گفتار و رفتار آنان اثر می‌نهاد. چنانچه تأثیر زیادی در شکل‌گیری پرورشی و علمی حسن مجتبیﷺ به جای گذاشت.

مبحث چهارم
حسن بن علی در دوران خلفای راشدین

حسن بن علی در دوران خلافت ابوبکر صدیق

حسن و حسین رضی الله عنهما از منزلت و جایگاه ویژه‌ای نزد خلفای راشدین برخوردار بودند. ابوبکر، عمر، عثمان و علی، آن دو را خیلی دوست داشتند و با آنان به‌نیکی رفتار می‌کردند. عقبة بن حارث می‌گوید: چند روز پس از وفات رسول اکرم همراه ابوبکر پس از نماز عصر بیرون شدم و علی در کنار ابوبکر راه می‌رفت. گذر ابوبکر به حسن بن علی افتاد که مشغول بازی با بچه‌ها بود. ابوبکر او را روی گردنش گذاشت و گفت: «قسم می‌خورم که شبیه پیامبر است، نه شبیه علی». و علی لبخند می‌زد.[1]

حسن بن علی از رفتار و سیرت ابوبکر صدیق بسیار متأثر بود و از این رو نام یکی از فرزندانش را ابوبکر نهاد. روشن است که هیچکس نام شخص دیگری را بر فرزندش نمی‌گذارد مگر آنکه آن شخص را خیلی دوست داشته باشد. حسن از ابوبکر صدیق و دوران خلافتش، چه در حیات ابوبکر و چه پس از آن، چیزهای زیادی یاد گرفت؛ از جمله:

موضع ابوبکر در قبال فاجعه‌ی وفات رسول‌خدا

ابن‌رجب می‌گوید: زمانی که رسول‌خدا از دنیا رفت، مسلمانان را اضطراب و آشفتگی شدیدی دربرگرفت؛ عده‌ای از آنان به حدی حیران و سرگشته شدند که توان روحی و فکریشان از هم پاشید و به کلی قاطی کردند؛ فشار مصیبت بر بعضی هم به اندازه‌ای بود که توان ایستادن نداشتند و زیر بار اندوه خمیده گشتند؛ زبان برخی نیز چنان از این فاجعه‌ی بزرگ بند آمد که اصلاً نمی‌توانستند سخن بگویند؛ باور این مصیبت برای برخی به قدری شدید بود که به‌کلی منکر وفات رسول‌خدا شدند!»[2]

ابن‌اسحاق می‌گوید: «با وفات رسول‌خدا مصیبت بزرگی بر مسلمانان وارد شد؛ فرموده‌ی ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها درباره‌ی مصیبت رحلت پیامبر اکرم چنین به من رسیده که: (با وفات رسول‌خدا برخی از عرب‌ها از دین برگشتند؛ یهودیان و نصاری

۱- نسب قریش (۲۳/۱)؛ بخاری (۹۳/۵).

۲- لطائف المعارف، ص۱۱۴

گردن‌کشی کردند و نفاق و تزویر پدیدار شد؛ مسلمانان، با از دست دادن پیامبرشان همچـون گوسفندانی شده بودند که در شبی تار و بارانی چوپانی نداشتند.)»[۱]

قاضی ابوبکر بن العربی می‌گوید: «... با مرگ رسول‌خدا ﷺ وضعیتی آشفته و پریشـان به وجود آمد؛ کمر مسلمانان شکست و بزرگ‌ترین مصیبت بـر آنـان وارد شـد؛ علـی رضی الله عنه در خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها سر به زانوی غم نهاد؛ زبان عثمان رضی الله عنه به خـاطر ایـن مصـیبت بنـد آمد و عمر رضی الله عنه چنان قاطی کرد که پرت و پلا می‌گفت و این کلمات بـر زبـانش جـاری بـود که: (رسول‌خدا ﷺ نمرده است؛ بلکه چون موسی علیه السلام به میعاد پروردگارش رفته و قطعاً بـاز می‌گردد و دست و پای کسانی را که می‌گویند ایشان وفات کرده‌اند، می‌بُـرد.)»[۲] زمـانی کـه خبر وفات رسول‌خدا ﷺ به ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید، بلافاصـله خـودش را از سـنح بـه مدینـه رساند، به مسجد رفت و بی‌آن‌که با کسی سخن بگوید، وارد حجره‌ی عایشه رضـی الله عنهـا شد و به سراغ رسـول‌خـدا ﷺ رفـت و دیـد کـه بُـردی یمنـی (پاچـه‌ای کتـانی) بـه روی آن حضرت ﷺ کشیده‌اند؛ ابـوبکر رضی الله عنه پارچـه را از صـورت رسـول‌خـدا ﷺ کنـار زد، ایشـان را بوسید و گریست و رو به جسد مبارک فرمود: «پدر و مـادرم، فـدایت؛ بـه خـدا سـوگند کـه خداوند، تو را دو بار نمی‌میراند؛ موتی که برایت مقدر بود، فرا رسید.»[۳] ابوبکر رضی الله عنه بـه مسـجد رفت؛ عمر رضی الله عنه ایستاده بود و می‌گفت که رسول‌خدا ﷺ نمرده‌است.... ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای عمر! بنشین.» اما عمر رضی الله عنه هم‌چنان با فریاد و اضطراب سخن می‌گفـت. ابـوبکر رضی الله عنه برخاسـت و پس از حمد و ثنای خداوند، چنین فرمود: «کسی که محمد ﷺ را عبادت می‌کرده، بداند که محمد ﷺ وفات کرده و هر کس، خدای متعال را می‌پرستیده، بداند که خداوند، زنده اسـت و هرگز نمی‌میرد.» و سپس آیه‌ی ۱۴۴ سوره‌ی آل‌عمران را تلاوت نمود که:

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ ۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَـٰبِكُمْ ۚ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْـًٔا ۗ وَسَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّـٰكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ ﴾

۱- ابن‌هشام (۳۲۳/۴)

۲- القواصم من العواصم، ص۳۸

۳- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۵۲

«محمد، تنها پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند و رفته‌اند؛ پس آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب برمی‌گردید (و اسلام را رها می‌کنید)؟ و هر کس به عقب بازگردد (و کافر شود)، کوچک‌ترین زیانی به خداوند نمی‌رساند؛ و خداوند به سپاس‌گزاران پاداش خواهد داد.»

پس از سخنرانی ابوبکر رضی الله عنه مردم، باورشان شد که واقعاً رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم وفات کرده‌است و پس از آن، زار گریستند.[1]

ابوبکر رضی الله عنه به استناد آیات قرآن، در جملاتی کوتاه مردم را از گیجی و سرگشتگی بیرون آورد و به زیبایی، فهم و شناخت درستی درباره پیامبر صلی الله علیه وسلم و وفات آن حضرت به مردم ارائه داد و برایشان تشریح نمود که تنها خدای یگانه و همیشه‌زنده، سزاوار عبادت است و بس. ابوبکر رضی الله عنه به مردم فهمانید که اسلام پس از وفات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نیز همچنان پابرجا و ماندگار است.[2] ابوبکر رضی الله عنه ماندگاری اسلام را چنین بیان نمود که: «همانا دین خداوند، پابرجاست و کلمه و شریعت الهی والا و کامل؛ خدای متعال، ناصران دینش را یاری می‌رساند و دینش را عزت و سرافرازی می‌بخشد؛ اینک کتاب خدا در میان ما است؛ همان کتابی که نور است و مایه‌ی هدایت و بهبودی دل‌ها از گمراهی‌ها؛ کتابی که حلال و حرام را بیان نموده و هدایت‌گر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بوده است. به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسیم که خلق خدا از هر سو برای جنگ با ما جمع شوند؛ چراکه شمشیرهای الهی(شمشیرهای مؤمنان مجاهد)، از غلاف بیرون است و ما هرگز آن را به زمین نمی‌گذاریم؛ بلکه همان‌طور که همراه پیامبر صلی الله علیه وسلم جهاد کردیم، پس از این نیز با مخالفان دین خدا خواهیم جنگید؛ پس هر کس سر بتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است.»[3]

وفات رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم مصیبتی بزرگ و آزمایشی سخت بود که در خلال آن مصیبت دردناک و پس از آن، شخصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان رهبری بی‌نظیر و پیشوایی بی‌مثال جلوه نمود.[4] انوار یقین چنان در دل ابوبکر رضی الله عنه تابید که حقایق ایمانی در سراسر وجودش جای گرفت و حقیقت بندگی، حقیقت نبوت و حقیقت مرگ را برایش نمایان کرد تا حکمت و فرزانگیش در آن وضع بحرانی پدیدار گردد و بتواند مردم را به سوی توحید سوق

۱- بخاری، کتاب فضائل الصحابة، شماره‌ی۳۶۶۸

۲- إستخلاف أبی‌بکر الصدیق، نوشته‌ی جمال عبدالهادی، ص۱۶۰

۳- دلائل النبوة از بیهقی (۲۱۸/۷)

۴- أبوبکر رجل الدولة، نوشته‌ی مجدی حمدی، ص۲۵

دهد و بگوید: «هر کس خدا را پرستش می‌کرده، پس بداند که خدا، همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد.» و توحید که هنوز در دل یاران پیامبر ﷺ تازه و راسخ بود، به اندک اشاره و یادآوری ابوبکر صدیق رضی الله عنه برانگیخته شد و آنان را به حقیقتی بازگرداند که به خاطر مصیبت وفات پیامبر ﷺ از یاد برده بودند.[۱] عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌فرماید: «به خدا سوگند که مردم، این آیه را فراموش کرده بودند تا این‌که ابوبکر رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد و گویا مردم، آیه را از ابوبکر شنیدند...».[۲]

شکی نیست که این ماجرا، در حافظه‌ی حسن رضی الله عنه ماند و یکی از درس‌ها و آموزه‌های ماندگار در ذهنش گردید. زمانی که رسول‌خدا ﷺ دار فانی را وداع گفت، حسن رضی الله عنه، هفت یا هشت‌ساله بود. چنین سن و سالی، دوران رشد و باروری حافظه‌ی کودک است و ذهن کودک در این دوران، همچون ذره‌بینی است که تمام تصاویر و صحنه‌هایی را که مشاهده می‌نماید، با تمام جزئیات آنان، به حافظه می‌سپارد. حسن رضی الله عنه، در آن زمان کودک تیزهوش و زرنگی بود که تمام رخدادهای آن دوران را به خاطر سپرد و آن‌چنان فهم و درک شایانی داشت که به تمام مسایل پی می‌برد. از اینرو جزئیات رویکرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ماجرای جانسوز وفات رسول‌خدا ﷺ را به یاد داشت و از این رو شدیداً تحت تأثیر عملکرد ابوبکر و موضع ارزنده و بی‌نظیرش در شرایط بحرانی وفات پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفت و همین، یکی از زمینه های محبت وافرش به ابوبکر رضی الله عنه گردید و باعث شد که نام یکی از پسرانش را ابوبکر بگذارد.

ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده

پس از آنکه صحابه واقعیت وفات رسول‌خدا ﷺ را باور نمودند، انصار در سقیفه‌ی بنی‌ساعده در روز دوشنبه ۱۲ ربیع‌الاول سال ۱۱ هجری گرد آمدند تا از میان خود کسی را به جانشینی رسول‌خدا ﷺ برگزینند.[۳]

انصار رضی الله عنهم پیرامون رییس خزرجیان سعد بن عباده رضی الله عنه جمع شدند؛ خبر اجتماع انصار در سقیفه‌ی بنی‌ساعده به مهاجرین رسید که با ابوبکر رضی الله عنه برای انتخاب جانشین پیامبر ﷺ گرد

۱- إستخلاف أبی‌بکر الصدیق، ص۱۶۰
۲- بخاری، کتاب الجنائز، شماره‌ی۱۲۴۱
۳- التاریخ الإسلامی (۲۱/۹)

آمده بودند.[1] برخی از مهاجران گفتند: بیایید با هم نزد برادران انصار برویم که آنان نیز در این امر، حق و سهمی دارند.[2] عمرﷺ می‌گوید: «...سپس به راه افتادیم و در سقیفه‌ی بنی‌ساعده به جمع انصار پیوستیم؛ آنان در آنجا گرد آمده بودند و شخصی جامه به‌خودپیچیده، درمیانشان بود (که به خاطر پوششی که داشت، شناخته نمی‌شد.) پرسیدم: او کیست؟ گفتند: سعد بن عبادهﷺ است. گفتم: او را چه شده (که چنین خودش را در لباس پیچیده)؟ گفتند: به شدت بیمار است. ما نیز در میان انصار نشستیم. پس از اندکی شخصی از آنان برخاست و پس از حمد و ثنای الهی چنین گفت: «ما ناصران دین خداییم و دسته‌ای بزرگ از اسلام؛ و شما نیز ای گروه مهاجران! جماعتی از ما مسلمانان هستید؛ اما عده‌ای از قوم و قبیله‌ی شما آمده‌اند تا ما را از اساس حذف کنند و سهم و حق ما را از خلافت نادیده بگیرند.» زمانی که آن شخص سکوت کرد، من آهنگ آن کردم تا در حضور ابوبکرﷺ سخنی بگویم که در پاسخ آن شخص آماده کرده بودم؛ اما تا حدودی در حضور ابوبکرﷺ مدارا می‌کردم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکرﷺ که صبر و حوصله‌ی بیشتری از من داشت، مرا به صبر و خودداری واداشت و سپس خود شروع به سخن نمود. به خدا سوگند ابوبکرﷺ هیچ سخنی بر زبان نیاورد مگر که سنجیده‌تر و آراسته‌تر از سخنانی بود که من قصد گفتنش را داشتم. او (در بخشی از سخنانش) چنین گفت: «آنچه، از فضایل و خوبی‌هایتان بیان کردید، قطعاً سزاوار و شایسته‌ی آن هستید. اما امر خلافت جز برای قریشیان مقرر نشده که قریش از لحاظ نسب و جایگاه قبیله‌ای از همه برتر است. من برای شما یکی از این دو نفر را می‌پسندم؛ با هر کدامشان که می‌خواهید، بیعت کنید.» و سپس دست من و ابوعبیده بن جراحﷺ را گرفت. ابوبکرﷺ در آن وقت بین من و ابوعبیدهﷺ نشسته بود. من هیچ یک از سخنان ابوبکرﷺ را ناپسند نپنداشتم جز همین سخن را که عهده‌داری خلافت را برای من پیشنهاد نمود؛ زیرا به خدا سوگند که من، این را بیشتر دوست داشتم که گردنم زده شود و به من پیشنهاد امارت بر قومی که ابوبکرﷺ درمیانشان بود، داده نشود. چراکه اگر گردنم زده شود، در معرض معصیت قرار نمی‌گیرم...».

۱- عصر الخلافة الراشدة از عمری، ص۴۰

۲- مرجع سابق، همان صفحه

شخصی از انصار گفت: «من، چون خرمابنی[۱] هستم که سرد و گرم روزگار چشیده (و بنا بر تجربه و جایگاه خود پیشنهادی دارم که قابل تصویب و اجراست)؛ یک نفر از ما (انصار) به عنوان امیر تعیین شود و یک نفر هم از شما ای قریشیان! » (عمرﷺ) می‌گوید: «همهمه بالا گرفت و سر و صدا به راه افتاد. من از آن ترسیدم که اختلاف در میان مردم گسترش یابد؛ بنابراین گفتم: ای ابوبکر! دستت را دراز کن و او نیز دستش را دراز کرد و با او بیعت کردم و مهاجران و انصار نیز با او بیعت نمودند».[۲]

در روایت احمد رحمه الله چنین آمده است: ...ابوبکرﷺ سخن گفت و تمام آیات و احادیثی را که در فضیلت انصار آمده، بیان نمود و گفت: «می دانید که رسول‌خداﷺ فرموده است: (لو سلکَ النّاسُ وادیًا و سلکت الأنصارُ وادیًا سلکتُ وادی الأنصارِ) یعنی: «اگر همه‌ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را؛ من به راه انصار می‌روم.» تو ای سعد بن عباده! نشسته بودی که رسول‌خداﷺ فرمودند: (قریش، ولاّةُ هذا الأمرِ فَبَرُّ النّاسِ تبعٌ لِبَرِّهم و فاجرُ النّاسِ تبعٌ لفاجرِهم) یعنی: «قریش، والیان و صاحبان این امر (زمامداری امور مسلمانان) هستند؛ بنابراین بهترین مردم، از شایسته‌ترین آنها به نیکی پیروی می کند و بدترین و تبهکارترینشان نیز پیرو تبهکار و فاجر ایشان می‌باشد». سعد بن عبادهﷺ گفت: «راست می گویی. ما، وزیر هستیم و شما امیر».[۳]

ابوبکر صدیقﷺ هیچ میل و رغبتی به امارت و ریاست نداشت. بی‌رغبتی ابوبکرﷺ برای پذیرش مسؤولیت خلافت، از سخنرانیش نمایان می گردد که در مورد قبول این مسؤولیت فرموده است: «به خدا سوگند که هیچ شب و روزی، آزمند امارت نبودم و هیچ گاه به آن رغبت نداشتم و هرگز ـ نه در نهان و نه آشکارا ـ از خدا نخواستم که مرا بر مسند امارت بنشاند. بلکه همواره از این می‌ترسیدم که مبادا به این آزمایش مبتلا شوم. من، در امارت (و فرمانروایی) هیچ آرامشی نمی‌بینم وآن را مسؤولیت بزرگی می‌دانم که بر گردنم نهاده شده و خود را در قبال آن ناتوان می‌دانم مگر آنکه خدای متعال، یاریم رساند و توانم بخشد تا از

۱- در متن، چنین آمده است: أنا جذیلها المحکک و عذیقها المرجب؛ جذیل و عذیق، به چوب ضخیمی گفته می‌شود که در میانه‌ی پشت شتر نصب می‌کنند تا بر آن تکیه دهند و مرجب، کنایه از برجستگی و سرآمد بودن، دارد.[مترجم]

۲- بخاری، کتاب الحدود، شماره‌ی ۶۸۳۰

۳- مسند أحمد (۵/۱)؛ الخلافة و الخلفاء از بهنساوی، ص ۵۰

عهده‌ی این مسؤولیت برآیم؛ اما باز هم دوست دارم که افرادی قوی‌تر از من به جایم بر این جایگاه می‌نشستند.»[1]

ابوبکر رضي الله عنه بارها در دوران خلافتش خواست تا در صورت وجود هرگونه مخالفتی از سوی مسلمانان نسبت به خلافتش، از این مسؤولیت کناره‌گیری نماید و بلکه بارها مردم را به این خاطر قسم داد تا در صورت وجود نارضایتی، از کارش استعفا دهد. باری خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! شما را به خدا سوگند که اگر کسی از شما پشیمان است که با من بیعت نموده، برخیزد (و بیعتش را پس بگیرد). علی بن ابی‌طالب رضي الله عنه در حالی که با خود شمشیری داشت، برخاست و به ابوبکر رضي الله عنه نزدیک شد؛ یک پایش را بر پله‌ی منبر نهاد و گفت: «به خدا سوگند که ما بر تو نمی‌شوریم و تو را کنار نمی‌زنیم؛ تو کسی هستی که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم تو را (برای نماز) جلو کرد. پس چه کسی به خود جسارت می‌دهد که تو را پس بزند؟!»[2]

همه‌ی اینها، حقایقی است که حسن رضي الله عنه بر خلاف ادعای برخی، از ماجرای سقیفه فرا گرفت. ابوبکر رضي الله عنه تنها کسی نبود که به خلافت و عهده‌داری مسؤولیت‌های سنگین رغبتی نداشت؛ بلکه بی‌رغبتی به پُست‌ها و مسؤولیت‌ها، ویژگی مسلمانان آن دوره و آمیخته با روح و روانشان بود. بنابراین اندکی دقت نظر در گفتگویی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جریان یافت، این نکته را روشن می‌سازد که گفتمان سقیفه، از چارچوب بی‌رغبتی صحابه رضي الله عنهم نسبت به دنیا، بیرون نبوده است. علاوه بر این گفتمان سقیفه، بیان‌گر اشتیاق وافر انصار رضي الله عنهم به تداوم و ماندگاری دعوت اسلامی در آینده و رایزنی در این‌باره می‌باشد؛ سقیفه، آمادگی انصار و بلکه تمام صحابه را برای ادامه‌ی جان‌فشانی در راه خدا نمایان می‌کند. انصار رضي الله عنهم آن هنگام که اطمینان یافتند با رویِ کار آمدن ابوبکر رضي الله عنه دعوت اسلامی تداوم می‌یابد، در بیعت و بستن پیمان با ابوبکر رضي الله عنه درنگ نکردند. با وجودی که ماجرای سقیفه، نمادی از وحدت و یک‌پارچگی صحابه رضي الله عنهم می باشد، برخی بدون بررسی دقیق و علمی گفتمان سقیفه، چنین می‌پندارند و می‌نگارند که صحابه رضي الله عنهم در سقیفه با هم اختلاف پیدا کردند. بدون تردید چنین پنداری، با روح آن دوره و امید و آرزوهایی که صحابه برای تداوم اسلام داشتند، هیچ‌گونه سازگاری و تطابقی نمی‌یابد. اگر این پندار را بپذیریم که گردهمایی اصحاب در سقیفه، به

۱- المستدرک (۳/۶۶)؛ حاکم رحمه الله این روایت را صحیح دانسته و ذهبی رحمه الله نیز در صحت روایت با او موافق است.

۲- الأنصار فی العصر الراشدی، ص۱۰۸

دودستگی مهاجرین و انصار انجامیده است، این پرسش ایجاد می‌شود که انصار با آنکه اهل مدینه بودند و از لحاظ توانایی و آمادگی برای رویارویی با مخالفشان در سطح بالایی قرار داشتند، چگونه به نتیجه‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده تن دادند و با ابوبکر بیعت کردند؟! و چگونه امکان دارد انصار، آن‌گونه که برخی پنداشته‌اند با مهاجران اختلاف پیدا کنند و در عین حال به خلافت ابوبکر تن دهند و حاضر شوند در لشکرش به شرق و غرب گسیل شوند و برای تثبیت ارکان و پایه‌های خلافتی که ابوبکر در رأس آن قرار داشت، مجاهده و جان‌فشانی نمایند؟![1] بازخوانی تاریخ آن دوران، بیانگر اشتیاق و تلاش وافر انصار برای اجرا و انجام سیاست‌های خلیفه و از جمله جهاد با مرتدان (ازدین برگشتگان) می‌باشد. هیچ یک از انصار و بلکه هیچ یک از مسلمانان از بیعت با ابوبکر امتناع نکرد. پیمان برادری مهاجرین و انصار، بسی بزرگ‌تر و فراتر از تخیلات و گمان‌های کسانی است که با نگارش و پردازش روایاتی دروغین و مغرضانه می‌کوشند تا چنین وانمود کنند که مهاجران و انصار با هم اختلاف پیدا کردند[2] یا ادعا نمایند که ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده، دسیسه‌ای از پیش طراحی‌شده بود که بر روح و روان حسن بن علی آثار منفی و ناخوشایندی نهاد.[3]

حقیقتی که حسن بن علی به آن دست یافت، این بود که بر خلاف پندار یا ادعای برخی از اراجیف‌پردازان، هیچگونه بحران و اختلاف کوچک و بزرگی بر سر مسأله‌ی خلافت به وجود نیامده و تاریخ، هیچ گزارش قابل اعتماد و صحیحی ارائه نداده که بر دسیسه و هم‌دستی ابوبکر و عمر و ابوعبیده در جریان سقیفه‌ی بنی‌ساعده دلالت نماید و اساساً اصحاب ترساتر و خداترس‌تر از آن بودند که چنین دسیسه‌ای نمایند تا قدرت و خلافت را در دست بگیرند.

پیشتر سخن حسن بن علی را آوردیم که به یادگیری نماز از رسول‌خدا اشاره نمود. آری! حسن در مسجدالنبی رفت و آمد داشت و از این رو به یاد داشت که رسول اکرم در دوران بیماری‌اش ابوبکر را برای امامت نماز جلو کرده بود و نیز از چند و چون به خلافت رسیدن ابوبکر آگاه بود. بنابراین باور و اعتقاد حسن بن علی در

۱- مرجع سابق، ص۱۰۹

۲- مرجع سابق، همان صفحه

۳- نمونه‌ای از این تلاش نابجا را می‌توانید در کتاب حیاة الإمام الحسن، نوشته‌ی باقر شریف قرشی، (۱۲۳/۱ تا ۱۳۹) ببینید.

مورد خلافت ابوبکرﷺ همان عقیده‌ی اهل سنت بوده و با توجه به پیشینه‌ی درخشان ابوبکرﷺ و نیز پیش‌نمازی وی در حیات رسول‌خداﷺ خلافت صدیقﷺ را درست و شرعی می‌دانسته است. حسنﷺ با نگاهی تیزبینانه به جریان امامت ابوبکرﷺ در روزهای پایانی حیات رسول اکرمﷺ، فرمان آن حضرتﷺ را در مورد امامت ابوبکرﷺ نوعی اشاره بدین نکته دانست که ابوبکرﷺ بیش از همه شایسته‌ی خلافت است. اهل‌سنت بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکرﷺ بیش از همه سزاوار جانشینی رسول‌خداﷺ بود؛ چراکه فضیلت و پیشینه‌ی وی بر کسی پوشیده نیست و رسول اکرمﷺ در دوران حیات خویش، او را بر تمام صحابه مقدم قرار داد و امام جماعت نمود. صحابهﷺ و از جمله حسنﷺ کنهِ این قضیه را دریافتند و بر خلافت ابوبکرﷺ اجماع کردند و هیچ یک از آنان، با خلافت ابوبکرﷺ مخالفت نورزید. عقیده‌ی ما، این است که امکان ندارد صحابهﷺ بر گمراهی و ضلالتی، به اجماع و اتفاق نظر برسند. همه‌ی صحابه با ابوبکرﷺ بیعت کردند و همواره از وی اطاعت و حرف‌شنوی داشتند و هیچ یک از آنان در مورد خلافت ابوبکرﷺ مخالفت نکرد.[1] از سعید بن زید سؤال شد: «چه زمانی با ابوبکرﷺ بیعت شد؟» سعید پاسخ داد: «همان روزی که رسول‌خداﷺ وفات نمودند؛ چراکه صحابه دوست نداشتند، مانده‌ی آن روز را در حالی سپری کنند که در جماعت نباشند».[2]

برخی از علما از قبیل: خطیب بغدادی[3]، ابوالحسن اشعری[4]، ابوالمعالی جوینی[5] و ابوبکر باقلانی،[6] اجماع صحابه و سایر سرآمدان دینی اهل سنت و جماعت را در این باره نقل کرده‌اند که ابوبکر صدیقﷺ بیش از هر کسی سزاوار و شایسته‌ی خلافت بوده است.[7]

حسنﷺ ارکان و پایه‌های خلافت اسلامی را شناخت و دریافت که خلافت اسلامی، بر اساس شورا و بیعت می‌باشد و مسلمانان بر این اجماع دارند که تشکیل خلافت، واجب است

١- عقیدة اهل السنة فی الصحابة (٥٥٠/٢)

٢- أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ از ابراهیم شعوط، ص١٠١؛ تاریخ طبری (٢٠٧/٣).

٣- نگا: تاریخ بغداد (٢٣٠/١٠).

۴- الإبانة عن أصول الدیانة، ص۶۶.

۵- کتاب الإرشاد، ص٣۶١.

۶- الإنصاف فیما یجب إعتقاده و لایجوز الجهل به، ص۶۵.

٧- عقیدة أهل السنة و الجماعة فی الصحابة (٥٥٠/٢).

تا با تعیین خلیفه به امور مسلمانان رسیدگی شود، حدود و قوانین شرعی اجرا گردد و خلیفـه، توانمندی‌های حکومت و مردم را برای گسترش دعوت اسلامی بکار بندد؛ برای حمایت دین و امت، جهاد را بپا دارد؛ حقوق مردم را تأمین کند و با عدالت و دادگستری، بیداد و ستم را ریشه‌کن کند و نیازهای ضروری آحاد جامعه را به خوبی برآورده سازد.[1]

به هر حال بزرگان و سرآمدان صحابه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردنـد و روز بعد او را به عنوان خلیفـه معرفـی نمودنـد و بـدین‌سـان تمـام امـت، بـه طـور عمـومی بـا ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند.[2]

حسن رضی الله عنه از آنچه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده گذشت، مجموعه‌ای از مبادی و قواعد حکومت دینی را آموخت که می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱ـ تعیین خلیفه و کاردار از طریق انتخاب صورت می‌گیرد.

۲ـ بیعت، یکی از پایه‌ها و شیوه‌های انتخاب است که به حکومت، مشروعیت می‌بخشد.

۳ـ باید کسی را به عنوان خلیفه برگزید که دیانـت و کفـایتش در اداره‌ی امـور، بـیش از دیگران باشد؛ لذا سنجه‌ی صلاحیت در گزینش خلیفه، بر اساس ارزش‌های اسلامی، فردی و اخلاقی می‌باشد.

۴ـ خلافت، نباید موروثی باشد. به عبارت دیگر نباید مبنای انتخاب خلیفه را وراثت نسبی یا قبیله‌ای قرار داد.

۵ ـ آن‌چه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده در مورد شرافت قریش به میان آمد، مبتنی بر واقع‌نگری و دلایلی بود که باید به آن توجه می‌شد و اصلاً در انتخاب خلیفه هر شرافت و مسأله‌ای که با اصول اسلام تعارضی نداشته باشد، معتبر است و مورد توجه قرار می‌گیرد.

۶ ــ فضـای حـاکم بـر گفتمـان سـقیفه، بـدور از هـرج و مـرج، دروغ، عهدشـکنی و دسیسه‌گری بود و چنان سلامت و امنیتی در خـود داشـت کـه مـی‌تـوان آن را فراینـد گـردن نهادن صحابه در برابر نصوص شرعی دانست؛ چراکه نصوص شرعی، به عنوان اصول مذاکره بر گفتمان سقیفه حاکم شده بود.[3]

۱- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص۱۶۳.

۲- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص۶۶

۳- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص۲۵۶

حسن بن علی ﷺ رهنمودهای نبوی و خلفای راشدین ﷺ را به‌خوبی فرا گرفت؛ از اینرو هنگام واگذاری خلافت به معاویه ﷺ این شرط را برای وی مطرح کرد که همواره به کتاب و سنت و روش خلفای راشدین ﷺ پایبند باشد. بدین‌سان واضح می گردد که حسن ﷺ علم و دانش دقیقی از چند و چون خلافت در دوران ابوبکر صدیق ﷺ داشته است. ابوبکر صدیق ﷺ پس از آنکه مسؤولیت خلافت را بر عهده گرفت، خطبه‌ی شکوهمندی ایراد نمود که هرچند مختصر و کوتاه بود، ولی از باارزش‌ترین خطبه‌های اسلامی به شمار می‌آید؛ چراکه ابوبکر صدیق ﷺ در آن، به بیان اصول عدالت‌گستری و مهرورزی در تعامل میان حکومت و مردم می‌پردازد و بر این تأکید می‌کند که اطاعت از ولی امر و کاردار مسلمانان، منوط به این است که او، فرمانبردار خدا و رسول باشد. ابوبکر صدیق ﷺ در این خطبه به صراحت، نقش جهاد را در سرافرازی امت بیان می‌فرماید و از فحشا و بدکاری برحذر می‌دارد که مایه‌ی فساد، فروپاشی و ازهم‌گسیختگی جامعه می‌باشد.[۱]

حسن بن علی ﷺ، از خلال سخنرانی ابوبکر صدیق ﷺ و اتفاقات پس از وفات رسول‌خدا ﷺ به مهمترین شاخص‌های ساختار حکومت در آغاز دوران خلافت راشده پی برد که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱ـ قرآن کریم و سنت نبوی، مصادر قانون‌گذاری در حکومت ابوبکر صدیق ﷺ

ابوبکر صدیق ﷺ در بخشی از خطبه‌ای که ایراد فرمود، چنین گفت: «تا زمانی که از خدا و رسول اطاعت کردم، از من اطاعت کنید و هرگاه از اطاعت خدا و رسول سر تافتم، پس نباید از من فرمانبرداری نمایید».

۲ ـ نظارت همگانی بر حاکم، حق شهروندی مردم در حکومت اسلامی

ابوبکر صدیق ﷺ در خطابه‌اش به مردم چنین فرمود: «اگر نیک و درست عمل کردم، مرا یاری رسانید و اگر عملکردم نادرست بود، مرا اصلاح کنید».

۳ـ عدالت و برابری در میان مردم

ابوبکر صدیق ﷺ در جمع مردم چنین فرمود: «کسی که درمیان شما ضعیف (و حق‌باخته) است، نزد من قوی خواهد بود تا به خواست خدا حقش را به او بازگردانم و هر کس که

۱- التاریخ الإسلامی (۲۸/۹)

درمیان شما قوی است (و حق دیگران خورده) نزد من ضعیف خواهد بود تا به خواست خدا حق را از او بستانم (و به صاحب حق بازپس دهم)».

٤ـ صداقت و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم

ابوبکر صدیق‌ﭬ در سخنرانیش تصریح کرد که: «صدق و راستی، کمال امانت است؛ و دروغ، کمال خیانت».

صداقت و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم، در دوران خلفای راشدین بود.

٥ ـ جهاد در راه خدا، اولویت خلافت اسلامی

ابوبکر صدیق‌ﭬ در بخشی از سخنرانی تاریخی خود در نخستین روز خلافتش چنین فرمود: «هیچ قومی، جهاد در راه خدا را ترک نکردند، مگر آنکه خدای متعال، آنان را به خفت و خواری کشاند».[1] ابوبکرﭬ خلق و خوی مجاهدانه‌اش را در میادین نبرد کفر و ایمان، به طور مستقیم از رسول‌خداﷺ فراگرفته و حقیقت فرموده‌ی رسول‌خداﷺ را دریافته بود که فرموده است: (**إذا تبايعتم بالعينة و أخذتم أذناب البقر و رضيتم بالزرعِ و تركتم الجهادَ سلّط اللّهُ عليكم ذلاً لاينزعه حتّى ترجعوا إلى دينكم**)[2] یعنی: «هرگاه داد و ستد ربوی عینه را انجام دهید و دُم گاوها را بگیرید[3] و به کشت وزراعت خرسند و راضی گردید و جهاد در راه خدا را رها کنید، خداوند، بر شما خواری و خفتی مسلط می‌کند که آن را از شما برنمی‌دارد تا آنکه به دینتان بازگردید».

٦ ـ مبارزه با مفاسد اجتماعی، اولویت دیگر خلافت اسلامی

ابوبکرﭬ با بیان اینکه پیامد گسترش فساد و بی‌بند و باری در جامعه، عذابی عمومی از سوی خدای متعال است، فرموده‌ی رسول اکرمﷺ را یادآوری کرد که فرموده است: (**لم‌تظهر الفاحشةُ فی قومٍ حتّى يعلنوا بها إلاّ فشا فيهم الطاعونُ و الأوجاعُ التی لم‌تكن مضت فی أسلافهم الّذين مضوا...**)[4] یعنی: «هرگز فحشا و بدکاری در قومی به طور علنی نمایان

۱- البداية و النهاية (۳۰۵/۶)

۲- سنن أبی‌داود، شماره‌ی۳۴۶۲؛ آلبانی این حدیث را صحیح دانسته است.

۳- عینه، نوعی معامله‌ی ربوی است و منظور از گرفتن دم گاوها، چسبیدن به دنیا و کارهای دنیوی می‌باشد.

۴- صحیح ابن‌ماجة، از آلبانی (۳۷۰/۲)، شماره‌ی۴۰۱۹

نمی‌شود مگر آن‌که طاعون و بیماری‌هایی درمیانشان شیوع می‌یابد که در گذشتگانشان نبوده و سابقه نداشته است...».

آنچه بررسی کردیم، شرحی بود بر سخنرانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه که در نخستین روز خلافتش ایراد کرد و سیاست‌های حکومتش را ترسیم و تبیین نمود. ابوبکر رضی الله عنه حدود مسؤولیت‌های حاکم را توضیح داد و به تبیین میزان رابطه‌ی حاکمیت و مردم پرداخت. در سخنرانی ابوبکر رضی الله عنه مهم‌ترین ارکان تشکیل حکومت و ساز و کارهای اساسی، برای فرهنگ‌سازی در جامعه بیان شده است.

بیعت علی بن ابی‌طالب با ابوبکر

روایات صحیح، دال بر این است که زبیر بن عوام و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما روز پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در روز سه‌شنبه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند. حسن رضی الله عنه در موقعیت‌های مختلف، پدرش را در کنار ابوبکر رضی الله عنه دیده و بدین سان به ارادت و خیرخواهی وی نسبت به خلیه پی برده بود. علی رضی الله عنه نه تنها هیچ‌گاه از ابوبکر رضی الله عنه جدا نشد و از جماعت وی نبرید، بلکه همواره مشاور ابوبکر رضی الله عنه بود و با او در تدبیر امور مسلمانان مشارکت می‌کرد.

آری! علی رضی الله عنه در خلافت ابوبکر رضی الله عنه مشاور و رازدار وی بود و مسایل مسلمانان را ارزیابی می‌کرد و آنچه را به مصلحت مسلمانان بود، بر هر چیز دیگری ترجیح می‌داد. یکی از مهم‌ترین دلایل ارادت و خیرخواهی علی رضی الله عنه نسبت به ابوبکر رضی الله عنه و صیانت از خلافت و حفظ یکپارچگی امت، این است که وقتی ابوبکر رضی الله عنه تصمیم گرفت شخصاً به ذی‌القصه[1] برود و فرماندهی لشکر اسلام را در جنگ با مرتدان بر عهده بگیرد، ابوبکر رضی الله عنه را از این کار بازداشت؛ چراکه خطرهای این راه زیاد بود و با هرگونه آسیبی که به ابوبکر رضی الله عنه می‌رسید، کیان اسلامی به خطر می‌افتاد.[2] ماجرا بنا به روایت ابن‌عمر رضی الله عنهما از این قرار است: زمانی که ابوبکر رضی الله عنه رو به ذی‌القصه نهاد و بر اسبش سوار شد، علی رضی الله عنه افسار اسب ابوبکر رضی الله عنه را گرفت و فرمود: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! هیچ معلوم است کجا می‌روی؟ اینک همان چیزی را به تو می‌گویم که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم روز احد فرمود: شمشیرت را در غلاف کن و ما را در غم و مصیبت از دست دادنت منشان و به مدینه بازگرد که به خدا سوگند اگر تو را از

۱- نام مکانی است.

۲- المرتضی نوشته‌ی ندوی، ص۹۷

دست بدهیم، هرگز برای اسلام نظام و سامانی نخواهد ماند». و این چنین ابوبکرﷺ به پیشنهاد علیﷺ به مدینه بازگشت.[۱]

اینک جای سؤال است که اگر علیﷺ از دل، به خلافت ابوبکرﷺ راضی نبود و بر خلاف میل درونی خود به بیعت با وی تن داده بود، پس چرا به ابوبکرﷺ چنین سخنانی گفت و او را به مدینه بازگردانید و این فرصت طلایی را از دست داد تا شاید برای ابوبکرﷺ اتفاقی می‌افتاد و فضا برای خلافت خودش مناسب می‌شد؟! یا حتی فراتر از این اگر علیﷺ با ابوبکرﷺ مشکلی داشت و می‌خواست برای همیشه از او راحت شود، می‌توانست آنگونه که رقیبان سیاسی بر ضد هم دسیسه می‌کنند، کسی را بفریبد تا ابوبکرﷺ را از پای درآورد و .... اما قطعاً علیﷺ بزرگ‌تر از این حرف‌ها بود و علاوه بر این، هیچ مشکلی با ابوبکرﷺ نداشت.[۲]

حسنﷺ نظرخواهی ابوبکرﷺ از پدرش را در مورد جهاد با مرتدان به یاد داشت؛ ابوبکرﷺ از علیﷺ در مورد جهاد با مرتدان نظر خواست. علیﷺ پاسخ داد: «ای ابوبکر! اگر آنان را به حال خود بگذاری و از آنها همچون رسول‌خداﷺ زکات نگیری، بر خلاف سنت و روش آن حضرتﷺ عمل کرده‌ای». ابوبکرﷺ گفت: « مگر من نگفتم که به خدا قسم اگر ریسمانی را که (به عنوان زکات) به رسول‌خداﷺ می‌دادند، از من بازدارند، به خاطر آن، با آنها می‌جنگم»؟

شکی نیست که حسنﷺ بارها از زبان پدرش، تعریف ابوبکر و عمر رضی الله عنهما شنیده بود؛ از آن جمله اینکه علیﷺ فرموده است: «هیچکس، مرا از ابوبکر و عمر برتر نداند و گرنه حد تهمت را بر او اجرا می‌کنم».[۳] همچنین علیﷺ در یکی از گفته‌هایش ابوبکر و عمر را برترین افراد این امت دانسته و گفته است: «آیا شما را از بهترین فرد این امت پس از ابوبکر و عمر باخبر نکنم؟»[۴] علیﷺ صراحتاً فرموده است: «بهترین افراد این امت پس از پیامبرﷺ، ابوبکر و عمر هستند». این روایت، به هشتاد طریق از علیﷺ نقل شده است.[۵]

۱- البدایة و النهایة (۶/۳۱۴و۳۱۵)

۲- نگاه کنید به: المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص۹۷

۳- فضائل الصحابة (۱/۸۳)؛ سند آن، ضعیف است.

۴- نگا: مسند احمد (۱/۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۷).

۵- نگا: منهاج السنة (۳/۱۶۲).

صلهٔ بن زفر عبسی می‌گوید: هرگاه، نزد علی رضی الله عنه یادی از ابوبکر رضی الله عنه به میان می‌آمد، می‌گفت: «از کسی یاد می‌کنید که همیشه پیشگام بود. قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، در تمام نیکی‌ها ابوبکر رضی الله عنه از شما پیشی می‌گرفت».

علی رضی الله عنه تمام تلاشش را برای اجرای دستورات خلیفه بکار می‌بست و در دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه نقشی اساسی در اداره‌ی امور مسلمانان داشت. برخی از قبایل عرب، نمایندگانی را به مدینه فرستادند تا ابوبکر رضی الله عنه را قانع کنند که از آنها زکات نگیرد. اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه ذره‌ای از موضعش که همان حکم اسلام بود، عقب ننشست. نمایندگان قبایل که دیدند ابوبکر رضی الله عنه عزم و اراده‌ی آن دارد که به هر قیمتی از آنان زکات بگیرد، مدینه را ترک کردند و به میان قبایل خود رفتند. البته نمایندگان قبایل، مسلمانان را در مدینه اندک و کم‌تعداد دیدند و به همین خاطر گمان کردند که بهترین فرصت است تا با حمله‌ای همه‌جانبه به مدینه، کار اسلام و احکامش را یک‌سره کنند و به گمان خود از بار قوانین اسلامی خلاص شوند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با واقع‌نگری و بی‌آنکه بر وضع بحرانی آن زمان سرپوشی نهد، برای رویارویی با حملات احتمالی مرتدان به مدینه، عده‌ای را به گشت‌زنی و پاسبانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند و امیرانی بر گاردهای حفاظتی و دسته‌های گشت‌زنی گماشت که عبارتند از: علی بن ابی‌طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم.[1]

رابطه‌ی تنگاتنگ و دوستانه‌ی صحابه و از جمله خلفا با همدیگر، از آنجا نمایان‌تر می‌شود که علی رضی الله عنه، به عنوان سید و آقای اهل بیت و پدر دو نوه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم، هدایا و پیشکش‌های خلفا را می‌پذیرفت؛ همان‌طور که دوستان و برادران، هدایای یکدیگر را قبول می‌کنند؛ چنانچه ابوبکر صدیق رضی الله عنه، یکی از کنیزان اسیرشده در جنگ عین‌التمر به نام صهباء را به علی رضی الله عنه بخشید و علی رضی الله عنه نیز این پیشکش خلیفه را پذیرفت. صهباء، از علی رضی الله عنه صاحب دو فرزند به نام‌های عمر و رقیه شد.[2] در جنگ یمامه، خوله دختر جعفر بن قیس به اسارت مجاهدان درآمد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خوله را به علی رضی الله عنه بخشید و نتیجه‌ی آن، تولد محمد بن حنفیه بهترین فرزند علی پس از حسن و حسین رضی الله عنهما بود. خوله، از اسیران قبیله‌ی بنی‌حنیفه بود

۱- تاریخ طبری (۶۴/۴)؛ الشیعة و أهل البیت، ص۷۱

۲- الطبقات (۲۰/۳).

که مرتد شدند و محمد بن حنفیه، با نام قبیله‌ی مادرش شناخته شده و به این قبیله نسبت یافته است. از این رو به محمد بن علی، محمد بن حنفیه می‌گفتند.[۱]

عبدالملک جوینی رحمه الله می‌گوید: «خلافت ابوبکر صدیق‌ﷺ به اجماع صحابه تحقق یافت و فرزندان علی‌ﷺ نیز هم‌چون پدرشان، بلافاصله در بیعت ابوبکر داخل شدند. علی‌ﷺ تمام تلاشش را در حرف‌شنوی و اطاعت از خلیفه‌ی پیامبرﷺ بکار بست در حضور دیدگان مردم و در انظار عمومی با ابوبکرﷺ بیعت کرد و برای جهاد با بنی‌حنیفه که مرتد شده بودند، عازم میدان نبرد گردید».[۲] روایات زیادی در این زمینه نقل شده که علی و فرزندانشﷺ هدایای مالی و خمس غنایم را از ابوبکر صدیق‌ﷺ قبول می‌کردند و شخصِ علی‌ﷺ، مسؤول تقسیم غنایم بود و این مسؤولیت در نسلش ادامه یافت و بعدها بر عهده‌ی حسن بن علی گذاشته شد و سپس حسین بن علی و آنگاه حسن بن حسن و بعد، زید بن حسن‌ﷺ مسؤول نگهداری و تقسیم اموال غنیمت شدند.[۳]

علی‌ﷺ هرگز از اقتدا به ابوبکرﷺ در نماز جماعت امتناع نکرد و همواره در مسجد حاضر می‌شد و پشت سر خلیفه‌ی رسول‌خداﷺ نماز می‌گزارد و بدین‌سان وحدت ویکدلی وی با ابوبکرﷺ برای عموم مسلمانان نمایان می‌گشت.[۴] حسن‌ﷺ، شاهد رابطه‌ی نیک و تنگاتنگ پدرش با ابوبکرﷺ بود. علاوه بر این، خویشاوندی سببی میان خلیفه و اهل بیت ایجاد شد و اهل بیت، برخی از فرزندانشان را ابوبکر نامیدند. بنابراین روشن و واضح می‌گردد که رابطه‌ی ابوبکر صدیق‌ﷺ با اهل بیت، آنچنان رابطه‌ی دوستانه و احترام‌آمیزی بوده که هم زیبنده‌ی ابوبکرﷺ می‌باشد و هم شایسته‌ی اهل بیت. رابطه‌ی دوستانه‌ی علی و ابوبکر رضی الله عنهما دوطرفه بوده و بر پایه‌ی همین دوستی، علی‌ﷺ یکی از فرزندانش را ابوبکر نامیده است.[۵] هرچند برخی از روی کینه و دشمنی، کوشیده‌اند تا روابط ابوبکر و اهل بیت را تیره و غیرعادی نشان دهند و در این زمینه داستان‌های دروغی سر هم نمایند. عایشه‌ی

۱- همان.

۲- نگاه کنید به: کتاب الإرشاد، ص ۴۲۸؛ روایات صحیح، بیانگر این است که علی‌ﷺ یک روز پس از وفات رسول‌خداﷺ (روز سه‌شنبه ۱۳ ربیع‌الاول) با ابوبکرﷺ بیعت نموده است.(مترجم)

۳- الشیعة و أهل البیت، ص۷۲

۴- همان.

۵- المرتضی از ندوی، ص۹۸

صدیقه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما همسر پدربزرگ حسنﷺ بود و حرمت و جایگاه ویژه‌ای نزد رسول‌خداﷺ داشت؛ گرچه مخالفان و دشمنان عایشه، در آتش کینه‌ی او می‌سوزند. همچنین عایشه رضی الله عنها، بر خلاف ادعا و افترای دشمنانش به گواهی قرآن، پاک و پاکدامن بوده است. ناگفته نماند که اسماء بنت عمیس، همسر جعفر بن ابی‌طالب یعنی، زن برادر علیﷺ پس از وفات جعفرﷺ به ازدواج ابوبکرﷺ درآمد. ثمره‌ی این ازدواج، تولد محمد بن ابی‌بکر بود که از سوی علیﷺ به عنوان والی مصر تعیین گردید. پس از آنکه ابوبکرﷺ دار فانی را وداع گفت، علیﷺ با اسماء بنت عمیس رضی الله عنها ازدواج نمود و از او صاحب فرزندی به نام یحیی شد.[1] علاوه بر این علی مرتضیﷺ پس از وفات ابوبکر صدیقﷺ، سرپرستی محمد بن ابی‌بکر را بر عهده گرفت و او را همانند فرزندش سرپرستی کرد....[2] برپایه‌ی همین دوستی بود که اهل بیت، نام برخی از فرزندانشان را ابوبکر نهادند و این، بیانگر دوستی و محبتی است که در میان آنها وجود داشته است؛ قابل یادآوری است که بر پایه‌ی همین دوستی، علیﷺ یکی از فرزندانش را ابوبکر نامید؛ آن هم در زمانی که ابوبکر صدیقﷺ وفات نموده و علی زمامدار امور مسلمانان شده بود. بنابراین آیا غیر از این است که علیﷺ از روی محبت به خلیفه‌ی اول، نام فرزندش را ابوبکر نهاده است؟ پیش از علیﷺ هیچ یک از بنی‌هاشم، نام فرزندشان را ابوبکر نگذاشته بودند. این امر همچنان در فرزندان علیﷺ ادامه یافت و حسن و حسین رضی الله عنهما نیز به تبعیت از پدر و از روی محبت به ابوبکر صدیقﷺ، نام پسرشان را ابوبکر نهادند؛ چنانچه دو تاریخ‌نگار مشهور شیعه به نام‌های یعقوبی و مسعودی بدین نکته تصریح نموده‌اند.[3] رابطه‌ی دوستانه و محبت‌آمیز ابوبکر و علی رضی الله عنهما با یکدیگر، تأثیر بسزایی بر قلب و روان حسنﷺ نهاد و باعث شد که حسنﷺ همواره احترام ابوبکرﷺ را پاس بدارد و به منزلت و جایگاه والای وی در اسلام پی ببرد.

۱- خلافة علی بن ابی‌طالب و ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة از سلمی، ص۲۲.

۲- نگاه کنید به: المرتضی از ندوی، ص۹۸

۳- نگا: تاریخ یعقوبی (۲۲۸/۲).

تأکید ابوبکر صدیق‌ رضی الله عنه بر گسیل لشکر اسامه‌ رضی الله عنه

یکی از مهمترین وقایع در زمان خلافت ابوبکر صدیق‌ رضی الله عنه گسیل لشکر اسامه‌ رضی الله عنه پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بود که نقشی اساسی در شکل‌گیری شخصیت حسن‌ رضی الله عنه نهاد. چراکه اعزام این لشکر، به‌خاطر شرایط خاص آن زمان، با مخالفت برخی از صحابه‌ رضی الله عنهم همراه بود. برخی از صحابه‌ رضی الله عنهم به ابوبکر صدیق‌ رضی الله عنه پیشنهاد کردند که لشکر اسامه‌ رضی الله عنه اعزام نشود و در مدینه بماند. آن دسته از صحابه که چنین پیشنهادی کردند، به ابوبکر صدیق‌ رضی الله عنه گفتند: «تعداد زیادی از مسلمانان در لشکر اسامه‌ رضی الله عنه هستند؛ آنگونه که خودت می‌بینی، عرب‌ها نقض پیمان کرده‌اند؛ بنابراین درست نیست که این گروه بزرگ از مسلمانان را از دور و بَرَت پراکنده کنی».[1] اسامه‌ رضی الله عنه، عمر بن خطاب‌ رضی الله عنه را از اردوگاه لشکر در جرف نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستاد تا از او برای بازگشت لشکریان به مدینه اجازه بگیرد و به ایشان پیام اسامه‌ رضی الله عنه را برساند که: «بیشتر مسلمانان و بزرگانشان همراه من هستند و من، بیم آن دارم که مشرکان به خلیفه، حرم رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم و مسلمانان حمله‌ور شوند».[2] اما ابوبکر رضی الله عنه ضمن مخالفت با این پیشنهاد، تأکید کرد که لشکر باید با وجود اوضاع و شرایط کنونی، اعزام شود؛ ابوبکر صدیق‌ رضی الله عنه از یک‌سو تأکید می‌کرد که هرچه زودتر لشکر اسامه‌ رضی الله عنه حرکت کند و از سوی دیگر صحابه‌ رضی الله عنهم سعی می‌کردند تا ابوبکر رضی الله عنه را قانع کنند که پیشنهادشان را بپذیرد. ابوبکر صدیق‌ رضی الله عنه عموم مهاجران و انصار رضی الله عنهم را برای بررسی موضوع گردآورد. در نشست ابوبکر رضی الله عنه و صحابه موضوع اعزام لشکر اسامه‌ رضی الله عنه بررسی شد؛ عمر بن خطاب‌ رضی الله عنه در آن گردهمایی، تلاش زیادی کرد تا خلیفه را راضی کند که لشکر اسامه‌ رضی الله عنه را به خاطر شرایط بحرانی آن وقت، گسیل نکند؛ هراس عمر رضی الله عنه از این بود که مبادا خلیفه، حرم رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم و مدینه، مورد تهاجم اعراب مرتد و مشرک قرار بگیرند. فراخوان ابوبکر صدیق‌ رضی الله عنه برای گردهمایی مهاجرین و انصار رضی الله عنهم پس از آن بود که بسیاری از صحابه بر عدم گسیل لشکر اسامه‌ رضی الله عنه پافشاری می‌کردند و پیامد اعزام لشکر را خطر بزرگی برای مدینه می‌پنداشتند.[3] ابوبکر رضی الله عنه به پیشنهادهای صحابه گوش سپرد و به آنان فرصت داد تا دیدگاه خود را در مورد لشکر اسامه‌ رضی الله عنه بیان کنند.[4] ابوبکر رضی الله عنه مردم را

۱- البداية و النهاية (۳۰۸/۶)

۲- الکامل از ابن‌اثیر (۲۲۶/۲)

۳- الشوری بین الإصالة و المعاصرة از عزالدین تمیمی، ص۸۲و۸۳

۴- ملامح الشوری فی الدعوة الإسلامیة، ص۲۵۷

به اجتماع عمومی دیگری در مسجد فراخواند. او در این گردهمایی از صحابه رضي الله عنهم خواست تا این فکر را از سرشان بیرون کنند که او فرمان رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم را که به گسیل هرچه سریع‌تر لشکر اسامه رضي الله عنه تأکید کرده بود، لغو خواهد کرد. تأکید ابوبکر رضي الله عنه بر اجرای فرمان رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم به حدی بود که با صراحت تمام، این نکته را به صحابه رضي الله عنهم گفت که او لشکر اسامه رضي الله عنه را اعزام می‌کند، هرچند که اعزام لشکر به اشغال مدینه از سوی اعراب مرتد بینجامد.[1] ابوبکر رضي الله عنه با عزم و اراده‌ای آهنین چنین فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی‌ماند و سگ‌ها و گرگ‌ها، مرا می‌درند، باز هم لشکر اسامه رضي الله عنه را آنگونه که رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم فرمان داده است، گسیل می‌کنم».[2]

انصار رضي الله عنهم عمر بن خطاب رضي الله عنه را نزد ابوبکر رضي الله عنه فرستادند تا از او بخواهد که شخص مسن‌تری را به فرماندهی لشکر بگمارد. عمر رضي الله عنه به ابوبکر صدیق رضي الله عنه گفت: «انصار رضي الله عنهم خواهان این هستند که مرد سالخورده‌تری را فرمانده‌ی ایشان کنی». ابوبکر رضي الله عنه که پیشتر نشسته بود، از جا برجست و ریش عمر رضي الله عنه را گرفت و فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند؛ رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم، اسامه رضي الله عنه را به فرماندهی لشکر منصوب کرده و تو از من می‌خواهی که او را عزل کنم؟!»

ابوبکر صدیق رضي الله عنه نزد لشکریان رفت تا آنان را بدرقه کند. ابوبکر صدیق رضي الله عنه پیاده راه می‌رفت و اسامه رضي الله عنه سوار بود. سواری ابوبکر رضي الله عنه را عبدالرحمن بن عوف رضي الله عنه با خود می‌کشید. اسامه رضي الله عنه گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! یا شما باید سوار شوید و یا من پیاده می‌شوم». ابوبکر صدیق رضي الله عنه فرمود: «نه تو باید پیاده می‌شوی و نه من سوار می‌شوم. مگر چه می‌شود که پاهایم را در راه خدا غبارآلود کنم؟» ابوبکر صدیق رضي الله عنه در پایان بدرقه به اسامه رضي الله عنه فرمود: «اگر صلاح می‌دانی اجاز بده تا عمر رضي الله عنه بماند و مرا (در اداره‌ی امور) یاری کند». اسامه رضي الله عنه نیز درخواست ابوبکر رضي الله عنه را پذیرفت.[3] ابوبکر رضي الله عنه رو به لشکریان نمود و فرمود: «بایستید تا شما را ده نصیحت کنم و از من به خاطر بسپارید که: خیانت نکنید. در مال غنیمت دست‌اندازی ننمایید. مکر و فریب نکنید. هیچ کشته‌ای را مُثله نکنید. هیچ درخت میوه‌داری را قطع نکنید. گوسفند و گاو و شتری را جز برای خوردن نکشید. گذرتان، به کسانی می‌افتد که در صومعه‌ها عزلت و گوشه گرفته‌اند؛ کاری به آنها و کارشان نداشته باشید. بر کسانی

۱- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص۸۳

۲- تاریخ طبری (۴۵/۴)

۳- تاریخ طبری (۴۶/۴)

می‌گذرید که برایتان غذاهای گوناگون می‌آورند؛ هر چه از آن خوردید، نام خدا را بر زبان آورید. همچنین با افرادی برخورد خواهید کرد که وسط سرهاییشان را تراشیده و اطراف آن را مانند عمامه باقی گذاشته‌اند؛ آنان را با شمشیر بزنید. با نام خدا حرکت کنید».[۱] ابوبکرﷺ به اسامهﷺ وصیت کرد اوامر و فرمان‌های رسول‌خداﷺ را اجرا کند و به او چنین فرمود: «آنچه را که رسول‌خداﷺ به تو دستور داده‌اند، انجام بده؛ از قضاعه شروع کن و سپس به آبل[۲] برو. نسبت به هیچ یک از اوامر رسول‌خداﷺ کوتاهی نکن...».[۳] اسامهﷺ با لشکرش حرکت کرد و مطابق فرمان رسول‌خداﷺ به قبایل قضاعه و آبل حمله کرد. او اسیران و غنایم زیادی گرفت.[۴] رفت و برگشت لشکر اسامهﷺ چهل روز طول کشید.[۵]

گسیل لشکر اسامهﷺ به قلمرو حکومت هرقل، این پیامد مهم را به دنبال داشت که رومیان گفتند: «اینها دیگر چه هستند؟! با وجودی که سرورشان مرده، باز هم یکپارچه‌اند و به سرزمین ما حمله می‌کنند!» اعراب نیز از اعزام لشکر اسامهﷺ شگفت‌زده شدند و گفتند: «اگر اینها، توان و نیرو نداشتند، این لشکر را نمی‌فرستادند.»[۶] پیامد دلهره‌ای که از گسیل لشکر اسامهﷺ در دل اعراب افتاد، این بود که از بسیاری از اهداف و تصمیم‌های خود بر ضد مسلمانان منصرف شدند.[۷]

برخی، حدیث بی‌اساسی را ساخته و پرداخته و آن را به رسول‌خداﷺ نسبت داده‌اند. آنان، چنین دروغی را سر هم کرده‌اند که رسول‌خداﷺ کسانی را که از حضور در لشکر اسامهﷺ سر بتابند، لعنت کرده است. ناگفته پیداست که این روایت را از آن جهت ساخته و پرداخته‌اند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را در ردیف اول نفرین‌شدگان قرار دهند....

حسن و سایر جوانان آن دوره، از گسیل لشکر اسامهﷺ نکات زیادی آموختند؛ از جمله:

الف) دگرگونی اوضاع و بروز شرایط سخت و بحرانی، مؤمنان را از انجام مسؤولیت‌های دینی باز نمی‌دارد. ابوبکر صدیقﷺ این درس بزرگ را به امت می‌دهد که در

۱- تاریخ طبری (۴۶/۴)
۲- آبل، منطقه‌ای در جنوب اردن است.
۳- تاریخ طبری (۴۷/۴)
۴- همان مرجع
۵- مرجع سابق؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۰۱
۶- قصة بعث أبی‌بکر جیش أسامة، ص۱۴
۷- الکامل (۲۲۷/۲)

مصایب و سختی‌ها، صبر و شکیبایی پیشه نمایند و از لطف و رحمت الهی ناامید نباشند. چراکه:

﴿ إِنَّ رَحۡمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ مِّنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٥٦ ﴾

«رحمت پروردگار، به نیکوکاران نزدیک است.»[1]

عملکرد ابوبکر رضي الله عنه در شرایط سخت و بحرانی پس از وفات رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم این نکته را به مسلمان یادآوری می‌کند که مصایب و سختی‌ها هرچند بزرگ و شدید باشند، باز هم این سنت و قانون الهی است که: «با هر سختی، آسایش و گشایشی هست.»[2] رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم فرموده‌است:(**عجبًا لأمر المؤمن إنّ أمرهَ كله خير و ليس ذلك لأحدٍ إلاّ للمؤمنِ، إن أصابته سراء شكر فكان خيراً له و إن أصابته الضراء صبر فكان خيراً له**)[3] یعنی: «شأن مؤمن، شگفت‌انگیز است؛ چراکه تمام امورش، به خیر اوست و این وضعیت را کسی جز مؤمن ندارد. مؤمن، هنگام سرور و شادمانی، سپاس‌گزار است و این، به نفع او می‌باشد؛ اگر مصیبتی هم به او برسد، شکیبایی می‌ورزد که این نیز به خیر اوست.»

آموزه‌ی دیگر اعزام لشکر اسامه رضي الله عنه توسط ابوبکر صدیق رضي الله عنه این است که مصایب و سختی‌ها هرچند بزرگ و شدید باشند، اهل ایمان و مؤمنان راستین را از انجام امور دینی بازنمی‌دارند. رحلت رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم ابوبکر صدیق رضي الله عنه را از انجام وظایف و مسؤولیت‌های دینی بازنداشت؛ مصیبتی به آن بزرگی، مانع از این نشد که ابوبکر رضي الله عنه در آن شرایط سخت، لشکر اسامه رضي الله عنه را اعزام نکند. چراکه ابوبکر رضي الله عنه از رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم یاد گرفته بود که پرداختن به امور دینی و غمخوارگی بر آن، بر هر چیزی مقدم است و به همین سبب نیز ابوبکر رضي الله عنه در تمام دوران حیاتش، امور دینی را بر هر چیزی مقدم می‌داشت.[4] حسن بن علی رضي الله عنه، این درس ارزشمند را آموخت و آن را در زندگیش اجرا نمود.

ب) تداوم دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و پیروی از رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم در هر شرایطی واجب است. بازنگاهی به ماجرای گسیل لشکر اسامه رضي الله عنه نشان می‌دهد که حرکت دعوت،

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۶

۲- شرح، آیه‌ی ۵

۳- مسلم (۲۲۹۵/۴)

۴- قصة بعث أبي‌بكر جيش أسامة، ص۲۴

هیچ‌گاه دچار توقف و ایستایی نمی‌گردد. ابوبکر صدیق‌رضی‌الله‌عنه با گفتار و کردارش، این حقیقت را روشن ساخت که دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و به همین خاطر نیز حرکت اسلام، با وفات بهترین بنده‌ی خدا ـ رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم ـ تداوم یافت. این، همان چیزی است که ابوبکر صدیق‌رضی‌الله‌عنه با اعزام لشکر اسامه‌رضی‌الله‌عنه ثابت کرد. ابوبکر‌رضی‌الله‌عنه در سومین روز درگذشت رسول‌خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمان داد تا لشکریان اسامه‌رضی‌الله‌عنه به اردوگاه خود در جرف بروند و هر چه سریع‌تر حرکت کنند. ابوبکر صدیق‌رضی‌الله‌عنه پیش از صدور این فرمان، در نخستین خطبه‌اش بر این تأکید کرده بود که تمام تلاشش را برای خدمت به اسلام بکار خواهد گرفت.[۱] در روایتی آمده است که ابوبکر صدیق‌رضی‌الله‌عنه در بخشی از آن سخنرانی چنین فرمود: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید؛ به دینتان پایبند باشید و بر پروردگارتان توکل کنید. همانا دین خداوند، پابرجاست و کلمه و شریعت الهی والا و کامل. خدای متعال، ناصران دینش را یاری می‌رساند و دینش را عزت و سرافرازی می‌بخشد. به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسیم که خلق خدا از هر سو برای جنگ با ما جمع شوند؛ چراکه شمشیرهای الهی(شمشیرهای مؤمنان مجاهد)، از غلاف بیرون است و ما، هرگز آن را به زمین نمی‌گذاریم؛ بلکه همان‌طور که همراه پیامبر‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم جهاد کردیم، پس از این نیز با مخالفان دین خدا خواهیم جنگید. پس هر کس، سر بتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است.»[۲]

نکته‌ی آموزنده‌ی دیگری که حسن بن علی‌رضی‌الله‌عنه از اعزام لشکر اسامه‌رضی‌الله‌عنه آموخت، این بود که مسلمانان در تمام شرایط باید پیرو و فرمانبردار رسول‌خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم باشند. ابوبکر صدیق‌رضی‌الله‌عنه این نکته را به خوبی نشان داد. چراکه او، محکم و استوار در شرایط سخت و بحرانی، پایبند دستورات رسول‌خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم ماند و اوامر آن حضرت‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم را کاملاً اجرا کرد. ابوبکر صدیق‌رضی‌الله‌عنه آن گفته‌ی تاریخی و ماندگارش را فرمود که: «اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی‌ماند و سگ‌ها و گرگ‌ها مرا می‌درند، باز هم لشکر اسامه‌رضی‌الله‌عنه را آن‌گونه که رسول‌خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمان داده‌اند، اعزام می‌کنم.»[۳]

موضع ابوبکر صدیق‌رضی‌الله‌عنه شرح عملی این آیه بود که:

۱- قصة بعث أبی‌بکر جیش أسامة، ص۲۹

۲- البدایة و النهایة (۲۱۳/۵و۲۱۴)

۳- تاریخ طبری (۴۵/۴)

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًا مُّبِينًا ﴾ (احزاب:۳٦)

«هیچ زن و مرد مؤمنی در کاری که خدا و رسولش، مقرر کرده باشند، اختیاری از خود ندارند (و باید تابع حکم خدا و رسول باشند). هر کس، از دستور خدا و پیامبرش سرپیچی کند، قطعاً به گمراهی آشکاری گرفتار می‌گردد».

مسلمانان، از اعزام لشکر اسامه توسط ابوبکر صدیق رضی الله عنه این نکته‌ی مهم و ارزشمند را فراگرفتند که خدای متعال، نصرت و پیروزی این امت را مشروط به اتباع و پیروی کامل از رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم قرار داده است. لذا هر کس، از رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم پیروی نماید، نصرت و قدرت می‌یابد و هر کس، از رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم نافرمانی کند، خوار و ذلیل می‌گردد. بنابراین چگونگی حیات و زندگانی این امت، در میزان فرمانبرداریش از خدای متعال و پیروی از رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم تفسیر می‌شود.[1]

ج) مرجع حل اختلاف مؤمنان، کتاب و سنت است. بروز اختلاف در پاره‌ای از موارد در میان مؤمنان، امری عادی و گریزناپذیر است. در مورد گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه این اختلاف نظر درمیان صحابه رضی الله عنهم به وجود آمد که آیا در آن شرایط بغرنج و بحرانی، لشکر اسامه رضی الله عنه اعزام شود یا نه؟ در مورد فرماندهی شخص اسامه رضی الله عنه بگومگوهایی صورت گرفت؛ اما این اختلاف نظرها به کشاکش و درگیری یا بغض و کینه‌توزی نسبت به یکدیگر نینجامید و هیچکس، پس از روشن شدن نظر اشتباهش، خودسری نکرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن موقعیت، برای حل و فصل اختلاف، به فرمان رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم در مورد اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه مراجعه کرد و این نکته را روشن نمود که با دگرگونی اوضاع و احوال، باز هم از اجرای فرمان رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم غفلت و کوتاهی نمی‌کند. صحابه رضی الله عنهم نیز پس از توضیح و روشنگری ابوبکر رضی الله عنه پذیرفتند تا مطابق فرمان صریح رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم لشکر اسامه رضی الله عنه اعزام شود. باید دانست که در صورت وجود نص و حکم صریح، اکثریت قول و نظر، هیچ اعتباری ندارد و بدین سبب نیز صحابه در برابر فرمان صریح رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم درباره‌ی لشکر اسامه رضی الله عنه پس از روشنگری ابوبکر صدیق رضی الله عنه گردن نهادند. آنان، پیش از روشنگری ابوبکر رضی الله عنه دلیل می‌آوردند که قبایل عرب،

۱- قصة بعث أبی‌بکر جیش أسامة، ص۳۹

شوریده‌اند و اعزام لشکر اسامه‌رضی الله عنه باعث پراکندگی توان و قدرت مسلمانان می‌شود.[۱] نظر افرادی چون صحابه که برگزیده‌ترین بندگان خدا پس از انبیا بودند، مورد قبول ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه قرار نگرفت. بلکه ابوبکر‌رضی الله عنه برایشان روشن کرد که فرمان رسول‌خداصلی الله علیه وسلم از تمام نظرات و پیشنهادها، مهم‌تر، و البته انجامش، واجب‌تر است. لزوم مراجعه به نصوص کتاب و سنت برای حل و فصل موارد اختلافی، در جریان وفات رسول‌خداصلی الله علیه وسلم نیز کاملاً هویداست. عده‌ی زیادی از صحابه و از جمله عمر‌رضی الله عنه می‌پنداشتند که رسول‌خداصلی الله علیه وسلم وفات نکرده‌اند و تعداد اندکی نیز از جمله ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه باور داشتند که رسول‌خداصلی الله علیه وسلم وفات نموده‌اند. می‌دانیم که در آن موقعیت ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه با مراجعه به نص قرآن، این فهم نادرست را که رسول‌خداصلی الله علیه وسلم نمرده‌اند، روشن و برطرف کرد.[۲] حافظ ابن‌حجر رحمه الله ضمن بررسی ماجرای وفات رسول‌خداصلی الله علیه وسلم می‌گوید: «از آنچه پس از وفات رسول اکرم‌صلی الله علیه وسلم روی داد، چنین معلوم می‌شود که در مباحث اجتهادی و مشورتی، این طور نیست که اکثریت، حتماً به نظریه‌ی راست و درستی دست می‌یابند و یا نظری که موافقان کم‌تری دارد، نادرست است. بر همین مبنا، اکثریت آرا، شرط اساسی در نتیجه‌گیری و ترجیح یک نظر نیست».[۳] خلاصه اینکه بر اساس ماجرای گسیل لشکر اسامه‌رضی الله عنه کثرت یک نظریه، نشانه‌ی درستی آن نمی‌باشد.[۴] البته از این داستان، این نکته هم معلوم می‌شود که صحابه‌رضی الله عنهم در برابر حق، تسلیم بودند و به همین سبب نیز در برابر روشنگری ابوبکر‌رضی الله عنه که اصل اعزام لشکر و فرماندهی اسامه‌رضی الله عنه را بر مبنای فرموده‌های رسول‌خداصلی الله علیه وسلم تبیین نمود، گردن نهادند.[۵]

د) به‌هم‌پیوستگی دعوت و عمل در پهنه‌ی فعالیت‌های دینی، نکته‌ی آموزنده‌ی دیگری است که حسن بن علی‌رضی الله عنه از ماجرای اعزام لشکر اسامه‌رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه آموخت. بازخوانی این ماجرا، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق‌رضی الله عنه تنها به اجرای فرمان رسول‌خداصلی الله علیه وسلم و ابقای اسامه‌رضی الله عنه در پست فرماندهی بسنده نکرد؛ بلکه به دلایل زیر، به طور عملی نیز حکم فرماندهی اسامه‌رضی الله عنه را برابر فرمان رسول‌خداصلی الله علیه وسلم رسمیت بخشید:

۱- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۰۰

۲- مرجع سابق، ص۴۴

۳- فتح الباری (۱۴۶/۸)

۴- قصة بعث أبی‌بکر جیش أسامة، ص۴۶

۵- مرجع سابق، ص۵۲

۱ـ ابوبکرﷺ که بیش از شصت سال از عمرش را پشت سر گذاشته بود، اسامه‌ی هجده یا بیست‌ساله را با پای پیاده، در حالی بدرقه کرد که اسامهﷺ سوار اسب بود. گرچه اسامهﷺ از ابوبکر خواست تا سوار اسب شود و یا حداقل به او اجازه دهد تا پیاده شود، اما ابوبکر صدیقﷺ همچنان با پای پیاده، اسامهﷺ و لشکر تحت فرماندهیش را بدرقه نمود تا به طور عملی، به فرماندهی اسامهﷺ بر لشکر رسمیت ببخشد و با عمل خود به لشکریان بفهماند که: به منِ ابوبکر نگاه کنید که خلیفه‌ی رسول‌خداﷺ هستم و باز هم به نشان احترام اسامهﷺ و تأیید فرماندهیش با پای پیاده، او را بدرقه می‌کنم تا شما به خود آیید که چگونه جرأت کردید، بر امارت کسی خرده بگیرید که از سوی رسول‌خداﷺ بدین منصب گماشته شده است؟![1]

۲ـ با آنکه ابوبکرﷺ در آن شرایط به کسی چون عمرﷺ نیازمند بود تا در اداره‌ی امور، دستیارش باشد، باز هم به اسامهﷺ دستور نمی‌دهد که عمرﷺ را در مدینه بگذارد و همراه لشکر نبَرد؛ بلکه از اسامهﷺ اجازه می‌خواهد که به صلاح‌دید خود، عمرﷺ را در مدینه بگذارد تا در اداره‌ی امور، به خلیفه کمک کند. بی‌گمان این درخواست ابوبکرﷺ از اسامهﷺ، رسمیت بخشیدن عملی به فرماندهی اسامهﷺ و نیز درسی برای لشکریان بود که تابع و فرمانبردار امیر لشکر باشند.

ابوبکر صدیقﷺ دعوت و عمل را با هم درآمیخت و این، همان چیزی است که اسلام به آن دستور داده است. خدای متعال در قرآن کریم، کسانی را که به نیکوکاری فرا می‌خوانند و خود را از یاد می‌برند، توبیخ نموده و مورد سرزنش قرار داده است:

﴿ ۞ أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤ ﴾ (بقره: ٤٤)

«آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ در حالی که شما کتاب می‌خوانید (و در آن تهدید و وعید الهی را در مورد آن‌که گفتار و کردارش مخالف باشد، می‌بینید.) پس آیا نمی‌اندیشید (و از این رویه‌ی زشت دست برنمی‌دارید)؟»

هـ) از این ماجرا، جایگاه والای جوانان در خدمت به اسلام و فعالیت‌های دینی نمایان می‌گردد. رسول‌خداﷺ اسامه‌ی جوان را به فرماندهی لشکری گماشت که برای رویارویی با

۱- قصة بعث أبي‌بكر جيش أسامة، ص۶۶

ابرقدرت آن روز عازم شام بود و ابوبکر صدیق‌ رضی الله عنه نیز به‌رغم انتقاد و مخالفت عده‌ی زیادی، فرماندهی اسامه‌ رضی الله عنه را بر لشکر، رسمی دانست. به هر حال لشکر اسلام، تحت فرماندهی امیر جوان (اسامه بن زید رضی الله عنهما) عازم شد و پس از مدتی با پیروزی و غنایم زیادی بازگشت. بازنگری این ماجرا، جایگاه والا و ارزشمند جوانان را در عرصه‌های دینی روشن‌می‌سازد و بلکه بازبینی تاریخ دعوت اسلامی، بیانگر این نکته می‌باشد که در دو دوران مکی و مدنی، دلایل و شواهد زیادی وجود دارد که بر نقش مهم جوانان در خدمت به قرآن و سنت، اداره‌ی امور حکومتی، مشارکت در جهاد و دعوت الی الله دلالت می‌کند.[۱]

همه‌ی دعوتگران و مربیان، باید به این نکته‌ی مهم توجه داشته باشند و عرصه و میدان لازم را برای نیروهای جوان، باز کنند تا به ایفای نقش در خدمت به دین بپردازند. اجرای این سنت رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، باعث نشاط و سرزندگی امت می‌گردد و نقشی اساسی در برانگیختن نیروهای خلاق به منظور ایفای نقش در ایجاد تمدن اسلامی دارد.

و) جلوه‌های زیبا و تابنده‌ی آداب جهاد اسلامی، در نصیحت ابوبکر صدیق‌ رضی الله عنه به مجاهدان کاملاً نمودار است. ابوبکر صدیق‌ رضی الله عنه هنگام بدرقه‌ی سپاه اسلام، همانند رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، فرمانده‌ی لشکر و سپاهیان را به پاره‌ای از امور سفارش نمود. با بررسی نکاتی که ابوبکر رضی الله عنه به سپاهیان سفارش کرد، می‌توان به اهداف جنگ‌های مسلمانان پی‌برد که چیزی جز دعوت به اسلام نیست. زیرا وقتی که مردم، لشکری این‌چنینی را می‌دیدند، با میل و رغبت خود مسلمان می‌شدند.[۲]

ز) آثار و پیامدهای اعزام لشکر اسامه‌ رضی الله عنه از دیگر مواردی است که در بحث گسیل آن لشکر از سوی ابوبکر صدیق‌ رضی الله عنه درخور توجه و بررسی می‌باشد. لشکر اسامه‌ رضی الله عنه پس از آنکه ترس و دلهره‌ی زیادی درمیان رومیان انداخت، پیروزمندانه و باغنایم زیادی به مدینه بازگشت. هرقل، فرماندهان نظامی خود را در حمص جمع کرد و به آنان گفت: «این، همان چیزی است که قبلاً به شما هشدار دادم و شما قبول نکردید! نتیجه‌اش این شد که عرب‌ها، مسیری یک‌ماهه را پیمودند و وضع شما را دگرگون کردند و بدون هیچ تلفاتی بازگشتند».[۳]

۱- مرجع سابق، ص۷۰

۲- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۲۶۹.

۳- الصدیق، نوشته‌ی هیکل پاشا، ص۱۰۷.

قبایل عرب نیز از قدرت مسلمانان، متحیر و مبهوت شدند و در هراس افتادند.[۱] پیامد پیروزی لشکر اسامه رضي الله عنه بر زندگانی مسلمانان و حتی عرب‌هایی که در فکر شورش بر ضد مسلمانان بودند و همچنین رومیان هم‌مرز با شبه‌جزیره‌ی عربستان، بسی گسترده و بلکه حیاتی بود. آثار و پیامدهایی که پیروزی لشکر اسامه رضي الله عنه به دنبال داشت، فراتر و بیشتر از مانور قدرتی آنان بود و باعث شد تا مرتدهایی که در فکر ستیز با مسلمانان بودند، دست از قیام و آشوب بر ضد اسلام بردارند و توان و قدرتشان، از هیبت اسلام درهم‌بشکند و مجبور شوند با مسلمانان، کنار آیند و صلح کنند. به هر حال، اعزام لشکر اسامه رضي الله عنه کار خودش را کرد و اثرش را پیش از آنکه مجاهدان، از جنگ بازگردند و سلاح‌هایشان را به زمین بگذارند، نشان داد و در دل مرتدان و کفار، هراس انداخت.[۲]

آری! بدون تردید اعزام لشکر اسامه رضي الله عنه پیامدهای زیادی برای مسلمانان به دنبال داشت؛ جبهه‌ی مرتدان در شمال شبه‌جزیره‌ی عربستان، ضعیف‌ترین جبهه‌ی پیش روی مسلمانان به شمار می‌رفت و این، از نتایج و آثار لشکر اسامه رضي الله عنه بود که باعث شد تا شکست جبهه‌ی شمال برای مسلمانان، آسان‌تر از شکست دشمنان در عراق باشد. اعزام لشکر اسامه رضي الله عنه و پیامدهای مثبت آن، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضي الله عنه آگاهی و توانایی بیشتری از دیگران برای حل و فصل بحران‌ها داشته است.[۳]

موضع ابوبکر رضي الله عنه در قبال جهاد با مرتدان

موضع ابوبکر صدیق رضي الله عنه در قبال جهاد با مرتدان، چیزی بود که از سوی خدای متعال در دلش افتاد و به خواست خدا، موفقیت و پیروزی چشم‌گیری نیز به دنبال داشت.

دیدگاه ابوبکر رضي الله عنه در این زمینه، نگاه درست و بجایی بود و همین موضع و دیدگاه، مایه‌ی خیر و مصلحت اسلام و مسلمانان شد و قطعاً هر موضع دیگری در آن موقعیت، به شکست اسلام می‌انجامید و باعث شکل‌گیری دوباره‌ی جاهلیت می‌شد. اگر ابوبکر صدیق رضي الله عنه به خواست و توفیق خدای متعال چنان تصمیمی نمی‌گرفت، مسیر تاریخ، دگرگون

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، ص۲۷۰

۲- عبقرية الصديق، ص۹۵

۳- حرکة الردة، نوشته‌ی دکتر علی عتوم، ص۱٦۸

می‌شد و شکل دیگری می‌یافت؛ گذر زمان بر عکس می‌شد و بار دیگر جاهلیت فسادانگیز سر برمی‌آورد.[۱]

شناخت دقیق ابوبکرﷺ از اسلام و غیرت و غمخوارگیش برای ماندگاری دین، در سخنان آن بزرگوار تجلی یافت که از ژرفای وجودش نشأت گرفت و بر زبانش جاری شد و بر این تأکیدکرد که باید برای پاس‌داشت و صیانت از کیان و هستی اسلام کوشید تا اسلام به همان شکل زمان رسول‌خداﷺ حفظ گردد. جملات کوتاهی که ابوبکرﷺ هنگام امتناع برخی از قبایل عرب از پرداخت زکات به بیت‌المال بر زبان آورد، با کتابی پرحجم و خطابه‌ای بلیغ و طولانی برابری می‌کند؛ وی فرمود: «دین، کامل شد و نزول وحی از آسمان منقطع گردید. پس آیا در دین کاستی بیاید و من زنده باشم؟!»[۲]

ابوبکرﷺ دیدگاه‌های صحابهﷺ را درباره‌ی جهاد با مرتدان، مورد ارزیابی قرار داد و پس از گوش‌سپاری به نظرات صحابهﷺ بر آن شد که با مرتدان بجنگد. ابوبکر صدیقﷺ شخصیتی بود که همواره درست و به‌موقع تصمیم می‌گرفت و در آن موقعیت بحرانی نیز تصمیم بجایی گرفت و لحظه‌ای هم متردد و دودل نشد. باید دانست که تردید و دودلی، هیچ‌گاه دامنگیر ابوبکرﷺ نشد و این، از ویژگی‌های بارز وی، در تمام مدت زندگانیش بود که در تصمیم‌گیری‌ها شک و دودلی به خود راه نمی‌داد.[۳]

به هر حال صحابهﷺ به قاطعیت ابوبکر صدیقﷺ برای جهاد با مرتدان پی بردند و دریافتند که وی، برای این کار مصمم است؛ ابوبکرﷺ فرمود: «به خدا قسم اگر افساری را که (به عنوان زکات) به رسول‌خداﷺ می‌دادند، از من بازدارند، به خاطر آن، با آنها می‌جنگم». تاریخ، این سخن تاریخی ابوبکرﷺ را برای ما حفظ نموده و گذر زمان، آن را از یادها نبرده است. کان و گوهرِ وجودی ابوبکر صدیقﷺ در جهاد با مرتدان، باشکوه‌ترین و زیباترین شکل پیشوای مؤمنی را به تصویر می‌کشد که برای قومش، جان‌فشانی می‌کند. ابوبکر صدیقﷺ در جهاد با مرتدان، بهترین استراتژی و راهبرد را در زمینه های روانی، دعوتی، اطلاعاتی، علمی و ارتباطی بکار برد. حسنﷺ استراتژی ابوبکر صدیقﷺ را در

۱- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص۸۶

۲- المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص۷۰؛ مشکاة المصابیح۶۰۳۴.

۳- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص۸۷.

جریان رویارویی با مرتدان، به خوبی فرا گرفت که از مهمترین شاخص‌های آن می تـوان بـه موارد ذیل اشاره کرد:

- برقراری نظم و امنیت در شبه جزیره عربستان

شکی نیست که جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان، تأثیر بسزایی در فهم و شـناخت حسـن بن علی رضی الله عنه نسبت به مسایل و واقعیتهای جامعه به جای نهـاد؛ چـه از طریـق مشـاهده و چـه از طریق شـنیدن اتفاقـات و رخـدادهای دوران ابـوبکر صـدیق رضی الله عنه. البتـه شـاخص‌هـای سیاسـت خارجی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز نمایه‌ی واضح و روشنی برای نخبگان آن دوران، از جمله حسن بن علی رضی الله عنه به تصویر کشـید. گفتنـی اسـت: در دوران خلافـت ابـوبکر صـدیق رضی الله عنه مهـم‌تـرین اهداف و شاخص‌های سیاست‌گزاری خارجی حکومت اسلامی به شرح زیر تبیین شد:

- ارائه‌ی نمایی باشکوه و قدرتمند از اسلام به سایر ملت‌ها.
- پیگیری فرمان رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم درباره‌ی جهاد.
- عدالت‌گستری و مهرورزی درمیان مردم مناطق فتح‌شده.
- برداشتن هرگونه زور و اجبار از مردم.

برنامه‌ها و شیوه‌های جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز جزو فرهنگ و ادبیات آن نسلی گردیـد که حسن بن علی رضی الله عنه یکی از پیشاهنگان آن، بشمار مـی رفـت. بازنگـاهی بـه فتوحـات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه این امکان را فراهم می‌آورد تا اساسی‌ترین برنامه‌های جنگـی ایـن خلیفـه‌ی بزرگوار و چگونگی کاربری اسباب و زمینه‌ها از سوی وی، به عنوان یک سنت الهی نمایـان گشته و از چند و چون عوامل نزول نصرت و پیروزی مسلمانان در جریان فتوحـات خلیفـه‌ی اول آگاهی یابیم. برخی از این برنامه‌ها عبارتند از:

- پرهیز از شتاب‌زدگی در ورود به قلمرو دشمن.
- بسیج و فراخوان عمومی برای جهاد در راه خدا.
- تشکیل نیروهای امداد و پشتیبانی.
- هدفمند کردن جنگ.
- اولویت‌بندی و سنجیدگی در عملیات نظامی.
- عملکرد فرماندهان، سنجه‌ی عزل و نصب.
- ایجاد تحول در شیوه‌های عملیاتی بر اساس شرایط.
- بی‌نقص بودن خطوط ارتباطی خلیفه با فرماندهان لشکری.

- فراست و تیزبینی خلیفه.

برنامه‌های عملیاتی فتوحات از همان نخست، برخاسته از فراست و هشیاری ابوبکر صدیقﷺ و اندیشه‌ی استوار وی بود که می‌توان آن را پیامد همراهی ابوبکرﷺ با رسول‌خداﷺ دانست که همواره از آموزه‌ها و رهنمودهای آن حضرتﷺ بهره گرفت و دانستنی‌های زیادی کسب کرد و به همین سبب نیز توانست پس از رسول‌خداﷺ در مقام خلافت، به بهترین نحو و با بصیرت تمام، انجام مسؤولیت نماید و به لشکریان اسلام، نصایح ارزنده‌ای ارائه کند و در مناسب‌ترین زمان‌ها که مجاهدان، در تنگنا قرار می‌گرفتند، برایشان نیروی کمکی بفرستد و از طریق جزم‌اندیشی و اراده‌ی استوار، یاری‌گرشان باشد.[1]

حسن بن علیﷺ بر اساس آموزه های قرآنی و رهنمودهای نبوی پرورش یافت و عملکرد خلفای راشدین و در رأسشان، ابوبکر صدیقﷺ بیشترین بهره را برگرفت.

حسن بن علیﷺ در دوران خلافت عمر فاروقﷺ

عمرﷺ خاندان رسول اکرمﷺ را گرامی می داشت و آنان را بر خانواده و فرزندانش ترجیح می‌داد. درباره‌ی برخورد احترام‌آمیز عمرﷺ با اهل بیت، به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

۱ـ حسین بن علیﷺ می گوید: روزی عمرﷺ به من گفت: «ای پسرم! هر از چند گاهی نزد ما بیا». روزی برای دیدن عمرﷺ رفتم و دیدم که با معاویهﷺ خلوت کرده و به ابن عمرﷺ که پشت درب بود، اجازه‌ی ورود نداده است. لذا بازگشتم تا اینکه پس از مدتی مرا دید و گفت: «پسرم! چرا نزد ما نمی‌آیی؟» گفتم: آمدم، اما دیدم که شما و معاویهﷺ با هم نشسته و به پسرتان هم اجازه‌ی ورود نداده‌اید؛ لذا برگشتم. فرمود: «تو، بیش از عبدالله بن عمرﷺ سزاوار این هستی که بدون اجازه نزدمان بیایی». آنگاه دستش را روی سرش نهاد و گفت: «در سرِ ما، محبت اللهﷻ و سپس محبت شما، ریشه دوانیده است».[2]

۲ـ ابن سعد از جعفر بن محمد باقر از پدرش علی بن حسین چنین نقل کرده است: مقداری لباس از یمن، به دست عمرﷺ رسید. عمرﷺ این لباسها را در میان مردم تقسیم نمود. مردم، در حالی که لباسها را پوشیده بودند، نزد عمرﷺ می‌آمدند و به او سلام می‌کردند. در آن هنگام عمرﷺ میان منبر و قبر پیامبرﷺ نشسته بود. در این اثنا حسن و حسین رضی الله

۱- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص۳۳۶

۲- المرتضی،ص۱۱؛ کنزالعمال (۱۰۵/۷)؛ الإصابة (۱۳۳/۰۱).

عنهما از خانه‌ی مادرشان بیرون آمدند و در میان مردم راه می‌رفتند، در حالی که از آن لباس‌ها، چیزی برتن نداشتند. عمر رضی الله عنه ناراحت شد، خم به ابرو آورد و گفت: «بخدا قسم که از دادن این لباسها به شما، خوشنود نیستم». گفتند: «ای امیرالمؤمنین! به مردم لباس داده و کار خوبی کرده‌ای؛ پس چرا خشنود نیستی؟» فرمود: «به خاطر این دو نوجوان که در میان مردم راه می‌روند و از این لباسها چیزی بر تن ندارند؛ چراکه لباسها، برایشان بزرگ بوده است». آنگاه به والی یمن نامه نوشت که: «بی‌درنگ دو دست لباس برای حسن و حسین بفرست». کارگزار یمن نیز دو دست لباس به مدینه فرستاد و عمر فاروق رضی الله عنه آن دو دست لباس را به حسن و حسین رضی الله عنهما داد.[1]

۳ـ ابوجعفر می‌گوید: پس از آنکه خداوند عزوجل پیروزیهایی نصیب عمر رضی الله عنه کرد و عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت، سهم مردم را از غنایم بدهد، جمعی از اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم گرد آمدند. عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه پیشنهاد کرد که تقسیم غنایم را از خودش شروع کند. عمر رضی الله عنه فرمود: «نه؛ به خدا قسم که تقسیم اموال را از نزدیکان رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم و از بنی‌هاشم آغاز می‌کنم». آنگاه سهم عباس رضی الله عنه و سپس سهم علی رضی الله عنه را مشخص نمود تا اینکه سهم حدود یک پنجم مردم را تعیین کرد و سپس نوبت به بنی عدی بن کعب رسید و سپس چنین دستور داد که: ابتدا سهم آن دسته از بنی‌هاشم مشخص و پرداخت گردد که در بدر حضور داشته‌اند؛ آنگاه آن دسته از بنی‌امیه که در جنگ بدر حضور یافته‌اند و به همین شکل به ترتیب نزدیکی خویشاوندی با رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم. عمر رضی الله عنه بدین شکل، سهم آنان را مشخص کرد[2] و سهم حسن و حسین را با سهم پدرشان در ردیف اهل بدر قرار داد و برای هر یک از آنها پنج هزار درهم به خاطر قرابت و نزدیکی آنان به رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم تعیین نمود.[3]

از این داستان، حقیقت محبت عمر رضی الله عنه به اهل بیت به صورت عمومی و به حسن و حسین رضی الله عنهما بطور ویژه، نمایان می‌گردد؛ چنانچه حسن و حسین را در تراز طبقه‌ی اول صحابه رضی الله عنهم قرار داد و برایشان سهمی همچون سهم بزرگان صحابه تعیین کرد. قطعاً منزلت حسن و حسین رضی الله عنهما به سبب نزدیکی به رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم و محبت ویژه‌ی عمر رضی الله عنه به اینها، عامل اصلی این عملکرد عمر فاروق رضی الله عنه بوده است.

۱- المرتضی، ص۱۱؛ الإصابة (۱۰۶/۱).

۲- الخراج از ابویوسف رحمه‌الله، ص۲۴؛ المرتضی، ص۱۱۸.

۳- تاریخ دمشق الکبیر (۱۴/۶).

۴ـ نحوه‌ی رفتار عمر رضی الله عنه با فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم

اسلم عدوی می‌گوید: وقتی پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم با ابوبکر رضی الله عنه بیعت شد، علی و زبیر بن عوام رضی الله عنهما نزد فاطمه رضی الله عنها رفتند و با وی مشورت و رایزنی کردند. این خبر به عمر رضی الله عنه رسید. عمر رضی الله عنه نزد فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها رفت و گفت: «ای دختر رسول‌خدا! پدرت را بیش از همه دوست داریم و تو، پس از پدرت، بیش از همه برای ما محترم و محبوب هستی». عمر رضی الله عنه با فاطمه رضی الله عنها سخن گفت. پس از آنکه علی و زبیر رضی الله عنهما نزد فاطمه رضی الله عنها آمدند، فاطمه به آن دو فرمود: «بروید و کار درست را انجام دهید». علی و زبیر رضی الله عنهما رفتند و پس از آن، نزد فاطمه رضی الله عنها بازگشتند که با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرده بودند.[1] این حکایت، صحیح و ثابت می‌باشد و علاوه بر صحت سندش، با ویژگی‌ها و روح آن دوران و نسل آن روزگار، کاملاً سازگار است. برخی دروغ‌پردازان، این داستان را پر و بال داده و دروغهایی به آن افزوده و گفته‌اند: (عمر رضی الله عنه به فاطمه رضی الله عنها گفت: اگر دوباره، این افراد، نزدت بیایند، خانه‌ات را به روی آنان به آتش می‌کشم؛ چراکه آنها به قصد تفرقه‌افکنی در میان مسلمانان، از بیعت خودداری کرده‌اند. عمر، این را گفت و رفت. چیزی نگذشت که علی و زبیر و... نزد فاطمه آمدند. فاطمه به آنها گفت: می‌دانید که عمر نزد من آمده و سوگند یاد کرده که اگر، شما، دوباره نزد من بیایید، این خانه را به روی شما به آتش می‌کشد. به خدا قسم که او، حتماً سوگندش را عملی می‌کند؛ پس بروید و دیگر نزدم نیایید. آنها از نزد فاطمه رفتند و پس از آن، بازگشتند که با ابوبکر بیعت کرده بودند.).[2]

این قصه، داستانی دروغ و بی‌اساس است که به ثبوت نرسیده است. این ادعا که عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت، خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها را به آتش بکشد، دروغی بیش نیست که طبرسی، آن را در کتاب **دلائل الامامة** با دروغهای دیگری درآمیخته و نقل کرده است.[3] راوی این روایت بی‌اساس، جابر جعفی است. همانگونه که در المیزان ذهبی، آمده، جابر

۱- مصنف ابن ابی‌شیبه (۵۶۷/۱۴)، با سند صحیح.

۲- عقائد الثلاثة و السبعین فرقة از ابومحمد یمنی (۱۴۰/۱۰).

۳- دلائل الإمامة، ص۲۶.

جعفی به اتفاق امامان حدیث، یک رافضی دروغگو بوده است.[1] برخی گمان می‌کنند که عمر رضی الله عنه به پهلوی فاطمه زده و نتیجه‌اش، سقط شدن محسن بوده است. این داستان نیز، یکی از دروغ‌های روافض می‌باشد و هیچ اصل و اساسی ندارد. گویا اینها نمی‌دانند یا نمی‌خواهند بدانند که با چنین دروغ شاخداری، علی رضی الله عنه را متهم به بزدلی می‌نمایند؛ حال آنکه چطور ممکن است علی رضی الله عنه به عنوان یکی از شجاع‌ترین یاران در برابر چنین ستمی از ناحیه‌ی عمر سکوت کند و هیچ واکنشی نشان ندهد؟![2] گفتنی است: خیلی از شیعیان آگاه، صحت این روایت بی‌اساس را رد کرده‌اند.[3] همچنین پیشتر یادآور شدیم که محسن در زمان رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم به دنیا آمد.

۵ ـ ازدواج عمر رضی الله عنه با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه بیانگر روابط قوی و دوستانه‌ی عمر و اهل بیت رضی الله عنهم می‌باشد.

عمر رضی الله عنه آنچنان محبتی به اهل بیت داشت که به هیچکس، آن همه مهر و محبت نداشت. چراکه آنها، نزدیکان رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم بودند و آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز در مورد گرامی داشتن اهل بیت و رعایت حقوق آنان، سفارش کرده بود. از اینرو عمر رضی الله عنه از ام‌کلثوم دختر علی و فاطمه رضی الله عنها خواستگاری کرد و هنگام خواستگاری، اظهار محبت کرد و گفت: «به خدا قسم، هیچ مردی بر روی زمین نیست که به اندازه‌ی من، با او رفتار نیکی داشته باشد». علی رضی الله عنه نیز به خواستگاری عمر رضی الله عنه از ام‌کلثوم جواب مثبت داد. عمر رضی الله عنه شادمان و خوشحال نزد مهاجران رفت و گفت: «به من تبریک بگویید». و آنگاه سبب ازدواجش با ام‌کلثوم رضی الله عنها را چنین بیان کرد: «از رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود: (روز قیامت تمام روابط سببی و نسبی، از هم گسسته می‌گردد، جز روابط سببی و نسبی من). لذا دوست داشتم با رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم رابطه‌ی سببی داشته باشم».[4]

استاد ابومعاذ اسماعیلی کتابی در زمینه‌ی ازدواج عمر بن خطاب با ام‌کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهم نگاشته و در آن، منابع و مراجع اهل تشیع و اهل سنت را در مورد این ازدواج

۱- المیزان (۲۷۹/۱)؛ تهذیب التهذیب (۴۷/۲).

۲- حقبة من التاریخ، ص۲۲۴.

۳- مختصر التحفه الإثنی عشریة، ص۲۵۲.

۴- مستدرک حاکم (۱۴۲/۳) با سند حسن، مجمع الزوائد هیثمی (۱۷۳/۳).

خجسته بررسی کرده است.[۱] بنده نیز در کتاب سیرت عمر فاروق﷜، پیرامون این مسأله و سیرت و مواضع ام‌کلثوم رضی الله عنها سخن گفته‌ام.[۲]

۶ـ مدائن در سال ۱۶هجری فتح شد و غنایم این پیروزی به مدینه ارسال گردید. عمر﷜ از غنایم مدائن، به حسن﷜ هزار درهم و به حسین﷜ نیز هزار درهم عطا کرد و به فرزندش عبدالله﷜ پانصد درهم داد. این ماجرا نیز بیانگر میزان محبت عمر﷜ به حسن و حسین رضی الله عنهما می‌باشد و نشان می‌دهد که عمر﷜ آنها را بر فرزند خود، ترجیح می‌داده است.

اثرپذیری حسن بن علی﷜ از دانش سیاسی و راهبردی خلیفه‌ی دوم

حکومت اسلامی در دوران خلیفه‌ی دوم، با توفیق خداوند متعال و بر اساس فقه و دانش راهبردی عمر بن خطاب﷜، توانمند و قوی، ظاهر شد. نبوغ بی‌نظیر عمر فاروق﷜ در عرصه‌ی خلافت، تأثیر بسزایی در پیشرفت نهادهای حکومتی و حل و فصل مشکلات فقهی و مدیریت بحران و سایر مواردی داشت که به اثرپذیری حسن﷜ از دانش و توانمندی عمر فاروق﷜ در عرصه‌ی خلافت انجامید. چراکه پدر حسن یعنی علی بن ابی‌طالب﷜ یکی از اعضای برجسته‌ی مجلس شورای خلافت عمر﷜ و بلکه مشاور اول خلیفه بود. عمر﷜ از توانمندی علمی علی﷜ باخبر بود و نسبت به او، نظر نیکی داشت. چنانچه درباره‌ی علی﷜ فرموده است: «بهترین قاضی ما، علی است».[۳] علی﷜ در مورد مسایل قضایی، مالی و اداری، در دوران امیرالمؤمنین عمر﷜ نظریاتی ارائه داد که مورد پذیرش عمر﷜ قرار گرفت. عمر فاروق﷜ درمسایل بزرگ و کوچک با علی﷜ مشورت و رایزنی می‌نمود؛ از جمله: هنگام فتح بیت‌المقدس، هنگام فتح مدائن، هنگام تصمیم‌گیری برای جنگ با ایرانیان و لشکرکشی به نهاوند، زمانی که برای جنگ با رومیان، قصد حرکت نمود و نیز در مورد تقویم هجری و سایر مسایل.[۴]

علی﷜ در تمام زندگانی عمر﷜ مشاور خیرخواه او بود و به عمر﷜ محبت می‌ورزید و نگران وی بود. عمر﷜ نیز علی﷜ را دوست داشت و بدین سان در میان آنها، مهر و محبت،

۱- نگا: زواج عمر بن الخطاب من ام‌کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب حقیقة و لیس افتراء.

۲- این کتاب، توسط، دوست گرامی بنده، آقای عبدالله ریگی احمدی به فارسی ترجمه شده است.(مترجم).

۳- الإستیعاب، ص۱۱۰۲.

۴- علی بن ابی‌طالب مستشار أمین للخلفاء الراشدین، ص۹۹.

اطمینان و رابطه‌ی دو طرفه‌ای برقرار بود؛ با این حال برخی کوشیده‌اند تا تاریخ را دگرگـون جلوه دهند و برای این منظور برخی از روایات بی اساس را دسـتاویز قـرار داده‌انـد تـا دوران خلفای راشدینﷺ را بدین شکل به تصویر بکشند که هر یک از آنها، در کمین دیگری بوده و یا مسایلی که در بین آنها جریان داشته، جهت‌دار و مغرضانه بوده است![1]

اندکی تأمل درخلافت عمر فاروقﷺ نشان می‌دهد کـه رابطـه و همکـاری میـان عمـر و علی رضی الله عنهما، شفاف و بی‌نظیر بوده است. علیﷺ، مشاور اول عمرﷺ در مسایل بـود و هر پیشنهادی که علیﷺ به عمرﷺ نمود، از سوی عمرﷺ پذیرفته و اجـرا شـد. علـیﷺ در تمام شرایط، صادقانه، با عمرﷺ همکاری می‌کرد و دوست و خیرخواه مخلصی برای او بود.[2] بـدون تردیـد رابطـه‌ی علـی و عمـر رضـی الله عنهمـا، پیامـدهای فرهنگـی، علمـی و تربیتـی ارزنده‌ای بر حسنﷺ و سایر جوانـان آن دوران نهـاد. مـوارد زیـادی وجـود دارد کـه بیـانگر روابط گرم و دوستانه‌ی عمر و علی رضی الله عنهما می‌باشد؛ از آن جمله می‌تـوان بـه مـوارد ذیل اشاره کرد:

۱ـ علیﷺ در حالی که جامه‌ای عدنی بر تن داشت، گفت: «این لباس را بـرادر، دوسـت صمیمی، رفیق یکدل و یار پاکباز من، امیرالمـؤمنین عمـرﷺ، بـه مـن داده اسـت».[3] ابوالسـفر می‌گوید: علی بن ابی‌طالبﷺ جامه‌ای داشت که آن را زیاد می‌پوشید. به او گفتـه شـد: چـرا بیشتر اوقات، این لباس را می‌پوشی؟ فرمود: «این لباس را دوسـت صـمیمی و رفیـق پاکبـازم، عمر بن خطابﷺ به من داده است؛ او، بنده‌ی نیک و مخلصی بود و خداوند نیز او را پاک و مخلص گردانید». آنگاه علیﷺ گریست.[4]

حسنﷺ با مشاهده‌ی چنین مواردی، به حقیقت محبت علی و اهل بیـتﷺ و نیـز محبـت عمرﷺ نسبت به آنان پی برد.

۲ـ ابن عباسﷺ می‌گوید: جنازه‌ی عمرﷺ را روی تختش گذاشته بودند. من هم در میان مردمی بودم که برای عمرﷺ دعا می‌کردند. هنوز جنازه‌ی عمر را برنداشته بودند که ناگهـان مردی از پشت سر، آرنجش را بر شانه‌ام گذاشت و گفت: «خداونـد، عمـر را رحمـت کنـد؛

۱- همان.

۲- فقه السيرة النبوية از بوطی، ص۵۲۹.

۳- المختصر من كتاب الموافقة، ص۱۴۰.

۴- المصنف از ابن ابی‌شیبه (۲۹/۱۲).

آرزو می‌کردم که خدا، تو را در کنار دو دوستت، قرار دهد. زیرا بسیار می‌شنیدم که رسول‌اللهﷺ می‌فرمود: (با ابوبکر و عمر بودم؛ من و ابوبکر و عمر، فلان کار را انجام دادیم؛ من و ابوبکر و عمر رفتیم). لذا همواره گمان و آرزوی من، بر این بود که خداوند، تو را در کنار آنها قرار دهد». ابن عباسﷺ می‌گوید: چهره‌ام را برگرداندم؛ دیدم که او، علی بن ابی‌طالبﷺ است.[1] و سپس از بصره به کوفه عزیمت نمود و روز دوشنبه، دوازدهم ماه رجب سال سی و شش هجری وارد کوفه شد. از او خواستند که به کاخ ابیض (قصر سفید) برود و آنجا سکونت کند. علیﷺ فرمود: «نه؛ عمرﷺ سکونت در این کاخ را نپسندید و آن را ناخوشایند می‌دانست؛ لذا من نیز سکونت در کاخ ابیض را نمی‌پسندم. لذا در میدان کوفه، از مرکبش پایین آمد و سپس وارد مسجد بزرگ کوفه شد و دو رکعت نماز گزارد.[2]

۳ـ اهل بیتﷺ، محبت وافری به عمرﷺ داشتند. این نکته، از آنجا نمایان می‌گردد که آنان، به خاطر محبتی که به عمرﷺ داشتند، برخی از فرزندانشان را عمرﷺ نامیدند و بدین سان نشان دادند که از عمرﷺ حساب می‌برند و کردار نیک و اخلاق ارزشمندش را می‌پسندند و خدمات ارزنده‌اش به اسلام را قبول دارند؛ همچنین اینکه اهل بیت، برخی از فرزندانشان را عمر، نامیده‌اند، بیانگر این است که رابطه‌ی قوی و تنگاتنگی با عمر فاروقﷺ داشته‌اند؛ به‌ویژه که این رابطه‌ی روحی، از طریق ازدواج و پیوند سببی، قوت بیشتری یافت. نخستین کسی که فرزندش را عمر نامید، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالبﷺ بود که نام پسرش، از ام‌حبیب بنت ربیعه‌ی بکریه را عمر نهاد.[3]

در کتاب الفصول، ذیل نام فرزندان علی بن ابی‌طالبﷺ، نام عمر مشاهده می‌شود که از صهباء بنت ربیعه زاده شد. صهباء، یکی از زنانی بود که در جنگ عین التمر به فرماندهی خالد بن ولید، اسیر شد و در سهم علی بن ابی‌طالبﷺ قرار گرفت و باردار شد و پسری به دنیا آورد که نامش را عمر نهادند. این عمر، هشتاد و پنج سال عمر کرد و نیمی از میراث علی بن ابی‌طالبﷺ به او رسید؛ چرا که تمام برادرانش یعنی عبدالله و جعفر و عثمان در

۱- صحیح بخاری، شماره‌ی ۳۶۷۷.

۲- تاریخ الخلافة الراشدة، محمد کنعان، ص۳۸۳.

۳- تاریخ یعقوبی (۲۱۳/۲)؛ الشیعة و أهل البیت، ص۱۳۳.

کربلاء به همراه حسین رضي الله عنه شهید شدند. بـه عبـارتی عمـر بـن علـی در کـربلا شـهید نشـد و از برادرانش ارث برد.[1]

حسن رضي الله عنه نیز پیرو عملکرد پدرش و به خاطر محبتی که به عمر فاروق رضي الله عنه داشت، یکـی از پسرانش را عمر نامید.[2] از دیگر کسانی که نام فرزندانش را عمر نامیدند، می‌توان ایـن افـراد را نام برد: *علی بن حسین ملقب به زین العابدین[3] و نیز*موسی بن صادق ملقب به کاظم کـه نام بزرگترین پسرش را عمر نهاد.[4] اینها، امامانی هستند که از اهـل بیـت بودنـد و راه و روش پیامبر صلی الله علیه وسلم را در پیش گرفتند و عقاید و باورهای اهل سنت و جماعت را داشتند و از آنجا که سالها پس از وفات عمر رضي الله عنه فرزندانشان را به اسم او نامگذاری کردند، مهر و محبت نهفتـه در سـینه‌هایشـان نسـبت بـه امیرالمـؤمنین عمـر رضي الله عنه را نمایـان کردنـد. گفتنـی اسـت: اهـل بیـت، فرزندانشان را به نامهای ابوبکر و عثمان نیز نامگذاری کرده‌اند و این، همان شیوه‌ی اهل سنت و جماعت تا عصر حاضر می‌باشد. در میان خاندان بنی‌هاشم، افراد زیادی مشـاهده مـی‌شـوند که نام بزرگان صحابه و مادران مؤمنان از قبیل: طلحه، عبـدالرحمن، عایشـه، ام‌سـلمه و امثـال آن، بر آنها نهاده شده است. از اینرو از همه می‌خواهیم که در ایـن زمینـه بـه علـی و حسـن و حسین و سایر اهل بیت رضي الله عنهم اقتدا کنند که دوستدار انصار دین و یاران رسول‌خـدا صلی الله علیه وسلم بودنـد و فرزندانشان را به نامهای خلفای راشدین و مادران مؤمنان، می‌نامیدند.[5]

گفته‌ی عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب در مورد عمر رضي الله عنه

حفص بن قیس می‌گوید: از عبدالله بن حسن رضي الله عنه در مورد مسح بر موزه‌هـا سـؤال کـردم. وی، گفت: عمر بن خطاب رضي الله عنه بر موزه‌هایش مسح می‌کرد. گفتم: سؤال من، این است که آیا تو بر موزه، مسح می‌کنی؟ گفت: من، به تو درباره‌ی عملکرد عمر رضي الله عنه می‌گویم و تو، در مورد نظر خودم سؤال می‌کنی؟! عمر رضي الله عنه از من و از تمام مردم زمین بهتر بود. حفص بن قیس می‌گوید: برخی از مردم گمان می‌کنند که شما این سخن را از روی تقیه می‌زنید! در آن هنگام، مـا در حد فاصل قبر و منبر پیامبر نشسته بودیم. عبدالله بن حسن فرمود: «بارخدایا! سخن ما در نهان و

۱- الفصول المهمة ص۱۴۳؛ الشيعة و أهل البيت، ص۱۳۳.

۲- الشيعة و أهل البيت، ص۱۳۳.

۳- الشيعة و أهل البيت، ص۱۳۴.

۴- الشيعة و أهل البيت، ص۱۳۵.

۵- إذهبوا... نوشته‌ی عبدالعزیز زبیری، ص۲۳۰.

آشکار، همین است». و سپس افزود: «پس از این، گفتار هیچ کس را که بر ضدّ من گفته، به من نرسان». آنگاه اضافه کرد: «چه کسی گمان می کند که علیﷺ آدم مغلوب و شکست‌خورده‌ای بوده و رسول‌خداﷺ به او دستوری داد؛ اما او آن را انجام نداد؟! برای طعن و خرده‌گیری بر علیﷺ همین کافی است که چنین پندار ناروایی به او نسبت داده شود که او دستور رسول‌خداﷺ را اجرا نکرده است.[1]

حسن بن علیﷺ در دوران خلافت عثمان بن عفانﷺ

عثمانﷺ از همان آغاز دعوت اسلامی، رابطه‌ی عمیقی با این دعوت داشت و از این‌رو هیچ نکته‌ی بزرگ و کوچکی از رهنمودهای نبوی را از دست نداد و پس از آن نیز در دوران خلافت شیخین، هیچ مسأله‌ای از او پوشیده نماند. به عبارتی عثمانﷺ با هیچ یک از زیرساختهای حکومت اسلامی ناآشنا نبود و نظام تربیتی و آموزشی عثمان بن عفانﷺ و بلکه همه‌ی صحابهﷺ، قرآن کریم بود که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. چنانچه مؤثرترین عاملی که شخصیت عثمان بن عفانﷺ را شکل داد و داشته‌های درونی وی را جلا بخشید و توان و نیرویش را برانگیخت و روح و روانش را پیراسته ساخت، مصاحبت با رسول‌خداﷺ و شاگردی در مکتب آن حضرتﷺ بود. چراکه عثمانﷺ پس از پذیرش اسلام، در مکه و نیز پس از هجرتش به مدینه، همواره در کنار پیامبر اکرمﷺ بود و روان و شخصیت خود را سر و سامان بخشید و با حضور پیوسته و همیشگی در درسهای رسول‌خداﷺ، علوم و معارف بسیاری را از معلم و هدایتگر بشریت فرا گرفت. عثمانﷺ از آن جهت از حضور در غزوه‌ی بدر، باز نماند که عمداً طفره رفته یا قصد گریز از جنگ را داشته باشد؛ چنانچه برخی کوشیده‌اند تا چنین تهمت ناروایی را بر عثمانﷺ وارد کنند. عثمانﷺ به هیچ عنوان قصد تخلف از جنگ بدر یا مخالفت با رسول‌خداﷺ را نداشت و به راستی از فضیلتی که نصیب اهل بدر گردید، باز نماند. زیرا فضیلت حضور در جنگ بدر، از آن جهت بود که حضور در جنگ، معنایی جز اطاعت و پیروی از رسول‌خداﷺ نداشت و عثمانﷺ نیز به خاطر اجرای دستور پیامبر اکرمﷺ در مدینه مانده بود تا از همسرش رقیه بنت رسول‌اللهﷺ پرستاری نماید. بنابراین عثمانﷺ فقط به خاطر اجرای دستور پیامبرﷺ نتوانست در جنگ بدر شرکت کند و این، عین اطاعت از رسول‌خداﷺ بود. به همین سبب

۱- النهی عن سب الأصحاب و ما فیه من الإثم و العقاب، از محمد عبدالواحد مقدسی، ص۵۷.

نیز رسول‌خدا ﷺ از غنایم بدر، سهمی برای عثمان رضی الله عنه تعیین نمود و بـدین سـان او را از اجـر حضور در جنگ بدر، بی‌نصیب نگذاشت. عثمان رضی الله عنه در ماجرای حدیبیه نیز از فضایل منحصر به فردی برخوردار شد که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

*رسول‌خدا ﷺ هنگامی که از صحابه رضی الله عنهم بیعت گرفت، دست مبارکش را به جای دست عثمان رضی الله عنه در دست دیگرش نهاد. چراکه عثمان رضی الله عنه آنجا حضور نداشت و به عنوان نماینده بـه مکه رفته بود.

*رسول‌خدا ﷺ عثمان رضی الله عنه را برای ابلاغ پیامش به مسلمانان دربند در مکه، انتخاب نمود.

*رویکرد درخشان عثمان رضی الله عنه که پیشنهاد طواف خانه‌ی خدا از سوی کفـار قـریش را رد کرد تا بدین سان ثابت کند که فقط همراه رسول‌خدا ﷺ طواف می‌کند.[1]

*در فتح مکه نیز رسـول‌خـدا ﷺ سـفارش عثمـان بـن عفـان رضی الله عنه را در مـورد عبـدالله بـن ابی‌السرح پذیرفت.[2]

در مورد زندگانی عثمان رضی الله عنه در مدینه، می‌توان موارد ذیل را نام برد:

ازدواج عثمـان رضی الله عنه بـا ام‌کلثـوم دخـت رسـول‌خـدا ﷺ پـس از وفـات رقیـه دخـت آن حضرت ﷺ؛ وفات عبدالله بن عثمان رضی الله عنه و سپس درگذشت ام‌کلثوم؛ مشـارکت عثمـان رضی الله عنه در ساختار اقتصادی حکومت اسلامی و کمک‌های مالی وی؛ خریداری چاه رومه به بیست هزار درهم توسط عثمان رضی الله عنه و وقف آن برای اسـتفاده‌ی همگـانی؛ مشـارکت در توسـعه‌ی مسـجد پیامبر ﷺ و تجهیز لشکر اسلام برای اعزام بـه تبـوک. احادیـث زیـادی روایـت شـده کـه بـه فضیلت عثمان رضی الله عنه در کنار سایر اهل فضیلت اشاره می‌کند، همچنانکه برخی از احادیث، بطور اختصاصی در مورد فضیلت عثمان رضی الله عنه نقل شده است. خبر دادن رسول‌خدا ﷺ از فتنـه‌ای کـه عثمان رضی الله عنه به دنبال آن به شهادت رسید؛ عثمان رضی الله عنه در دوران خلافـت ابـوبکر صـدیق رضی الله عنه جـزو اهل شورا و آن دسته از اصحابی بود که نظراتشـان در مـورد مسـایل مهـم مـورد توجـه قـرار می‌گرفت. عثمان رضی الله عنه در مسـایلی کـه نرمـی و ملاطفـت مـی‌طلبیـد، در کنـار ابـوبکر رضی الله عنه بـود؛ همچنانکـه عمـر رضی الله عنه در مسـایلی مشـاور و دسـتیار ابـوبکر رضی الله عنه محسـوب مـی‌شـد کـه شـدت و قاطعیت، لازمه‌ی آنها بود. عمر رضی الله عنه وزیر ابوبکر رضی الله عنه بشـمار مـی‌رفـت و عثمـان رضی الله عنه دبیـر کـل و منشی دولت صدیق رضی الله عنه بود. عثمان رضی الله عنه در دوران خلافت عمر فاروق رضی الله عنه نیـز منزلـت و جایگـاه

۱- المناقب النضرة فی المناقب العشرة، ص۴۹۰.

۲- أضواء البیان فی تاریخ القرآن، نوشته‌ی صابر ابوسلیمان، ص۷۹.

ویژه‌ای داشت. چنانچه عموم مردم، هرگاه می‌خواستند، چیزی از عمرﷺ درخواست کنند، آن را از طریق عثمان و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما مطرح می‌کردند. عثمانﷺ، ردیف نامیده می‌شد. در زبان عربی به قائم مقام یا جانشین و یا شخص دوم حکومت، پس از شخص اول آن، ردیف گفته می‌شود و یا به کسی اطلاق می‌گردد که در جایگاه رییس قرار می‌گیرد و پس از رییس، به او مراجعه می‌شود. گفتنی است: در مواردی که کاری از دست عمر یا عثمان برنمی‌آمد، مردم به عباسﷺ مراجعه می‌کردند.[1]

حسن بن علیﷺ در دوران خلافت عثمانﷺ در عنفوان جوانی بسر می‌برد و در مرحله‌ی سنی خاصی قرار داشت که می‌توانست از رخدادها و اتفاقات پیرامونش، نکات زیادی بیاموزد و از دانش سیاسی خلیفه‌ی راشد، عثمان بن عفانﷺ و سایر صحابهﷺ، استفاده‌ی زیادی ببرد؛ از جمله:

۱ـ دانش بی‌نظیر عمرﷺ در مورد نحوه‌ی انتخاب خلیفه

عمر فاروقﷺ توجه ویژه‌ای به حفظ وحدت و یکپارچگی داشت و تا واپسین لحظات حیاتش، در اندیشه‌ی آینده‌ی امت اسلامی بود؛ آن هم در لحظاتی که از بابت جراحات وارده، به شدت رنج می‌برد.آری! آن لحظات جاودانی که ایمان عمیق عمرﷺ درآن نمایان گردید. و اخلاص و ایثارش تجلی یافت.[2] عمر فاروقﷺ در آن لحظات سخت، برای گزینش خلیفه‌ی جدید، روش نوین و بی‌سابقه‌ای ارائه داد که نشان‌دهنده‌ی دانش عمیق و بی‌نظیرش در زمینه‌ی استراتژی راهبردی وی در اداره‌ی حکومت اسلامی می‌باشد. پیش از او رسول‌خداﷺ بی‌آنکه با نص صریح، کسی را به عنوان جانشین تعیین کند، دار فانی را وداع کرده و ابوبکرﷺ نیز، بر اساس مشورت صحابهﷺ و پس از رایزنی با آنان، وی را به عنوان جانشین خود، تعیین نمود تا اینکه نوبت شخص عمرﷺ در بالین موت بود که از او خواستند، شخصی را برای جانشینی خود، تعیین نماید؛ لذا پس از اندیشه‌ی بسیار در این زمینه تصمیم گرفت، روش جدیدی برای انتخاب جانشین خود انتخاب کند که متناسب با شرایط آن زمان باشد. رسول‌خداﷺ در حالی به دار باقی شتافت که همه، ابوبکرﷺ را به خاطر حسن پیشینه‌ی زیادی که در اسلام داشت، بیش از دیگران لایق جانشینی آن حضرتﷺ

۱– تیسیرالکریم المنان فی سیرة عثمان، نوشته‌ی صلابی، ص۲۷۴.

۲– الخلیفة الفاروق عمر بن خطاب، نوشته‌ی عانی، ص۱۶۱.

می‌دانستند و از اینرو احتمال بروز اختلاف در مورد جانشینی پیامبرﷺ دور از انتظار بود؛ بویژه اینکه رسول‌خداﷺ با گفتار و کردارش، امت اسلامی را رهنمون شده بود که ابوبکرﷺ شایسته‌ترین فرد، پس از ایشان می‌باشد. آن زمان که ابوبکر صدیقﷺ، عمرﷺ را به عنوان خلیفه تعیین نمود، به خوبی می‌دانست که عموم صحابهﷺ نیز عمرﷺ را شایسته‌ترین فرد برای خلافت می‌دانند. از اینرو پس از مشورت و رایزنی با بزرگان صحابهﷺ، عمرﷺ را به عنوان جانشین تعیین کرد و هیچکس با او مخالفت ننمود و بدین سان، تمام صحابه در مورد خلافت عمرﷺ به اجماع و اتفاق نظر رسیدند.[1] اما روش انتخاب خلیفه‌ی سوم، بدین شکل بود که برای این منظور شورایی متشکل از چند نفر انگشت شمار تشکیل شد و شش تن از صحابه که همه‌ی آنها شایسته‌ی خلافت بودند، از سوی عمرﷺ برای رایزنی در مورد جانشین وی، تعیین شدند؛ هرچند یکایک آنان با همدیگر تفاوت داشتند. عمرﷺ، شیوه‌ی انتخاب خلیفه و مهلت آن را مشخص کرد و تعداد آرای کافی در این زمینه را تعیین نمود و تعیین خلیفه را به این مجلس مشورتی سپرد و نحوه‌ی انتخاب خلیفه را در صورت برابر بودن آرا، توضیح داد و تعدادی از سربازان الهی را مأمور مراقبت از جریان انتخابات در مجلس خود نمود تا با هرگونه هرج و مرج احتمالی مقابله کنند. ناظران انتخاباتی، به کسی اجازه نمی‌دادند که وارد مجلس انتخاب خلیفه شود و یا حتی در اطراف مجلس خبرگان، دور بزند و از مسایلی که در مجلس می‌گذرد، اطلاع یابد.[2]

تحلیلی بر آنچه گذشت...

۱ـ تعداد اعضای مجلس تعیین خلیفه و نامهای آنان

شش نفر، از سوی عمرﷺ برای تعیین خلیفه انتخاب شدند که عبارت بودند از: علی بن ابی‌طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، سعدبن ابی‌وقاص، زبیر بن عوام و طلحة بن عبیداللهﷺ. همه‌ی اینها، جزو عشره‌ی مبشره[3] بودند؛ ولی سعید بن زیدﷺ که یکی از عشره‌ی

۱- أولیات الفاروق. نوشته‌ی قرشی، ص۱۲۲.

۲- أولیات الفاروق. نوشته‌ی قرشی، ص۱۲۴.

۳- عشره‌ی مبشره، ده تن از یاران رسول‌خداﷺ هستند که آن حضرتﷺ با ذکر نام آنها، به بهشتی بودن آنان گواهی داده است. (مترجم).

مبشره می‌باشد، جزو اعضای این شورا نبود. ابن کثیر مـی‌گویـد: شـاید عمـرﷺ از آن جهـت سعید بن زیدﷺ را در شمار شورای خبرگان قرار نداد که وی، از طایفه‌ی بنی عـدی بـود[۱] و عمرﷺ سعی زیادی می‌کرد که نزدیکانش بـه امـارت نرسـند؛ هرچنـد در میـان نزدیکـانش، کسانی وجود داشتند که شایسته‌ی خلافت و امارت بودند. از این‌رو عمرﷺ سعید بن زیـدﷺ را که از نزدیکانش بود، در شمار اعضای شورای تعیین خلیفه که در واقع نامزدهای انتخاباتی برای احراز مسؤولیت خلافت نیز بودند، قرار نداد.[۲]

۲ـ روش انتخاب خلیفه

عمرﷺ به اعضای شورا، دستور داد که در خانه‌ی یکی از خود، جمع شوند و پیرامون انتخاب خلیفه، با هم مشورت و رایزنی نمایند. عبدالله بن عمرﷺ نیز همراه آنان بود و تنها نقش رایزن و مشاوری را داشت که نامزد خلافت بشمار نمی‌رفت. صـهیب رومـیﷺ در مـدت رایزنـی اعضای شورا، مسؤول اقامه‌ی نماز بود؛ عمر فـاروقﷺ بـه او فرمـود: «تـو، در ایـن سـه روز، مسؤول اقامه‌ی نماز هستی». این مسؤولیت، از آن جهت بر عهده‌ی صهیبﷺ نهـاده شـد کـه هیچ یک از شش عضو مجلس انتخاب خلیفه، مسؤولیت امامـت و اقامـه‌ی نمـاز را بـر عهـده نگیرد و این مسؤولیت، حمایتی از سوی عمرﷺ برای به خلافت رسـیدن آن شـخص قلمـداد نگردد.[۳] عمر فاروقﷺ مقداد بن اسـود و ابوطلحـه‌ی انصـاری رضـی الله عنهمـا را بـه عنـوان ناظران انتخاباتی تعیین نمود تا بر نحوه‌ی انتخاب خلیفه در شورای تشکیل شده نظارت کنند.[۴]

۳ـ مهلت مقرر برای رایزنی به منظور انتخاب خلیفه

عمر فاروقﷺ سه روز را برای مشورت و رایزنی شورای خبرگـان تعیـین نمـود کـه فرصـت کافی و مناسبی برای تعیین خلیفه بود و اجازه نداد کـه ایـن مـدت را افـزایش دهنـد. چراکـه تمدید مهلت مقرر از سوی اعضای شورا، به معنای بروز اختلاف در میان آنان بر سر انتخـاب

۱- البدایة و النهایة (۱۴۲/۷).

۲- الخلفاء الراشدون، نوشته‌ی خالدی، ص۹۸.

۳- الخلافة والخلفاء الراشدون، نوشته‌ی بهنساوی، ص۲۱۳.

۴- أشهر مشاهیر الإسلام فی الحرب و السیاسة، ص۶۴۸.

خلیفه و گسترش دامنه‌ی آن بود. از اینرو عمر فاروق رضي الله عنه به آنان فرمود: «حتماً روز چهارم در حالی فرا رسد که شخصی را به امارت خود تعیین کرده‌اید».[1]

٤ـ تعداد آرای کافی برای انتخاب خلیفه

عمر رضي الله عنه به صهیب رضي الله عنه دستور داد: «سه روز، برای مردم امامت بده تا این گروه در خانه به کارشان بپردازند؛ اگر در مورد خلافت یک نفر به اتفاق نظر رسیدند، در این صورت هر کس که به مخالفت آنان برخاست، گردنش را بزنید»[2]. بدین سان عمر رضي الله عنه دستور کشتن کسی را صادر کرد که با نظر شورای مسلمانان، مخالفت کند و درصدد تفرقه‌افکنی در میان مسلمانان برآید. عمر رضي الله عنه با صدور این حکم، به دستور رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم عمل کرد که فرموده است: (**من أتاكم و أمركم جميع على رجل منكم يريد أن يشقّ عصاكم، أو يفرق جماعتكم فاقتلوه**).[3] یعنی: «در آن حال که زمام کارتان به صورت یکپارچه به دست یکی از شما باشد، هر کس نزد شما بیاید و قصد ایجاد اختلاف یا تفرقه‌افکنی در میان جماعت یکپارچه‌ی شما را داشته باشد، او را بکشید».

در بعضی از کتابهای تاریخ آمده است: عمر رضي الله عنه به این افراد، دستور داد تا برای مشورت و رایزنی یکجا جمع شوند و این حکم را صادر کرد که اگر پنج تن از آنها در مورد خلافت یک نفر به توافق نظر برسند و یکی از آنان، از پذیرش نظر جمع امتناع نماید، او را بکشند؛ همچنین دستور داد در صورتی که چهار نفر از آنها، یک نظر داشته باشند و دو نفر دیگر، از پذیرش رأی آنها خودداری کنند، گردنش را بزنند.[4] گفتنی است: سند این روایت، صحیح نیست و از نکات عجیب و بی‌اساسی می‌باشد که شخصی به نام ابومخنف، آن را ساخته و پرداخته است. این روایت خودساخته‌ی ابومخنف، برخلاف روایات صحیح و نیز سیرت درخشان صحابه رضي الله عنهم می‌باشد. این ادعای ابومخنف که عمر رضي الله عنه به صهیب رضي الله عنه چنین دستوری داده است، ادعایی بی‌اساس و بلکه گفتاری ناشایست می‌باشد. چگونه امکان دارد عمر رضي الله عنه در حالی چنین دستوری صادر کرده باشد که آن شش نفر را از بزرگان و برگزیدگان صحابه رضي الله عنهم

۱- طبقات ابن سعد (۳/۳۶۴).

۲- طبقات ابن سعد (۳/۳۶۴).

۳- صحیح مسلم (۳/۱۴۸۰).

۴- تاریخ طبری (۵/۲۲۶).

می‌دانسته و خودش با علم به اینکه آنان، سرآمدان صحابه هستند، مسؤولیت تعیین خلیفه را به آنها سپرده است؟[۱]

ابن سعد رحمه‌الله نیز این روایت را نقل کرده که عمررضی الله عنه به انصاررضی الله عنهم گفت: «آنان را داخل یک خانه ببرید و چنانچه در مدت سه روز، به اتفاق نظر نرسیدند، به سراغشان بروید و آنان را گردن بزنید».[۲]این روایت، منقطع است و یکی از راویان آن، شخصی به نام سماک بن حرب می‌باشد که محدثان، او را در نقل روایات، ضعیف دانسته‌اند.[۳]

۵ ـ داوری یک داور در صورت وجود اختلاف

عمررضی الله عنه وصیت کرد که عبدالله بن عمررضی الله عنه در جلسه‌ی اهل شورا حاضر شود؛ البته بی‌آنکه اختیار یا دخالتی در زمینه‌ی تعیین خلیفه داشته باشد. عمررضی الله عنه برای آنها توضیح داد که چنانچه سه تن از آنان یک نظر داشتند و سه نفر هم، نظر دیگری، در این صورت عبدالله بن عمررضی الله عنه را حکم (داور) قرار دهند و عبداللهرضی الله عنه با هر یک از این دو گروه که همراه شد، آن گروه، خلیفه را تعیین کنند. وی، همچنین دستور داد که در صورت عدم راضی شدن به قضاوت عبدالله بن عمررضی الله عنه، با گروهی همراه شوند که عبدالرحمن بن عوفرضی الله عنه با آنان بود و در عین حال عبدالرحمن بن عوفرضی الله عنه را شخصیتی راست‌اندیش و درستکار توصیف نمود وتوصیه کرد که از او حرف‌شنوی داشته‌باشند.[۴]

٦ ـ سربازان الهی، بر جریان انتخاب خلیفه، نظارت می‌کنند و مسؤلیت برقراری نظم و جلوگیری از هرج و مرج را برعهده می‌گیرند

عمررضی الله عنه ابوطلحه‌ی انصاریرضی الله عنه را به حضور خواست و به او گفت: «ای ابوطلحه! خداوندعزوجل، اسلام را به وسیله‌ی شما عزت بخشید. لذا پنجاه تن از انصار را انتخاب کن و این گروه (اعضای شورا) را تشویق نما تا یکی را از میان خود، به عنوان خلیفه تعیین کنند».[۵] عمررضی الله عنه به

۱- مرویات أبی‌مخنف فی تاریخ الطبری، دکتر یحیی، ص۱۷۵.

۲- طبقات ابن سعد (۳۴۲/۳).

۳- مرویات ابی‌مخنف فی تاریخ الطبری، ص۱۷۶.

۴- نگا: تاریخ طبری (۳۲۵/۵).

۵- نگا: تاریخ طبری (۲۲۵/۵).

مقداد بن اسود رضی الله عنه نیز گفت: «زمانی که مرا در قبرم گذاشتید، این گروه را در یک خانه جمع کن تا یک نفر را از میان خود، به عنوان خلیفه تعیین نمایند».[۱]

۷ـ جواز تولیت شخصی شایسته با وجود فردی که از او شایسته‌تر است

یکی از پیامدهای مثبت شورا، این است که با وجود شخص اصلح، می‌توان تولیت را به فردی واگذار کرد که از لحاظ شایستگی در حد پایین‌تری قرار دارد. زیرا عمر رضی الله عنه شش تن از اصحاب را مأمور کرد که یک نفر را از میان خود برای برعهده گرفتن خلافت، تعیین کنند؛ وی، در حالی شش نفر را برای این منظور انتخاب کرد که می‌دانست برخی از این افراد بر دیگران برتری دارند. عمر رضی الله عنه در انتصاب کارگزاران منطقه‌ای نیز همین رویه را داشت. چنانچه از دیدگاه عمر رضی الله عنه معیار تعیین صلاحیت برای گزینش کارداران منطقه‌ای، فقط در فضایل و مناقب دینی خلاصه نمی‌شد و امتیازات دیگری از قبیل تواناییهای راهبردی و برخورداری از دانش سیاسی نیز در کنار تقوا و سایر ارزشهای دینی، مورد توجه قرار می‌گرفت. از اینرو مسؤولیتهایی به **معاویه**، **مغیرةبن شعبه** و **عمرو بن عاص** رضی الله عنهم داد؛ هرچند افراد دیگری بودند که از لحاظ دینی و علمی بر اینها برتری داشتند؛ چنانچه ابودرداء رضی الله عنه در شام بود و ابن مسعود رضی الله عنه در کوفه.[۲]

۸ـ شگرد عمر رضی الله عنه در نحوه‌ی تعیین جانشین

عمر رضی الله عنه می‌دانست که شورا، فقط در شش نفر خلاصه نخواهد شد و دامنه‌ی آن، برای تعیین خلیفه، تا اخذ رأی از همه‌ی ساکنان مدینه، گسترش خواهد یافت. به همین دلیل سه روز را برای انتخاب خلیفه تعیین کرد که فرصت مناسبی برای اهل شورا بود تا در مورد انتخاب خلیفه رایزنی کنند و براساس دیدگاه بیشتر ساکنان مدینه که همان صحابه بودند، نظر نهایی خود را اعلام نمایند. ساکنان سایر بلاد اسلامی نیز در این زمینه پیرو اهل مدینه بودند. چراکه مدینه، محل سکونت صحابه بود و سرآمدان صحابه همچنان در مدینه سکونت داشتند. چنانچه عمر رضی الله عنه آنان را در مدینه نگه داشته و آنها را از هجرت به سرزمینهای فتح شده، باز داشته بود.[۳]

۱- همان.

۲- المدینة النبویة فجرالإسلام و العصر الراشدی (۹۷/۲).

۳- همان.

۹ ـ مجلس شورا، بزرگترین تشکل و نهاد سیاسی

عمررضی الله عنه مسؤولیت انتخاب خلیفه را به اهل شورا واگذار کرد تا یک نفر را از میان خود برای این منظور برگزینند. جا دارد بدین نکته اشاره کنیم که هیچ یک از اهل شورا، با این تصمیم عمررضی الله عنه مخالفت نکرد. چنانچه این تصمیم، مورد اعتراض هیچ یک از سایر صحابه نیز قرار نگرفت. بنا بر متونی که در دسترس ماست، سراغ نداریم که در آن زمان پیشنهاد دیگری مطرح شده و یا در واپسین لحظات حیات عمررضی الله عنه یا پس از وفاتش، کسی بر تصمیم عمررضی الله عنه اعتراض نموده باشد. بلکه همه، این تصمیم حکیمانه‌ی عمررضی الله عنه را پذیرفتند و مصلحت مسلمانان را در اجرای آن دانستند.

آری! عمررضی الله عنه هیئت سیاسی سرآمدی تشکیل داد که وظیفه‌اش، انتخاب رییس دولت یا خلیفه بود. تشکیل این هیئت و به عبارتی پیدایش این نهاد قانونی نوین که زاده‌ی نبوغ و دانش والای عمررضی الله عنه است، هیچگونه تعارضی با اصول و مبادی اسلام و بویژه اصول مورد تأیید اسلام در زمینه‌ی شورا ندارد. چراکه به دنبال این رویکرد عمررضی الله عنه، در مسجد جامع، با خلیفه‌ی تعیین شده از سوی مجلس خبرگان، به صورت عمومی بیعت شد. لذا این سؤال، بی‌مورد است که چه کسی، این حق را به عمررضی الله عنه داد که چنین شورایی تشکیل دهد یا دلیل عمررضی الله عنه برای ارائه‌ی این پیشنهاد چه بود؟ حال که این پرسش، مطرح شد، کافی است بدانیم که مسلمانان این پیشنهاد را تأیید کردند، آن را پسندیدند و هیچ اعتراضی هم ننمودند؛ بلکه در این مورد اجماع صورت گرفت. و اجماع، یکی از منابع تشریع اسلامی می‌باشد.[۱]

عمررضی الله عنه یکی از خلفای راشدین بود و می‌دانیم که شورا، والاترین تشکل سیاسی در نظام اسلامی دوران خلفای راشدین بوده است؛ چنانچه افرادی که عمررضی الله عنه به عنوان اعضای شورا، معرفی کرد، فضایل منحصر به فردی داشتند که از سوی خدای متعال به آنان داده شده بود و رسول اکرمصلی الله علیه وسلم آنها را بیان نمود. از این‌رو مسلمانان بر این باورند که هیچ مؤمنی از لحاظ ایمان و تقوا به عشره‌ی مبشره نمی‌رسد. عمررضی الله عنه زندگانی‌اش را بدین سان به پایان رساند که با وجود جراحات وارده و سکرات موت، همچنان به فکر مسلمانان بود و سیستم شورایی بی‌سابقه‌ای تشکیل داد که برای همیشه کاربرد دارد. بدون شک، اصل شورا در قرآن کریم و سنتِ گفتاری و کرداری رسول اکرمصلی الله علیه وسلم، مطرح شده و از آنجا که رسول‌خداصلی الله علیه وسلم و ابوبکررضی الله عنه به اصل شورا عمل نموده‌اند، عمررضی الله عنه از این نظر، بدعتگذار نمی‌باشد؛ بلکه کاری

۱- نظام الحکم فی الشریعة و التاریخ، نوشته‌ی قاسمی (۲۷۷،۲۵۸/۱).

که عمر رضي الله عنه انجام داد، ارائه‌ی یک روش برای تعیین خلیفه بود؛ البته اگرچه عمر رضي الله عنه تدبیری اندیشید و کاری کرد که پیش از او رسول خدا صلى الله عليه وسلم و ابوبکر صدیق رضي الله عنه نکرده بودند، اما یقیناً این رویکرد عمر رضي الله عنه، برگرفته از اسلام راستین و اصل شورا بود و چه کار بجا و نیکویی انجام داد که در آن شرایط، بهترین گزینه و راه برای حفظ وحدت و مصالح صحابه رضي الله عنهم و امت اسلام محسوب می‌شد.[1]

شکی نیست که این تحول باشکوه و نیز تصمیم‌گیری‌های اصولی و به‌هنگام سیاسی از سوی عمر رضي الله عنه، نقش بسزایی در بالابردن اندیشه و تفکر سیاسی حسن رضي الله عنه به جای نهاد؛ چنانچه بر اساس همین شعور و آگاهی وافر بود که پس از چندی، حسن رضي الله عنه در دوران خلافتش، شیوه‌ی نوینی در زمینه‌ی ایجاد وحدت و یکپارچگی امت، در پیش گرفت و مسلمانان را از اختلاف و چنددستگی رهانید. آری! نبوغ و نوآوری نخبگانی همچون حسن رضي الله عنه، برآیندِ آگاهی و تجربه‌ای است که از رویکرد پیشینیان، در زمینه‌ی ایجاد تمدنی خدایی و باشکوه، کسب می کنند.

روش عبدالرحمن بن عوف در اداره‌ی شورا

حسن بن علی رضي الله عنهما، شاهد به خلافت رسیدن عثمان رضي الله عنه از طریق شورایی بود که عبدالرحمن بن عوف رضي الله عنه آن را اداره می‌نمود؛ عبدالرحمن رضي الله عنه برای اداره‌ی شورا، گام‌های زیرا را برداشت:

۱ـ تشکیل جلسات شورا

پس از خاک‌سپاری عمر رضي الله عنه، اعضای شورا در خانه‌ی أم المؤمنین عائشه و یا خانه‌ی فاطمه دختر قَیس و خواهر ضَحَّاک بن قیس، جلسات خود را آغاز نمودند تا به وظیفه‌ی مهمی بپردازند که به آنان محوّل شده بود؛ چنانچه پس از گفتگوهای متعدد، به نتیجه‌ای رسیدند که همه‌ی مسلمانان از آن استقبال نمودند.[2]

۱- أولیات الفاروق، ص ۱۲۷.

۲- عثمان بن عفّان، صادق عرجون، ۶۲ – ۶۳.

۲ـ درخواست عبدالرحمن بن عوفﷺ از اعضای شورا برای کناره‌گیری به نفع عضو اصلح

پس از آغاز فعالیت شورا، عبدالرحمن بن عوفﷺ از همه‌ی اعضای شورا خواست تا امر تعیین خلیفه را به فرد افضل و اصلح واگذار نمایند که در این میان، زبیرﷺ به نفع علیﷺ کنار کشید و طلحهﷺ به نفع عثمانﷺ. سعدﷺ هم به نفع عبدالرحمنﷺ کناره‌گیری کرد. بدین ترتیب تعداد نامزدها، به سه نفر کاهش یافت. سپس عبدالرحمنﷺ رو به علی و عثمان نمود و از آنان پرسید: کدام یک از شما، خود را از این امر خطیر کنار می‌کشد تا آن را به دیگری بسپاریم و او نیز فرد افضل و اصلح را تعیین نماید، آن دو ساکت ماندند. عبدالرحمنﷺ به آنان گفت: اگر امر تعیین خلیفه را به من بسپارید، من در این امر، نسبت به فرد افضل و اصلحتان قصوری نخواهم کرد و آن دو نیز این امر را پذیرفتند.[1]

۳ـ واگذاری اداره‌ی شورا به عبدالرحمن بن عوف

عبدالرحمن، به محض پایان جلسه‌ی اعضای شورا، از صبح روز یکشنبه شروع به مشورت با مردم و بزرگان شهر نمود و تا روز چهارشنبه که پایان مهلت مقرر بود، این کار را ادامه داد. عبدالرحمنﷺ ابتدا نزد علیﷺ رفت و به او گفت: اگر من با تو بیعت نکنم، تو چه کسی را به خلافت برمی‌گزینی؟ او نیز عثمان بن عفّانﷺ را پیشنهاد کرد. سپس نزد عثمانﷺ رفت و از او هم همین را پرسید. عثمانﷺ پاسخ داد که علیﷺ را بر می‌گزیند. عبدالرحمنﷺ پس از آن، نزد سایر صحابه رفتﷺ و با آنان مشورت و رایزنی نمود. چنانچه از تمام ساکنان مدینه، اعم از ثروتمند و فقیر، زن و مرد، بزرگ و کوچک و حتی بردگان نظرخواهی کرد و در این رابطه با آنان سخن گفت. در پایان این پرس‌وجو، عبدالرحمنﷺ بدین نتیجه رسید که بیشتر مردم، عثمانﷺ را برای خلافت بهتر می‌دانند؛ هرچند عده ای، علیﷺ را برای خلافت شایسته‌تر می‌دانستند. عبدالرحمنﷺ نیمه‌شب چهارشنبه به خانه‌ی خواهرزاده‌اش، مِسوَر بن مِخرمه، رفت. هنگامی که به خانه‌اش رسید، مسور خواب بود؛ لذا در زد تا مسور را بیدار کند. به محض اینکه مسور بیدار شد، به او گفت: مسورا! می‌بینم که به خواب رفته‌ای، اما من امشب اصلاً نتوانستم بخوابم. اینک بلند شو و برو زبیر و سعد را به اینجا بیاور[2]. چون زبیر و

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبی (حدیث : ۳۷۰۰).

۲- الخلفاء الراشدون، الخالدی، ۱۵۶ – ۱۰۷.

سعد نزد عبدالرحمن رضي الله عنه آمدند، با آنان مشورت نمود. سپس مسور را به دنبال علی رضي الله عنه فرستاد و چون علی رضي الله عنه آمد تا دیرزمانی با او گفتگو کرد. آنگاه مسور را نزد عثمان فرستاد رضي الله عنه و هنگامی که عثمان رضي الله عنه نزدش آمد، تا اذان صبح به گفتگو و رایزنی پرداختند.[۱]

٤ـ اتفاق‌نظر در مورد خلافت عثمان رضي الله عنه

پس از نماز صبح آخرین روز از ماه ذی‌الحجّه سال **۲۳**هجری برابر با ۶ نوامبر سال۶۴۴ میلادی، عبدالرحمن رضي الله عنه در حالی که عمامه‌ی رسول خدا صلى الله عليه وسلم را به سر داشت، وارد مسجد شد. پیش از آمدن او، اعضای شورا در کنار منبر گرد هم آمده، منتظر او بودند. عبدالرحمن رضي الله عنه افرادی را به دنبال مهاجرین و انصار و فرماندهان و والیان حاضر در مدینه فرستاد. در آن زمان معاویه رضي الله عنه، امیر شام؛ عمیر بن سعد رضي الله عنه، امیر حِمص، و عمرو بن عاص رضي الله عنه امیر مصر، در مدینه حضور داشتند.[۲] آنان، در حج آن سال، حضور یافته و عمر فاروق رضي الله عنه را تا مدینه همراهی کرده بودند.

در روایت بخاری، در این رابطه چنین آمده است: «چون مردم نماز صبح گزاردند و اعضای شورا کنار منبر گرد هم آمدند، عبدالرحمن رضي الله عنه افرادی را به دنبال مهاجرین و انصار و فرماندهان و والیان حاضر در مدینه که به حج آمده بودند، فرستاد. زمانی که همه جمع شدند، عبدالرحمن رضي الله عنه برخاست و پس از گفتن شهادتین، چنین گفت: ای علی! من در این مورد با مردم صحبت کردم، دیدم که بیشتر آنان با خلافت عثمان رضي الله عنه موافق هستند؛ پس از من ناراحت مشو. سپس رو به عثمان رضي الله عنه نمود و گفت: من با تو بیعت می‌کنم بدین شرط که پایبند قرآن، سنّت رسول خدا صلى الله عليه وسلم و روش دو خلیفه‌ی پیشین باشی. بعد از عبدالرحمن رضي الله عنه، مهاجران، انصار، فرماندهان و والیان و سایر مسلمانان با عثمان رضي الله عنه بیعت کردند.[۳] در کتاب **التمهید و البیان**، آمده است: علی رضي الله عنه اولین فردی بود که پس از عبدالرحمن رضي الله عنه، با عثمان رضي الله عنه بیعت نمود.[۴]

۱- صحیح البخاری، کتاب الأحکام (حدیث : ۷۲۰۷).

۲- شهید الدار، ص ۳۷.

۳- صحیح البخاری، کتاب الأحکام (حدیث : ۷۲۰۷).

۴- التمهید و البیان، ص ۲۶.

۵ ـ مدیریت عبدالرحمنﷺ در اداره‌ی شورا

مدیریتی که عبدالرحمن بن عوفﷺ در اداره‌ی شورا از خود نشان داد، حاکی از درایت، ایمان و ایثار او نسبت به مصالح امت می‌باشد. او، برای حفظ وحدت کلمه از خواهش نفس گذشت و بدین ترتیب نخستین جلوه از اصول شورای انتخاب خلیفه را نمایان کرد.وی، با صبر، آرامش، دوراندیشی و حسن تدبیری که از خود بروز داد، در این امر مهم و خطیر، به موفق گردید. اینک مراحلی را پردازش می‌کنیم که عبدالرحمنﷺ در این فرایند طی نمود:

الف: ارائه‌ی روش کار شورا در اولین جلسه‌ی آن، شنیدن دیدگاه‌ها و آرای همه‌ی اعضا و شناخت اهداف هر یک از آنان، نخستین گام در جریان اداره‌ی شورا بود تا او بتواند با علم و بصیرت، در این راه حرکت کند.

ب: کنار کشیدن خودش از نامزدی مقام خلافت تا هر نوع شکی در این زمینه را از میان ببرد.

ج: او توانست در طول جلسه، نامزد مورد قبول هر یک از اعضا را بشناسد و در اثنای مذاکرات و با گرایشِ سعد و زبیر به عثمان، تقریباً راه، برای تعیین عثمانﷺ به عنوان خلیفه هموار گردید.

د: نظر عثمان و علی را که نامزد مقام خلافت بودند، در مورد یکدیگر جویا شد و دانست که هر یک از آنان، در صورتی که خود به خلافت نرسد، هیچ کس را برای این مقام، سزاوارتر از آن یکی، نمی‌داند.

هـ: عبدالرحمنﷺ غیر از اعضای شورا، با خواصّ و صاحب نظران و نیز دیگر اقشار جامعه مشورت کرد و بدین نکته پی برد که بیشتر مردم، هیچکس را همچون عثمانﷺ، سزاوار و شایسته‌ی مقام خلافت نمی‌دانند.[1]

عبدالرحمن بن عوفﷺ با فراست، درایت و ایثار و کناره‌گیری خودش از نامزدی مقام خلافت و چشم بستن بر خواهش و میل درون برای احراز بالاترین مقام حکومتی، توانست امت را از این مرحله‌ی مهم عبور دهد که خود، سزاوار بسی تقدیر و ستایش است.

ذَهَبی در این باره می‌گوید: از بهترین اقدامات عبدالرحمن بن عوفﷺ در جریان مذاکرات شورا، کنار کشیدن خودش از نامزدی مقام خلافت بود. او سپس فردی را به این مقام برگزید که صاحب نظران و بزرگان صحابهﷺ او را ترجیح می‌دادند. وی، در این کار

۱- عثمان بن عفّان، صادق عرجون، ۷۰ – ۷۱.

مهم، با کنار گذاشتن هر نوع تمایل و تبعیض، امت را به بیعت با عثمانﷺ سوق داد. اگر او به فکر این مقام بود، یا خودش، این مقام را در دست می‌گرفت و یا پسرعمویش، سعد بـن أبـی وَقّاصﷺ را به عنوان خلیفه معرفی می‌نمود.[۱]

بدین سان تصویری دیگر از ارزش و اهمیـت شـورا در عصـر خلفـای راشـدینﷺ جلـوه نمود که عبارت بود از انتخاب خلیفه از طریـق مجلـس شـورا و تعیـین او پـس از مشـورت و رایزنی با همه‌ی مردم و بیعت آنان با او.[۲]

اباطیل و دروغ‌های دشمنان در مورد ماجرای شورا [۳]

گمراهان کوردل، در مورد تاریخ اسلام، دست به جعل اخبار و روایات دروغینی زده‌اند کـه ماجرای شورا نیز از این امر مستثنی نیسـت. خاورشناسـان نیـز در آثـار خـود ایـن روایـات را منعکس کرده و آنها را گسترش داده‌اند. متأسفانه برخی از نویسندگان و پژوهشگران معاصـر نیز بدون تحقیق و پالایش اخبار و روایات، در کتابهای خود، چنین روایـاتی را مـورد اسـتناد قرار می‌دهند.

کینه‌توزان، با توجه خاص به این رویداد مهم در تاریخ اسلام، به تـألیف در ایـن زمینـه و نشر دروغ‌هایی درباره‌ی آن پرداخته‌اند که به عنوان مثال می‌توان به أبومخنـف، ابـن عقـده و ابن بابَویه[۴] اشاره کرد. ابن سعد از طریق واقدی نُه روایـت دربـاره‌ی مـاجرای شـورا و بیعـت مردم با عثمانﷺ نقل نموده است.[۵] وی، از طریق عُبَیدالله بن موسی نیز روایتی در کتاب خود آورده که این مضامین را در بر دارد: قتل عمرﷺ و تعیین اعضای شـورا، وصـیت عمـرﷺ بـه علی و عثمان پیرامون نحوه‌ی خلافت در صورتی که هر یک از آنان به خلافـت برسـد و نیـز سفارش عمرﷺ به صُهَیبﷺ در این زمینه.[۶] بلاذری نیز روایتی را در مـورد مـاجرای شـورا و

۱- سِیَر أعلام النُبَلاء (۸۶/۱).

۲- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۲۷۸.

۳- مقصود شیعیان صفوی (رافضیان) و امثاله می باشد. (مصحح)

۴- الذریعة إلی تصانیف الشیعة (۲۴۶/۱۴).

۵- الطبقات الکبری (۶۳/۳ – ۶۷).

۶- الطبقات الکبری (۳۴۰/۳).

جریان بیعت با عثمان رضی الله عنه، از ابو مخنف[۱]، هشام کَلبی[۲]، واقدی[۳] و عبیدالله بن موسی[۴] نقل کرده است. طبری هم در این ماجرا، به روایتی از ابومخنف استناد نموده است.[۵]

همچنین ابن ابی الحدید در تعریف جریان شورا، از روایات احمد بن عبدالعزیز جوهری[۶] و همچنین کتاب الشوری واقدی استفاده کرده است[۷]. مهمترین مضامین این روایات عبارتند از:

۱ـ متهم نمودن صحابه رضی الله عنهم به اِعمال تبعیض در امر تعیین خلیفه

در برخی از روایات ساختگی و موضوع[۸]، صحابه رضی الله عنهم به اِعمال تبعیض و ضایع کردن حقوق دیگران در تعیین خلیفه متهم می‌گردند و چنین وانمود می‌شود که علی رضی الله عنه از اقدامات عبدالرحمن رضی الله عنه در روند انتخاب خلیفه خشنود نبوده است. ابومخنف و هشام کلبی از پدرش و احمد جوهری روایت می‌کنند که عمر وصیّت نمود: در صورتی که تعداد آرای دو نفر برابر شد، شخص مورد تأیید عبدالرحمن رضی الله عنه به خلافت انتخاب گردد و علی رضی الله عنه به همین خاطر احساس می‌کرد که حقّش ضایع خواهد شد؛ زیرا عبدالرحمن، به خاطر رابطه‌ی خویشاوندی‌اش با عثمان رضی الله عنه، او را به عنوان خلیفه انتخاب می‌کند.[۹] ابن تَیمیّه با ردّ هر نوع نسبت نزدیک میان عبدالرحمن و عثمان، بیان می‌کند که عبدالرحمن نه برادر عثمان بود، نه پسرعمویش و نه از قبیله‌ی او. عبدالرحمن رضی الله عنه از بنی‌زُهره بود و عثمان رضی الله عنه از بنی‌اُمَیّه؛ و رابطه‌ی بنی‌زهره با بنی‌هاشم به مراتب نزدیکتر از رابطه‌ی آن با بنی‌امیه بوده است. از سوی دیگر بنی‌زهره، دایی‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بودند و عبدالرحمن و سعد بن أبی وقّاص نیز جزو آنها به حساب می‌آمدند. چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و سلم درباره‌ی سعد رضی الله عنه فرمود: (**هذا خالی؛ فَلیُرِنی**

۱- أنساب الأشراف (۱۸ – ۱۹).

۲- أنساب الأشراف (۱۸ – ۱۹).

۳- أنساب الأشراف (۱۸ – ۱۹).

۴- أنساب الأشراف (۶/۵).

۵- أثر التشیع علی الروایات التاریخیة، عبدالعزیز نور، ۳۲۱.

۶- شرح نهج البلاغة (۴۹/۹، ۵۰ و ۵۸).

۷- شرح نهج البلاغة (۱۵/۹).

۸- مقصود روایت های شیعیان و رافضیان می باشد. (مصحح)

۹- اثر التشیع علی الروایات التاریخیه، ۳۲۲.

امرُؤٌ خالَه)[1] یعنی: «این مرد، دایی من است. پس هر شخصی، دایی‌اش را به من نشان دهد (تا معلوم شود که هیچکس، دایی‌ای همچون دایی من ندارد)». همچنین باید در نظر داشت که رسول خدا ﷺ هرگز بین دو مهاجر و یا دو انصار پیمان اخوّت برقرار نکرد و طبق احادیث مشهور آن حضرت ﷺ میان سَعد بن رَبیع و عبدالرحمن بن عوف پیمان برادری برقرار نمود[2]. در این روایات ساختگی بدین نکته توجه نشده که نسبت خونی (حویشاوندی نَسَبی)، نزد عربها، از نسبت دامادی (خویشاوندی سببی) قوی‌تر بوده است. کسانی که چنین روایاتی را ساخته و پرداخته‌اند، رابطه‌ی عمیق و شگرف میان نسل اول مسلمانان را درک ننموده و پی نبرده‌اند که این رابطه، براساس رابطه‌ی خویشاوندی نبوده است. گفتنی است: رابطه‌ی سببی عثمان ﵁ و عبدالرحمن ﵁ از طریق ازدواج عبدالرحمن ﵁ با ام‌کلثوم دختر عُقبه بن أبی مُعیط و خواهر ولید حاصل آمده بود.[3]

۲ـ حزب بنی‌امیّه و حزب بنی‌هاشم

در روایت ابومخنف چنین آمده که یاران رسول خدا ﷺ در امر تعیین خلیفه به دو دسته‌ی طرفداران بنی‌امیه و طرفداران بنی‌هاشم تقسیم شدند و در این مورد با هم به مجادله و نزاع پرداختند؛ اما باید دانست که این قبیل روایات، مبتنی بر هیچ سند معتبر و صحیحی نمی‌باشند[4]. متأسفانه مورّخان بر اساس همین روایات غیرمعتبر شیعی، به تحلیلهای اشتباهی گرفتار آمده‌اند. چنین منشی، از صحابه ﷺ کاملاً بعید است؛ زیرا آنان در کنار هم و به خاطر اسلام، با پدران و برادران و قبایل خود جنگیدند. آنها، کالای بی‌ارزش دنیا را فدا می‌کردند تا دین خود را حفظ کنند؛ لذا چنین اقداماتی از صحابه‌ای که بشارت بهشت به آنان داده شده، غیرممکن می‌باشد. آنها بسی بزرگوارتر از آن بودند که مشکلات و مسایل خود را از این طریق، حلّ و فصل نمایند.[5]

۳ـ سخنانی که به دروغ به علی بن ابی طالب ﵁ نسبت داده‌اند

۱- سنن الترمذی (۳۷٦۱).

۲- صحیح البخاری، کتاب مَناقب الأنصار (حدیث : ۳۷۸۰).

۳- الطبقات الکبری (۱۲۷/۳).

۴- مرویّات أبی مِخنف فی تاریخ الطبری، صص ۱۷۷ – ۱۷۸.

۵- الخلفاء الراشدون، أمین القضاة، ۷۸ – ۷۹.

مورّخانی چون ابن جَریر از راویانی ناشناس روایت کرده‌اند که علی رضی الله عنه به عبدالرحمن رضی الله عنه گفت: تو مرا فریب دادی و عثمان را به مقام خلافت رساندی تا همیشه با تو مشورت نماید و تو، در خلافت او صاحب قدرت باشی. عبدالرحمن رضی الله عنه بهانه تراشید تا اینکه علی رضی الله عنه این آیه را تلاوت نمود:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيۡهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١٠ ﴾ (فتح: ۱۰)

«در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند؛ دست خدا بالای دستهای آنان است. پس هر که پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد».

ابن کثیر در این رابطه می‌گوید: چنین روایاتی، با روایات صحیح در تعارض قرار دارد؛ در واقع روش صحابه رضی الله عنهم برخلاف این روایات ضعیف و موضوعی است که اهل بدعت و داستان‌پردازانی روایت کرده‌اند که حدیث صحیح و غیرصحیح را از هم تشخیص نمی‌دهند.[۱]

اعتقاد حسن بن علی رضی الله عنه درباره‌ی خلافت عثمان رضی الله عنه

اعتقاد حسن بن علی رضی الله عنه درباره‌ی خلافت عثمان رضی الله عنه همان باوری بود که سایر صحابه رضی الله عنهم داشتند. چنانچه صحابه رضی الله عنهم بر خلافت عثمان رضی الله عنه اجماع کردند. ابوالحسن اشعری رحمه الله در این باره می‌گوید: عثمان رضی الله عنه را اعضای شورایی به خلافت انتخاب کردند که بر اساس وصیت عمر رضی الله عنه، همه سزاوار احراز این مقام بودند، اما همه‌ی آنان، خلافت عثمان رضی الله عنه را پذیرفتند و بر این مسأله اجماع نمودند.[۲]

۱- البداية و النهاية (۱۵۲/۷).

۲- الإبانة عن أصول الدياتة، ص ۶۸.

ابوعثمان صابونی در بیان عقیده‌ی اهل سنت درباره‌ی ترتیب خلفای راشدین، می‌گوید: آنان بعد از خلافت صدّیق و فاروق، معتقد به حقانیت خلافت عثمانﷺ می‌باشند، زیرا او، با اجماع اعضای شورا و پس از آن، با اجماع تمام صحابه به خلافت رسید.[1]

حضور حسنﷺ در لشکر اعزامی عثمانﷺ برای فتح آفریقا

مهمترین طرح‌ها و برنامه‌های نظامی عثمان بن عفانﷺ در جریان فتوحات اسلامی را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱- شکست دادن سپاهیان فارس و روم.

۲- تداوم جهاد در آن سوی مرزهای قلمرو حکومت اسلامی و خنثی نمودن تهدیدها و توطئه‌های دشمنان اسلام و حفظ آن مرزها.

۳- ایجاد پایگاه‌ها و مراکزی ثابت و مستحکم در مرزها جهت مقابله با حملات گاه و بی‌گاه دشمنان اسلام و حفظ آن مرزها.

۴- تأسیس نیروی دریایی که در آن شرایط حساس، سپاهیان اسلام، به شدت بدان نیازمند بود.[2] این نیرو، بعدها در حمایت از دولت و تقویت و تداوم روند فتوحات، نقش بسیار مهمی ایفا نمودند. از مراکز مهم نظامی و سیاسی می‌توان کوفه و بصره در عراق؛ دمشق در شام، و فسطاط در مصر را نام برد که بعدها به مهمترین شهرهای قلمرو اسلامی و عمده‌ترین مراکز نشر و گسترش اسلام مبدّل شدند.[3]

مشهورترین فرماندهان فتوحات اسلامی در دوران خلافت عثمانﷺ عبارتند از: احنف بن قیس، سلیمان بن ربیعه، عبدالرحمن ربیعه و حبیب بن مسلمه.

مسلمانان، از روند فتوحات اسلامی در دوران عثمان بن عفانﷺ درس‌های زیادی گرفتند؛ از مهمترین درس‌ها و آموزه‌های فتوحات در عهد عثمان بن عفانﷺ می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

۱- عقيدة السَلَف و أصحاب الحديث ضمن الرسائل النبويّة (۱۳۹/۱).

۲- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۲۲۲.

۳- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص ۱۹۹-۲۰۰.

- تحقق وعده‌های خداوندﷻ نسبت به مؤمنان در زمینه‌ی فتح و پیروزی
- تحوّل و پیشرفت در تاکتیک‌ها و شیوه‌های جنگی و تأسیس نخستین ناوگان دریایی.
- تشکیل گروههای تجسس و شناسایی برای کسب اطلاعات از تحرکات دشمن.
- حفظ وحدت و یکپارچگی در رویارویی با دشمن.

در لشکر اعزامی عثمانﷺ به آفریقا، عبدالله بن زبیر، ابوذر غفاری،[1] عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، حسن و حسین[2] و جمع کثیری از صحابهﷺ حضور داشتند.

موضع پدر حسن، علی بن ابی طالب و سایر صحابه در مورد فتنه ای که به شهادت عثمان منجر شد

عوامل مختلفی در شهادت عثمانﷺ، نقش داشت؛ از جمله: فراوانی ناز و نعمت و پیامدهای سوء آن بر جامعه، نبودن سرآمدان و بزرگان صحابهﷺ در مدینه، تعصب جاهلی، دسیسه‌چینی توطئه‌گران و بدخواهان اسلام و مسلمانان، به‌کارگیری وسایل و شیوه‌های گوناگون در تحریک مردم و از همه مهم‌تر فتنه‌انگیزی پیروان عبدالله بن سبا.

دشمنان اسلام، شیوه‌ها و اسباب گوناگونی را برای تحریک مردم بر ضد عثمانﷺ به‌کار بستند؛ از جمله: شایعه‌پراکنی و سر هم کردن پاره‌ای اراجیف و سخنان دروغ و بی‌اساس به‌منظور تحریک مردم بر ضد خلیفه، خرده‌گیری بی‌مورد و نابجا بر کارگزاران خلیفه و تنظیم نامه‌های جعلی و انتساب آنها به تعدادی از اصحاب همچون: عایشه‌ی صدیقه، علی، طلحه و زبیرﷺ و اشاعه‌ی این باور نابجا که علیﷺ، وصی و خلیفه‌ی رسول‌خداﷺ است؛ از دیگر اقدامات دشمنان اسلام در این زمینه، می‌توان به تشکیل دسته‌ها و گروه‌هایی در بصره، کوفه و مصر اشاره کرد؛ آنان، این توهم را در اذهان عموم نهادینه کردند که به دعوت صحابه، رهسپار مدینه شده‌اند، آن‌گاه کارهایی انجام دادند که به شهادت عثمانﷺ منجر شد.[3] گروه‌های فتنه گر، علاوه بر اقدامات مزبور، با شعارهایی همچون تکبیر، و ادعاهایی از

۱- ریاض النفوس (۸/۱)؛ الجهاد و القتال، اثر هیکل (۵۵۶/۱).

۲- لیبیا من الفتح العربی حتی انتقال الخلافة الفاطمیة، اثر دکتر صالح مصطفی، ص۴۱؛ الشرف و التسامی بحرکة الفتح الإسلامی، دکتر صلابی (همین مؤلف)، ص۱۹.

۳- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص۴۰۱.

این قبیل که بر ضد جور و ستم، قیام نموده و هدفی جز امر به معروف و نهی از منکر ندارنـد و فقط خواهان عوض کردن کارگزاران، هستند، دسیسه‌ی خویش را پـیش برنـد و خواهـان کناره‌گیری عثمانس از خلافت شدند و سرانجام، خلیفه‌ی بزرگوار را به شـهادت رسـاندند. همین‌که خبر حرکت مردم از سایر شهرها برای یاری خلیفه، به گروه‌های فتنه‌گر رسید، بیش از پیش، بر کشتن خلیفه مصمم شدند و درصدد آن برآمدند که به هر شکل ممکن، عثمان را به قتل برسانند.[۱]

شایان ذکر است شبکه‌ی سازمان‌یافته‌ی سبئیه به سرکردگی عبـدالله بـن سـبای یهـودی، عامل اصلی و پشت پرده‌ی این فتنه و فتنه‌های پس از آن در وقـایعی همچـون جمـل، صـفین بود و در کتابم زندگی نامه عثمان بن عفان س به شبهه هـایی کـه در مـورد عثمـان س آمـده است به تفصیل پاسخ گفته و دروغ بودن و ساختگی بودن آنها را بیان کرده ام.

علیس در دوران خلافت عثمانس کاملاً مطیع و فرمانبردار او بود. ابن ابی شَیْبه از طریق محمد بن حَنَفِیّه نقل می‌کند که علیس فرمود: اگر عثمان مرا بـه طنـاب کشـد بـاز هـم از او اطاعت خواهم نمود و فرمانبردار او خواهم بود.[۲] و این خود، دلیلی است بر میـزان اطاعـت و فرمانبرداری علیس نسبت به عثمانس.[۳]

هنگامی که معترضان به منطقه‌ی ذی‌المروه رسیدند، عثمانس علیس را نزد آنان فرستاد تا با آنان مذاکره نماید. علیس، همـراه مـردی دیگـر کـه نـامش، بـر مـا معلـوم نیسـت، نـزد معترضان رفت و آنان را به رهنمودهای قرآن فرا خواند و آنان نیز پذیرفتند.[۴] در روایتی آمده است که او چندین بار با آنان بحث و گفتگو کرد تا توانست آنان را قـانع کنـد کـه قـرآن را معیار این رفتارهای خود قرار دهند.[۵]

آنان در پنج مسأله به توافق رسیدند: تبعید شدگان به دیار خود بازگرداند، سـهم محـروم شدگان پرداخت شود، فیء و خمس در بیت‌المال ذخیره گردد، در تقسـیم ثـروت‌هـا جانـب عدالت رعایت شود و تنها افراد امین و توانمند به کار گماشته شوند. سپس ایـن مـوارد را بـه

۱- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص۴۰۲.

۲- السنة، الخَلّال (۳۲۵/۱).

۳- العقیدة فی أهل البیت بین الإفراط و التفریط، ص ۲۲۷.

۴- تاریخ دمشق؛ ترجمة عثمان، ص ۳۲۸. تاریخ خلیفه، ص ۱۶۹.

۵- فتنة مقتل عثمان (۱۲۹/۱).

روی کاغذ آوردند. همچنین آنان اعلام کردند که باید عبدالله بن عامررضي الله عنه در امارت بصـره و ابوموسی اشـعریرضي الله عنه در امـارت کوفـه ابقـا شـوند.[۱] بـدین ترتیـب، عثمـانرضي الله عنه بـا هـر یـک از گروه‌های معترض، مصالحه نمود و آنان نیز رهسپار دیار خویش شدند.[۲]

پس از بازگشت معترضان، فتنه‌انگیزان، نیرنگ دیگری کردند تا آن صلحی را کـه میـان معترضان و عثمانرضي الله عنه بسته شده بود، از میان ببرند. آنان، نامه‌ای جعل نمودند و به دست مردی سپردند تا آن را مثلاً به سوی مصر ببرد. او، در بین راه از کنار کاروان مصریان عبور کرد و به گونه‌ای رفتار نمود که نظر آنان را به خود جلب کند. او وانمود کرد که از مصریان می‌ترسد، به شکلی که گویا چیزی با خود دارد که مصریان، نباید آن را ببیننـد. مصـریان او را دسـتگیر کردند و نامه‌ای نزدش یافتند که در آن عثمانرضي الله عنه، خطـاب بـه حـاکم مصـر، عبـدالله بـن ابـی سرحرضي الله عنه، دستور داده بود تا همه معترضان را که به مصر باز می‌گردند، به قتل رساند و یا مثله نماید.

مصریان، خشمگین به مدینه بازگشتند و آن را بر عثمانرضي الله عنه عرضه داشتند.[۳] عثمان به آنان گفت که او چنین نامه‌ای ننوشته است و به آنان پیشـنهاد کـرد کـه: یـا دو مـرد مسـلمان را بـه عنوان شاهد بیاورند که گواهی دهند او این نامه را نوشته و یـا سـوگندش را بپذیرنـد کـه نـه خودِ او، چنین نامه‌ای نوشته و نه دستور نوشتن آن را داده است. عثمانرضي الله عنه به آنان اعلام نمـود که از وجود چنین نامه‌ای خبر ندارد و هیچ بعید نیست که دیگـران، ایـن نامـه را نوشـته و بـه عثمان نسبت داده و مهر او را جعل کرده‌اند. اما با وجود توضیحات عثمانرضي الله عنه، معترضان قـانع نشدند و سخنان او را باور نکردند.[۴]

مهمترین دلایل ساختگی بودن این نامه، عبارتند از:

پیک نامه‌بر، با رفتارهای خود شک مصریان را بر انگیخت و به گونه‌ای وانمود کرد کـه گویا از مصریان می‌هراسد. در واقع، این رفتار نامه‌بر، این گمان را تقویت می‌کرد که نـزد او چیزی است که مصریان، نباید از آن اطلاع یابند. اگر واقعاً این نامه را عثمانرضي الله عنه نوشته بود بـه

۱- فتنة مقتل عثمان (۱۲۹/۱).

۲- فتنة مقتل عثمان (۱۲۹/۱).

۳- تاریخ الطبری (۳۷۹/۵).

۴- فتنه مقتل عثمان (۱۳۲/۱). البداية و النهاية (۱۹۱/۷).

حامل آن دستور می‌داد از راهی بـرود کـه مصـریان، او را نبیننـد و در اسـرع وقـت آن را بـه عبدالله بن ابی سرحﷺ برساند تا آن را اجرا کند.

البته این پرسش نیز وجود دارد که اهل عراق، با وجود آن‌همه فاصله از مصریان، چگونه از وجود آن نامه، با خبر شدند و اطلاع یافتند که مصریان، چنین نامه‌ای را یافته‌اند؟ عجیب‌تر اینکه هر دو گروه، به صورت هم‌زمان به مدینه رسیدند. تنها پاسخ این پرسش، این است کـه جعل‌کنندگان این نامه،شخص دیگری را اجیر نمودند تا این خبر را به عراقیان برسـاند! ایـن، همان سؤالی است که علی بن ابی طالبﷺ نیز از مردم کوفه و بصره پرسید که شما با وجـود آن‌همه فاصله با مصریان، چگونه از وجود آن نامه با خبر شدید؟[1] علیﷺ، خـود، پاسـخ ایـن پرسش را چنین بیان داشت که این ماجرا در مدینه طرح‌ریزی شده تا بار دیگـر، مـردم دچـار فتنه و آشوب شوند.[2]

سؤال دیگری که اینجا مطرح می‌شود این است که حکیم بن جَبَله و مالـك اشـتر چـرا و بدون هیچ دلیل روشنی در مدینه ماندند و با دیگر عراقیان به سرزمین خـود برنگشـتند. شـاید بتوان چنین ادعا نمود که آنان با پیشنهاد ابن سبأ آن نامه‌ی دروغین را جعـل کردنـد و سـپس آن سناریوی ننگین را به راه انداختند. در واقع، این سبئیان بودند که از وجود این نامـه، سـود می‌بردند و می‌توانستند از طریق آن به اهداف پلید خود دست یابند.[3]

از طرف دیگر، آنان با انتساب آن به مروان بن حکم قصد داشتند تـا عثمـانﷺ را فـردی بی‌خبر از حکومت خود و طبیعتاً نالایق جلوه دهند و چنین وانمـود کننـد کـه فسـاد، دسـتگاه حکومت عثمانﷺ را فراگرفته است. اگر مروان چنین نامه‌ای نوشته بود، به حامل آن توصـیه می‌کرد از راهی حرکت کند که مصریان، او را نبینند؛ در غیر این صورت، اگر گفته شود که شخص مروان نیز هم‌دست فتنه‌گران بوده است، باید گفت که این احتمال، بر اساس شواهد و قراین، و اقدامات بعدی مروان، کاملاً غیر ممکن به نظر می‌رسد.

ایـن نامـه، نخسـتین نامـه‌ی سـاختگی نبـود کـه مسـلمانان را دچـار فتنـه مـی‌کـرد؛ بلکـه فتنه‌انگیزان، پیشتر نیز چنین نامه‌هایی را جعل کرده و به ام المومنین عائشه و صـحابه‌ای چـون علیﷺ، طلحهﷺ و زبیرﷺ نسبت داده بودند. عائشـه رضـی الله عنهـا در ردّ ایـن اتهـام چنـین

۱- تاریخ الطبری (۳۵۹/۵).
۲- تاریخ الطبری (۳۵۹/۵).
۳- عثمان بن عفان الخلیفة الشاکر الصابر، ص ۲۲۷.

فرمود: «سوگند به پروردگاری که مؤمنان به او ایمان دارند و کافران، او را انکـار مـی‌کننـد، من، هرگز چنین نامه‌ای ننوشته‌ام».[1] همچنین آنان نامه‌های دیگری را بـه سـایر صـحابه نسـبت داده بودند که آن بزرگواران، در آن نامه‌ها چنین گفته‌اند که دین محمد(ﷺ) در خطر است و باید همه‌ی مردم به مدینه بیایند که در این شرایط، جهـاد در مدینـه واجـب‌تـر از جهـاد در مرزهاست.[2] ابن کثیر در این بـاره مـی‌گویـد: فتنـه‌انگیـزان، نامـه‌هـایی را جعـل نمودنـد و بـه صحابه‌ای چون علی‌رضی الله عنه، زبیررضی الله عنه و طلحه‌رضی الله عنه نسبت دادند و چنین وانمود کردند که این نامه‌هـا را اصحاب مذکور، نوشته و برای آنان، ارسال کرده‌اند. اما صحابه بـا انکـار و ردّ ایـن اتهـام، خود را از این افترا تبرئه نمودند. منافقان چنان گستاخ بودند که نامه‌ای را از قول خلیفه جعـل کردند که در آن حکم مجازات معترضان مصری به حاکم مصر ابلاغ شده بـود، حـال آنکـه عثمان‌رضی الله عنه از وجود چنین نامه‌ای خبر نداشت.[3] در واقع، این گفته‌های ابن کثیر تأکیدی اسـت بر روایتی که طبری و خلیفه بن خیاط نقل کرده‌اند که طبق آن، علی، عائشه، زبیر و طلحه‌رضی الله عنهم، از وجود آن نامه‌ها اظهار بی‌اطلاعی نمودند.[4] وجود این نامه‌های دروغین تأثیر بسـیار مهمـی در آغاز و انجام آن فتنه‌ی بزرگ داشت. منافقان از طریق جعل آن نامه‌هـا توانسـتند مـردم را فریب دهند و افراد ساده لوح و نادان را با خود همراه سازند. باید دانسـت کـه در ایـن میـان، عثمان‌رضی الله عنه شهید شد و فدای کج‌فهمی‌های مسلمانان گردید، اما قربانیان حقیقی این نامـه‌هـا و شایعات، خود اسلام، تاریخ آن و نسل‌هایی هستند که فریب این روایات نادرست و ساختگی را خورده‌اند. اما دیگر امروز نباید اسیر و دربند این تاریخ مشـکوک شـد؛ بلکـه بایـد دسـت بکار شد و تاریخ واقعی و بدور از کینه‌ها و هوا و هوس دشمنان اسلام و مسـلمانان را یافـت. باید با تحقیق و کاوش دقیق به مطالعه و بررسی این تـاریخ پرداخـت تـا بـار دیگـر، همچـون پیشـینیان، زبـان و دسـت خـود را بـه تهمـت‌هـا و دروغ‌هـایی نیـالاییم کـه بنـاحق، در مـورد بزرگ‌مردان پاک‌سیرت تاریخ اسلام، جعل شده است.[5]

عملکرد حسن بن علی و پدرش رضی‌الله‌عنهما در اثنای محاصره

۱- تحقیق مواقف الصحابة (۳۴۴/۱).

۲- تحقیق مواقف الصحابة (۳۳۵/۱).

۳- البداية و النهاية (۱۷۵/۷).

۴- تحقیق مواقف الصحابة (۳۳۵/۱).

۵- عثمان بن عفان الخليفة الشاكر الصابر، ص ۲۲۸.

محاصره‌ی خانه‌ی عثمان رضی الله عنه آن‌چنان شدت یافت که دیگر نمی‌توانست در نمازهای جماعت حاضر شود؛ البته عثمان رضی الله عنه بنا به توصیه‌ای که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او نموده بود، راه صبر و شکیبایی را در پیش گرفت و با ایمان راسخ و استواری که داشت، کوشید تا راه حلی برای این مشکل بیابد؛ چنانچه پیرامون حرمت کشتن مسلمان سخنرانی کرد و در خطابه‌ای دیگر، به بیان فضایل و سوابق خویش در اسلام پرداخت و بدین سان با زبان حال بیان نمود که آیا امکان دارد با وجود آن‌همه فضایل و پیشینه‌ی درخشان در اسلام و خدمات ارزنده به اسلام و مسلمانان، چشم طمع به دنیا بدوزد و آن را بر آخرت ترجیح دهد؟ آری! عثمان رضی الله عنه این حقیقت را روشن ساخت که به هیچ عنوان چنین پنداری درباره‌اش عاقلانه نیست که با وجود علم به پیامدهای خیانت، در اموال عمومی خیانت نماید و رعایت مال و جان مسلمانان را نکند. چراکه رشد و تربیت فکری او، زیر نظر مستقیم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفته بود و یکی از بزرگان و سرآمدان صحابه رضی الله عنهم به‌شمار می‌رفت و به‌گواهی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگان صحابه رضی الله عنهم، رفتاری پیراسته و نیک داشت. بنابراین آیا چنین برخوردی با او ـ آن‌هم در دوران سالخوردگی‌اش ـ درست بود؟ به‌هر حال آشوب‌گران رعایت سن و سال و فضایل و سوابق عثمان رضی الله عنه را نکردند و عثمان رضی الله عنه را در محاصره قرار دادند و خود، نبض کار را در دست گرفتند و در آن زمان، برای مردم، امامت می‌دادند.[1] زمانی که صحابه رضی الله عنهم به وخامت اوضاع پی بردند و دانستند که فتنه‌گران، قصد کشتن عثمان رضی الله عنه را دارند، به آن بزرگوار پیشنهاد کردند تا به دفاع از وی بپردازند و آشوب‌گران را از مدینه بیرون کنند، اما عثمان رضی الله عنه نپذیرفت و گفت که دوست ندارم به‌خاطر من، خونی به زمین بریزد.[2]

بزرگان صحابه رضی الله عنهم، فرزندان خویش را بدون مشورت عثمان رضی الله عنه، برای دفاع از وی فرستادند؛ حسن بن علی و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهم، جزو کسانی بودند که به دفاع از عثمان رضی الله عنه برخاستند. عثمان رضی الله عنه، حسن رضی الله عنه را خیلی دوست داشت؛ بنابراین از آنجا که نگران حسن رضی الله عنه بود و می‌ترسید که آسیبی به او برسد، او را سوگند داد که به منزلش باز گردد.[3]

۱- ر.ک: خلافة علی بن ابی‌طالب، عبدالحمید علی، ص۸۵.

۲- ر.ک: فتنة مقتل عثمان (۱۶۷۹/۱)؛ نگا: المسند (۳۹۶/۱)، احمد شاکر.

۳- تاریخ المدینة (۱۲۰۸/۴) ابن‌شبه.

روایات صحیح، بیانگر آنست که آن روز، پیکر مجروح حسنﷺ را بـه خانـه‌اش منتقـل کردند.[۱] البته عبدالله بن زبیر، محمد بن حاطب و مروان بن حکم نیز زخمی شدند؛ حسین بـن علی و ابن‌عمرﷺ هم آنان را در دفاع از عثمانﷺ، همراهی می‌کردند.[۲] علـیﷺ در آن روز، بیش از همه، از عثمانﷺ دفاع کرد و مروان بن حکم نیز بدین نکته گـواهی داده اسـت.[۳] بـه روایت ابن‌عساکر، جابر بن عبداللهﷺ گوید: علـیﷺ بـه عثمـانﷺ پیـام داد کـه پانصـد مـرد جنگاور با من هستند؛ اگر اجازه دهی (به همراه ایشان) به دفاع از تو برمی‌خیزم؛ زیرا تو چنان عملی انجام نداده‌ای که سزاوار کشـته شـدن باشـی. عثمـانﷺ پاسـخ داد: «خیـر ببینـی؛ مـن، دوست ندارم که به‌خاطر من خونی بر زمین بریزد».[۴]

روایات زیادی در زمینه‌ی دفاع و پشتیبانی علیﷺ از عثمانﷺ در اثنـای محاصـره، نقـل شده است؛ چنانچه در روایتی آمده است: فتنه‌گران، مانع از رسیدن آب به عثمـانﷺ شـدند، طوری که خانواده‌اش، از تشنگی در معرض مرگ قرار گرفتند. از این‌رو علیﷺ سه مشـک آب برای عثمانﷺ فرستاد؛ البته چیزی نمانـده بـود کـه ایـن مشـک‌هـا بـه او نرسـد. چنانچـه تعدادی از بنی‌هاشم و بنی‌امیه برای رساندن مشک‌هـا بـه خانـه‌ی عثمـانﷺ، زخمـی شـدند.[۵] خلاصه اینکه فتنه، بالا گرفت و عثمانﷺ به شهادت رسید؛ زمانی که خبر شهادت عثمـانﷺ به صحابه رسید، بیشتر آنان، در مسجد بودند؛ صحابهﷺ با شنیدن ایـن خبـر، مـات و مبهـوت شدند. علیﷺ به حسن و حسین و نیز بـه برادرزادگـانش فرمـود: «عثمـانﷺ چگونـه بـه قتـل رسید، در صورتی کـه شـما، درب خانـه‌اش نگهبـانی مـی‌دادیـد؟» و آن‌گـاه یـک سـیلی بـه حسنﷺ که مجروح شده بود، نواخت و به سینه‌ی حسینﷺ زد و ابن‌زبیر و ابن‌طلحهﷺ را نیز دشـنام داد و ناراحـت و خشـمگین، بـه خانـه‌اش بازگشـت؛ وی، در آن هنگـام مـی‌گفـت: «بارخدایا! من، در پیشگاه تو از اینکه در قتل عثمانﷺ، نقشی داشته، یـا بـر ایـن کـار راضـی باشم، اظهار برائت می‌کنم».[۶]

۱- نگا: طبقات ابن‌سعد (۱۲۸/۸).

۲- تاریخ خلیفه، ص۱۷۴.

۳- ر.ک: تاریخ الإسلام، ۴۶۱، اثر ذهبی، با سند قوی.

۴- تاریخ دمشق ،ص۴۰۳.

۵- أنساب الأشراف، بلاذری، (۷۶/۵).

۶- مصنف ابن ابی‌شیبة (۲۰۹/۱۵)، با سند صحیح.

بدین‌سان موضع علیﷺ، موضع خیرخواهانه‌ای بود که ضمن اطاعت و حرف‌شنوی از خلیفه، نقش مشاورش را نیز ایفا می‌کرد؛ وی، در فتنه‌ای که به شهادت عثمانﷺ منجر شد، با تمام وجود از خلیفه‌ی مظلوم دفاع نمود و درصدد اصلاح و رفع شکاف موجود در میان خلیفه و شورشیان برآمد، اما این مسأله، فراتر از توان و اراده‌ی او بود؛ چراکه مشیت الهی، بر این بود که امیرمؤمنان، عثمان بن عفانﷺ به مقام شهادت نایل آید.[۱]

بر خلاف ادعای دشمنان کینه‌توز، علیﷺ بارها قتل عثمانﷺ را محکوم نمود و آشکارا بیان داشت که به هیچ شکلی در قتل او دخالت نداشته است.[۲] حاکم نیشابوری در کتاب خود، پس از ذکر حوادث فتنه بیان می‌دارد که بر خلاف ادعای اهل بدعت که می‌گویند: علیﷺ در قتل عثمانﷺ دخالت داشت، براساس روایات معتبر، او هیچ نقشی در این ماجرا نداشته است.[۳]

ابن تیمیه نیز در این رابطه می‌گوید: ...علیﷺ در قتل عثمانﷺ هیچ دخالتی نداشت؛ نه بدان دستور داد و نه به آن راضی گشت؛[۴] بلکه فرمود: «بارخدایا! من، در پیشگاه تو از اینکه در قتل عثمانﷺ، نقشی داشته، یا بر این کار راضی باشم، اظهار برائت می‌کنم».[۵]

تمام صحابه از هر نوع دخالت در قتل عثمانﷺ مبرا هستند و تمام سخنانی که بر خلاف این گفته شده، بی‌اساس می‌باشد. خلیفه بن خیاط در همین رابطه از عبدالأعلی بن هَیْثَم نقل می‌کند که چون پدرش از حسنﷺ سؤال کرد که آیا صحابه در قتل عثمانﷺ نقشی داشته‌اند، حسنﷺ پاسخ داد: مهاجران و انصارﷺ به هیچ عنوان در آن ماجرا نقش نداشته‌اند، بلکه قاتلان عثمانﷺ از مصر بودند.

امام نَوَوی می‌گوید: هیچ یک از صحابه در قتل عثمانﷺ دخالت نداشتند، بلکه قاتلان عثمانﷺ، مشتی اراذل و اوباش بودند که در مصر گرد هم آمدند و از آنجا به سوی مدینه حرکت کردند. آن دسته از صحابه که در مدینه بودند، نتوانستند جلوی جمعیت انبوه فتنه‌گران را بگیرند تا اینکه سرانجام، خلیفه‌ی مسلمانان را به قتل رساندند.

۱- خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۸۷.

۲- البدایة و النهایة (۲۰۲/۷).

۳- المُسْتَدْرَک (۱۰۳/۳).

۴- منهاج السنة (۴۰۶/۴).

۵- مصنف ابن ابی‌شیبة (۲۰۹/۱۵)، با سند صحیح.

زبیر بن عوامؓ، قاتلان عثمانؓ را شورشی و آشوبگر می‌دانست. عائشه رضی الله عنها، آنها را فتنه‌گران شیطان صفت می‌خواند.[۱] ابن سعد در توصیف آنان می‌گوید: آنان مردمان پستی بودند که در شرارت، با هم اتفاق نظر داشتند.[۲] ابن تیمیه نیز آنان را منحرفانی مفسد و گمراه می‌داند که به حریم امت تجاوز کردند.[۳] ذهبی، آنان را سران و رؤسای شرارت می‌خواند و ابن عماد در کتاب شذرات الذهب، ایشان را اراذل و اوباش می‌داند.[۴]

در واقع، رفتار و عملکرد این شورشیان در طول محاصره‌ی خانه‌ی عثمانؓ، خود، مؤید این سخنان است. آنان در دوران محاصره، از رسیدن آب و غذا به خانواده‌ی عثمانؓ ممانعت به عمل می‌آورند. حال آنکه عثمانؓ همیشه از مال خود، آب را به رایگان در اختیار مسلمانان قرار می‌داد و در خشکسالی و قحطی، به مردمان غذا می‌رساند و آنان را در مصایب و سختی‌ها، از عطا و بخشش خویش بهره‌مند می‌ساخت.[۵] این رفتار شورشیان، بقدری برای صحابهؓ ناخوشایند بود که علیؓ خطاب به آنان فرمود: ای مردم! کاری که شما با عثمانؓ می‌کنید، هیچ مسلمان و کافری، آن را انجام نمی‌دهد. آب و غذا را از این مرد و خانواده‌اش قطع نکنید. ایرانیان و رومیان نیز به اسیران خود آب و غذا می‌دهند.[۶]

حوادث و رویدادهای تاریخ، خود، بهترین گواه در زمینه‌ی برائت صحابهؓ از قتل عثمانؓ و یا هر نوع مشارکت در آن می‌باشد.[۷]

حسن بن علیؓ در دوران خلافت پدرش

پس از آنکه عثمان بن عفانؓ به دست اراذل و اوباش به شهادت رسید، تمام اصحابی که در مدینه بودند، بی‌درنگ با علیؓ بیعت کردند؛ چراکه در آن زمان، هیچ‌کس به‌اندازه‌ی علیؓ سزاوار خلافت نبود. البته علیؓ هیچ میل و رغبتی به امارت نداشت، اما از آنجا که

۱- شرح النَوَوی علی صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه (۱۴۸/۱۵).

۲- تحقیق مواقف الصحابه (۴۸۱/۱) طبقات ابن سعد (۷۱/۳)..

۳- منهاج السنه (۱۸۹/۳-۲۰۶).

۴- ر.ک: دُوَل الإسلام، ذهبی (۱۲/۱)؛ تحقیق مواقف الصحابه (۴۸۲/۱)، صحیح البخاری، کتاب مناقب عثمان (۲۰۲/۴)، شَذَرات الذَهَب (۴۰/۱).

۵- التمهید و البیان، ص ۲۴۲.

۶- تاریخ الطبری (۴۰۰/۵).

۷- تحقیق مواقف الصحابة (۱۸/۲).

با اصرار صحابه مواجه گشت و نگران آینده‌ی امت اسلامی و گسترش فتنه بود، پیشنهاد صحابه را پذیرفت. اهل سنت و جماعت، اتفاق نظر و اجماع دارند که علی پس از شهادت عثمان، بیش از همه سزاوار خلافت بود و با بیعت مهاجران و انصار که به فضایل وی آگاه بودند، به خلافت رسید. پیشینه‌ی علی در اسلام بر کسی پوشیده نبود و همه، او را عالم‌ترین و داناترین فرد آن زمان می‌دانستند و به یاد داشتند که او، فضایل و سوابق درخشانی در اسلام دارد و در منش و رفتار، بر روش رسول‌خدا گام‌زن است. خلاصه اینکه فضایل والای علی بر صحابه آشکار بود؛ از این‌رو به‌اجماعِ اصحاب ساکن در مدینه، به خلافت رسید و رهبر برحق مسلمانان گردید و بدین‌سان، اطاعتش بر مسلمانان، واجب شد. بسیاری از علما، به نقل اجماع درباره‌ی خلافت علی پرداخته‌اند؛ از جمله: ابن‌سعد،[1] ابن‌قدامه،[2] ابوالحسن اشعری،[3] ابونعیم اصفهانی،[4] ابومنصور بغدادی،[5] زهری،[6] عبدالملک جوینی،[7] ابوعبدالله بن بطه،[8] غزالی،[9] ابوبکر بن‌العربی،[10] ابن‌تیمیه،[11] و ابن‌حجر.[12] خلاصه اینکه بر حقانیت خلافت علی بن ابی‌طالب در زمان خودش، اجماع شده و پس از شهادت عثمان، هیچ کس سزاوارتر از علی برای اداره‌ی امور مسلمانان نبود.[13]

خروج امیرمؤمنان علی، از مدینه به سوی کوفه

۱- طبقات (۳۱/۳).
۲- منهاج القاصد فی فضل الخلفاء الراشدین، ص۷۷؛ نقل از: عقیدة أهل السنة فی الصحابة (۶۸۹/۲).
۳- نگا: الإبانة عن أصول الدیانة، ص۷۸؛ مقالات الإسلامیین (۳۴۶/۱).
۴- نگا: الإمامة و الرد علی الرافضة، ص۳۶۰.
۵- نگا: أصول الدین، ص۲۸۶.
۶- نگا: الإعتقاد، ص۱۹۳.
۷- الإرشاد إلی قواطع الأدلة فی أصول الإعتقاد، ص۳۶۲.
۸- لوامع الأونار البهیة، سفارینی (۲۴۶/۲)؛ عقیدة أهل السنة (۶۹۲/۲).
۹- الإقتصاد فی الإعتقاد، ص۱۵۴.
۱۰- العواصم من القواصم، ص۱۴۲.
۱۱- نگا: الوصیة الکبری، ص۲۳.
۱۲- فتح الباری (۷۲/۷).
۱۳- ر.ک: عقیدة أهل السنة فی الصحابة الکرام (۶۹۳/۲).

تعدادی از صحابهؓ با خروج امیرمؤمنان علیؓ از مدینه، موافق نبودنـد و ایـن امـر، زمـانی نمایان گردید که علیؓ قصد عزیمت به شام را نمود. هنگـامی کـه ابوایـوب انصـاریؓ از تصـمیم خلیفـه، بـاخبر شـد، او را از ایـن تصـمیم منصـرف کـرد؛ امیـر مؤمنـان نیـز پیشـنهاد ابوایوبؓ را پذیرفت و تصمیم گرفت در مدینه بماند و آن‌گاه کارگزارانش را به شـهرها و مناطق مختلف فرستاد.[۱]

البته تحولات سیاسی، خلیفه را به ترک مدینه، ناگزیر ساخت؛ چنانچه قصد عزیمـت بـه کوفه را نمود تا به شام نزدیک باشد.[۲] علیؓ برای عزیمت به کوفه آماده مـی‌شـد کـه خبـر خروج عائیشه و طلحه و زبیرؓ به بصره را دریافت کرد؛ بنابراین مردم مدینه را به همراهی با خویش فراخواند؛ البته تعدادی از مردم مدینه که به وجود فتنه‌گران در سپاه علیؓ و نحوه‌ی برخورد با آنان معترض بودند، فراخوان علیؓ را نپذیرفتند؛ زیرا آنان، این حرکت را تداوم فتنـه‌ی پیشـین مـی‌دانسـتند و هرگونـه اقـدامی را نیازمنـد بررسـی و بـازبینی بیشـتر موضـوع می‌دانستند تا هیچ‌گونه ابهامی به‌جـای نمانـد. دلایـل زیـادی وجـود دارد کـه نشـان مـی‌دهـد بسیاری از مردم مدینه، درخواست علیؓ برای خروج را نپذیرفتنـد؛ چنانچـه سـخنرانی‌هـای نقل‌شده از علیؓ، بیانگر این موضوع می‌باشد.[۳]

پیشنهاد حسن بن علیؓ به پدرش

امیر مؤمنان، مدینه را ترک کرد و در ربذه اردو زد؛ تعدادی از مسلمانان در ربذه بـه علـیؓ پیوستند.[۴] در ربذه، حسـنؓ کـه از بابـت اخـتلاف و چنددسـتگی مسـلمانان، گریـان بـود و نمی‌توانست غم و اندوهش را پنهان کند، نزد پدرش رفت و گفت: «هر چه گفتم، بـه حـرف نکردی...». علیؓ فرمود: «تو، همچنان مانند دخترها مـی‌گریـی![۵] مگـر تـو چـه گفتـی کـه نپذیرفتم؟» پاسخ داد: «روزی که عثمانؓ را محاصره کردند، پیشـنهاد دادم مدینـه را تـرک کنی تا شاهد کشته شدن عثمانؓ نباشی؛ و آن‌گاه که او را کشتند، از تو خواسـتم تـا زمـانی که نماینده‌گان مناطق مختلف و تمام عرب‌ها با تو پیمان نبسته‌اند و خبر بیعت مردم مصر، به تو

۱- ر.ک: الثقات از ابن‌حبان (۲۸۳/۲)؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص۱۶۱.

۲- استشهاد عثمان و وقعة الجبل، ص۱۸۳

۳- نگا: طبقات (۲۳۷/۳)؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص۱۶۳.

۴- نگا: أنساب الأشراف (۴۵/۲)؛ خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۱۴۳.

۵- تاریخ طبری (۴۸۲/۵).

نرسیده، از هیچ‌کس بیعت نگیری؛ سپس هنگام خروج طلحه و زبیر از تو خواستم که هیچ حرکتی نکنی تا اگر فسادی روی دهد، تو، در آن نقشی نداشته باشی، اما هیچ‌یک از خواسته‌هایم را نپذیرفتی». علیﷺ، عذر خویش را در یکایک مواردی که پسرش، برشمرد، بدین شکل بیان نمود که خود نیز هنگام محاصره‌ی عثمانﷺ، عملاً در محاصره قرار داشته و هیچ کاری، از او ساخته نبوده است؛ اخذ بیعت را هم منوط به مردم مدینه دانست و اظهار داشت که بی‌توجهی به این امر، برایش ناخوشایند بوده است؛ وی، ضمن اشاره به رویکردش در قبال خروج طلحه و زبیر رضی‌الله‌عنهما سوگند یاد کرد که از بدو خلافت، به اختیار خویش نبوده و نتوانسته است به برنامه‌های مورد نظرش برسد.

به‌هر حال، چارچوب گفتمان پدر و پسر، بیانگر تربیت نیکی است که علیﷺ، فرزندش حسنﷺ را نموده بود. علیﷺ به فرزندش حسنﷺ، این فرصت را داد که بدون هیچ نگرانی و یا واهمه‌ای، اعتراضش را مطرح نماید و آن‌گاه آن بزرگوار، یکایک اعتراضات پسرش را پاسخ داد. از سخنان حسنﷺ به پدرش، چنین به‌نظر می‌رسد که وی، در ابتدا خواهان حل مسالمت‌آمیز بحران به‌وجودآمده و دوری از هرگونه اقدام نظامی بود، اما امیر مؤمنان، علیﷺ، آدمِ دوراندیشی بود و به فرجام کار می‌اندیشید و به همین خاطر نیز درصدد فراهم شدن فرصت مناسب برای محاکمه‌ی قاتلان عثمانﷺ بود و شتاب در این زمینه را به‌مصلحت نمی‌دانست. از این‌رو در پاسخ طلحه و زبیر رضی‌الله‌عنهما که خواهان محاکمه‌ی قاتلان عثمانﷺ بودند، از آنان خواست که خویشتن‌دار باشند و صبر نمایند تا اوضاع، بهبود یابد؛ وی، توان و قدرت قابل ملاحظه‌ی شورشیان و عاملان قتل عثمانﷺ را یکی از دلایل درنگ در محاکمه‌ی آنان برشمرد و شرایط آن زمان را برای انجام این مهم، مساعد ندانست؛ گویا تأخیر در قصاص قاتلان را، بر تفرقه و جنگ، ترجیح داد.[۱]

امیر مؤمنان، علیﷺ، بر این باور بود که مصلحت مسلمانان، در به تأخیر انداختن قصاص است، نه در ترک آن؛ از این‌رو در محاکمه‌ی قاتلان عثمانﷺ درنگ کرد و منتظر ماند تا وضعیت جامعه، سر و سامان یابد و سپس پرونده‌ی قتل عثمانﷺ را به‌جریان بیندازد.[۲] علمای

۱- نگا: همان (۵/۴۶۰).

۲- نگا: تحقیق مواقف الصحابة (۲/۱۵۶).

امت، بر این اتفاق نظر دارند که برای حاکم مسلمان، جایز است در شرایطی که قصاص کردن، باعث تفرقه می‌شود و فتنه‌هایی را به دنبال دارد، قصاص را به‌تأخیر بیندازد.[۱]

تأثیر حسن بن علیﷺ در خروج مردم کوفه به حمایت از پدرش

امیر مؤمنان، علیﷺ، تمام توانمندی‌های خود را در اداره‌ی امور به‌کار می‌بست و از اراده و اندیشه‌ای استوار برخوردار بود. زمانی که در ربذه اردو زده بود، برای کوفیان پیام فرستاد و آنان را به نصرت و یاری خویش فرا خواند. فرستادگان علیﷺ به کوفه، محمد بن ابی‌بکر و محمد بن جعفر بودند، اما در انجام این وظیفه ناکام ماندند و نتوانستند اهل کوفه را برای یاری علیﷺ قانع سازند. در آن زمان ابوموسی اشعریﷺ، از سوی علیﷺ، والی کوفه بود. وی، با استناد به احادیث رسول‌خداﷺ، مردم را از خروج و شرکت در جنگ برحذر می داشت.[۲] آن‌گاه علیﷺ هاشم بن عتبه بن ابی‌وقاص را به کوفه فرستاد؛ او نیز به‌خاطر تأثیر فراوان ابوموسیﷺ بر کوفیان، نتوانست نظرشان را برای خروج، جلب کند.[۳] سپس علیﷺ، عبدالله بن عباسﷺ را برای این منظور به کوفه فرستاد؛ او نیز توفیق چندانی در انجام مأموریتش نداشت تا اینکه علی مرتضیﷺ، عمار بن یاسر و پسرش حسنﷺ را به کوفه اعزام کرد و طی فرمانی، ابوموسی اشعریﷺ را از ولایت کوفه عزل نمود و قرظة بن کعب را جایگزینش کرد.[۴] قعقاع بن عمروﷺ نقش وافری در قانع کردن مردم کوفه داشت؛ چنانچه در میان آنان برخاست و فرمود: «ای مردم! من، خیرخواه و دلسوز شما هستم و دوست دارم به راه راست و درست رهنمون شوید؛ سخنی به شما می‌گویم که حق است.... گفتار درست، این است که حتماً باید امیری وجود داشته باشد که کار مردم را سامان دهد، ظالم را از ظلم کردن باز دارد و مظلوم را یاری رساند؛ اینک علیﷺ برخاسته و در فراخوانش، انصاف را رعایت کرده و به سوی اصلاح و مصلحت، فرا خوانده است. پس حرکت کنید و در این امر، سهیم شوید».[۵]

۱- أحکام القرآن، از ابن‌العربی (۱۷۱۸/۲).
۲- نگا: تاریخ طبری (۵۱۴/۵)؛ مصنف ابن ابی‌شیبة (۱۲/۱۵) با سند حسن.
۳- خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۴۴؛ سیر أعلام النبلاء (۴۸۶/۳).
۴- فتح الباری (۲۵/۱۳)؛ التاریخ الصغیر (۱۰۹/۱).
۵- تاریخ طبری (۵۱۶/۵).

حسن بن علی ﷺ نیز نقش به‌سزایی در خروج مردم کوفه و قانع ساختن آنها داشت؛ وی، در میان کوفیان برخاست و فرمود: «فراخوان امیرتان را اجابت کنید و به سوی برادرانتان حرکت نمایید؛ به‌هر حال کسانی، برای این کار، پیدا خواهند شد. به خدا سوگند، اگر خردمندان، به این کار، دست یازند، برای حال و آینده، بهتر است و فرجام بهتری در پی دارد؛ پس دعوت ما را بپذیرید و ما را در این گرفتاری که در میان ما و شما، مشترک است، یاری نمایید».[۱]

حدود شش تا هفت‌هزار نفر از مردم کوفه، فراخوان علی ﷺ را پاسخ گفتند و همراه حسن و عمار بن یاسر ﷺ، آماده‌ی حرکت شدند و سپس دو هزار تن از مردم بصره به آنان پیوستند و دیری نپایید که با پیوستن تعدادی از قبایل، شمار سپاهیان علی ﷺ در میدان نبرد، به حدود دوازده‌هزار نفر رسید.[۲] زمانی که مردم کوفه، در منطقه‌ی ذی‌قار به حضور علی ﷺ رسیدند، به آنان فرمود: «ای مردم کوفه! شما، پادشاهان عجم را از میان برداشتید و شوکت آنان را در هم شکستید و آنها را پراکنده نمودید، و میراث آنان، به شما رسید؛ من، شما را فرا خواندم تا همراه ما، برادارانمان از مردم بصره را ببینید؛ اگر بازگشتند، ما نیز همین را می‌خواهیم و اگر در حکم ما وارد شوند، با آنان مدارا می‌کنیم و چنانچه آغازگر ستم بودند، در برابرشان می‌ایستیم؛ ما، به حول و قوه‌ی الهی، هرگز کاری را که در آن صلاح و مصلحتی هست، ترک نمی‌کنیم؛ بلکه به خواست خدا، آن را بر کاری که مایه‌ی تباهی است، ترجیح می‌دهیم».[۳]

مذاکرات صلح

علی ﷺ به‌شدت مشتاق حل مسالمت‌آمیز این مشکل بود و سعی زیادی می‌کرد که مسلمانان را از پیامدهای برخورد مسلحانه و درگیری با یکدیگر، برحذر دارد؛ طلحه و زبیر رضی‌الله‌عنهما نیز چنین وضعیتی داشتند. تعدادی از صحابه و بزرگان تابعین هم اقداماتی در جهت ایجاد صلح، انجام دادند که از آن جمله می‌توان به قعقاع بن عمرو ﷺ اشاره کرد؛ وی، برای این منظور، با طلحه و زبیر و عایشه ﷺ گفتگو کرد؛ آنان از طرح قعقاع ﷺ استقبال

۱- تاریخ طبری (۵/۵۱۶)

۲- مصنف عیدالرزاق (۵/۴۵۶)، با سند صحیحی که به زهری می‌رسد.

۳- تاریخ طبری (۵/۵۱۹).

نمودند. عایشه رضی‌الله‌عنها دیدگاه قعقاع‌ﷺ درباره‌ی قاتلان عثمان‌ﷺ را پرسید. وی، پاسخ داد: «دوای این درد و علاج این کار، آرامش و خویشتن‌داری است و چاره‌ای جز این برای محاکمه‌ی قاتلان عثمان‌ﷺ وجود ندارد؛ اگر شما، با علی‌ﷺ بیعت کنید و با او همراه شوید، این، نشانه‌ی خوبی است و بدین‌سان می‌توان انتقام خون عثمان‌ﷺ را گرفت، اما اگر این را نپذیرید و همچنان بر جنگ و ستیز و رأی خویش پافشاری کنید، این، نشانه‌ی بدی است. بنابراین در پی عافیت برآیید تا به شما ارزانی گردد و همان‌طور که در گذشته، کلید خیر و نیکی بودید، امروز نیز این‌چنین باشید و ما را در معرض بلا قرار ندهید که خودتان هم گرفتار خواهید شد و بدین ترتیب، خداوند متعال، ما و شما را از پای خواهد افکند؛ به‌خدا سوگند این سخن را از آن جهت می‌گویم که می‌ترسم کار امت، سامان نیابد و خداوند، این امت را که وضعیت نابسامانی دارد، گرفتار سازد؛ مشکل کنونی امت، (در زمینه‌ی قتل عثمان‌ﷺ) مسأله‌ی مهم و بزرگی است و چنین نیست که یک نفر، یا یک گروه مشخص، کسی را کشته باشند و یا مسأله‌ی قتل یک قبیله توسط قبیله‌ای دیگر، در میان باشد. (بلکه مسأله، خیلی پیچیده است). از این‌رو سخن مخلصانه و صادقانه‌ی قعقاع را بپذیرید». آنان، پیشنهاد قعقاع‌ﷺ را پذیرفتند و گفتند: سخن نیک و درستی گفتی؛ باز گرد که اگر علی‌ﷺ هم نظر تو را داشته باشد، این کار، به خواست خدا، سامان خواهد یافت.

قعقاع‌ﷺ به ذی‌قار، نزد علی‌ﷺ بازگشت و موضوع را به او گزارش داد؛ علی‌ﷺ، این مسأله را پسندید و بدین‌سان مردم، خواسته یا ناخواسته، در آستانه‌ی صلح قرار گرفتند.[1]

نقش عبدالله بن سبأ و پیروانش در جنگ جمل

پس از آنکه قعقاع‌ﷺ نزد علی بازگشت و گزارش کارش را به او داد، علی‌ﷺ، دو نماینده نزد عایشه و طلحه رضی‌الله‌عنهما فرستاد تا نسبت به گزارش قعقاع‌ﷺ خاطرجمع شود؛ و چون علی‌ﷺ نسبت به اراده‌ی صلح از سوی طلحه و عایشه رضی‌الله‌عنهما مطمئن شد، برخاست و طی خطابه‌ای اعلان کرد که رهسپار بصره خواهد شد؛ چنانچه فرمود: «من، فردا حرکت می‌کنم؛ شما هم حرکت کنید. البته کسی که به هر صورت در تحریک مردم بر ضد عثمان‌ﷺ و ریختن خونش، نقشی داشته، حق ندارد با ما همراه باشد».[2]

۱- البدایة و النهایة (۷۳۹/۷)؛ تاریخ طبری (۵۲۱/۵).

۲- تاریخ طبری (۵۲۵/۵).

پس از آنکه مردم، در جای خود مستقر شدند، علی و طلحه و زبیر گرد آمدند و پیرامون اختلافاتی که با هم داشتند، گفتگو نمودند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که هیچ راهی، بهتر از صلح نیست و باید از جنگ و کارزار با یکدیگر، دوری نمایند. دو طرف، پس از توافق صلح، به اردوگاه‌های خویش بازگشتند تا اقدامات لازم را در جهت تحقق صلح، انجام دهند. خلاصه اینکه مردم، آن شب را با آهنگ صلح سپری کردند و شکی نداشتند که صلح و سازش، به انجام می‌رسد؛ البته فتنه‌انگیزان که با قرار صلح، خود را در معرض نابودی می‌دیدند، بدترین شب را گذراندند. از این‌رو تمام آن شب را با یکدیگر به مشورت و رایزنی پرداختند. یکی از ایشان گفت: ما، نظر طلحه و زبیر را درباره‌ی خود می‌دانستیم، اما تا کنون از رأی علی، بی‌اطلاع بودیم. به‌خدا که اینک همه‌ی مردم، درباره‌ی ما یک اندیشه دارند و اگر با علی صلح کنند، با این شرط خواهد بود که ما را بکشند.[1] ابن‌سوداء ـ عبدالله بن سبأ ـ گفت: عزت و پیروزی شما، در آشفتگی مردم است و چون فردا، با هم روبرو شوند، شما، جنگ را آغاز کنید و به آنان، فرصت فکر کردن و چاره‌اندیشی ندهید و چون شما، با علی هستید، چاره‌ای جز دفاع از شما ندارد و بدین‌سان علی و طلحه و زبیر و هوادارانشان، به یکدیگر مشغول می‌شوند، نه به آنچه که برای شما، ناخوشایند است.

بدین ترتیب بر مکر و نیرنگی که لازمه‌اش، شکستن صلح و وقوع جنگ بود، اتفاق کردند و با همین هدف شوم، به میان گروه‌های خویش بازگشتند و مردم، از این دسیسه، اطلاعی نداشتند. بنده در تحلیل وقایع زندگی خلیفه‌ی چهارم، به‌تفصیل، جنگ جمل را مورد بررسی قرار داده‌ام.. به‌هر حال اکثریت قریب به اتفاق علما، به نقش عبدالله بن سبأ و پیروانش در جنگ جمل اشاره کرده‌اند؛ البته برخی، به‌صراحت، از آنان به سبئیه (سبائیان) یاد کرده‌اند و بعضی هم، با عباراتی چون: اوباش، فسادکاران، آشوب‌گران، سفلگان و سفیهان، از آنان، نام برده‌اند.[2] اینک پاره‌ای از متون مربوط به این موضوع را ذکر می‌کنیم:

۱ـ کسانی که قتل عثمان به آنان، نسبت داده شده، از آن جهت که صلح دو طرف را مشروط به کشته شدن خود می‌دانستند، نیرنگ کردند و جنگ به‌راه انداختند.[3]

۱- تاریخ طبری (۵۲۶/۵).

۲- عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنة فی صدر الإسلام، ص۱۹۴.

۳- نگا: فتح‌الباری (۵۶/۱۳).

۲ـ امام ابن ابی‌العز حنفی می‌گوید: بدین تریب جنگ جمل بدون خواست علی و طلحه روی داد و فسادکاران و عوامل فسادانگیز، آن را به‌راه انداختند.[۱]

۳ـ باقلانی می‌گوید: ...قرار صلح، گذاشته شد؛ از این‌رو قاتلان عثمانﷺ که خود را در معرض هلاکت و نابودی می‌دیدند، گرد آمدند و با مشورت و رایزنی به اتفاق نظر رسیدند که دو دسته شوند و سحرگاهان به دو لشکر، حمله کنند و آنان را آشفته سازند؛ بدین ترتیب که در سپاه علیﷺ فریاد بزنند: طلحه و زبیر، پیمان‌شکنی کرده‌اند و در سپاه طلحه و زبیر رضی‌الله‌عنهما، اعلام کنند که علیﷺ، عهدشکنی کرده است. آنان، در انجام این نیرنگ موفق شدند و بدین‌سان جنگ، درگرفت....[۲]

۳ـ قاضی عبدالجبار، اقوال و سخنان علما درباره‌ی توافق علی، طلحه، زبیر و عایشهﷺ بر صلح را نقل کرده و به‌استناد اقوال علما، گفته است: آنان بر سر اجتناب از جنگ و برقراری صلح، به توافق رسیدند؛ از این‌رو آن دسته از قاتلان عثمانﷺ که در لشکر حضور داشتند، از بیم اینکه دو طرف، بر سر کشتن آنان، یک‌سو شوند، دسیسه‌ی مشهور خویش را عملی ساختند و به نتیجه هم رسیدند.[۳]

خلاصه اینکه در متون مختلف، از عوامل جنگ‌افروز واقعه‌ی جمل، به عناوین گوناگون و البته هم‌سان و هم‌ردیفی یاد شده است و از مجموع آنها، چنین به‌نظر می رسد که در پی دسیسه‌ی عده‌ای نیرنگ‌باز، کنترل اوضاع از دست علی و طلحه و زبیرﷺ خارج شد و جنگ و درگیری روی داد.

۴- قاضی ابوبکر بن عربی میگوید: هنگامی که علیﷺ به بصره آمد، و هر دو لشکر روبروی یکدیگر ایستاده و نزدیک شدند، صاحبان هوی و هوس آنها را بحال خویش نگذاشتند، و شروع به خونریزی کردند و جنگ را دامن زدند، و فریادها و غوغا از هر سو بلند می شد، و همه اینها به این سبب بود تا معیاری برای شناخت حقیقت در میان نماند، و در نتیجه قاتلین عثمانﷺ پنهان شدند. این در حالی هست که یک شخص می تواند صلاح وتدبیر لشکری را به فساد کشاند پس چه انتظاری میتوان داشت در حالی که هزار شخص باشند.

۱- شرح العقيدة الطحاوية، ص۵۴۶.

۲- التمهيد، ص۲۳۳.

۳- تثبيت دلائل النبوة، ص۲۹۹.

۵- ابن حزم می گوید: و دلیل آن این است، که آنها جمع شدند ولی نجنگیدند و خونی نریختند، و هنگام شب وقتی که قاتلین عثمان رضی الله عنه این امر را بر علیه خویش یافتند در میان سپاهیان طلحه و زبیر رخنه کرده و بر آنها هجوم بردند و آنان را شورانیدند و آنها نیز برای دفاع از خویش آمادگی خود را اظهار کردند، و همچنین به میان سپاهیان علی رضی الله عنه رفته و آنان را نیز برای دفاع از خویش به فتنه انداختند، و این در حالی بود که هر گروه به دیگری مظنون شده بود و جنگ در گرفت، وچنان امر پیچیده و مبهم گردید که هر کسی برای دفاع از خویش برخاست و آن فاسقین که جنگ را دامن زده بودند برای شعله ور ساختن هر چه بیشتر آن دست بکار شدند.

۶- ذهبی میگوید: واقعه جمل را کوته اندیشان هر دو گروه آغاز کردند. و می گوید: هر دو گروه صلح کرده بودند و علی و طلحه رضی الله عنهما قصدی برای جنگ نداشتند، بلکه فقط برای وحدت و یک پارچگی جمع شده بودند، ولی در این میان اوباشان هر دو گروه یکدیگر را بر علیه خویش شورانیدند و جنگ در گرفت و همه چیز از دست علی و طلحه و زبیر خارج شد.

پس هر گروه در مقام وجایگاه خود بر حق بود و از خویش دفاع می کرد، در این میان زبیر رضی الله عنه جنگ را به حال خود گذاشت و رجوع کرد، و طلحه در حالی که ایستاده بود و این اوضاع پیچیده را مشاهده میکرد تیری به پایش اصابت نمود و بر اثر این تیر و همان زخمی که از جنگ احد همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم ضربه دیده بود، شهید شد، و زبیر رضی الله عنه در وادی سباع (در حوالی بصره به فاصله کمتر از یک روز) در حالی که از جنگ دوری گزیده بود شهید شد.

تعداد کشته‌شدگان جنگ جمل

درباره‌ی تعداد کشته‌شدگان این جنگ، اختلاف نظر شدیدی وجود دارد؛ مسعودی، این اختلاف را برآمده از هوا و میل فکری و وابستگی مرامی راویان دانسته[1] و خلیفه بن خیاط، به بیان نام آن دسته از کشته‌شدگان جمل پرداخته که نامشان، ثبت شده است. در این لیست، حدود یکصد نام، ذکر شده است.[2]

۱- مروج الذهب (۳۶۷/۳).

۲- نگا: تاریخ خلیفة، صص۱۸۷-۱۹۰.

اگر تعداد کشته‌شدگان جمل را دو برابرِ شمارِ مذکور، فرض کنیم، باز هم تعدادشان از دویست نفر، بیشتر نمی‌شود. چنانچه دکتر خالد بن محمد الغیث، این رقم را ترجیح داده است.[۱]

در روایت ابومخنف رافضی، تعداد کشته‌شدگان جمل، بیست‌هزار تن ذکر شده است! ناگفته پیداست که این رقم، عدد مبالغه‌آمیزی می‌باشد. این دروغگو، به‌گمان خویش کار خوبی نموده که مدعی شده در جنگ جمل فقط از مردم بصره، بیست‌هزار نفر کشته شدند![۲] سیف، شمار کشته‌شدگان جمل را ده‌هزار نفر دانسته و مدعی شده که نیمی از این تعداد، جزو سپاه علیﷺ و بقیه، از سپاه عایشه‌رضی‌الله‌عنها بودند! در روایت دیگری، گوید: تعداد کشته‌ها، پانزده‌هزار نفر، گفته شده که پنج هزار از کوفه و ده هزار از بصره بودند؛ در این روایت آمده است: نیمی از اینها در دور اول جنگ کشته شدند و بقیه در دوم جنگ![۳]

هر دو روایت مذکور، منقطع می‌باشد و در هر دو گزافه‌گویی شده است. در روایت عمر بن شبه، شمار کشته‌های جمل، بیش از شش‌هزار نفر ذکر شده که سند این روایت نیز ضعیف است.[۴] یعقوبی، تعداد کشته‌های جنگ جمل را سی و چندهزار نفر دانسته است![۵]

پرواضح است که تمام این آمار و ارقام، مبالغه‌آمیز است. بنده در تحلیل وقایع زندگی علی مرتضیﷺ، عوامل و انگیزه‌های این‌همه گزافه‌گویی را بیان نموده‌ام.

فرمان علیﷺ پس از فروکش کردن آتش جنگ و آنچه انجام داد

همین‌که شعله‌ی جنگ فروکش کرد، جارچی علیﷺ، جار زد: «هیچ مجروحی را نکشید؛ هر کس، به جنگ، پشت کرده، مورد تعقیب قرار نگیرد؛ وارد هیچ خانه‌ای نشوید؛ هر کس، سلاحش را به زمین گذاشته، درامان است؛ کسی که درب خانه‌اش را بسته، درامان است. هیچ‌یک از سپاهیان، حق برداشتن غنیمت ندارد جز سلاح و کمانی که به میدان آورده‌اند».

۱- ر.ک: استشهاد عثمانﷺ و وقعة الجمل، ص۲۱۵.

۲- تاریخ خلیفة، ص۱۸۶.

۳- ر.ک: تاریخ طبری (۵۴۲/۵).

۴- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۸۶، با سند منقطع.

۵- نگا: مصنف ابن ابی‌شیبة (۵۴۶/۷)؛ فتح‌الباری (۶۲/۱۳).

منادی علیﷺ در میان اهل بصره نیز جار زد: «هر کس که کالایی از خویشتن را نزد یکی از سپاهیان علیﷺ ببیند، می‌تواند آن را بازپس بگیرد».[۱]

پس از آنکه جنگ پایان یافت، علیﷺ با تعدادی از یارانش، به میان کشته‌ها رفت و چون چشمش به محمد بن طلحهﷺ افتاد، فرمود: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ؛ به‌خدا سوگند که جوان نیک و صالحی بود». آن‌گاه از شدت غم و اندوه، نشست... و برای کشته‌ها طلب مغفرت نمود و از تعدادی از ایشان، به خیر و نیکی یاد کرد».[۲]

تأثر علیﷺ از کشته شدن طلحهﷺ

زمانی که علیﷺ در میان جنازه‌ها، دور می زد، پیکر طلحهﷺ را دید و شروع به پاک کردن گرد و غبار، از چهره‌ی آن بزرگوار نمود[۳] و فرمود: «ای ابومحمد! بر من خیلی دشوار است که تو را در حالی ببینم که بر زمین افتاده‌ای» و سپس گفت: «از غم و اندوهی که در وجودم موج می‌زند، به خدا، پناه می‌برم». و آن‌گاه فرمود: «ای کاش، بیست سال قبل می‌مردم».[۴]

موضع علیﷺ درباره‌ی قاتل زبیرﷺ

عمرو بن جرموز، پس از آنکه به زبیرﷺ خیانت کرد و او را به قتل رساند، سرِ آن بزرگوار را از تن جدا کرد و به سوی علیﷺ به‌راه افتاد تا از او پاداش بگیرد؛ وقتی از علیﷺ اجازه‌ی ورود خواست، علیﷺ فرمود: «قاتل پسر صفیه را به آتش جهنم بشارت بده». و سپس افزود: «من از رسول‌خداﷺ شنیدم که فرمود: (**لکل نبی حواری و حواریّ الزبیر**)[۵] یعنی: «هر پیغمبری، حواری‌ای دارد و حواری من، زبیر است».[۶] علیﷺ همین‌که شمشیر زبیرﷺ را دید،

۱- استشهاد عثمانﷺ و وقعة الجمل، ص۲۰۲.

۲- مصنف ابن أبی‌شیبة (۲۶۱/۱۵)؛ المستدرک (۱۰۳،۳۷،۱۰۴/۳) با سند حسن لغیره؛ خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۱۶۹.

۳- البدایة و النهایة (۲۵۸/۷).

۴- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدین، ص۵۲۸.

۵- فضائل الصحابة (۹۲۰/۲).

۶- ابن‌عبدالبر در الإستیعاب، حواری را به دوست خاص، معنا کرده است. (مترجم).

فرمود: «این شمشیر در خیلی از موارد، از رسول‌خداصلی‌الله‌علیه‌وسلم دفاع کرد و غم و اندوه را از چهره‌اش زدود».[۱] در روایتی آمده است که امیر مؤمنان، به ابن‌جرموز، اجازه‌ی ورود نداد و به دربانش فرمود: «قاتل پسرصفیه را به آتش جهنم، بشارت بده».[۲] گفته می‌شود: ابن‌جرموز در دوران علیرضی‌الله‌عنه خودکشی کرد و نیز گفته شده که وی، تا زمانی که مصعب بن زبیررضی‌الله‌عنه، امارت عراق را در دست گرفت، زنده بود و چون مصعب بن زبیر، به امارت عراق رسید، ابن‌جرموز از بیم جانش، پنهان شد. به مصعب گفتند: عمرو بن جرموز، اینجاست و پنهان شده؛ آیا او را می‌خواهی؟ فرمود: «به او بگویید از مخفی‌گاهش بیرون بیاید؛ او، درامان است. به‌خدا سوگند من، قصد کشتن ابن‌جرموز را به‌قصاص پدرم ندارم؛ زیرا او، کمتر از آنست که او را همسان زبیر قرار دهم».[۳]

علیرضی‌الله‌عنه، عایشه‌ی صدیقه را با عزت و احترام، باز گرداند

امیر مؤمنان، وسایل حرکت عایشه رضی‌الله‌عنها اعم از مرکب و زاد و توشه را چنانکه باید و شاید، فراهم ساخت و آن دسته از همراهانش را که زنده مانده بودند، با او روانه کرد، جز کسانی که خود، قصد ماندن در بصره را داشتند. علیرضی‌الله‌عنه برای همراهی ام‌المؤمنین چهل تن از بانوان برگزیده و نیک بصره را انتخاب کرد. و چون روز حرکت عایشه رضی‌الله‌عنها فرا رسید، علیرضی‌الله‌عنه، نزدش آمد و مردم هم جمع شدند؛ عایشه رضی‌الله‌عنها بیرون آمد و با او وداع کردند؛ عایشه‌ی صدیقه رضی‌الله‌عنها هنگام خداحافظی فرمود: «ای فرزندانم! هیچ‌یک از ما نباید دیگری را سرزنش کند؛ به‌خدا سوگند که هیچ کدورتی میان من و علیرضی‌الله‌عنه نبوده و آنچه پیش آمده، کاملاً عادی است و میان هر زنی با بستگان شوهرش به‌وجود می‌آید؛ علیرضی‌الله‌عنه از نظر من، جزو بهترین بندگان خداست». علیرضی‌الله‌عنه نیز فرمود: «ای مردم! به‌خدا سوگند که عایشه رضی الله عنها، راست و درست گفت؛ میان من و او، هیچ کدورتی وجود ندارد؛ او، در دنیا و آخرت، همسر رسول‌خداصلی‌الله‌علیه‌وسلم است». خروج عایشه‌ی صدیقه رضی‌الله‌عنها از بصره، روز شنبه اول ماه رجب سال ۳۶ هجری بود؛ علیرضی‌الله‌عنه، چندین کیلومتر،

۱- البداية و النهاية (۲۶۱/۷).

۲- طبقات (۱۰۵/۳) با سند حسن؛ خلافة علی، ص۱۶۴.

۳- البداية و النهاية (۲۶۱/۷).

مادر مؤمنان را بدرقه کرد و به فرزندان خویش دستور داد که به‌اندازه‌ی راه‌پیمایی یک روز، عایشه رضی‌الله‌عنها را همراهی نمایند.[۱]

ندامت و پشیمانی از جنگ

ابن تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: «...عموم پیشگامان مسلمان، از اینکه وارد جنگ شدند، پشیمان گشتند؛ چنانچه طلحه، زبیر، علی و سایر مسلمانان، اظهار پشیمانی نمودند؛ البته هیچ‌یک از اینها، در آن روز قصد جنگ نداشتند، اما درگیر جنگی ناخواسته شدند».[۲]

از امیر مؤمنان علی رضی‌الله‌عنه نقل شده که فرمود: «ای کاش بیست سال قبل، می‌مُردم».[۳]

نعیم بن حماد، با سندش که به حسن بن علی رضی‌الله‌عنه می‌رسد، روایت نموده که حسن رضی‌الله‌عنه به سلیمان بن صرد گفته است: «هنگامی که جنگ، شدت گرفت، پدرم، با حالتی نگران، لباسم را گرفت و فرمود: «ای کاش بیست سال قبل، می‌مُردم».[۴]

حسن بن علی رضی‌الله‌عنه می‌گوید: هنگامی که نگاه پدرم، به شمشیرهای برافراشته‌ی مردم افتاد، فرمود: «ای حسن! آیا همه‌ی اینها به‌خاطر ماست؟ ای کاش بیست سال قبل، می‌مُردم».[۵]

ابن تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: عایشه رضی‌الله‌عنها نجنگید و از اساس، قصد جنگ نداشت؛ وی، به‌قصد اصلاح امور مسلمانان و ایجاد صلح و هماهنگی در میان آنان، خروج کرد و چنین می‌پنداشت که این کار، به مصلحت مسلمانان است؛ البته بعدها برایش روشن شد که اگر خروج نمی‌کرد، بهتر بود. از این‌رو هر بار که به یاد این کار می‌افتاد، آن‌چنان می‌گریست که چارقدش، خیس می‌شد. عموم پیشگامان مسلمان نیز از اینکه وارد جنگ شدند، پشیمان گشتند؛ چنانچه طلحه، زبیر، علی و سایر مسلمانان، اظهار پشیمانی نمودند؛ البته هیچ‌یک از اینها، در آن روز قصد جنگ نداشتند، اما درگیر جنگی ناخواسته شدند».[۶]

۱- تاریخ طبری (۵۸۱/۵).

۲- المنتقی من منهج الإعتدال، ص۲۲۲.

۳- الفتن، نعیم بن حماد (۸۰/۱).

۴- الفتن، نعیم بن حماد (۸۰/۱).

۵- أحداث و أحادیث فتنة الهرج. ص۲۱۷.

۶- المنتقی من منهج الإعتدال، ص۲۲۲.

ذهبی می‌گوید: نباید تردید داشت که عایشه رضی‌الله‌عنها به‌کلی از عـزیمتش بـه سـوی بصره و حضور در واقعه‌ی جمل، پشیمان شد. وی، اصلاً گمان نمی‌کـرد کـه چنـین وقـایعی، روی دهد و کار بدانجا بینجامد که اتفاق افتاد.[۱]

شرح بیشتر این موضوع را می‌توانید در کتاب سیرت علی مرتضی‌ﷺ بنگرید.

پیش از آنکه به این موضوع، خاتمه دهیم، اندکی درنگ می‌کنیم تا مروری بر مهم‌تـرین نکته‌ی عبرت‌آموز جنگ جمل داشته باشیم، و آن، اینکه همه‌ی مـا، بایـد همـواره نسبت بـه دسیسه‌های دشمنان اسلام در زمینه‌ی ایجاد اختلاف و تفرقه در میان مسلمانان، هوشیار باشـیم و از هیچ راهکار و برنامه‌ای در جهت خنثی کـردن توطئـه‌هـای دشـمنان، فروگـذار نکنـیم و هیچ‌گاه از یاد نبریم که دشمنان در کمین‌اند و می‌کوشـند تـا از هـر راه ممکـن، بـه اسـلام و مسلمانان، ضربه بزنند. حسن‌ﷺ این نکته‌ی مهم را از خلال جنگ جمل آموخـت و آن را در برنامه‌ی اصلاحی خویش، مد نظر قرار داد.

جنگ صفین

یکی از مهم‌ترین رویدادهایی که حسن بن علی‌ﷺ در دوران خلافت پـدرش، تجربـه کـرد، جنگ صفین بود. البته حسن‌ﷺ از روابط پدرش با معاویه‌ﷺ اطلاع کاملی داشـت. معاویـه‌ﷺ در دوران عمر و عثمان رضی‌الله‌عنهما، والـی شـام بـود و چـون علـی‌ﷺ، بـه خلافـت رسـید، تصمیم گرفت معاویه‌ﷺ را عزل نماید و عبدالله بن عمـر‌ﷺ را جـایگزینش کنـد. عبـدالله بـن عمر‌ﷺ، از پذیرش این منصب خودداری کـرد و ضـمن عـذرخواهی، خویشـاوندی خـود بـا علی‌ﷺ را یادآوری کرد.[۲] علی‌ﷺ نیز ابن‌عمـر‌ﷺ را بـه پـذیرش ایـن سِـمَت، مجبـور نکـرد. گفتنی است: روایاتی که در زمینه‌ی حمله‌ور شدن علی‌ﷺ به سوی ابن‌عمر‌ﷺ به سـبب عـدم پذیرش منصب مذکور، نقـل شـده، بـی‌اسـاس و سـاختگی اسـت.[۳] نهایـتِ مسـأله‌ای کـه در این‌باره، پیش آمد، این بود که علی‌ﷺ، بـه ابـن‌عمـر پیـام داد کـه مـردم شـام، از تـو حسـاب

۱- سیر أعلام النبلاء (۱۷۷/۲).

۲- مصنف ابن ابی‌شیبة (۴۷۲/۷) با سند صحیح.. همه می‌دانیم که ام‌کلثوم دختر علی، همسر عمر بود.

۳- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، خالد الغیث، ص۱۶۰.

می‌برند؛ از این‌رو به شام برو که من، تو را به امارت شام، گماشتم. ابن‌عمرﷺ پاسخ داد: به‌خاطر خدا و نزدیکی و قرابتم با رسول‌خداﷺ و هم‌صحبتی‌ام با او، مرا معاف کن. علیﷺ همچنان بر خواسته‌اش پافشاری کرد و سرانجام به حفصه رضی‌الله‌عنها متوسل شد؛ عبدالله بن عمرﷺ باز هم از پذیرش امارت شام، امتناع کرد و شبانه، عازم مکه شد.[1] این روایت، خود، بیانگر بیعت عبدالله بن عمرﷺ با علیﷺ می‌باشد؛ زیرا چطور ممکن است در حالی که ابن‌عمرﷺ، در بیعتش داخل نشده، علیﷺ، او را برای امارت شام، انتخاب نماید؟! وقتی ابن‌عمرﷺ از پذیرش امارت شام، خودداری کرد، علی مرتضیﷺ، سهل بن حنیف را به عنوان والی، به شام فرستاد. زمانی که سهل، به آبادی‌های مرزی شام رسید، سپاهیان معاویهﷺ، او را دستگیر کردند و به او گفتند: اگر عثمانﷺ، تو را فرستاده، پس خوش آمدی و اگر کسی غیر از او، تو را فرستاده، باز گرد.[2] در سرزمین شام، خشم و غضب شدیدی از بابت شهادت عثمانﷺ موج می‌زد؛ پیراهن به خون‌آغشته‌ی عثمانﷺ به اهل شام رسید و داستان غم‌انگیز شهادتش، قلب‌ها را متأثر کرد و چشم‌ها را گریان نمود. خبر تسلط آشوب‌گران بر شهر رسول‌خداﷺ، و همچنین گریز بنی‌امیه به مکه، و سایر اتفاقات پیش‌آمده، مزید بر علت شد و مردم شام و به‌ویژه معاویهﷺ را برانگیخت. زیرا معاویهﷺ، مسؤولیت خونخواهی عثمان شهیدﷺ و قصاص قاتلانش را بر عهده‌ی خویش می‌دانست و بر این باور بود که او، ولی دم عثمانﷺ می‌باشد. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا ٣٣﴾ (الإسراء:۳۳)

«و هر کس، مظلومانه کشته شود، به ولی دم او، قدرت و اجازه‌ی قصاص داده‌ایم؛ اما ولی دم، نباید در کشتن، زیاده‌روی کند (و رعایت حق را ننماید). بی‌گمان ولی دم، (از سوی خدا، با دریافت حق قصاص)، یاری می‌شود».

از این‌رو معاویهﷺ، مردم را جمع کرد و درباره‌ی فضایل عثمانﷺ و مظلومیت وی، به ایراد سخنرانی پرداخت و بیان داشت که عثمانﷺ، به دست عده‌ای منافقِ سبک‌سر در ماه

۱- سیر أعلام النبلاء (۲۲۴/۳)، رجال این روایت، ثقه و مورد اطمینان هستند.

۲- تهذیب تاریخ دمشق (۳۹/۴)؛ خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۱۱۰.

حرام و در حرم رسول‌خداﷺ،[۱] به قتل رسیده است و بدین‌سان مردم، قیام نمودند و سر و صدا، بالا گرفت؛ تعدادی از اصحاب رسول خداﷺ نیز آنجا حضور داشتند؛ یکی از آنان به نام مرۀ بن کعبﷺ برخاست و گفت: می‌خواهم حدیثی برایتان بازگو کنم که اگر به خاطر گفتن آن نبود، در اینجا سخن نمی‌گفتم؛ روزی نزد رسول خداﷺ بودیم و ایشان، پیرامون فتنه‌ای که امت دچار آن خواهد شد، سخن می‌گفت. در این اثنا مردی از آنجا رد شد که سر و صورت خود را با عمامه پوشانیده بود. پیامبر خداﷺ با دیدن او فرمود: «این مرد، در آن روز، برحق است». به سوی آن شخص رفتم؛ او، کسی جز عثمان بن عفانﷺ نبود. پرسیدم: ای رسول خدا! آیا منظورتان همین مرد است؟ فرمود: «آری».[۲]

یکی دیگر از عواملی که معاویهﷺ را بیش از پیش برای خونخواهی عثمانﷺ مصمم کرد و عزمش را جزم نمود تا قاتلان عثمانﷺ را قصاص کند، حدیثی است که نعمان بن بشیرﷺ از عایشه‌ی صدیقه‌رضی‌الله‌عنها روایت کرده است؛ عایشه‌رضی‌الله‌عنها می‌گوید: رسول‌خداﷺ، عثمانﷺ را به حضور خواست و دستش را بر شانه‌اش زد و آخرین سخنی که (در آن جلسه) به او فرمود، این بود که: «ای عثمان! چه بسا خدای متعال، پیراهنی بر تنت کند؛ اگر منافقان، می‌خواستند آن را از تنت درآورند، این کار را مکن تا آنکه مرا ملاقات نمایی». راوی می‌گوید: به عایشه‌رضی‌الله‌عنها گفتم: ای مادر مؤمنان! چرا تا کنون این حدیث را بیان نکردی؟ فرمود: به‌خدا سوگند که آن را فراموش کرده و از یاد برده بودم». راوی می‌افزاید: این حدیث را برای معاویه بن ابوسفیانﷺ بازگو کردم، اما او، روایت مرا نپذیرفت و به ام‌المؤمنین نامه نوشت و از او درخواست کرد که آن حدیث را برایش بنویسد و ارسال کند. عایشه‌رضی‌الله‌عنها، آن حدیث را برای معاویهﷺ نوشت و ارسال کرد.[۳] پافشاری معاویهﷺ و مسلمانان شام بر اجرای حکم خداوندﷻ درباره‌ی قاتلان عثمانﷺ، مهم‌ترین عامل عدم بیعت شامیان و در رأس آنان، معاویهﷺ، با علیﷺ بود. معاویهﷺ از آن جهت با

۱- در صحیح بخاری، این حدیث آمده که رسول خداﷺ فرموده است: (حُرِّمَ مَا بَيْنَ لابَتَيِ الْمَدِينَةِ عَلَى لِسَانِي) یعنی: «حد فاصل دو ناحیه‌ی سنگلاخی مدینه، (به حکم خدا و) از زبان من، حرم قرار گرفت». از این‌رو وجود قبر رسول‌خداﷺ در مدینه، عامل و انگیزه‌ی حرم قرار گرفتن محدوده‌ی حرم نبوی نمی‌باشد و از آن جهت، حد فاصل دو ناحیه‌ی سنگلاخی مدینه را حرم می‌گویند که حکم آن، به دعا و درخواست نبی اکرمﷺ و با زبان شخصِ ایشان، بیان گردید. (مترجم).

۲- صحیح ابن ماجة (۲۴/۱).

۳- مسند أحمد، شماره‌ی۲۴۰۴۵؛ این حدیث، صحیح است.

علیﷺ بیعت نکرد که خواهان محاکمه‌ی زودهنگام قاتلان عثمانﷺ بود، نه آنکه به ولایت شام چشم بدوزد و یا فکر امارت را در سر، بپروراند؛ زیرا او، به‌خوبی می‌دانست که خلافت، حق یکی از اعضای شورای شش‌نفره است که هنوز در قید حیات قرار دارد؛ و چه کسی بهتر از علیﷺ؟[1] دلیلش، روایتی‌ست که یحیی بن سلیمان جعفی با سند خوبی از ابومسلم خولانی، نقل نموده؛ ابومسلم، از معاویهﷺ پرسید: آیا تو، از آن جهت با علیﷺ می‌جنگی که خود را همسان او می‌دانی؟ فرمود: «به‌خدا سوگند، من، می‌دانم که علیﷺ، از من داناتر است و بیش از من، سزاوار خلافت می‌باشد؛ اما آیا شما نمی‌دانید که عثمانﷺ، مظلومانه کشته شده و من، پسرعموی او هستم و به خونخواهی او برخاسته‌ام؟ پس نزد علیﷺ بروید و به او بگویید: قاتلان عثمانﷺ را به من تحویل دهد...». آنان، نزد علیﷺ رفتند و درخواست معاویهﷺ را مطرح نمودند، اما علیﷺ به درخواست معاویهﷺ، ترتیب اثر نداد.[2] در روایتی آمده است که علیﷺ فرمود: «مشروط به اینکه در بیعت من داخل شود و آنان را برای محاکمه، نزد من بیاورد». اما معاویهﷺ، این را نپذیرفت.[3] البته این سؤال وجود دارد که آیا معاویهﷺ، به سبب طمع‌های مادی و دنیوی، در برابر علیﷺ قیام کرد؟

در پاره‌ای از روایات، معاویهﷺ، به طمع‌ورزی متهم شده است؛ در این روایات، بدین نکته اشاره و بلکه تصریح شده که دشمنی کهنه و دیرینه‌ی بنی‌امیه با بنی‌هاشم از دوران جاهلیت، معاویهﷺ را به سرکشی از علیﷺ، واداشت! در این روایات، اصحاب رسول‌خداﷺ، به‌شدت مورد طعن و سرزنش قرار گرفته و به اتهامات واهی و بی‌اساسی متهم شده‌اند. متأسفانه، این رویه در برخی از کتاب‌های معاصر نیز دنبال شده است. باید دانست که این روایات، از هر جهت، ضعیف و بلکه ساختگی، بی‌اساس و غیر قابل قبول می‌باشد. برخی از تاریخ‌نگاران مغرض، دامنه‌ی اتهامات بی‌اساسی را که بناحق بر معاویهﷺ وارد شده، گسترانده و اختلاف معاویهﷺ با علیﷺ را برآمده از طمعش به خلافت دانسته‌اند؛ آنان، عزل معاویهﷺ از امارت شام را مهم‌ترین سبب مخالفتش با علیﷺ برشمرده‌اند. این روایات، ساخته و پرداخته‌ی عده‌ای غرض‌ورز است که بیشتر در کتاب الإمامة و السياسة

١- نگا: خلافة علی بن أبی‌طالب، ص١١٢.

٢- فتح الباری (٩٢/١٣)؛ البداية و النهاية (١٢٩/٨).

٣- فتح الباری (٩٢/١٣)؛ استشهاد عثمان، ص١٦٠.

نقل شده است؛ باید دانست که هرچند این کتاب، منسوب بـه ابـن‌قتیبـه‌ی دینـوری رحمـه‌الله می‌باشد، اما در واقع، رافضی کینه‌توزی، آن را به نگارش درآورده است.

اینک به بیان مهم‌ترین دلایلی می‌پردازیم کـه نشـان مـی‌دهـد انتسـاب کتـاب **الإمامـة و السیاسة** به ابن‌قتیبه، اشتباه و بلکه هدفمند و مغرضانه است:

۱ـ کسانی که به شرح حال ابن‌قتیبه رحمه‌الله پرداخته‌اند، در میان تألیفاتش هـیچ نـامی از کتابی در زمینه‌ی تاریخ به نام **الإمامة و السیاسة** به میان نیاورده‌اند. تنها کتابی که از ابن‌قتیبـه در موضوع تاریخ می‌شناسیم، کتاب **المعارف** است.

۲ـ کسی که کتاب **الإمامة و السیاسة** را ورق بزند، چنین برداشت می‌کند کـه ابـن‌قتیبـه، در دمشق و مغرب، اقامت نموده است، حال آنکه تنها نقل و انتقالی که ابن‌قتیبه‌رحمه‌الله انجام داده، از بغداد به دینور بوده است.

۳ـ شیوه‌ی نگارش نویسنده‌ی **الإمامة و السیاسة**، به‌کلی با سبک نوشتاری کتاب‌هایی که از ابن‌قتیبـه در دسـترس اسـت، متفـاوت مـی‌باشـد؛ چنانچـه ابـن‌قتیبـه، مقـدماتی طـولانی بـر کتاب‌هایش نوشته و هدفش از نگارش کتاب را بیـان نمـوده اسـت، در صـورتی کـه کتـاب **الإمامة و السیاسة**، مقدمه‌ی کوتاهی دارد که در سه سطر خلاصه مـی‌شـود. سـاختار کلـی و اسلوب نگارشی این کتاب، تفاوت آشکاری با شیوه‌ی نوشتاری ابن‌قتیبه‌رحمه‌الله دارد.

۴ـ مؤلف کتاب مزبور، در نقل روایت از ابن ابی‌لیلی، به‌گونه‌ای عمل نموده که گویـا او را دیده است؛ ابن ابی‌لیلی، همان محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌لیلـی اسـت کـه فقیـه و قاضـی کوفه بود. وی، در سال ۱۴۸ هجری درگذشت؛ شایان ذکر است ابن‌قتیبـه‌رحمـه الله در سـال ۲۱۳ هجری یعنی ۶۵ سال پس از وفات ابن ابی‌لیلی، چشم به جهان گشود.

۵ ـ بخش زیادی از روایات کتاب مذکور، با صیغه‌ی تمریض،[۱] نقل شده اسـت. چنانچـه در خیلی از موارد، نقل روایات، بدون سـند و بـا عبـاراتی از ایـن قبیـل اسـت کـه: از بعضـی مصری‌ها، چنین روایت کـرده‌انـد...؛ از محمـد بـن سـلیمان از مشـایخ اهـل مصـر، روایـت نموده‌اند...؛ برخی از مشایخ مغرب، برای ما این حـدیث را نقـل کـرده‌انـد.... شـایان ذکـر

۱- صیغه‌ی تمریض، در اصطلاح به واژگانی گفته می‌شود که ساختاری مجهول دارند؛ همچون: قیـل و یقـال، بـه معنای: گفته شده یا گفته می‌شود.. آنچه با صیغه‌ی تمریض بیان شود، از قوت و صحت چندانی برخوردار نیست و احتمال ضعف آن، بسیار است. (مترجم).

است به کار بردن چنین عباراتی، با روش علمیِ نقلِ روایات فاصله دارد و ابن‌قتیبه در کتاب‌هایش اسلوب علمی نقل روایات را رعایت نموده است؛ از این‌رو در هیچ‌یک از کتاب‌هایش، از روش غیرعلمی نقل روایات استفاده نکرده است.[1]

۶ ـ ابن‌قتیبه‌رحمه الله، از جایگاه و منزلت ویژه‌ای نزد اهل سنت برخوردار است و در دانش و دینش، ثقه و مورد اعتماد می‌باشد. سلفی می‌گوید: ابن‌قتیبه، از رجال مورد اطمینان و از سلك اهل سنت می‌باشد. ابن‌حزم می‌گوید: ابن‌قتیبه، در دین و علمش، ثقه است؛ خطیب بغدادی نیز همین دیدگاه را دارد. ابن‌تیمیه می‌گوید: ابن‌قتیبه، جزو کسانی است که به احمد و اسحاق، نسبت یافته‌اند؛ وی، جزو مدافعان به‌نام و مشهور اهل سنت است.[2] بنابراین آیا امکان دارد که شخصیتی همچون ابن‌قتیبه، با این‌همه جایگاه و منزلت علمی، کتابی همچون **الإمامة و السياسة** را به نگارش درآورد که سیمای زشتی از تاریخ اسلام به تصویر کشیده و اتهامات بی‌اساسی به اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم وارد نموده است؟![3]

۷ـ نویسنده‌ی کتاب **الإمامة و السياسة**، به‌شدت بر صحابه رضی الله عنهم، خرده‌گیری نموده و عبارات ناشایستی درباره‌ی آنان، به‌کار برده است؛ چنانچه از ابن‌عمر رضی الله عنهما، سیمای شخصی بزدل، و از سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه، شخصیت حسودی به تصویر کشیده و گفته است: عایشه، دستور قتل عثمان را صادر کرد! همه می‌دانیم که عیب‌جویی بر صحابه رضی الله عنهم و خرده‌گیری از آنان، بارزترین ویژگی روافض است؛ هرچند خوارج نیز درباره‌ی صحابه رضی الله عنهم، چنین رویکردی دارند، اما آنان، عموم صحابه رضی الله عنهم را هدف طعن و نکوهش و سب و دشنام، قرار نمی‌دهند.[4]

۸ ـ مؤلف کتاب **الإمامة و السياسة**، فقط بیست و پنج صفحه را به خلفای سه‌گانه یعنی ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم اختصاص داده، اما درباره‌ی فتنه‌ای که میان صحابه رضی الله عنهم به‌وقوع پیوست، دویست صفحه، نوشته است! بدین‌سان نویسنده‌ی رافضی این کتاب، تاریخ درخشان اسلام را مختصر نموده و صفحات کتابش را با نگارش رویدادها و مسایلی که بیشتر آن،

۱- نگا: عقیدة الإمام ابن‌قتیبة، اثر علی العلیانی، ص۹۰.

۲- نگا: لسان المیزان (۳۵۷/۳)؛ تحقیق مواقف الصحابة (۱۴۴/۲).

۳- تحقیق مواقف الصحابة (۱۴۴/۲).

۴- عقیدة الإمام ابن‌قتیبة، اثر علی العلیانی، ص۹۱.

بی‌اساس می‌باشد، سیاه کرده است. کاملاً روشن است که چنین رویه‌ای را تنها می‌توان در منش و رفتار خصمانه‌ی روافض یافت.

۹ـ محمود شکری آلوسی در کتاب: «مختصر تحفه اثنی عشریه» می‌گوید: یکی از نیرنگ‌های روافض، این است که هرگاه یکی از موافقان و هم‌مرامان خویش را هم‌نام یکی از رجال و افراد معتبر اهل سنت بیابند، اقوال و روایات هم‌کیش خود را به راوی معتبر سنی نسبت می‌دهند و بدین‌سان اهل سنتِ بی‌اطلاع را دچار چالش فکری می‌کنند؛ بدین ترتیب که افراد ناآگاه، آن راوی غیرمعتبرِ رافضی را که هم‌نام یکی از رجال نام‌دار و معتبر اهل سنت است، یکی از امامان و سرآمدان مذهب خویش می‌پندارند و سخن یا روایتش را معتبر می‌شمارند. به عنوان نمونه می‌توان نام سدی را ذکر کرد؛ دو نفر، به نام سدی نامیده شده‌اند: یکی سدی بزرگ و دیگری، سدی کوچک؛ سدی بزرگ از افراد ثقه و قابل اعتماد اهل سنت است و سدی کوچک، یکی از دروغ‌گویان حدیث‌ساز روافض می‌باشد. نمونه‌ی دیگر، همین نام ابن‌قتیبه است که یکی، عبدالله بن قتیبه می‌باشد و دیگری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه. عبدالله بن قتیبه، رافضی غالی و گزاف‌کاری بوده و عبدالله بن مسلم بن قتیبه، یکی از رجال ثقه و معتبر اهل سنت به‌شمار می‌رود که کتابی به نام **المعارف** دارد. ابن‌قتیبه‌ی رافضی، در راستای نیرنگ مذکور، کتابی به همین نام، یعنی **المعارف**، به نگارش درآورده است.[1] در مورد کتاب **الإمامة و السياسة** نیز همین‌طور است؛ بنابراین کتاب **الإمامة و السياسة**، نوشته‌ی ابن‌قتیبه‌ی رافضی می‌باشد که به سبب تشابه اسمی (و به صورتی هدفمند و مغرضانه) به ابن‌قتیبه‌ی سنی، نسبت داده شده است.[2]

متأسفانه بسیاری از نویسندگان معاصر، به کتاب **الإمامة و السياسة**، اعتماد کرده و بدین‌سان به اشتباهات فاحشی در مورد صحابهﷺ مبتلا شده‌اند. از این‌رو باید با روشی علمی و تحقیقی، این رویکرد نادرست را اصلاح نمود. نویسنده‌ی کتاب **الإمامة و السياسة** آورده است که معاویهﷺ، ادعای خلافت کرد و به روایتی استناد نموده که ابن‌کواء به دستور علیﷺ، به ابوموسیﷺ گفت: معاویه، جزو آزادشدگان فتح مکه است و پدرش، در رأس

۱- نگا: مختصر التحفة الإثنا عشرية، از آلوسی، ص۳۲.

۲- ر.ک: عقيدة الإمام ابن‌قتيبة، اثر علی العلیانی، ص۹۳.

گروه‌هایی قرار داشت که در برابر اسلام صف‌آرایی کردند؛ اینک معاویه، بدون در نظر داشتن شورای مسلمانان، ادعای خلافت کرده است.[۱]

بد.ن تردید، چنین سخنی از امیر مؤمنان علی ﷺ، به ثبوت نرسیده؛ بلکه این سخن، ساخته و پرداخته‌ی روافض است. کتاب‌های تاریخ و ادبیات، آکنده از روایات ساختگی و ضعیفی می‌باشد که انگیزه‌ی اختلاف معاویه ﷺ با علی ﷺ را طمع خلافت و رسیدن به امارت و پادشاهی، دانسته است.[۲] صحیح، همین است که اختلاف علی و معاویه با یکدیگر، برخاسته از اختلاف نظر بر سر این بود که آیا بیعت معاویه ﷺ و یارانش با علی ﷺ، قبل از محاکمه‌ی قاتلان عثمان ﷺ واجب است یا پس از آن؟ معاویه ﷺ و یارانش، بر این نکته تأکید داشتند که اگر علی ﷺ، قاتلان عثمان ﷺ را محاکمه کند، با او بیعت می‌کنند.[۳] به عبارتی بیعت با علی ﷺ را مشروط به قصاص قاتلان عثمان ﷺ نمودند.

قاضی ابن‌العربی می‌گوید: درگیری اهل شام و اهل عراق با یکدیگر، برخاسته از مواضع متفاوت آنان بود. اهل عراق، بر بیعت با علی ﷺ و ایجاد وحدت و یک‌پارچگی از طریق انتخاب رهبری واحد تأکید می‌کردند و اهل شام، خواهان محاکمه‌ی قاتلان عثمان ﷺ بودند و می‌گفتند: با کسی که قاتلان را پناه دهد (و در محاکمه‌ی آنان، درنگ کند)، بیعت نمی‌کنیم.[۴]

امام الحرمین، جوینی، می‌گوید: هرچند معاویه ﷺ، با علی ﷺ جنگید، اما نه منکر امارتش بود و نه ادعای خلافت داشت. معاویه ﷺ، فقط خواهان محاکمه‌ی قاتلان عثمان ﷺ بود و نظرش را در این زمینه، درست می‌دانست؛ ولی اشتباه می‌کرد[۵] و دچار اشتباه اجتهادی شده بود.

هیتمی می‌گوید: اهل سنت و جماعت، بر این باورند که درگیری معاویه ﷺ با علی ﷺ، بر سر خلافت نبود؛ چراکه بر حقانیت خلافت علی ﷺ اجماع شد. از این‌رو انگیزه و خاستگاه

۱- الإمامة و السیاسة (۱۱۳/۱).

۲- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۱۴۵/۲).

۳- العواصم من القواصم، ص۱۶۲.

۴- العواصم من القواصم، ص۱۶۲.

۵- لمع الأدلة فی عقائد أهل السنة و الجماعة، ص۱۱۵.

جنگ، ریاست‌طلبی معاویهؓ نبود؛ بلکه تنها چیزی که معاویهؓ را برانگیخت، خونخواهی عثمانؓ بود که مخالفت علیؓ را در پی داشت.[۱]

روایات صحیح، حاکی از آنست که معاویهؓ، فقط خواهان محاکمه‌ی زودهنگام قاتلان عثمانؓ بود و با همین پیش‌شرط، برای بیعت با علیؓ اعلام آمادگی نمود. چه دلیلی وجود دارد که ادعای معاویهؓ در زمینه‌ی محاکمه‌ی قاتلان عثمانؓ، دستاویزی برای دنبال کردن پاره‌ای از اهداف پشت پرده به‌منظور دستیابی به حکومت و فرمانروایی بود؟ چنانچه علیؓ، با این خواسته، موافقت می‌کرد، به‌طور قطع معاویهؓ با علیؓ بیعت می‌نمود. چراکه اگر معاویهؓ تحت پوشش خونخواهی عثمانؓ، هدف دیگری را دنبال می‌کرد، چنین کاری را چیزی جز مکر و نیرنگ نمی‌توان نامید و این، از صحابی بزرگواری چون معاویهؓ بعید به‌نظر می‌رسد. زیرا معاویهؓ در اسلام، دارای سوابق درخشانی همچون کتابت وحی بود و از سرآمدان مسلمان به‌شمار می‌رفت و همین فضیلت، برایش بس که صحابی رسول‌خداﷺ است. از این‌رو چگونه می‌توان قبول کرد که شخصیتی با آن‌همه فضایل و سوابق درخشان در اسلام، به طمع دستیابی به حکومت و فرمانروایی، حاضر به جنگ با خلیفه و ریختن خون مسلمانان شود؟! او، خود، فرموده است: «به‌خدا سوگند، میان الله ﷻ و غیر او مختار نشدم، مگر اینکه الله ﷻ را بر غیر او ترجیح دادم».[۲] رسول‌خداﷺ برای معاویهؓ دعا کرد و گفت: **(اللهم اجعله هادياً مهدياً و اهد به)**[۳] یعنی: «بارخدایا! معاویه را هدایتگر و ره‌یاب بگردان و او را سبب هدایت قرار بده». همچنین دعا نمود: **(اللهم علّم معاوية الكتاب و الحساب و قه العذاب)**[۴] یعنی: «خداوندا! معاویه را علم قرآن و حساب بیاموز و او را از عذاب در امان بدار».

اشتباه معاویهؓ در زمینه‌ی خونخواهی عثمانؓ، این بود که بیعت با علیؓ را مشروط به محاکمه‌ی زودهنگام قاتلان خلیفه‌ی مظلوم نمود. البته یکی از دلایلی که معاویهؓ، بر محاکمه‌ی هرچه سریع‌تر قاتلان عثمانؓ تأکید می‌کرد، این بود که از ناحیه‌ی فتنه‌گران، برای خودش نیز نگران بود و خود را در معرض خطر می‌دانست. زیرا موضع مشخصی، در

۱- الصواعق المحرقة (۶۲۲/۲).

۲- سیر أعلام النبلاء (۱۵۱/۳).

۳- صحیح سنن الترمذی، آلبانی (۲۳۶/۳).

۴- موارد الظمآن (۲۴۹/۷). سند این روایت حسن است.

مورد آشوب‌گران داشت و خوب می‌دانست که آنان، در صدد قتل او هستند؛ لذا با علم به اینکه ولی دم، باید نزد حاکم، اقامه‌ی دعوا نماید و خواهان رسیدگی به دادخواستش شود، خود در صدد قصاص قاتلان عثمان رضی الله عنه برآمد.[1]

امامان و پیشوایان فقهی، اتفاق نظر دارند که برای هیچ کس جایز نیست بدون اجازه و دستور حاکم اسلامی و یا نماینده‌اش، درصدد گرفتن حقش و یا قصاص کسی، برآید. چراکه این امر، به فتنه و هرج و مرج می‌انجامد.[2] البته معاویه رضی الله عنه، مجتهد بود و با این تأویل که حق با اوست، دچار اشتباه مزبور شد. معاویه رضی الله عنه، مسؤولیت خونخواهی عثمان شهید رضی الله عنه و قصاص قاتلانش را بر عهده‌ی خویش می‌دانست و بر این باور بود که او، ولی دم عثمان رضی الله عنه می‌باشد. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا ٣٣ ﴾ (الإسراء:۳۳)

«و هر کس، مظلومانه کشته شود، به ولی دم او، قدرت و اجازه‌ی قصاص داده‌ایم؛ اما ولی دم، نباید در کشتن، زیاده‌روی کند (و رعایت حق را ننماید). بی‌گمان ولی دم، (از سوی خدا، با دریافت حق قصاص)، یاری می‌شود».

از این‌رو معاویه رضی الله عنه، مردم را جمع کرد و درباره‌ی فضایل عثمان رضی الله عنه و مظلومیت وی، به ایراد سخنرانی پرداخت و بیان داشت که عثمان رضی الله عنه، به دست عده‌ای منافقِ سبک‌سر به قتل رسیده است.

حسن مجتبی رضی الله عنه، شاهد این اتفاقات بود و به موضع صحابه رضی الله عنهم در قبال رخدادهای مذکور پی برد؛ البته خودش، بر صلح و سازش تأکید داشت و تلاش زیادی در این زمینه نمود.

نهی امیرمؤمنان علی رضی الله عنه از ناسزاگویی به معاویه رضی الله عنه و لعن و نفرین شامیان، پس از جنگ صفین

جنگ صفین، روی داد و اهل عراق، در میدان نبرد، پیروز شدند و صفوف شامیان، در هم ریخت؛ چنانچه در آستانه‌ی شکست قرار گرفتند. آنجا بود که قرآن‌ها را بالای نیزه‌ها گرفتند و فریاد برآوردند: «کتاب خدا، میان ما و شما حکم کند. مردم، در معرض نابودی قرار

۱- تحقیق مواقف الصحابة (۱۵۱/۲).

۲- تفسیر قرطبی (۲۵۶/۲).

گرفته‌اند؛ اگر مردم شام کشته شوند، برای مرزبانی آن منطقه، چه کسی باقی می‌ماند؟ و اگـر عراقی‌ها کشته شوند، چه کسی، مرزهای آنجا را حفظ خواهد کرد؟» مردم، همین‌که قرآن‌ها را دیدند، گفتند: «دعوت به کتاب خدا را می‌پذیریم».[۱]

حَکَم قرار دادن کتاب خدا، بدون پافشاری بر تحویل قاتلان عثمانﷺ و نیـز پـذیرش آن از سوی یاران علیﷺ، بدون تأکید بر بیعت معاویهﷺ با علیﷺ، نتیجـه‌ی تحـولات صـفین و پیشامدهایی بود که در این جنگ، به‌وقوع پیوست. به‌عبارتی این جنگ، به زندگانی بسـیاری از مسلمانان، پایان داد، و همین امر، مسلمانان را بر آن داشت که بـدون هـیچ قیـد و شـرطی، خواهان صلح و پایان جنگ شوند و این، ضرورتی بود که حفظ شوکت و توان امـت، آن را ایجاب می‌کرد و خود، بیـانگر سـرزندگی و بیـداری امـت اسـلامی و نقـش بـه‌سـزای آن در تصمیم‌گیری‌ها و اتخاذ مواضع درست و به‌هنگام، می‌باشد.[۲]

امیر مؤمنان علیﷺ، پیشنهاد صلح را پذیرفت و آن را فتح و پیروزی خـود دانسـت و بـه کوفه بازگشت. از آن پس دولـت اسـلامی، قـوت یافـت و وحـدت و یـک‌پـارچگی، جـای اختلاف و تفرقه را گرفت و فتوحات اسلامی، از سر گرفته شد. امیر مؤمنان، علیﷺ، پس از پایان جنگ صفین، به میان کشته‌ها رفت و در میدان ایستاد و برای کشته‌های سـپاه خـویش و معاویهﷺ، طلب آمرزش کرد.[۳]

یزید بن اصم می‌گوید: زمانی که میان علی و معاویه رضی‌الله‌عنهما، صلح شـد، علـیﷺ، به میان کشته‌های سپاه خویش رفت و فرمود: «اینها، بهشتی‌اند» و سپس بـه سـوی کشـته‌هـای لشکر معاویهﷺ رفت و گفت: «اینها، بهشتی‌اند و این مسأله، به من و معاویه برمی‌گردد».[۴]

علیﷺ درباره‌ی کشته‌شدگان صـفین مـی‌فرمـود: «آنـان، مـؤمن و اهـل ایمـان هسـتند».[۵] سخنان علیﷺ درباره‌ی کشته‌های صفین، از لحاظ محتوا، هیچ تفاوتی با سـخنانش در مـورد اهل جمل نداشت.[۶]

۱- تنزیه خال المؤمنین معاویة، ص۳۶؛ به‌نقل از تاریخ طبری.

۲- دراسة فی تاریخ الخلفاء الأمویین، ص۳۸.

۳- خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۲۵۰.

۴- مصنف ابن ابی‌شیبة (۳۰۳/۱۵) با سند حسن.

۵- تاریخ دمشق (۳۳۱/۱)؛ خلافة علی، ص۲۵۱

۶- خلافة علی، ص۲۵۱؛ تنزیه خال المؤمنین، ص۱۶۹.

به علی ﷺ خبر رسید که دو تن از یارانش، به اهل شام، دشنام می‌دهند و آنان را نفرین می‌کنند.؛ از این‌رو به آن‌دو پیام داد که دست از این کار بکشند. آن دو نزد علی ﷺ آمدند و گفتند: «ای امیر مؤمنان! مگر نه اینکه ما، برحقیم و ایشان، بر باطل؟» فرمود: «آری؛ سوگند به پروردگار کعبه که چنین است». گفتند: «پس چرا ما را از نفرین و دشنامشان، باز می‌داری؟» فرمود: «من، دوست ندارم که شما، کسی را لعنت کنید؛ بلکه بگویید: بارخدایا! خون ما و ایشان را پایمال مکن و روابطمان با یکدیگر را نیک بگردان و آنان را از انحرافشان، دور بدار تا حق و حقیقت، برایشان نمایان گردد و از لجاجت و سرکشی، دست‌بردار شوند».[1]

اینکه گفته شده: علی ﷺ در قنوت، معاویه ﷺ و یارانش را نفرین می‌کرد و معاویه ﷺ نیز در قنوت، علی، ابن‌عباس، حسن و حسین ﷺ را نفرین می‌نمود، از لحاظ سند، هیچ ثبوتی ندارد. در سند این روایت، ابومخنف، یحیی بن لوط رافضی وجود دارد که دروغگوست و روایاتش، معتبر نیست. علاوه بر این در صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه، از دشنام دادن صحابه ﷺ نهی شده است. چنانچه در نهج‌البلاغه آمده است: «من، دوست ندارم که شما، دشنام‌دهنده باشید؛ البته اگر اعمالشان را نکوهش کنید و به بیان وضعیتشان بپردازید، این کار، هم در گفتار بهتر است و هم قابل قبول می‌باشد. به جای دشنام دادن، بگویید: بارخدایا! خون ما و ایشان را پایمال مکن و روابط ما و اینها با یکدیگر را نیک بگردان».[2]

به اذعان و تصریح صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه از دیدگاه خودشان، دشنام دادن و تکفیر صحابه ﷺ، برای علی مرتضی ﷺ قابل قبول نبوده است. حسن ﷺ شاهد رویدادهای آن زمان بود و از نزدیک، موضع پدرش در قبال شامیان را مشاهده نمود. از این‌رو با شناخت دیدگاه درست پدرش درباره‌ی یاران معاویه ﷺ، منشور اصلاحی خویش را خیلی خوب تنظیم کرد و با ژرف‌اندیشی و آگاهی کامل و عمیق از آموزه‌ها و رهنمودهای شرعی، مواضعی سنجیده، اتخاذ کرد و توفیق یافت به فضل خداوند ﷻ، اقدامات اصلاح‌طلبانه‌ی خویش را به سر منزل مقصود برساند.

تأثیر شهادت عمار بن یاسر ﷺ در جنگ صفین بر مسلمانان

۱- الأخبار الطوال، ص۱۶۵؛ به نقل از: تحقیق مواقف الصحابة (۲۳۲/۲).

۲- نهج‌البلاغه، ص۳۲۳.

رسول‌خدا ﷺ به عمار بن یاسر رضی الله عنه فرمود: (**تقتلک الفئة الباغیة**) یعنی: «گروه سرکش و یاغی، تو را خواهند کشت». کشته شدن عمار رضی الله عنه در جنگ صفین، تأثیر به‌سزایی بر روند جنگ نهاد؛ چراکه عمار رضی الله عنه یکی از اصحاب نام‌دار و سرآمد رسول‌خدا ﷺ بود و حکم یکی از رهبران مسلمانان را داشت که مردم، به او اقتدا می‌کردند. خزیمة بن ثابت، در جنگ صفین حاضر بود، اما شمشیر نمی‌زد و از جنگیدن خودداری می‌کرد. همین‌که عمار رضی الله عنه به شهادت رسید، شمشیر کشید و با شامیان جنگید؛ زیرا حدیث رسول‌خدا ﷺ را شنیده بود که درباره‌ی عمار رضی الله عنه فرموده است: (**تقتله الفئة الباغیة**)[1] یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت». از این‌رو شامیان را مصداق گروه سرکش دانست و با آنان، جنگید تا اینکه کشته شد.[2]

شهادت عمار رضی الله عنه، سپاهیان معاویه رضی الله عنه از قبیل عمرو بن عاص و پسرش عبدالله و همچنین ابوالأعور سلمی را به‌شدت متأثر کرد. آنان، در آن هنگام کنار آبشخور بودند وآب می‌نوشیدند؛ آنجا فقط یک آبشخور وجود داشت که سپاهیان دو طرف، از آن استفاده می‌کردند. در آن اثنا سخن از کشته شدن عمار بن یاسر رضی الله عنه به میان آمد که عبدالله بن عمرو رضی الله عنه، به پدرش گفت: ما، این مرد را کشتیم، حال آنکه رسول خدا ﷺ درباره‌اش فرموده است: (**تقتله الفئة الباغیة**)[3] یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت». عمرو رضی الله عنه به معاویه رضی الله عنه گفت: ما، این مرد را کشتیم، حال آنکه رسول‌خدا ﷺ درباره‌اش چنین چیزی فرموده است. معاویه رضی الله عنه گفت: ساکت باش؛ به‌خدا سوگند که همچنان پایت، می‌لغزد و چندان استوار نیستی! آیا مگر ما، او را کشته‌ایم؟ کسی، عامل قتل اوست که او را به میدان جنگ آورده است».[4] این تأویل معاویه رضی الله عنه، خیلی زود در میان شامیان پخش شد. در روایت صحیحی آمده است که عمرو بن حزم، نزد عمرو بن عاص رضی الله عنه رفت و گفت: عمار رضی الله عنه کشته شد؛ رسول‌خدا ﷺ درباره‌اش فرموده است: (**تقتله الفئة الباغیة**)[5] یعنی: «گروه سرکش و

۱- مسلم، شماره‌ی ۲۹۱۶.

۲- خلافة علی، ص۲۱۱؛ مجمع الزوائد (۷۲۴۲).

۳- مسلم، شماره‌ی ۲۹۱۶.

۴- مصنف عبدالرزاق (۲۴۰/۱۱) با سند صحیح

۵- مسلم، شماره‌ی ۲۹۱۶.

یاغی، او را خواهند کشت». عمروﷺ در حالی که إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ می‌گفت، خود را به معاویهﷺ رساند. معاویهﷺ پرسید: «چه شده؟» پاسخ داد: «عمار کشته شد؛ حال آنکه رسول‌خداﷺ به او فرموده بود: (تقتلک الفئة الباغية) یعنی: «گروه سرکش و یاغی، تو را خواهند کشت». معاویهﷺ فرمود: «چندان استوار و پابرجا نیستی! آیا مگر ما، او را کشته‌ایم؟ علی و یاران او، عامل قتل عمارند که او را مقابل نیزه‌های ما آوردند». یا گفت: «علی و یاران او، عامل قتل عمارند که او را به میدان نبرد آوردند و مقابل شمشیرهایمان قرار دادند».[1]

در روایت صحیح دیگری آمده است که دو نفر، بر سر کشتن عمارﷺ با هم بگومگو می‌کردند و هر یک از آنها، مدعی بود که او، عمارﷺ را کشته است. عبدالله بن عمرو بن عاصﷺ فرمود: «یکی از شما، از این ادعا چشم‌پوشی کند و دوستش را شادمان نماید! من، از رسول‌خداﷺ شنیدم که فرمود: (تقتله الفئة الباغية) یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت».معاویهﷺ از عبدالله بن عمروﷺ پرسید: «پس چرا ما را همراهی می‌کنی؟» پاسخ داد: «زیرا پدرم، از من نزد رسول‌خداﷺ شکایت کرد. نبی اکرمﷺ به من فرمود: (أطع أباک ما دام حيا و لاتعصه) یعنی: «از پدرت تا زمانی که زنده است، اطاعت نما و از او نافرمانی مکن». عبداللهﷺ افزود: «من، با شما هستم، اما نمی‌جنگم».[2]

از روایت مذکور، چنین برمی‌آید که صحابی فقیه، عبدالله بن عمروﷺ، به گفتن سخن حق، علاقمند بود. چنانچه بدون هیچ ترس و واهمه‌ای عقیده‌اش را بیان نمود و اظهار داشت که معاویهﷺ و سربازانش را مصداق گروه سرکش می‌داند؛ چراکه عمارﷺ، به‌دست یاران معاویهﷺ کشته شد. به‌هر حال، این حدیث، تأثیر شدیدی بر سپاهیان شام نهاد، اما معاویهﷺ، حدیث را تأویل کرد. البته به هیچ عنوان نمی‌توان علیﷺ و یارانش را عامل قتل عمارﷺ دانست؛ چنانچه واکنش علیﷺ به سخنﷺ معاویهﷺ این بود که فرمود: «پس در این صورت، باید رسول‌خداﷺ را عامل قتل عمویش حمزهﷺ بدانیم؛ چراکه رسول‌خداﷺ، حمزه را با خود به جنگ احد آورد». بدین‌سان علیﷺ با قیاسی التزامی، پاسخ دقیق و بی‌جوابی به معاویهﷺ داد.[3]

۱- مصنف عبدالرزاق (۲۴۰/۱۱) با سند صحیح

۲- مسند احمد (۱۳۸/۱۱).

۳- نگا: التذکرة (۲۲۳/۲).

شهادت عمارﷺ، عمرو بن عاصﷺ را به‌شدت متأثر کرد؛ چنانچه کشته شدن عمارﷺ، عمروﷺ را بر آن داشت که برای پایان دادن جنگ و برقراری صلح، تلاش زیادی نماید؛[۱] او نیز با کشته شدن عمارﷺ، سخنی همچون سخن علی‌ﷺ بر زبان آورد و فرمود: «ای کاش بیست سال قبل، می‌مُردم».[۲]

ابوسعید خدری‌ﷺ سخن از ساختن مسجد نبوی به میان آورد و گفت: ما هر کدام یک خشت حمل می‌کردیم، ولی عمارﷺ دوتا، دوتا حمل می‌نمود. رسول اکرم ﷺ او را دید. و در حالی که گرد و خاک را از او دور می‌ساخت، فرمود: (وَيْحَ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ) یعنی: «افسوس که عمار(ﷺ)، توسط یک گروه یاغی و سرکش به قتل می‌رسد. عمار، آنها را به بهشت فرا می‌خواند وآنها، او را به سوی آتش، دعوت می‌دهند». راوی می‌گوید: عمارﷺ پس از شنیدن این سخن، گفت: «از فتنه‌ها به خدا پناه می‌برم».[۳]

ابن‌عبدالبر می‌گوید: این حدیث، از رسول‌خداﷺ به‌کثرت روایت شده و یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرتﷺ می‌باشد و در شمار صحیح‌ترین احادیث قرار دارد.[۴] ذهبی، پس از ذکر این حدیث، می‌گوید: این حدیث، از تعدادی از صحابه‌ﷺ روایت شده و حدیث متواتری است.[۵]

اینک، به بیان قرائت علما از این حدیث می‌پردازیم:

۱ـ ابن‌حجر می‌گوید: در این حدیث، یکی از نشانه‌های نبوت رسول‌خداﷺ، و نیز فضیلت آشکار علی و عمار رضی‌الله‌عنهما بیان شده و رد آشکاری بر نواصب[۶] می‌باشد که معتقدند علی‌ﷺ در جنگ‌هایش، برحق نبود.[۱]

۱- معاوية بن أبی‌سفيان، منير الغضبان، ص۲۱۵.

۲- أنساب الأشراف (۱/۱۷۰)؛ عمرو بن عاص، اثر غضبان، ص۶۰۳.

۳- بخاری، شماره ۴۴۷.

۴- ر.ک: الإستيعاب (۳/۱۱۴۰)، با اندکی تغییر.

۵- سير أعلام النبلاء (۱/۴۲۱).

۶- نواصب، یکی از گروه‌های بدعتی هستند که در مورد صحابه‌ﷺ به اعتقاد درستی نرسیده‌اند و شیطان، آنان را در مورد چهارمین خلیفه از خلفای راشدین، یعنی علی بن ابی‌طالب‌ﷺ فریفته است؛ از این‌رو نواصب، نسبت به علی‌ﷺ بغض می‌ورزند و درباره‌اش چیزهایی می‌گویند که شایسته‌ی آن بزرگوار نیست. البته دامنه‌ی بغض برخی از نواصب، گسترش یافته و به تعدادی از اهل بیت از جمله حسن بن علی‌ﷺ نیز رسیده است.

ابن‌حجر، علاوه بر این، می‌گوید: این حدیث، بیانگر آنست که علیرضی الله عنه در آن جنگ‌ها، برحق بود؛ چراکه عماررضی الله عنه به‌دست یاران معاویهرضی الله عنه به شهادت رسید.[۲]

۲ـ نووی می‌گوید: نگاه صحابهرضی الله عنهم، در روز صفین، به عماررضی الله عنه بود؛ چراکه بر اساس این حدیث، معتقد بودند که گروه عادل، همان گروهی است که عماررضی الله عنه، با آنها همراه شود.[۳]

۳ـ ابن‌کثیر می‌گوید: علیرضی الله عنه و یارانش، نسبت به یاران معاویهرضی الله عنه، به حق و حقیقت، نزدیک‌تر بودند؛ زیرا یاران معاویهرضی الله عنه، بر یاران علیرضی الله عنه شوریده بودند.. آن‌گاه ابن‌کثیر رحمه‌الله، به حدیث مزبور استناد کرده است.[۴]

همچنین می‌گوید: عمار بن یاسررضی الله عنه علی بن ابی‌طالبرضی الله عنه را همراهی کرد و توسط اهل شام، به شهادت رسید. بدین‌سان کنهِ فرموده‌ی رسول‌خداصلی الله علیه وسلم نمایان گشت که علیرضی الله عنه، برحق است و این، یکی از نشانه‌های نبوت بنی اکرمصلی الله علیه وسلم می‌باشد.[۵]

۴ـ ذهبی می‌گوید: منظور از گروه مورد اشاره در این حدیث، گروهی از مؤمنان هستند که بر امام علیرضی الله عنه شوریدند. چنانچه نص فرموده‌ی رسول‌خداصلی الله علیه وسلم بر این نکته دلالت می‌کند.[۶]

۵ ـ قاضی ابوبکر بن‌العربی، ضمن اشاره به آیه‌ی۹ سوره‌ی حجرات، می‌گوید: این آیه، پایه و رکن اصلی حکم جهاد با مسلمانانی است که رو به سرکشی نهاده و یاغی گشته‌اند.... چنانچه در حدیث رسول‌خداصلی الله علیه وسلم نیز، همین مفهوم، مد نظر می‌باشد، آنجا که درباره‌ی عماررضی الله عنه فرمود: «گروه سرکش و یاغی، او را به‌قتل می رسانند».[۷]

۶- شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: و این بر صحت امامت علی رضی الله عنه و واجب بودن طاعت او دلالت می کند، و اینکه دعوت دهنده به اطاعت از او ودعوت دهنده بسوی بهشت است، و دعوت دهنده به جنگ با او بسوی جهنم دعوت می کند، اگر چه در این امر تاویلی

۱- فتح‌الباری (۶۴۶/۱).

۲- همان (۹۲/۱۳).

۳- ر.ک: تهذیب الأسماء و اللغات (۳۸/۲).

۴- ر.ک: البدایة و النهایة (۲۲۰/۶).

۵- همان (۲۷۷/۷).

۶- ر.ک: سیر أعلام النبلاء (۲۰۹/۸).

۷- ر.ک: أحکام القرآن (۱۷۱۷/۴).

داشته باشد. و این دلیلی هست که جنگ با او مشروع نبوده اگر تأویل کرده باشند و اگر بدون تأویل جنگیده باشند طغیانگر هستند.

و این صحیح ترین گفتار اصحاب و ائمه ما در این مورد است و آن اینکه «جنگیدن با او اشتباه بوده». و همچنین گفته است: علیؓ نسبت به کسانی که از او دوری جستند اولی تر به حق بود، واینکه عمار را بنا بر نصوص وارده گروه باغی کشتند. و ما باید به آنچه از سوی خداوند آمده ایمان داشته باشیم، و حق را با تمامیت آن بپذیریم و دنبال هوی و خواسته هایمان نرویم، و بدون علم سخن نگوییم، بلکه با علم و عدالت رفتار کنیم و آن چیزی نیست بجز پیروی از کتاب و سنت، اما باور داشتن به بخشی از حق و ترک کردن بخشی دیگر سبب اختلاف و جدایی میگردد.

۷ ـ عبدالعزیز بن باز، ضمن اشاره به این حدیث، می‌گوید: عمارؓ در جنگ صفین، توسط یاران معاویهؓ، به شهادت رسید؛ از این‌رو معاویهؓ و یارانش، مصداق این حدیث هستند؛ البته علما، بر این باورند که در زمینه‌ی خوانخواهی عثمانؓ، حق با معاویهؓ و یارانش بود.[۱]

۸ ـ سعید حوی می‌گوید: از آنجا که در حدیث، تصریح شده که عمارؓ، توسط گروه سرکش و یاغی، کشته می‌شود، لذا همین‌که عمارؓ به شهادت رسید، برای (همه و از جمله) گروه سرکش روشن شد که علیؓ، برحق است و یاری‌اش واجب می‌باشد. از این‌رو ابن‌عمرؓ که از جنگ خودداری کرده بود، به سبب بازماندن از این جنگ، تأسف می‌خورد؛ و دلیلش، چیزی جز این نبود که از وظیفه‌ی شرعی‌اش در زمینه‌ی یاری دادن حاکم برحق، باز ماند. چنانچه، دیدگاه فقها نیز همین است که نصرت و یاری حاکم برحق، واجب می‌باشد.[۲]

حسنؓ، هیچ شکی نداشت که پدرش، برحق می‌باشد.

۱- فتاوی و مقالات متنوعة (۸۷/۶).

۲- الأساس فی السنة (۱۷۱۰/۴).

موضع حسن رضی الله عنه در قبال این جنگ‌ها

حسن رضی الله عنه در مورد جنگ‌هایی که میان صحابه رضی الله عنهم روی داد، دیدگاه اهل سنت را داشت؛ اهـل سنت، بر این باورند که باید درباره‌ی مشاجرات صحابه رضی الله عنهم با یکـدیگر، سـکوت کـرد و تنهـا سخنانی بر زبان آورد که شایسته‌ی آن بزرگواران می‌باشد. زیرا وارد شدن نابجا و غیر عالمانه به این مباحث، سبب ایجاد بدبینی به یکی از طرف‌های درگیر می‌شود. اهـل سـنت، معتقدنـد که بر هر مسلمانی واجب است تمام صحابه را دوست داشته باشد و هیچ‌گاه سوابق درخشـان آنان در خدمت به اسـلام را از یـاد نبـرد و همـواره از آنـان، بـه‌نیکـی یـاد کنـد و بدانـد کـه اختلافات و مشاجرات صحابه رضی الله عنهم با همدیگر، اجتهادی و مبتنـی بـر اخـتلاف در اجتهـاد بـوده است و از این‌رو همه‌ی آنها ـ چه در اجتهادشان، بـر صـواب بـوده و چـه بـر خطـا و اشـتباه ـ سزاوار اجر و پاداش الهی هستند؛ چنانچه در حدیث آمده است: (**إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ**)[1] یعنی: «اگر حاکم، اجتهـاد کنـد و حکمی صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می‌رسد. و اگر اجتهـاد کنـد و حکمـی صادر نماید، ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش می‌یابد».

اینک به بیان پاره‌ای از نصوص شرعی می‌پردازیم که نشان می‌دهـد درگیـری مسـلمانان با یکدیگر، به معنای کافر شدن آنان نیست؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ﴾ (حجرات:۹)

«هرگاه دو گروه از مؤمنان، با یکدیگر جنگیدند، در میان آنان، صلح برقرار سازید؛ اگر یکـی از آنان، در حق دیگری، ستم کند و تعدی ورزد، بـا آن دسـته‌ای کـه تعـدی مـی‌ورزد، بجنگیـد تـا آنکه به سوی فرمان خدا بازگردد و حکم او را پـذیرا شـود. و چـون بازگشـت و پـذیرای فرمـان الهی گردید، در میان ایشان با عدل و انصاف، صـلح و سـازش برقـرار نماییـد و عـدالت ورزیـد؛ همانا حداوند، عادلان را دوست دارد».

۱- بخاری: ۷۳۵۲

ابوسعید خدری‌رضی‌الله‌عنه می‌گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: (**تَكُونُ فِي أُمَّتِي فِرْقَتَانِ فَتَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهِمَا مَارِقَةٌ يَلِي قَتْلَهُمْ أَوْلاهُمْ بِالْحَقِّ**)[۱] یعنی: «امت من، دو دسته خواهند شد؛ در آن هنگام از میان آنان، گروهی خروج خواهد کرد که نزدیک‌ترین آن دو دسته به حق، با این گروه خواهد جنگید».

در این حدیث، به دوران اختلاف علی و معاویه‌رضی‌الله‌عنهما و پدیدار شدن خوارج در آن زمان، اشاره شده است. چنانچه از الفاظ حدیث برمی‌آید هر دو دسته، یعنی هم دسته‌ی علی‌رضی‌الله‌عنه و هم دسته‌ی معاویه‌رضی‌الله‌عنه مسلمان بوده، با حق و حقیقت، پیوند دارند. این حدیث، یکی از نشانه‌های نبوت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم است و ردی بر پندار روافض می‌باشد که اهل شام (معاویه‌رضی‌الله‌عنه و یارانش) را تکفیر می‌کنند. همچنین از این حدیث، معلوم می‌شود که از میان دو دسته‌ی مذکور، علی‌رضی‌الله‌عنه و یارانش، به حق و حقیقت، نزدیک‌تر بودند. چنانچه اهل سنت، همین عقیده را دارند. حسن بن علی‌رضی‌الله‌عنه، پدرش را برحق می‌دانست و البته بر این باور بود که معاویه‌رضی‌الله‌عنه با وجود آنکه در اجتهادش، دچار اشتباه شده، سزاوار یک اجر می‌باشد و پدرش، مستحق دو پاداش. زیرا در حدیث آمده است: (**إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ**)[۲] یعنی: «اگر حاکم، اجتهاد کند و حکمی صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می‌رسد. و اگر اجتهاد کند و حکمی صادر نماید، ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش می‌یابد».

ابوبکره‌رضی‌الله‌عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در حال سخنرانی بود که در این اثنا حسن‌رضی‌الله‌عنه آمد؛ نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: (**ابنی هذا سید و لعل الله أن يصلح به بين فئتين من المسلمين**) یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه از مسلمانان بگرداند».[۳]

در این حدیث، رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به مسلمان بودن اهل عراق (هواداران علی و حسن) و اهل شام (یاران معاویه)، گواهی داده و این، رد آشکاری بر پندار خوارج است که علی و معاویه و یارانشان را تکفیر می‌کنند. از این‌رو سفیان بن عیینه می‌گوید: اینکه فرمود: دو گروه از

۱- مسلم: ۱۷۶۸

۲- بخاری، شماره‌ی ۷۳۵۲

۳- بخاری، شماره‌ی ۷۱۰۹.

مسلمانان، ما را به شگفت وامی‌دارد. بیهقی می‌گوید: این حدیث، از آن جهت که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم همه‌ی آنان را مسلمان نامید، شگفت‌آور و درخورِ توجه می‌باشد و این، خبری از سوی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بود که با کناره‌گیری حسن رضی الله عنه از خلافت، پس از وفات پدرش و واگذاری زمام امور به معاویه رضی الله عنه، به‌وقوع پیوست.[1]

در احادیثی که بیانش گذشت، رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، به یاران عراقی علی رضی الله عنه و طرفداران شامی معاویه رضی الله عنه اشاره کرده و آنان را مسلمان خوانده است. همچنین به پیوندشان با حق و حقیقت اشاره فرموده و درباره‌ی آنان گواهی داده است که به سبب جنگیدن با هم، کافر نشده و از ایمان و اسلام، جدا نگشته‌اند؛ چنانچه آیه‌ی ۹ سوره‌ی حجرات نیز، مؤید این مطلب است.

شهادت امیر مؤمنان، علی رضی الله عنه

جنگ نهروان، زخم کاری و عمیقی از کینه در قلوب خوارج ایجاد کرد که نه تنها با گذر ایام، بهبود نیافت، بلکه روز به روز، شدیدتر شد. از این‌رو تعدادی از آنان، تصمیم گرفتند علی رضی الله عنه را ترور کنند و انتقام کشته‌های خویش در نهروان را بگیرند. قاتل علی مرتضی رضی الله عنه، یکی از خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود.

محمد بن حنفیه، داستان شهادت امیر مؤمنان را این‌چنین بازگو می‌کند: به‌خدا سوگند، شبی که علی رضی الله عنه ضربت خورد، من، در مسجد اعظم در حال نماز بودم؛ تعدادی زیادی، نزدیک منبر به نماز ایستاده و در حال قیام و رکوع و سجده بودند و از عبادت شبانگاهی، خسته نمی‌شدند تا اینکه علی رضی الله عنه برای نماز صبح، از خانه‌اش بیرون شد و می‌گفت: «ای مردم! نماز؛ نماز». محمد بن حنفیه در ادامه می‌افزاید: چشمم، به برق شمشیری افتاد و این صدا به گوشم رسید که: «ای علی! حکم از آنِ خداست؛ نه از تو و یارانت». آن‌گاه شمشیری دیدم؛ یک بار دیگر نیز فرود آمدن شمشیر را دیدم. در این اثنا صدای علی رضی الله عنه به گوشم رسید که می‌فرمود: «این مرد را بگیرید». مردم، از هر سو، راه را بر ابن‌ملجم بستند تا اینکه او را گرفتند و نزد علی رضی الله عنه آوردند. من نیز همراه مردم، به آنجا رفتم. علی رضی الله عنه می‌فرمود: «(به حکم خدا) انسان، در قصاص انسان، کشته می‌شود؛ لذا اگر مُردم، او را به قصاص من، بکشید و اگر زنده ماندم، خودم درباره‌اش تصمیم خواهم گرفت».[2]

۱- ر.ک: الإعتقاد، از بیهقی، ص۱۹۸، با اندکی تغییر.

۲- تاریخ طبری (۶۲/۶).

مردم که برای علیﷺ نگران بودند، نزد حسنﷺ رفتند و ابن‌ملجم، دست‌بسته آنجا بود؛ در این اثنا ام‌کلثوم دختر علی‌رضی‌الله‌عنهما در حالی که می‌گریست، خطاب به ابن‌ملجم فرمود: «ای دشمن خدا! پدرم، هیچ مشکلی ندارد و خداوند، تو را رسوا می‌کند». ابن‌ملجم گفت: «پس چرا می‌گریی؟ به‌خدا سوگند، شمشیرم را به هزار درهم خریدم و با هزار درهم، زهرآگین نمودم؛ اگر این ضربه، بر تمام مردم شهر تقسیم شود، هیچ‌یک از آنان، زنده نخواهد ماند».[۱]

روزی که علیﷺ ضربت خورد، اطبا و پزشکان را جمع کردند؛ اثیر بن عمر سکونی که طبیب ماهر و سرآمدی بود و پیشتر، در دربار خسرو (شاه ایران)، طبابت می‌کرد، ریه (جگر سفید) گوسفندی را که همان دم کشته بودند، گرفت و رگی از آن بیرون کشید و آن‌گاه آن را وارد زخمی کرد که در سرِ علیﷺ ایجاد شده بود و در آن، دمید و چون آن را درآورد، متوجه شد که سفیدی مغز، به آن چسبیده و بدین‌سان معلوم شد که جراحت علیﷺ، عمیق و کاری است. اثیر بن عمر گفت: «ای امیر مؤمنان! وصیت کن که از این جراحت، جان سالم بدَر نمی‌بری».[۲]

جندب بن عبدالله، نزد علیﷺ رفت و گفت: «ای امیر مؤمنان! اگر تو را از دست بدهیم ـ و اصلاً چنین مباد ـ آیا با حسن، بیعت کنیم؟» علیﷺ فرمود: «نه شما را بدین کار دستور می‌دهم و نه از آن باز می‌دارم. شما خود، بهتر می‌دانید».[۳] از این‌روایت معلوم می‌شود که علیﷺ، این حق را برای امت قایل بود که خودشان، حاکم خویش را انتخاب نمایند.

وصیت علی به حسن و حسینﷺ

امیر مؤمنان، حسن و حسین را به حضور خواست و فرمود: «شما را وصیت می‌کنم که تقوای الهی پیشه سازید و در طلب دنیا نباشید؛ هرچند دنیا در طلب شما باشد. به‌خاطر از دست دادن چیزی بی‌قراری نکنید؛ سخن حق بگویید؛ به یتیمان مهر و شفقت بورزید و ستمدیدگان را یاری دهید؛ برای آخرت خویش تلاش نمایید؛ دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید؛ به احکام و آموزه‌های قرآن، عمل کنید و در راه خدا، از هیچ سرزنشی نهراسید». آن‌گاه به محمد بن

۱- همان.

۲- الإستیعاب (۱۱۲۸/۳).

۳- تاریخ طبری (۶۲/۶).

حنفیه نگاه کرد و فرمود: «آیا وصیتی را که به برادرانت، کردم، به‌خاطر سپردی؟» پاسـخ داد: «آری». سپس علی مرتضی رضی الله عنه خطاب به محمـد بـن حنفیـه فرمـود: «همـان وصـیتی را بـه تـو می‌کنم که به برادرانت، کردم؛ و به تو سفارش می‌کنم کـه احتـرام برادرانـت را نگـه داری؛ زیرا آنان، حق بزرگی بر گردنت دارند. بنابراین گـوش بـه حرفشـان بـاش و هـر کـاری کـه می‌کنی، با صلاح و مشورت آنان، بکن». سپس به حسن و حسین فرمود: «به شما نسبت بـه او (محمد بن حنفیه) سفارش می‌کنم؛ او، برادرِ پدری شماست. شما خود، می‌دانید که من، او را خیلی دوست دارم». و خطاب به حسن رضی الله عنه ادامه داد: «به تو سفارش می‌کنم کـه تقـوای الهـی، پیشه سازی، نماز را سر وقتش، به جای آوری، زکات مالت را در جایش بپردازی و در وضو گرفتن، دقت کنی و خوب، وضو بگیری؛ چراکه هیچ نمازی بدون وضو و طهـارت درسـت نیست و نماز کسی که زکات مالش را نپردازد، قبول نمی‌شود. تو را وصـیت مـی‌کـنم کـه از بدی‌های دیگران، بگذری، خشمت را فرو گیری، پیوند خویشاوندی را حفظ کنی، در برابـر جهل، شکیبایی ورزی، علم دین بیاموزی، استوار و ثابت‌قدم باشـی، بـه قـرآن (و احکـامش) پایبندی نمایی، به همسایگان نیکی کنی، از امر به معروف و نهـی از منکـر غافـل نشـوی و از بدی‌ها و گناهان، بپرهیزی».[۱]

هنگامی که لحظات وداع نزدیک شد، در وصیتش فرمود: «بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ؛ این، وصیت علی بن ابی‌طالب است که گواهی می‌دهد هیچ خدای برحقی، جز الله وجود ندارد، یکتا و یگانه و بدون شریک است. و محمد(صلی الله علیه و سلم) بنده و فرستاده‌ی خداوند است که او را با هدایت و دین راستین فرستاده تا آن را بر تمام ادیان غالب گرداند؛ هرچند که برای مشرکان ناخوشایند باشد». آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿ قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣ ﴾

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداسـت کـه پروردگـار جهانیـان مـی‌باشـد (و) هیچ شریکی ندارد؛ و به همین دستور داده شده‌ام. و من، نخستین مسلمانم».

و در ادامه افزود: «ای حسن! تو و تمام فرزندان و خانواده‌ام را وصیت می‌کنم که تقوای الهی پیشه نمایید و همواره بر اسلام، ثابت‌قدم باشید تا اگر مرگتان بناگاه فرا رسد، مسلمان

۱- تاریخ طبری (۶۳/۶).

بمیرید.. به دین خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید. من، از رسول‌خداﷺ شنیدم که فرمود: (داشتن روابط نیک و محبت‌آمیز با یکدیگر، از نماز و روزه‌ی فراوان، بهتر است). رعایت حال اقوام و خویشاوندان را بکنید و با آنان، رابطه داشته باشید تا خدای متعال، حسابتان را آسان بگیرد؛ از خدا، درباره‌ی یتیمان بترسید؛ نگذارید که گرسنگی بکشند و در حضور شما، تباه شوند. از خدای متعال درباره‌ی همسایگان، بترسید؛ چراکه رسول‌خداﷺ آن‌قدر درباره‌ی همسایگان، سفارش نمود که ما، گمان کردیم آنان را میراث‌بر یکدیگر قرار خواهد داد. از خداوند، درباره‌ی قرآن بترسید و بکوشید که از دیگران در زمینه‌ی عمل به قرآن، جلوتر باشید. از خدا درباره‌ی نماز بترسید؛ زیرا نماز، ستون دین شماست. از خدا درباره‌ی حج خانه‌اش بترسید؛ مبادا از آن غافل شوید. از خداوند درباره‌ی جهاد با جان و مال بترسید و به‌خاطر خدا، زکات اموالتان را بپردازید که این کار، خشم پروردگارتان را دور می‌کند. از خدا درباره‌ی اصحاب پیامبرتان بترسید؛ زیرا خداوند، سفارش آنان را کرده است. به‌خاطر خدا به فقیران و بینوایان رسیدگی نمایید و آنان را در آنچه دارید، سهیم بدانید. از خداوند، درباره‌ی غلامان خویش بترسید. تأکید می‌کنم که به نمازِ سرِ وقت، توجه کنید و در راه خدا، بیم هیچ سرزنشی را نداشته باشید که خداوند، برای شما، کافی و بسنده است. همان‌طور که خداوند، دستور داده، سخن نیک و شایسته بگویید. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که خداوند، بدترین‌ها را بر شما مسلط می‌گرداند و آن‌گاه دعا می‌کنید و دعایتان، پذیرفته نمی‌شود. یا یکدیگر ارتباط داشته باشید و به هم، بذل و بخشش نمایید. شما را از تفرقه و قطع رابطه با یکدیگر، برحذر می‌دارم». سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿ وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ۝٢ ﴾

«در راه نیکی و پرهیزگاری، همدیگر را یاری رسانید و در راه تجاوز و ستم، با یکدیگر همکاری نکنید و تقوای الهی پیشه نمایید و بدانید که عقوبت و مجازات الهی، سخت و سنگین است».

آن‌گاه سخنی جز لااله الا الله نگفت تا آنکه چشم از جهان فرو بست.[1]

۱- تاریخ طبری (۴۶/۶).

در روایتی آمده است که علیﷺ فرمود: «... ای فرزندانم! به شما سفارش می‌کنم که در نهان و آشکار، از خدا بترسید؛ در خوشی و ناخوشی، سخن حق بگویید؛ در ناز و نعمت، و در تنگناها و سختی‌های زندگی، از خدا خشنود باشید؛ در فقر و توانگری، قناعت پیشه کنید؛ نسبت به دوست و دشمن، عدالت را رعایت نمایید؛ در نشاط و کسالت، کوشا و اهل عمل باشید. ای فرزندانم! آنچه که ما، آن را بد می پنداریم و بهشت را به دنبال دارد، بد نیست و آنچه که ما، خوب می پنداریم و عاقبتش، جهنم است، هیچ خوب نیست؛ هر نعمتی جز بهشت، کوچک و ناچیز است و هر سختی و بلایی جز جهنم، عافیت و سلامتی. ای فرزندانم! کسی که به عیوب خویش پی ببرد، دیگر به عیوب دیگران نمی‌پردازد و کسی که به قسمت الهی، راضی باشد، به‌خاطر چیزی که از دست بدهد، غم نمی‌خورد؛ کسی که شمشیر بغاوت بکشد، خودش با آن کشته می‌شود و کسی که برای دیگران، چاه بِکَند، عاقبت، خودش در آن می‌افتد؛کسی که درصدد ریختن آبروی دیگران باشد، سرانجام رسوا می‌گردد و آبروی خودش می‌رود؛ کسی که اشتباهات خودش را از یاد ببرد، اشتباهات دیگران را بزرگ می‌پندارد؛ آدمِ خودرأی، گمراه می‌شود و کسی که تمام تکیه و اعتمادش بر عقلش باشد، دچار لغزش و اشتباه می‌گردد؛ کسی که تکبر ورزد، زبون و ذلیل می‌شود؛ کسی که با فرومایگان، هم‌نشینی نماید، خوار و حقیر می‌گردد و کسی که به محل‌های سؤال‌برانگیز وارد شود و یا اقدامات سؤال‌برانگیزی نماید، مورد اتهام قرار می‌گیرد؛ کسی که با علما، همنشینی کند، حرمت و احترام می‌یابد؛ کسی که شوخی نماید، سبک و ناچیز می‌شود؛ هر کسی با چیزی شناخته می‌شود که زیاد، بدان می‌پردازد؛ آدم زیاده‌گوی، زیاد، اشتباه می‌کند و کسی که اشتباهاتش، زیاد شود، شرمش، کاهش می‌یابد و کسی که شرمش، کم شود، از تقوایش کاسته می‌گردد. و کسی که تقوایش کاهش یابد، قلبش، می‌میرد و کسی که قلبش، بمیرد، وارد جهنم می‌شود. ای فرزندانم! ادب، بهترین میراث است و اخلاق خوش، بهترین هم‌نشین. ای فرزندانم! عافیت، ده قسمت دارد که نُه قسمتش در سکوت است مگر آنکه یاد خدا بر زبان، جاری شود، و یک قسمت باقی‌مانده، در پرهیز از هم‌نشینی با سبک‌سران می‌باشد. ای فرزندانم! زیور فقر، صبر و شکیبایی است و زیور توانگری، شکر و سپاس‌گزاری. ای فرزندانم! هیچ شرافتی والاتر از اسلام نیست و هیچ کرامتی بزرگ‌تر از تقوا نمی‌باشد. هیچ دژ و پناهگاهی، محکم‌تر از پرهیزگاری و پارسایی، وجود ندارد و بهترین شفاعت‌گر، توبه است؛ هیچ لباسی، زیباتر از عافیت نیست. حرص و آز، کلید رنج و

اندوه می‌باشد؛ تدبیر و چاره‌اندیشی قبل از انجام هر کاری، انسان را از ندامت و پشیمانی، حفظ می‌کند؛ بدترین باری که انسان، با خود به آخرت می‌برد، دشمنی با بندگان خداست؛ خوشا به‌حال کسی که در علم و عمل، حب و بغض، مؤاخذه و بخشش، سخن گفتن و سکوت کردن و نیز در گفتار و کردارش، اخلاص می‌ورزد و قصدی جز رضای الله ندارد».

نهی امیرالمؤمنین از مثله کردن قاتلش

امیر مؤمنان علی فرمود: «این مرد را زندانی کنید؛ اگر مُردم، او را بکشید و اگر زنده ماندم، جراحت‌ها، قصاص دارد».[1] در روایتی آمده است که فرمود: «به او آب و غذا بدهید و تا اسیر شماست، با او رفتار خوبی داشته باشید؛ اگر بهبود یافتم، خودم، ولی دم خویش هستم؛ اگر بخواهم او را خواهم بخشید و اگر خواسته باشم، قصاص خواهم کرد».[2]

علی، حسن و سایر فرزندانش را از مثله‌کردن قاتلش، نهی نمود و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! مبادا بانگ برآورید: امیر مؤمنان کشته شد، امیر مؤمنان کشته شد و غرق کشتن مسلمانان شوید؛ ای حسن! او را آن‌گونه قصاص نما که مرا کشت و او را مثله مکن؛ زیرا من، از رسول‌خدا شنیدم که فرمود: (از مثله کردن بپرهیزید، حتی از مثله کردن سگِ هار و درنده)».[3]

روایات زیادی در زمینه‌ی وصیت امیر مؤمنان درباره‌ی قاتلش روایت شده که برخی، ضعیف، و برخی دیگر، صحیح است. در روایتی آمده که علی، دستور داد پس از آنکه قاتلش را کشتند، او را بسوزانند. سند این روایت، ضعیف و غیر قابل قبول است. روایات صحیح، بیانگر این است که علی، فقط به قصاص کردن قاتلش دستور داد و خانواده و یارانش را از اِعمال هر گونه مجازات دیگری درباره‌ی ابن‌ملجم، نهی نمود؛ البته امیر مؤمنان علی، از بابت قصاص، دستور قتل ابن‌ملجم را صادر کرد، نه آنکه او را مرتد و از

۱- فضائل الصحابة (۲/۵۶۰)؛ با سند حسن.

۲- المحن از ابن ابی‌العرب، ص۹۴؛ خلافة علی، ص۴۳۹.

۳- تاریخ طبری (۶/۶۴).

دین‌برگشته، قلمداد نماید؛ چنانچه فرمود: «او را نکشید؛ اگر خوب شدم، او را در ازای جراحت‌هایم، قصاص می‌کنم و اگر مُردم، او را بکشید».[۱]

در روایتی آمده است: پس از آنکه علی رضي الله عنه، درگذشت، ابن‌ملجم، به حسن رضي الله عنه گفت: «آیا ممکن است پیشنهادم را بپذیری؛ به‌خدا سوگند، من، هر پیمانی که با خدا بسته‌ام، بدان عمل نموده‌ام. من، کنار کعبه سوگند یاد کردم که علی و معاویه را خواهم کشت، اگر چه در این راه کشته شوم. اینك اگر می‌خواهی مرا رها کن تا بروم و معاویه را بکشم؛ خدا را گواه می‌گیرم که اگر نتوانستم او را بکشم و یا او را کشتم و زنده ماندم، باز می‌گردم و خود را تسلیم می‌کنم». حسن رضي الله عنه فرمود: «نه، به‌خدا سوگند» و آن‌گاه او را کشت. مردم، جنازه‌اش را بردند و سوزاندند.. گفتنی است: این روایت، منقطع می‌باشد.[۲]

آنچه از روایات صحیح برمی‌آید و شایسته‌ی حسن و حسین و سایر اهل بیت می‌باشد، این است که آنان، با ابن‌ملجم مطابق وصیت امیر مؤمنان، رفتار کردند. بدین‌سان رهنمود اخلاقی اسلام، نمایان می‌گردد که از مثله کردن نهی نموده و قصاص را مشروع قرار داده است. روایت بی‌اساسی بدین مضمون نقل شده که: پس از خاکسپاری علی رضي الله عنه، بلافاصله ابن‌ملجم را آوردند و مردم، جمع شدند؛ و آن‌گاه ابن‌ملجم را در حصیر پیچیدند و خواستند آتش بزنند که محمد بن حنفیه، حسین و عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب آمدند و گفتند: بگذارید ما، حساب این مرد را برسیم. و سپس عبدالله بن جعفر، دست‌ها و پاهای ابن‌ملجم را بُرید، اما ابن‌ملجم، هیچ سر و صدایی نکرد؛ عبدالله، در چشمان ابن‌ملجم میله کشید، ولی او بی‌تابی نکرد و گفت: تو، در چشمان عمویت میله می‌کشی و شروع به خواندن سوره‌ی **علق** نمود و آن را تا آخِرش، خواند، در حالی که خون، از چشمانش سرازیر بود. عبدالله، دستور داد زبانش را از حلقومش بیرون بکشند؛ آنجا بود که ابن‌ملجم، آه و فغان سر داد. علتش را از او پرسیدند؛ گفت: این، از بی‌تابی نیست؛ بلکه من، دوست ندارم زبانم را بکشند و من، لحظه‌ای بدون ذکر خدا، زنده بمانم. بدین ترتیب زبانش را بریدند و او را آتش زدند. وی، دارای چهره‌ای گندم‌گون و زیبا بود و دندان‌هایش با هم فاصله داشت و موهایش، به نرمه‌ی گوشش می‌رسید و در پیشانی‌اش، اثر سجده، نمایان بود.[۳]

۱- ر.ک: منهاج السنة (۲۴۵/۵).

۲- خلافة علی بن أبی‌طالب، ص۴۴۰.

۳- ر.ک: طبقات ابن‌سعد (۳۹/۳)؛ الأخبار الطوال، ص۲۱۵.

ابن‌ملجم، از دیدگاه روافض، نگون‌بخت‌ترین مخلوق در آخرت است، و ما اهل سنت، ضمن آنکه او را سزاوار آتش جهنم می‌دانیم، بر این باوریم که جنایتش، مانند سایر گناهانی است که امید عفو و بخشش، برایش وجود دارد؛ حکم ابن‌ملجم، همانند حکم قاتل عثمان، قاتل زبیر، قاتل طلحه، قاتل سعید بن جبیر، قاتل عمار، قاتل خارجه و قاتل حسین است؛ از این‌رو ما از همه‌ی این قاتلان بیزاریم و کارشان را به خداوندﷻ واگذار می‌کنیم.[۱]

سخنرانی حسنﷺ پس از شهادت پدرش

عمرو بن حبیش می‌گوید: حسن بن علیﷺ پس از شهادت پدرش برای ما سخنرانی کرد و گفت: «دیروز، مردی، شما را ترک گفت که نه پیشینیان، در علم و دانش از او پیشی گرفتند و نه آیندگان به علم و دانش او خواهند رسید. چه بسا رسول‌خداﷺ علیﷺ را برای جهاد، اعزام می‌کرد و برای او، لوای جنگ را می‌بست و علیﷺ در حالی از جهاد باز می‌گشت که فتح و پیروزی، نصیبش شده بود. علیﷺ هیچ درهم و دیناری از خود برجای نگذاشت مگر هفتصد درهم که آن را به منظور یک خدمتگزار برای خانواده اش نگه داشته بود».[۲]

واکنش معاویهﷺ نسبت به خبر شهادت علیﷺ

زمانی که خبر شهادت علی مرتضیﷺ، به معاویهﷺ رسید، شروع به گریستن نمود. همسرش به او گفت: «تو با علی جنگیدی و اینک به‌خاطر او می‌گریی؟!» فرمود: «وای بر تو! تو چه می‌دانی که مردم، چه فضیلت و فقه و دانشی را از دست داده‌اند».

هر مشکلی که برای معاویهﷺ پیش می‌آمد، آن را در قالب نامه‌ای با علیﷺ در میان می‌نهاد. زمانی که خبر شهادت علیﷺ به معاویهﷺ رسید، فرمود: «با مرگ پسر ابوطالب، فقه و دانش، از میان ما رفت». برادرش عتبه به او گفت: «مبادا مردم شام، این سخن را از تو بشنوند». فرمود: «از جلوی چشمانم برو».[۳]

خوبست شخصیت علیﷺ را از زبان ضرار صدائی بشناسیم؛ معاویهﷺ در دوران حکومتش، از ضرار صدائی درخواست کرد که اوصاف علیﷺ را برایش بیان نماید. ضرار گفت: «ای امیر مؤمنان! مرا معاف کن». اما معاویهﷺ پافشاری کرد تا اینکه ضرار گفت:

۱- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدین، ص۶۵۴.

۲- مسند احمد (۱۶۷،۱۶۸/۳) با سند صحیح.

۳- ر.ک: الإستیعاب (۱۱۰۸/۳).

باشد؛ حال که اصرار می‌کنید، می‌گویم. به‌خدا سوگند که علی رضی الله عنه، دورنگر و نیرومند بود؛ سخنان راست و درست، می‌گفت و به عدل و عدالت، حکم می‌نمود؛ علم و دانش، از وجودش تراوش می‌کرد و از او، حکمت و فرزانگی می‌بارید؛ او از دنیا و دلبستگی‌های دنیوی، هراسان و گریزان بود و با شب و تاریکی‌های شب (و عبادت‌های شبانگاهی)، انس می‌گرفت. بسیار می‌گریست و پیوسته در تفکر و اندیشه بود؛ به لباسی ساده و غذایی نه چندان مرغوب، بسنده می‌کرد و در میان ما، همانند یکی از ما بود؛ هرگاه از او چیزی می‌پرسیدیم، پاسخمان را می‌داد و چون از او پیرامون موضوعی سؤال می‌کردیم، ما را از آن موضوع، باخبر می‌ساخت؛ به‌خدا سوگند که هرچند رابطه‌ی تنگاتنگ و نزدیکی با هم داشتیم، اما هیبتش، ما را می‌گرفت و خیلی کم، در حضورش سخن می‌گفتیم؛ اهل دین را گرامی می‌داشت و بینوایان را به خود نزدیک می‌کرد و به آنان مهر می‌ورزید؛ هیچ توانمندی، فکر این را هم نمی‌کرد که در راستای هدفی باطل و ناروا، به علی رضی الله عنه چشم بدوزد و هیچ ناتوانی از عدل و داد او، ناامید نمی‌شد؛ یک‌بار که تاریکی شب، همه جا را گرفته بود و ستاره‌ای در آسمان دیده نمی‌شد، علی رضی الله عنه را دیدم که ریشش را گرفته، در محراب عبادت، همچون آدمِ مارگزیده‌ای به خود می‌پیچید و گریه‌ای همانند گریه‌ی غم‌زدگان، سر می‌داد و می‌گفت: «ای دنیا! به من، روی کرده‌ای و خودت را برایم آراسته‌ای؛ هی! هی! از من دور شو و کسی جز مرا فریب بده؛ من، تو را سه‌طلاقه کرده و از تو جدا شده‌ام و هیچ رجوعی، در کار نیست؛ چراکه عمرت، کوتاه است و هیچ شرافت و ارزشی نداری. آه و افسوس که سفر طولانی و وحشتناکی در پیش است و زاد و توشه‌ی اندکی دارم». معاویه رضی الله عنه گریست و فرمود: «خداوند متعال، ابوالحسن را بیامرزد؛ به‌خدا سوگند که او، همین‌گونه بود. ای ضرار! از بابت شهادت علی رضی الله عنه چقدر، اندوهگینی؟» پاسخ داد: «به‌اندزه‌ی مادر غمگینی که فرزندش را در دامانش، ذبح کرده‌اند».[1]

عمر بن عبدالعزیز رحمه‌الله می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم و ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما کنارش نشسته بودند؛ سلام کردم و نشستم. در این اثنا علی و معاویه رضی‌الله‌عنهما را آوردند و وارد خانه‌ای کردند و در را بستند. دیری نپایید که علی رضی الله عنه، بیرون

۱- نگا: الإستیعاب (۱۱۰۸/۳).

آمد و می‌گفت: سوگند به پروردگار کعبه که به نفع من، قضاوت شد.. پشت سر، معاویهﷺ، بیرون آمد و می‌گفت: سوگند به پروردگار کعبه که مورد بخشش قرار گرفتم.[۱]

ابن‌عساکر از ابوزرعه‌ی رازی روایت کرده که شخصی، به او گفت: «من، بغض معاویه را در دل دارم». پرسید: چرا؟ پاسخ داد: «زیرا با علیﷺ جنگید». ابوزرعه به او فرمود: «وای بر تو! پروردگار معاویه، مهربان است و کسی که با معاویهﷺ، طرف می‌باشد، خیلی بزرگوار؛ پس چرا تو، خودت را در میان آن دو، وارد می‌کنی؟»[۲]

۱- البداية و النهاية (۱۳۳/۸).

۲- همان.

فصل دوم
خلافت حسن بن علی رضی الله عنه

خلافت حسن بن علی رضی الله عنه و مهمترین ویژگی‌هایش و پاره‌ای از مواضعش در زندگانی اجتماعی و برنامه‌ی اصلاحی وی که تاج وحدت و یکپارچگی را بر سر امت اسلامی نهاد.

این فصل شامل مباحث زیر می باشد:

مبحث اول: به خلافت رسیدن حسن بن علی رضی الله عنه

مبحث دوم: مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسن رضی الله عنه، و زندگانی اجتماعی وی

مبحث سوم: مهم‌ترین شخصیت‌های پیرامون حسن بن علی رضی الله عنه

مبحث چهارم: صلح حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه

مبحث اول
به خلافت رسیدن حسن بن علی رضی الله عنه

پس از آنکه امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در رمضان سال چهل هجری به دست یکی از خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم مرادی به شهادت رسید، با حسن بن علی رضی الله عنه بیعت شد.[1] امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه، هیچکس را به عنوان جانشین خود تعیین نکرد و خود مردم، فرزندش حسن رضی الله عنه را به عنوان خلیفه برگزیدند.

پس از آنکه علی رضی الله عنه به شهادت رسید، فرزندش حسن رضی الله عنه بر او نماز گزارد و چهار تکبیر گفت. علی رضی الله عنه در کوفه دفن گردید. نخستین کسی که با حسن رضی الله عنه بیعت کرد، قیس بن سعد رضی الله عنه بود. وی، به حسن رضی الله عنه گفت: دستت را دراز کن تا با تو بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و نیز جنگ با کسانی که حرمت‌شکنی کردند، بیعت نمایم. حسن رضی الله عنه فرمود: «بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش؛ چراکه این دو اساس، در بردارنده‌ی تمام شرایط است». بدین سان قیس رضی الله عنه با حسن رضی الله عنه بیعت کرد و سکوت نمود و پس از او، عموم مردم با حسن رضی الله عنه بیعت کردند.[2] گفتنی است: حسن بن علی رضی الله عنه بدانگاه که اهل عراق، خواهان بیعت با او شدند، گفت: به شرط آنکه مطیع و فرمانبردار باشید؛ با هر کس که سازش نمودم، شما نیز سازش نمایید و با هر کس که جنگیدم، شما نیز بجنگید.[3]

در روایت ابن سعد چنین آمده است: حسن بن علی رضی الله عنه پس از پدرش، از اهل عراق، دو بیعت و پیمان گرفت: یکی بیعت خلافت و امارت، و دیگری بیعت بر سر اینکه به هر کاری که او بکند، تن دهند و به تصمیم او راضی و خرسند شوند.[4] از این روایات، چنین به نظر می‌رسد که حسن بن علی رضی الله عنه از همان آغاز خلافتش مقدمات صلح با معاویه رضی الله عنه را فراهم نمود؛ چنانچه بطور مفصل پیرامون این موضوع سخن خواهیم گفت. با بررسی چگونگی بیعت گرفتن حسن رضی الله عنه از مردم، به نکات ذیل پی می‌بریم:

۱- طبقات (۳۵/۳-۳۸)، به تحقیق: دکتر احسان عباس.

۲- تاریخ طبری (۷۳/۶).

۳- همان (۷۷/۶).

۴- طبقات (۳۱۶/۱) به تحقیق: دکتر محمد سلمی.

اول: بطلان و نادرستی این پندار که حسن بنا به تصریح پدرش به خلافت رسیده است.

برخی، این قضیه را با تمام توان، رواج داده‌اند که علی بن ابی‌طالب به جانشینی فرزندش حسن تصریح نمود و او را آشکارا به عنوان جانشین خود برگزید.[1] باید گفت: این، یکی از دروغهایی است که به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب نسبت داده شده و هیچ پایه و اساس درستی ندارد. برخی، بر این باورند که امامت، همچون نبوت است و امام از طریق نص و فرموده‌ی الهی و به زبان پیامبر به مقام امامت می‌رسد؛ بدین سان امامت را همانند نبوت، یکی از الطاف الهی بر می‌شمارند و معتقدند که هیچ دورانی نباید، خالی از امامی باشد که از سوی خدا بدین منصب برگزیده شده است. همچنین اینها، بر این باورند که حق انتخاب و تعیین امام، با مردم نیست و هیچ امامی نمی‌تواند از سوی خود، امام پس از خود را انتخاب و تعیین نماید. آنان در این زمینه، روایات زیادی را ساخته و پرداخته و آن را به امامان نسبت داده‌اند؛ چنانچه این سخن را به امام محمد باقر رحمه‌الله نسبت داده‌اند که: شما می‌پندارید این امر (تعیین امام) با ماست و ما، آن را به هر کس که خواسته باشیم، واگذار می‌کنیم! نه به خدا قسم که چنین نیست؛ بلکه این امر، از سوی رسول‌خدا به افراد مشخصی داده شده که به ترتیب، می‌آیند تا اینکه این امر، به صاحب آن برسد.[2]

آنان، معتقدند که پیامبر امامان پس از خود را با ذکر نام آنها، معین نموده است. بر این اساس بر این باورند که امامان، دوازده نفرند، نه کمتر و نه بیشتر:

۱ـ علی بن ابی‌طالب ملقب به مرتضی، درگذشته‌ی سال ۴۰ هجری.

۲ـ حسن بن علی، درگذشته‌ی سال ۵۰ هجری.

۳ـ سید الشهداء حسین بن علی، درگذشته‌ی سال ۶۱ هجری.

۴ـ زین العابدین، علی بن حسین، درگذشته‌ی سال ۹۵ هجری.

۵ـ محمد بن علی باقر، درگذشته‌ی سال ۱۱۴ هجری.

۶ـ جعفر بن محمد (امام صادق)، درگذشه‌ی سال ۱۴۸ هجری.

۷ـ امام کاظم، موسی بن جعفر درگذشته‌ی سال ۱۸۳ هجری.

۸ـ علی بن موسی‌الرضا، درگذشته‌ی سال ۲۰۳ هجری.

۱- فرق الشیعة، نوشته‌ی نوبختی، ص۳۴.

۲- الإمامة و النص، نوشته‌ی فیصل نور، ص۸.

۹ـ محمد بن علی (جواد)، درگذشته‌ی سال ۲۲۰ هجری.
۱۰ـ علی بن محمد (هادی)، درگذشته‌ی سال ۲۵۴ هجری.
۱۱ـ حسن بن علی عسکری، درگذشته‌ی سال ۲۶۰ هجری.
۱۲ـ محمد بن حسن مهدی، درگذشته‌ی سال ۲۵۶ هجری.

نخستین کسی که عقیده‌ی وصیت و امامت را بنا نهاد، ابن سبأ بود؛ وی، این عقیده را بدین سان پایه‌گذاری کرد که امر امامت، به علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه می‌رسید و به او منتهی می‌گردید؛ یعنی به نام سایر ائمه در دیدگاه خودساخته‌ی ابن سبأ تصریح نشده بود، ولی کسانی که پس از ابن سبأ آمدند، دامنه‌ی وصیت و حق امامت را در تعدادی از فرزندان علی رضی الله عنه گسترش دادند. از آنجا که ائمه و جد بزرگوارشان علی رضی الله عنه سرسختانه در برابر این پندار ایستادند، بانیان این عقیده، دروغی دیگر به نام تقیه را بنا نهادند تا اندیشه‌هایشان را بدور از سرسختی و یا اثرپذیری از مواضع روشن و شفاف اهل بیت، گسترش دهند. خلاصه اینکه یکی از مهم‌ترین و بارزترین مسایل خودساخته‌ی عده‌ای، این بود که عقیده‌ی وصیت را بنا نهادند. عقیده‌ی وصیت، بدین معناست که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم وصیت نمود که بلافاصله پس از وفاتش، علی رضی الله عنه زمام امور را بدست گیرد. بنا بر این عقیده، کسانی که پس از پیامبر صلی الله علیه و سلم به خلافت رسیدند، این حق را از علی رضی الله عنه غصب کردند. در اصول کافی، روایتی بدین مضمون آمده است: هر کس، بمیرد و امام خویش را نشناسد، بر مرگ جاهلی مرده است. گفتنی است: با بررسی دوران خلفای راشدین، بدین نتیجه می‌رسیم که در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه و همچنین در دوران خلافت عمر رضی الله عنه هیچ اثری از این عقیده (عقیده‌ی وصایت علی رضی الله عنه) وجود نداشته است؛ بلکه سرآغاز پیدایش این پندار، در اواخر خلافت عثمان رضی الله عنه یعنی در دوران بروز فتنه می‌باشد. پس از اینکه این سخن، به گوش صحابه رضی الله عنهم رسید، آنان، آن را رد کردند و دروغ بودن این سخن را برملا ساختند؛ چنانچه علی بن ابی‌طالب و ام المؤمنین عایشه رضی الله عنهما، در رأس آن دسته از صحابه قرار داشتند که به رد و تکذیب این عقیده پرداختند؛ بدین سان مشاهده می‌کنیم که از آن پس، یعنی در زمان خلافت علی رضی الله عنه این عقیده، سازماندهی بیشتری یافت و بیش از پیش به سوی آن فرا خوانده شد.

البته برخی از علمای این فرقه از جمله نوبختی و کشی، بدین نکته تصریح نموده‌اند که عقیده‌ی وصیت، یکی از مسایل خودساخته‌ی عبدالله بن سبأ می‌باشد؛ چنانچه بنده در تحلیل وقایع زندگانی علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه به تفصیل در این باره سخن گفته‌ام. دلایل زیادی وجود

دارد که بطلان و نادرستی این پندار را روشن می‌سازد؛ از آن جمله می‌توان به روایات صحیحی اشاره کرد که در این زمینه از تعدادی از اصحاب رضی الله عنهم و در رأس آنان علی رضی الله عنه نقل شده است:

۱ـ باری در حضور عایشه رضی الله عنها گفته شد که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد جانشینی علی رضی الله عنه وصیت نموده است. عایشه رضی الله عنها فرمود: چه کسی، چنین گفته است؟ من، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را (در واپسین لحظات حیاتش) دیدم و او را به سینه‌ام تکیه داده بودم. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تشت آبی درخواست کرد؛ آنگاه (پیکر و گردن آن حضرت) کج شد و درگذشت؛ پس چگونه من در آن هنگام ندیدم که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای علی رضی الله عنه وصیتی بکند؟[1]

بدین سان عایشه رضی الله عنها تصریح نمود که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ وصیتی در مورد جانشینی علی رضی الله عنه نفرمود و این، یکی از مهمترین دلایلی است که نشان می‌دهد هیچ وصیتی از جانب رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد خلافت علی رضی الله عنه صورت نگرفته است. چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دامان عایشه رضی الله عنها وفات نمود و اگر چنین وصیتی می‌نمود، عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها نسبت به این مسأله از همه آگاه‌تر بود.[2]

۲ـ عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در بیماری وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای اباالحسن! حال رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم چطور است؟ گفت: الحمد لله؛ خوب شده است. سپس عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه دستش را گرفت و گفت: به خدا سوگند، پس از سه روز، تو بنده‌ی عصا خواهی شد. (یعنی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات می‌کند و تو، زیردست دیگران می‌گردی.) به خدا قسم، من، می‌دانم که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم در اثر این بیماری وفات خواهد کرد. زیرا من، چهره‌های بنی‌عبدالمطلب را هنگام مرگ می‌شناسم. بیا با هم نزد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برویم تا از او بپرسیم که خلافت، به چه کسی می‌رسد؟ اگر خلافت، به ما می‌رسد، بدانیم؛ و اگر به غیر ما هم می‌رسد، بدانیم که در این صورت برای ما وصیت نماید. علی رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند اگر از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین

۱- صحیح بخاری، شماره‌ی ۲۷٤۱، کتاب الوصایا.

۲- بذل المجهود فی إثبات مشابهة الرافضة للیهود (۱/۱۹۰).

درخواستی بکنیم و ما را از آن باز بدارد، پس از او مردم، هرگز خلافت را به ما نخواهند داد. به خدا قسم که من از رسول‌خدا ﷺ چنین درخواستی نخواهم کرد.[۱]

علی رضی الله عنه بدین سان گواهی داد که صحابه رضی الله عنهم شدیداً پایبند اوامر و وصایای رسول اکرم ﷺ بودند و اگر رسول‌الله ﷺ وصیتی می‌نمود، هیچ‌یک از آنان، نسبت به انجام وصیت آن حضرت ﷺ کوتاهی نمی‌کرد و از همین‌رو انصار رضی الله عنهم نیز در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، آزادانه و باشجاعت، اظهار نظر نمی‌کردند و پیشنهاد نمی‌دادند که یک امیر، از ما تعیین شود و یک امیر نیز از مهاجران؛[۲] بلکه بی‌چون و چرا با وصی رسول‌خدا ﷺ بیعت می‌نمودند و یا حداقل برخی از آنها، وصیت رسول اکرم ﷺ را به یکدیگر یادآوری می‌کردند. همچنین اگر رسول‌خدا ﷺ در مورد خلافت علی رضی الله عنه وصیتی نموده بود، حتماً علی رضی الله عنه به عباس رضی الله عنه این نکته را یادآوری می‌نمود که چگونه از رسول‌خدا ﷺ درخواست خلافت نماییم، حال آنکه آن حضرت ﷺ در مورد خلافت من، وصیت نموده است؟! به‌هر حال رسول اکرم ﷺ همان روز درگذشت و هیچ دلیلی وجود ندارد که بر این ادعای بی‌اساس، صحه بگذارد؛ بلکه تمام روایاتی که در زمینه‌ی وصیت پیامبر ﷺ درباره‌ی خلافت علی رضی الله عنه نقل شده، بی‌اساس می‌باشد. زیرا این سخن صریح علی رضی الله عنه، ادعای مزبور را رد می‌کند و تمام روایات نقل‌شده در این مورد، یا از اساس، دال بر خلافت نیست و یا موضوع و ساختگی است.[۳]

۳ـ از علی رضی الله عنه سؤال شد: آیا رسول‌خدا ﷺ چیزی را به شما اختصاص داد؟ علی رضی الله عنه گفت: «رسول اکرم ﷺ هر آنچه که به ما داد، آن را به عموم مردم نیز عنایت نمود، جز آنچه در غلاف شمشیرم هست». و آنگاه نوشته‌ای از نیام شمشیرش درآورد که در آن آمده بود: **(لعنَ اللهُ مَن ذبحَ لغیر الله و لعن الله من سرقَ منار الأرضِ و لعن اللهُ من لعن والده و لعن اللهُ من آوی محدثاً)**[۴] یعنی: «لعنت خدا بر کسی که به نام غیرخدا (حیوانی را) ذبح نماید؛ و لعنت خدا بر کسی که علایم و حدود اراضی را بدزدد و لعنت خدا بر کسی که پدرش را نفرین نماید و لعنت خدا بر کسی که مفسدی را پناه دهد».

۱- بخاری، کتاب المغازی، حدیث شماره‌ی ۴۴۴۷.

۲- نگا: صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی ۶۸۳۰

۳- الإمامة و الرد علی الرافضة، تحقیق: علی ناصر فقیهی، ص۲۳۸

۴- صحیح مسلم، شماره‌ی ۱۹۷۸.

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: این حدیث که در صحیحین و سایر کتاب‌های حدیث آمده، در رد پندار کسانی است که گمان می‌کنند رسول‌خدا ﷺ در مورد خلافت علی رضی الله عنه وصیت نموده است. اگر این پندار یا ادعا، درست بود، هیچ‌یک از صحابه رضی الله عنهم، آن را رد نمی‌کرد؛ چراکه اصحاب رضی الله عنهم هم در حیات رسول اکرم ﷺ و هم پس از وفات آن حضرت ﷺ به‌شدت فرمانبردار دستورات خدا و رسولش بودند و امکان نداشت که با وجود آن‌همه پایبندی به دستورات خدا و پیامبر، کسی دیگر را بر خلاف حکم رسول‌خدا ﷺ به خلافت برگزینند. کسی که صحابه را به عدم اجرای دستور پیامبر ﷺ متهم می‌نماید، در واقع همه‌ی آنان را به فسق و فجور و مخالفت با حکم رسول‌الله ﷺ متهم می‌سازد. حال آنکه خدای متعال در قرآن کریم از صحابه رضی الله عنهم تعریف و قدردانی نموده است. از این‌رو کسی که چنین اتهامی را به صحابه رضی الله عنهم نسبت دهد، در حقیقت از کمند اسلام بریده و به اجماع امامان بزرگوار کافر شده است.[1]

نووی رحمه الله می‌گوید: این حدیث، پندار مدعیان محبت علی رضی الله عنه مبنی بر انتصاب وی به خلافت و نیز سایر ادعاهای بی‌اساس آنان را رد می‌کند.[2]

۴ـ عمرو بن سفیان می‌گوید: علی رضی الله عنه پس از پیروزی در جنگ جمل گفت: ای مردم! رسول‌خدا ﷺ در مورد این امارت، حکم خاصی برای ما ابلاغ نکرد تا اینکه ما، بدین نتیجه رسیدیم که ابوبکر رضی الله عنه را به خلافت برگزینیم....[3]

۵ ـ ابوبکر بیهقی با سندش از شقیق بن ابی‌سلمه نقل می‌کند که به علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه گفته شد: آیا کسی را به عنوان خلیفه، برای ما تعیین نمی‌کنی؟ گفت: رسول‌خدا ﷺ کسی را به عنوان خلیفه تعیین نکرد و من، این کار را بکنم؟! اگر خداوند، برای مردم اراده‌ی خیر کرده باشد، پس از من، آنان را بر سر خلافت بهترینشان گرد می‌آورد؛ همچنانکه پس از وفات پیامبرش، آنان را پیرامون بهترینشان گرد آورد.[4]

این، دلیل روشنی است که نشان می‌دهد ادعای انتصاب علی رضی الله عنه به خلافت بر اساس نص، یکی از ادعاهای بی‌اساس اهل بدعت می‌باشد که باعث شعله‌ور شدن آتش کینه نسبت

۱- البداية و النهاية (۲۲۱/۵)

۲- شرح صحیح مسلم (۱۵۱/۱۳)

۳- الإعتقاد، ص۱۸۴؛ بیهقی در دلائل النبوة، سندش را حسن دانسته است.

۴- الإعتقاد، ص۱۸۴ با سند جید.

به اصحاب رسول‌الله ﷺ گشته که علی و سایر اهل بیت نیز جزو آنان هستند. آری! عده‌ای با ادعای محبت علی رضی الله عنه و اهل بیت، بر دشمنی و دسیسه‌ی درونی خود بر ضد اسلام و مسلمانان پوشش می‌نهند.[1]

بر اساس نصوصی که بیان شد، با وضوح تمام، بی‌اساس بودن ادعای اهل بدعت مبنی بر وصیت رسول‌خدا ﷺ در مورد خلافت علی رضی الله عنه هویدا می‌گردد و روشن و واضح می‌شود که عبدالله بن سبأ، نخستین کسی است که این ادعا را مطرح نموده و سپس سندها و متونی، ایجاد شده که با نسبت دادن این دروغ به رسول‌خدا ﷺ، صحابه را به سبب مخالفت با این دروغ بزرگ، هدف قرار داده است. ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: در هیچ‌یک از کتاب‌های مورد اعتماد اهل حدیث، هیچ نصی دال بر انتصاب علی رضی الله عنه به خلافت نیامده و همه‌ی اهل حدیث و محدثان، بر بی‌اساس بودن این ادعا، اجماع نموده‌اند. ابومحمد بن حزم رحمه‌الله می‌گوید: نزد هیچکس، روایتی دال بر نص مورد ادعا نیافته‌ایم و در این زمینه تنها به روایتی از شخصی ناشناخته با کنیه‌ی ابوالحمراء دست یافته‌ایم که نمی‌دانیم کیست؟[2] ابن‌تیمیه رحمه الله در جایی دیگر می‌گوید: ادعای برخی مبنی بر وجود نص در مورد خلافت علی رضی الله عنه، از آن دست مواردی است که هیچ‌یک از علمای گذشته و حال، در اقوال رسول‌الله ﷺ نیافته است؛ از این‌رو علمای حدیث و کارشناسان این علم، ادعای مزبور و امثالش را کذب محض می‌دانند.[3]

با گذشت زمان، عده‌ای از غُلات و مدعیان محبت علی رضی الله عنه، نظریه‌ی ابن‌سبأ درباره‌ی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه را زنده کردند و آن را بسط و گسترش دادند تا از طریق برانگیختن احساسات و عواطف مردم و رهیابی و نفوذ به قلوب آنان، در سایه‌ی این پوشش، به اهداف شومشان بر ضد حکومت اسلامی دست یابند و بدین سان، مسأله‌ی امامت را در تعداد مشخصی از اهل بیت منحصر نمودند؛ نخستین کسی که این دیدگاه را رواج داد، شیطان الطاق بود که هواداران این نظریه، او را مؤمن الطاق نامیده‌اند.[4] زمانی که زید بن علی رحمه‌الله از پیدایش این دیدگاه توسط شیطان الطاق اطلاع یافت، به او گفت: به من خبر

۱- عقيدة أهل السنة فی الصحابة (۶۲۰/۲).

۲- المنهاج (۳۶۲/۸)؛ الفصل (۱۶۱/۴).

۳- المنهاج (۵۰/۷).

۴- نگا: أصول الإمامة (۸۰۰/۲).

رسیده که تو، ادعا می‌کنی در خاندان پیامبرصلى الله عليه وسلم امامی است که اطاعت از او واجب می‌باشد؟ شیطان الطاق گفت: آری؛ پدرت علی بن حسین، یکی از آنهاست. زید رحمه‌الله گفت: چطور امکان دارد، حال آنکه هرگاه پدرم، می‌خواست لقمه‌ی داغی را به من بدهد، ابتدا آن را سرد می‌کرد و سپس آن را در دهانم می‌گذشت؟ بنابراین مگر ممکن است که از بابت لقمه‌ی داغی برایم دلسوزی نماید، اما درباره‌ی آتش جهنم نسبت به من دلسوزی نکرده و مرا از وجود این امام، آگاه ننموده باشد؟! شیطان‌الطاق گفت: این را به او گفتم؛ اما او، از آن جهت که مبادا تو کفر بورزی و نتواند در حق تو شفاعت نماید، گفتن این موضوع را به تو ناخوشایند دانست.[۱]

این داستان، در معتبرترین کتاب‌هایشان آمده و بیانگر این نکته است که این دیدگاه، آنچنان سری و محرمانه بوده که بر امامی همچون زید مخفی مانده است! محب‌الدین خطیب، بیان نموده که شیطان‌الطاق، نخستین کسی است که این پندار را بنا نهاد و امامت و قانون‌گذاری را منحصر در چند نفر دانست و مدعی عصمت برای افراد مشخصی از اهل بیت گردید.[۲]

در این راستا شخص دیگری به نام هشام بن حکم (متوفای ۱۷۹هجری) با شیطان‌الطاق مشارکت نمود.[۳] چنین به نظر می‌رسد که عقیده‌ی انحصار امامت در افراد مشخصی، نخست در کوفه توسط پیروان هشام و شیطان‌الطاق، رواج یافته است.[۴] آری! ریشه‌ی این اندیشه را باید در قرن دوم هجری، به‌وسیله‌ی مدعیان پیروی از اهل بیت جستجو کرد که از آن جمله می‌توان شیطان‌الطاق و هشام بن حکم را نام برد.[۵] البنه جریان‌ها، فرقه‌ها و گرایش‌های مختلفی در زمینه‌ی تعیین تعداد امامان به وجود آمده است. چنانچه در **مختصر التحفة** آمده است: بدان که امامیه، قایل به تعداد معینی از ائمه هستند؛ البته در مورد تعداد امامان با هم

۱- الرجال از کشی، ص۱۸۶.

۲- مجله‌ی الفتح، ص۵، شماره‌ی۸۶۲، سال ۱۳۶۷هـق.

۳- أصول الإمامية (۸۰۳/۲).

۴- أصول الإمامية (۸۰۵/۲)؛ بحار النوار (۲۵۹/۱).

۵- أصول الإمامية (۸۰۶/۲).

اختلاف دارند. بعضی، به پنج امام؛ برخی، به شش امام و عده‌ای نیز به هشت امام اعتقاد دارند. همین‌طور بعضی، به دوازده امام و برخی هم به سیزده امام معتقدند.[۱]

جای بسی شگفت و تعجب است که معتقدان به امامت، به دسته‌ها و فرقه‌های مختلفی تقسیم شده و هر یک از این فرقه‌ها، برای تأیید دیدگاه خود درباره‌ی امام مورد نظرشان، روایاتی متناقض با روایات سایر فرقه‌های امامیه، نقل می‌کنند و آنها را به علی رضی الله عنه نیز نسبت می‌دهند! در کتاب‌های اهل بدعت، چنین تناقضاتی، به‌کثرت روایت شده که از آن جمله می‌توان به کتاب‌های اسماعیلیان همچون نوشته‌های ناشئ اکبر پیرامون مسایل امامت یا **الزينة** از ابوحاتم رازی اشاره نمود و یا **المقالات و الفرق** از اشعری قمی و **فرق الشيعة** اثر نوبختی را نام برد. ناگفته پیداست که مسأله‌ی امامت، از دیدگاه اینها، مسأله‌ای فرعی و غیراصولی نیست که اختلاف نظر درباره‌ی آن، امری عادی باشد؛ بلکه امامت، از دیدگاه آنان، اساس دین و اصلی مهم در شریعت است. از این‌رو معتقدند که هر کس، به امامشان ایمان نیاورد، بی‌دین است و به همین خاطر نیز، برخی از آنان، برخی دیگر را تکفیر و نفرین می‌کنند.[۲]

دوازده‌امامی‌ها، قایل به انحصار امامت در دوازده تن هستند. گفتنی است: هیچ‌یک از بنی‌هاشم در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و پس از آن، یعنی در دوران ابوبکر، عثمان و علی رضی الله عنهم قایل به امامت دوازده تن نبوده است.[۳] بلکه این پندار، پس از وفات حسن عسکری رحمه‌الله پدید آمد. منحصر دانستن امامت در تعداد مشخصی از افراد، عقیده‌ای باطل و بی‌اساس می‌باشد که امیرالمؤمنین علی و نوادگانش، از آن بری بوده‌اند. چنانچه در نهج‌البلاغه، خطبه‌ای از علی رضی الله عنه آمده که ایشان پس از شهادت عثمان رضی الله عنه و پس از آن‌که مردم، برای بیعت به حضورش رفتند، فرمود: (**دعوني و التمسوا غيري، فإنا مستقبلون أمرا له وجوه وألوان، لا تقوم له القلوب و لا تثبت عليه العقول...و إن تركتموني فأنا كأحدكم و لعلي أسمعكم و أطوعكم لمن وليتموه أمركم و أنا لكم وزيرا خير لكم مني أميرا**)[۴] یعنی: «مرا واگذارید و در جستجوی کس دیگری برآیید؛ ما، با چنان امری روبرو شده‌ایم که فتنه‌گر و چندچهره است؛ امری که دل‌ها و عقل‌ها، بر آن پایدار و استوار نمی‌ماند.» تا آن‌جا که فرمود: «اگر مرا

۱- مختصر التحفة، ص۱۹۳.

۲- أصول الإمامية (۸۰۷/۲).

۳- منهاج السنة (۱۱/۲).

۴- نهج البلاغة، خطبه‌ی ۹۲، ص۱۷۸،۱۷۹ شرح محمد عبده، انتشارات دار الأندلس.

واگذارید، همانند یکی از شما خواهم بود و شاید از شما، نسبت به کسی که او را کارگزارتان می‌نمایید، مطیع‌تر و حرف‌شنوتر باشم. اگر من، وزیر و مشاورتان باشم، برای شما بهتر از این است که امیر و کاردارتان باشم».

بنابراین جای بسی شگفت و تعجب است که علیﷺ چگونه امامتی را که بنا بر اعتقاد امامیه، نصی الهی درباره‌ی خودش و یازده فرزند پس از او بود، نپذیرفت؟ چنان‌چه کلینی، در اصول کافی آورده است: «ابوعبداللهؑ گفته است: (**إن الإمامة عهد من الله عزوجل معهود لرجال مسلمین لیس للإمام أن یزویها عن الذی یکون بعده**)»[1] یعنی: «امامت، پیمانی از سوی خدا برای مردان برگزیده‌ای است. برای امام روا نیست که امام پس از خود را از این حق، باز بدارد»

اینک این پرسش مطرح می‌شود که چگونه امکان دارد، علیﷺ به‌عنوان امام، بگوید: مرا رها کنید و در پی کس دیگری برآیید؟! آن‌چه از فرموده‌ی علیﷺ، در این خطبه برمی‌آید، این است که ایشان، خلافت را برای کسی غیر از خود نیز روا می‌دانسته است؛ از این‌رو بدین نکته تصریح کرده است که: «اگر در مقام شهروندی و در خدمت خلیفه و کاردار مسلمانان باشم، بهتر از آن است که امام و امیر شوم».

در نهج البلاغه سخنی واضح و صریح از علیﷺ نقل شده که فرموده است: (**إنه بایعنی القوم الذین بایعوا أبا بکر وعمر وعثمان علی ما بایعوهم علیه؛ فلم یکن للشاهد أن یختار و لا للغائب أن یرد و إنما الشوری للمهاجرین والأنصار؛ فإن اجتمعوا علی رجل و سموه إماماً کان ذلک لله رضی فإن خرج منهم خارج بطعن أو بدعة ردوه إلی ماخرج منه فإن أبی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاه الله ما تولی**)[2] یعنی: «همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت نمودند و بیعتشان با من، به همان شکل و بر اساس همان پیمان می‌باشد؛ از این‌رو آن‌کس که در بیعت حضور داشت، نمی‌بایست خلیفه‌ی دیگری برگزیند و آن‌کس که در بیعت حضور نداشت نیز نمی‌بایست از پذیرش بیعت، سر باز زند و اصلاً شورای مسلمانان ـ در تعیین خلیفه و اداره‌ی امور ـ از آنِ مهاجران و انصار است؛ بنابراین اگر شورای مسلمانان، بر خلافت کسی گرد آمدند و او را کاردارشان خواندند، خشنودی

۱- اصول کافی، از محمد بن یعقوب کلینی، ج۱، ص ۲۷۸ .

۲- نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، نامه‌ی۶

خدا هم در آن است و چنانچه کسی با خرده‌گیری و یـا نـوآوری و بـدعت، از پیمـان خلیفـه درآید، مسلمانان، او را به آنچه که از آن برون رفته، باز مـی‌گرداننـد و اگـر از بازگشـت بـه پیمان، سر باز زند، با او می‌جنگند؛ چراکـه او، راه غیرمؤمنـان را پیمـوده و خـدا نیـز او را بـه همان سو می‌کشاند که در پیش گرفته است».

مواردی که از این عبارت علی مرتضی رضی الله عنه، روشن می‌شود، عبارتست از:

۱- مشروعیت خلافت ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم از دیدگاه علی رضی الله عنه.

۲- هم‌سانی و همانندی در چگـونگی بـه خلافـت رسـیدن علـی و کیفیـت بـه خلافـت رسیدن خلفای پیشین. از این‌رو اگر سقیفه‌ی بنی‌ساعده، بـه خلافـت رسـیدن عمـر و شورای عمر برای تعیین خلیفه، دسیسـه‌ای بـرای تحقـق اهـداف عـده‌ای زورطلـب، قلمداد گردد، در مورد خلافت علی مرتضی که هم‌سان پیشینیان بـه خلافـت رسـید، چه تعبیری وجود خواهد داشت؟ اصلاً چه کسی مـی‌توانـد ایـن جـرأت را بـه خـود بدهد که به خلافت رسیدن علی مرتضی را تداوم توطئه‌ی سقیفه بداند؟ (نعوذ بالله)[۱]

۳- تنها شورای اسلامی مورد قبول از نگاه علی رضی الله عنه در آن روزگار، شـورای مهـاجران و انصار بوده است؛ بنابراین بسط این نکته، به بیان نقش و جایگاه خبرگان و سـرامدان دینی در تعیین حاکم اسلامی می‌انجامد.

مسأله‌ی انتصاب علی رضی الله عنه به امامت و یا بیان نص در این زمینـه، بـه هـیچ عنـوان بـه ثبـوت نرسیده و منحصر دانستن حق امامت برای تعداد مشخصی، بر اساس کتاب و سنت، مـردود و غیرقابل پذیرش می‌باشد. چنانچه چنین دیدگاهی از نظر عقل و منطق واقع‌گرا نیز قابـل قبـول نیست. چراکه پس از پایان دوره‌ی امامت آخرین امام، سرنوشت امت چه می‌شود و آیا بایـد بدون امام زندگی کنند؟ بدین سان بر اساس اعتقاد دوازده‌امامی‌ها، دوران امامت ائمه، بـیش از دو و نیم قرن طول نمی کشد و از آن زمان تا کنون، امت، در واقع بدون امام زیسته اسـت! حال آنکه وجود امام در هر عصری، از اعتقادات و باورهای اساسی و ضروری امامیه به‌شمار می‌رود و این، تناقضی آشکار می‌باشد. از این‌رو مدافعان این دیدگاه، کوشیده‌اند تا عقیده ی انحصار امامت در امامان مشخصـی را بسـط داده و مسـأله‌ی نیابـت مجتهـد از امـام را مطـرح نمایند. در مورد حدود نیابت نیز به اتفاق نظر نرسیده و بدین سان اقوال و دیدگاه‌های مربوط

۱- شرح مطالب مربوط به نهج البلاغه، با اقتباس از کتاب مختصر و مفید (پژوهشی در نهـج البلاغـه) اثـر شـیخ صالح درویش و ترجمه‌ی بنده، بر نوشتار پیش روی شما افزوده شد. (مترجم)

به این مسأله، متفاوت و بلکه متعارض گردیده است. چنانچه در این عصر، به صورت عملی و بکلی، از این قاعده‌ی دینی خود، پا فراتر نهاده و انتخابات را روش تعیین رییس حکومت قلمداد کرده و از انحصار عددی به انحصار نوعی روی آورده و ریاست کل حکومت را بر اساس ولایت فقیه بنا نهاده‌اند.[1] این، در حالی است که ولی فقیه، معصوم نمی‌باشد و چنان نصی هم از دیدگاه آنان وجود ندارد که قایل به امامت غیرمعصوم باشد. از این‌رو اصل امامت که بهانه‌ای برای در هم شکستن صفوف مسلمانان بوده، در عمل، توسط معتقدان به این اصل، رها شده و بدین سان، انسانی عادی هم می‌تواند به نام ولی فقیه، در رأس حکومت قرار بگیرد؛ هرچند از خاندان پیامبر صلی الله علیه وسلم نباشد!

استاد احمد کاتب، تحول اندیشه‌ی سیاسی این فرقه را از شورا به ولایت فقیه مورد بررسی قرار داده و درباره‌ی امیرالمؤمنین حسن بن علی رضی الله عنه و شورا، سخن به میان آورده و روشن نموده که حسن بن علی رضی الله عنه در فراخوان مردم به بستن میثاق با خویش، به هیچ نصی از جد بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه وسلم یا پدرش امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه استناد نکرد و این، بیانگر اعتقاد حسن بن علی رضی الله عنه به شورا و حق امت در انتخاب حاکم می‌باشد؛ چنانچه این باور امام حسن رضی الله عنه، در آن زمان نمایان‌تر می‌گردد که وی، از مقام خود در عرصه‌ی خلافت چشم‌پوشی می‌کند و آن را به صورت مشروط بر اساس رعایت اصل شورا در ساختار حکومت اسلامی، به معاویه رضی الله عنه واگذار می‌نماید. بنابراین، اگر آن‌طور که برخی می‌پندارند، خلافت یا امامت، انتصابی و بر اساس نص الهی یا تعیین پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، در این صورت برای امام حسن رضی الله عنه به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی جایز نبود که دست از امامت بکشد و آن را به شخص دیگری واگذار کند؛ به عبارتی در این صورت برای حسن رضی الله عنه جایز نبود که با معاویه رضی الله عنه بیعت نماید و حتی یارانش را به بیعت با معاویه رضی الله عنه فرا بخواند و بدین سان، حق مسلّم امام حسین رضی الله عنه را نادیده بگیرد. البته باید دانست که حسن رضی الله عنه، مرتکب هیچ کوتاهی و قصوری در این زمینه نگردید و راهی را پیمود که ضامن حق مسلمانان در عرصه‌ی انتخاب حاکمشان از طریق شورا و رعایت ساختار مشورتی بود. چنانچه امام حسین رضی الله عنه تا واپسین روز حیات معاویه رضی الله عنه به بیعت با وی پایبند ماند و درخواست کوفیان پس از وفات امیرالمؤمنین حسن رضی الله عنه را برای قیام بر ضد معاویه رضی الله عنه رد کرد. چراکه میان او و معاویه رضی الله عنه، پیمانی وجود داشت که نقض آن، برایش روا نبود. از این‌رو حسین رضی الله عنه تنها پس از آن قیام نمود که یزید،

۱- الحکومة الإسلامیة، ص۲۴۸؛ اصول الامامیة (۸۱۴/۲).

زمام امور را به دست گرفت. آن زمان بود که حسینﷺ به بیعت با یزید بن معاویه، تن نداد و در همین راه نیز در سال ۶۱ هجری، در کربلا به شهادت رسید.[۱]

اول: نقدی بر نکات مورد استناد اهل بدعت در کتاب‌های اهل سنت پیرامون اعتقاد به دوازده امام

جابر بن سمرهﷺ می‌گوید: رسول‌خداﷺ فرمود: (**یکونُ إثنا عشر أمیراً**) یعنی: «دوازده نفر به امامت (امارت)خواهند رسید». آن‌گاه رسول‌خداﷺ سخنی گفت که من، آن را نشنیدم؛ پدرم می‌گوید: رسول‌خداﷺ فرمود: «همگی آنان، از قریش هستند».[۲]

در روایت دیگری از مسلم رحمه‌الله آمده که جابرﷺ می‌گوید: از رسول‌خداﷺ شنیدم که فرمود: (**لایزال الإسلام عزیزاً إلی إثنیعشرة خلیفة**) یعنی: «اسلام، همچنان تا (روی کار آمدن) دوازده خلیفه، غالب و پابرجا خواهد بود». جابرﷺ می‌گوید: سپس رسول‌خداﷺ سخنی گفت که من، آن را نفهمیدم؛ از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همگی آنان از قریش هستند».[۳] در روایت دیگری آمده که فرمود: (**لایزال هذا الدین عزیزاً منیعاً إلی إثنیعشر خلیفة**)[۴] این حدیث نیز به معنای روایت پیشین می‌باشد. در روایت دیگری آمده است: (**لایزال أمر الناس ماضیاً ما ولیهم إثنا عشر رجلاً**)[۵] یعنی: «وضعیت مردم، همچنان رو به راه و سامان‌یافته است تا آن زمان که دوازده تن، زمام امورشان را به دست گیرند».

امام ابوداود رحمه‌الله از طریق اسود بن سعید از جابرﷺ روایتی همچون روایت پیشین نقل کرده و افزوده است: «زمانی که به منزلش بازگشت، قریشیان، نزدش رفتند و گفتند: پس از آن، چه می‌شود؟ فرمود: «هرج و مرج و نابسامانی، به وجود می‌آید».[۶]

دوازده‌امامی‌ها، با استناد به این روایات، در برابر اهل سنت موضع می‌گیرند؛ البته این امر، برآمده از ایمانشان به این نصوص نیست؛ بلکه ناشی از جبهه‌گیری در برابر اهل سنت بر

۱- تطور الفکر السیاسی الشیعی من الشوری إلی ولایة الفقیه، صص۱۷و۱۸.

۲- بخاری، کتاب الأحکام، باب الإستخلاف، (۱۲۷/۸).

۳- مسلم: کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش (۱۴۵۳/۲).

۴- همان.

۵- مرجع پیشین

۶- سنن أبی‌داود (۴۷۲/۴)؛ فتح‌الباری(۲۱۱/۱۳).

اساس متون و نصوص دینی خودشان می‌باشد. اندکی تأمل در این روایات، نشان می‌دهد که دوازده فرد مذکور، به خلافت می‌رسند و اسلام، در دوران آنان در کمال عزت و سربلندی است و مردم، پیرامون یکایک آنها، متحد و یک‌پارچه می‌گردند و وضعیت مردم، در آن زمان روبه‌راه و سامان‌یافته می‌باشد. ناگفته پیداست که ویژگی‌های مذکور در هیچ‌یک از امامان مورد ادعای امامیه، تحقق نیافته و هیچ کدامشان جز امیرالمؤمنین علی و حسن رضی الله عنهما به خلافت نرسیده و بنا به اعتقاد خودشان، وضعیت مسلمانان در دوران هیچ‌یک از دوازده امام مورد ادعای آنان، چندان سامانی نداشته؛ بلکه وضعیت امت، نابسامان و خراب بوده است. چنانچه ستمکاران و بلکه کافران، زمام امور مسلمانان را به دست داشته‌اند.[1] و خود ائمه، در آن زمان درباره‌ی مسایل دینشان تقیه می‌کردند. همان‌طور که شیخ مفید، دوران امیرالمؤمنین علی‌ﷺ را دوران تقیه دانسته و ادعا کرده که علی‌ﷺ با آنکه کرسی خلافت را در دست داشت، همچنان تقیه می‌کرد[2] و نمی‌توانست قرآن را ظاهر بگرداند و بر اساس تمام احکام اسلام، حکم براند. چنانچه شیخ جزایری، بدین نکته تصریح نموده[3] و شیخشان، مرتضی، علاوه بر این گفته است: علی‌ﷺ ناگزیر بود به خاطر دین، با صحابه کنار بیاید و بلکه با آنان، همکاری نماید.[4] بدین سان واضح می‌گردد که حدیث، در یک‌سو قرار دارد و پندار اینها، در سویی دیگر. همچنان‌که حدیث مذکور، بیانگر حصر ائمه در تعداد مشخصی نمی‌باشد؛ بلکه در اصل خبر می‌دهد که اسلام، در دوران این دسته از حکام و خلفا، سربلند و سرافراز است. چنانچه عصر خلفای راشدین و بنی‌امیه، دوران عزت و سرافرازی اسلام بود.[5] از این‌رو ابن‌تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: «اسلام و شرایع اسلامی، در دوران بنی‌امیه، بیش از ادوار بعدی، گسترش و غلبه یافت». وی، آنگاه به حدیث مذکور استناد کرده و گفته است: «این وضعیت، در دوران خلفای راشدین وجود داشت و پس از آن، مردم، پیرامون معاویه‌ﷺ گرد آمدند و آنگاه یزید بن معاویه، و سپس عبدالملک و چهار فرزندش، به قدرت رسیدند و عمر بن عبدالعزیز نیز یکی از آنان بود. و پس از آن، نابسامانی

۱- منهاج السنة (۲۱۰/۴)؛ المنتقی، ص۵۳۳.

۲- أصول الإمامیة (۸۱۶/۲)

۳- أصول الإمامیة (۸۱۶/۲)

۴- همان.

۵- مرجع پیشین.

و اختلالی به وجود آمد که تا کنون ادامه دارد». ابن تیمیه، سپس به شرح این خلل می‌پردازد و می‌گوید:[۱] «در حدیث آمده است که همگی این خلفا، از قریش هستند؛ و این، نشان می‌دهد که دوازده خلیفه، صرفاً علی و فرزندانش نیستند؛ اگر منظور، علی و فرزندانش بودند، حتماً ویژگی آنان را به صورت مشخص، بیان می‌کرد. حال آنکه نگفت: همگی از فرزندان اسماعیلند و از عرب نمی‌باشند. همین‌طور در صورتی که این دوازده امام یا خلیفه، بطور مشخص از بنی‌هاشم یا از سلاله‌ی علی رضي الله عنه بودند، حتماً بدین نکته تصریح می‌کرد؛ اما فرمود: (همگی آنان، از قریش هستند) و بلکه به قبیله‌ی خاصی اختصاص ندارند. چنانچه همانند خلفای راشدین، از تیره‌های مختلف قریش همچون بنی‌تیم، بنی‌عدی، بنی عبدشمس و بنی‌هاشم بودند».[۲] بدین ترتیب واضح گردید که تنها نکته‌ای که امامیه، می‌توانند از احادیث مذکور، برداشت کنند، تعداد حکام یا خلفایی است که آنان، از آن، به دوازده امام تعبیر نموده‌اند؛ حال آنکه عدد واردشده در این روایات، نمی‌تواند دستاویز و دلیل محکمی در تأیید ادعای اهل بدعت باشد.[۳]

دوم: مدت خلافت امیرالمؤمنین حسن رضي الله عنه و اعتقاد اهل سنت درباره‌ی خلافتش

امیرالمؤنین حسن بن علی رضي الله عنه پس از شهادت پدرش و بعد از آنکه با او بیعت شد، به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان، زمام امور را در حجاز، یمن، عراق و سایر بلاد اسلامی به مدت هفت ماه در دست گرفت. برخی، مدت خلافتش را هشت ماه و عده‌ای نیز شش ماه گفته‌اند. به راستی که دوران خلافت حسن بن علی رضي الله عنه، امتداد دوران خلافت راشده بود؛ چراکه مدت خلافتش، مکمل مدت زمانی است که توسط رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم از آن، به خلافت راشده یاد شده است. چنانچه در حدیث پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم بدین نکته تصریح شده که مدت خلافت راشده، سی سال می‌باشد و پس از آن، سلطنت و پادشاهی خواهد بود.[۴] امام ترمذی رحمه‌الله از سفینه غلام آزادشده‌ی پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم روایت نموده که آن حضرت صلى الله عليه وسلم فرموده است:

۱- منهاج السنة (۲۰۶/۴).

۲- منهاج السنة (۲۱۱/۴).

۳- أصول الإمامية (۸۱۸/۲)

۴- عقيدة أهل السنة و الجماعة فی الصحابة (۷۴۳/۲).

(**الخلافة فی أمتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلک**)[1] یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد».

ابن کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال، با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می‌گردد. حسن رضی الله عنه در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویه رضی الله عنه سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم اتفاق افتاد. چراکه رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت صلی الله علیه و سلم می‌باشد».[2] از این‌رو حسن رضی الله عنه پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است.[3]

امام احمد رحمه الله حدیث سفینه را با این الفاظ آورده است: (**الخلافة ثلاثون عاماً ثم یکون بعد ذلک ملک**)[4] یعنی: «خلافت (پس از من) سی سال خواهد بود و پس از آن، سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابوداود رحمه‌الله چنین روایت کرده است: (**خلافة النبوة ثلاثون سنة ثم یؤتی الله الملک من یشاء أو ملکه من یشاء**)[5] یعنی: «خلافت نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد». پس از رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم تنها دوران خلافت خلفای اربعه و مدت زمان خلافت حسن رضی الله عنه در سی سال خلافتِ مورد اشاره می‌گنجد؛ از این‌رو تمام علما، در شرح این حدیث، بدین نکته تصریح کرده‌اند که چند ماهی که حسن بن علی رضی الله عنهما پس از وفات پدرش بر مسند خلافت نشست، جزو خلافت مورد اشاره و بلکه تکمیل‌کننده‌ی سی سالی است که در حدیث بدان تصریح شده است. اینک سخن برخی از علما در این زمینه را نقل می‌کنیم:

۱ـ ابوبکر بن العربی[6] رحمه‌الله می‌گوید: فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم در این حدیث، مصداق پیدا کرد و دوران خلافت خلفای اربعه و هشت ماه خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما، مطابق آنچه در حدیث آمده، بدون آنکه حتی یک روز هم کم یا زیاد باشد، سی سال طول کشید.[1]

۱- تحفة الأحوذی (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ حدیث، حسن است.

۲- البدایة و النهایة (۱۳۴/۱۱)

۳- مآثر الإنافة (۱۰۵/۱)؛ مرویات خلافة معاویة، خالد الغیث، ص ۱۵۵

۴- فضائل الصحابة (۷۴۴/۲) سند آن، حسن است.

۵- صحیح سنن ابی‌داود (۷۹۹/۳)؛ سنن ابی‌داود (۵۱۵/۲).

۶- ابن‌عربی، نام دوشخص نام‌دار در دو قطب مخالف است: یکی از آن‌ها، همین قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله، معروف به ابن‌العربی (با الف و لام) می‌باشد که در سال ۵۴۳هـ وفات نمود؛ وی، محدث و فقیهی نام‌دار است که

۲ـ قاضی عیاض رحمه‌الله می‌گوید: در سی سال مذکور، تنها دوران خلافت خلفای اربعه و چند ماهی می‌گنجد که با حسن بن علی رضی الله عنه بیعت شد و منظور از آنچه که در حدیث آمده: (**الخلافة ثلاثون سنة**)، سی سال خلافت پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم می‌باشد که در سایر احادیث، تفسیر و تبیین شده است. چنانچه در روایتی آمده است: (**خلافة النبوة بعدی ثلاثون سنة ثم تکون ملکا**)[۲]

۳ـ ابن کثیر رحمه‌الله می‌گوید: دلیل اینکه حسن رضی الله عنه یکی از خلفای راشدین می‌باشد، حدیثی است که در مبحث معجزات و نشانه‌های نبوت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به نقل از سفینه غلام آزادشده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم آورده‌ایم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است: (**الخلافة بعدی ثلاثون سنة**)[۳] یعنی: ««خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». سی سال، با خلافت حسن بن علی رضی الله عنه تکمیل می‌شود.[۴]

۴ـ ابن ابی‌العز حنفی رحمه‌الله در شرح **العقیدة الطحاویة** می‌گوید: خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، دو سال و چند ماه بود؛ خلافت عمر رضی الله عنه ده و نیم سال به طول انجامید و عثمان رضی الله عنه، دوازده سال خلافت کرد و خلافت علی رضی الله عنه چهار سال و نه ماه طول کشید و حسن رضی الله عنه شش ماه بر مسند خلافت نشست.[۵]

۵ ـ مناوی رحمه‌الله، حدیثی بدین مضمون از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم آورده است که: (**إن ابنی هذا سید و لعل الله أن یصلح به بین فئتین من المسلمین**)[۶] یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست و خداوند، او را سبب صلح و سازش دو گروه از مسلمانان قرار خواهد داد». مناوی رحمه‌الله

شرحی بر صحیح ترمذی دارد و (العواصم من القواصم) و هم‌چنین (قانون التأویل فی تفسیر القرآن)، از آثار اوست. شخص دیگری نیز به ابن‌عربی، معروف بوده است. وی، محیی‌الدین محمد بن علی معروف به ابن‌عربی صوفی (بدون الف و لام) است که در سال ۶۳۸هـ وفات کرده است. صوفیان، محیی‌الدین ابن عربی را با نام شیخ اکبر می‌شناسند.(مترجم).

۱- نگا: أحکام القرآن از ابن‌العربی (۱۷۲۰/۴).

۲- شرح نووی بر صحیح مسلم (۲۰۱/۱۲).

۳- البدایة و النهایة (۱۳۴/۱۱)

۴- مرجع سابق.

۵- شرح الطحاویة، ص۵۵.

۶- بخاری (۹۴/۷).

پس از ذکر این حدیث می‌گوید: این رویداد، زمانی رخ داد که پس از شـهادت علـیرضی الله عنه، بـا حسنرضی الله عنه بیعت شد و حسنرضی الله عنه، بحق مدت شش ماه، خلیفه بود و این مدت، مکمل سـی سـال خلافتی است که پیامبر برگزیده‌ی خدا، از آن خبر داده و بیان نموده که پس از آن، سـلطنت و پادشاهی خواهد بود.[1]

۶ ـ ابن‌حجر هیتمی می‌گوید: حسن بن علیرضی الله عنه بنا بر فرموده‌ی صـریح جـد بزرگـوارش، یکی از خلفای راشدین است؛ وی، پس از شهادت پدرش، با بیعت مردم کوفه، به مدت شش ماه و چند روز بر مسند خلافت نشست. او، خلیفه‌ی برحق و پیشوای عـادلی بـود و در واقـع، صداقت فرموده‌ی رسول اکرمصلی الله علیه وسلم را تحقق بخشید که فرموده است: (**الخلافة بعدی ثلاثـون سنة**)[2] یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». آری! شـش مـاه خلافـت حسـن بـن علیرضی الله عنه، مکمل سی سال خلافت راشده می‌باشد.[3]

اهل سنت، بر این باورند که حسن بن علیرضی الله عنه، خلیفه‌ی برحقی بوده است که بـا خلافـت او، سی سال مورد اشاره در مورد خلافت نبوت کامل می‌شود.[4]

چهارم: سخنان نادرست و بی‌اساس منسوب به حسن بن علیرضی الله عنه پس از شهادت پدرش:

این مبحث را از آن جهت در این کتاب گنجاندم کـه باطـل را بشناسـیم و از آن برحـذر باشیم. چنانچه شاعر می‌گوید:

عرفت الشر لا للشر و لکن لتوقیه و من لایعرف الشر من الخیر یقع فیه

برخـی، خطبـه‌هـا و سـخنانی را سـاخته و پرداختـه و آن را بـه‌دروغ بـه حسـن بـن علـی رضی‌الله‌عنهما نسبت داده‌اند که اینک به نمونه‌ای چند از آن می‌پردازیم:

«ای مردم! کسی که مرا شناخته، می‌داند که من، کیستم و کسی که مرا نمی‌شناسد، بداند که من، حسن بن علی هستم؛ من، بشارت‌دهنده و فرزند بیم‌دهنده هسـتم؛ مـن، فرزنـد کسـی هستم که به اذن و فرمان خداوندعزوجل به سوی او فرا خواند و من، فرزند چراغ تابان هستم. من، جزو اهل بیت و خاندانی هستم که خداوند، پلیدی را از آنان دور کرده و آنها را پاک ساخته

۱- فیض القدیر (۴۰۹/۲)

۲- الصواعق المحرقة علی أهل البدع و الزندقة (۳۹۷/۲)

۳- الصواعق المحرقة علی أهل البدع و الزندقة (۳۹۷/۲)

۴- عقیدة أهل السنة فی الصحابة (۷۴۸/۲).

است؛ همان خاندانی که خداوند در کتابش، مودت و دوستی آنان را فرض گردانیده، آنجا که فرموده است:

﴿ وَمَن يَقۡتَرِفۡ حَسَنَةٗ نَّزِدۡ لَهُۥ فِيهَا حُسۡنًا ﴾ (شوری:۲۳)

"هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی او می افزاییم"

چنانچه منظور از انجام نیکی، محبت ما اهل بیت می‌باشد».[1]

دروغ دیگری هم بافته و آن را به ابوالاسود دؤلی[2] رحمه‌الله نسبت داده‌اند؛ تا آنجا که گفته‌اند: «...آنگاه بقدری گریست که قفسه‌ی سینه‌اش تکان خورد و سپس گفت: در زمینه‌ی امامت پس از خویش، برای فرزند رسول‌الله ﷺ یعنی پسرش که از سلاله‌ی پاک پیغمبر بود و در خلق و خوی و منش و رفتار (و در شکل و قیافه) به آن حضرت شباهت داشت، سفارش نمود. و من، امیدوارم که خداوند، رخنه‌ها و شکافها را به‌وسیله‌ی او پر نماید و نابسامانی‌ها را رفع کند و او را سبب گردهمایی و یکپارچگی جماعت گرداند و آتش فتنه را به‌وسیله‌ی او خاموش نماید. پس با او بیعت کنید تا به راه راست و درست، رهنمون گردید. آنگاه همه‌ی شیعیان، با او بیعت کردند و کسانی که دیدگاه عثمانیه و هواداران عثمان را داشتند، از بیعت با او سر باز زدند و به سوی معاویه شتافتند.[3]

دروغ‌بافان، علاوه بر این، نامه‌های طولانی و مفصلی را ذکر نموده‌اند که به پندار آنان، حسن بن علی، این نامه‌ها را برای معاویه فرستاده تا او را به بیعت با خویش فرا بخواند و بر او اتمام حجت نماید و دلایل حقانیت خود را برایش بازگو کند. این، در حالی است که صحت نامه‌های مذکور، از لحاظ سند و متن، به ثبوت نرسیده و فقط در کتاب‌های اهل بدعت آمده که تهی از سندهای صحیحند و با رویکرد حسن بن علی رضي الله عنه در دوران خلافتش در تعارض قرار دارند.[4]

گفتنی است: علمای اهل سنت، پیرامون منابع این‌گونه روایات، سخن گفته و به بیان بطلان و نادرستی آنها پرداخته و این حقیقت را روشن ساخته‌اند که این منابع، در زمینه ی

۱- نگا: مقاتل الطالبیین از ابوالفرج اصفهانی، صص۵۱-۵۲.

۲- ابوالاسود دؤلی، علامه‌ی فاضلی است که از بزرگان صحابه روایت نموده و نخستین کسی است که پیرامون علم نحو، سخن گفته است. وی، در سال ۹۶ هجری درگذشت.

۳- نگا: کتاب الأغانی از ابوالفرج اصفهانی (۱۲۱/۱)

۴- الوثائق الساسیة و الإداریة العائدة للعصر الأموی، محمد ماهر حماده، صص۹۰-۹۵.

عقاید و احکام و نیز چگونگی روابط اصحاب با یکدیگر، حجت نیستند. همچنین باید دانست که نصوص و متون مذکور، برگرفته از کتاب **مقاتل الطالبیین** و **الأغانی** اصفهانی و نیز کتاب نهج‌البلاغه هستند و علما، درباره‌ی اصفهانی و کتابش و همچنین در مورد نهج‌البلاغه سخنانی گفته‌اند که اینک به بیان آن، می‌پردازیم:

اصفهانی، نویسنده‌ی کتاب الأغانی

کتاب الأغانی، اثر اصفهانی، کتابی ادبی، افسانه‌پرداز، غنایی و طنزپرداز و بی‌اساس است و اصلاً کتابی معتبر در زمینه‌ی علم، تاریخ و فقه نمی‌باشد؛ هرچند که نزد برخی از ادیبان و تاریخ‌نگاران، از نام و آوازه‌ای نسبی برخوردار شده است. علمای گذشته، درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی، سخنانی گفته‌اند؛ از جمله:

خطیب بغدادی رحمه‌الله می‌گوید: «ابوالفرج اصفهانی، دروغگوترین مردم بود؛ وی، نوشته‌های زیادی می‌خرید و سپس تمام روایاتش را از این نوشته‌ها درمی‌آورد».

ابن‌جوزی رحمه‌الله می‌گوید: «...نمی‌توان به روایت افرادی چون ابوالفرج اصفهانی اعتماد کرد؛ کتاب‌هایش بر این نکته (که شخص قابل اعتمادی نیست) صحه می‌گذارند و بیانگر فسق و انحراف او هستند. چنانچه وی، باده‌نوشی را ناچیز می‌شمارد و گاهی به نقل این رویکرد از خودش می‌پردازد. هر کس، کتاب الأغانی را مورد بررسی قرار دهد، هر زشتی و منکری را در آن به‌وضوح می‌بیند».[1]

ذهبی رحمه‌الله می‌گوید: «استادمان، تقی‌الدین احمد بن تیمیه را دیدم که او را ضعیف می‌دانست و او را در روایاتش متهم می‌نمود و به رد و انکار منقولات وی می‌پرداخت».[2]

تعدادی از علمای معاصر نیز درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی، اظهار نظر کرده و سخنانی گفته‌اند؛ از جمله:

استاد شوقی ابوخلیل، ضمن ارزیابی منابع مورد استفاده‌ی فیلیپ حتی در کتابش به نام تاریخ عرب، می‌گوید: «فیلیپ حتی، به کتاب الأغانی اصفهانی، اعتماد نموده و این، در حالی است که کتاب اصفهانی، کتاب تاریخی معتبری نیست؛ بلکه کتابی ادبی می‌باشد و این، بدان معنا نیست که هر کتابی که ادبی و در موضوع ادبیات است، نمی‌تواند مرجع و مأخذ قرار

١- المنتظم (٤٠،٤١/٧)

٢- میزان الإعتدال (١٢٣/٣).

بگیرد. بلکه می‌توان به هر کتاب ادبی‌ای که نویسنده‌اش، مورد اعتماد است و به حفظ امانت در نقل و روایت، شناخته شده، به عنوان یک منبع علمی و پژوهشی اعتماد نمود و آن را معتبر دانست. نویسنده‌ی کتاب الأغانی که فیلیپ حتی، از آن به عنوان یک منبع تاریخی معتبر، استفاده کرده، از لحاظ امانت ادبی و تاریخی، مورد اتهام است. چنانچه در **میزان الإعتدال** آمده است: اصفهانی، در کتاب الأغانی، مطالب بی‌اساس و شگفت‌انگیز را با عباراتی همچون(حدّثنا) و (أخبرنا) آورده است. کسی که کتاب الأغانی را مطالعه نماید، چنین نتیجه‌گیری می‌نماید که زندگانی عباسیان، آکنده از لهو و لعب و باده‌نوشی و سرگرمی است؛ حال آنکه چنین رویکردی، با خود مؤلف و زندگانی و تصوراتش، هم‌خوانی دارد و بازنگری کتاب‌های صحیح و معتبر تاریخی، سیمای دیگری از چهره‌ی عباسیان را به تصویر می‌کشد که در آن، علم و جهاد و ادبیات، رونق وافری دارد. از این‌رو کتاب الأغانی، کتاب تاریخی معتبری نیست».[۱]

ابوعبیده مشهور بن آل‌سلمان می‌گوید: «ناگزیر باید این نکته‌ی مهم را که برخی از پژوهشگران، آن را دریافته‌اند، یادآوری کنم. منظورم، این موضوع است که ابوالفرج، اندیشه‌های منحرفانه‌ای داشته که تأثیر شایانی در تدوین کتاب الأغانی، نهاده و در این کتاب، نمایان گشته است. دکتر محمد احمد خلف‌الله در پایان کتابش (ابوالفرج اصفهانی) می‌نویسد: ما، بدین نتیجه رسیدیم که ابوالفرج، دارای اندیشه‌های منحرف و نادرستی بوده که باید ضمن ارزیابی نوشته‌ها و منقولاتش، از آن برحذر بود. چه بسا وی، شخصی فریبکار و گمراه‌کننده و نیز منحرف و غرض‌ورز بوده که از یک‌سو اغراض و خواسته‌های نادرست خویش را در لابلای مطالب و روایات گنجانده و از سوی دیگر، به کتمان حقایق پرداخته است.[۲]

شاید این پرسش مطرح شود که چرا این‌همه از کتاب الأغانی برحذر می‌داریم و پیرامون نویسنده‌اش به بیان این مطالب می‌پردازیم؟ پاسخ، این است که این کار، دلایل زیادی دارد؛ از جمله:

۱ـ کتاب الأغانی، شهرت فراوانی یافته و از آوازه‌ی زیادی برخوردار شده است.

۱- موضوعیة فیلیب حتی فی کتابه تاریخ العرب المطول، ص۱۸۷.

۲- ابوالفرج الإصفهانی، ص۲۳۵؛ کتب حذر منها العلماء (۳۰/۲)

۲ـ بسیاری از خودباختگان فکری و غرب‌زدگان، بـه ایـن کتـاب، اعتمـاد دارنـد و آن را معتبر می‌پندارند.

۳ـ در این کتاب، مطالبی وجود دارد که در واقع، به نکوهش اسـلام و سـرزنش صـحابه، خلفا و حکام شایسته و عادل می‌پردازد و به مقام شامخ آنان، بی‌احترامی می‌نماید.

۴ـ بسیاری از معاصران، می‌کوشند تا نوشته‌هـای ایـن کتـاب را درسـت و صـحیح جلـوه دهند. چنانچه شفیق جبری، در کتابی که به تشـویق طـه حسـین، در زمینـه‌ی ارزیـابی کتـاب الأغانی به نگارش درآورده، چنین رویکردی داشته است. خلاصه اینکه این کتاب، با وجـود ارزش ادبی‌اش، از لحاظ میزان درستی مطالب و روایاتش، جـای نقـد و بررسـی دارد و بایـد به‌دقت مورد ارزیابی قرار بگیرد.[۱]

استاد ولید اعظمی، در مقدمه‌ی کتـابش (**السیف الیمانی فی نحر الإصفهانی**) مـی‌نویسـد: «از این‌رو به بازنگری کتاب الأغانی پرداختم و به کتاب‌هایی که در زمینه‌ی رجـال و راویـان اخبار و روایات، به نگـارش درآمـده، مراجعـه نمـودم و بـدین نتیجـه رسـیدم کـه اصـفهانی، نویسنده‌ی مورد اعتمادی نیست و نزد علمای باریـک‌بـین علـم رجـال، معتبـر و قابـل اعتمـاد نمی‌باشد. بنده، دو سال کامل از عمرم را به بررسی نوشته‌ها و سخنان وی و نیز نقد و بررسـی اخبار و روایاتش، پرداختم تا آنکه یکایک جملات و عباراتش را مورد نقد و پـژوهش قـرار دادم و آنها را دریافتم؛ چنانکه گویی نکات ریز و دور از نظر را از متونش همچون شـپش از مو کشیدم و در این راستا به‌سان مجاهدان مرزبان، شکیبایی ورزیدم و بدین ترتیب آتش کینه و قوم‌گرایی را مشاهده نمودم که در وجودش، همانند آب داغ می‌جوشید. آنجا بود کـه پـی بردم تیرهای زهرآلود دشمن، ما را هدف گرفته و از هر سو بر ما می‌بارد. لذا این سخن شاعر را زمزمه کردم که گفته است:

لو کان سهماً واحدا لاتقیته　　　و لکنه سهم و ثان و ثالث

یعنی: «اگر یک تیر بود، حتماً از آن پروا می‌کردم، ولی تیرهای متعددی است کـه یکـی پس از دیگری می‌آید».

بنابراین آستین همت بالا زدم تا سخنان هزل و یاوه را از سخنان جدّی، جدا نمایم و سـم را از شهد تفکیک کنم.. بدین ترتیب به بررسی اوضاع کسانی مشغول شدم که اصـفهانی، از

۱– کتب حذر منها العلماء (۳۰،۳۱/۲)

آنان روایت نموده و پیرامون آنان در کتاب‌های نقد رجال، بـه کـاوش و تحقیـق پـرداختم و دیدگاه‌هایی را که درباره‌ی آنها مطرح شده، مطالعه کردم. آنگاه بلا و مصیبت بزرگی دیـدم که توسط آن دروغگویان متروک، شکل گرفته بود. سپس از آنهـا کنـاره گـرفتم و در پـی معرفی و شناساندن آنان برآمدم. وانگهی شروع به سرشماری و جمع‌بندی روایـات اصـفهانی از یکایک آن راویان نمودم؛ در نتیجه از اعتماد نابجای وی به آنان و نقل حکایات و روایات ایشان و نیز گرفتن مطالب از منابع آلوده‌ی آنان توسط اصفهانی، در هـراس افتـادم و ناگهـان احساس کردم که در وادی دور و وحشتناکی به‌سر می‌برم؛ گویا وارد غار تاریک و ترسناکی شده بودم. چطور ممکن است راویانی که در زمینه‌ی روایت احادیـث نبـوی، مرتکـب دروغ می‌شوند، از دروغ‌گویی در پهنـه‌ی اقـوال و گـزارش‌هـای سـایر انسـان‌هـا، دسـت بکشـند و مرتکب دروغ نشوند؟ بویژه آنکه دارای مرام‌ها و باورها و دسته‌بندی‌های مختلفی هستند کـه هر یک از این مسایل، می‌تواند مهار آنان را برای تحقق اهداف مرامی و طایفـه‌ای بـه دسـت گیرد! هرچند کتاب الأغانی، کتابی ادبی، افسانه‌پرداز، غنایی و طنزپرداز و بی‌اسـاس اسـت و اصلاً کتابی معتبر در زمینه‌ی علم، تاریخ و فقه نمی‌باشد، اما این، بدان معنا نیست که پیرامون دروغ‌هـا، اراجیـف و مطالـب ناشایسـتی کـه در ایـن کتـاب آمـده، سـکوت نمـاییم. چراکـه اصفهانی، در این کتاب، مطالب بسیاری درباره‌ی تفسیر، سیرت، فقـه و ادبیـات، جمـع‌آوری نموده است.... در فصل دوم، مطالب و حکایاتی گنجانده‌ام کـه اصـفهانی از خانـدان نبـوی روایت نموده و در واقع، با نقل این روایات بی‌اساس، به آنان اسائه‌ی ادب نموده و سیرت آن بزرگواران را زیر سؤال برده و شیوه‌ی رفتـاری آنهـا را زشـت و کریـه جلـوه داده و بـه بیـان مطالبی پرداخته که موافق اهداف و خواسته‌های شوم آل‌بویه است که به‌دروغ، مدعی محبت اهل بیت بودند. بنده، این حکایات را مورد بررسی قرار داده و به شرح هر یک از این اخبار و گزارش‌ها پرداخته‌ام.... این‌جانب، فصل چهارم را به اخبار و حکایات پراکنده‌ای اختصاص داده‌ام که اصفهانی، از طریق آنها بر عقاید و باورهای اسلامی خرده گرفتـه و بـه دیـن ناسـزا گفته و جاهلیت را بر اسلام برتر دانسته و مسایلی از قبیل نماز و حـج و ایمـان بـه رسـتاخیز را سبک و ناچیز شمرده و به دفاع از برمکیان و ستایش ایرانیان و عیب‌جویی از سرآمدان عرب و مسلمان پرداخته است. بنده، این اخبار و حکایات را نیز مورد بررسی قرار داده و هر یک از این اخبار و گزارش‌ها را نقد و تحلیل نموده‌ام».[1]

۱- السیف الیمانی، صص۱۰-۱۳

استاد ولید اعظمی، در پایان می‌گوید: «بعد از این تحقیق و کاوش گسترده در کتاب الأغانی اصفهانی و بررسی اخبار و حکایات آن و نیز نقد و تحلیل آنها، امیدوارم که خواننده‌ی گرامی کتابم، به اهداف این شعوبی[1] کینه‌توز و بدنهاد، پی ببرد. گفتنی است: بنده از نقل اخبار بسیار زشت و حکایات بی‌نهایت ناشایستی که اصفهانی در الأغانی آورده، چشم‌پوشی کرده‌ام؛ چراکه چنین حکایاتی را کسی به نگارش درمی‌آورد که بیشترین بغض و کینه را نسبت به عرب‌ها و مسلمانان دارد. چنانچه وی، تحت پوشش ادبیات، قصه‌های شبانه و افسانه‌های ادبی، بسیاری از سرآمدان مسلمان را به هم‌جنس‌بازی و نیز بسیاری از بانوان بزرگوار و پاک‌دامن را به بدکاری متهم نموده و ویژگی‌های ناشایست و اعمال زشتی را به آنان نسبت داده است؛ به‌گونه‌ای که گویا غنای ادبی و داستانی، تنها از طریق ناسزاگویی به پیشینیان نیک این امت سرافراز در عرصه‌ی تاریخ و فرهنگ و اخلاق، میسر می‌باشد و بس!»[2]

انور جندی می‌گوید: «جریان غرب‌گرایی و نیز شبیخون فرهنگی، با محور قرار دادن کتاب‌های الأغانی و هزار شب، کوشیده‌اند تا این دو کتاب را تا حد منابع و مراجعی اساسی و معتبر در به تصویر کشیدن سیمای جامعه‌ی اسلامی بالا ببرند و در این راستا از کاستی‌ها و نواقص موجود در این دو کتاب، چشم‌پوشی نموده و در این زمینه تجاهل کرده‌اند. نویسده‌ی کتاب الأغانی، شعوبیِ اسلام‌ستیزی است و نویسنده‌ی کتاب هزار شب، نامعلوم می‌باشد. کتاب الأغانی، کتابی پرُحجم در بیست و یک جلد است که ابوالفرج اصفهانی، آن را برای محافل قصه‌خوانی و شب‌نشینی‌های حکام و سرگرمیِ بیکاران شب‌نشین به نگارش درآورده و هدفی علمی و تاریخی از تألیف این کتاب نداشته است. اصفهانی، خود، با جامعه‌ی اسلامی و عرب‌ها، مخالف بود و از لحاظ فکری و میهنی و نیز زیرساخت‌های ادبی، گرایش شدیدی به دشمنان اسلام داشت و این رویکرد او، جلوه‌ای از جنگ همه‌جانبه‌ای بود که شعوبیه، بر ضد اسلام و مسلمانان، به راه انداخته بودند تا بلکه از طریق نابود کردن افکار مسلمانان، جامعه‌ی آنان را به نابودی بکشانند. جریان غرب‌گرایی و صاحبان نظریه‌ی نقد ادبی غربی نیز با اشتیاق وافر وارد این عرصه شده و تلاش بسیاری در جهت زنده کردن این

۱- شعوبیه، جنبشی سیاسی- ادبی بود که هوادارانش، مخالف سلطه‌ی عرب‌های مسلمان بودند و آیین‌ها و رسوم قومی و غیرعربی خود را بر آموزه‌های دینی برتر می‌دانستند. (مترجم)

۲- السیف الیمانی، ص۲۶۴

کتاب و طرح مطالب آن، نموده‌اند تا آن را در پژوهش‌های ادبی و به تصویر کشیدن سیمای جامعه‌ی اسلامی، منبع و مرجعی معتبر قرار دهند. دکتر طه‌حسین، یکی از بارزترین شخصیت‌هایی است که تلاش بسیاری در این زمینه نموده و بر احیای کتاب الأغانی، پافشاری کرده و با اعتماد به داستان‌های این کتاب، به طرح دیدگاه‌ها و قضاوت‌های نابجا و بی‌اساسی پرداخته و بدین سان، مشارکت شایانی در رشد جریان غرب‌گرایی نموده که در دهه‌ی سی، به راه افتاده بود».[1]

انور جندی می‌افزاید: «حداقل چیزی که از بررسی اوضاع و احوال اصفهانی مشخص می‌شود، این است که او، شعوبی و حقه‌باز و زیاده‌کار بوده است؛ بسیاری از محققان و پژوهش‌گران، ثابت نموده‌اند که اصفهانی، مورخ و تاریخ‌نگار نبوده و بر این نکته تأکید کرده‌اند که نمی‌توان کتاب الأغانی را یک کتاب تاریخی به‌شمار آورد؛ بلکه کتاب مزبور، مجموعه‌ای از داستان‌هایی است که اصفهانی، آنها را از کتاب‌های مختلف موجود در بازار آن روز، جمع‌آوری کرده و قصدش، ثبت و ضبط ادبیات غنایی بوده و این، تنها یک جنبه از ابعاد مختلف جامعه‌ی اسلامی است که آکنده از جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، فقهی و ... می‌باشد. بسیاری از هم‌عصران اصفهانی، به انحراف و کج‌روی او گواهی داده‌اند؛ چنانچه یکی از تاریخ‌نگاران به نام یوسفی، درباره‌ی اصفهانی، گواهی و شهادتی داده که از دیدگاه علما، منبعی قابل اعتماد در این زمینه می‌باشد. وی، گفته است: ابوالفرج، دروغگوترین مردم بود؛ وی، نوشته‌های زیادی می‌خرید و سپس تمام روایاتش را از این نوشته‌ها درمی‌آورد».[2]

صاحب **معجم‌الأدباء** درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: «وضعیت او در زمینه‌ی باده‌نوشی و هوس‌بازی و توصیف زنان، همچون اوضاع و احوال شاعران و ادیبانی بود که در دوران او یا قبل از وی بودند؛ به‌گونه‌ای که با شراب‌خواران و باده‌نوشان که بیشتر آنان، یهودی، نصرانی یا صابئی و مجوسی بودند، رفت و آمد می‌کرد و به باده‌نوشی، مشهور شده بود و هیچ توجهی به پاکیزگی جسم و لباسش نداشت».[3]

انور جندی، ادامه می‌دهد و می‌گوید: «نمی‌دانم چگونه ممکن است چنین کتابی، از نظر محققان و پژوهش‌گران، کتابی خوب و شایسته باشد یا چگونه امکان دارد به اقوال و

١- مؤلفات فی المیزان، ص١٠٠؛ کتب حذر العلماء منها (٣٨/٢).

٢- کاب حذر العلماء منها (٣٨/٢)

٣- معجم‌الأدباء (١٥٣/٥).

دیدگاه‌های آن اعتماد گردد، حال آنکه اندیشه‌ی اسلامی، ما را عادت داده که اوضاع نویسنده‌ی کتاب‌ها را مورد توجه و ارزیابی قرار دهیم و بدین ترتیب، اگر نویسنده‌ای را اهل راستی و امانت دیدیم و مشاهده کردیم که صداقت و راستی او، مورد تأیید مردم و صاحب‌نظران است، دیدگاه‌های (مستدل) او را بپذیریم و در غیر این صورت، آن‌ها را رد کنیم؛ هرچند که ممکن است در پاره‌ای از موارد، راست و درست بگوید».[۱]

انور جندی تحت عنوان «کتاب هرزگی و بی‌شرمی» می‌گوید: «اصفهانی، فردی زیاده‌کار بود که به‌شدت در لذت‌جویی و هوس‌بازی مشغول شده بود و این جنبه از شخصیت اخلاقی و رفتاری وی، تأثیر واضحی در کتابش نهاده است. چنانچه کتاب الأغانی، بیشترین نکات مربوط به هرزگی و بی‌شرمی را در خود گنجانده است و چون اخبار و احوال نویسندگان و شاعران را عرضه می‌دارد، یکسره به جنبه‌های ضعیف رفتار شخصی آنان می‌پردازد و ابعاد مهم و اساسی را رها می‌کند و به این مسایل نمی‌پردازد و این، خود، بیانگر این نکته است که اصفهانی، توجه چندانی به جمع‌آوری اخبار و گزارش‌های مهم و موقّر و متین نداشته و این رویکرد وی، سبب تباهی دیدگاه‌های نویسندگانی شده که به او اعتماده نموده‌اند. بازنگاهی به نوشته‌های جرجی زیدان در کتاب (**تاریخ آداب اللغة العربیة**) و نیز نوشته‌های طه‌حسین در (**حدیث الأربعاء**) برای درک این حقیقت، کافی است که اعتماد و تکیه‌ی نابجای این دو پژوهش‌گر به این کتاب، باعث شده که آن دو، وضعیت اخلاق عمومی زمان عباسیان را فرومایه بدانند و درباره‌ی آن برهه از تاریخ، بدین شکل قضاوت کنند که آن دوران، دوران فساد و تباهی و هرزگی بوده است. شکی نیست که زیاده‌روی اصفهانی در زمینه‌ی بیان لغزش‌های شاعران و نویسندگان و عیب‌جویی از آنان، فضایی آکنده از گناه و بزهکاری و انحراف، فراهم آورده و این اندیشه‌ی نادرست را در اذهان برخی از مردم ایجاد نموده که نبوغ در شعر و شاعری و بزرگی و مهتری، رابطه‌ی مستقیمی با عیاشی و سبک‌سری دارد».[۲]

جای بس نگرانی و خطر است که پژوهش‌گران، برای روایات کتاب الأغانی، ارزش تاریخی قایل شوند و آنها را پایه و اساس اندیشه‌ها و یا موضوع‌هایی قرار دهند که از مسایل و رخدادهای تاریخی برمی‌گیرند. یکی از مهم‌ترین رویکردهای نگران‌کننده و خطرناک

۱- مؤلفات فی المیزان، صص ۱۰۰-۱۰۳

۲- مرجع پیشین به‌نقل از: کتب حذر العلماء منها (۲/۴۰).

جریان غرب‌گرایی، این است که برخی از پـژوهش‌گـران را بـدین سـو کشـانده کـه کتـاب الأغانی را به عنوان یک منبع و مرجع در بررسی جامعه‌ی اسـلامی بپذیرنـد؛ حـال آنکـه ایـن کتاب، تنها به جنبه‌ی سرگرمی و هزل، پرداخته و از پرداختن به جنبه‌های واقعی و گونـاگون جامعه خودداری نموده است. از این‌رو پذیرش کتاب الأغانی به عنـوان یـک مصـدر و منبـع معتبر، پیامدی جز این نخواهد داشت که از جامعه‌ی اسلامی قرن دوم هجری، سـیمایی هـرزه و فاسد به تصویر کشیده شود و این، همان چیزی است که در نوشته‌های طه‌حسین بـه‌وضـوح مشاهده می‌گردد؛ البته بسیاری از اندیشمندان و صاحبان قلم، به رد دیدگاه‌هـای طـه‌حسـین و بیان نادرستی آنها پرداخته‌اند. خاورشناسی به نام لامنس نیز در کتـاب (**تـاریخ بنـی‌امیـة**) بـر مطالب کتاب الأغانی تکیه نموده است. چنانچه فلهوزن نیز چنین در کتاب (**الدولة العربیـة و سقوطها**) چنین رویکردی داشته است. جبور عبـدالنور درصـدد دفـاع از اصـفهانی برآمـده و بدین منظور پرسیده است: آیا واقعاً لازمه‌ی فسق و فجور یک تاریخ‌نگار و زیاده‌روی‌اش در شهوت‌ها و لذت‌ها، این است که او را مورخ و تاریخ‌نگار به‌شمار نیـاوریم یـا بـه نوشـته‌هـا و گفته‌هایش با دیده‌ی شک و تردید بنگریم؟ در پاسخ این آقا باید گفت: آری؛ در اندیشـه‌ی اسلامی ما، این‌چنـین اسـت و اگـر در تفکـر غربـی، چنـین نباشـد، ایـن، امـر دیگـری اسـت. اندیشه‌ی اسلامی ما، ضوابط و اصولی برای نقد و بررسی و پژوهش، وضع نموده که مبتنی بر پیوندی ریشه‌ای میان پژوهش‌گر و شخصیت وی مـی‌باشـد. از ایـن‌رو اگـر پـژوهش‌گـر، در واقعیت زندگانی خویش، رویکردی منحرفانه و شخصیتی آشفته داشـته و از دیـن و اخـلاق، بدور باشد، در این صورت، ما، او را به عنوان یک شخصیت علمی معتبر نمی‌پذیریم و اقـوال و دیدگاه‌هایش را قبول نمی‌کنیم. ابوالفرج اصـفهانی، هـم بـه گـواهی هـوادارانش و هـم بـه گواهی مخالفانش، چنین حالتی دارد و عـلاوه بـر ایـن، دارای انحـراف فکـری و عقیـدتی و اجتماعی است و همین، زمینـه‌ی خرابـی آرا و دیـدگاه‌هـایش شـده اسـت. از ایـن‌رو کتـاب الأغانی، یک منبع و مرجع علمی نیست و حکم کتاب‌های سرگرم‌کننده‌ای را دارد که بـرای پر کردن اوقات فراغت برخی از بیکاران، از آن استفاده می‌شده است. بدین سبب نمـی‌تـوان کتاب الأغانی را یک مرجع علمی یا پژوهشی در زمینه‌ی تاریخ و ادبیات به‌شمار آورد.[1]

۱- مؤلفات فی المیزان، صص ۱۰۰-۱۰۳

خلاصه اینکه کتاب الأغانی، تأثیر فراوانی در ارائه‌ی سیمایی زشت از تاریخ اسلام داشته و از این‌رو باید از آن برحذر بود و دیگران را هم از آن برحذر داشت.

اما نهج‌البلاغه؛ این کتاب نیز در ارائه‌ی سیمایی نادرست از تاریخ صحابهﷺ نقش وافری داشته است. البته این کتاب، از لحاظ سند و متن، جای مناقشه و تأمل دارد؛ چراکه سه و نیم قرن پس از امیرالمؤمنین علیﷺ، پدید آمده و بدون سند، به آن بزرگوار نسبت داده شده است. شیعیان، گردآوری نهج‌البلاغه را به شریف رضی نسبت داده‌اند و این، در حالی است که اسناد وی، نزد محدثان، پذیرفته نیست؛ بویژه در مواردی که روایتش، مطابق بدعتش باشد. از این‌رو در مورد آن دسته از روایات وی که آنها را بدون سند ذکر نموده، چه قضاوتی می‌توان کرد؟ چنانچه در نهج‌البلاغه، روایات را بدون سند، به امیرالمؤمنین علیﷺ نسبت داده است. البته محدثان، برادرش علی را به پدیدآوردن نهج‌البلاغه متهم نموده‌اند.[1]

ابن‌خلکان در شرح حال شریف رضی می‌گوید: «در مورد اینکه نهج‌البلاغه را او، جمع‌آوری نموده یا برادرش، اختلاف نظر وجود دارد. البته گفته شده که نهج‌البلاغه، سخنان علیﷺ نیست و کسی که آن را گردآوری نموده و به امیرالمؤمنین علیﷺ نسبت داده، همان کسی است که آن را پدید آورده است».[2]

ذهبی رحمه‌الله در شرح حال مرتضی ابی‌طالب علی بن حسین بن موسی موسوی (درگذشته‌ی سال ۴۳۶ هجری) می‌گوید: «او، کسی است که کتاب نهج البلاغه را جمع‌آوری نموده و الفاظ موجود در آن را بدون سند، به امام علیﷺ نسبت داده است. البته پاره‌ای از آن، نادرست است و بخشی هم درست؛ ولی در آن، سخنان ساختگی و موضوعی وجود دارد که بعید است امیرالمؤمنین، آنها را بر زبان آورده باشد. البته در مورد اینکه چه کسی نهج‌البلاغه را گردآوری کرده، گفته شده که برادرش، شریف رضی بوده است».[3]

وی همچنین می‌گوید: «در نوشته‌هایش، مطالبی وجود دارد که در واقع، ناسزاگویی به اصحاب و یاران رسول‌اللهﷺ است. لذا از علمی که مفید و سودمند نیست، به خدا پناه می‌بریم».[4]

۱- الأدب الإسلامی، نایف معروف، ص۵۳.

۲- الوفیات (۱۳۴/۳).

۳- کتب حذر منها العلماء (۲۵۰/۲)؛ المیزان (۲۰۰/۱).

۴- سیر أعلام النبلاء (۵۸۹/۱۷).

علاوه بر این در شـرح حـالش مـی‌گویـد: «او، کسـی اسـت کـه بـه پدیـدآوردن کتـاب نهج‌البلاغه متهم شده است؛ کسی که کتاب نهج البلاغه را مطالعه نماید، بطور قطع بدین نکته پی خواهد برد که این کتاب، به‌دروغ به امیر مؤمنان علی رضی الله عنه نسبت داده شـده اسـت. در ایـن کتاب، اهانت و ناسزاگویی آشکاری نسبت به ابـوبکر و عمـر رضـی‌الله‌عنهمـا وجـود دارد و حاوی مطالب متناقض و عبارات نادرست و زشتی است کـه هـر کـس، انـدکی از اوضـاع و احوال قریشیان و صحابه رضی الله عنهم و کسانی که پس از ایشان آمده‌اند، آگاهی داشته باشد، به‌آسـانی پی می‌برد که بیشتر مطالب این کتاب، بی‌اساس و نادرست است».[1]

ابن‌تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: «بیشتر خطبه‌هایی که صاحب نهج‌البلاغه، نقل می‌کند، جـای سخن و مناقشه دارد؛ اما اینها، سخنانی ساخته و پرداخته‌اند و گمان می‌برند کـه ایـن سـخنان، حاوی مدح و ستایش است. حال آنکه نه مدح و ستایش است و نه راست و درست. آن‌کس که بگوید: سخن علی و امثال او، فراتر از سـخن مخلـوق اسـت بـدون تردیـد اشـتباه بزرگـی مرتکب شده است. زیرا سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم، خیلی فراتر از سخنان علی رضی الله عنه است و با ایـن حال، هر دو، سخنان مخلوقند. البته مفاهیم درستی که در پاره‌ای از سخنان منسوب به علی رضی الله عنه یافت می‌شود، در سخنان دیگران نیز مشاهده می‌گردد. آنچه به عنوان سخنان علی رضی الله عنه روایت می‌شود و نیز سخنان درست و شایسته‌ای که زیبنـده‌ی علـی رضی الله عنه قلمـداد مـی‌گـردد، در واقـع، برگرفته از سخنان دیگران است؛ از این‌رو در کتـاب (**البیان و التبیین**)، اثـر جـاحظ و نیـز در سایر کتاب‌ها، سخنانی از عده‌ای نقل شده که پدیدآورنده‌ی نهج‌البلاغه، آنها را جزو سخنان علی رضی الله عنه برشمرده است. اگر همه‌ی خطبه‌های موجود در نهج‌البلاغه، از علی رضی الله عنه بود، حتماً قبل از تصنیف نهج‌البلاغه، وجود داشـت و بـا سـند ذکـر مـی‌شـد؛ از ایـن‌رو چنانچـه کارشـناس روایات و حکایات، دریابد که بیشتر سخنان و خطبه‌های نهج‌البلاغه، پیشتر شناخته‌شده نبوده، در ایـن صـورت روشـن مـی‌گـردد کـه ایـن کتـاب، پایـه و اسـاس دروغینـی دارد و گرنـه، پدیدآورنده‌ی کتاب، به بیان سند می‌پرداخت. لذا این پرسش مطرح می‌گردد که چه سـندی برای این روایات وجود دارد و چه کسی، اینهـا را از علـی رضی الله عنه روایـت نمـوده اسـت؟ ادعـای محض که از هر کسی ساخته است. کسی که نسبت به روش‌های روایت محـدثان و راویـان، آگاهی دارد و از دانش اسناد آثار و روایات برخوردار است و می‌داند که چگونه می‌توان بـه

۱- میزان الإعتدال (۱۲۴/۳)؛ لسان المیزان (۲۲۳/۴).

تبیین و تمییز روایات صحیح از روایات بی‌اساس پرداخت، این نکته را نیز می‌داند که کسانی که چنین روایاتی را از علی‌رضی الله عنه نقل می‌کنند، بهره‌ی چندانی از روایات ندارند و در واقع، ناتوان‌ترین مردم در زمینه‌ی روایات و تشخیص روایات صحیح از روایات ساختگی و بی‌اساس هستند».[1]

ابن‌سیرین، بیشتر آنچه را که از علی‌رضی الله عنه روایت می‌کنند، ساختگی و دروغ می‌دانست. به‌راستی ابن‌سیرین رحمه الله راست گفته است؛ هر قلبی که از بیماری کفر و نفاق سالم مانده و هر عقلی که از راه راست منحرف نشده و هر خردی که آهنگ راه راست نموده و در طریق رهروان راه هدایت، پخته و آزموده گشته، به ناراستی بسیاری از مطالبی که در نهج البلاغه آمده، گواهی می‌دهد. همان کتابی که برخی، آن را بر اساس خواسته‌ی نفسانی و میل نادرست خود که در تمام وجودشان جای گرفته، همتا و همانند کتاب خدا می‌پندارند؛ ولی ای کاش شیوه‌ی سرآمدان و مردمان نامدار و توانمند را در پیش می‌گرفتند و این روایات را از طریقی دلپذیر و قابل قبول، به علی‌رضی الله عنه می‌رساندند، اما واقعیت، این است که سلسله‌ی راویان این روایات، از گردآورنده‌ی آنها هم نمی‌گذرد».[2]

چکیده‌ی مطالبی که پیشینیان و محدثان، در زمینه‌ی وجود شک و تردید درباره‌ی درستی نسبت دادن نهج‌البلاغه به آقایمان علی‌رضی الله عنه بیان داشته‌اند، از این قرار است:

- نهج‌البلاغه از اسناد موثق و معتبری برخوردار نیست که بتوان بر اساس آنها، آن را از لحاظ متن، روایت و سند، به علی‌رضی الله عنه نسبت داد.
- خطبه‌های نهج‌البلاغه، هم زیادند و هم طولانی؛ و فراوانی خطبه‌ها و طولانی بودن آنها، حفظ و ضبط آنها را در دورانی که هنوز تدوین و نگارش، مرسوم نشده بود، مشکل و بلکه غیرممکن می‌ساخت.
- بسیاری از سخنان و خطبه‌های موجود در نهج‌البلاغه، در منابع معتبر به افرادی غیر از علی‌رضی الله عنه نسبت داده شده و این، در حالی است که پدیدآورنده‌ی نهج‌البلاغه، آنها را سخنان و خطبه‌های علی‌رضی الله عنه برشمرده است. لذا این مسأله، جای تأمل و درنگ دارد.
- در این کتاب سخنانی درباره‌ی خلفای راشدین وجود دارد که نه زیبنده‌ی علی‌رضی الله عنه می‌باشد و نه شایسته‌ی خلفای قبل از او. بلکه بر خلاف آن‌همه احترام و بزرگداشتی

۱- منهاج السنة (۵۵/۸)؛ کتب حذر العلماء منها (۲۵۶/۲).

۲- العلم الشامخ، ص۲۳۷؛ کتب حذر العلماء منها (۲۵۱/۲).

است که با سندهای صحیح، از علی رضی الله عنه نسبت به سایر خلفا، به ثبوت رسیده است. از آن جمله می‌توان خطبه‌ی شقشقیه را نام برد که بیانگر حرص و اشتیاق وافر علی رضی الله عنه به خلافت و حکومت می‌باشد و این، بر خلاف بی‌رغبتی ثابت‌شده از وی به ریاست است.

- متن نهج البلاغه، متنی مسجع و آهنگین است و بسیاری از ادیبان و کارشناسان ادبیات عرب، بر این باورند که چنین سبکی، با ساختار ادبی و بدور از تکلف دوران علی رضی الله عنه چندان تطابقی ندارد.
- آرایه‌های ادبی موجود در نهج‌البلاغه، ریشه در ساختار ادبی دوران عباسیان دارد.
- ساختار فلسفی و کلامی موجود در نهج‌البلاغه، از آن دست مواردی است که در قرن سوم هجری در میان مسلمانان رواج یافته و ره‌آورد برگردان کتاب‌های یونانی، فارسی و هندی در آن زمان می‌باشد و بیشتر، به ادبیات فیلسوفان و اهل کلام، شباهت دارد تا به ادبیات صحابه و خلفای راشدین رضی الله عنهم.[1]

بنا بر آنچه بیان شد، باید در زمینه‌ی سخن گفتن از صحابه رضی الله عنهم، از این کتاب دوری گزید و چنانچه کسی بخواهد از این کتاب استفاده نماید، باید احکام و مسایل عقیدتی و نیز مسایل مربوط به اصحاب را بر اساس کتاب و سنت، مورد ارزیابی قرار دهد و بدین سان مطالبی را که موافق کتاب‌الله و سنت رسول‌الله صلی الله علیه و سلم است، مورد ملاحظه قرار دهد و به سایر مطالب، توجهی نکند. نویسنده‌ی کتاب (**الوثائق السياسية و الإدارية العائدة للعصر الأموی**)، به نقل خطبه‌ها، نامه و گفتگوهایی از حسن بن علی رضی الله عنه در زمینه‌ی خلافت پرداخته که بیشتر آنها، بی‌اساس است[2] و به منابع ضعیف و غیرمعتبری همچون الأغانی و نهج‌البلاغه و دیگر کتاب‌هایی تکیه و اعتماد نموده که چنانچه پژوهشگری بخواهد در تحقیقات علمی و موضوعی‌اش، رضای خدا و جنبه‌ی بی‌طرفی را رعایت نماید، نمی‌تواند صرفاً به چنین کتابهایی اعتماد و بسنده کند.

۱- الأدب الإسلامی، صص۵۵،۵۴.

۲- نگا: الوثائق السياسية و الإدارية العائدة للعصر الأموی، صص۷۶-۱۰۰

مبحث دوم
مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسنﷺ و زندگانی اجتماعی وی

اول: مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسنﷺ

حسنﷺ به‌حق یکی از شخصیت‌های قیادی و پیشوایان برجسته و بی‌نظیر به‌شمار می‌رود. آری! حسنﷺ به صفات و ویژگی‌های یک پیشوای ربانی آراسته بود که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ایمان ژرف و عظیمش به الله ﷻ و رستاخیز؛ علم و دانش والای وی از کتاب و سنت؛ اطمینان و اعتماد به الله ﷻ؛ عبادت‌گزاری خاشعانه‌اش، زهد و تقوای وافرش در حکومت و امور دنیوی، گشاده‌دستی و سخاوتش بدون تبعیض در میان فقیر و ثروتمند، بزرگ و کوچک و دور و نزدیک؛ حلم و بردباری؛ تواضع و فروتنی؛ آینده‌نگری و درک صحیح حوادث و رخدادها و نیز توانمندی والا در عرصه‌ی قیادت و رهبری اقشار مختلف جامعه و همچنین برخورداری از اراده‌ی استوار در راستای به انجام رساندن اهداف والا و ارزشمندش.

گفتنی است: بدان سبب که خداوند متعال، ویژگی‌های قیادی و صفات یک پیشوای ربانی را در وجود حسن بن علیﷺ به ودیعت نهاده بود، لذا آن بزرگوار توانست با نگرشی عمیق و اصلاحی نسبت به مسایل و نیز قدرت اجرایی بالایی که داشت و همچنین با تکیه بر فقه و شناخت دقیقش در زمینه‌ی اولویت‌بندی مسایل مختلف و درجه‌بندی آنها از طریق شناخت امکانات و موانع و چالش‌های فرارویش، برنامه‌ی اصلاحی خود را ارائه دهد و آن را به اجرا درآورد؛ برنامه‌ای که به وحدت و یکپارچگی امت انجامید.

علم و دانش والای حسنﷺ

حسن بن علیﷺ در خانه‌ی پیامبرﷺ و به دست پدر بزرگوارش و نیز تحت نظر پدر و مادرش، پرورش یافت و مفاهیم و ارزشهای اسلامی را از پدربزرگ و والدینش فرا گرفت. این موقعیت، تأثیر بسزایی در شکل‌دهی شخصیت توانمند حسنﷺ داشت و باعث شد که بر دستورات و آموزه‌های اسلام، پایبند گردد. امیرالمؤمنین علیﷺ توجه ویژه‌ای به تربیت حسنﷺ نمود. علیﷺ توجه ویژه‌ای به تعلیم و تربیت فرزندانش، از جمله حسن و حسین داشت؛ از این‌رو آنان، از پدرشان شیوه‌ی بیان حکم شرعی و روش استنباطش را فراگرفتند

که از مهم ترین شاخص‌ها و نشانه های این روش می‌توان به این موارد اشاره کرد: پایبندی به ظاهر قرآن کریم؛ حمل مطلق بر مقید و نیز حمل مجمل بر مفصل؛ آگاهی از ناسخ و منسوخ؛ بررسی زبان‌شناختی موضوع و توجه به زبان عربی؛ فهم نص به‌وسیله‌ی نصی دیگر؛ پژوهش و پرسش درباره‌ی نصوصی که فهم آن، مشکل است؛ دانستن شأن نزول آیات؛ خاص گردانیدن نکات عام و فراگیر؛ شناخت اوضاع و احوال عرب‌ها و آداب و رسومشان؛ برخورداری از درک والا و قدرت فهم و تجزیه و تحلیل مسایل.

قرآن و رهنمودهای نبوی، زیرساخت‌ها و پایه‌های پرورشی آن نسل و از جمله حسن بن علی، به‌شمار می‌رفتند. از این‌رو آن دسته از آیات قرآن که حسن، آنها را از زبان پدرش شنید، تأثیر بسزایی در علم و دانش حسن و شکل‌دهی شخصیت توانمندش داشت. بدین سان قلب و روح و روان حسن و بلکه تمام وجودش، پاک و پاکیزه گردید و به رشد شخصیت وی انجامید و حسن به حقایق و واقعیت‌های بسیاری در جهان هستی پی برد. یکی از استادان وی در زمینه‌ی فراگیری قرآن، عبدالله بن حبیب بن ربیعه، ابوعبدالرحمن سلمی بود که در کوفه، استاد قرائت به‌شمار می‌رفت و پدرش نیز صحابی بود. وی، از علی، عبدالله بن مسعود و عثمان بن عفان روایت نموده و عاصم، عطاء، حسن و حسین، علم قرائت را از او فراگرفتند. وی، بیست آیه در صبح آموزش می‌داد و بیست آیه در شب؛ او، فقیه بود و در زمان خلافت عبدالملک بن مروان، در کوفه درگذشت. وی، راوی ثقه و قابل اعتمادی است و احادیث زیادی، روایت نموده است.[۱]

از عبدالله بن مبارک از عطاء بن سائب روایت شده که گوید: نزد ابوعبدالرحمن سلمی رفتیم و او، در سجده‌گاه (و جای نمازش) در حال احتضار بود. به او گفتیم: ای کاش به بستر می‌رفتی که بهتر و نرم‌تر است. گفت: فلانی، برایم این حدیث را روایت نموده که رسول‌خدا فرموده است: (**لایزال أحدکم فی صلاة ما دام فی مصلاه ینتظر الصلاة**)[۲] یعنی: «هر یک از شما، همچنان در نماز است تا آن زمان که در جای نمازش، در انتظار نماز می‌باشد».

۱- تهذیب التهذیب (۱۸۳/۵).

۲- کتاب الزهد، شماره‌ی ۴۲۰، ص ۱۴۱-۱۴۲.

در روایت ابن‌سعد آمده که فرشتگان می‌گویند: «خدایا! او را بیامرز؛ خدایا! به او رحم نما». ابوعبدالرحمن سلمی رحمه‌الله گفت: «دوست دارم در حالی بمیرم که در سجده‌گاه خود هستم».[1]

شیوه‌ی ابوعبدالرحمن سلمی رحمه‌الله در آموزش قرآن، همان روش صحابه رضی الله عنهم بود. چنانچه از وی روایت شده: کسانی که به ما قرآن را آموزش می‌دادند ـ همچون عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود و دیگران ـ به ما گفته‌اند که هرگاه از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم ده آیه، فرا می‌گرفتند، از این ده آیه رد نمی‌شدند تا آنکه علم و عملی را که در آن وجود داشت، می‌آموختند. آنها گفته‌اند: ما، قرآن و علم وعمل را با هم آموختیم. از این‌رو مدتی به حفظ یک سوره مشغول می‌شدند و حفظ آن سوره، زمان می‌برد.[2]

ابوعبدالرحمن سلمی رحمه‌الله که از مشهورترین شاگردان عثمان بن عفان رضی الله عنه بود، استاد حسن بن علی رضی الله عنهما در آموزش قرآن به‌شمار می‌رود. حسن بن علی رضی الله عنهما در حفظ و فهم قرآن کریم و عمل به آن، همین شیوه را در پیش گرفت.

اعتقاد امیر مؤمنان، حسن رضی الله عنه درباره‌ی الله جل جلاله، نظام هستی، زندگانی و بهشت و جهنم

حسن رضی الله عنه، از خلال قرآن و تربیت پدر بزرگوارش، علی رضی الله عنه، دریافت که خدایی که باید او را پرستش نمود، کیست. بدین سان دیدگاه حسن رضی الله عنه درباره‌ی الله جل جلاله، نظام هستی، زندگانی و بهشت و جهنم و نیز در مورد قضا و قدر و حقیقت انسان و رویارویی‌اش با شیطان، برگرفته از آموزه‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی بود.

پس الله جل جلاله از تمام عیب‌ها و کاستی‌ها، پاک و منزه است و به کمالات بی‌پایان و مطلقی موصوف می‌باشد. الله جل جلاله یکتا و یگانه است و شریکی ندارد و همسر و فرزندی برنگرفته است.

خدای متعال، مفهوم عبودیت و نیز توحید را در قرآن کریم بیان نموده است.[3]

اما دیدگاه حسن رضی الله عنه درباره‌ی جهان هستی، برگرفته از این فرموده‌ی الهی بود که:

۱- الطبقات الکبری (۱۷۴/۶).

۲- نگا: تیسیر الکریم المنان فی سیرة عثمان بن عفان ،ص۲۵

۳- منهج الرسول فی غرس الروح الجهادیة، صص۱۰-۱۶.

﴿ قُلۡ أَئِنَّكُمۡ لَتَكۡفُرُونَ بِٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ فِي يَوۡمَيۡنِ وَتَجۡعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادٗاۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٩ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ ۝١٠ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ۝١١ فَقَضَىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَاتٖ فِي يَوۡمَيۡنِ وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَاۚ وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفۡظٗاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ۝١٢ ﴾ (فصلت:۹-۱۲)

«بگو: آیا به کسی که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید و برای او همگون‌ها و انبازهایی قرار می‌دهید؟ او (علاوه بر اینکه آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان نیز می‌باشد. او، در زمین کوه‌های استواری قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن، آفرید و مواد غذایی (مختلف و گوناگون ساکنان) زمین را به اندازه‌ی لازم، مقدر و مشخص کرد. اینها، همه (اعم از آفرینش زمین و ایجاد کوه‌ها) روی هم، در چهار روز کامل به پایان رسید، بدان‌گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی‌خواهان را برآورده کند (و هیچ کم و زیادی در آن نباشد). سپس قصد آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود(گونه، و به شکل ابرهایی دودمانند) بود، به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید، پدید آیید. گفتند: فرمانبردارانه پدیدار گشتیم. آنگاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رسانید و در هر آسمانی، فرمان لازمه‌اش را صادر نمود (و نظام و تدبیر خاصی مقرر فرمود و مخلوقات و موجودات متناسب با آنجا را آفرید)... آسمان نزدیک را با چراغ‌های بزرگی (از ستارگان درخشان) آراستیم و (آن را از آفات و استراق سمع شیاطین) محفوظ داشتیم. این، برنامه‌ریزی و سنجش دقیق و استوار خداوند بسیار توانا و بس آگاه است».

و اما این دنیا، هرچند به طول انجامد، سرانجام به پایان می‌رسد و کالای آن، هر چقدر هم بزرگ باشد، در حقیقت، ناچیز است. چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا مَثَلُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ مِمَّا يَأۡكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلۡأَنۡعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتۡ وَظَنَّ أَهۡلُهَآ أَنَّهُمۡ قَٰدِرُونَ عَلَيۡهَآ أَتَىٰهَآ أَمۡرُنَا لَيۡلًا أَوۡ نَهَارٗا فَجَعَلۡنَٰهَا حَصِيدٗا كَأَن لَّمۡ تَغۡنَ بِٱلۡأَمۡسِۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ۝٢٤ ﴾ (یونس:۲۴)

«وضعیت دنیا (از لحاظ زوال و فنا و از میان رفتن نعمتش) همانند آبی است که از آسمان می‌بارانیم و بر اثر آن، گیاهان زمین که انسان‌ها و حیوان‌ها از آن می‌خورند، (می‌رویند و) به هم می‌آمیزند تا بدانجا که زمین، آراسته و زیبا می‌گردد و اهل زمین، یقین می‌کنند که بر زمین تسلط دارند (و حتماً می‌توانند از ثمرات و محصولات آن بهره‌مند گردند. در بحبوحه‌ی این شادی و در گیر و دار این سرسبزی و آراستگی) فرمان ما (مبنی بر ویران شدن آن) در شب یا روز فرا می‌رسد (و بدین‌سان با بلاهای گوناگون از قبیل: سرمای سخت، تگرگ شدید، سیل، طوفان و ... آن را نابود می‌کنیم) و گیاهانش را از ریشه درآورده، از میان می‌بریم. (به‌گونه‌ای که) انگار دیروز در اینجا نبوده و هرگز وجود نداشته) است. ما، آیه‌های خویش را برای قومی تشریح و تبیین می‌نماییم که می‌اندیشند (و می‌فهمند)».

دیدگاه حسن رضي الله عنه درباره‌ی بهشت نیز برگرفته از آیات قرآن سرچشمه می‌گرفت و این تصور، تمام وجودش را فرا گرفته بود. از این‌رو کسی که سیرت حسن بن علی رضي الله عنه را مورد بررسی قرار دهد، به ژرفای فهم وی در زمینه‌ی روی آوردن به خداوند عزوجل و نیز شدت خداترسی‌اش پی می‌برد. حسن رضي الله عنه مفهوم قضا و قدر را نیز از خلال آیات قرآن و آموزه‌های رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرا گرفته بود. بنابراین مفهوم قضا و قدر، در قلبش، جای گرفته بود؛ آن‌چنانکه خدای متعال می‌فرماید:

﴿قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوۡلَىٰنَاۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ۝٥١﴾ (توبه:۵۱)

«بگو: هرگز چیزی (از خیر و شر) به ما نمی‌رسد، مگر آنچه خدا، برای ما مقرر کرده باشد؛ او، مولا و یاور و سرپرست ماست و مؤمنان، باید تنها بر خداوند، توکل نمایند».

حسن بن علی رضي الله عنه از خلال آیات قرآن، به حقیقت درگیری انسان و شیطان، پی برد دریافت که این دشمن، از هر سو به سوی انسان می‌آید تا او را به انجام معصیت، وسوسه نماید و شهوت‌ها و امیال نفسانی خفته‌اش را برانگیزد. از این‌رو حسن رضي الله عنه همواره با استعانت از خداوند متعال، بر شیطان، چیره گشت.

حسن رضي الله عنه از خطایی که آدم علیه السلام مرتکب شد، ضرورت توکل همیشگی مسلمان بر خدایش را آموخت و به اهمیت توبه و استغفار در زندگی مؤمن و همچنین ضرورت پرهیز از حسادت و تکبر، پی برد و دریافت که باید به بهترین شکل ممکن با صحابه رضي الله عنهم و مخاطبان خود، سخن بگوید؛ چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ يَنزَغُ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٗا مُّبِينٗا ٥٣ ﴾ (إسراء:۵۳)

«به بندگانم بگو: سخنی بگویند که زیباترین و بهترین سخن‌هاست. چراکه شیطان، (به‌وسیله‌ی سخنان زشت و ناخوشایند) در میان ایشان، فساد و تباهی می‌افکند، و بی‌گمان شیطان، دشمن آشکار انسان، بوده (و هست)».

خدای متعال، حسن بن علی رضی الله عنه را به‌وسیله‌ی زیستن با قرآن کریم گرامی داشت و بدین ترتیب حسن رضی الله عنه، با قرآن زیست و اصول و فروعش را از کتاب خدا و رهنمود پیامبر صلی الله علیه و سلم برگرفت و یکی از امامان هدایت گردید؛ یعنی همان امامانی که راه درست را برای مردم به تصویر می‌کشند و مردم، به سخنان و اعمال آنان، تمسک می‌جویند. آری! حسن رضی الله عنه شخصیتی قرآنی بود و در جرگه‌ی اهل قرآن قرار داشت و به همین سبب نیز سخنانش، برگرفته از قرآن و آیات روح‌بخش آن بود. چنانچه روایت شده که باری، در روز جمعه، بر فراز منبر سخنرانی کرد و سوره‌ی ابراهیم را تا پایان، تلاوت نمود. امام مسلم رحمه‌الله از ام‌هشام بنت حارثه روایت نموده که گوید: «من، سوره‌ی﴿ قٓۚ وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡمَجِيدِ ﴾ را تنها از زبان رسول‌الله صلی الله علیه و سلم فرا گرفتم که وی، آن را در تمام جمعه‌ها هنگام سخنرانی برای مردم، تلاوت می‌کرد».[1]

ابن‌ماجه رحمه‌الله از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت نموده که رسول‌الله صلی الله علیه و سلم روز جمعه، در حالی که ایستاده بود، سوره‌ی﴿ تَبَٰرَكَ ﴾ را خواند و ما را با نعمت‌ها و بلاهای الهی، پند داد؛ در آن هنگام ابوالدرداء یا ابوذر به من اشاره می‌کرد که این سوره، کی نازل شده است؟ چراکه من، تا کنون آن را نشنیده‌ام. ابی رضی الله عنه به او اشاره کرد که ساکت باش.[2]

امام ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: «رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم در خطبه‌هایش، خیلی از آیات قرآن استفاده می‌کرد».[3]

با اندکی تأمل در سوره‌ی ابراهیم علیه السلام که حسن رضی الله عنه آن را بر روی منبر تلاوت نمود، به مهم‌ترین نکات این سوره پی می‌بریم:

۱- نگا: صحیح مسلم، شماره‌ی۸۷۳

۲- روایت ابن‌ماجه، شماره‌ی ۱۱۱۱ با سند حسن.

۳- نگا: زاد المعاد (۴۳/۱).

اثبات اصول عقیده: اعم از: ایمان بـه الله جل جلاله و پیـامبران و رسـتاخیز و دیـدن نتیجـه‌ی اعمال و نیز اقرار به توحید و یگانگی الله و معرفی خدای برحقی که آفرینـنـده‌ی آسـمان‌هـا و زمین است و نیز بیان این نکته که هدف از نزول قرآن، بیرون رانـدن مـردم از تـاریکی‌هـا بـه سوی نور است و دعوت همه‌ی پیامبران در اصول عقیده و عبادت الله جل جلاله و رهایی انسان‌ها از گمراهی، یکی بوده است.

وعده و وعید: این سوره، به نکوهش کـافران و بـیم دادن آنـان پرداختـه و آنـان را بـه عذاب سخت و دردناک تهدید نموده و به مؤمنان، در برابر اعمال نیکشـان، وعـده‌ی بهشـت داده است. [آیات:۲۳،۲، و۲۸-۳۱]

سخن از ارسال پیامبران: در آیه‌ی ۴ این سوره، از فرستادن پیامبران بـه سـوی اقـوام مختلف با زبان خودشان، سخن به میان آمده تا هر قومی، با درک زبان پیامبرشان، بـه‌آسـانی بتوانند از رهنمودهای او بهره‌مند گردند.

زدودن غم و اندوه از دل پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم : در این سـوره، خـدای متعـال، بـا بیـان آنچه میان اقوام گذشته و پیامبرانشان، روی داده، غم و اندوه را از دل پیـامبر صلی الله علیه وسلم زدوده و بـه او تسلی خاطر داده است. [آیات: ۹-۱۸]

بیان داستان پیامبران : داستان پیامبران پیشین را با گفتگوی موسی علیه السلام بـا قـومش و فرا خواندن آنان به سوی خدا آغاز کرد. [آیات:۵-۸]

دعاهای ابراهیم علیه السلام : در ایـن سـوره دعاهـای ابـراهیم علیه السلام پـس از بنـای کعبـه، بیـان می‌گردد؛ دعاهایی مبنی بر درخواست امنیت و روزی برای اهل مکه و ایجاد گرایش قلبی در دل مردم نسبت به خانه‌ی خدا و نیز دعای دور ماندن خودش و فرزندانش از پرستش بـت‌هـا. همچنین در این دعاها، سپاسگزاری ابراهیم علیه السلام از پروردگـارش بـه خـاطر فرزنـدانی کـه در پیری به او داده، بیان می‌شود و ابراهیم علیه السلام از خداوند متعال، توفیق خود و فرزندانش را برای اقامه‌ی نماز درخواست می‌نماید و برای خود و پدر و مادر خویش و مؤمنان، طلب آمـرزش می‌کند. [آیات:۳۵-۴۱]

بیان یکی از صحنه‌های گفتگـوی دوزخیـان بـا یکـدیگر در جهـان آخـرت. [آیات:۱۹-۲۳]

بیان مثال: خدای متعال، در این سوره برای سـخن خـوب و ایمـان و نیـز بـرای سـخن زشت و گمراهی، مثال می‌زند و کلمه‌ی توحید و ایمان را به درخت خوبی تشبیه می‌کند کـه

ریشه‌ی آن، (در زمین) استوار و شاخه‌هایش در فضاست و بیان می‌کند که سخن بد و شرک و فتنه‌انگیزی و گمراهی، به درخت بدی می‌ماند که از سطح زمین کنده شده است. [آیات:۲۴-۲۷]

یادآوری صحنه‌های ترسناک قیامت و تهدید ظالمان و ستمگران و بیان انواع عذاب‌هایشان. [۴۲-۵۰]

بیان حکمت به تأخیر انداختن عذاب تا روز قیامت و سوره‌ی ابراهیمؑ، با این موضوع به پایان می‌رسد.[۱]

این‌ها، مهم‌ترین موضوع‌هایی است که در سوره‌ی ابراهیمؑ آمده و گویا حسن بن علیؓ با تلاوت این سوره در سخنرانی جمعه، به این مسایل و موضوع‌ها پرداخت. گفتنی است: حسن بن علیؓ هنگامی که به بستر می‌رفت، سوره‌ی کهف را تلاوت می‌کرد.

سوره‌ی کهف، با بیان این موضوع آغاز می‌گردد که قرآن، از هرگونه کجی و انحراف بدور است و در آن هیچ‌گونه ضد و نقیضی در لفظ و معنا وجود ندارد و برای بیم دادن و مژده دادن آمده است؛ آن‌گاه به بیان این موضوع می‌پردازد که جمال و زیبایی و عجایبی که در زمین وجود دارد، به‌روشنی بر قدرت الله متعال دلالت می‌کند. این سوره، به بیان سه داستان از داستان‌های اعجاب‌انگیز قرآن، یعنی داستان اصحاب کهف، داستان موسی و خضر و نیز داستان ذوالقرنین می‌پردازد. اما داستان اصحاب کهف [آیات:۹-۲۶]، نمونه‌ای والا و نمادی باشکوه از فدا کردن وطن، خانواده، نزدیکان و دوستان و اموال در راه عقیده‌ی درست و پیروی از هدایت و حقیقت است؛ چنانچه آن جوانان باایمان، برای مصون نگه‌داشتن دین و ایمانشان، از گرفت قهرآمیز پادشاه بت‌پرست و ستم‌پیشه، گریختند و به غاری در کوه پناه بردند. خدای متعال، آنان را به مدت سیصد و نه سال قمری، میراند و سپس آنها را برانگیخت تا دلیل روشن و نمایانی بر قدرت الهی در برانگیختن بندگان باشند. خدای متعال، در ادامه، رسول‌خداﷺ را به فروتنی و هم‌نشینی با فقیران مؤمن، دستور داد و آن حضرتﷺ را از روی‌گردانی از فقیران مؤمن، به قصد هم‌نشینی با ثروتمندان برای فرا خواندن آنان به سوی دین، منع نمود و فرمود:

﴿ وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم ﴾ (کهف:۲۸)

۱- التفسیر المنیر (۱۳/۱۹۸)

«با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان، خدای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند».

در ادامه، خدای متعال، پس از بیان و اظهار حق، کافران را تهدید نموده و عذاب دردناکی را که در آخرت، برای آنان، آماده کرده، یادآوری نموده و بلافاصله از بهشت برینی یاد کرده که برای مؤمنان نیکوکار آماده ساخته است. [آیات: ۳۰-۳۱]

اما داستان موسی عليه السلام و خضر که در آیات ۶۰-۷۸ آمده، نمونه‌ی خوبی برای علما در زمینه‌ی فروتنی و تواضع در اثنای کسب علم می‌باشد و بیانگر این است که چه بسا امکان دارد یک بنده‌ی صالح و نیکوکار، در مسایل فرعی از آن‌چنان علم و دانشی برخوردار باشد که یک پیغمبر، از آن دانش بی‌اطلاع باشد؛ چنانکه داستان سوراخ کردن کشتی و ماجرای کشتن پسربچه و نیز داستان تعمیر و بازسازی دیوار، بر این موضوع دلالت دارند. داستان ذوالقرنین که در آیات ۸۳-۹۹ آمده، پند و آموزه‌ای برای تمام حاکمان و زمامداران امور مردم است. چراکه این پادشاه، بر جهان چیره گشت و با وجود آن‌همه قدرت و قلمرو حکمرانی، سد بزرگی ایجاد کرد که این امر، بیانگر تقوا، دادگری و شایستگی اوست. در این سوره، سه نمونه و مثال واقعی و باشکوه مطرح شده که نشان می‌دهد اظهار حق و غلبه‌ی حقیقت، منوط به قدرت و ثروت نیست؛ بلکه مرتبط با ایمان است. نخستین نمونه‌اش، داستان صاحبان دو باغی است که در آیات ۳۲-۴۴ بیان می‌شود تا ثروتمندی که به مال و ثروتش، فریفته و مغرور گشته، با مؤمنی که به ایمانش می‌بالد، مقایسه گردد و بدین سان، وضعیت فقیران مؤمن و ثروتمندان کافر، بیان شود. دومین نمونه‌ای که ذکر شده، مثال زندگانی دنیاست که در آیات ۴۵-۴۶ بیان شده تا هشداری برای مردم باشد که سرانجام دنیا، زوال و نابودی است. به دنبال این موضوع، برخی از صحنه‌های هراس‌انگیز و وحشتناک رستاخیز را به تصویر کشیده که از آن جمله می‌توان به حرکت کوه‌ها و حشر مردم در یک میدان و غافل‌گیر شدن آنان با نامه‌های اعمالشان اشاره کرد. [آیات:۴۷-۴۹] سومین نمونه‌ای که ذکر شده، داستان ابلیس و انکار او از سجده کردن برای آدم عليه السلام است تا تکبر و غرور، با بندگی الله جل جلاله و تواضع و فروتنی، مقایسه گردد و نتایج هر یک نمایان شود؛ بدین ترتیب که نتیجه‌ی غرور شیطان، رانده شدن و محرومیت و نیز برحذر داشتن مردم از شر وی بود و ره‌آورد بندگی خدا و تواضع، رضایت و خشنودی خداوند. در ادامه، این موضوع بیان شده که در قرآن، انواع مثال‌ها، به شیوه‌های گوناگون بیان شده تا مایه‌ی پند و عبرت مردم باشد و وظیفه‌ی پیامبران در زمینه‌ی بشارت دادن و بیم دادن و نیز برحذر داشتن از پشت کردن به

آیات و نشانه‌های الهی، بیان گردد. [آیات:۵۴-۵۷]. این سوره، با بیـان سـه موضـوع ذیـل بـه پایان می‌رسد:

۱. اعمال کافران و نتایج آن، در آخرت نابود می‌شود و هدر می‌رود. [آیات:۱۰۰-۱۰۶]
۲. دادن مژده‌ی برخوردار شدن از نعمت‌های جاویدان و همیشگی به مؤمنانی کـه کارهای شایسته انجام می‌دهند. [آیات:۱۰۷-۱۰۸]
۳. علم خداوند، حد و حدودی ندارد و بی‌نهایت است.[۱] [آیات:۱۰۹-۱۱۰)

خداوند متعال، پس از بیان کمال کلامش، پیامبرش محمد مصطفی‌صلی الله علیه وسلم را مخاطب قـرار می‌دهد و سوره‌ی کهف را با این آیه به پایان می‌رساند که:

﴿ قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ﴾

«(ای پیغمبر!) بگو: من، فقط انسانی همچون شما هستم (و امتیاز من، این است که) بـه مـن وحـی می‌شود که معبود شما، یکی است و بس. پس هر کس که خواهان دیدار خدای خـویش اسـت، پس باید عمل نیک انجام دهد و هیچ چیزی را با خدایش انباز نکند».

گویا خداوند متعال، در این آیه به رسول‌خداصلی الله علیه وسلم دسـتور مـی‌دهـد کـه بگـو: مـن، فقـط انسانی همچون شما هستم و بس؛ نه آنکه مرا فرشته بپندارید یا گمان کنید که من، از صـفت الوهیت برخوردارم. من، فقط علمی دارم که خدایم، به من داده است و بس، و امتیازی که بر شما دارم، این است که به من وحی می‌شود هیچ خدای برحقی جز الله یکتا و یگانـه نیسـت و در الوهیتش، هیچ شریکی ندارد. بنابراین معبودتان که باید او را پرستش کنیـد، فقـط و فقـط همان معبود برحق و یگانه است. از این‌رو هر آن‌کس که به دیدار پروردگارش ایمان بیـاورد و خواهان پاداش بی‌کران الهی باشد، باید به‌وسـیله‌ی اعمـال نیـک و شایسـته، بـه او نزدیکـی جوید و عبادتش را برای او خالص گرداند و بـه هـیچ عنـوان در عبـادت الله، شـرک نـورزد؛ فرقی نمی‌کند که شرک ظاهری و نمایانی همچون پرستش بت‌ها و به فریاد خواندن غیر خدا باشد یا نذر برای مخلوقات یا اعتقاد به اینکه مخلوق، می‌تواند فایده برساند و یا آنچـه را کـه تنها در توان و قدرت خداست، تغییر دهد یا شرکی پوشیده و نهـان، هماننـد انجـام عملـی از

۱- نگا: التفسیر المنیر (۱۶/۱۹۷-۱۹۹).

روی ریا و یا با هدف کسب نام و شهرت.[1] گفتنی است: ریا و خودنمایی، شرک اصغر است. رسول‌خدا ﷺ فرموده است: (**إن أخوف ما أخاف علیکم الشرک الأصغر**) یعنی: «بیشترین چیزی که (از بابت آن) بر شما می‌ترسم، شرک اصغر است». گفتند: «ای رسول‌خدا! شرک اصغر چیست؟» فرمود: (**الریاء؛ یقول الله یوم القیامة إذا جزی الناس بأعمالهم: إذهبوا إلی الذین کنتم تراؤون فی الدنیا، فانظروا هل تجدون عندهم جزاء**)[2] یعنی: «ریا؛ خدای متعال، روز قیامت، هنگامی که جزای اعمال بندگانش را می‌دهد، می‌فرماید: نزد کسانی بروید که در دنیا برای آنان خودنمایی می‌کردید و ریا می‌نمودید؛ آنگاه بنگرید که آیا نزد آنان هیچ پاداشی می‌یابید؟»

در آخرین آیه‌ی سوره‌ی کهف، دو شرط اساسی برای پذیرش اعمال بیان شده است:

۱. پیروی از رسول‌خدا ﷺ؛ آنجا که خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا ﴾

«باید کار شایسته انجام دهد».

۲. اخلاص نیت برای خدای متعال؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ﴾

«و کسی را در پرستش پروردگارش، شریک نسازد».

حسن بن علی ﷺ، این آیات روح‌بخش را هر روز تلاوت می‌کرد و در مفاهیم والای موجود در آن، می‌اندیشید. از این‌رو این آیات، تأثیر فراوانی در وجود و زندگانی وی نهاده بود. حسن ﷺ توجه ویژه‌ای به سیرت رسول‌خدا ﷺ نیز داشت. اسماعیل بن محمد بن سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: «پدرمان، جنگ‌ها و غزوه های رسول‌الله ﷺ را به ما آموزش می‌داد و آنها را برای ما برمی‌شمرد و می‌گفت: اینها، شرف و نیکی بجای‌مانده‌ی پدرانتان می‌باشد؛ از این‌رو یاد آن را از بین نبرید».[3]

علی بن حسن می‌گوید: «ما، غزوات رسول‌الله ﷺ را آن‌گونه می‌آموختیم که سوره‌های قرآن را می‌آموختیم». درباره‌ی میزان علم و دانش حسن ﷺ در زمینه‌ی سنت نبوی، یادآوری

۱- التفسیر المنیر (۴۳/۱۶).

۲- مسند احمد ۴۲۸/۰۵-۴۲۹)، با سند حسن.

۳- البدایة و النهایة (۲۴۲/۲).

این نکته ضروری است که پـدر بزرگـوارش، امیـر مؤمنـان، علـی رضی الله عنه، بـیش از سـایر خلفـای راشدین، از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، حدیث روایت کرده است؛ البته دلیلش، به هر یک از موارد ذیل برمی‌گردد: علی رضی الله عنه پس از سایر خلفا رضی الله عنهم وفات نمـود و راویـان زیـادی، از طریـق او، حـدیث روایـت کردنـد و آن دسـته از دانـش‌پژوهـان تـابعی کـه بـه‌کثـرت، سـؤال مـی‌نمودنـد، در سرزمین‌های مختلف، پراکنده شدند و همچنین اتفاقاتی رخ داد که بـه مقتضـای آنهـا، بـرای تبیین و ابلاغ حکم شرعی، روایت احادیث، رواج بیشتری یافت و بدین سان حسن رضی الله عنه بخـش عظیمی از سنت نبوی را از پدرش آموخت؛ البته از آنجا که رسول اکـرم صلی الله علیه وسلم وفـات نمـود و حسن رضی الله عنه در آن دوران، سن و سـال چنـدانی نداشـت، از ایـن‌رو احادیـث و مسـایلی را از آن حضرت صلی الله علیه وسلم به خاطر داشت که آنها را یاد می‌کرد و به رسول‌الله صلی الله علیه وسلم نسـبت مـی‌داد. چنانچـه پیشتر بدین موضوع پرداخته‌ام.[۱]

حسـن رضی الله عنه فرزنـدانش را بـه کسـب علـم و دانـش، تشـویق مـی‌نمـود؛ چنانچـه پسـر و برادرزاده‌اش را فرا خواند و فرمود: «ای پسرم و ای برادرزاده‌ام! شما، اینک کوچکـان قـوم و طایفه هستید و روزی بزرگان قوم خواهید شـد؛ از ایـن‌رو بـه فراگیـری علـم و دانـش همـت گمارید و هر کس از شما که نتوانسـت آن را روایـت نمایـد یـا بـه خـاطر بسـپارد، آن را بـه نگارش درآورد و در خانه‌اش بگذارد».[۲]

حسن رضی الله عنه، سخنران زبان‌آوری بود. باری امیـر مؤمنـان، علـی رضی الله عنه بـه حسـن رضی الله عنه فرمـود: «ای حسن! برخیز و برای مردم سخنرانی کن». گفت: «چنانچه هنگام سخنرانی، شما را ببیـنم، مـرا هول و هراس بر می‌دارد (و دست و پایم را گم می‌کنم)». از این‌رو علی رضی الله عنه به‌گونه‌ای خود را از دید حسن رضی الله عنه پنهان نمود کـه صـدای حسـن رضی الله عنه را مـی‌شـنید، امـا حسـن رضی الله عنه او را نمـی‌دیـد. حسن رضی الله عنه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی، سخنرانی کرد[۳] و آن‌گـاه از منبـر پـایین آمـد. علی رضی الله عنه این آیه را تلاوت نمود:

﴿ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٣٤﴾ (آل‌عمران:۳۴)

«آنان، فرزندانی هستند که برخی، از برخی دیگرند و خداوند، شنوا و داناست».

۱- نگا: السیرة النبویة، از مؤلف همین کتاب، (۶/۱).

۲- الطبقات (۲۹۲/۱)؛ با سند حسن؛ به تحقیق: سلمی

۳- الطبقات (۲۷۶/۱)؛ سندش، ضعیف است.

حسن رضي الله عنه از پدربزرگش، یعنی رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم و نیز از پدرش علی رضي الله عنه، سخنوری و شیوایی سخن و رسایی کلام و قدرت بیان را به‌ارث برده بود.

باری امیر مؤمنان، علی رضي الله عنه از پسرش حسن رضي الله عنه پرسید: «میان ایمان و یقین، چقدر فاصله وجود دارد؟» پاسخ داد: «چهار انگشت». علی رضي الله عنه فرمود: «چگونه؟» گفت: «ایمان، عبارتست از آنچه گوش‌هایت شنیده و قلبت، تصدیق نموده؛ و یقین، عبارتست از آنچه چشمانت، دیده و قلبت، آن را بدون هیچ شک و تردیدی، پذیرفته است و فاصله‌ی چشم و گوش با هم، فقط چهار انگشت می‌باشد».[1]

حسن رضي الله عنه فرموده است: «نیک سؤال کردن، نیمی از علم و دانش است».[2]

از حسن رضي الله عنه درباره‌ی سکوت پرسیدند؛ پاسخ داد: «سکوت، پوشش چشم و زیور آبروست؛ و کسی که سکوت می‌کند، هم خودش، راحت و آسوده است و هم دوست و هم‌نشینش».[3]

یکی از نشانه های علم و دانش حسن رضي الله عنه، این است که وی، به فراگیری زبان عربی سفارش می‌کرد[4] و تأکید آن بزرگوار برای آموختن زبان عربی، در واقع، تأکیدی بر ضرورت تطبیق و بکارگیری اصول و قواعد علمی در زمینه‌ی قرائت و بویژه قرائت آیات قرآن است. چراکه زبان عربی، زبانی است که خداوند متعال، قرآن را بدین زبان نازل نموده و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نیز با این زبان، دستورات و رهنمودهای حیات‌بخش اسلام و از جمله، سنت مطهرش را ابلاغ نموده و کتاب‌های دینی و علوم پایه و... به زبان عربی، تألیف شده است. از این‌رو هر نوآوز و دین‌پژوهی، باید این زبان را فرا بگیرد و گرنه به شناخت درستی از دین نخواهد رسید و دانش دینی وی، ناقص خواهد بود. زبان عربی، علاوه بر امتیازات مذکور، زبانی ممتاز در زمینه‌ی فصاحت و بلاغت و رسایی کلام است و از زیبایی، شیوایی و شیرینی ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.[5]

۱- التبیین فی أنساب القرشیین، ص۱۲۷.

۲- نور الأبصار، از شبلنجی، ص۱۲۲.

۳- من أقوال الصحابة، ص۶۷.

۴- مفتاح السعادة، احمد مصطفی (۸۲/۲)

۵- نصیحة الملوک، ص۳۵۰ از ماوردی.

از آنجا که حسن بن علی تسلط کاملی بر زبان و ادبیات عرب داشت، یکی از سخنورترین افراد عرب به‌شمار می‌رفت. چنانچه عمرو بن العلاء گفته است: «هیچ کسی فصیح‌تر و زبان‌آورتر از حسن بن علی ندیده‌ام».[1]

حسن، دانش‌آموزان و شاگردان نیک و نمونه ای داشت؛ از جمله: فرزندش حسن، مسیب بن نجبه، سوید بن غفله، علاء بن عبدالرحمن، شعبی، هبیرهٔ بن یریم، اصبغ بن نباته، جابر بن خالد، ابوالحوراء، عیسی بن مأمون بن زراره (و گفته شده: ابن‌المأموم)، ابویحیی عمیر بن سعید نخعی، ابومریم قیس ثقفی، طحرب عجلی، اسحاق بن یسار (پدر محمد بن اسحاق)، سفیان بن لیل و عمر بن قیس کوفی.[2]

فراوانی دانش حسن و ظرافت فهم و آگاهی وی در زمینه‌ی شناختِ نیک و بد و نیز شناخت عمیقش نسبت به اهداف و مقاصد شریعت، آنجا نمایان می‌گردد که وحدت و یک‌پارچگی امت و نیز حفاظت جان مسلمانان را بر مصالح شخصی خویش ترجیح می‌دهد و زمام امور مسلمانان را به معاویه می‌سپارد.

عبادت‌گزاری حسن

حسن بن علی، از آن دست افرادی بود که نهایت توان و تلاش خود را در عبادت و بندگی الله به‌کار می‌گیرند؛ وی، در طول زندگی‌اش، با مفهوم فراگیر عبادت زیست و با شیر حیات‌بخش عبادت، پرورش یافت و از سرچشمه‌ی گوهربار نبوت، سیراب گشت و به دست زهرای محمد، تربیت شد؛ همان بانوی بزرگواری که نزد پیغمبر رحمت رفت تا از او خادمی درخواست نماید و نتیجه‌ی درخواستش، رهنمودی گردید که به مراتب، از هر خادم و خدمت گزاری بهتر بود؛ چنانچه رسول اکرم برای رسیدگی به درخواست دخترش، به خانه‌ی وی رفت و دختر و دامادش را که در بستر بودند، به گفتن سبحان‌الله، الحمد لله، لا إله إلا الله و الله اکبر، رهنمون گشت. بدین ترتیب حسن در خانه ای بزرگ شد که به زیور زهد و عبادت، تقوا و خداترسی و صبر و شکیبایی، آراسته بود؛ بگونه‌ای که این ارزش‌ها و زیرساخت‌های پرورشی و عبادی، وجود آن بزرگوار را فرا گرفته و او را

۱- الکامل فی التاریخ (۱۳۲/۴)

۲- تاریخ دمشق (۵/۱۴)

زبان‌زد و نمونه‌ای مثال‌زدنی بـرای هـر مسـلمانی کـرده بـود؛ چنانچـه هـم‌عصـرانش، اعـم از صحابه ﷺ و سایر نیکان آن دوران، به این ویژگی وی، گواهی داده‌اند.

آری! حسن ﷺ، عبادت‌گزاری بود که خداوند متعال را بـا شـناخت و معرفـت، عبـادت می‌نمود و با یقین و باوری راستین، به سوی خدا روی آورده و بـه دنیـا پشـت کـرده بـود. بـه همین سبب نیز هرگاه وضو می‌گرفت، رنگ چهره‌اش، دگرگون می‌شد؛ و چون علتش را از او جویا شدند، فرمود: «سزاوار است رنگ چهره‌ی کسی که مـی‌خواهـد در آسـتان خداونـد صاحب عرش، به عبادت بایستد، تغییر نماید».[۱]

ابن‌سعد، ایـن سـخن را آورده کـه: «هـیچ کسـی ترسـاتر از حسـن بـن علـی و عمـر بـن عبدالعزیر سراغ ندارم؛ آنان، چنان ترسا بودند که گویا آتش جهنم، تنهـا بـرای آنهـا آفریـده شده است».[۲]

هرچقدر که بنده، به مولای خویش نزدیک مـی‌شـود و شـناخت و معـرفتش، نسـبت بـه اسماء و صفات پروردگارش افزایش می‌یابد و هرچقدر که بیشتر به صفات کمـال خداونـد، پی می‌برد، به همان نسبت، هیبت و عظمت و ترس از خداوند، در او بیشتر می‌گـردد. خـدای متعال، روزگار را در میان مردم، دست به دست می‌گرداند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٦ ﴾ (آل‌عمران:۲۶)

«بگو: پروردگارا! ای مالک‌الملک! تو، هـر آن‌کـس را کـه بخـواهی، حکومـت و دارایـی می‌بخشی و از هر کس که بخواهی، حکومـت و دارایـی را مـی‌گیـری و هـر کـس را کـه بخواهی، قدرت و عزت می‌دهی و هر کس را بخواهی، خوار و زبون می‌گردانی؛ خـوبی، در دست توست و بی گمان تو، بر هر چیزی توانایی».

بدین سان واضح گردید که خدای متعـال، حکومـت‌هـا را دگرگـون مـی‌کنـد؛ چنانکـه حکومتی را سرنگون می‌نماید و حکومت دیگری را جایگزینش می‌کند. عده‌ای از فرشتگان خداوند، با گزارش کار بندگانش، به سـوی او بـالا مـی‌رونـد و عـده‌ای هـم از نـزد او نـازل

۱- وفیات الأعیان (۶۹/۲)

۲- نگا: الطبقات الکبری (۳۹۸/۵)

می‌شوند؛ و اوامر الهی، به‌نوبت و بـه دنبـال آیـات و نشـانه‌هـایش، نـازل مـی گـردد و مطـابق خواست و اراده‌اش نافذ می‌شود؛ از این‌رو هـر آنچـه خـدا بخواهـد، در همـان لحظـه‌ای کـه مشیتش، بدان تعلق گرفته و به همان شکلی که خواست الهی بوده، بدون هیچ کم و کاست یا زیادتی و یا تقـدیم و تـأخیری، صـورت مـی گیـرد؛ و امـر و فرمـان و قـدرت و اراده‌اش، در آسمان‌ها و زمین و در موجودات خشکی و دریا، و نیز در آنچه که در فضا و در سایر اجزا و ذرات جهان هستی است، نافذ می‌باشد و خدای متعال، همه‌ی اینهـا را هرگونـه کـه بخواهـد، اداره می‌کند و هر رخ‌دادی که خواست و اراده‌ی او باشد، در جهان هستی، روی مـی‌دهـد.[1]
الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿ يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ يَعۡرُجُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥٓ أَلۡفَ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ ۝٥ ﴾ (سجده:۵)

«خداوند، (تمام جهان هستی) از آسمان گرفته تا زمین را زیر پوشش تدبیر خود قرار داده اسـت؛ سپس تدبیر امور، در روزی که اندازه‌ی آن، هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید، بـه سوی او باز می‌گردد».

آری! خدای متعال، امور جهان هستی را زیر نظر دارد و هیچ ذره‌ای، نه در آسمان‌ها و نه در زمین، نه در اعماق دریاها و نه در زیر لایه‌های کوه‌ها و کوهسارها، از او پنهان نمی‌مانـد.
الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿ ۞ وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ۝٥٩ ﴾ (انعام:۵۹)

«گنجینه‌های غیب و کلید آنها، در دست خداست و کسی جز او، از آن آگاه نیست. و خداونـد، از آنچه در خشکی و دریاست، آگاه می‌باشد. و هیچ برگی فرو نمی‌افتد، مگر اینکه از آن، باخبر است و هیچ دانه ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگـر اینکـه (خداوند، از آن آگاه است و) در لوح محفوظ، ثبت و ضبط می‌باشد».

۱- الإيمان أولا كيف نبدأ به؟، مجدى الهلالى

احساس عظمت و جلال الله ﷻ و شناخت اسماء و صفاتش، باعث پیدایش و افزایش خوف و خشیت بنده از این خدای بزرگ و عظیم می‌گردد که همه چیز، برای او کرنش می‌کند:[1]

﴿ وَلِلَّهِ يَسۡجُدُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَظِلَٰلُهُم بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ ۩ ١٥ ﴾ (رعد:۱۵)

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه، برای خدا کرنش می‌کند. همچنین سایه‌های آنها، بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می‌افتند».

حسن بن علی ﷺ پس از ادای نماز صبح در مسجدالنبی، در محل نمازش می‌نشست و تا بالا آمدن خورشید، به ذکر خدای متعال می‌پرداخت و عده‌ای از بزرگان و سایر نمازگزاران نیز همراه او می‌نشستند و پیرامون مسایل دینی سخن می‌گفتند. آن‌گاه حسن ﷺ برمی‌خاست و نزد مادران مؤمنان یعنی همسران رسول‌الله ﷺ می‌رفت و به آنان سلام می‌کرد. و گاهی هدیه‌ای از مادران مؤمنان دریافت می‌نمود و سپس به منزلش باز می‌گشت.[2]

کسانی که پس از ادای نماز، سرِ جایشان می‌نشینند، از آن دست افراد سعادتمند و خوشبختی هستند که فرشتگان، بر آنها درود می‌فرستند؛ چنانچه امام احمد از ابوهریره ﷺ روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرموده است: (الملائكةُ تُصَلِّي عَلَى أحَدِكُمْ ما دام في مصلاَّه الذي صلّى فيه، ما لم يحدث: اللّهم اغْفِرْ له، اللّهم ارحمه[3]، و إن جلس ينتظر الصلاة صلت عليه الملائكة و صلاتهم عليه: اللّهم اغْفِرْ له، اللّهم ارحمه)[4] یعنی: «فرشتگان برای آن شخصی از شما که همچنان در محل نمازش می‌باشد، تا آن زمان که وضویش باطل نشده، دعا می‌کنند و (می‌گویند) بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما و اگر به انتظار نماز، در جایش بنشیند، فرشتگان، برایش دعا می‌کنند و دعایشان برای او این است (که می‌گویند): بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما».

۱- مرجع پیشین، ص۷۶

۲- البداية و النهاية (۱۹۳/۱۱)

۳- مسند احمد، شماره‌ی۸۱۰۶؛ شیخ احمد شاکر، این حدیث را صحیح دانسته است.

۴- مسند احمد، شماره‌ی۱۲۱۸؛ شیخ احمد شاکر، این حدیث را حسن دانسته است.

همچنین امام احمـد رحمـه‌الله از عطـاء بـن سـائب روایـت نمـوده کـه گفتـه اسـت: نـزد ابوعبدالرحمن سلمی رفتم و او، نماز صبح را ادا کرده و همچنان در محل نمازش نشسته بود؛ وی، در حال احتضار بود. به او گفتم: ای کاش به بستر می‌رفتی که بهتر و نرم‌تر است. گفت: از علیﷻ شنیدم که گفت: از رسول اکرمﷺ شنیدم که فرمود: (**مَن صلّی الفجرَ ثـم جلـس فی مصلاّه صلّت علیه الملائکةُ، و صلاتهم علیه: اللّهم اغْفِرْ له، اللّهـم ارحمـه و مـن ینتظـر الصلاة صلّت علیه الملائکة و صلاتهم علیه: اللّهم اغْفِرْ له، اللّهم ارحمه**)[1] یعنـی: «کسـی کـه نماز صبح را به‌جای آورد و در محـل نمـازش بنشـیند، فرشـتگان بـر او درود مـی‌فرسـتند (و برایش دعا می‌کنند و می‌گویند) بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما. و کسـی کـه انتظار نماز را می‌کشد، فرشتگان بر او درود می‌فرستند (و برایش دعا می‌کننـد و مـی‌گوینـد) بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما».

باری از شیخ عبدالعزیز بن عبدالله رحمه‌الله پرسیدند: آیا کسی که در خانه‌اش نماز صـبح را ادا کند و سپس تا طلوع خورشید، به تلاوت قرآن بپردازد و آن‌گاه دو رکعت نماز اشـراق به‌جای آورد، از اجر و پاداشی همچون پاداش کسی که در مسجد نشسته، بهره‌مند می‌گردد؟

شیخ عبدالعزیز رحمه الله پاسخ داد: در انجام ایـن عمـل، خیـر فـراوان و پـاداش بزرگـی وجود دارد؛ اما ظاهر احادیث واردشده در این موضوع، بیانگر این است کـه ایـن پـاداش بـه کسی تعلق می‌گیرد که در مسجد، در محل نمازش می‌نشیند. البته اگر کسی به خاطر عـذری همچون بیماری یا ترس، نماز صبح را در خانه‌اش به جای آورد و آن‌گاه تا طلوع خورشید به ذکر خدای متعال یا تلاوت قرآن بپردازد و سپس دو رکعت نماز بگزارد، با وجودی که ایـن عمل را در خانه‌اش انجام داده، باز هم به خاطر عذری که داشته، از اجـر و پـاداش واردشـده در زمینه‌ی انجام این اعمال در مسجد، بهره‌مند می‌شود. گفتنی است: این پاداش، به زنی کـه در خانه‌اش پس از ادای نماز صبح، به ذکر خدا یا تلاوت قرآن می‌پردازد نیز تعلق می‌گیرد.[2]

ابن‌قیم رحمه‌الله، درباره‌ی اهمیت ذکر خدای متعال، در بامداد، می‌گویـد: «خوابیـدن در حد فاصل نماز صبح و طلوع خورشید، مکروه است. چراکه این وقت، زمان ارزشمندی است که می‌توان از آن بیشترین بهره را برد و برای رهروان راه تزکیـه و خودسـازی نیـز از اهمیـت

۱- مسند احمد (۳۰۵/۲)؛ احمد شاکر، اسناد این روایت را حسن دانسته است.

۲- نگا: مجموعة فتاوی و مقالات متنوعة، ابن‌باز (۴۰۳/۱۱)

ویژه‌ای برخوردار می‌باشد؛ چنانچه اگر تمام شب را به قیام و عبادت گذرانده باشند، باز هم این فرصت را از دست نمی‌دهند و پس از نماز صبح، تا طلوع خورشید، به ذکر خدا می‌پردازند. این وقت، ابتدای روز و هنگام نزول روزی و برکت و حصول بهره و قسمت می‌باشد و زمانی است که تمام روز بر اساس آن شکل می‌گیرد؛ از این‌رو تنها می‌توان هنگام اضطرار و از روی ناچاری در این زمان خوابید».[1] به خاطر ارزش این وقت و نیز اهمیت وافر آن در سیر و سلوک به سوی الله جل جلاله است که در بسیاری از روایات، به زنده نگه‌داشتن این وقت با ذکر و یاد خداوند، تشویق و ترغیب شده است. انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: (**مَن صلّی الفجرَ فی جماعة ثم قعد یذکر الله تعالی حتی تطلع الشمس؛ ثم صلی رکعتین، کانت کأجر حجة و عمرة، تامة تامة تامةً**)[2] یعنی: «کسی که نماز صبح را با جماعت به جا آورد و سپس بنشیند و تا طلوع خورشید، خدای را ذکر کند و آن‌گاه، دو رکعت نماز بگزارد، پاداش کامل یک حج و عمره را می‌برد». رسول اکرم صلی الله علیه وسلم برای تأکید بر پاداش کامل حج و عمره، سه بار، واژه‌ی تامة را تکرار نمود.

ابن‌رجب می‌گوید: «از آنجا که حج، یکی از برترین اعمال نیک می‌باشد و انسان مسلمان، علاقه‌ی وافری به انجام این عمل دارد و خدای متعال، آن‌چنان علاقه‌ای در دل مسلمان نسبت به این خانه‌ی بزرگ، قرار داده که همواره در حسرت دیدنش، آه سر می‌دهد و دلش به سوی آن پر می‌کشد، و نیز از آن جهت که بسیاری از مردم، نمی‌توانند (هر سال و حتی یک بار) به مکه بروند و به انجام مناسک حج، بپردازند، خدای متعال، اعمالی را برای بندگانش مشروع نموده که با انجام آن می‌توانند به اجر و پاداشی معادل اجر و پاداش حج دست یابند...».[3]

استاد بنا می‌گوید: «ای برادر گرامی! هر روز، لحظه‌ای در صبح، و لحظه‌ای در شامگاه و لحظه‌ای در سحرگاه، پیش روی توست که می‌توانی در تمام این لحظات با روح پاکت به ملأ اعلی و جهان برین عروج کنی و به خیر و نیکی دنیا و آخرت، دست یابی؛ آری! پیش رویت، موسمی چند برای طاعت و روزهایی برای عبادت و شب‌هایی برای انجام اعمال نیکی وجود دارد که قرآن کریم و پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم، تو را بدان رهنمون شده‌اند. پس

۱- تهذیب مدارج السالکین، ص۲۴۸

۲- سنن ترمذی، شماره (۵۸۶)؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.

۳- نگا: لطائف المعارف، ص۳۵۱؛ البدر فی الحث علی صلاة الفجر، ص۸۶، نوشته‌ی دکتر عماد علی.

مشتاق آن باش که در این لحظات، از ذاکران و اهل طاعت باشی، نه از غافلان و اهل نسیان و فراموشی. این فرصت را عنیمت بدان که وقت، همچون شمشیر است[۱]؛ و درنگ کردن و امروز و فردا نمودن را رها کن که هیچ ضرری بزرگ‌تر از درنگ کردن نیست».[۲]

حسن رضي الله عنه هنگام طلوع خورشید می‌گفت: (**سمع سامع بحمد الله الأعظم لا شریک له، له الملک و له الحمد و هو علی کل شئ قدیر؛ سمع سامع بحمد الله الأمجد لا شریک له، له الملک و له الحمد و هو علی کل شئ قدیر**)[۳]

حسن بن علی رضي الله عنه بر اذکار، اوراد و دعاهایی که از رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به ثبوت رسیده، پایبندی می‌کرد و مردم را به ادای نماز در مساجد تشویق می‌نمود و می‌گفت: کسی که به رفتن به مسجد، عادت کند، خدای متعال، به او یکی از این ویژگی‌ها را ارزانی می‌دارد: محبتی سودمند و مهری پوشیده نسبت به او، یا علمی طرفه و برگزیده، یا سخنی که به سوی هدایت رهنمون می‌گردد، یا گناهان را از ترس و یا شرم و حیا، ترک می‌کند».[۴]

حسن رضي الله عنه شب‌ها را به قیام و عبادت الله جل جلاله سپری می‌کرد. وی، ابتدای شب را به عبادت می‌پرداخت و برادرش حسین رضي الله عنه بخش پایانی شب، بر می‌خاست و عبادت می‌نمود.[۵]

نماز شب و راز و نیاز شبانه با خدای متعال، یکی از مهم‌ترین عواملی است که باعث بیداری و تقویت ایمان می‌گردد و نیکان و بندگان شایسته‌ی خدا، قیام شب را تجربه نموده و دریافته‌اند که عبادت و مناجات شبانه، تأثیر بسزایی در احیای دل‌ها دارد. ابن‌الحاج در **المدخل** می‌گوید: قیام شب، فواید زیادی دارد؛ از جمله اینکه قیام شب، گناهان را چنان از بین می‌برد که باد تند، برگ خشک درختان را فرو می‌اندازد؛ نماز و راز و نیاز شبانگاهی، قلب را نورانی می‌گرداند و فرشتگان آسمان، مکانی را که مؤمن شب‌گذار در آن به عبادت می‌پردازد، همچون ستارگان تابان برای زمینیان، درخشان می‌بینند و برکات و انوار قیام شب با بوی خوش و عطرآگین قیام شب، به مؤمن شب‌زنده‌دار باز می‌گردد و آن‌چنان ارمغانی با خود دارد که در وصف نمی‌گنجد و قابل توصیف نیست.

۱- یعنی همچنانکه شمشیر، زود می‌بُرد، وقت نیز به‌سرعت می‌گذرد. (مترجم)

۲- الرقائق، ص۱۸؛ به‌نقل از مجلة الدعوی، شماره‌ی۴، سال:۱۹۵۱؛ الإیمان أولا...،ص۲۴۸.

۳- الطبقات (۲۹۱/۱)، تحقیق: سلمی، با سند صحیح.

۴- عیون الأخبار (۵/۳)؛ الحسن بن علی، ص۲۷.

۵- الزهد از ابن‌حنبل، ص۱۷۱؛ رهبان اللیل از عفانی (۴۰۳/۱)

قیام شب، شرافت مؤمن است؛ چنانچه رسول‌خداﷺ فرموده است: (**شرف المؤمن صلاته بالليل و عزه استغناؤه عما في أيد الناس**)[1] یعنی: «شرافت مؤمن، به نماز شبانگاهی اوست و عزتش، در بی‌نیازی وی از آنچه که در دست مردم است».

هر چه ادعای محبت بیشتر باشد، به همان نسبت باید دلیلی بر صداقت این ادعا وجود داشته باشد؛ و لحظات و ساعات ارزشمند شب، می‌تواند دلیل صداقت کسانی باشد که ادعای محبت اللهﷻ را می‌کنند. زیرا هر کس، ادعایی می کند، باید دلیل بیاورد. شب‌زنده‌داران، ارجمندترین مردمان هستند و کسانی چون ما که شب‌هایشان را در خواب و غفلت سپری می‌کنند، نام و یاد چندانی ندارند و از مقام و منزلت والایی برخوردار نیستند؛ بلکه شب‌های غفلتشان، شرافت و آبرویی برایشان نگذاشته است».[2]

با مطالعه و بررسی سیرت حسن بن علیؓ به اهمیت قیام شب پی می‌بریم؛ آری! در شب است که می‌توانیم نهال اخلاص و راستی را در سرزمین قلب، بکاریم و درخت خیر و نیکی را بارور کنیم. بدون تردید بارور شدن درخت خیر و نیکی در بوستان قلب مؤمن، رابطه‌ی مستقیمی با میزان رسیدگی وی به نهال ایمان و اخلاص دارد و هر چقدر که مساحت بوستان خیر و ایمان افزون گردد، به همان نسبت ثمراتش، افزایش می‌یابد و انواع و اقسام نیکی‌ها، از هر سو به سوی مؤمن سرازیر می‌گردد. اللهﷻ می‌فرماید:

﴿ إِن يَعۡلَمِ ٱللَّهُ فِي قُلُوبِكُمۡ خَيۡرٗا يُؤۡتِكُمۡ خَيۡرٗا ﴾ (انفال:۷۰)

«اگر خداوند، در دل‌هایتان خیری (همچون ایمان و اخلاص) بیابد (و از قوت ایمان و صدق در اسلام برخوردار باشید)، بهتر از آنچه از شما گرفته شده، به شما عطا می‌کند».

قیام شب، یکی از مهم‌ترین جلوه‌های سپاس‌گزاری است که حسن بن علیؓ توجه ویژه‌ای به آن داشت تا بدین‌سان شکر و سپاس خداوندﷻ را به خاطر نعمت‌های بی‌شمارش به‌جای آورد. گفتنی است: شکر، یکی از اعمال نیک است و بنده‌ی سپاس‌گزار، بنده‌ای است که چون اثر نعمت بر او نمایان می‌گردد، بر تواضع و فروتنی‌اش در برابر کسی که به او نعمت داده، افزوده می‌شود. خدای متعال، می‌فرماید:

۱- صحیح الجامع، شماره‌ی۳۷۰۱؛ السلسلة الصحيحة، شماره‌ی۱۹۰۳.

۲- الإیمان أولا، ص۱۷۲.

﴿ وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ضُرّٞ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيۡهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُۥ نِعۡمَةٗ مِّنۡهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدۡعُوٓاْ إِلَيۡهِ مِن قَبۡلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادٗا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِۦۚ قُلۡ تَمَتَّعۡ بِكُفۡرِكَ قَلِيلًاۖ إِنَّكَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِ ۝٨ أَمَّنۡ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ سَاجِدٗا وَقَآئِمٗا يَحۡذَرُ ٱلۡأٓخِرَةَ وَيَرۡجُواْ رَحۡمَةَ رَبِّهِۦۗ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ۝٩ ﴾ (زمر:۸،۹)

«هنگامی که گزندی متوجه انسان می‌گردد، پروردگار خود را به فریاد می‌خواند و زاری‌کنان رو به درگاهش می‌آورد. سپس هنگامی که از جانب خود، نعمت بزرگی به او داد، خدا را که پیشتر به فریاد می‌خواند، از یاد می‌برد و شریکانی برای خدا قرار می‌دهد تا (هم خودش و هم مردم را با آن) گمراه نماید. (ای پیغمبر! به چنین فردی) بگو: اندکی از کفر خود بهره‌مند شو (و با آن، خوش بگذران، اما بدان که) تو، از دوزخیانی. آیا (چنین شخص مشرکی، بهتر است یا) کسی که پاسی از شب، در حال سجده و قیام به عبادت مشغول می‌شود و (خویشتن را) از (عذاب) آخرت بدور می‌دارد و به رحمت پروردگارش، امید می‌بندد؟ بگو: آیا کسانی که (وظیفه‌ی خود را در قبال خدا) می‌دانند، با کسانی که (این را) نمی‌دانند، برابرند؟»

در این آیات، از دو نفر، سخن به میان آمده که خداوند، بر آنان نعمتی ارزانی می‌دارد؛ بدین ترتیب که شخص اول، در آزمون سختی قرار می‌گیرد و در تنگنا به‌سر می‌برد؛ لذا با صدق و راستی، خدا را به فریاد می‌خواند و خدای متعال نیز مشکل آن شخص را برطرف می‌سازد، اما آن شخص، از سپاس‌گزاری خداوند جل جلاله، روی‌گردانی می‌کند و به گمراهی گذشته‌اش باز می‌گردد. ولی شخص دیگر، راه شکر و سپاس‌گزاری را در پیش می‌گیرد و پاسی از شب به سجده و قیام می‌پردازد. آن‌گاه قرآن در ادامه‌ی مطلب، می‌فرماید:

﴿ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾

«آیا کسانی که (وظیفه‌ی خود را در قبال خدا) می‌دانند، با کسانی که (این را) نمی‌دانند، برابرند؟»

این جمله، استفهام انکاری است؛ یعنی: بطور قطع برابر نیستند.

شاعری، چنین سروده است:

القانتون المخبتون لربهم   الناطقون بأصدق الأقوال

يحيون ليلتهم بطاعة ربهم   بتلاوة و تضرع و سؤال

وعیونهم تجری بفیض دموعهم مثـــل انـهمـار الوابل الهـطال
فی اللیل رهبان و عند جهادهم لعـــدوهم مـن أشجع الأبطال
بوجوههـــم أثـر السجود لربهم و بهــا أشعة نـوره المتلالـی[1]

ترجمه: «پرهیزگاران و نمازگزارانی که در برابر پروردگارشان، کرنش می‌کنند و راست‌ترین سخنان را بر زبان می‌رانند و شب‌هایشان را به طاعت و بندگی پروردگارشان و نیز تلاوت قرآن و زاری و عرض نیاز به درگاهش سپری می‌نمایند و از چشمانشان، همچون قطرات درشت باران، اشک سرازیر می‌گردد؛ آنان، پارسایان شب‌اند و هنگام جهاد و رویارویی با دشمن، از شجاع‌ترین پهلوانان به‌شمار می‌روند. در سیمایشان، آثار و نشانه‌های سجده برای پروردگارشان به چشم می‌خورد و انوار درخشانش در چهره‌ی آنان، نمایان است».

حسن بن علی رضي الله عنه، بسیار حج می‌گزارد؛ چنانچه ابن‌عباس رضي الله عنه می‌گوید: هیچ‌گاه بر آن‌چه در جوانی‌ام از دست داده‌ام، پشیمان نشده‌ام جز اینکه من، با پای پیاده حج نگزارده‌ام؛ و حسن بن علی رضي الله عنه بیست مرتبه با پای پیاده، حج گزارد، در حالی که بهترین مرکب‌ها برایش افسار می‌شدند. و سه بار مالش را در راه خدا به دو قسمت تقسیم کرد؛ (بخشی را برای خودش نگه داشت و بخشی را در راه خدا انفاق کرد). چنانچه موزه‌اش را بذل و بخشش می‌کرد و کفشش را نگه می‌داشت.[2]

این، نمونه‌ای از کارهایی است که حسن رضي الله عنه آن را بر خود لازم گردانیده بود، بی‌آنکه شریعت، به لزوم و وجوب آن حکم کرده باشد؛ چنانکه با پای پیاده بیست و پنج حج ادا کرد و این، بیانگر فضیلت حج پیاده است؛ همان‌طور که ندامت و پشیمانی ابن‌عباس رضي الله عنه به‌خاطر از دست دادن این عمل در دوران جوانی، دلیلی بر فضیلت آن می‌باشد. پایبندی حسن بن علی رضي الله عنه بر حج پیاده، با سختی و مشقتی که در آن است، نشان‌دهنده‌ی قوت ایمانی و اشتیاق وافرش به اعمال شایسته و انجام آنها به بهترین شکل ممکن می‌باشد. البته منظور از حج پیاده این است که حج‌گزار، با پای پیاده از مکه به عرفه و سپس از عرفه به مکه برود، نه اینکه با پای پیاده، از خانه و کاشانه‌اش رهسپار دیار حج گردد.[3] از سیرت حسن بن علی رضي الله عنه در

۱- رهبان اللیل (۳۶۵/۱)
۲- سیر أعلام النبوة (۲۶۰/۳)
۳- التاریخ الإسلامی (۲۲۱/۱۹).

می‌یابیم که رفتن پیاپی به مسجدالحرام تا حـد ممکـن و بسـتن رخـت سـفر بـدین منظـور، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. رسول اکرمﷺ فرموده است: «پیاپی، حج و عمره بگزاریـد؛ همانا انجام دادن حج و عمره به دنبال یکدیگر، فقر و گناهان را از میان می‌برد، همان‌طور که کوره، ناخالصی آهن را از بین می‌برد».[۱]

از این‌رو حسن بن علیؓ بنا به روایتی، بیست و پنج مرتبه، با پای پیاده حـج گـزارد، در حالی که بهترین مرکب‌ها را در اختیار داشت.[۲] حسنؓ فرموده است: «مـن، از پروردگـارم، شرم می‌کنم که در حالی او را ملاقات نمایم که با پای پیاده به خانه‌اش نرفته باشم».[۳]

حسنؓ، کم‌تر سخن می‌گفت و بیشتر اوقات، مطـابق سـنت و روش جـد بزرگـوارش، رسول‌خداﷺ، ساکت و مشغول عبادت بود.

زهد حسن بن علیؓ

حسنؓ از خلال هم‌زیستی با قرآن کریم و همراهی با پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علـیؓ، و نیز با اندیشیدن در این دنیا، بدین نکته پی برد که دنیا، سرای امتحان و آزمایش است؛ وی، بر اساس آموزه‌ها و رهنمودهای قرآنی، پرورش یافت و آیاتی را که از دنیا و حقارت و فنای آن، سخن می‌گوید، تماماً فرا گرفت. حسنؓ هر روز سوره‌ی کهف را تـلاوت مـی‌کـرد و نگاهش به این آیات کریمه می‌افتاد که:

﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا ٤٥ ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا ٤٦﴾ (کهف:۴۵،۴۶)

«(ای پیغمبر!) برای آنان (که به دارایی دنیا می‌نازنـد و بـه اولاد و امـوال خـویش مـی‌بالنـد) مثال زندگی دنیا را بیان کن که همچون آبی است که از آسمان فرو می‌فرستیم. سپس گیاهـان زمـین، از آن (سیراب می‌شوند و رشد می‌کنند و) انبوه می‌گردند. (ولـی ایـن صـحنه‌ی دل‌انگیـز دیـری

۱- الإیمان أولا، ص۲۴۹.

۲- تاریخ ابن‌عساکر (۷۲/۱۴)

۳- تاریخ ابن‌عساکر (۷۱/۱۴)

نمی‌پاید و گیاهان سرسبز، پژمرده می‌شوند و) سپس خشک و پرپر می‌گردند و بادها، آنها را پخش و پراکنده می‌سازند. و خداوند، بر هر چیزی تواناست. دارایی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند و اما اعمال شایسته‌ای که نتایج آنها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگارت دارد و بهترین امید و آرزوست».

این مثال زیبا و دقیق قرآنی، بیانگر حقارت و ناچیز بودن دنیاست و بر زوال و عدم ماندگاری آن دلالت می‌کند و نابودی نعمت‌ها و ظواهر زیبا و فریبنده‌ی آن را به تصویر می‌کشد. خدای متعال پس از بیان اینکه دنیا، دیری نمی‌پاید و چندان ماندگاری و دوامی ندارد، به بیان این نکته می‌پردازد که به پندار مردم، فرزندان و دارایی، زینت زندگی دنیایند و آن‌گاه این نکته را روشن می‌سازد که زینت زندگی دنیا، خیلی زود از میان می‌رود؛ از این‌رو زیبنده و سزاوار هیچ عاقل و خردمندی نیست که دل به دنیا ببندد و به نعمت‌های فانی و زودگذر آن ببالد.

اینکه خدای متعال می‌فرماید: ﴿ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا ﴾، بدین معناست که اعمال شایسته‌ای همچون نماز، صدقه، جهاد در راه الله، کمک به فقیران و نیز ذکر و یاد خدا، بیشترین ثواب و پاداش را به دنبال دارند و سبب نزدیکی بنده به خداوند متعال می‌شوند و از نتایج جاودانه و ماندگاری برخوردارند و ثواب و پاداش اعمال نیک و شایسته، به صاحبان آنها باز می‌گردد. و﴿ خَيۡرٌ أَمَلٗا ﴾، بدین معناست که صاحبان اعمال نیک، در آخرت به تمام آرزوهایی که در دنیا داشته‌اند، دست می‌یابند.[۱]

حسن بن علی رضی الله عنه بر اساس رهنمودهای جد بزرگوارش، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که آگاه‌ترین مردم نسبت به دنیا و قدر و اندازه‌ی آن بود، پرورش یافت. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است: (**لو کانت الدنیا تعدل عندالله جناح بعوضة ما سقی کافراً شربة ماء**)[۲] یعنی: «اگر دنیا نزد خدا به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، به هیچ کافری جرعه‌ای آب نمی‌داد». همچنین فرموده است: (**ما الدنیا فی الآخرة إلا مثل ما یجعل أحدکم أصبعه فی الیم فلینظر بم یرجع**)[۳] یعنی: «دنیا در مقایسه با آخرت، تنها بدین می‌ماند که یکی از شما انگشتانش را در آب دریا فرو

۱- نگا: التفسیر المنیر (۲۶۱/۱۵)

۲- سنن ترمذی، شماره‌ی ۴۱۱۰.

۳- مسلم، شماره‌ی ۲۸۵۸.

برد، آن‌گاه بنگرد که با چه مقدار باز می‌گردد». و نیز فرموده است: (**الدنیا سـجن المـؤمن و جنة الکافر**)[1] یعنی: «دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است».

آثار آموزه‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی، در امیـر مؤمنـان، حسـن بـن علـی رضی الله عنه نمایـان گشت و از این‌رو یکی از بارزترین نمونه‌های اسلامی در زمینـه‌ی زهـد و بـی‌رغبتـی بـه دنیـا گردید.

در زمینه ی زهد و بی‌رغبتی به دنیا، مثال‌ها و نمونه‌های جالبی برای ما بیان شده که اینک به برخی از آنها می‌پردازیم:

حرص و آز انسان نسبت به پست و مقام (جـاه‌طلبـی) بسـی شـدیدتر از حـرص و آزِ وی نسبت به مال و ثروت است؛ همان‌طور که ضرر و زیان جاه‌طلبی، برای انسان، از حرص و آزِ ثروت‌اندوزی بیشتر می‌باشد. چنانکه انسان برای دستیابی به پست و مقام، حاضر اسـت هزینـه کند و مال و ثروتش را خرج نماید. بدین ترتیب زهد و بـی‌رغبتـی نسـبت بـه پسـت و مقـام، خیلی سخت‌تر و دشوارتر از بی‌علاقگی به مال و ثروت است.

جاه‌طلبی، بر دو نوع است؛ یک نوع آن، بدین شکل است که انسان، شـرف و برتـری را در قدرت و فرمانروایی و مال و ثروت جستجو می‌کند و این، خیلی خطرناک است؛ چراکـه در بیشتر اوقات، سبب محرومیت انسان از خیـر و نیکـی، کرامـت، عـزت و شـرافت آخـرت می‌گردد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗاۚ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ ٨٣ ﴾ (قصص:۸۳)

«ما، آن سرای آخرت را تنها بهره‌ی کسانی می‌گردانیم که در زمین، خواهـان برتـری و اسـتکبار نیستند و فساد و تباهی نمـی‌جوینـد (و دل‌هایشـان، از آلـودگی‌هـای جـاه‌طلبـی، برتـری‌جـویی و تبهکاری، پاک و پالوده است) و عاقبت، از آنِ پرهیزگاران می‌باشد».

خیلی کم و اندکند افراد جاه‌طلبی که در دنیـا خواهـان برتـری و ریاسـت بـوده و بـه آن دست یافته باشند؛ بلکه چنین افرادی به خود، واگذار شده[2] و تنهـا مانـده‌انـد. چنانچـه رسـول اکرم صلی الله علیه وسلم به عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه فرمـوده اسـت: (يَـا عَبْـدَالرَّحْمَنِ بْـنَ سَـمُرَةَ، لا تَسْـأَلِ

۱- مسلم، شماره‌ی۲۸۵۶.

۲- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص۳۳

الإمَارَةَ، فَإِنَّکَ إِنْ أُوتِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَة وُكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَة أُعِنْتَ عَلَيْهَا)[۱] یعنی: «ای عبدالرحمن! امارت را درخواست مکن؛ زیرا اگر پس از درخواست، به امارت برسی، به آن، واگذار می‌شوی[۲] و اگر بدون درخواست، به امارت برسی، بر آن، یاری خواهی شد».[۳]

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: (إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الإِمَارَة، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَة، فَنِعْمَ الْمُرْضِعَةُ، وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ)[۴] یعنی: «شما، برای رسیدن به فرمانروایی و ریاست، حرص و آز می‌ورزید، ولی روز قیامت باعث پشیمانی شما خواهد شد. ریاست، شیردهنده‌ی خوبی است (و لذات زیادی دارد)، اما (پس از مردن یا برکنار شدن از آن،) چه جدا شدن بدی دارد».[۵]

محبت مال و ریاست و حرص و آز نسبت به آن، دین شخص را به تباهی می‌کشاند، تا آنجا که چیزی از تدین و دین‌داری شخص، جز آنچه خدا بخواهد، باقی نمی‌ماند. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است: (ما ذئبان جائعان أُرسلا فی غنم بأفسد لها من حرص المرء علی المال و الشرف لدینه)[۶] یعنی: «دو گرگ گرسنه که به میان گوسفندان می‌زنند، آن‌قدر فساد و خرابی برای گوسفندان ایجاد نمی‌کنند که حرصِ مال و ریاست، دین شخص را به فساد و تباهی می‌کشاند».

محبت مال و ریاست، ریشه در محبت دنیا دارد و ریشه‌ی محبت دنیا، پیروی از خواسته‌های نفسانی است.[۷]

وهب بن منبه می‌گوید: یکی از پیامدهای پیروی از هواها و خواسته‌های نفسانی، علاقه‌ی وافر به دنیاست که از آن جمله، می‌توان محبت مال و ریاست را نام برد. محبت مال و ثروت

۱- بخاری، شماره‌ی۶۶۲۲)

۲- ابن‌حجر رحمه‌الله می‌گوید: معنای حدیث از این قرار است که: هر کس، درخواست امارت نماید و امارت، به او داده شود، با آن تنها می‌ماند و به خاطر حرصی که برای رسیدن به امارت داشته، یاری نمی‌گردد. [مترجم]

۳- یعنی خداوند، تو را در جریان امارت، یاری خواهد کرد. [مترجم]

۴- بخاری، شماره‌ی۷۱۴۸

۵- یعنی گذشته از آنکه انسان، از لذت‌های آن، جدا می‌گردد، باید پاسخ‌گوی تبعات آن نیز باشد. [مترجم]

۶- الإحسان فی تقریب صحیح ابن‌حبان، شماره‌ی۳۲۱۸). این حدیث، حسن صحیح است.

۷- نگا: شرح حدیث ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص۷۱.

و نیز جاه‌طلبی و برتری‌جویی، سبب بی‌پروایی نسبت به محارم الهی و حتی حلال پنداشتن آنها می‌گردد.[1] از این‌رو خدای متعال فرموده است:

﴿ فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ﴿٣٧﴾ وَءَاثَرَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ ٱلۡجَحِيمَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَمَّا مَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفۡسَ عَنِ ٱلۡهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ ٱلۡجَنَّةَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ ﴿٤١﴾ ﴾ (نازعات:۳۷-۴۱)

«اما آن کسی که طغیان و سرکشی نماید و زندگی دنیا را (بر آخرت) ترجیح دهد، بطور قطع دوزخ، جایگاه اوست؛ و اما آن‌کس که از جاه و مقام پروردگار خود بترسد و نفس را از هوی و هوس باز بدارد، قطعاً بهشت، جایگاه (او) است».

نفس، برتری و سیطره بر هم‌نوعان خود را دوست دارد؛ از این‌روست که تکبر و حسادت به‌وجود می‌آید. اما انسان عاقل و خردمند، برای رسیدن به برتری جاودانه‌ای تلاش می‌نماید که رضایت الله جل جلاله و نزدیکی به او را به دنبال دارد و از برتری زودگذر و فناپذیری که سبب خشم الله جل جلاله می‌گردد و بنده را به پستی و انحطاط و دوری از خداوند عز و جل سوق می‌دهد، روی می‌گرداند؛ چراکه این علو و برتری، ناپسند می‌باشد و در حقیقت، تکبر و گردن‌کشی در زمین است. بطور قطع برتری جاودانه‌ی مؤمن و علاقه و اشتیاق به آن، پسندیده است؛ چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ﴿٢٦﴾ ﴾ (مطففین:۲۶)

«مسابقه‌دهندگان، باید برای به دست آوردن این (نعمت‌های جاویدان بهشت) بر یکدیگر پیشی بگیرند».

حسن رضی الله عنه فرموده است: «هرگاه شخصی را دیدی که برای به دست آوردن دنیا با تو مسابقه می‌دهد، تو برای به دست آوردن آخرت، با او مسابقه بده». وهیب بن ورد می‌گوید: «تا آنجا که می‌توانی بکوش تا کسی در راه خدا بر تو سبقت نگیرد».[2] یعنی در این مسیر بیش از همه کوشا باش.

مسابقه دادن برای رسیدن به درجات والای آخرت و طلب برتری در منازل آن از طریق سعی و تلاش در انجام اعمال نیک، مشروع است و انسان نباید در این راستا به کم‌تر از آنچه

۱- مرجع پیشین.

۲- مرجع پیشین،ص۷۲

در توان اوست، قناعت کند. اما باید نسبت به برتری فناپذیر و گذرای دنیا که سبب حسرت، پشیمانی و ذلت و زبونی انسان می‌گردد، بی‌علاقه بود و نسبت به آن زهد ورزید و از آن، روی‌گردانی کرد.[۱]

می‌توان این دانش و فقه ارزشمند و بزرگ را از سیرت حسن بن علی رضی‌الله‌عنهما آموخت که قدرت و فرمانروایی را به‌خاطر کسب رضای خدا و نیز به منظور جلوگیری از ریختن خون مسلمانان، رها کرد؛ آن‌هم در حالی که در کمال قدرت و توان قرار داشت. خود آن بزرگوار فرموده است: «سران عرب، در اختیار من بودند؛ آنان، با هر کس که من، سازش می‌کردم، سازش می‌کردند و با هر کس که من می‌جنگیدم، جنگ می‌نمودند، ولی من، آن را به‌خاطر رضای خدا رها کردم».[۲]

در روایت دیگری آمده که فرمود: «اما من، از این ترسیدم که روز قیامت هفتاد یا هشتادهزار نفر یا کم‌تر و یا بیشتر، در حالی بیایند که از رگ‌هایشان خون، جاری است و هر یک از آنان، از خداوند خواستار رسیدگی به این باشد که خونش، برای چه، ریخته شده است؟»[۳]

پس از شهادت علی رضی‌الله‌عنه، نودهزار نفر با حسن رضی‌الله‌عنه بیعت کردند، اما حسن رضی‌الله‌عنه نسبت به امارت، بی‌علاقه بود؛ از این‌رو خلافت را به معاویه رضی‌الله‌عنه واگذار کرد و فرمود: «هیچ خونی به دست من، به زمین نمی‌ریزد».[۴]

سخاوت و گشاده‌دستی حسن رضی‌الله‌عنه در زمینه‌ی انفاق

یکی از ویژگی‌های قرآنی و صفاتی که افراد بزرگوار، بدان آراسته‌اند، سخاوت و بخشندگی و انفاق در راه خداست که حسن رضی‌الله‌عنه به تمام معنا، به آن آراسته بود. قرآن کریم، سخاوتمندان را به بهترین شکل ستوده است؛ چنانکه در آغاز دومین سوره‌ی قرآن می‌فرماید:

﴿ الٓمٓ ۝١ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ۝٢ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ۝٣ وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ

۱- مرجع پیشین، ص۷۳

۲- البداية و النهاية (۲۰۶/۱۱)

۳- تاریخ دمشق (۱۰۴/۱۴)

۴- مرجع پیشین (۱۹۸/۱۴)

إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴿٥﴾﴾ (بقره:۱-۵)

«الف، لام، میم. این، کتابی است که هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران می‌باشد؛ آن کسانی که به غیب (و جهان نهان همچون فرشتگان، رستاخیز، بهشت و دوزخ و... که فراتر از دایره‌ی دانش انسان است) ایمان دارند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه بهره‌ی ایشان ساخته‌ایم، می‌بخشند. آن کسانی که به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان می‌آورند و به آخرت، یقین دارند. چنین کسانی بر هدایتی از سوی پروردگارشان هستند و آنان، رستگارند».

آری! آثار و نشانه‌های ارزش‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی و نیز نتایج پرورش یافتن عملی در دامان امیر مؤمنان علی رضی الله عنه، در شخصیت حسن رضی الله عنه نمایان گشت و بدین‌سان نشانه‌های بارز و روشنی را برای ما به یادگار گذاشت که بیانگر ریشه‌دار بودن انفاق و سخاوت و بخشندگی در شخصیت آن بزرگوار است. چنانچه در رتبه و جایگاه والایی در زمینه‌ی سخاوت و بخشندگی قرار گرفت و چرا چنین نباشد، حال آنکه در خانه‌ی بزرگ‌ترین و سخاوتمندترین فرد بشر، آقایمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم پرورش یافت؛ همان پیغمبر باسخاوت و کریمی که بدون هیچ نگرانی و ترسی از فقر و نداری، بذل و بخشش می‌کرد. به‌هر حال حسن رضی الله عنه این خلق و خوی کریمانه را از جد بزرگوارش به‌ارث برد و سخاوت و بخشندگی، از همان دوران کودکی، در آن بزرگ‌مردِ جود و کرم، جای گرفت و او را زبان‌زد همگان در سخاوت و بخشندگی و نیز اسوه‌ی بزرگان جود و بخشش نمود.[۱]

محمد بن سیرین رحمه‌الله می‌گوید: چه بسا حسن بن علی رضی الله عنه به یک نفر، صدهزار درهم جایزه می‌داد.[۲]

سعید بن عبدالعزیز می‌گوید: باری حسن بن علی رضی الله عنه از شخصی که در کنارش بود، شنید که دعا می‌کرد خدای متعال، او را صاحب ده‌هزار درهم بگرداند. حسن رضی الله عنه برخاست و به خانه‌اش رفت و ده‌هزار درهم برای آن شخص فرستاد.[۳] گفته‌اند: یک بار حسن رضی الله عنه غلامی را دید که در کنار یکی از باغ‌های مدینه، لقمه‌ای از تکه‌نانی می‌گرفت و می‌خورد و لقمه‌ای را

۱- الدوحة النبوية الشريفة، ص۸۴

۲- نگا: تهذيب الكمال (۲۳۴/۶)

۳- سير أعلام النبلاء (۲۶۰/۳)

هم به سگی می‌داد که آنجا بود. حسنﷺ به آن غلام فرمود: «چرا چنین می‌کنی؟» گفت: «من، از خدا شرم می‌کنم که خودم از این نان بخورم و به این سگ هیچ ندهم!» حسنﷺ فرمود: «همین‌جا باش تا باز گردم». آن‌گاه نزد صاحب غلام رفت و آن غلام و نیز باغی را که او در آن بود، خریداری نمود و پس از آنکه بازگشت، آن غلام را آزاد کرد و باغ را به او بخشید. آن غلام گفت: «ای آقایم! باغ را به‌خاطر همان کسی بذل و بخشش می‌کنم که شما، آن را به‌خاطر او به من بخشیدید».[۱]

ابوهارون عبدی می‌گوید: از دیار خود، رهسپار حج شدیم؛ وارد مدینه شدیم و نزد حسن بن علیﷺ رفتیم و از مقصدمان و وضعیتی که داشتیم، او را باخبر ساختیم؛ هنگامی که از نزدش رفتیم، برای هر یک از ما چهارصد درهم فرستاد. از این‌رو بازگشتیم و به او گفتیم که ما، تنگ‌دست نیستیم. فرمود: «نیکی‌ام را به من باز نگردانید؛ اگر وضعیتی غیر از این می‌داشتید، این مقدار، برای شما اندک بود، اما من، بیش از این، به شما نیکی می‌کنم (و آن، اینکه به شما خبر می‌دهم که) خداوند متعال، در روز عرفه، در برابر فرشتگانش، به بندگان خویش مباهات می‌کند».[۲]

آری! این، حسن بن علیﷺ است که هرچند می‌داند آن حاجیان، مشکل مالی ندارند، باز هم به آنان مقداری پول می‌دهد؛ بنابراین اگر نیازمند بودند، حسنﷺ کمک بیشتری به آنان می‌کرد. همچنین زمانی که حج‌گزاران، به او گفتند که تنگ‌دست نیستند، آن مال را از آنان پس نگرفت و این، دلیلی بر سخاوت و بخشندگی ذاتی اوست. چنانچه از یاد نبرد که در حق آنان نیکی بهتری نیز بنماید؛ از این‌رو برای آنان فضیلت روز عرفه را یادآوری نمود که خداوند متعال، به سبب آن در برابر فرشتگانش، به بندگان خویش مباهات می‌نماید.

عبدالله بن عبیدالله بن عمیر می‌گوید: ابن‌عباسﷺ در مورد حسن بن علیﷺ فرموده است: «سه بار مالش را در راه خدا به دو قسمت تقسیم کرد؛ (بخشی را برای خودش نگه داشت و بخشی را در راه خدا انفاق کرد). چنانچه موزه‌اش را بذل و بخشش می‌کرد و کفشش را نگه می‌داشت.[۳]

۱- البداية و النهاية (۱۱/۱۹۶)
۲- سير أعلام النبلاء (۳/۲۶۱)
۳- سير أعلام النبوة (۳/۲۶۰)

این، نمونه‌ای ممتاز در زمینه‌ی سخاوت و بخشندگی است که حسن بن علی‌ رضی الله عنه سه بار، اموالش را دو بخش نمود و نیمی از آن را در راه خدا انفاق کرد. آن بزرگوار در محاسبه‌ی نفس خویش بسیار دقیق بود؛ آن‌چنان‌که گویا در حال ادای یکی از واجبات بود. چنانچه موزه‌اش را بذل و بخشش می‌کرد و کفشش را نگه می‌داشت؛ حال آنکه موزه و کفش، با هم، قابل استفاده هستند. بدین‌سان حسن رضی الله عنه اسوه‌ای برجسته برای مسلمانان در زمینه‌ی اعمال خیر، و نیکی کردن به دیگران گردید.[1] وی، از سخاوتمندترین افراد دوران خویش بود[2] و در شمار بخشنده‌ترین افراد قرار داشت.

باری معاویه بن ابی‌سفیان رضی الله عنه یکصدهزار درهم برای حسن رضی الله عنه فرستاد. حسن رضی الله عنه این مقدار پول را در میان هم‌نشینانش تقسیم نمود و به هریک از آنان، ده‌هزار درهم رسید.[3]

یک‌بار حسن رضی الله عنه نزد اسامه بن زید رضی الله عنه رفت و او که در واپسین لحظات زندگی‌اش قرار داشت، اظهار غم و اندوه می‌کرد. حسن رضی الله عنه به او گفت: «ای عمو! چه چیزی، تو را غمگین نموده است؟» پاسخ داد: «ای فرزند رسول‌خدا! شصت‌هزار درهم، بدهی دارم و نمی‌توانم بدهی‌ام را بپردازم». فرمود: «من، آن را از طرف تو پرداخت خواهم کرد». اسامه رضی الله عنه گفت: «خداوند، مشکلات تو را حل کند؛ به‌راستی خداوند متعال، بهتر می‌داند که رسالتش را به چه کسی واگذار نماید».[4]

همگان، بر سخاوت و بخشندگی حسن رضی الله عنه گواهی می‌دادند؛ دلیل این ادعا، اینکه باری یک بادیه‌نشین به مدینه آمد و از مردم درخواست کمک نمود. مردم، او را راهنمایی کردند که برای این منظور نزد حسن بن علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه یا عبدالله بن جعفر رضی الله عنه یا سعید بن عاص برود. وی، سعید بن عاص رضی الله عنه را دید و سعید نیز، او را گرامی داشت و خواسته‌اش را برآورده نمود.[5]

۱- التاریخ الإسلامی (۱۳۷/۱۷)

۲- المحاسن و المساوی، ص۵۵؛ الحسن بن علی، ص۳۲

۳- الحسن بن علی، ص۳۲

۴- المحاسن و المساوی، ص۵۷

۵- غایة المرام، عزالدین القریشی (۹۵/۱)

از حسن بن علی رضی الله عنه پرسیدند: «چه کسی بهترین زندگی را دارد؟» فرمود: «کسی که مردم را در زندگانی‌اش شریک نماید». گفتند: «بدترین مردم، کیست؟» پاسخ داد: «فردی که هیچ‌کس را در زندگی‌اش، شریک نمی‌کند».[1]

از حسن بن علی رضی الله عنه پرسیدند: «چرا ما، هیچ‌گاه تو را نمی‌بینیم که درخواست گدایی را رد کنی، هرچند که خود در فقر و تنگنا باشی؟!» فرمود: «خدای متعال، مرا عادت داده که نعمت‌هایش را بر من سرازیر نماید و من نیز عادت کرده‌ام که نعمت‌های الهی را به مردم بذل و بخشش نمایم؛ لذا از این می‌ترسم که اگر عادتم را قطع کنم، خدای متعال، عادتش را از من باز بدارد».[2]

حسن بن علی رضی الله عنه در بذل و بخشش، میان فقیر و ثروتمند، بزرگ و کوچک و افراد نزدیک و دور یا بیگانه فرقی نمی‌گذاشت. زیرا نفسی که با با بذل و بخشش، آرامش می‌یابد و لذتش را در شاد کردن دیگران به‌خاطر کسب رضای الله می‌بیند، آرامش را با در پیش گرفتن چنین رویه‌ای، به دست می‌آورد.

گویا منظور حافظ ابراهیم، همین شخصیت بزرگوار بوده که درباره‌اش سروده است:

إنی لتطربنی الخلال کریمة	طرب الغریب بأوبة و تلاق
و یهزنی ذکر المروءة والندی	بین الشمائل هزة المشتاق
فإذا رزقت خلیقة محمودة	فقداصطفاک مقسم الأرزاق
فالناس هذا حظه مال و ذا	علم و ذاک مکارم الأخلاق

یعنی: «خصلت‌های پسندیده ی سخاوت و بخشش، مرا آن‌چنان شادمان می‌کند که مسافر هنگام بازگشت از سفر غربت و دیدن عزیزانش شادمان می شود. یادآوری مردانگی و سخاوت از میان سایر خصلت‌ها، مرا همچون انسان مشتاق به وجد می‌آورد. اگر به تو خلق و خوی پسندیده‌ای، داده شده، باید بدانی که تقسیم‌کننده‌ی روزی‌ها، تو را برگزیده است. نصیب برخی از مردم، مال و ثروت است و نصیب برخی هم علم و دانش و بعضی از آن‌ها نیز خلق و خوی‌های پسندیده، نصیبشان می گردد».

۱- تاریخ یعقوبی (۲/۲۲۶).

۲- نصیحة الملوک، ص۴۳۸، از ماوردی

باری علی بن ابی‌طالبﷺ به دنبال سخنرانی‌ای که برای مردم ایراد نمود، فرمود: «برادرزاده‌ی شما، حسن بن علی، مقداری مال جمع‌آوری کرده و می‌خواهد آن را در میان شما تقسیم نماید». مردم، پیرامون حسنﷺ جمع شدند. حسنﷺ فرمود: «من، این مال را برای فقرا جمع‌آوری نموده‌ام». آن‌گاه نیمی از مردم برخاستند. نخستین کسی که از آن مال، چیزی دریافت کرد، اشعث بن قیس بود.[1]

از سیرت حسن بن علیﷺ بدین نکته پی می‌بریم که سرآغاز روی آوردن نفس به رضایت و خشنودی الله متعال و رهایی‌اش از جاذبه‌های زمینی و پاک کردن آن از بخل و تنگ‌نظری، به انفاق و بذل و بخشش پیوسته و همیشگی در راه خدا بستگی دارد تا آنکه این ویژگی، یکی از عادات مسلمان گردد و بدین ترتیب زهد و بی‌علاقگی به مال را در وجود انسان ایجاد کند و محبت مال و ثروت را از دل‌ها بیرون نماید، به‌گونه‌ای که مسلمان ثروتمند، نه از افزایش مال و ثروتش، شادمان گردد و نه از کاهش و نقصان آن، ناراحت و غمگین شود؛ چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿ لِّكَيۡلَا تَأۡسَوۡاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ وَلَا تَفۡرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٍ ٢٣ ﴾ (حدید:۲۳)

«تا شما، نه به‌خاطر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان رفته است و نه بر آنچه که خدا به شما داده، شادمان شوید. و خداوند، هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد».

ناگفته پیداست که صدقه دادن، اثر بسزایی در تزکیه‌ی نفس دارد؛ همچنین فواید دنیوی و اخروی بسیاری در صدقه دادن، نهفته است که به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

- صدقه دادن، باروری و رشد مال را به دنبال دارد:

ابوهریرهﷺ می‌گوید: رسول‌خداﷺ فرمود: (مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلا يَقْبَلُ اللَّهُ إلاَّ الطَّيِّبَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بيَمِينِهِ،ثُمَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ)[2] یعنی: «خداوند، فقط صدقه‌ای را قبول می‌کند که از مال حلال باشد؛ هرکس، به‌اندازه‌ی یک دانه خرما، از مال حلال صدقه دهد، خداوند، آن را به دست راستش

۱- الطبقات (۲۷۸/۱)؛ با سند صحیح.

۲- متفق علیه

می‌گیرد و برای صاحبش چنان پرورش می‌دهد که شما، کره‌اسب خود را پرورش می‌دهید تا آنکه آن دانه‌ی خرما، به‌اندازه‌ی یک کوه شود».

● صدقه، مانعی در برابر آتش جهنم است:

عایشه‌ی صدیقه رضی‌الله عنها می‌گوید رسول‌خدا ﷺ فرمود: (**یا عایشة! استتری من النار و لو بشق تمرة...**)[1] یعنی: «ای عایشه! از آتش جهنم و لو به‌وسیله‌ی (صدقه دادن) تکه‌ای خرما، پرهیز کن».

● صدقه، سایه‌ای برای صاحبش در روز قیامت است:

عقبه بن عامر رضی‌الله عنه می‌گوید: از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: (**کلُّ امرئ فی ظِلِّ صَدَقَتِهِ حتّی یقضی بین النّاسِ**)[2] یعنی: «هر کسی (در روز قیامت) در سایه‌ی صدقه‌اش قرار دارد تا آنکه میان مردم قضاوت شود».

● صدقه، عذاب را دفع می‌کند:

ابوسعید خدری رضی‌الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: (**یَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ وَ أکثِرنَ الإستغفارَ، فَإِنِّی رَأَیتُکُنَّ أَکْثَرَ أَهْلِ النَّارِ ُإنّکن تکْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَکْفُرْنَ الْعَشِیرَ**)[3] یعنی: «ای گروه زنان! صدقه دهید و بسیار استغفار نمایید؛ زیرا من، بیشتر شما را اهل دوزخ دیدم، بدین خاطر که شما، به‌کثرت نفرین می‌کنید و از شوهرانتان نافرمانی و ناسپاسی می‌نمایید».

ابن‌حجر رحمه‌الله می‌گوید: این حدیث، بیانگر این است که صدقه، عذاب را دفع می‌کند و کفاره‌ی گناهان می‌باشد.[4]

پیشتر گفته شد که صدقه دادن، فواید دنیوی بسیاری دارد و احادیثی چند، در تأیید فواید دنیوی صدقه، روایت شده است. صدقه، شفای بیماری‌ها و دفع بلایاست و سبب آسان شدن کارها و جلب رزق و روزی است و از مرگ بد جلوگیری می‌کند و خشم الهی را فرو می‌خواباند و آثار گناهان را از میان می‌برد.[5]

۱- صحیح الترغیب و الترهیب، از آلبانی، ۸۵۵

۲- صحیح الترغیب و الترهیب، از آلبانی، شماره‌ی۸۲۲

۳- متفق علیه

۴- نگا: فتح‌الباری (۵۳۶/۱)

۵- الإیمان أولا کیف نبدأ به، ص۱۸۸.

انفاق در راه خدا، رابطه‌ی محکم و مستقیمی با سیر و سلوک الی الله دارد و وسیله‌ای به تمام معنا مؤثر و بلکه محوری و اساسی برای زنده کردن دل و بیدار نمودن ایمان است. حسن بن علی رضی الله عنه برای ما اسوه و نمونه‌ی برجسته و نیکی در زمینه‌ی سخاوت و بخشندگی و گشاده‌دستی در راه خداست. انفاق در راه الله، از بزرگ‌ترین دروازه‌های بهشت می‌باشد و این درب، بیشتر برای ثروتمندان باز است که توانایی انفاق و صدقه دادن را دارند. بسیاری از سرآمدان این امت همچون عثمان، عبدالرحمن بن عوف و حسن و... از این طریق، دروازه‌ی بهشت را برای خویش گشودند. از این‌رو ثروتمندان باید در این دوران به سوی این دروازه بشتابند و تا آنجا که می‌توانند به حمایت مالی از فعالیت‌های دینی و دعوتی برخیزند و بدین‌سان رضای الله جل جلاله و بهشت را کسب کنند و سهمی در نصرت و یاری دین خدا و کمک‌رسانی به نیازمندان داشته باشند؛ نه آنکه بخل بورزند که در صورت بخل ورزیدن، خدای متعال نیز آنان را در تنگنا قرار خواهد داد.

حلم و بردباری حسن رضی الله عنه

میان حسن بن علی و مروان بن حکم، دعوایی لفظی صورت گرفت؛ مروان رو به حسن رضی الله عنه کرد و سخنان تندی به او گفت و حسن رضی الله عنه همچنان ساکت بود و هیچ نمی‌گفت تا اینکه مروان، بینی خود را با دست راستش پاک کرد. آن‌گاه حسن رضی الله عنه به مروان گفت: «وای بر تو! مگر نمی‌دانی که دست راست برای پاک کردن صورت و دست چپ، برای شرمگاه است؛ وای بر تو». بدین ترتیب مروان ساکت شد.[1]

حسن رضی الله عنه تا آن هنگام که مروان، با او به تندی سخن می‌گفت، ساکت بود، اما همین که مروان، عملی بر خلاف سنت انجام داد، حسن رضی الله عنه به‌خاطر خدا خشمگین شد و اشتباه مروان را به او گوش‌زد کرد.[2]

زمانی که حسن بن علی رضی الله عنه درگذشت، مروان بر سر جنازه‌ی آن بزرگوار حاضر شد و گریست. حسین رضی الله عنه به مروان فرمود: «آیا اینک بر او می‌گریی، حال آنکه پیشتر سخنان

۱- سیر أعلام النبلاء (۳/۲۶۰).

۲- الدوحة النبویة الشریفة، ص۸۷.

درشتی به او می‌گفتی و با رویه‌ی بدی داشتی؟» مروان، ضمن اشاره به کوه گفت: «من، با کسی این رویه را داشتم که از این کوه، بردبارتر بود».[1]

ابن‌عایشه، به‌نقل از یکی از شامیان می‌گوید: وارد مدینه شدم؛ مردی دیدم که بر استری سوار بود. من، پیشتر سیما و قیافه‌ای زیباتر از آن و لباس و مرکبی بهتر از آن، ندیده بودم. محبتش در قلبم افتاد. درباره‌اش پرس و جو کردم که کیست؟ گفتند: او، حسن بن علی بن ابی‌طالب است. آنجا بود که قلبم، آکنده از بغض و کینه نسبت به وی گردید و در عین حال به علی رضی الله عنه حسادت ورزیدم که چنین فرزندی داشته باشد. به سوی حسن رضی الله عنه رفتم و به او گفتم: «آیا تو، فرزند علی بن ابی‌طالب هستی؟» گفت: «آری؛ من، فرزند علی هستم». آنجا بود که به او و پدرش ناسزا گفتم. و چون سخنانم پایان یافت، حسن رضی الله عنه به من گفت: «گمان می‌کنم، غریبی». گفتم: آری. فرمود: «با ما بیا؛ اگر به خانه‌ای نیاز داشته باشی، تو را در سرایی جای می‌دهیم و اگر محتاج مالی باشی، به تو مال و ثروت می‌دهیم یا هر نیازی که داشته باشی، به تو کمک می‌کنیم».

می‌گوید: در حالی از نزدش بازگشتم که هیچ‌کس را بر روی زمین به‌اندازه‌ی او دوست نداشتم. وقتی عملکرد خودم و او را به یاد می‌آورم، خود را سرزنش می‌کنم و او را سزاوار قدردانی می‌دانم».[2]

از این رویکرد بزرگ‌منشانه‌ی حسن بن علی رضی الله عنه به فحوای حلم و بردباری وی پی می‌بریم و چگونگی تعامل با مخالفان و نفوذ در دل و روان آنان را می‌آموزیم. آری! با نیکی کردن به مخالفان و رفتار نرم با آنان و نیز صبر و شکیبایی بر اذیت و آزارشان، می‌توان دلشان را به‌دست آورد؛ چراکه معمولاً جهل و نادانی بر آنان، چیره است و حقایق را نمی‌دانند. و این، اجرای این حکم الهی است که:

﴿ خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩ ﴾ (اعراف:۱۹۹)

«گذشت داشته باش و به کار نیک دستور بده و از نادانان، صرف نظر و چشم‌پوشی کن».

به‌هر حال حسن رضی الله عنه به حکم خداوند متعال عمل کرد و به جد بزرگوارش رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اقتدا نمود. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم در برابر افتراها و سخنان باطل و بی‌اساسی که به او نسبت

۱- تهذیب الکمال (۲۳۵/۶).

۲- نگا: وفیات الأعیان (۶۷/۲).

داده شد، در اوج بردباری و گذشت قرار داشت و خویشتن‌دار بود. آن‌حضرتﷺ در برابر اذیت و آزار مشرکانی همچون همسر ابولهب، ابوجهل و ابی بن خلف و سایر نادانان مکه، بردباری ورزید.[۱]

عایشه‌ی صدیقه رضی‌الله عنها در توصیف اخلاق رسول اکرمﷺ می‌گوید: «و بدی را با بدی پاسخ نمی‌داد و بلکه گذشت می‌کرد و می‌بخشید».[۲] همچنین می‌گوید: «...و رسول‌خداﷺ به‌خاطر خودش انتقام نمی‌گرفت مگر اینکه به دین خدا بی‌حرمتی می‌شد، آن‌گاه به‌خاطر آن انتقام می‌گرفت».[۳]

معاذ بن انسﷺ می‌گوید: رسول‌خداﷺ فرمود: (**مَن کظَمَ غیظاً وَ هُو قادرٌ علی أن ینفذه دعاه الله یوم القیامة علی رؤوس الخلائق حتی یخیر من أی الحور العین شاء**)[۴] یعنی: «کسی که خشمش را در حالی فرو خورد که می‌تواند آن را به‌اجرا درآورد، خدای متعال، روز قیامت او را در انظار عموم فرا می‌خواند تا هر آنکه از زنان سیه‌چشم بهشتی که بخواهد، برگزیند».

تواضع و فروتنی حسنﷺ

گذر حسن بن علیﷺ بر تعدادی از فقیران افتاد که مشغول خوردن چند تکه‌نان بودند که از روی زمین، جمع کرده بودند؛ آنان، حسنﷺ را به خوردن نان فرا خواندند. حسنﷺ دعوتشان را پذیرفت و می‌گفت: (**إن الله لا یحب المتکبرین**) یعنی: «همانا خداوند، متکبران را دوست ندارد». پس از آن حسن مجتبیﷺ آنان را به مهمانی خویش فرا خواند و به ایشان غذا و لباس داد و به آنها احسان و نیکی بسیاری نمود.[۵]

برای اینکه به تواضع و فروتنی حسن بن علیﷺ پی می‌بریم، داستان دیگری را که درباره‌ی آن بزرگوار نقل شده، مرور می‌کنیم؛ باری حسنﷺ از کنار تعدادی کودک که مشغول خوردن غذا بودند، عبور کرد. آنان، حسنﷺ را به خوردن غذا دعوت کردند.

۱- الأخلاق بین الطبع و التطبع، فیصل الحاشدی، ص۱۳۹.

۲- روایت ترمذی، شماره‌ی ۲۰۱۶؛ آلبانی، در صحیح سنن الترمذی (شماره‌ی ۱۶۴۰) این روایت را صحیح دانسته است.

۳- بخاری، شماره‌ی ۳۵۶۰.

۴- سنن الترمذی، شماره‌ی۴۷۷۷؛ آلبانی رحمه‌الله در صحیح الجامع (۶۵۱۸/۲) این حدیث را حسن دانسته است.

۵- حیاة الإمام الحسن بن علی (۲۹۱/۱)

حسن رضي الله عنه دعوتشان را پذیرفت و آنگاه آنها را با خود به خانه‌اش برد و خیلی خوب از ایشان پذیرایی کرد و سپس فرمود: «احسان و بخشش واقعی را اینها دارند؛ زیرا چیزی جز آنچه به من دادند، ندارند؛ ولی ما، آنچه را که به آنها می‌دهیم، می‌یابیم و (تنگ‌دست نیستیم)».[۱]

تواضع و فروتنی، یکی از بارزترین ویژگی‌های بندگان نیک خداوند است؛ چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا ﴾ (فرقان:۶۳)

«و بندگان (خوب خدای) رحمان، کسانی هستند که آرام (و با متانت و فروتنی) روی زمین راه می‌روند».

تواضع و فروتنی، یکی از نشانه‌های محبت الله نسبت به بنده‌اش می‌باشد. الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤ ﴾ (مائده:۵)

«ای مؤمنان! هر کس از شما از آیین خود برگردد (و از ایمان به کفر بگرود) خداوند، گروهی را خواهد آورد که دوستشان می‌دارد و آنان هم خدای را دوست می‌دارند. آنان، نسبت به مؤمنان نرم و فروتن هستند و در برابر کافران، سخت و نیرومند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خداست؛ خداوند، آن را به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند و خداوند، دارای فضل فراوان و بس آگاه است».

آری! از سیرت حسن بن علی رضي الله عنه می‌توان صفت تواضع و فروتنی را فرا گرفت. شاعر چه زیبا سروده است:

تواضع کالنجم لاح لناظر ... علی صفحات الماء و هو رفیع
ولا تک کالدخان یعلو بنفسه ... علی طبقات الجو و هو وضیع[۲]

۱- صلاح الأمة فی علو الهمة (۴۳۷/۵).

۲- الأخلاق بین الطبع و التطبع، ص۱۲۸.

ترجمه: «همچون ستاره، متواضع باش که با وجود آن‌همه رفعت، بر روی سطح آب می‌تابد و نمایان است و مانند دود، مباش که هرچند به بالا می‌رود و اوج می‌گیرد، اما همچنان پست و فرومایه است».

آقایی و ارجمندی حسن بن علی رضی الله عنه

رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بارها در حضور مردم، به بیان منزلت و جایگاه والای حسن بن علی رضی الله عنه پرداخت. چنانچه در روایات بسیاری، این فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم درباره‌ی حسن رضی الله عنه نقل شده که: (**إنّ ابنی هذا سیّد**) یعنی: «این فرزندم، سرور و آقاست». ابن عبدالبر رحمه‌الله می‌گوید: روایات صحیح، در زمینه‌ی این حدیث رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم در مورد حسن بن علی رضی الله عنه به حد تواتر رسیده که فرموده است: (**إنّ ابنی هذا سیّد و عسی الله أن یبقیه حتّی یصلح بین فئتین عظیمتین من المسلمین**)[1] یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را نگه دارد تا او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان بگرداند».

در روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: (**إن ابنی هذا سید و لیصلحنّ الله به بین فئتین من المسلمین**)[2] یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ و خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان خواهد گرداند».

سعید بن ابی سعید می‌گوید: با ابوهریره رضی الله عنه نشسته بودیم که در همین اثنا حسن بن علی رضی الله عنه آمد و به جمع ما سلام کرد و ما، جواب سلامش را دادیم. اما ابوهریره رضی الله عنه متوجه آمدن حسن رضی الله عنه نشد. حسن رضی الله عنه راهش را گرفت و رفت. به ابوهریره رضی الله عنه گفتیم: این، حسن بن علی رضی الله عنه بود که به ما سلام کرد. ابوهریره رضی الله عنه بلافاصله برخاست و خود را به حسن رضی الله عنه رساند و گفت: ای سرورم! به ابوهریره رضی الله عنه گفتم: چرا گفتی: ای سرورم؟ ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: «او، سرور و آقاست».[3]

۱- بخاری (۹۴/۷).

۲- طبرانی در الکبیر، شماره‌ی۲۵۹۷.

۳- مستدرک حاکم (۱۶۹/۳)؛ حاکم، آن را صحیح دانسته و ذهبی و طبرانی نیز صحت آن را تأیید کرده‌اند؛ هیثمی در المجمع (۱۷۸/۹)، گفته است: راویان آن، ثقه هستند.

از جابر بن عبدالله‌ﷺ روایت شده که گفت: «هر کس، دوست دارد به سرور و آقای جوانان بهشتی بنگرد، پس به حسن بن علی‌ﷺ نگاه کند».[1]

ابوسعید خدری‌ﷺ می‌گوید: رسول‌خداﷺ فرمود: (**الحسن و الحسین سیّدا شباب أهل الجنّة**)[2] یعنی: «حسن و حسین، سرور و آقای جوانان بهشتی‌اند».

تعداد زیادی از صحابه‌ﷺ خبر سیادت و آقایی حسن و حسین رضی‌الله عنهما را روایت کرده‌اند و سببش، این است که رسول اکرمﷺ بارها، در جمع صحابه‌ﷺ این منزلت والای حسن و حسین رضی الله عنهما را بیان فرموده است.[3]

گذشت روزها و ماه‌ها و سال‌ها، سیادت و ارجمندی حسن بن علی‌ﷺ را به ثبوت رساند و این مقام والا و ارجمند، زمانی به اوج کمال رسید که آن بزرگوار با معاویه‌ﷺ صلح نمود و امت اسلامی را متحد و یک‌پارچه گردانید. آری! حسن‌ﷺ شخصیتی برجسته، آقا و ارجمند بود و به همه‌ی ما این درس ارزشمند را آموزش داد که سیادت، به معنای ریاست و چیرگی محض و خونریزی و غلبه بر دیگران و پایمال کردن حقوق انسان‌ها نیست؛ بلکه سیادت و ریاست راستین و ارزشمند، عبارت است از: صیانت و پاسداری از حقوق و اموال دیگران و از میان بردن کینه و دشمنی.. حسن‌ﷺ به‌قصد جلوگیری از ریختن خون مسلمانان با معاویه‌ﷺ صلح نمود و بدین‌سان به اوج آقایی و سیادت رسید؛ مقامی که هر کس، فکر و خیال قدرت را در سرش بپروراند، بدان نمی‌رسد، هرچند در مقام قدرت و ریاست باشد. به‌هر حال حسن‌ﷺ راه صلح و سازش را در پیش گرفت و برایش ناخوشایند بود که قطره‌ی خونی به زمین بریزد و یا مسلمانی در این راه، خراشی بردارد. قدرت و ریاستی که در راستای حفظ و صیانت مردم نباشد، مصداق بارز طاغوت، سبک‌سری، گمراهی و جهالتی است که چیزی جز قتل و کشتار، خفت و ویرانی به دنبال ندارد و چنین قدرتمندانی، سزاوار خشم خداوند و لعنت و نفرین تاریخ می‌گردند. آیا غیر از این است که جاه‌طلبی و حرص و ولع قدرت و

۱- صحیح ابن حبان (۴۲۱/۱۵، ۴۲۲)؛ ابن کثیر، این روایت را در البدایة و النهایة آورده و گفته است: سندش، هیچ اشکالی ندارد.

۲- الأحادیث الواردة بشأن السبطین،ص۱۸۴.

۳- الدوحة النبویة الشریفة، ص۸۱.

فرمانروایی، موجی از خون انسان‌ها را در طول تاریخ به راه انداخته و بسیاری را به کام مرگ کشانده است؟[۱]

شمایل و ویژگی‌های ظاهری حسن‌رضی الله عنه

حسن بن علی‌رضی الله عنه زیبا و نکوروی و سپیدِ گندمگون بود و چشمان درشت و سیاهی داشت؛ صورتش پرگوشت نبود، اما ریشش، انبوه بود. گردنی نقره‌مانند و صاف داشت و اندامش، ورزیده بود و سینه‌اش، پهن و عریض. میانه قامت بود؛ نه زیاده از حد بلندبالا و نه بیش از اندازه کوتاه‌قد. از همه زیباتر به نظر می‌رسید؛ گیسوانی فرخورده و مجعد داشت و خوش‌اندام بود[۲] یکی از نعمت‌های خداوند متعال بر حسن‌رضی الله عنه، این بود که آن بزرگوار، بیش از همه به پدربزرگش، رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم شباهت داشت.[۳]

دوم: فرازی از زندگانی اجتماعی حسن‌رضی الله عنه

حسن‌رضی الله عنه صحنه‌ها و نمایه‌های شکوهمندی از زندگانی اجتماعی خویش، برای ما به جای نهاده است. آن بزرگوار، اشتیاق وافری به تصحیح مفاهیم و اندیشه‌های مردم داشت و سعی زیادی برای رفع نیازمندی‌های مردم، مبذول می‌داشت و به عموم مردم، به‌خوبی هم‌نشینی می‌کرد و آنان را از طریق پند و اندرز و بیان نکات حکیمانه، راهنمایی می‌نمود. و اینک شرحی مختصر از رویکرد اجتماعی حسن‌رضی الله عنه:

رد عقیده‌ی رجعت توسط حسن‌رضی الله عنه

در روایت عمرو بن اصم آمده است: به حسن‌رضی الله عنه گفتم: «شیعیان چنین می‌پندارند که علی‌رضی الله عنه قبل از برپایی قیامت، برانگیخته خواهد شد». فرمود: «به خدا سوگند دروغ می‌گویند؛ اینها، شیعه نیستند. اگر ما می‌دانستیم که علی‌رضی الله عنه، پیش از رستاخیز، برانگیخته می‌گردد، اموالش را تقسیم نمی‌کردیم و نمی‌گذاشتیم که زنانش، ازدواج کنند».[۴]

۱- مرجع پیشین، ص۹۴.

۲- سیر أعلام النبلاء (۲۶۳/۳)

۳- الحسن بن علی، فتیخان کردی، ص۲۴.

۴- سیر أعلام النبلاء (۲۶۳/۳).

نخستین کسی که عقیده‌ی رجعت را بنا نهاد، ابن‌سبأ بود؛ البته او بر این باور بود که امام، کشته نشده، بلکه در غیبت به‌سر می‌برد و باز خواهد گشت. عقیده‌ی رجعت، از دیدگاه پیروان ابن‌سبأ، منحصر به امام بود، اما این پندار، از دیدگاه دوازده‌امامی‌ها، عمومیت یافت و غیر از امام، بسیاری از مردم را نیز در بر گرفت. آلوسی از تحول مفهوم رجعت نزد روافض از انحصار آن به امام تا فراگیرشدن و عمومیت یافتن آن برای غیر امام در قرن سوم هجری، مطالب ارزنده‌ای بیان نموده است.[1]

مفهوم عمومی رجعت از دیدگاه دوازده‌امامی‌ها، سه دسته از انسان‌ها را در بر می‌گیرد:

۱ـ دوازده امام؛ بر اساس این پندار، مهدی، از مخفی‌گاهش بیرون می‌آید و پس از غیبتی طولانی ظهور می‌کند. آن‌گاه سایر امامان، زنده می‌شوند و به این دنیا باز می‌گردند.

۲ـ کارداران و خلفای مسلمانان که به گمان باطل روافض، خلافت را از صاحبان اصلی آن، یعنی دوازده امام غصب کرده‌اند. بر اساس این عقیده، خلفای مسلمانان به‌ویژه ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از قبرهایشان بیرون می‌آیند و به دنیا باز می‌گردند و تاوان غصب خلافت را پس می‌دهند و بدین‌سان شکنجه می‌گردند، به صلیب کشیده می‌شوند و به سزای عملشان (یعنی غصب خلافت) می‌رسند!

۳ـ عموم مردم. بر اساس این پندار، شیعیان که از دیدگاه روافض، تنها گروه مسلمان هستند، سر از قبرهایشان بر می‌آورند و به دنیا باز می‌گردند. گفتنی است آن‌چنانکه سرآمدان و شیوخ روافض تصریح کرده‌اند، کافران نیز برانگیخته می‌شوند. لازم به یادآوری است که اینها، همه‌ی مردم، جز مستضعفان را در جرگه‌ی کافران می‌دانند.[2]

بنابراین در تعریف رجعت گفته‌اند که عبارتست از رجوع بسیاری از مردم به دنیا قبل از برپایی قیامت.[3] و بازگشتشان به دنیا قبل از برپایی قیامت، به همان سیمایی می‌باشد که پیش از مرگ داشته‌اند.[4]

روافض، با علمای اهل بیت و در رأس آنان حسن بن علی رضی الله عنهما که رهروان راه حق و پیروان کتاب و سنت بوده‌اند، در زمینه‌ی عقیده‌ی رجعت، مخالفت کرده و رجعت را یکی

۱- نگا: روح‌المعانی (۲۷/۵)؛ ضحی الإسلام(۲۳۷/۳)، احمد امین

۲- نگا: أصول الشیعة الإمامیة (۱۱۰۵/۲).

۳- نگا: تفسیر قمی (۷۶/۲).

۴- أوائل المقالات، ص۹۵.

از اصول مذهب شیعه دانسته‌اند. چنانچه راویان دروغگو، روایات بی‌اساسی را ساخته و آنها را به امامان هدایت، نسبت داده‌اند؛ از جمله، این روایت که می‌گوید: «کسی که به بازگشت ما ایمان ندارد، از ما نیست».[1] ابن‌بابویه می‌گوید: «اعتقاد ما درباره‌ی رجعت، این است که حق می‌باشد».[2] طبرسی و حر عاملی و سایر شیوخ شیعه تصریح کرده‌اند که: «امامیه، در مورد رجعت، اجماع کرده‌اند و عقیده‌ی رجعت، از باورهای اساسی و ضروری ایشان است».[3]

ناگفته پیداست که عقیده‌ی رجعت و بازگشت به دنیا قبل از برپایی قیامت، مخالفتی آشکار با نصوص و آیات صریح قرآن کریم است؛ الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠ ﴾ (مؤمنون:۹۹، ۱۰۰)

«و زمانی که مرگ یکی از آنان، فرا می‌رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا (به دنیا) بازگردانید تا کار شایسته‌ای بکنم و فرصت‌هایی را که از دست داده‌ام، جبران نمایم. نه! (هیچ راه بازگشتی وجود ندارد). این، سخنی است که او، بر زبان می‌آورد. در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روز (قیامت) که برانگیخته شوند».

این آیه، به‌ویژه بخش پایانی آن، آشکارا عقیده‌ی رجعت را رد می‌کند.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ وُقِفُواْ عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُواْ يَٰلَيۡتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢٧ بَلۡ بَدَا لَهُم مَّا كَانُواْ يُخۡفُونَ مِن قَبۡلُۖ وَلَوۡ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنۡهُ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ٢٨ ﴾ (انعام:۲۸،۲۷)

«اگر تو ایشان را بدانگاه مشاهده کنی که آنان را در کنار آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و چون هراس جهنم، آنها را بر می‌دارد)، می‌گویند: ای کاش به دنیا باز می‌گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره‌ی نیکوکاران می‌شدیم. (این، چیزی جز یک آرزوی دروغین و دست‌نیافتنی نیست) بلکه (به‌خاطر آن است که در آن جهان، عیوب و نتیجه‌ی) کارهایی که قبلاً

۱- نگا: أصول الشیعة الإمامیة (۱۱۰۳/۲).

۲- الإعتقادات، ص۹۰.

۳- نگا: مجمع البیان (۵۲/۵)؛ همچنین ر.ک: القاموس (۲۸/۳)؛ مجمع البحرین (۳۳۴/۴).

(در دنیا انجام می‌داده و) پنهان می‌کرده‌اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال، به دنیا) باز گردانیده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن، نهی شده‌اند. ایشان، دروغگویند».

اینها، همه، هنگام مردن و نیز زمانی که در پیشگاه پروردگارشان حاضر می‌شوند و آتش هولناک جهنم را مشاهده می‌نمایند، آرزوی بازگشت به دنیا را می‌کنند، اما از آنجا که قانون الهی، چیز دیگری است، هیچ توجهی به آرزویشان نمی‌شود. از این‌رو علما، اعتقاد بازگشت به دنیا را یکی از مهم‌ترین مراتب غلو و بدعت روافض برشمرده اند.[۱]

در صفحات گذشته، مروری بر روایت عمرو بن اصم داشتیم که موضع حسن بن علی رضي الله عنه را درباره‌ی رجعت بیان می‌کرد؛ در مسند احمد رحمه‌الله آمده است که یکی از یاران علی رضي الله عنه به نام عاصم بن ضمره به حسن بن علی رضي الله عنه گفت: «شیعیان چنین می‌پندارند که علی رضي الله عنه قبل از قیامت، برانگیخته خواهد شد». فرمود: «به خدا سوگند که این دروغ‌گویان، دروغ می‌گویند؛ اگر ما می‌دانستیم که علی رضي الله عنه، پیش از رستاخیز، برانگیخته می‌گردد، اموالش را تقسیم نمی‌کردیم و زنانش نیز ازدواج نمی‌کردند».[۲]

اعتقاد به بازگشت مردگان، قبل از برپایی قیامت برای مجازات بدکاران و پاداش دادن به نیکوکاران، با نهاد و طبیعت دنیا، در تعارض است؛ چراکه دنیا سرای عمل است، نه دار مجازات. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۖ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدْخِلَ ٱلْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ۗ وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾ ﴾ (آل‌عمران: ۱۸۵)

«بی‌گمان، پاداش و سزای اعمالتان، به تمام و کمال در روز قیامت به شما داده می‌شود. و هر کس، از آتش جهنم بدور گردد و به بهشت، برده شود، واقعاً سعادت را به‌دست آورده و نجات یافته است. و زندگی دنیا، چیزی جز کالای فریب نیست».

ابن‌سبای یهودی، اساسی‌ترین نقش را در پیدایش عقیده‌ی رجعت داشته است؛ البته وی، رجعت را مخصوص علی رضي الله عنه می‌دانست و معتقد بود که علی رضي الله عنه، اساساً نمرده است؛ تقریباً چیزی شبیه پندار دوازده‌امامی‌ها درباره‌ی مهدی مورد ادعایشان که معتقدند در غیبت به‌سر می‌برد. کاملاً روشن است که اعتقاد به رجعت، بر خلاف این عقیده‌ی اسلامی است که هیچ

۱- نگا: أصول الشيعة الإمامية (۱۱۲۴/۲).

۲- مسند احمد (۳۱۲/۲)؛ شیخ احمد شاکر رحمه‌الله، اسناد این روایت را صحیح دانسته است.

حشر و نشری قبل از برپایی قیامت وجود ندارد و خدای متعال، هر جا که به کافر یا ظالمی بیم می‌دهد، او را به روز رستاخیز، تهدید می‌کند. عقیده‌ی رجعت، بر خلاف آیات قرآن و احادیث فراوانی است که تصریح می‌کنند قبل از رستاخیز، هیچ بازگشتی به دنیا وجود ندارد.[۱]

عقیده‌ی رجعت را در پرتو نصوص شرعی مورد ارزیابی قرار دادیم و اینک به بررسی آن، از دیدگاه عقل می‌پردازیم. خدای متعال، دنیا را سرای آزمون و آخرت را دار مجازات قرار داده است؛ از این‌رو چه دلیلی وجود دارد که انسان‌ها را برای حساب‌رسی و رسیدگی به اعمالشان به دنیا باز گرداند، حال آنکه آخرت، محل رسیدگی به اعمال انسان‌هاست؟! ضمن آنکه همه‌ی ما می‌دانیم عذاب آخرت، برای کسی که از راه دین منحرف گردد، به‌مراتب سخت‌تر و شدیدتر از عذاب دنیاست و بطور کلی در طول تاریخ بشریت سابقه ندارد که خدای متعال، کسی را از جهان مردگان، برای حساب‌رسی به دنیا باز گردانیده باشد.

رسیدگی به نیازهای مردم

شخصی، نزد حسن بن علی رضی الله عنهما آمد تا به نیازش رسیدگی نماید. حسن رضی الله عنه برای رفع نیاز آن شخص، با او بیرون شد. آن شخص گفت: «من، دوست نداشتم که از تو برای رفع نیازم، کمک بگیرم؛ چراکه نزد حسین رضی الله عنه رفته بودم تا از او کمک بخواهم، ولی او به من گفت: اگر در اعتکاف نبودم، حتماً برای کمک به تو می‌آمدم». حسن رضی الله عنه فرمود: «برآورده ساختن نیاز یک برادر دینی، به‌خاطر خدا، برایم از اعتکاف یک ماه محبوب‌تر است».[۲]

در روایت دیگری آمده است: حسن رضی الله عنه طواف را ترک کرد و برای رسیدگی به نیاز شخصی خارج شد.[۳]

حسن رضی الله عنه فرموده است: «اینکه نیازهای مردم، به شما عرضه می‌گردد، یکی از نعمت‌های خداوند، بر شماست. بنابراین از نعمت‌ها، آزرده‌خاطر نشوید که مایه‌ی نقمت و عذاب می‌گردد، و بدانید که نیکی، ستایش و پاداش را به دنبال دارد. از این‌رو اگر نیکی را یک انسان فرض کنید، آن را زیبا و نکورویی خواهید دید که سبب شادمانی بینندگان می‌گردد و

۱- نگا: أصول الشيعة الإمامية (۱۱۲۴/۲).

۲- تاریخ دمشق الکبیر (۷۶/۱۴).

۳- مرجع پیشین (۷۶/۱۴)

از نظر زیبایی بر همگان برتری دارد و اگر پلیدی را ببینید، آن را آن‌چنان زشت و ناهنجار خواهید دید که قلب‌ها و دیدگان، از آن متنفر می‌شوند».[۱]

گفتنی است: برخی از نویسندگان، این را سخن حسین ﷺ دانسته‌اند.

نویسنده‌ی کتاب (**الشهب اللامعة فی السیاسیة النافعة**)، چنین نوشته است که: شخصی، دست‌نوشته‌ای به سوی حسن بن علی ﷺ دراز کرد. حسن ﷺ فرمود: «آن را خواندم؛ نیازت، برآورده خواهد شد». به حسن ﷺ گفتند: «ای نوه‌ی رسول‌خدا! خوب بود آن را با دقت می‌خواندی و مطابق خواسته اش پاسخ می‌دادی». فرمود: «می‌ترسم به سبب درنگی که به‌خاطر خواندن نوشته‌اش صورت می‌گیرد، خوار گردد و از این جهت مورد بازخواست قرار گیرم».[۲]

این رویکرد حسن بن علی ﷺ بیانگر اخلاق عظیم و والای آن بزرگوار و تواضع و فروتنی وی می‌باشد و چنین رفتار بزرگ‌منشانه‌ای از آقایمان حسن ﷺ، تعجب‌آور نیست. زیرا خود، فرموده است: «خوبی‌های اخلاق، ده مورد است: راستگویی، راستی و استواری در سختی و شدت جنگ، بذل و بخشش به سائل (گدا)، و خوش‌اخلاقی، پاداش دادن به پیشه‌وران، پیوند خویشاوندی، مهرورزی به همسایه، شناختن حق دوستان و صاحبان حق، و رسیدگی به بینوایان؛ و شرم و حیا، در رأس آنها قرار دارد».[۳]

همچنین فرموده است: «بداخلاقی، از هر مصیبتی، بدتر است».[۴]

این رویکرد حسن بن علی ﷺ در واقع عمل به رهنمودهای رسول‌خدا ﷺ است؛ روایت شده که از رسول‌خدا ﷺ سؤال شد: «محبوب‌ترین مردم، نزد خدا، کیست؟» رسول اکرم ﷺ فرمود: (**أنفعهم للناس، و إنَّ أحب الأعمال إلی الله سرور تدخله علی مؤمن، تکشف عنه کربا أو تقضی عنه دینا أو تطرد عنه جوعا و لأن أمشی مع أخی المسلم فی حاجة أحب إلی من أن أعتکف شهرین فی مسجد.. و من مشی مع أخیه المسلم فی حاجة حتی یثبتها له، ثبت الله**

۱- الشهب اللامعة فی السیاسة النافعة، ص۴۴۱.

۲- مرجع پیشین، ص۴۳۹.

۳- من أقوال الصحابة، محمد خورشید، ص۶۸؛ الحسن بن علی. ص۳۱

۴- تاریخ یعقوبی (۲۲۷/۲).

قدمه یوم تزل فیه الأقدام و إن سوء الخلق لیفسد العمل كما یفسد الخل العسل)[1] یعنی: «سودمندترین آنها برای مردم؛ و محبوب‌ترین عمل نزد خدا، این است که قلب یک مؤمن را شاد کنی، مشکلی از او را حل نمایی یا بدهی‌اش را بپردازی یا گرسنگی‌اش را رفع کنی؛ و اگر همراه برادر مسلمانم همراه شوم تا نیازش را برآورده نمایم، برایم از اعتکاف دو ماه در مسجد، محبوب‌تر است.. و هر کس، برای رسیدگی به نیاز برادر مسلمانش، او را همراهی نماید تا آن را برآورده سازد، خدای متعال، او را در روزی که پاها می‌لغزد، ثابت‌قدم می گرداند. و همانا بداخلاقی، آن‌چنان عمل را به تباهی می‌کشاند که سرکه، باعث خراب شدن عسل می‌گردد».

مسلمه بن مخلد، از رسول‌خداﷺ روایت نموده که: **(من ستر مسلمًا فی الدنیا ستره الله فی الدنیا و الآخرة و من نجی مکروبا فک الله عنه کربة من کرب یوم القیامة و من کان فی حاجة أخیه کان الله فی حاجته)**[2] یعنی: «هر کس، عیوب مسلمانی را بپوشاند، خدای متعال، عیوب او را در دنیا و آخرت می‌پوشاند؛ و هر کس، بلادیده‌ای را برهاند (و مشکل کسی را حل کند)، خدای متعال یکی از مشکلاتش را در روز قیامت، حل می‌نماید؛ و هر کس، در صدد برآورده ساختن نیاز برادرش باشد، خدای معال، نیازش را برآورده می‌سازد».

ازدواج حسن با دختر طلحه بن عبیداللهﷺ

از شعیب بن یسار، روایت شده که حسن بن علیﷺ نزدِ یکی از پسران طلحه بن عبیداللهﷺ[3] رفت و از خواهرش خواستگاری کرد. وی، در پاسخ حسنﷺ گفت: معاویهﷺ به من نامه نوشته و از خواهرم برای یزید، خواستگاری کرده است. خبر خواستگاری حسنﷺ از دختر طلحهﷺ به معاویهﷺ رسید. معاویهﷺ نامه‌ای به مروان نوشت و به او دستور داد که تصمیم ازدواج با حسنﷺ یا یزید را به خود دختر طلحهﷺ واگذار کند؛ دختر طلحه، حسنﷺ را

۱- سلسلة الأحادیث الصحیحة، شماره‌ی۹۰۶؛ آلبانی رحمه‌الله در صحیح الجامع، سند این روایت را حسن دانسته است.

۲- این حدیث، صحیح می‌باشد و در مصنف عبدالرزاق، به شماره‌ی۱۸۹۳۶ آمده است.

۳- وی، اسحاق بن طلحهﷺ بوده است.

برگزید و بدین سان حسن، دختر طلحه رضی الله عنه را به ازدواج خویش درآورد. گفتنی است: پس از رحلت حسن رضی الله عنه از دنیا، حسین رضی الله عنه با دختر طلحه ازدواج کرد.[۱]

ازدواج حسن رضی الله عنه با خوله بنت منظور

ابن ابی‌ملیکه می‌گوید: حسن بن علی، با خوله بنت منظور ازدواج کرد. شبی حسن رضی الله عنه بر بالای بامی که حفاظ نداشت، خوابید. خوله، روسری‌اش را به پای حسن رضی الله عنه بست و طرف دیگرش را با چادرش بست. حسن رضی الله عنه پس از مدتی بیدار شد و پرسید: این، چیست؟ پاسخ داد: ترسیدم که شب، سنگین‌خواب باشی و در همین حالت برخیزی و بیفتی و بدین‌سان شوم‌ترین و بدقدم‌ترین زن عرب به‌شمار روم». از این‌رو محبتش در دل حسن رضی الله عنه نشست و حسن رضی الله عنه هفت شبانه‌روز، نزد وی ماند. ابن‌عمر رضی الله عنه گفت: «چند روزی است که ابومحمد را ندیده‌ایم؛ بیایید تا به اتفاق هم به دیدن وی برویم». بدین ترتیب به دیدن حسن رضی الله عنه رفتند. خوله، به حسن رضی الله عنه گفت: «آیا آنها را برای صرف غذا نگه می‌داری؟» فرمود: «آری». ابن‌عمر رضی الله عنه می‌گوید: حسن رضی الله عنه شروع به سخن گفتن نمود و ما را با سخنان نیک و اعجاب‌انگیزش یه گوش دادن مشغول کرد تا آنکه برای ما غذا آورد».[۲]

حسن رضی الله عنه مادران مؤمنان (همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) را نمی دید

حسن و حسین رضی‌الله عنهما، همسران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نمی‌دیدند. ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «دیدن مادران مؤمنان، برای آنان حلال بود». ذهبی می‌گوید: «بطور قطع حلال بود».[۳] و این، بیانگر شرم و حیای فراوان حسن رضی الله عنه می‌باشد.

غیرت حسن رضی الله عنه نسبت به خویشاوندی‌اش با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم

باری حسن رضی الله عنه برای رفع نیازش، به بازار رفت و با فروشنده‌ای چانه زد. فروشنده، قیمت عمومی آن کالا را به حسن رضی الله عنه گفت و چون متوجه شد که او، حسن بن علی، نوه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، به‌احترام وی، تخفیف ویژه‌ای داد. اما حسن رضی الله عنه تخفیفش را نپذیرفت و

۱- نگا: الطبقات، تحقیق: سلمی (۲۹۲/۱)؛ سند این روایت بدون اشکال است.

۲- الطبقات، تحقیق: سلمی (۳۰۷/۱)، با سند ضعیف.

۳- سیر أعلام النبلاء (۲۶۵/۳)

آن کالا را خریداری نکرد و فرمود: «من، دوست ندارم که به‌خاطر نسبتی که با رسول‌خدا ﷺ دارم، در مورد کالای ناچیزی سودجویی کنم».[۱]

این، ویژگی تمام خاندان نبوت بود که رهنمودهای قرآن و سنت رسول‌الله ﷺ را در پیش گرفته بودند. چنانچه جویریه بن اسماء، یکی از خدمتگزاران خاص زین‌العابدین بن علی بن حسین، درباره‌ی این بزرگوار می‌گوید: «علی بن حسین به‌خاطر نزدیکی‌اش به رسول‌خدا ﷺ، حتی یک درهم نیز نخورد».[۲]

و هرگاه به سفر می‌رفت، خودش را می‌پوشاند تا کسی، او را نشناسد. علتش را از او پرسیدند؛ فرمود: «من، دوست ندارم به‌خاطر نزدیکی به رسول‌خدا ﷺ، به من بذل و بخشش گردد».[۳]

همچنین درباره‌ی ابوالحسن علی الرضا فرزند موسی کاظم، روایت شده که چون به سفر می‌رفت، خودش را می‌پوشانید؛ علتش را از او پرسیدند؛ فرمود: «من، دوست ندارم به‌خاطر نزدیکی به رسول‌خدا ﷺ، به من بذل و بخشش گردد».[۴]

اینها، بزرگان و سرآمدان اهل بیت هستند که بیشترین غیرت را نسبت به خویشاوندی خود با رسول‌خدا ﷺ داشتند و از این‌رو به هیچ عنوان به خود اجازه نمی‌دادند که از این نسبت، برای منافع دنیوی، سود ببرند؛ بر خلاف آقازادگان سایر ادیان که می‌کوشیدند هاله‌ی تقدس به دور خویش بکشند و از جایگاه دینی پدرانشان سوءاستفاده نمایند و با پیروان خویش، به‌گونه‌ای برخورد کنند که گویا شخصیت‌هایی فرابشری هستند. آری! بزرگان و سرآمدان دینی ما، بکلی از کسب کالای ناچیز دنیا، با سوءاستفاده از موقعیت دینی خویش، بدور بودند و عزت نفس بی‌مثالی داشتند که نمایه‌ی سیرت و سلوکشان، سیمایی کاملاً متفاوت با منش و رویکرد رجال دینی ادیانی همچون برهمایی و کاهنان بودایی به تصویر می‌کشد که دین را حرفه و پیشه‌ی خویش ساخته‌اند. چنانچه برهمن‌ها و پیشوایان دینی هند باستان و بودایی‌ها، قداستی برای خویش به وجود آورده‌اند که نسل‌به‌نسل، به ایشان منتقل

۱- المرتضی، از ندوی، ص۲۲۸.

۲- البدایة و النهایة، نقل از المرتضی، ص۲۲۸.

۳- وفیات الأعیان (۴۳۴/۲).

۴- وفیات الأعیان (۴۳۴/۲).

می‌گردد و هیچ نیازی به تلاش و کوشش برای رفع نیازهای زندگی خویش ندارند[1] و پیروانشان، نیازهای آنان را تأمین می‌کنند.

نماز خواندن حسن ﷺ بر جنازه‌ی اشعث بن قیس

اشعث بن قیس، چهل روز پس از شهادت امیرمؤمنان علی ﷺ، وفات نمود و حسن بن علی ﷺ بر جنازه‌اش نماز خواند.[2] گفتنی است: حسن ﷺ، داماد اشعث بن قیس بود و دخترش را در نکاح خویش داشت.[3] برخی از روایات ضعیف و بی‌اساس به این مسأله دامن زده‌اند که اشعث بن قیس، در شهادت علی ﷺ نقش داشته است؛ البته هیچ دلیلی بر این ادعا، وجود ندارد. زیرا بررسی نقش وی در خلافت علی ﷺ، نشان می‌دهد که وی، شخصی خیرخواه، باوفا و مخلص بوده است. وی، نخستین کسی بود که با اهل شام کارزار نمود و با خوارج، از همان آغاز پیدایش آنها، اظهار دشمنی کرد؛ او، همان کسی بود که به علی ﷺ خبر داد، خوارج گفته‌اند: علی ﷺ از خطایش توبه کرده و از تعیین حَکَم (داور) منصرف شده است. اشعث، به همراه علی، در نهروان، با خوارج جنگید. وی، علاقه‌ی وافری به برقراری رابطه‌ای محکم و استوار با علی و خاندان آن بزرگوار داشت و از این‌رو دخترش را به ازدواج حسن بن علی ﷺ درآورد. چنانچه پیشتر گفتیم، اشعث پس از شهادت علی ﷺ درگذشت و حسن ﷺ، بر جنازه‌ی وی نماز خواند. هیچ روایتی از خاندان علی ﷺ در دست نیست که نشان دهد، آنان، اشعث را به نقش داشتن در شهادت علی ﷺ متهم کرده و یا پرده از تلاش یکی از افراد خانواده‌ی اشعث در زمینه‌ی شهادت علی ﷺ برداشته باشند. بر کسی پوشیده نیست که شهادت علی ﷺ، نتیجه‌ی رایزنی خوارج به منظور انتقام‌جویی از خون کشتگانشان در نهروان بوده است.[4]

رفتار حسن ﷺ با کسی که به او بدی کرد:

شخصی که کینه‌ی علی ﷺ را در دل داشت، به مدینه آمد و از ادامه‌ی سفرش باز ماند و توشه و مرکبی نداشت؛ مشکلش را با یکی از مردم مدینه، در میان گذاشت. وی، آن شخص

١- المرتضی، ندوی، ص٢٢٨.

٢- الکامل فی التاریخ (٣/٤٤٤).

٣- تهذیب التهذیب ٠٢/٣٠٠).

٤- دراسة فی تاریخ الخلفاء الأمویین، ص٥٢.

را به حسن بن علی رضی الله عنه حواله داد. آن شخص گفت: «کسی جز حسن نیست که مشکلم را حل کند؟» و بدین سان ناخوشایند دانست که از حسن رضی الله عنه کمک بگیرد. به او گفته شد: «بدان که از کسی جز حسن رضی الله عنه هیچ خیری نخواهی دید». از این‌رو نزد حسن رضی الله عنه رفت و مشکلش را با او در میان نهاد. حسن رضی الله عنه دستور داد که سواری و توشه‌ای برای سفر به او بدهند. آن شخص گفت: «خداوند متعال، بهتر می‌داند که چه کسی را به پیغمبری برگزیند». به حسن رضی الله عنه گفتند: شخصی که کینه‌ی تو و پدرت را در دل داشت، نزدت آمد و تو، دستور دادی سواری و توشه‌ی سفر، به او بدهند؟! فرمود: «آیا سزاوار نبود که آبرویم را در ازای سواری و توشه‌ی سفر، از او بخرم؟»[1]

ادب و بزرگ‌منشی حسن رضی الله عنه در هم‌نشینی با دیگران

روزی حسن رضی الله عنه در مکانی نشسته بود و قصد رفتن داشت که در این اثنا فقیری آمد و نشست؛ حسن رضی الله عنه به گرمی از او استقبال کرد و فرمود: «تو، زمانی آمدی که من، قصد رفتن داشتم؛ آیا به من اجازه‌ی رفتن می‌دهی؟» گفت: «آری؛ ای نوه‌ی رسول‌خدا!»[2]

اخلاق نیک حسن رضی الله عنه در میان مردم

عمیر بن اسحاق می‌گوید: هیچ‌کس، نزد من سخن نگفته، مگر اینکه دوست داشته‌ام سکوت نماید و سخنی نگوید، جز حسن بن علی رضی الله عنه. من، هیچ‌گاه از او دشنام و سخن ناسزایی نشنیده‌ام مگر یک بار؛ ماجرا از این قرار بود که میان حسین بن علی رضی الله عنه و عمرو بن عثمان، دعوایی وجود داشت. حسن رضی الله عنه گفت: برای او چیزی نزدمان نیست جز آنچه بینی‌اش را به خاک بمالد». و این، بزرگ‌ترین دشنامی بود که از حسن رضی الله عنه شنیدم.[3]

۱- تاریخ ابن‌عساکر (۷۶/۱۴)

۲- الطبقات (۲۸۱/۱)؛ تحقیق: سلمی، با سند ضعیف؛ تاریخ الخلفاء، ص۷۳.

۳- البدایة و النهایة ۱۱/۰ ۱۹۸).

تیله‌بازی[1] حسن رضی الله عنه با دوستانش

سلیمان بن شدید می‌گوید: با حسن و حسین، تیله‌بازی می‌کردم؛ هرگاه، من، برنده می‌شدم، می‌گفت: «برایت رواست که بر پاره‌ی تن رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم سوار شوی» و چون او، برنده می‌شد، می‌فرمود: «آیا خدا را سپاس نمی‌گویی که پاره‌ی تن رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم را بر تو سوار می‌کند؟»[2]

پرهیز حسن رضی الله عنه از زیاده‌گویی

حسن بن علی رضی الله عنه بیشتر اوقات، ساکت بود و چون لب به سخن می‌گشود، بهتر از همه سخن می‌گفت. بدین‌سان حسن بن علی رضی الله عنه به ما آموزش می‌دهد که باید اندک و گزیده، سخن گفت.[3] و این، رهنمود رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم می‌باشد که فرموده است: (**لا يستقيم إيمان عبد حتى يستقيم قلبه و لا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه**)[4] یعنی: «ایمان هیچ بنده‌ای راست و استوار نمی‌شود مگر آنکه قلبش، اصلاح گردد و قلب هیچ بنده‌ای اصلاح نمی‌شود، مگر آنکه زبانش اصلاح گردد». همچنین فرموده است: (**من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خير أو ليصمت**)[5] یعنی: «هر کس به خدا و روز واپسین، ایمان دارد، باید سخن نیکو بگوید یا سکوت نماید». و نیز از او روایت شده که: (**مَن صمت نجا**)[6] یعنی: «هر کس، سکوت اختیار کند، نجات می‌یابد». از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم پیرامون مهم‌ترین عاملی سؤال شد که باعث ورود

۱- در متن عربی، بازی با مداحی آمده بود؛ و مداحی، عبارتست از گلوله های کوچک سنگی. این بازی، بدین صورت است که حفره‌های کوچکی ایجاد می‌کنند و آن‌گاه گلوله‌های سنگی را به سوی آن می‌اندازند؛ هر کس که گلوله‌های بیشتری در حفره بیندازد، برنده است. این بازی در میان مردم مکه، مرسوم بوده است. از سعید بن مسیب درباره‌ی حکم این بازی یا مسابقه سؤال شد؛ پاسخ داد: اشکالی ندارد. [بنده، بهترین معادلی که برای این بازی در زبان فارسی یافتم، تیله‌بازی بود که به نظر بنده، هم از لحاظ لغوی و هم از نظر چگونگی بازی، معادل خوبی برای واژه یا بازی مداحی می‌باشد. (مترجم)]

۲- نگا: الطبقات، تحقیق: سلمی (۲۹۴/۱)

۳- کم گوی و گزیده گوی چون دُر. (مترجم)

۴- السلسلة الصحيحة، شماره‌ی ۲۸۴۱.

۵- بخاری، شماره‌ی ۶۱۳۶.

۶- صحيح الجامع، شماره‌ی ۶۳۷۶.

مردم به جهنم می‌شود؛ فرمود: «زبان و شرمگاه».[۱] معاذرضی‌الله‌عنه از رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم درباره‌ی عملی پرسید که او را وارد بهشت می‌گرداند و از جهنم دور می‌نماید. رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم او را از اساس و رکن اعمال و نیز ازکامل‌ترین و والاترین آنها باخبر ساخت[۲] و و آن‌گاه فرمود: «آیا تو را از رکن اساسی همه‌ی‌آن، باخبر نسازم؟» گفت: «آری، ای رسول‌خدا!» رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم زبان خودش را گرفت و فرمود: «شر این را از خودت باز بدار». عرض کرد: «ای رسول‌خدا! آیا ما به‌خاطر سخنانمان، بازخواست می‌شویم؟» فرمود: «ای معاذ! مادرت، به عزایت بنشیند؛[۳] آیا مردم را چیزی جز کشت زبان‌هایشان[۴]، به چهره در آتش می‌اندازد؟»[۵]

ابن‌عبید می‌گوید: «زبان هیچ‌کس از او آسوده نیست مگر آنکه این امر، سبب بهبود سایر اعمالش می‌باشد».[۶]

ابن الکاتب همواره می‌گفت: «زمانی که خوف و ترس خدا در دل بنشیند، فقط سخنان مفید، بر زبان جاری می‌شود».[۷]

اوزاعی گفته است: «عمر بن عبدالعزیز (رحمه‌الله) نامه‌ای بدین مضمون برای ما فرستاد: اما بعد: کسی که مرگ را به‌کثرت یاد کند، به اندکی از دنیا خرسند می‌گردد و کسی که سخنش را جزو اعمالش بداند، کم سخن می‌گوید و فقط سخنان مفیدی بر زبان می‌آورد. والسلام».[۸]

حسن بن علی‌رضی‌الله‌عنه، سخنانش را جزو اعمالش می‌دانست و از این‌رو بیشتر اوقات، ساکت بود.

۱- السلسلة الصحیحة، شماره‌ی۶۶۹.

۲- شارحان حدیث، بر اساس سایر روایات، اسلام را اساس اسلام، نماز را رکن اسلام و جهاد را بلندا و کمال اسلام دانسته‌اند. (مترجم)

۳- گفتنی است چنین عباراتی در زبان عربی، برای تنبیه به‌کار می‌رود و نفرین نیست. (مترجم)

۴- منظور از کِشت زبان‌هایشان، سخنانی است که بر زبان می‌رانند.

۵- سنن الترمذی؛ ترمذی، این حدیث را صحیح دانسته است.

۶- صفة الصفوة (۳۷۲/۳).

۷- مرجع پیشین (۳۲۳/۴).

۸- سیر أعلام النبلاء (۱۳۳/۵).

بداهه‌گویی و حاضرجوابی حسن بن علیﷺ

در یکی از روزها، حسنﷺ پس از آنکه غسل کرد و لباس فاخر و زیبایی پوشید و خودش را آراست، از خانه‌اش بیرون شد. در بین راه با یکی از نیازمندان یهود برخورد نمود که لباسی پشمین بر تن داشت و از بیماری رنج می‌برد و ندار و فقیر بود و در حالی که مشک آبی بر دوش می‌کشید، آفتاب داغ نیمروزی، چهره‌اش را سوزانده بود. وی، از حسنﷺ خوست تا بایستد؛ آنگاه گفت: «ای نوه‌ی پیغمبر! پرسشی دارم». فرمود: «سؤالت، چیست؟» گفت: پدربزرگت می‌گفت: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.[1] و تو، مؤمنی و من، کافرم، اما من، دنیا را برایت بهشتی می‌بینم که از آن بهره می‌بری و آن را برای خودم همچون زندانی مشاهده می‌کنم که تنگنا و فقر آن، مرا به رنج و فلاکت انداخته است». حسنﷺ پس از شنیدن سخنان آن یهودی، فرمود: «اگر آنچه را که خداوند، در آخرت، برای من، تدارک دیده، مشاهده می‌کردی، می‌فهمیدی که حالت کنونی من در مقایسه با وضعیت من در آخرت، همچون زندانی است و اگر عذابی را می‌دیدی که خدای متعال، برای تو در آخرت، آماده نموده، بدین نکته پی می‌بردی که تو، اینک در بهشت پهناوری به‌سر می‌بری».[2]

حسن بن علیﷺ حاضرجواب و بداهه‌گوی بود و از این‌رو، پاسخ واضحی به آن یهودی داد و بدین ترتیب برایش روشن نمود که وضعیت دنیوی‌اش که از آن می‌نالید، در مقایسه با عذاب اخروی کافران، به‌سان بهشت است و حالت خود حسن مجتبیﷺ که آن شخص، آن را بهشتی پرنعمت می‌پنداشت، در مقایسه با نعمت‌های جاویدان بهشتیان در سرای آخرت، همانند یک جهنم می‌باشد.[3]

احترام ابن‌عباس به حسن و حسینﷺ

مدرک ابوزیاد می‌گوید: در باغ ابن‌عباسﷺ بودیم. در این اثنا ابن‌عباس و حسن و حسینﷺ آمدند و گشت و گذاری در باغ نمودند؛ آن‌گاه بازگشتند و کنار یکی از جویبارها، نشستند. حسنﷺ به من گفت: «ای مدرک! آیا چیزی برای خوردن داری؟» گفتم: نان پخته‌ایم. فرمود: «پس بیاور». من، نان و مقداری نمک درشت و دو دسته تره(سبزی)آوردم. از آن

۱- مسلم و ابن‌ماجه شماره‌ی۴۱۱۳

۲- الحسن و الحسین رضی الله عنهما، محمد رشید رضا، ص۳۲.

۳- الحسن و الحسین رضی الله عنهما، محمد رشید رضا، ص۳۳.

تناول نمود و سپس فرمود: «ای مدرک! چه خوراکیِ خوبی بود». آن‌گاه مقدار زیادی غذا آورد و گفت: «ای مدرک! بچه های باغ را برایم جمع کن» و سپس آن غذا را جلوی آنان نهاد و خودش، از آن نخورد. گفتم: آیا خودت نمی‌خوری؟ فرمود: «بیشتر دوست دارم که اینها بخورند». پس از آن، برخاستند و وضو گرفتند. من، سواری حسن رضی الله عنه را جلو آوردم. ابن‌عباس رضی الله عنه، سواری حسن رضی الله عنه را گرفت و آن را برایش هموار نمود تا سوار شود. سپس سواری حسن رضی الله عنه را آوردند و ابن‌عباس رضی الله عنه سواری حسین رضی الله عنه را نیز نگه داشت تا حسین رضی الله عنه سوار شود. پس از آنکه حسن و حسین رفتند، به ابن‌عباس رضی الله عنه گفتم: تو، از این دو بزرگ‌تری، با این حال سواری آنان را نگه می‌داری و آن را برایشان آماده می‌کنی؟! فرمود: «ای نادان! آیا می‌دانی، اینها کیستند؟ اینها، فرزندان رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم هستند و این، از فضل و نعمت خدا بر من است که به من توفیق داد سواری‌هایشان را نگه دارم و آنها را برایشان آماده کنم».[1]

احترامی که ابن‌عباس رضی الله عنه به حسن و حسین رضی الله عنهما گذاشت، بیانگر محبت وافرش به آن بزرگواران و شناخت دقیق وی از فضیلت و جایگاه والای آنان است؛ همان‌طور که نشان‌دهنده‌ی فضیلت ابن‌عباس رضی الله عنه نیز می‌باشد. زیرا تنها اهل فضلند که فضیلت فاضلان را درک می‌کنند.

امیرمؤمنان علی رضی الله عنه با عمویش آن‌چنان رفتار محترمانه‌ای داشت که نظیرش را خیلی کم می‌توان یافت. ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: عباس رضی الله عنه بیمار شد و علی رضی الله عنه، به عیادتش آمد. علی رضی الله عنه مرا دید که پاهای عباس رضی الله عنه را ماساژ می‌دهم. وی، به جای من، پاهای عباس رضی الله عنه را گرفت و فرمود: «من، بیش از تو سزاوار (خدمت) عمویم هستم. هرچند خدای متعال، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و عمویم حمزه و برادرم جعفر را از میان ما برده، اما عباس رضی الله عنه را برایم گذاشته است. عموی هر شخص، همچون پدر اوست و نیکی کردن به او، همانند نیکی کردن به پدرش می‌باشد. خدایا! صحت و سلامتی را به عمویم ارزانی بدار و مقامش را والا بگردان و او را نزد خویش در والاترین مقام‌ها، جای بده».[2]

۱- نگا: تاریخ ابن‌عساکر (۶۹/۱۴).

۲- ذخائر العقبی، ص۳۳۷.

تعریف و ستایش عبدالله بن زبیر از حسن رضی الله عنه

عبدالله بن عروه می‌گوید: عبدالله بن زبیر را دیدم که در پگاه سرد یکی از روزهای زمستان، کنار حسن بن علی رضی الله عنه نشست؛ به خدا سوگند پیش از آنکه از کنار حسن رضی الله عنه برخیزد، قطرات عرق بر پیشانی‌ای نشست؛ و این امر، مرا خشمگین نمود. نزد عبدالله رضی الله عنه رفتم و گفتم: «ای عمو!» فرمود: «چه می‌خواهی؟» گفتم: «تو را دیدم که کنار حسن بن علی رضی الله عنه نشستی و چون برخاستی، عرق، بر پیشانی‌ات نشسته بود». فرمود: «ای برادرزاده‌ام! او، پسر فاطمه است؛ به خدا سوگند که هیچ زنی، چنین فرزندی نزاده و پرورش نداده است».[1]

آنچه میان حسن و حسین رضی الله عنهما گذشت...

ابن خلکان، با صیغه‌ی تمریض،[2] به ذکر ماجرایی می‌پردازد که میان حسن و حسین رضی الله عنهما رخ داده است. وی، می‌گوید: گفته شده که میان حسن و حسین رضی الله عنهما بگو مگویی رخ داد و در نتیجه با هم قهر کردند. به حسین رضی الله عنه گفته شد: چه خوب بود نزد برادرت می‌رفتی که از تو بزرگ‌تر است. فرمود: «فضیلت، از آنِ کسی است که برای آشتی کردن، پیش‌قدم می‌گردد و من، دوست ندارم که در این زمینه برِ برادرم، فضیلت یابم». این سخن حسین رضی الله عنه به حسن رضی الله عنه رسید؛ از این‌رو نزد حسین رضی الله عنه رفت[3]

گرامی‌ترین مردم از ناحیه‌ی پدر، مادر، پدربزرگ، مادربزرگ، دایی، خاله، عمو و عمه

معاویه رضی الله عنه، در حضور عمرو بن عاص رضی الله عنه و جمعی از بزرگان و اشراف، فرمود: «گرامی‌ترین مردم از ناحیه‌ی پدر، مادر، پدربزرگ، مادربزرگ، دایی، خاله، عمو و عمه، کیست؟» نعمان بن عجلان زرقانی برخاست و دست حسن رضی الله عنه را گرفت و گفت: «پدر این، علی است؛ و

۱- تاریخ ابن‌عساکر (۷۰/۱۴).

۲- صیغه‌ی تمریض، در اصطلاح به واژگانی گفته می‌شود که ساختاری مجهول دارند؛ همچون: قیل و یقال، به معنای: گفته شده یا گفته می‌شود.. آنچه با صیغه‌ی تمریض بیان شود، از قوت و صحت چندانی برخوردار نیست و احتمال ضعف آن، بسیار است. (مترجم).

۳- وفیات الأعیان (۶۹/۲).

مادرش، فاطمه؛ و پدربزرگش، رسول‌خدا ﷺ. مادربزرگش، خدیجه است و عمویش، جعفر؛ عمه‌اش، ام‌هانی بنت ابی‌طالب می‌باشد و دایی‌اش، قاسم؛ و خاله‌اش، زینب». [۱]

محبت وافر مردم به حسن رضی الله عنه و برادرش حسین رضی الله عنه

ابوسعید می‌گوید: حسن و حسین رضی الله عنهما را دیدم که نماز عصر را با جماعت ادا کردند و سپس به سوی حجرالاسود رفتند و پس از استلام آن، هفت دور، طواف نمودند و آن‌گاه دو رکعت نماز بجای آوردند. مردم گفتند: این دو، نوه‌های رسول‌خدا ﷺ هستند. بدین ترتیب مردم، به سوی آن دو هجوم آوردند و آن‌قدر ازدحام نمودند که حسن و حسین رضی‌الله عنهما نتوانستند طواف کنند و جلوتر بروند. یکی از رکانی‌ها [۲]، همراه آن دو بود. حسین رضی الله عنه دست او را گرفت و مردم را از اطراف حسن رضی الله عنه دور کرد. ــ و او، احترام بسیاری به برادرش می‌گذاشت. ـ من، آن دو را دیدم که هر بار که از مقابل حجرالاسود، عبور می‌کردند، آن را استلام [۳] می‌نمودند.

راوی [۴] می‌گوید: به ابوسعید گفتم: گویا به‌خاطر نماز، نتوانستند هفت دور کامل طواف کنند؟ پاسخ داد: نه؛ بلکه هفت دور کامل طواف نمودند. [۵]

فرازی از سخنان، سخنرانی‌ها و اندرزهای حسن رضی الله عنه

[۱] حسن بن علی رضی الله عنه فرموده است: «هلاکت مردم، در سه چیز است: تکبر، حرص و حسد. تکبر، نابودی دین را به دنبال دارد و سببِ ملعون قرار گرفتن ابلیس گردید؛ حرص، دشمن نفس است و باعث اخراج آدم علیه السلام از بهشت شد. و حسد، انسان را به سوی بدی می‌کشاند و به‌خاطر همین حسد بود که قابیل، هابیل را به قتل رساند». [۶]

۱- تاریخ ابن‌عساکر (۷۰/۱۴).

۲- گویا وی، به رکانه بن عبد یزید بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبدمناف المطلب، منسوب است که دو بار رسول اکرم ﷺ با او کشتی گرفت و او را به زمین زد.

۳- به بوسیدن حجرالاسود و دست کشیدن بر آن، استلام می‌گویند. عمر فاروق رضی الله عنه خطاب به حجر الاسود می‌فرمود: «به خدا سوگند اگر رسول‌الله ﷺ را نمی‌دیدم که تو را می‌بوسد، هرگز تو را نمی‌بوسیدم». [مترجم]

۴- یعنی عمارة بن معاویة الدهنی.

۵- تاریخ ابن‌عساکر (۶۹/۱۴).

۶- علموا أولادكم حب...، ص۳۱.

شرحی مختصر بر این سخن ارزنده‌ی حسن ﷺ

◘ بیماری کبر:

کبر یا تکبر، متضاد تواضع می‌باشد و به معنای خودبزرگ‌بینی و نگریستن به دیگران با دیده‌ی تحقیر است و یکی از بزرگ‌ترین آفات و آسیب‌های اخلاقی به‌شمار می‌رود. تکبر، خاستگاه بسیاری از مصیبت‌ها و بلایاست و باعث نزول هرچه سریع‌تر خشم و غضب الهی می‌گردد. چراکه کبر، تنها سزاوار الله ﷻ است و شایسته‌ی هیچ‌کس جز او نیست. زیرا همه‌ی مخلوقات، چاکران و بندگان اویند و او، خدای توانا و مالک تمام هستی است. از این‌رو کسی که کبر می‌ورزد، سزاوار چیزی جز این نیست که خدای متعال، او را خوار و زبون بگرداند؛ چراکه، از حد و اندازه‌ی خویش، پا فراتر نهاده و مقام و جایگاهی را به خود، نسبت داده که شایسته و سزاوار هیچ مخلوقی نیست.[1]

نشانه‌های تکبر: تکبر، نشانه‌های ظاهری و آشکاری دارد؛ از جمله: میل و علاقه به اینکه همواره، جلوتر از دیگران باشد؛ اظهار برتری بر دیگران؛ محبت به نشستن در بالای مجالس و خرامیده و متکبرانه راه رفتن. ناراحت شدن از اینکه کسی، سخنش را رد کند؛ هرچند سخنش، نادرست باشد و نیز عدم پذیرش سخن درست و به‌جا. کم توجهی و بی‌توجهی به مسلمانان مستضعف و فقیران و نگریستن به آنان با دیده‌ی تحقیر. افتخار به پدران و فخرفروشی به نسب. و خودبزرگ‌بینی به سبب داشتن مال و دانش و یا بالیدن به عمل، عبادت، زیبایی، قدرت و فراوانی هواداران، دوستان و خویشان و....[2]

چگونگی در امان ماندن از بیماری کبر و راه‌های رهایی از آن

هر مسلمانی، باید از خود بپرسد که آیا جزو افراد متکبر است یا نه؟ آیا میل و کششی به تکبر دارد یا خیر؟ اگر در خودش، علاقه و کششی به تواضع و فروتنی یافت و از تکبر و افرادی که کبر می‌ورزند، بدش می‌آمد، پس خدای متعال را شکر کند که چنین نعمت بزرگی به او عنایت فرموده است. در غیر این صورت، خودش را سرزنش نماید و به محاسبه‌ی نفس خویش بپردازد و به مجاهده و ستیز با این نفس سرکش از طریق کثرت ذکر و یاد الله ﷻ و روزه و عبادت مشغول گردد و آن را از بسیاری از آسودگی‌ها و اسباب مباح

۱- منهج الإسلام فی تزکیة النفس، ص۳۴۲.

۲- مرجع پیشین، ص۳۴۲.

آسایش، محروم کند تا بدین‌سان، نفس، رام شود و به راه رشد و تعالی خویش بازگردد و از سرکشی و گمراهی دور گردد و از این بیماری، رهایی یابد.

هر مسلمانی باید همواره حقیقت بیماری کبر و پیامدهای دنیوی و اخروی آن را مد نظر قرار دهد و به حکم تکبر در شریعت، و نیز مجازات‌های آن در دنیا و آخرت بیندیشد و بر اساس داده‌های قرآن و سنت و همچنین بر اساس تجربه و واقعیت، و داستان‌های راستین نیکوکاران و سرگذشتشان، توجه داشته باشد که تکبر، چه عواقبی را به دنبال دارد. قرآن کریم، به‌روشنی بیان نموده که تکبر، یکی از صفات شیطان است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ وَٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٤ ﴾ (بقره:۳۴)

«و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید (و به‌خاطر نافرمانی و تکبر) از زمره‌ی کافران گردید».

خدای متعال، آدم متکبر را دوست ندارد؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ لَا جَرَمَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡتَكۡبِرِينَ ٢٣ ﴾ (نحل:۲۳)

«بطور قطع خدا آگاه است از آنچه پنهان می‌سازند و از آنچه آشکار می‌نمایند (و خداوند، ایشان را در قبال اقوال و اعمالشان، بازخواست می‌نماید و کسانی را که تکبر می‌ورزند، مجازات می‌کند). همانا خداوند، مستکبران را دوست ندارد».

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ١٨ ﴾ (لقمان:۱۸)

«با تکبر، از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو؛ چراکه خداوند، هیچ متکبر فخرفروش و مغروری را دست ندارد».

خودپسندی، کبر و فخرفروشی و غرور، جزو ویژگی‌های افراد متکبر است و فرد متکبر و خودبزرگ‌بین، در معرض این قرار دارد که خدای متعال، بر قلبش، مهر نهد؛ چنانکه الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ سُلۡطَٰنٍ أَتَىٰهُمۡۖ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلۡبِ مُتَكَبِّرٖ جَبَّارٖ﴾ (غافر:۳۵)

«کسانی که بدون هیچ دلیلی که در دست داشته باشند، در برابر آیات الهی، به ستیز و مجادله می‌پردازند. (چنین جدال و کشمکش نادرستی در برابر آیات الهی) موجب خشم عظیم خدا و کسانی می‌شود که ایمان آورده‌اند. این‌گونه خداوند، بر هر دلی که خودبزرگ بین و زورگو باشد، مُهر می‌نهد (و قدرت تشخیص را از آن می‌گیرد)».

غرورِ برخاسته از علم و عبادت، از بدترین نوع تکبر به‌شمار می‌رود و کسی که دچار چنین تکبری شده، باید بداند که علم و دانش، حکم حجت خدا بر بندگانش را دارد و آن‌گونه که عذر جاهل، پذیرفته می‌شود، عذر و بهانه‌ی عالم و فرد دانا و آگاه، پذیرفته نمی‌گردد. زیرا گناهِ شخصِ متکبری که از روی آگاهی، خداوند متعال را نافرمانی می‌نماید، به‌مراتب بیشتر و شدیدتر از دیگران است. اگر خاستگاه تکبر و خودبزرگ‌بینی فرد، نسب و ریشه‌ی نژادی اوست، باید از او پرسید:

گیرم، پدر تو بود فاضل — از فضل پدر، تو را چه حاصل؟

چنین شخصی باید بداند که پدرش همچون خود او، از نطفه‌ای پلید و ناپاک آفریده شده است. کسی که به پدران و اجداد خویش می‌بالد و می‌نازد، باید بداند که همه، اصل و اصالتی خاکی دارند؛ زیرا همه، فرزندان آدم عليه السلام هستند و آدم، از خاک آفریده شده است. کسی که به جمال و زیبایی خویش فریفته شده، باید نگاهی واقع‌بینانه و خردمندانه به باطن خویش بیندازد، نه آنکه همچون حیوانات، ظاهربین باشد. اگر کسی، به قدرت و توان جسمی خویش مغرور گشته، اندکی تفکر نماید و در این بیندیشد که چنانچه یکی از مویرگ‌ها و یا تارهای عصبی‌اش، درست عمل نکند، چه بر سرش می‌آید؟ آیا غیر از این است که خیلی ناتوان و درمانده می‌گردد؟! افرادی که به مال و ثروت خویش فریفته و مغرور شده‌اند، به فرجام کسانی همچون قارون و هامان بنگرند که با وجود آن‌همه ثروت و دارایی، تیره‌روز و بدبخت شدند. اگر کسی، به ترتیبی عمل نماید که بیان شد، خودش را خیلی کوچک‌تر از آن خواهد دید که تکبر بورزد؛ از این‌رو چاره‌ای جز این نمی‌یابد که تواضع و فروتنی اختیار کند و بدین‌سان خدای متعال، او را سرافراز و گرامی می‌گرداند و در دنیا و آخرت از او راضی می‌گردد. آری! باید از سرگذشت متکبرانی که داستان‌هایشان در قرآن

کریم یا سنت نبوی و یا داستان‌های گذشتگان آمده، عبرت گرفت. بدین ترتیب انسان، می‌تواند از تکبر و غرور، دوری کند و چنانچه به این بیماری خطرناک دچار شود، خیلی زود، درصدد درمان آن برمی‌آید. همچنین باید با افراد نیکوکار و فروتن، نشست و برخاست نمود و از اخلاق و اقوال و رفتارشان با دیگران، استفاده کرد. و نیز باید از هم‌نشینی با کسانی که تکبر می‌ورزند، پرهیز نمود تا مبادا اخلاقشان در انسان، اثر نهد و بدین‌سان زمینه‌ی آسیب‌های رفتاری و پیامدهای ناگوار آن در دنیا و آخرت، فراهم گردد.[۱]

◘ بیماری حرص:

رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: (**ما ذئبانِ جائعانِ أُرسلا فی غنم بأفسد لها من حرص المرء علی المال و الشرف لدینه**)[۲] یعنی: «دو گرگ گرسنه که به میان گوسفندان می‌زنند، آن‌قدر فساد و خرابی برای گوسفندان ایجاد نمی‌کنند که حرص مال و ریاست، دین شخص را به فساد و تباهی می‌کشاند».

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در این حدیث، در قالب مثالی جالب، بیان نموده که جاه‌طلبی و حرص و آز مسلمان نسبت به مال و ثروت دنیا، دین و دینداری‌اش را به تباهی می‌کشاند و این فساد و تباهی، کم‌تر از خرابی ایجادشده توسط دو گرگ گرسنه‌ای نیست که شب به گله‌ی گوسفند می‌زنند و بی‌آنکه چوپان خبردار شود، گوسفندان را می‌درند. میزان تباهی و خرابی ایجادشده توسط این گرگ‌ها در چنین حالتی، کاملاً واضح است. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم در این حدیث، بیان فرموده که فساد و تباهی برخاسته از حرص و آزِ شخص نسبت به مال و ریاست، در دینش، از خرابی دو گرگ گرسنه‌ای که به گله‌ی گوسفند می‌زنند، کم‌تر نیست؛ بلکه چه بسا مساوی و یا بیشتر نیز می‌باشد. گویا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بدین نکته اشاره می‌فرماید که فقط بخش اندکی از دین مسلمانِ حریص و آزمند درامان می‌ماند. در این مثال ارزنده، نهایت زنهار و هشدار داده شده تا مسلمان از جاه‌طلبی و حرص و آز نسبت به مال دنیا، پرهیز نماید.

۱- نگا: منهج الإسلام فی تزکیة النفس، ص۳۴۶.

۲- الإحسان فی تقریب صحیح ابن‌حبان، شماره‌ی(۳۲۱۸). این حدیث، حسن صحیح است.

حرص و آز مال و ثروت، بر دو نوع است:

یک نوع حرص و آز، این است که مسلمان، اشتیاق وافر و حریصانه‌ای به ثروت‌اندوزی دارد و به‌خاطر محبت وافرش به مال و ثروت، از هیچ کوششی در زمینه‌ی کسب مال و ثروت از راه‌های حلال، کوتاهی نمی‌کند و با تمام وجود، در این زمینه مایه می‌گذارد و از هیچ سختی و تلاشی، باکی ندارد. چنین افرادی، مصداق حدیثی هستند که طبرانی از عاصم بن عدی رضي الله عنه با این الفاظ روایت نموده است: (**ما ذئبان ضاریان ضلا فی غنم أضاعها ربها بأفسد من طلب المسلم المال و الشرف لدینه**)[1]

ابن‌رجب رحمه‌الله در شرح حدیث می‌گوید:

برای بدی حرص و آز زراندوری، همین کافی است که انسان حریص، عمرش را برای به دست آوردن مال و ثروت تباه می‌کند؛ حال آنکه عمر انسان، فرصت باارزشی برای کسب درجات والا و نعمت‌های جاویدان بهشت به‌شمار می رود. بدین ترتیب، آدم حریص و آزمند، این فرصت گران‌بها را در جستجوی چیزی از دست می‌دهد که مقدار و اندازه‌ی مشخصی از آن، برای انسان مقدر شده و به هر حال، نصیب وی می‌گردد، اما انسان، حرص و آز می‌ورزد و پس از آنکه وقت زیادی برای کسب مال و ثروت می‌گذارد و مال و ثروتی فراهم می‌آورد و وقت آن می‌شود که از آن استفاده نماید، رخت سفر به سوی آخرت می‌بندد و مال و ثروتی را که با بذل عمر گران‌بهایش به دست آورده، برای دیگران می‌گذارد و از دنیا می‌رود و تنها چیزی که برایش می‌ماند، حساب و کتابی است که باید پس دهد. بدین‌سان نفعِ مال و ثروتی که به‌خاطر آن، جان کَنده، برای کسانی می‌ماند که ممنونش نیستند. خلاصه اینکه برای بدی حرص و آز، همین کافی است که آدم حریص و آزمند، عمر گران‌مایه‌اش را در ثروت‌اندوزی و جمع‌آوری مال، صرف می‌کند.[2]

عمر گرانمایه در این صرف شد تا چه خورم صیف و چه پوشم شتاء

ابن‌مسعود رضي الله عنه می‌گوید: «یقین، عبارتست از اینکه درصدد راضی کردن مردم، در برابر خشم خدا نباشی و به هیچ‌کس به‌خاطر آنچه خدا، نصیبش نموده، حسد نورزی و کسی را

۱- روایت طبرانی در الأسوط (۴۷۰/۱)، شماره‌ی۸۵۵.

۲- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص۲۳.

به‌خاطر آنچه که خداوند متعال، به تو نداده، سرزنش نکنی؛ چراکه حرص و آزِ هیچ حریص و آزمندی، و حسادت هیچ حسودی که نعمت خدا بر دیگران، برایش ناگوار است، مانع از فضل و نعمت خدا بر کسی نمی‌گردد. همانا خدای متعال، راحتی و شادمانی را در یقین و رضا قرار داده و غم و اندوه را در شک و ناخرسندی نهاده است».[1]

عبدالواحد بن زید، سوگند یاد می‌کرد و می‌گفت: «حرص و آزِ دنیا نزد من، از سرسخت‌ترین دشمنان، ترسناک‌تر است». و نیز می گفت: «ای برادران! نه به ثروت و توانگری هیچ حریصی، رشک ببرید و نه به پیشه و درآمدش؛ بلکه به‌خاطر آنکه در حال حاضر به چیزی مشغول می‌گردد و تکبر می‌ورزد که فردای آخرت، او را هلاک می‌کند، با دیده‌ی نفرت به او بنگرید». همچنین می‌فرمود: «حرص، بر دو نوع است: حرص مصیبت‌بار و حرص سودمند؛ حرص سودمند، این است که انسان به اطاعت و بندگی الله جل جلاله، حرص و علاقه‌ی وافر داشته باشد و حرص اندوه‌بار، عبارتست از حرص و آز شخص نسبت به دنیا».[2]

یکی از دانشمندان فرزانه، به برادرش که حرص و اشتیاق وافرای به دنیا داشت، نامه‌ای بدین مضمون نوشت: «اما بعد: تو، به دنیا حرص می‌ورزی و در خدمت دنیا قرار گرفته‌ای، حال آنکه دنیا، با رویگردانی از تو و بیماری‌ها و آسیب‌هایی که به تو می‌رسد، به تو بی‌محلی می‌نماید. گویا تو ندیده‌ای و نمی‌دانی که چه بسیار افراد حریص و آزمندی که از همه چیز محروم شده و چه بسیار افرادی که به دنیا بی‌رغبت بوده‌اند، اما از آن بهره‌مند گشته‌اند».

یکی از فرزانگان می‌گوید: «غم و اندوه آدم حسود، از همه بیشتر است و کسی که قناعت پیشه می‌کند، زندگی‌اش، شادتر و لذت‌بخش‌تر می‌باشد. آدم حریص، بیش از همه در برابر اذیت و آزار، (از روی طمع) شکیبایی می‌ورزد و کسی که زندگی را دست پایین می‌گیرد، بیش از همه، به دنیا پشت می‌کند و بیش از همه، عالم ودانشمندی پشیمان می‌گردد که کوتاهی می‌کند».[3]

شاعر چه خوب سروده است:

الحرص داء قد أضر ... بمن ترى إلا قليلا

۱- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص۲۶.

۲- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص۲۶

۳- مرجع پیشین، ص۲۷.

کم من حریص طامع   والحرص صیره ذلیلا[1]

یعنی: «حرص، بیماری و مرضی است که همان‌طور که خود دیده‌ای، در بیشتر موارد به هر کس که حرص ورزیده، ضرر رسانیده و چه بسا حرص و آز، آدم حریص و طمع‌کار را خوار و زبون نموده است».

نوع دوم حرص و آز، این است که انسان، همانند نوع اول آن، خواهان افزایش مال و ثروتش باشد، اما با این تفاوت که برایش مهم نیست، از راه حلال باشد و یا از راه حرام؛ حتی در این راستا، بسیاری از حقوق واجبی را که بر گردن اوست، پایمال می‌کند. و این، همان بخل و حرص نفسانی ناپسندی است که در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی تغابن، بدان اشاره شده است:

﴿ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾ ﴾

«و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش، مصون داشته شوند، آنان، بطور قطع رستگارند».

در سنن ابی‌داود از عبدالله بن عمرو رضي الله عنه روایت شده که رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرموده است: (**اتقوا الشح فإن الشح أهلک من کان قبلکم؛ أمرهم بالقطیعة فقطعوا، و أمرهم بالبخل فبخلوا، و أمرهم بالفجور ففجروا**)[2] یعنی: «از حرص و آزمندی بپرهیزید که سبب هلاکت پیشینیان شما گردید؛ آنان را به قطع رابطه‌ی خویشاوندی فرا خواند و آنها نیز رشته‌ی خویشاوندی را گسستند. ایشان را به بخل و زُفتی فراخواند و آنها نیز بخل ورزیدند؛ آنان را به گناه و معصیت فرا خواند و آنها نیز معصیت نمودند».

برخی از علما، شُح را حرص شدیدی تعریف کرده‌اند که صاحبش را به کسب چیزی بدون توجه به حلال یا حرام بودن آن، وا می‌دارد و سپس مانع از ادای حقوق آن می‌گردد. بخل، به معنای زُفتی و خودداری از بذل و بخشش چیزی است که انسان در دست دارد. شح، به معنای گرفتن بناحق مال یا هر آن چیز دیگری است که از آنِ شخص نمی‌باشد. حتی گفته شده که: «شح، اساس همه‌ی گناهان و معاصی است». و این، تفسیر ابن‌مسعود رضي الله عنه و برخی دیگر از سلف صالح، درباره‌ی شح و بخل می‌باشد.[3]

۱- مرجع پیشین، ص۲۷.

۲- سنن ابی‌داود (۳۲۴/۲)، شماره‌ی۱۶۹۸، آلبانی رحمه‌الله، این حدیث را صحیح دانسته است.

۳- ما ذئبان جائعان، ص۳۱.

گفتنی است: واژه‌های شح و بخل، به معنای یکدیگر به‌کار می‌روند. البته چنانکـه پیشـتر بیان کردیم، در اصل با هم تفاوت دارند و زمانی که حرص و آز انسان به مال و ثروت، بدین حد برسد، نقصان آشکار دین و ایمان را به دنبال دارد و اگر باعث شود که شخص، حقوق و واجبات مال را ادا نکند و برای کسب مال و ثروت، بـه راه‌هـای حـرام روی بیـاورد، در ایـن صورت دین و ایمانش، تا بدان اندازه رو بـه ضـعف و کاسـتی مـی‌نهـد کـه از ایمـانش، جـز اندکی باقی نمی ماند.

و اما ضرر و زیان حرص و آزِ جاه و مقام (جـاه‌طلبـی)، بـیش از ضـرر و زیـان حـرص و آزمندی بر مال و ثروت، است. چراکه جـاه‌طلبـی، برتـری‌جـویی و حـرص و ولـع نسبت بـه ریاست بر مردم، برای بنده، به‌مراتب بیش از حرص و آز ثروت‌اندوزی، ضرر دارد و زهـد و بی‌رغبتی به ریاست و پست و مقام، خیلی سخت‌تـر از بـی‌علاقگـی بـه مـال و ثـروت اسـت؛ چنانچه بسیاری از انسان‌ها حاضرند برای رسیدن به جاه و مقام، مال و ثروت فراوانـی، خـرج کنند. جاه‌طلبی بر دو نوع است:

یک نوع آن، بدین شکل است که انسان، شرف و برتـری را در قـدرت و فرمـانروایی و مال و ثروت جستجو می‌کند و این، خیلی خطرنـاک اسـت؛ چراکـه در بیشـتر اوقـات سـبب محرومیت انسان از خیر و نیکی، کرامت، عزت و شرافت آخـرت مـی‌گـردد. خـدای متعـال می‌فرماید:

﴿ تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْأَخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ۚ وَٱلْعَٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾ ﴾ (قصص:۸۳)

«ما، آن سرای آخرت را تنها بهره‌ی کسانی می‌گردانیم که در زمین، خواهـان برتـری و اسـتکبار نیستند و فساد و تباهی نمـی‌جوینـد (و دل‌هایشـان، از آلـودگی‌هـای جـاه‌طلبـی، برتـری‌جـویی و تبهکاری، پاک و پالوده است) و عاقبت، از آنِ پرهیزگاران می‌باشد».

خیلی کم و اندکند افراد جاه‌طلبی که در دنیـا خواهـان برتـری و ریاسـت بـوده و بـه آن دست یافته باشند؛ بلکه چنین افرادی به خود، واگذار شده[1] و تنهـا مانـده‌انـد. چنانچـه رسـول اکرم صلی الله علیه و سلم به عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه فرمـوده اسـت: (يَـا عَبْـدَالرَّحْمَنِ بْـنَ سَـمُرَةَ، لا تَسْـأَلِ الإمَارَةَ، فَإنَّكَ إنْ أُوتِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إلَيْهَا، وَإنْ أُوتِيتَهَا مِـنْ غَيْـرِ مَسْـأَلَةٍ أُعِنْـتَ

۱– ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص۳۳

عَلَيْهَا)[1] یعنی: «ای عبدالرحمن بن سمره! امارت را درخواست مکن؛ زیرا اگر پس از درخواست، به امارت برسی، به آن، واگذار می‌شوی و اگر بدون درخواست، به امارت برسی، بر آن، یاری خواهی شد».

جاه‌طلبی، پیش از آنکه انسان، به تلاش و تکاپو در اسباب و زمینه‌های رسیدن به جاه و مقام بپردازد، ضرر و زیان زیادی برای وی در پی دارد و پس از آنکه انسان، برای رسیدن به ریاست و فرمانروایی، حریصانه تلاش و تکاپو می‌نماید و به خواسته‌اش می‌رسد نیز با فرآیندی همچون تکبر و ظلم و ستم و امثال آن همراه است.

نوع دیگر جاه‌طلبی، عبارتست از برتری‌جویی بر دیگران با امور دینی همچون علم و عمل و زهد؛ این نوع جاه‌طلبی، خیلی بدتر و زشت‌تر از نوع اول است و فساد و تباهی بیشتری به دنبال دارد. چراکه اموری از قبیل علم و عمل و زهد، برای کسب رضای خدا و درجات والای بهشت و نعمت‌های جاویدان آن است.[2]

برای جلوگیری از دچار شدن به بیماری حرص و جاه‌طلبی، باید، زهد و بی‌رغبتی به دنیا را در پیش گرفت. برای این منظور می‌توان از راهکارهای ذیل بهره جست:

■ مد نظر قرار دادن فرجام بد جاه‌طلبی و پیامدهای ناگوار آن در آخرت.

■ مد نظر قرار دادن فرجام متکبران، ستمگران و کسانی که ردای کبریایی الله جل‌جلاله را به تن می‌کنند.

■ مد نظر قرار دادن پاداش کسانی که در دنیا به‌خاطر خدای متعال، تواضع و فروتنی در پیش می‌گیرند و بدین‌سان از مقامی والا و ارجمند در آخرت بهره‌مند می‌شوند؛ چراکه هر کس، به‌خاطر خدا، تواضع و فروتنی نماید، خدای متعال، او را والا و ارجمند می‌گرداند.

■ شرافتی که تقواپیشگان و اهل عبادت و بندگی الله، به دست می‌آورند، از قدرت و توان آنان نیست؛ بلکه فضل و رحمتی است که خدای متعال، به آنان ارزانی می‌دارد و آنان را از مال و منال دنیا بی‌نیاز می‌گرداند و بدین‌سان در همین دنیا، حلاوت و شیرینی عبادت را می‌چشند و این، همان حیات طیبه و زندگانی پاک و خجسته‌ای است که به مؤمنان راستین اعم از زن و مرد وعده داده شده و شاهان و فرمانروایان دنیا و جاه‌طلبان، از آن بی‌بهره‌اند. چنانکه ابراهیم بن ادهم رحمه‌الله گفته است: «اگر شاهان و شاه‌زادگان، از حالت خوبی که

۱- بخاری، شماره‌ی۶۶۲۲)

۲- ما ذئبان جائعان، صص۳۴،۳۵

ما، در آن به‌سر می‌بریم، باخبر بودند، بر سر به دست آوردن آن، با شمشیرهایشان به ستیز با ما برمی‌خاستند». کسی که از چنین حالتی برخوردار گردد، دیگر به جاه و مقام فناپذیر دنیا روی نمی‌آورد و خواهان ریاستِ گذرای دنیا نمی‌گردد.[1] خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞۚ﴾ (اعراف:۲۶)

«و لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است».

همچنین می‌فرماید:

﴿ مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ جَمِيعًاۚ ﴾ (فاطر:۱۰)

«هر کس، عزت و قدرت می‌خواهد، (بداند که) تمام عزت و قدرت، از آنِ خداست».

بدین ترتیب حسن بن علی رضی الله عنه، ما را از حرص و آزِ ناپسند برحذر می‌دارد، آنجا که می‌فرماید: «حرص، دشمن نفس است و باعث اخراج آدم علیه السلام از بهشت شد».[2]

◘ بیماری حسد:

حسادت، متضاد آرزوی خیر و نیکی کردن، برای دیگران است. به عبارت دیگر، حسادت، به معنای آرزوی زوال نعمت از کسی است که انسان حسود، به او رشک می‌برد. حسادت، نوعی بیماری مهلک درونی است و آن‌قدر زشت و ناپسند می‌باشد که خدای متعال، به پیامبرش دستور داده از شر حسود، به خدا پناه ببرد، همچنان‌که امر نموده از شر شیطان، به خداوند، پناه ببرد:

﴿ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ٥ ﴾ (فلق:۵)

«و از شر حسود، بدان‌گاه که حسادت می‌ورزد».

رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده است: (لا تَبَاغَضُوا، وَلا تَحَاسَدُوا، وَلا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا)[3] یعنی: «نسبت به یکدیگر بغض و دشمنی نداشته باشید، به یکدیگر حسادت نورزید و به همدیگر پشت نکنید؛ بلکه برادروار خدا را عبادت نمایید».

۱- ما ذئبان جائعان، صص۷۵،۷۶.

۲- نگا: علموا أولادكم حب آل بيت النبي صلی الله علیه و سلم ، ص۱۳۱.

۳- بخاری، شماره‌ی۶۰۶۵.

انس ﷺ می‌گوید: روزی نزد رسول‌خدا ﷺ نشسته بودیم که آن حضرت ﷺ فرمود: «اینک شخصی، از این درب، به سوی شما می‌آید که جزو بهشتیان است». گوید: در این اثنا شخصی از انصار ﷺ، در حالی که آب وضو، از ریشش می‌چکید و کفش‌هایش را با دست چپش گرفته بود، وارد شد و سلام کرد. روز بعد نیز رسول‌خدا ﷺ همین سخن را تکرار نمود و پس از چند لحظه، همان شخص، از در وارد شد و روز سوم نیز رسول اکرم ﷺ آن سخن را تکرار فرمود و باز هم پس از لحظاتی، آن شخص، نمایان شد. پس از آنکه رسول‌خدا ﷺ برخاست، عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ، پشت سر آن انصاری رفت و به او گفت: «کشمکش و دعوایی میان من و پدرم رخ داده و من، سوگند یاد کرده‌ام که سه روز، به خانه نروم. اگر ممکن است سه روز مرا جای بده تا این مدت سپری شود». گفت: باشد. بدین ترتیب عبدالله ﷺ سه شب را در خانه‌ی آن انصاری گذراند و در این سه شب ندید که آن انصاری، نماز شب بخواند؛ وی، فقط هنگامی که در رختخوابش، از پهلویی به پهلوی دیگر می‌گشت، خدا را یاد می‌کرد و بس، و تا نماز صبح، همچنان خواب بود. گوید: غیر از آنکه من، جز خیر و نیکی، از او نشنیدم. پس از سه روز که چیزی نمانده بود، من، اعمالش را ناچیز و اندک بشمارم، به او گفتم: «ای بنده‌ی خدا! هیچ کشمکشی میان من و پدرم، روی نداده است؛ ولی من، از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که چنین و چنان فرمود. از این‌رو دوست داشتم بدانم تو، چه عملی انجام می‌دهی؟ اما ندیدم که چندان عملی داشته باشی! پس چه چیز، تو را به این جایگاه رسانیده است؟ گفت: «اعمال من، همان‌گونه است که تو دیدی و بس». زمانی که داشتم باز می‌گشتم، مرا صدا نمود و گفت: «اعمال من، همان اندازه است که تو دیدی، اما من، در دل نسبت به هیچ‌یک از مسلمانان، کینه ندارم و به هیچ‌یک از آنان، به‌خاطر خیری که خداوند، به او ارزانی نموده، حسادت نمی‌ورزم». عبدالله ﷺ گفت: این، همان چیزی است که تو را به این جایگاه رسانده و همان چیزی است که در توان ما نمی‌باشد».[1]

حسد، خاستگاه‌های بسیاری دارد؛ از جمله: دشمنی و کینه، خودپسندی و ریاست‌طلبی، بدطینتی و بخل و سایر بیماری‌های درونی و نفسانی؛ از این‌رو حسد، بیماری‌ها و آسیب‌های رفتاری زیادی به دنبال دارد و بیش از هر چیز دیگری به دین و ایمان شخص و محبت و دوستی مؤمنان با یکدیگر آسیب می‌رساند و فساد و تباهی فراوانی در پی دارد. حسادت، در

۱- مسند احمد (۱۶۶/۳)؛ با سند صحیح.

میان کسانی که زمینه‌های مذکور در بین آنان، به‌کثرت وجود دارد، افزایش می‌یابد و معمولاً این بیماری اخلاقی، در میان همکاران، دوستان، برادران، پسرعموها، بازرگانان و رقیبان تجاری، علما و کسانی که به نحوی با هم رابطه‌ی کاری یا پیوند دیگری دارند، بیش از سایر افراد، به چشم می‌خورد. زیرا یکی بودن اهداف در چارچوب کارهای مشترک، خود، خاستگاه و زمینه‌ی حسادت نسبت به یکدیگر است و بدین‌سان نفرت و کینه از همدیگر را به دنبال دارد. به عبارت دیگر حسادت، ریشه در اهداف مشترک دو یا چند نفر دارد که احساس می‌کنند وجود هر یک از آنها، مزاحمتی برای دیگری است و خاستگاه آن، چیزی جز محبت دنیا نیست. بدین‌سان دنیا، بر کسانی که چنین احساسی نسبت به هم دارند، تنگ می‌گردد[1] و این، کم‌ترین پیامد حسد است.

درمان بیماری حسد:

راه‌های متعددی برای پیشگیری از بیماری حسد و نیز درمان آن وجود دارد؛ از جمله:

۱ـ دانستن این نکته که حسادت، در دنیا و آخرت به ضرر حسود تمام می‌شود و هیچ ضرر و آسیبی، به کسی که مورد حسادت قرار گرفته، نمی‌رساند و نعمت را از او باز نمی‌دارد. از این‌رو تنها چیزی که از حسادت، نصیب حسود می‌گردد، غم و اندوه، حسرت و پریشانی و از دست دادن دین و دنیاست. لذا دیگر هیچ دلیلی باقی نمی‌ماند که کسی، نسبت به دیگری حسادت بورزد و خواهان زوال نعمت خدا از او شود. خدای متعال، دوست داشته که نعمتی را به بنده‌اش ارزانی بدارد و آدم حسود، خواهان زوال نعمت از آن بنده است و بدین ترتیب چیزی را دوست دارد که برای خداوند عز و جل ناپسند است و چیزی را که خداوند، دوست دارد، ناخوشایند می‌داند! و این، مرضی است که باعث زوال نعمت ایمان از حسود، می‌گردد. چراکه حسود، خوبی و خیری را که برای خویش می‌پسندد، برای برادر مسلمانش، نمی‌پسندد.

۲ـ همواره باید پیامدهای ناگواری را که این بیماری در دنیا و آخرت دارد، به یاد داشت و از یاد نبرد که خدای متعال، حسادت را ناپسند می‌داند و این بیماری اخلاقی، برای رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نیز ناخوشایند بوده است. به یاد داشتن دستاوردهای حسود در دنیا و آخرت نیز در

۱– نگا: منهج الإسلام فی تزکیة النفس، ص۳۴۰.

جلوگیری از بیماری حسادت و یا درمان آن، مفید است و همه‌ی اینها، به شناخت حقیقت حسادت، کمک شایانی می‌نماید.

۳ـ پند گرفتن از آیات، احادیث، داستان‌ها و آنچه که درباره‌ی حسودان و پیامدهای حسادتشان، آمده، تأثیر به‌سزایی در پیشگیری از این بیماری خطرناک و درمان آن دارد.

۴ـ انسان مسلمان باید هر بار که در معرض ذره‌ای از فکر و خیال حسد، قرار می‌گیرد، خویشتن را به محاسبه بکشد و خود را سرزنش نماید و به‌کلی دست از حسادت نسبت به برادر مسلمانش بکشد و به تعریف و تمجید از او بپردازد و برایش دعای خیر کند و از خدا بخواهد که نعمتش را بر او بیفزاید و آن را برایش نگاه دارد. گفتنی است: اشکالی ندارد که برای خودش نیز چنان نعمتی را درخواست نماید؛ البته بی‌آنکه خواهان زوال نعمت از دیگران باشد.

۵ ـ خرسند بودن به بخشش و قسمت الهی و قانع بودن به آن و نیز ایمان داشتن به اینکه رزق و روزی و قسمت هر کسی را خدای متعال مقدر می‌فرماید و اوست که هر نعمتی را هر گونه و به هر اندازه که بخواهد، به هر کس که خواسته‌اش باشد، ارزانی می‌دارد و هیچ‌کس، نمی‌تواند نعمتی را که خدای متعال، به یکی از بندگانش بخشیده، از او زایل نماید. و فضل و دهش الهی، تنها بر اساس خواست و مشیت او، نصیب بندگان می‌گردد و تنها کاری که در توان بنده است، خرسند بودن به خواست خداوند و نیز دعا و درخواست از اوست. بنابراین چرا بنده، به جای آنکه از بیماری حسد که پیامدی جز شر و بدی ندارد، به درگاه خداوند، دست به دعا برنمی‌دارد و خیر و نیکی را از او مسألت نمی‌کند؟[1]

آری! بدین‌ترتیب حسن بن علی رضی الله عنه، ما را از حسد برحذر داشته و فرموده است: «و حسد، انسان را به سوی بدی می‌کشاند و به‌خاطر همین حسد بود که قابیل، هابیل را به قتل رساند»[2] بدان‌گاه که خداوند، قربانی هابیل را پذیرفت و قربانی قابیل پذیرفته نشد؛ لذا قابیل به هابیل حسد ورزید و او را کشت.

[۲] اینک به قرائت حسن و ابوذر رضی الله عنهما از مقام رضایت و خرسندی از تقدیر الهی می‌پردازیم:

۱- منهج الإسلام فی تزکیة النفس، ص۳۴۱

۲- علموا أولادکم حب...، ص۳۱.

ابوالعباس محمد بن یزید مبرد می‌گوید: به حسن بن علی رضی الله عنه گفته شد: ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: «فقر را بیش از ثروت و توانگری دوست دارم و بیماری را بیش از صحت و سلامتی». فرمود: «خداوند، ابوذر را بیامرزد؛ اما من، می‌گویم: هر کس به انتخاب نیک خدا برای خویش، اعتماد و اتکال نماید، دیگر آرزو نمی‌کند که در وضعیتی غیر از آنچه خداوند، برایش برگزیده، قرار بگیرد؛ و این، مرز رضایت و خرسندی نسبت به تقدیری است که بر او رفته است».[1]

حسن بن علی رضی الله عنه در این روایت، یکی از اعمال قلبی را توصیف می‌نماید و این، دلیلی بر شناخت والایش از این عمل ارزنده است؛ همچون جهاد که در شمار اعمال بدنی قرار دارد و هر دو، یعنی جهاد و رضایت از تقدیر، اوج ایمان و بلندترین نقطه‌ی آن است.[2] رضایت و خرسندی از آنچه خدا مقدر نموده، نتیجه‌ی دوست داشتن الله جل جلاله و محبت اوست و بالاترین منزلت مقربان و نزدیکان درگاه خداوند عزوجل به‌شمار می‌رود و حقیقتی است که بر بیشتر بندگان پوشیده می‌باشد. رضایت، بزرگ‌ترین دروازه‌ی شناخت خداوند، و استراحتگاه عارفان و بهشت دنیاست. از این‌رو زیبنده است هر آن‌کس که خواهان خیر و نیکی برای خویشتن می‌باشد، بیش از هر زمانی، به تقدیر الهی خرسند گردد و این مقام و منزلت را با هیچ چیز دیگری، عوض نکند. باید دانست که رضایت و خشنودی خداوند، از بهشت و آنچه که در آن است، والاتر و بزرگ‌تر می‌باشد. چراکه رضایت، صفتی برای الله جل جلاله است و بهشت، مخلوق خداوند می‌باشد. الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۚ﴾ (توبه:۷۲)

«خشنودی خدا، بالاتر از هر چیز است».

خدای متعال، قبل از بیان اینکه: خشنودی‌اش بزرگ‌تر و بالاتر از هر چیز است، می‌فرماید:

۱- نگا: البدایة و النهایة (۱۱/۱۹۹).

۲- مدارج السالکین (۲/۲۱۴).

﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٧٢ ﴾ (توبه:۷۲)

«خداوند، به مردان و زنان مؤمن، بهشت را وعده داده که در زیر (کاخ‌ها و درختان) آن، جویبارها روان است و جاودانه در آن، می‌مانند و مسکن‌های پاکی را در بهشت جاویدان به آنها وعده داده (که ماندن و زندگی کردن در آن، سرمدی و همیشگی است. از همه مهم‌تر اینکه خشنودی خود را بدیشان وعده داده و) خشنودی خداوند، بالاتر از هر چیز است. پیروزی و رستگاری بزرگ، همین است».

این رضایت و خشنودی، پاداش خرسندی و رضایتی است که بندگان نیک خداوند، در دنیا از پروردگارشان داشتند. از آنجا که رضایت و خشنودی خداوند، برترین پاداش بهشت می‌باشد، برترین عمل، یعنی رضایت و خشنودی آنها از الله جل جلاله، آنان را سزاوار این پاداش بزرگ نموده است. ناگفته پیداست که نارضایتی از خداوند عزوجل، دروازه‌ی غم و اندوه و پریشان‌خاطری است و سبب می‌شود که انسان، آن‌چنان گمانی درباره‌ی خداوند داشته باشد که شایسته‌اش نیست. البته رضایت و خشنودی از الله جل جلاله، بنده را از تمام این مشکلات می‌رهاند و قبل از آنکه بمیرد و وارد بهشت آخرت گردد، دروازه‌ی بهشت دنیا را برایش می‌گشاید. بدین‌سان رضایت و خشنودی از الله جل جلاله، اطمینان و آرامش قلبی را برای بنده‌ی مؤمن به دنبال دارد و خشم و نارضایتی، سبب اضطراب، ناآرامی و بی‌قراری و هردمبیل‌مزاج بودن بنده می‌گردد و باعث می‌شود که در عبادت پروردگارش، استقامت نورزد. از این‌رو چنین بنده‌ای تنها چیزی را می‌پسندد و به تقدیری راضی و خرسند می‌گردد که مطابق میل و خواسته‌اش باشد. حال آنکه اتفاقات زندگی و آنچه که خدا، مقدر نموده، همیشه به میل انسان نیست؛ بلکه گاهی خوشایند و گاهی هم ناخوشایند است. لذا بنده‌ی ناراضی و ناخرسند، نمی‌تواند بر عبادت و بندگی الله جل جلاله ثابت‌قدم و استوار باشد، اما بنده‌ای که در همه‌ی اوضاع و احوال، از خدایش راضی و خرسند است، در مقام عبودیت و بندگی الله جل جلاله نیز ثابت‌قدم و استوار می‌باشد. بنابراین بهترین چیزی که می‌تواند بی‌قراری بنده را برطرف نماید، رضایت و خرسندی است. رضایت و خرسندی، قلب بنده را سرشار از محبت خداوند عزوجل می‌گرداند و نارضایتی، قلب وی را از محبت الله جل جلاله خالی می‌گرداند. کسی که

قلبش، آکنده از رضایت و خرسندی گردد، خدای متعال، قلبش را سرشار از بی‌نیازی، آرامش، قناعت، توکل و محبت خویش و نیز انابت و رجوع به سوی خود، می‌گرداند و کسی که بهره‌ی چندانی از رضایت و خرسندی نبرده، وضعیت قلبش، دقیقاً، عکس این حالت می‌شود و از آنچه که سعادت و رستگاری‌اش را به دنبال دارد، باز می‌ماند. سرآغاز رضایت و خرسندی، به دست خود انسان است؛ یعنی این، خود انسان است که می‌تواند رضایت و خرسندی از الله جل جلاله را برگزیند، اما پایانش، در شمار احوال قرار دارد؛ به عبارتی در جریان سیر و سلوک الی الله، آغاز رضا، جزو مقامات و پایانش، جزو احوال، می‌باشد.

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است: (**ذاق طعم الإیمان من رضی بالله رباً و بالإسلام دینًا و بمحمد رسولاً**)[1] یعنی: «کسی که به الله (جل جلاله) به عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین، و به محمد (صلی الله علیه وسلم) به عنوان فرستاده ی خدا، راضی و خرسند باشد، طعم ایمان را می‌چشد».

همچنین فرموده است: (**من قال حین یسمع المؤذن: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له، و أشهد أن محمدًا عبده و رسوله، رضیت بالله رباً و بمحمد رسولاً و بالإسلام دینًا، غفر اللهُ له ما تقدم من ذنوبه**)[2] یعنی: «هر کس، هنگام شنیدن صدای مؤذن بگوید: (**أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له، و أشهد أن محمدًا عبده و رسوله، رضیت بالله رباً و بمحمد رسولاً و بالإسلام دینًا**)[3]، خدای متعال، گناهان گذشته‌اش را می‌آمرزد».

ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: این دو حدیث، مدار تمام مراتب دینی است و همه‌ی آنها، به این دو حدیث منتهی می‌شوند. این دو حدیث، مفاهیمی همچون رضایت و خرسندی به ربوبیت و الوهیت الله جل جلاله و رضایت به فرستاده‌اش و فرمانبرداری از او و نیز رضایت به دینش را در بر گرفته است. به‌راستی کسی که این مفاهیم والا، در وجودش جای گرفته، صدیق، به‌شمار می‌رود. البته گرچه ادعای این مفاهیم، به زبان، ساده و آسان به نظر می‌رسد، اما در حقیقت و در عرصه‌ی آزمون، خیلی سخت و دشوار است؛ به‌ویژه در مواردی که با پیامدها و رخدادهایی بر خلاف هواها و خواسته‌های نفسانی همراه باشد....

۱- مسلم، شماره‌ی۴۳ (۶۲/۱).

۲- مسلم، شماره‌ی۳۸۶ (۲۹۰/۱).

۳- یعنی: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی برحقی جز الله وجود ندارد؛ یکتاست و هیچ شریکی (در امر و خلق) ندارد؛ و گواهی می‌دهم که محمد (صلی الله علیه وسلم) بنده و فرستاده‌ی اوست؛ به الله (جل جلاله) به عنوان پروردگار، و به محمد (صلی الله علیه وسلم) به عنوان پیامبر، و به اسلام، به عنوان دین، راضی و خرسند هستم.

رضایت به الوهیت الله جل‌جلاله، عبارتست از: خرسندی بـه محبـت خداونـد یکتـا و خـوف و ترس از او؛ و نیز امید داشتن به او و انابت و رجوع به سـوی او؛ و یـک‌سـویی اختیـار کـردن برای او و با تمام وجود، روی آوردن به سوی او؛ کشیده شدن تمام اراده‌ها و محبت‌ها با تمام توان به سوی او؛ و راضی بودن از او با تمام وجود که شامل عبادت و بندگی مخلصانه بـرای او می‌باشد.

رضایت به ربوبیـت الله جل‌جلاله، عبارتسـت از: رضـایت بـه اینکـه او، امـور بنـده‌اش را تـدبیر می‌کند؛ تنها بـر او توکـل کـردن و تنهـا از او کمـک خواسـتن و تنهـا بـه او اعتمـاد نمـودن؛ همچنین رضایت به ربوبیت، بدین مفهوم است که بنده، به آنچه که خـدا، او را بـدان دسـتور می‌دهد و نیز به آنچه که برایش مقدر می‌فرماید، راضی باشد.

رضایت به محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وسلم به عنوان پیامبر، بدین مفهوم اسـت کـه: مسـلمان، بـا تمـام وجود، از او فرمانبرداری نماید، به‌گونه‌ای که او را بر خویشتن، مقـدم بـدارد و او را از تمـام افراد بشر برتر بداند و منزلت و جایگاه والایـش را بـه هـیچ‌یـک از سـایر مخلوقـات، ندهـد؛ بدین‌سان که تنها از رهنمودهای او بهره گیرد و تنها دستورات او را به عنوان حکـم و دسـتور اجرایی بپذیرد و دستور هیچ‌کس را بر دستور او ترجیح ندهد و آنچه را که درباره‌ی اسـماء، صفات و افعال پروردگار متعال گفته، بی‌چون و چرا و بدون انکار و تأویل قبول نماید و هیچ سخنی را در زمینه‌ی حقایق و مراتب ایمان که برگرفته از آیات قرآن و احادیث نبوی نیست، قبول ننماید و از پذیرش احکام ظاهری و باطنی بی‌اساس که هیچ جایی در سـنت پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم ندارد، خودداری کند و به حکم کسی جز او در این زمینـه، راضـی نشـود و تنهـا حکـم او را بپذیرد؛ البته اگر حکم مسأله‌ای در سنتش یافت نشد، روی آوردن به نظـر شخصـی دیگـران، حکم خوراکی‌های حرامی همچون گوشت مردار و خون را دارد که انسان می‌تواند به‌هنگام ضرورت (در حالـت اضـطرار) از آن اسـتفاده نمایـد و بهتـرین وضـعیت در چنـین مـوقعیتی، همچون حالتی است که شخص معذور، به جای استفاده از آب پاک، با خاک، تیمم می‌کند یا او را تیمم می‌دهند و اما منظور از رضایت و خرسندی از اسلام به عنوان دین، این است که با تمام وجود از احکام و دستورات او اعم از امـر و نهـی، راضـی و خرسـند باشـد و از بابـت حکمی که صادر کرده، بـه هـیچ عنـوان دل‌تنـگ و ناراحـت نباشـد و بـه‌طـور کامـل تسـلیم

دستورش گردد و آن را بی‌چون و چرا بپذیرد؛ هرچند بر خلاف خواسته و هوای نفسانی‌اش یا بر خلاف سخن استاد و هم‌مرامانش و یا مخالف گفتار کسی باشد که از او تقلید می‌کند.[۱]

همچنین گفته است: ... رضـا، اوج توکـل و انتهـای آن اسـت؛ کسـی کـه در عرصـه‌ی توکل، فرمـانبرداری و تسـلیم شـدن در برابـر حکـم خـدا و نیـز واگـذاری کارهـایش بـه او، ثابت‌قدم باشد و با تمام وجود در این عرصه گام نهد، به مقام رضا و خرسندی می‌رسـد و در این، هیچ شکی نیست. اما از آنجا کـه ایـن امـر، خیلـی سـخت و دشـوار اسـت و بسـیاری از بندگان، یارای انجامش را به‌طور کامل ندارند، لذا خدای متعال، با لطف و رحمت خود، آن را بر آنها واجب نگردانیده و فقط آنان را تشویق نموده که به ایـن عمـل والا و عظـیم توجـه ویژه‌ای داشته باشند و اهل رضایت و خرسندی را ستوده و خبر داده که ثـواب و پـاداش ایـن عمل بزرگ، رضایتش از کسانی است که از او راضـی باشـند؛ و ایـن رضـایت، از بهشـت و نعمت‌های موجود در آن، خیلی بزرگ‌تـر و والاتـر اسـت. از ایـن‌رو کسـی کـه از خـدایش راضی باشد، خداوند نیز از او راضی می‌گردد و بلکه رضایت بنده از خدا، نتیجه ی رضـایت خدا، از اوست و بدین ترتیب دو نوع رضایت، شامل حال بنـده مـی‌شـود. بنـابراین رضـایت، بزرگ‌ترین دروازه‌ی شناخت خداوند، و استراحتگاه عارفان و حیات و زندگانی دوستداران الله جل جلاله و بهشتِ برینِ عابدان و روشنی چشم کسانی است کـه خواهـان دیـدار پروردگارشـان هستند.

اینك به طرح این پرسش و پاسخ آن می‌پردازیم که چگونه می‌توان به مقام رضا، دسـت یافت؟

مهم‌ترین وسیله برای دستیابی به مقام و منزلت رضایت و خرسـندی، پایبنـدی بـه هـر آن عملی است که خدای متعال، رضایتش را در آن نهاده است؛ پایبندی به چنین اعمالی، انسـان را به مقام و منزلت رضا و خرسندی می‌رساند.

از یحیی بن معاذ سؤال شد: چه زمانی بنده، به این مقام دست می‌یابد؟ پاسخ داد: «زمـانی که نفسش را به پایبندی بر چهار اصل در تعامل با خدایش، عادت دهـد؛ بـدین سـان کـه بـه خدایش بگوید: اگر چیزی به من ببخشایی و عطا فرمایی، می‌پذیرم و اگر مرا محـروم کنـی، راضی و خرسند هستم و چنانچه مرا به حال خود واگذاری، تو را عبادت می‌کنم و چون مـرا به سوی خویش فرا بخوانی، اجابت می‌نمایم».

۱- مدارج‌السالکین (۱۷۲/۲).

جنید گفته است: «رضایت و خرسندی، عبارتست از صحت و درستی علمی که بـه قلـب می‌رسـد؛ لـذا هرگـاه حقـایق علـم، بـر قلـب آشـکار گـردد، بـه رضـایت و خرسـندی قلـب می‌انجامد؛ و رضایت و خرسندی، همانند بیم و امید نیست. چراکه محبت و رضا، دو حالـت از احوال بهشتیان است و از کسی که بدانها آراسته باشد، نه در دنیا جدا می‌شوند، نه در برزخ و نه در آخرت؛ بر خلاف بیم و امید که از بهشتیان جدا می‌گردند، البته بدان‌گاه که به آنچـه امیدش را داشته‌اند، دست می‌یابند و یا از آنچه که می‌ترسیده‌اند، در امان قرار می‌گیرند...».

ابن‌عطاء می‌گوید: «رضایت و خرسندی، عبارتست از آرامش و اطمینان قلبی بنده، نسبت به آنچه که خداوندﷻ برایش برگزیده است، بـدین شـکل کـه آن را بهتـرین انتخـاب بـرای خویش بداند و به آن خرسند و راضی شود».[1]

یکی از عارفان گفته است: کسی که بر خدا، توکـل نمایـد و بـه تقـدیر الهـی، راضـی و خرسند گردد، ایمان را به‌پا داشته و در مسیر کسب خیر و نیکی گام برداشته و اخلاق نیک و منش شایسته‌ای را در پیش گرفته که سـبب اصـلاح تمـام امـور بنـده مـی‌شـود؛ و رضـایت و خرسندی، دروازه‌ی تعامـل نیـک و مـنش شایسـته بـا خـدا و خلـق خـدا را مـی‌گشـاید و در حقیقت، اخلاق خوب و نیک، نتیجه‌ی رضایت و خرسندی است و اخلاق بد و ناشایست، در اثر خشم و نارضایتی به وجود می‌آید. اخلاق نیک، مؤمن خوش‌اخلاق را بـه مقـام و منزلـت کسی می‌رساند که همواره روزه می‌گیرد و شب‌ها را در قیام و عبادت اللهﷻ سپری می‌کند؛ اما اخلاق زشت و ناپسند، آن‌چنان نیکی‌هـا را از میـان مـی‌بـرد کـه آتـش، هیـزم‌هـا را نـابود می‌نماید. رضایت و خرسندی، سرور و شادمانی دل و اطمینان خاطر و آرامـش روح و روان را در تمام اوضاع و احوال، به دنبال دارد.. از این‌رو برخی از عارفان، رضایت و خرسـندی را به اخلاق نیک و منش شایسته با خداوند، تعریـف نمـوده‌انـد. چراکـه رضـایت و خرسـندی، سبب می‌شود که بنده‌ی مـؤمن، از اعتـراض بـر خواسـت خـدا، بپرهیـزد و از زیـاده‌گـویی و پرحرفی که در اخلاق نیکش، خدشه وارد می‌کند، پرهیز نماید.[2]

به‌قول شاعر:

چـو قـسمت ازلی بـی‌حضـور ما کـردند   گر اندکی نه به‌وفق رضاست، خرده مگیر

و در جایی دیگر، چنین سروده است:

۱- مدارج السالکین (۱۷۴/۲)

۲- صلاح الأمة (۵۱۲/۴)، به‌نقل از مدارج السالکین

به منت دگران خو مکن که در دو جهان　　رضـــای ایـــزد و انـعام پـادشـاهت بس

اینها، برخی از مفاهیم مقام رضا در توضیح سخن حسن بن علی‏ﷺ می‌باشد کـه فرمـوده است: «هر کس به انتخـاب نیـک خـدا بـرای خـویش، اعتمـاد و اتکـال نمایـد،[۱] دیگـر آرزو نمی‌کند که در وضعیتی غیر از آنچـه خداونـد، بـرایش برگزیـده، قـرار بگیـرد؛ و ایـن، مـرز رضایت و خرسندی نسبت به تقدیری است که بر او رفته است».[۲]

[۳] حسن بن علی‏ﷺ فرموده است: «من، با شما درباره‌ی یکی از برادرانم سخن می‌گویم که از گرامی‌ترین مردم، نزد من بود. بیشترین چیزی کـه او را در چشـمم، عزیـز کـرده، ایـن است که او، دنیا را حقیر و ناچیز می‌دانست و از تن‌پروری و شکم‌پرستی، بدور بود؛ چنانچـه آرزوی خوردن چیزی را نمی‌کرد کـه یافـت نمـی‌شـد و از آنچـه کـه یافـت مـی‌شـد، زیـاد نمی‌خورد. او، از سیطره‌ی شهوت و هوس نیز بدور بـود؛ آن‌چنانکـه شـهوت و میـل جنسـی، مایه‌ی سبک‌سری و بی‌خردی او نمی‌گردید. وی، از غلبه‌ی جهل و نادانی رسته بود؛ چنانکـه فقط زمانی به انجام کـاری اقـدام مـی‌نمـود کـه بـه سـودمند بـودن آن، اطمینـان داشـت؛ نـه خشمگین می‌شد و نه ناراحت. هنگامی که در مجلس علما، حضور می‌یافـت، بـیش از آنکـه مشتاق سخن گفتن باشد، به شنیدن و گوش دادن علاقه داشت. هرچند در مقایسه با دیگـران، کم سخن می‌گفت، اما در زمینه‌ی سکوت، گوی سبقت را از همه ربوده بود؛ چنانچـه بیشـتر اوقات، ساکت بود و چون لب به سخن می‌گشود، بهتر از همه سخن مـی‌گفـت. او، در هـیچ کشمکش و بگومگویی دخالت نمی‌کرد و به بیان حجت و دلیل نمی‌پرداخت تا قاضـی‌ای را به صدور حکمی وادار نماید؛ سخنی می‌گفت که عمل می‌کرد و بـه آنچـه کـه نمـی‌گفـت، عمل می‌نمود. از برادرانش، غافل نمی‌شد و چیزی را از آنان دریغ نمی‌کرد تا آن را به خـود اختصاص دهد. هیچ‌کس را به‌خاطر کاری که توجیه‌پـذیر اسـت و مـی‌تـوان بـرایش عـذری آورد، سرزنش نمی‌نمود. هنگامی که دو مسأله، فرا رویش قرار می‌گرفت، نگاه نمی‌کرد که کدامینشان، به حق و حقیقت نزدیک‌تر است، بلکه بدین نکته توجه می‌نمود که کدام‌یـک از آنها، به هوا و میل و خواسته‌ی نفسـش، نزدیـک‌تـر مـی‌باشـد و آن‌گـاه بـر خـلاف آن عمـل می‌کرد».[۳]

۱- یعنی: آنچه را که خداوند متعال، برای او مقدر کرده، نیک بداند و به آن اعتماد کند.

۲- نگا: البداية و النهاية (۱۱/۱۹۹).

۳- مرجع پیشین.

در این سخن حسن ﷺ رهنمودها و آموزه‌های ارزنده‌ای در زمینه‌ی ویژگی‌های نیک و اخلاق شایسته وجود دارد و شیوه‌ی رفتاری باارزشی را به تصویر می‌کشد که زیبنده است هم خودمان، آن را در زندگانی خویش اجرا نماییم و هم فرزندانمان را بر اساس آن، پرورش دهیم تا در زندگیمان، دگرگونی و تحولی بارز و نمایان، ایجاد شود. اینک به شرح درس‌ها و آموزه‌های می‌پردازیم که می‌توان از این سخن ارزشمند فرا گرفت:

◘ حسن ﷺ: «بیشترین چیزی که او را در چشمم، عزیز کرده، این است که او، دنیا را حقیر و ناچیز می‌دانست».

دنیا، تنها در نگاه کسانی ناچیز و حقیر است که به حقایق هستی پی برده و تصور درستی درباره‌ی خدا، زندگانی، نظام هستی و بهشت و جهنم و همچنین قضا و قدر دارند و از شناخت دقیق و عمیقی پیرامون حقیقت بازگشت به سوی خدا برخوردارند و از این‌رو برای زندگانی جاوید و همیشگی، تلاش نموده و دست از زندگی فناپذیر و گذرا کشیده‌اند و یقین نموده‌اند که دنیا، سرای آزمون و کشتزار آخرت است. آری! به‌خاطر این شناخت دقیق و ارزشمند، از زیر سلطه‌ی دنیا با تمام زیبایی‌ها و ظواهر فریبنده‌اش، رسته‌اند و در ظاهر و باطن، تسلیم پروردگار خویش گشته و به حقایقی دست یافته‌اند که در دل‌هایشان جای گرفته و به آنان در زمینه‌ی زهد و بی‌علاقگی به دنیا، کمک نموده است. حقایقی از قبیل:

۱ـ یقین کامل به اینکه ما، در این دنیا به مسافران و رهگذرانی می‌مانیم که خیلی زود دنیا را ترک می‌گوییم و به دیار باقی و منزلگه جاوید خویش می‌شتابیم. چنانچه رسول اکرم ﷺ فرموده است: (**كُن في الدنيا كأنّک غريب أو عابر سبيل**)[۱] یعنی: «در دنیا آن‌گونه باش که گویا مسافری (و دور از وطن به‌سر می‌بری) یا اینکه رهگذری».[۲]

۲ـ دنیا، هیچ ارزش و اعتباری نزد خدای متعال ندارد و تنها چیزی که نزد خدا، ارزش دارد، عبادتی است که در دنیا انجام می‌شود. رسول اکرم ﷺ فرموده است: (**لو كانت الدنيا تعدل عندالله جناح بعوضة ما سقى كافراً شربة ماء**)[۳] یعنی: «اگر دنیا نزد خدا به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، به هیچ کافری جرعه‌ای آب نمی‌داد». و نیز فرموده است: (**الدنيا**

۱- حدیث صحیحی است به روایت: ترمذی، کتاب الزهد، شماره‌ی۲۳۳۳.

۲- از آن جهت

۳- سنن ترمذی، شماره‌ی ۴۱۱۰.

ملعونة، ملعون ما فيها إلا ذكر الله و ما والاه و عالما أو متعلما)[1] یعنی: «دنیا و آنچه که در دنیاست، ملعون است جز ذکر خدا و سایر اعمال نیکی که خدا دوست دارد (یا آنچه به ذکر خدا می‌ماند) و عالم و کسی که علم می‌آموزد».

۳ـ عمر دنیا، رو به پایان است؛ سهل بن سعد ﷺ می‌گوید: دیدم که رسول خدا ﷺ با اشاره‌ی دو انگشت سبابه و میانی فرمود: «بعثت من و قیامت، مانند این دو انگشت، به یکدیگر، نزدیک است».[2]

۴ـ آخرت، سرای همیشگی و ماندگاری است؛ چنانچه قرآن کریم، به‌نقل از مؤمن آل فرعون، می‌فرماید:

﴿ يَـٰقَوۡمِ إِنَّمَا هَـٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا مَتَـٰعٌ وَإِنَّ ٱلۡأٓخِرَةَ هِيَ دَارُ ٱلۡقَرَارِ ﴿٣٩﴾ مَنۡ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجۡزَىٰٓ إِلَّا مِثۡلَهَاۖ وَمَنۡ عَمِلَ صَـٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٌ فَأُوْلَـٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ يُرۡزَقُونَ فِيهَا بِغَيۡرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾ ﴾ (غافر:۳۹،۴۰)

«ای قوم من!این زندگی دنیوی، کالای ناچیزی است، و آخرت، سرای ماندگاری و استقرار می‌باشد. هر کس، عمل بدی انجام دهد، (در آخرت) جز همسان آن کیفر داده نمی‌شود؛ ولی هر کس، کار خوبی انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن ـ به شرط اینکه مؤمن باشد ـ چنین کسانی به بهشت می‌روند و در آنجا بدون حساب و کتاب، بدیشان نعمت و روزی، داده می‌شود».

آری! هر مسلمانی که به این حقایق پی ببرد، دنیا در چشمش، کوچک و ناچیز می‌گردد.

◘ حسن‌ﷺ: «از تن‌پروری و شکم‌پرستی، بدور بود؛ چنانچه آرزوی خوردن چیزی را نمی‌کرد که یافت نمی‌شد و از آنچه که یافت می‌شد، زیاد نمی‌خورد».

در این سخن حسن‌ﷺ رهنمود و فراخوان ارزشمندی وجود دارد؛ و آن، اینکه باید از پرخوری دوری کرد. چراکه پرخوری، به اندام و جوارح، برای انجام معصیت، توان و حرکت می‌بخشد و در مقابل، اندام و اعضای بدن را از پرداختن به عبادت‌ها، کسل و ناتوان می‌گرداند؛ برای بدی پرخوری، همین دو مورد کافی است. چه بسیار معاصی و گناهانی که انگیزه و سبب آن، پرخوری و شکم‌سیری می‌باشد و نیز چه بسیار طاعات و عباداتی که نتیجه‌ی کم‌خوری است! از این‌رو هر کس، خودش را از بدی شکمش حفاظت نماید، از

۱- حدیث حسن غریبی است که ترمذی در کتاب الزهد، به شماره‌ی ۲۳۲۲ آورده است.

۲- بخاری، شماره‌ی ۴۹۳۶.

بدی بزرگی مصون مانده است. زمانی که شکم انسان سیر می‌گردد، شیطان بیش از هر زمان دیگری مهار وی را در دست می‌گیرد. لذا خدای متعال، ما را از پیروی دسیسه‌ها و وسوسه‌های شیطان که به سرکشی شهوت شکم و عدم بسنده کردن به روزی حلال می‌انجامد، برحذر داشته و فرموده است:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِى ٱلْأَرْضِ حَلَـٰلًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَـٰنِ ۚ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٦٨﴾ ﴾ (بقره:١٦٨)

«ای مردم! از آنچه در زمین می‌باشد و حلال و پاکیزه است، بخورید و پا به پای شیطان راه نیفتید (و دنبال شیطان، روان نشوید). بی‌گمان او، دشمن آشکار شماست».

همچنین خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَكُلُواْ وَٱشْرَبُواْ وَلَا تُسْرِفُوٓاْ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ ﴾ (اعراف:٣١)

«و بخورید و بیاشامید؛ ولی اسراف و زیاده روی نکنید که خداوند، اسراف‌کاران را دوست ندارد».

یکی از نشانه‌های بارز چیره شدن شهوت شکم بر شخص، این است که بیش از نیاز، می‌خورد و می‌آشامد و در خوردن و آشامیدن، زیاده‌روی می‌کند. رسول اکرم ﷺ به زیان‌های پرخوری و آسیب‌های ناشی از آن بر جسم و روان، اشاره نموده و فرموده است: (**ما ملأ آدمی وعاء شراً من بطن. بحسب ابن آدم أكلات يقمن صلبه، فإن كان لا محالة فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه**)[1] یعنی: «آدمی، هیچ ظرفی بدتر از شکم را پُر نمی‌کند؛ برای آدمی چند لقمه کافی است که پشتش را راست بدارد (و بدین‌سان سد رمق نماید و توان اطاعت و بندگی بیابد). اما اگر چاره‌ای جز این نداشت (یعنی همچنان به خوردن علاقمند بود و دوست داشت بیشتر بخورد)، پس (باید خوردنش بدین نحو باشد که) یک‌سوم را به غذا، یک‌سوم را به آشامیدنی و یک‌سوم را به تنفسش اختصاص دهد».

در این حدیثِ رسول اکرم ﷺ ، رهنمود ارزشمندی در زمینه‌ی کم‌خوردن و یا حداقل رعایت اعتدال در خوردن و آشامیدن وجود دارد که زیبنده است بدان عمل نماییم. چنانچه از این حدیث برمی‌آید، باید از پرخوری پرهیز نمود؛ چراکه زیاده‌روی در خورد و نوش، زیان‌های زیادی به دنبال دارد. منظور از این زیان‌ها، فقط ناراحتی‌ها و بیماری‌های مِعدَوی

١- حدیث، صحیحی است به روایت ترمذی، کتاب الزهد، شماره‌ی ٢٣٨٠ از مقدام بن معدی‌کرب رضی الله عنه

نیست؛ بلکه پرخوری، زمینه‌ی بروز مشکلات روانی هم می‌باشد. زیرا زمانی که انسان، علاقه‌ی وافرای به غذاها و خوراکی‌ها پیدا می‌کند و این، برایش عادت می‌گردد، خوردن غذاها و خوراکی‌ها، برایش از جنبه‌ی غذایی و تقویت بدن درآمده، و یک هدف تبدیل می‌گردد. از این‌رو چنین شخصی برای رسیدن به این هدف، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند و این هدف، تمام فکر و اندیشه‌اش را به خود مشغول می‌دارد و تمام هم و غمش، خوردن و سیر کردن شکمش می‌گردد؛ اما آیا این امر، روح و روانش را هم اشباع می‌کند؟ بطور قطع، خیر؛ زیرا شهوت شکم و میل افزون به خوردن و آشامیدن، نزد این شخص، معیار و سنجه‌ی سعادت و خوشبختی گردیده است.[1]

پراشتهایی و طغیان شهوت شکم، تنها به معنای پرخوری نیست؛ چراکه پرخوری یکی از عوارض غلبه‌ی شهوت شکم می‌باشد. بلکه حقیقت این بیماری، پراشتهایی و غافل شدن از روح و روان است و سبب می‌گردد که چنین بیماری، به غذا به عنوان یک وسیله برای سیرشدن و کسب توانایی جهت عبادت، نگاه نکند، بلکه به غذا، به عنوان یك هدف بنگرد! و بدین‌سان همچون چارپایانی گردد که تمام زندگی و همه‌ی حرکت و تکاپویشان، در نیازهای جسمانی خلاصه می‌شود. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأۡكُلُونَ كَمَا تَأۡكُلُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ وَٱلنَّارُ مَثۡوٗى لَّهُمۡ ١٢ ﴾

(محمد:۱۲)

«و کافران، (چند روزی از نعمت‌های زودگذر جهان) لذت و بهره می‌برند و همچون چارپایان، (از سرانجام خویش غافلند و همانند آنان فقط به فکر خورد و نوش‌اند و یک‌سره) می‌خورند و (چون بمیرند) آتش دوزخ، جایگاه ایشان است».

بخاری و مسلم رحمهما الله از ابن‌عمر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده است: (الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعًى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ)[2] یعنی: «مؤمن در یک معده، غذا می خورد و کافر در هفت معده».

مفهوم حدیث، از این قرار است: یکی از ویژگی‌های مؤمن، این است که به‌خاطر مشغول بودن به عبادت، کم می‌خورد، اما کافر، عکس این وضیت را دارد؛ چراکه کافر، پیرو هوا و هوس خویش است و همواره درصدد پاسخگویی به شهوت خود می‌باشد و از این‌رو از

۱- نگا: أمراض النفس، دکتر انس کرزون، ص۱۰۹.

۲- بخاری، شماره‌ی۵۳۹۳.

پیامدهای حرام نمی‌ترسد و اگر کم‌خور هم باشد، از بی‌رغبتی وی به دنیا نیست؛ بلکه برای حفظ صحت و سلامتی‌اش می‌باشد و این، از حرص و علاقه‌ی وافرش به دنیاست؛ چنانچه گویا در هفت معده، غذا می‌خورد. اما مؤمن، در یک معده غذا می‌خورد. رسول اکرم ﷺ از طریق این ضرب‌المثل، به بیان وضعیت مؤمن و زهدش در دنیا و نیز به بیان وضعیت کافر و حرص و آزش در دنیا می‌پردازد.[۱]

نووی رحمه‌الله، توضیح دیگری در مورد این حدیث داده است؛ وی، می‌گوید: «گفته شده که منظور از هفت شکم، هفت ویژگی است: حرص و اشتیاق وافر، پراشتهایی و میل افزون، دلبستگی و آرزوی طولانی، طمع، بد نهادی، حسد و فربهی و چاقی (ناشی از پرخوری)».[۲]

ابن‌قیم رحمه الله گفته است: «دوم: آنچه که از طریق زیاده‌روی، همچون زیاده‌روی در استفاده از نعمت‌های حلال و اسراف در خورد و نوش، مؤمن را به فساد و تباهی می‌کشاند؛ چراکه پرخوری، انسان را سست و تنبل می‌کند و از طاعات و عبادات باز می‌دارد و او را به مشکلات ناشی از پرخوری و سنگینی معده، مشغول می‌سازد و بدین‌سان تمام هم و غم انسان، شکمش می‌گردد و شهوتش، افزایش می‌یابد و راه‌های نفوذ شیطان در او، بیشتر می‌شود؛ چراکه شیطان، در آدمی، همانند خون، جریان می‌یابد. روزه گرفتن، راه‌های نفوذ و وسوسه‌ی شیطان را می‌بندد و پرخوری و زیاده‌روی در خوردن و آشامیدن، راه‌های نفوذ و وسوسه‌ی شیطان را بیشتر و گسترده‌تر می‌گرداند. کسی که زیاد می‌خورد، ناگزیر به نوشیدن آب بیشتری می‌شود و کسی که زیاد بنوشد، خوابش نیز بیشتر می‌گردد و بدین ترتیب فرصت‌های زیادی را از دست می‌دهد و زیان‌کار می‌شود».[۳]

◘ حسن رضی الله عنه: «او، از سیطره‌ی شهوت و هوس نیز بدور بود؛ آن‌چنانکه شهوت و میل جنسی، مایه‌ی سبک‌سری و بی‌خردی او نمی‌گردید».

حسن رضی الله عنه در این سخن ارزشمندش، به کنترل شهوت و غرایز جنسی فرا می‌خواند و بیان می‌دارد که غرایز جنسی، تنها از راه‌های مشروع، اشباع می‌گردد و افسارگسیختگی جنسی، پیامدهای بدی همچون قساوت قلب و ضعف ایمان را به دنبال دارد. هر چقدر که

۱- نگا: فتح‌الباری شرح صحیح البخاری (۵۳۸/۹)

۲- شرح النووی علی صحیح مسلم (۲۳/۱۴).

۳- نگا: مدارج السالکین (۴۵۸/۱).

سرکشی و افسارگسیختگی شهوت و میل جنسی، بیشتر شود، به همان نسبت تیرگی و قساوت قلب نیز افزایش می‌یابد. البته نگاه آلوده و حرام، و نیز هم‌نشینی زنان و مردان نامحرم با یکدیگر، سرآغاز افسارگسیختگی جنسی است که با عوارض مختلفی همراه می‌باشد؛ از جمله اینکه زنان، خود را شبیه مردان می‌سازند و مردان نیز رفتاری زنانه در پیش می‌گیرند. سبک دانستن روسپی‌گری و افزایش فساد و فحشا و نیز فراهم شدن زمینه‌های گناه، از دیگر پیامدهای افسارگسیختگی جنسی است. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده است: (**لا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ**)[1] یعنی: «زناکار، هنگام ارتکاب عمل زنا، مؤمن نیست».

بخاری رحمه‌الله می‌گوید: این حدیث، بدین مفهوم است که مسلمان، در حال ارتکاب زنا، مؤمن کامل به‌شمار نمی‌رود و از نور ایمان برخوردار نیست. ابوهریره رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم روایت نموده که فرموده است: (**إذا زنى العبد خرج منه الإيمان، فكان فوق رأسه كالظلة، فإذا خرج من ذلك العمل رجع إليه الإيمان**)[2] یعنی: «هنگامی که بنده، مرتکب زنا می‌شود، ایمان از او خارج می‌گردد و همانند سایه‌ای بالای سرش قرار می‌گیرد و چون از ارتکاب این عمل، خارج می‌شود، ایمان، به او باز می‌گردد».

کسانی که مرتکب گناهان کبیره می‌شوند، نور ایمان، از وجودشان، رخت برمی‌بندند؛ به‌گونه‌ای که دیگر در دل‌هایشان عظمت و بزرگی پروردگار متعال، همچون گذشته باقی نمی‌ماند. بدون تردید کسی که مرتکب گناهانی همچون زنا، دزدی، باده‌نوشی و امثال آن می‌گردد، نور و خضوع و خشوعی که در گذشته، در دلش وجود داشته، کم می‌شود و از دلش خارج می‌گردد: هرچند اصل ایمان، در قلبش همچنان باقی است، اما خشوع و خضوعی که در اثر ارتکاب گناه کبیره، از قلبش خارج می‌گردد، در واقع جزو ایمانی است که در آن هنگام، از وجود گنهکار خارج می‌شود.[3]

ارتکاب روزافزون معاصی و گناهان، ره‌آورد افسارگسیختگی جنسی و یکی از پیامدهای عدم کنترل امیال نفسانی است. معصیت، هرچند کوچک و صغیره باشد، مقدمه‌ای برای ارتکاب گناهان دیگر و سبک پنداشتن آنهاست؛ به‌گونه‌ای که شخص گنهکار، عواقب گناهی را که مرتکب می‌شود، درک نمی‌کند. نگاه آلوده، فکر و خیال درباره‌ی مسایل

۱- بخاری، شماره‌ی ۵۵۷۸

۲- حاکم در المستدرک (۲۲/۱)، این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او موافق است.

۳- نگا: کناب الإیمان، از ابن‌تیمیه، ص۲۹.

جنسی و ارتکاب معصیت را بـه دنبـال دارد و بـه وسوسـه‌ی نفـس و تحریـک شـهوت و در نهایت، تصمیم جدی برای ارتکاب گناه، مـی‌انجامـد و چنانچـه اسـباب لازم بـرای ارتکـاب معصیت فراهم شود، در انجام آن درنگ نمی‌کند. از این‌رو نگاه، یکی از مقدمات زنا و جزو راه‌هایی است که به ارتکاب معصیت منتهی می‌شود. بدین ترتیب، گناهان، انـدک‌انـدک در قلب بنده، اثر می‌گذارند و کارش به جایی می‌کشد که نسبت بـه ارتکـاب معصـیت بـی‌پـروا می‌شود و دیگر نمی‌تواند دست از گناه بکشد؛ بلکه میل به گناه در او افـزایش مـی‌یابـد و در صدد ارتکاب گناهان بیشتری بر می‌آید.[۱]

ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: «هر گناهی، بـذر معصـیتی دیگـر بـه‌شـمار مـی‌رود و گناهـان دیگری را به دنبال دارد؛ آن‌چنانکه ترک گناه و معصیت، بر بنده مشکل می‌گردد و گناهان، جزو وجود فرد می‌شوند و در وجودش، جای می‌گیرند. به‌گونه‌ای که اگـر چنـین شخصـی، دست از معصیت بکشد و به اطاعت و بندگی خـدا روی بیـاورد، دچـار دلتنگـی و گرفتگـی روحی و روانی می‌گردد و همچنان به انجام گناه، رغبت دارد. از این‌رو بسـیاری از فاسـقان، بی‌هیچ لذتی، مرتکب معصیت می‌شوند و هیچ انگیزه‌ای برای ارتکاب معصیت ندارنـد، جـز اینکه به گناه کردن، عادت نموده‌اند و از ترک گناه، احساس ناراحتی می‌نمایند».[۲]

یکی دیگر از پیامدهای هوس‌بازی و طغیان شـهوت، از میـان رفـتن شـرم و حیاسـت؛ از این‌رو بنده‌ای که در نتیجه‌ی هوس‌بازی و طغیان شهوتش، به ارتکاب معصیت عادت کـرده، به گونه‌ای بی‌پروا می‌گردد که دیگر نگران اطلاع یافتن مردم از اعمال زشـتش نیسـت؛ بلکـه بسیاری از افراد هوس‌باز، آن‌چنان گستاخ و بی‌پروا می‌شوند که خودشـان، هـوس‌بـازی‌هـای خویش را برای دیگران تعریف می‌کنند و حتی به آن، افتخار هم می‌نمایند! چراکه عـاری از شرم و حیا گشته‌اند.[۳]

بی‌توجهی به کنترل غرایز جنسی و نیز اهمیت ندادن به پیشگیری از انحرافات اخلاقی ـ و لو انحرافاتی که به‌ظاهر، نـاچیز و کوچـک بـه نظـر مـی‌رسـند ـ عواقـب جـدی و پیامـدهای ناگواری را به دنبال دارد که یکی پـس از دیگـری، بـروز مـی‌کنـد و انسـان را در دام غرایـز افسارگسیخته‌ای می‌اندازد که رهایی از آن، خیلی سخت و دشوار می‌باشـد و در نهایـت، بـه

۱- أمراض النفس، ص۱۲۱.

۲- الجواب الکافی، ص۵۹.

۳- أمراض النفس، ص۱۲۱.

نابودی قلب و روان شخص و نیز از میان رفتن فضایل اخلاقی وی می‌انجامد و بیماری‌های روحی و جسمی فراوانی، دامن‌گیرش می‌شود.[۱]

آیین راستین و نجات‌بخش اسلام، راه‌کارهای خوبی برای کنترل غرایز جنسی،[۲] ارائه داده است که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱ـ فرو انداختن نگاه و پوشاندن عورت‌ها:

اسلام، از آن جهت به فرو انداختن چشم‌ها، دستور داده که نگاه، مهم‌ترین راه رسیدن تیر شهوت به قلب می‌باشد. از این‌رو خدای متعال، بندگانش را به پایین انداختن چشم‌ها و خودداری از نگاه آلوده و حرام دستور داده و فرموده است:

﴿ قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡۚ ذَٰلِكَ أَزۡكَىٰ لَهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ٣٠ ﴾ (نور: ۳۰)

«(ای پیغمبر!) به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را فرو گیرند و عورت‌های خویش را (با پوشاندن و دوری از ارتباط نامشروع) مصون دارند. این، برای ایشان، زیبنده‌تر و محترمانه‌تر است. بی‌گمان خداوند، از آنچه انجام می‌دهند، آگاه می‌باشد».

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است: (لا يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرَّجُلِ وَلا الْمَرْأَةُ إِلَى عَوْرَةِ الْمَرْأَةِ وَلا يُفْضِي الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ وَلا تُفْضِي الْمَرْأَةُ إِلَى الْمَرْأَةِ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ)[۳] یعنی: « مرد به عورت مرد، و زن به عورت زن نگاه نکند. مرد با مرد و زن با زن در یک پارچه داخل نشود».

۱- أمراض النفس، ص۱۲۳.

۲- شریعت اسلام، نه افسارگسیختگی جنسی را قبول دارد و نه سرکوب نیازهای جنسی؛ بلکه با ارائه‌ی راه‌هایی دقیق و کارآمد، زمینه را برای پاسخگویی به نیازهای جنسی، فراهم آورده است و این، بیانگر توجه این آیین آسمانی، به نیازهای بشری می‌باشد؛ آن‌چنانکه قوانین اجتماعی آن، از جمله ساز و کارها و قوانینی که در زمینه‌ی ازدواج و کنترل امیال جنسی ارائه داده، همچنان قوی‌ترین و کارآمدترین قوانین اجتماعی در عصر حاضر به‌شمار می‌رود؛ بر خلاف قوانین بشری که هر روز، پرده از ناکارایی و بلکه پیامدهای سوء آن، برداشته می‌شود. [مترجم]

۳- صحیح مسلم. شماره‌ی

ابن‌قیم رحمه‌الله می‌گوید: خدای متعال، چشم را آیینه‌ی دل قرا داده است؛ از این‌رو اگر بنده، نگاهش را فرو گیرد، میل و شهوت دل نیز فروکش می‌کند و چون نگاهش را آزاد بگذارد، شهوتش نیز طغیان می‌کند».[1]

همچنین می‌گوید: «نگاه، همان تأثیری را در قلب می‌گذارد که تیر در شکار می‌نهد؛ اگر شکار را از پای در نیاورد، حتماً آن را زخمی می‌کند. نگاه به منزله‌ی شراره‌ی آتشی است که در خرمن کاه می‌افتد که در این صورت اگر تمام آن را به آتش نکشد، حتماً بخشی از آن را می‌سوزاند. چنانچه گفته شده:

کل الحوادث مبداها من النظر	و معظم النار من مستصغر الشرر
کم من نظرة فتکت فی قلب صاحبها	فتک السهام بلا قوس و لا وتر
و المرء ما دام ذاعین یقلبها	فی أعین الغید موقوف علی الخطر
یسر مقلته ما ضر مهجته	لا مرحباً بسرور عاد بالضرر[2]

یعنی: «آغاز تمام پیشامدها، از نگاه است و بیشتر آتش‌ها نیز از جرقه‌ای بلند می‌شوند؛ چه بسیار نگاه‌هایی که همچون تیر رهاشده از کمان و غیر قابل مهار، در قلب نگاه‌کننده نفوذ کرده و دل را به خواهش واداشته‌اند. کسی که همواره چشم‌چرانی می‌کند و به زنان می‌نگرد، در معرض خطر قرار دارد. آنچه برای روح و روانش، زیان‌بار است، کاسه‌ی چشمش را به شگفت وا می‌دارد؛ شادمانی و سروری که پیامدش ضرر و زیان است، هیچ مباد».

۲ـ حرام بودن اختلاط و هم‌نشینی و نیز دستور دادن زنان به حجاب:

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يُعۡرَفۡنَ فَلَا يُؤۡذَيۡنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٥٩ ﴾ (احزاب:۵۹)

۱- روضة المحبین، ص۱۰۹.

۲- مرجع پیشین، ص۱۱۴.

«ای پیغمبر! به همسران و دختران خود و بـه زنـان مـؤمن بگـو: روپـوش‌هـا و رداهـای خـود را بـر خویشتن، فرو افکنند تا (از زنان بی‌بند و بـار) بـاز شـناخته شـوند و در نتیجـه مـورد اذیـت و آزار (اوباش) قرار نگیرند. خداوند، آمرزنده و مهربان است».[1]

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَٰعًا فَسْـَٔلُوهُنَّ مِن وَرَآءِ حِجَابٍۚ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾ (احزاب:۵۳)

«...هنگامی که از زنان پیامبرص چیزی خواستید (یا پرسشـی داشـتید)، از پشـت پـرده از ایشـان بخواهید (یا سؤال نمایید). این کار، برای پاکی دل‌های شما و آنان، بهتر است...».

بخاری و مسلم، از عقبهٔ بن عامر رضی الله عنه روایت نموده‌اند که رسول اکـرم صلی الله علیه وسلم فرمـوده اسـت: (**إِيَّاكُمْ وَالدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ**). یعنی: «از رفتن نزد زنان (بیگانه) پرهیز کنید». مردی از انصار پرسید: ای رسول خدا! نظر شما در مورد خویشاوندان شوهر (مثل برادر، عمـو، پسـرعمو و خواهرزاده‌ی شوهر) چیست؟ فرمود: (**الْحمْوُ الْمَوْتُ**) یعنی: «هلاکت، در همین است».

حمو، در لغت، به برادر شوهر و سایر نزدیکان وی، همچون برادرزاده، عمو و پسرعمو و امثال آنان، اطلاق می‌گردد که محرم نیستند و اینکه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: (**الحمو المـوت**)، بدین معناست که نگرانی بیشتری از ناحیه‌ی اینها وجود دارد؛ زیرا دسترسی بـه زن و خلـوت کردن با او، برای اینها آسان‌تر است و کسی هم، این را بد نمـی‌دانـد؛ بـر خـلاف آنکـه اگـر شخصی بیگانه، با زنی خلوت نماید، همه آن را بد می‌دانند و آن را رد می‌کنند.[2]

ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده اسـت: (**لا يخلون رجلٌ بامرأة إلا و معهـا ذومحرم و لاتسافر المرأة إلا مع ذی محرم**)[3] یعنی: «هیچ مردی، با هـیچ زنـی خلـوت نکنـد،

۱- البته در مورد اینکه آیا صورت و کفین زن، عورت است یا نه، اختلاف نظـر وجـود دارد. بسـیاری از فقهـای امت، بر این باورند که پوشاندن صورت، واجب نیست. در تأییـد ایـن دیـدگاه، احادیـث صـحیحی وجـود دارد. [مترجم].

۲- نگا: شرح النووی علی صحیح مسلم (۱۵۳/۱۴)

۳- مسلم، شماره‌ی۱۳۴۱

مگر آنکه بـا آن زن، محرمـی همـراه باشـد؛[1] و زن، مسـافرت نکنـد مگـر بـه همـراه یکـی از محارمش».

در تعدادی از احادیث نبی اکرم ﷺ، وعید و هشداری شدیدی در این‌باره وارد شده کـه زنان، خود را در لباس و رفتار، شبیه مردان و یا مردان، خود را شبیه زنان نمایند. چراکـه ایـن امر، نوعی کج‌روی و انحراف است. بخاری از ابن‌عباس ﷺ روایت نموده که رسول‌خـدا ﷺ آن دسته از مردان را که خود را شبیه مردان می‌سازند و نیز زنانی را که خـود را شـبیه مـردان می‌نمایند، لعنت فرمود.[2]

۳ـ روزه گرفتن:

زمانی که شخصی، به هر دلیلی، نمی‌توانست ازدواج کند و شرایط ازدواج، برایش فراهم نبود، باز هم باید درصدد کنترل غریزه‌ی جنسی‌اش باشد تا بر او چیره نگـردد؛ بهتـرین روش برای این کار، روزه گرفتن است. در ایـن زمینـه، بخـاری و مسـلم، از عبـدالله بـن مسـعود ﷺ روایت نموده‌اند که رسول‌خدا ﷺ فرموده است: (مَنِ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَـزَوَّجْ فَإِنَّـهُ أَغَـضُّ لِلْبَصَرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ). یعنی: «کسی که توانایی ازدواج کردن دارد، ازدواج کند. زیرا این کار، باعث حفاظت چشم و شرم‌گـاه، مـی‌شـود. و کسـی کـه توانـایی ازدواج نـدارد، روزه بگیـرد. چراکـه روزه، شـهوت را ضـعیف و کنتـرل می‌کند».

از حدیث مذکور، چنین بر می‌آید کـه روزه گـرفتن، شـهوت را کـاهش مـی‌دهـد؛ کـم خوردن غذاهایی که توان جنسی را افزایش می‌دهد نیز در این زمینه بسیار مفید است. زیرا بـا این روش مـی‌تـوان از شـدت میـل جنسـی کاسـت. البتـه در صـورتی کـه شخصـی، بـه ایـن راهکارهای پیشگیرانه توجه نکند و بدان پایبندی ننماید، نباید شـک کـرد کـه تیـر زهرآلـود

۱– این حدیث، دلیلی بر تفاوت حکم اختلاط و خلوت کردن است؛ از این‌رو به پندار مترجم، در ادبیات دینی هر جا که مسأله‌ی حرمت اختلاط به میان می‌آید، در واقع همان مسأله‌ی خلـوت کـردن زن و مـرد بیگانـه، منظـور می‌باشد.

۲– نگا: بخاری، کتاب اللباس (۵۵/۷).

شهوت، در قلبش نفوذ می‌کند و زمینه‌ی انحراف چنین شخصی، افزایش می‌یابد و بدین‌سان شهوتش، رو به طغیان و افسارگسیختگی می‌نهد و او را در منجلاب فساد، گرفتار می‌سازد.[۱]

این سخن حسن رضی الله عنه که «او، از سیطره‌ی شهوت و هوس بدور بود؛ آن‌چنانکه شهوت و میل جنسی، مایه‌ی سبک‌سری و بی‌خردی او نمی‌گردید»، فراخوان آشکاری به سوی کنترل شهوت و غرایز جنسی و پیشگیری از طغیان و سرکشی امیال نفسانی است.

◘ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «او، هنگام حضور یافتن در مجلس علما، بیش از آنکه مشتاق سخن گفتن باشد، به شنیدن و گوش دادن علاقه داشت».[۲]

چنین عملکردی، در واقع، احترام گذاشتن به علما و استفاده بردن از آنان است؛ احترام گذاشتن به علما، سنت می‌باشد. چنانکه رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است: (**لیس منا من لم یرحم صغیرنا و یوقر کبیرنا و یأمر بالمعروف و ینه عن المنکر و یعرف لعالمنا حقه**)[۳] یعنی: «کسی که به کوچکِ ما مهر نورزد، و احترام بزرگِ ما را نگه ندارد، و امر به معروف و نهی از منکر ننماید و حقِ عالِم ما را نشناسد، از ما نیست».

پیشینیان نیک این امت، احترام علمای خویش را نگه می‌داشتند و در برخورد با آنان، ادب را رعایت می‌کردند. بسیاری از علما، پیرامون آداب هم‌نشینی با اهل علم و روش‌های گفتگو با آنان، به‌تفصیل سخن گفته‌اند.

یکی از جامع‌ترین اقوالی که در این زمینه روایت شده، سخن علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه می‌باشد که فرموده است: «برخی از حقوق عالم، از این قرار است که بیش از حد، از او سؤال نکنی و او را سؤال‌پیچ ننمایی و چون خسته بود، بر پرسش و پاسخ، اصرار نورزی و هنگامی که برخاست، لباسش را نگیری، و رازش را برملا نسازی و نزد او، از هیچ‌کس غیبت نکنی؛ اگر دچار لغزش شد، عذرش را بپذیری. تو باید تا آن زمان که عالم، پاسدار اوامر الهی است، احترامش را نگه داری؛ همچنین مقابلش منشین و اگر نیازی داشت، برای خدمت به وی، از دیگران سبقت بگیر».[۴]

۱- أمراض النفس، ص۱۲۶.

۲- البدایة و النهایة (۱۱/۱۹۹).

۳- سنن الترمذی، شماره‌ی۱۹۸۶؛ ابن‌حبان نیز این حدیث را روایت نموده (شماره‌ی۱۹۱۳) و آن را صحیح دانسته است.

۴- جامع بیان العلم و فضله (۱/۱۲۹).

همچنین فرموده است: «از جمله حقوق عالم بر تو این است که هرگاه نزدش بروی، بر او بطور خاص و بر دیگران، بطور عام سلام کنی و پیشِ پایش بنشینی و از اشاره‌ی دست و چشم، در مجلس او بپرهیزی و به او نگویی که دیدگاه فلانی، بر خلاف دیدگاه توست. و لباسش را نگیر و در سؤال کردن از او، پافشاری مکن که او، همچون درخت خرمایی است که چیزی از آن، به سوی تو خواهد افتاد».[1]

عبدالرحمن بن مهدی رحمه‌الله می‌گوید: «هرگاه عاملی، شخصی داناتر از خود را می‌یافت، آن فرصت را غنیمت می‌دانست و به پرس و جو از او و فراگیری دانش می‌پرداخت و چون با کسی ملاقات می‌کرد که از لحاظ علمی، فروتر از او بود، به آموزش وی می‌پرداخت و تواضع و فروتنی می‌ورزید و چون با کسی دیدار می‌نمود که از لحاظ علمی، در سطح خودش بود، مسایل مختلف را مورد بررسی قرار می‌داد».[2]

◘ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «او، بیشتر اوقات، ساکت بود و چون لب به سخن می‌گشود، بهتر از همه سخن می‌گفت. و در هیچ کشمکش و بگومگویی دخالت نمی‌کرد».[3]

حسن بن علی رضی الله عنه در این گفتار ارزشمند، به اجتناب از پرحرفی و پرهیز از جر و بحث نابجا فرا می‌خواند. در حدیث آمده است: (**إذا أصبح العبدُ فإنَّ الأعضاء تكفّر اللسانَ، تقول: اتّق الله فينا فإنّما نحن بک، فإذا استقمت استقمنا وإن اعوججت اعوججنا**)[4] یعنی: «زمانی که بنده، صبح می‌کند، تمام اندام، برای زبان، تواضع می‌کنند (و با خواهش و التماس) به آن می‌گویند: از خداوند، در حفظ حقوق ما بترس؛ همانا ما، به تو وابسته‌ایم؛ چراکه اگر تو، راستی و اعتدال بورزی، ما نیز راست و استوار خواهیم بود و اگر تو، کجی نمایی، ما نیز کج و نااستوار خواهیم گشت».

۱- جامع بیان العلم و فضله (۱۴۶/۱).. با تمام احترامی که برای عالم بزرگواری همچون ابن‌عبدالبر قایلم، اما به نظر بنده، از آنجا که این، نقل سخن و دیدگاه غیرمعصوم است، لذا جای تأمل و درنگ دارد. و بهترین نمونه برای تعامل با مربی و استاد، برخورد بی‌تکلف و در عین حال آکنده از احترام اصحاب رضی الله عنهم با رسول اکرم صلی الله علیه و سلم است. گفتنی است: امثال ابن‌عبدالبر رحمه‌الله، تعریف دقیق و درستی از اهل علم داشتند، نه آن برداشت‌ها و قرائت‌های بی‌اساس و مقدس‌مآبانه‌ای که ما، درباره‌ی علم داریم و ....[مترجم]

۲- المحدث الفاضل، رامهرمزی، ص۲۰۶، قواعد فی التعامل مع العلماء، عبدالرحمن بن معلا اللویحق، ص۸۶.

۳- البدایة و النهایة (۱۹۹/۱۱).

۴- ترمذی، شماره‌ی۲۴۰۷؛ آلبانی، این حدیث را در الصحیح الجامع (۵۱۳۶/۱)، حسن دانسته است.

سلف صالح و نیکان گذشته، توجه ویژه‌ای به محاسبه‌ی نفس خویش در زمینه‌ی سخنان خود داشتند؛ چراکه از میان تمام اندام، زبان، آسان‌تر حرکت می‌کند و بیش از سایر اعضای بدن، برای انسان مشکل ایجاد می‌نماید. قیسؓ می‌گوید: «ابوبکرؓ را در حالی دیدم که کناره‌ی زبانش را گرفته بود و می‌گفت: «این، همان چیزی است که مرا به گناه و عذاب گرفتار می‌سازد.»[1] سخن، اسیر انسان است و چون از دهان وی، خارج گردد، انسان را اسیر خویش می‌گرداند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ﴿١٨﴾ ﴾ (ق:۱۸)

«انسان، هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آنکه فرشته‌ای، مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش آن) سخن است».

در زبان، دو آفت وجود دارد که نمی‌توان به‌طور هم‌زمان از هر دو رهایی یافت: یکی آفت سخن گفتن و دیگری، آفت سکوت. چراکه در موقعیت‌ها و فرصت‌های متفاوت، هر یک از این دو، می‌تواند گناه باشد. چنانچه کسی که از گفتن سخن حق سکوت می‌نماید، شیطان گُنگی است که چه بسا به‌خاطر حفظ منافع خویش، سکوت و خودنمایی می‌کند و جایی که باید سخن بگوید و در سخن و عمل، شدت داشته باشد، از در نرمش و سستی وارد می‌شود و بدین‌سان نافرمانی خدا را می‌نماید. همچنین کسی که سخن باطل و نادرستی می‌گوید، شیطان سخنوری است که از طریق سخن گفتن، راه معصیت و نافرمانی خدا را در پیش گرفته است. متأسفانه بیشتر مردم، رویه‌ی درستی در زمینه‌ی سکوت یا سخن گفتن ندارند و دچار کج‌روی و انحراف شده‌اند. اما کسانی که تعادل را برقرار نموده‌اند، زبان‌هایشان را از گفتن سخن باطل و نادرست، باز می‌دارند و آن را برای گفتن سخنانی که نفع آخرت را به دنبال دارد، آزاد می‌گذارند. از این‌رو چنین کسانی، فقط سخنانی بر زبان می‌رانند که مفید باشد و از سخنان نابجایی که ضرر آخرت را در پی دارد، پرهیز می‌نمایند. چه بسا بنده ای در روز قیامت با کوهی از نیکی‌ها برانگیخته می‌شود، اما مشاهده می‌کند که زبانش، تمام آن نیکی‌ها را به نابودی کشانده است. و نیز بنده‌ای با کوهی از بدی‌ها حاضر می‌شود، اما مشاهده‌ی می‌کند که زبانش، با ذکر خدا و گفتن سخنان نیک، تمام آن بدی‌ها را از میان برده است.[2] بنابراین نه بطور مطلق به سکوت، دستور داده شده و نه به سخن گفتن؛

۱- صفة الصفوة (۲۵۳/۲)

۲- الداء و الدواء، از ابن‌قیم، ص۳۷۹.

بلکه دستور و رهنمود شریعت در زمینه‌ی سخن گفتن یا نگفتن، مد نظر قرار دادن معیار خیر و شر در این زمینه می‌باشد. یعنی باید سخن نیک گفت و از بر زبان راندن سخن بد پرهیز کرد. از آنجا که کنترل زبان، خیلی دشوار است، بسیاری از نیکان گذشته، سکوت مثبت یعنی عدم بر زبان راندن سخن بد و غیرمفید را ستوده‌اند؛ چنانچه برای جبران اشتباهاتی که از ناحیه‌ی زبان مرتکب می‌شدند، به مجاهده‌ی نفس روی می‌آوردند و برای این منظور، از گفتن سخنان غیرمفید، پرهیز می‌نمودند.[1]

فضیل بن عیاض رحمه‌الله گفته است: «هیچ حج، سنگرداری و جهادی، دشوارتر از حفظ زبان نیست؛ اگر زبانت را آزاد بگذاری، تو را به غم و اندوه شدیدی گرفتار می‌سازد».

همچنین گفته است: «در بند کردن زبان، زندان مؤمن است؛ اگر زبانت را آزاد بگذاری، تو را به غم و اندوه شدیدی گرفتار می‌سازد».[2]

◘ شرحی بر این سخن حسن رضي الله عنه که: «چون دو مسأله، فرا رویش قرار می‌گرفت، نگاه نمی‌کرد که کدامینشان، به حق و حقیقت نزدیک‌تر است، بلکه بدین نکته توجه می‌نمود که کدام‌یک از آنها، به هوا و میل و خواسته‌ی نفسش، نزدیک‌تر می‌باشد و آن‌گاه بر خلاف آن عمل می‌کرد».[3]

بدین ترتیب حسن رضي الله عنه به مخالفت با هوای نفس، فرا می‌خواند. هوای نفس، عبارتست از میل و کشش غیرشرعی نفس به شهوت‌ها و خواسته‌هایی که برایش لذت‌بخش است.[4] هوا و هوس، یکی از مهم‌ترین عوامل مخالفت بسیاری از امت‌ها، با پیامبرانشان بوده است و سبب شده که گردن‌کشی نمایند و از پذیرش ارمغان پیامبران الهی، یعنی حقیقت و هدایت و نور، سر باز زنند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ لَقَدۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَأَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهِمۡ رُسُلٗاۖ كُلَّمَا جَآءَهُمۡ رَسُولُۢ بِمَا لَا تَهۡوَىٰٓ أَنفُسُهُمۡ فَرِيقٗا كَذَّبُواْ وَفَرِيقٗا يَقۡتُلُونَ ٧٠ ﴾ (مائده: ۷۰)

۱- نگا: جهاد النفس، ص۷۷.

۲- نگا: جامع العلوم و الحکم.

۳- مرجع پیشین.

۴- التعریفات، از جرجانی، ص۲۵۷

«ما، از بنی‌اسرائیل، پیمان گرفتیم و پیغمبرانی به سوی ایشان فرستادیم. اما (آنان، پیمان‌شکنی کردند و) هر زمان که پیغمبری، چیزی را می‌آورد که مطابق هواها و هوس‌های ایشان نبود، دسته‌ای (از پیامبران) را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند».

خدای متعال، داود علیه السلام را نیز به مخالفت با هوا و هوس دستور داده و فرموده است:

﴿ يَـٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَـٰكَ خَلِيفَةً فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلۡهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدُۢ بِمَا نَسُواْ يَوۡمَ ٱلۡحِسَابِ ٢٦ ﴾ (ص:٢۶)

«ای داود! ما، تو را در زمین، نماینده‌ی خود ساخته‌ایم (و بر جای پیامبران پیشین نشانده‌ایم). پس در میان مردم، به حق داوری نما و از هوای نفس، پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد. بی‌گمان کسانی که از راه خدا منحرف می‌گردند، عذاب سختی به‌خاطر فراموش کردن روز حساب و کتاب (قیامت) دارند».

ابن‌تیمیه رحمه‌الله گفته است: «هوا و خواهش، در اصل همان محبت یا خشمی است که در درون و نفس انسان شکل می‌گیرد و سزاوار سرزنش نیست؛ چراکه در کنترل انسان نمی‌باشد، اما پیروی از هوا و خواسته‌ی نفس، زشت است و سزاوار سرزنش».[1]

همچنین گفته است: «محبت و بغض، به تنهایی، همان هوا و هوس است، و پیروی از این حب و بغض، بدون توجه به دستور و رهنمود خدای متعال، حرام می‌باشد».[2]

بهترین نسخه و مرهم، برای درمان کسی که دچار بیماری هوا و هوس شده، این است که به دستورات کتاب و سنت، پایبند گردد؛ خود را به پیروی از روش سلف صالح ملزم نماید؛ نفس خویش را بر اساس تقوا و خوف و خشیت الهی، پرورش دهد و همواره به محاسبه‌ی نفس خود بپردازد و فریب نفس و خواسته‌های نفسانی خویش را نخورد؛ همواره از اهل علم و ایمان راهنمایی بگیرد و از رهنمودهای آنان در اقوال و اعمال خویش استفاده کند. همچنین نفس خویش را به درخواست مشورت و نصیحت از دیگران، عادت دهد و دیدگاه‌های درست آنان را هرچند بر خلاف میلش باشد، بپذیرد. و نیز خود را به درنگ و تأمل در مسایل عادت دهد و از پیش‌داوری و هر واکنش آمیخته به افراط یا تفریط، بپرهیزد.

١- الفتاوی (١٣١/٢٨)

٢- الفتاوی(١٣٣/٢٨)

همچنین تا می‌تواند دست به دعا بردارد و با تضرع و زاری از خدای متعال بخواهـد کـه او را از پیروی هوا و هوس و فتنه‌ها و عوامـل فریبنـده، بـدور دارد و بـه او توفیـق بـر زبـان آوردن سخنان درست و شایسته در حالت خرسندی و خشم، عنایت نماید. لذا دعـایی را کـه رسـول اکرمﷺ به امتش آموزش داده، به‌کثرت بر زبان جاری سازد و با تمام وجود دست به درگاه خداوند بردارد و بگویـد: (و **أسألک کلمة الحـق فـی الرضـا و الغضـب**)[1] و نیـز ایـن دعـای رسول‌خداﷺ را بر زبان جاری سازد که: (**اللهم إنی أعـوذ بـک مـن منکـرات الأخـلاق و الأعمال و الأهواء**)[2]

[۴] حسن بن علی رضي الله عنه فرموده است: «سوء ظن داشتن به کسی که بـدی‌اش نمایـان شـده و دلایل بدی وی، آشکار گشته، جایز است و شایسته نیست که (بدون دلیل) و تنهـا بـر اسـاس گمان، نسبت به کسی سوءظن داشـت؛ چراکـه بسـیاری از گمـان‌هـا، بـی‌اسـاس و نادرسـت است».[3]

مفهوم این گفتار پندآموز حسن رضي الله عنه این است که برای مؤمن زیرک و باهوش، جایز است نسبت به کسی که از حالات، رفتار، گفتار و مواضع و رویکـردش، بـه بـدی وی، پـی بـرده، سوءظن داشته باشد؛ چراکه پاره‌ای از خفایای ضمیر انسـان، ناخواسـته در چهـره و سـخنان و رویکرد وی، نمایان می‌گردد. چنین سوءظنی، کیفری به دنبال ندارد؛ البتـه گفتـار حسـن بـن علی رضي الله عنه، بدین معناست که انسان مسلمان، باید از کسانی که بدی آنها، نمایان شده و به ثبوت رسیده، دوری گزیند و در تعامل با آنان، احتیاط کند تا به سبب حُسن‌ظن بـه چنـین افـرادی، گرفتار نشود. کسی که با مردم، معاشرت نمایـد، بـه عواقـب اطمینـان کـردن بـه کسـانی کـه پیشینه‌ی بدی دارند، پی می‌برد. ولی با این حال نمی‌توان به صرف یک گمـان و بـدون هـیچ دلیل محکمی، نسبت به مسلمان، سوءظن داشت. خدای متعال. می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞ ﴾ (حجرات:۱۲)

۱- نسائی، کتاب السهو، باب الدعاء بعد الذکر (۵۵/۳)؛ آلبانی، این حدیث را صحیح دانسته است.

۲- سنن ترمذی؛ آلبانی، آن را صحیح دانسته است؛ نگا: صحیح سنن الترمذی (۱۸۳/۳).

۳- الشهب اللامعة فی السیاسة النافعة، از مالقی، ص۱۷۳

«ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد! از بسـیاری از گمـان‌هـا بپرهیزیـد کـه برخـی از گمـان‌هـا، گنـاه است...».

برخی از علما، در تفسیر این آیه گفته‌اند: منظور، گمان بد به نیکان و اهل خیر است؛ امـا در مورد بدکاران و کسانی که بـدی آنـان، نمایـان شـده، جـایز اسـت کـه بـر اسـاس همـان ظاهرشان و متناسب و هم‌سان با وضعیتی که از آنها پدیدار گشته، سوءظن داشته باشیم.[۱]

رسول اکرمصلی الله علیه وسلم فرموده است: (إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَـإِنَّ الظَّـنَّ أَكْـذَبُ الْحَـدِيثِ)[۲] یعنـی: «از گمان بد، اجتناب کنید. زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است».

ابن‌حجر رحمه‌الله، سوءظن را یکی از گناهان کبیره‌ی باطنی دانسته و گفتـه اسـت: «...و آن، عبارتست از اینکه کسی صرفاً بر اساس گمان و پنـدارِ برآمـده از وسوسـه‌ی شـیطان، بـه بدی کسی حکم نماید و بدین‌سـان او را حقیـر بدانـد و از ادای حقـوقش سـر بـاز زنـد و در رعایت احترامش، کوتاهی نماید و نسبت به آبروی وی، زبان‌درازی کند؛ همه‌ی این اعمال، هلاکت و نابودی آدم بدگمان را بـه دنبـال دارد. از ایـن‌رو هـر آدم بـدگمانی را دیـدی کـه درصدد عیبجویی از دیگران بود، بدان که ایـن امـر، ره‌آورد خباثـت بـاطنی و پلیـدی ضـمیر اوست؛ چراکه مؤمن، به‌خاطر پاکی ضمیرش، (درصـدد عیبجـویی از دیگـران نیسـت و اگـر عیبی هم از آنان ببیند) آنها را معذور می‌داند؛ ولی منـافق، بـه سـبب پلیـدی بـاطنش، در پـی عیوب دیگران و عیبجویی از آنهاست».[۳]

آنچه بیان شد، شرحی مختصر بر این سخن حسنرضی الله عنه بـود کـه فرمـوده اسـت: «سـوء ظـن داشتن به کسی که بدی‌اش نمایان شده و دلایل بدی وی، آشکار گشته، جایز است و شایسته نیست که (بدون دلیل) و تنها بر اساس گمان، نسبت به کسی سوءظن داشت؛ چراکه بسـیاری از گمان‌ها، بی‌اساس و نادرست است».[۴]

۱- نگا: الأخلاق بين الطبع و التطبع، ص۲۴۳.

۲- بخاری:۵۱۴۳؛ مسلم، شماره‌ی۲۵۶۳

۳- الزواجر، ص۱۱۴.

۴- الشهب اللامعة فی السياسة النافعة، از مالقی، ص۱۷۳

[۵] حسن رضی‌الله عنه فرموده است: «به خدا سوگند، هیچ قومی، با هم مشورت و رایزنی نمی‌کنند مگر آنکه خدای متعال، آنان را به نتیجه‌ای بهتر از آنچه که به ذهن ایشان می‌رسد، رهنمون می‌گردد».[۱]

حسن بن علی رضی‌الله عنه، در این سخن ارزشمندش، مردم را به مشورت و رایزنی با یکدیگر در تمام مسایل فرا می‌خواند. مسلمانان، در دوران زرین تاریخ اسلامی توجه ویژه‌ای به شورا و مشورت داشتند و این را از رهنمودهای ارزنده‌ی رسول‌خدا صلی‌الله علیه وسلم و رویکرد خلفای راشدین رضی‌الله عنهم فرا گرفته بودند. چنانچه حسن رضی‌الله عنه، درباره‌ی صلح با معاویه رضی‌الله عنه، با برادرش حسین و نیز پسرعمویش عبدالله بن جعفر رضی‌الله عنه و سایر افراد بلندپایه‌ی خلافتش، مشورت نمود که در صفحات آینده، به شرح این موضوع خواهیم پرداخت. به‌هر حال شورا، یکی از ارکان شریعت و پایه‌های احکام شرعی و قضاوت به‌شمار می رود و کسی که در زمینه‌ی صدور احکام با اهل علم و دین، مشورت نکند، عزلش، واجب است و در این، هیچ اختلاف نظری وجود ندارد.[۲]

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ ﴾ (شوری:۳۸)

«و کارشان، به شیوه‌ی رایزنی و بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است».

جصاص حنفی رحمه‌الله در توضیح این آیه، چنین نگاشته است: «و این، بیانگر جایگاه ویژه‌ی شوراست که قرآن، آن را در کنار ایمان و اقامه‌ی نماز، یاد می‌کند و این نکته را می‌رساند که همه‌ی ما، به مشورت و رایزنی با یکدیگر، دستور داده شده‌ایم».[۳]

طاهر بن عاشور می‌گوید: «از مجموع گفتار جصاص، چنین برمی‌آید که مذهب و دیدگاه ابوحنیفه رضی‌الله عنه بر وجوب شوراست».[۴]

نووی رحمه‌الله می‌گوید: یاران ما، در این اختلاف نظر دارند که آیا شورا، بر رسول‌خدا صلی‌الله علیه وسلم واجب بوده یا همچنانکه برای ما سنت است، برای آن حضرت صلی‌الله علیه وسلم نیز سنت

۱- تهذیب الریاسة و ترتیب السیاسة، از قلعی، ص۱۸۳.
۲- نگا: المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز (۳۷۹/۳).
۳- احکام القرآن، از جصاص (۳۸۶/۳).
۴- التحریر والتنویر (۱۹۴/۴).

بوده است؟ دیدگاه صحیح نزد ایشان، وجوب شورا برای رسول خدا ﷺ می‌باشد و این، برگرفته از فرموده‌ی خدای متعال است که می‌فرماید:

﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ (آل‌عمران:۱۵۹)

«و در کارها با آنان، مشورت و رایزنی نما».

جمهور فقها و محققان اصول، بر این عقیده اند که صیغه‌ی امر، برای وجوب است.

ابن‌تیمیه رحمه‌الله گفته است: هیچ ولی امر و کارداری، از مشورت و رایزنی با دیگران، بی‌نیاز نیست؛ چراکه خدای متعال، پیامبرش را به مشورت و رایزنی با اصحاب رضی الله عنهم دستور داده و فرموده است:

﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَوَكِّلِينَ ١٥٩﴾ (آل‌عمران:۱۵۹)

«پس از آنان، درگذر و برایشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنها، مشورت و رایزنی کن و هنگامی که (پس از شور و تبادل آرا) تصمیم به انجام کاری گرفتی، (قاطعانه دست به‌کار شو و) بر خدا توکل نما. همانا خداوند، توکل‌کنندگان را دوست دارد».

شورا، یکی از ارکان نظام اسلامی است و نقش به‌سزایی در تشکیل و پیدایش جامعه‌ی اسلامی دارد. رژیم شورایی، به‌خاطر اهداف بزرگ و حکمت‌های والایی، مشروع گردیده و مصالح و منافع زیادی برای امت، در خود دارد که عاید امت، حکومت و جامعه‌ی اسلامی می‌گردد؛ از جمله:

۱ـ شورا، گونه‌ای از گفتمان آزاد و از بهترین شیوه‌های آشکار شدن دیدگاه‌های عموم است و به پیوند حاکم و شهروندان، قوت و اطمینان می‌بخشد و فضایی سالم بر روابط رییسان و زیردستانشان، حاکم می‌گرداند و بهترین روش برای از بین بردن شک‌ها و نگرانی‌هایی است که در اذهان عموم شکل می‌گیرد و تصورات نادرستی را که در سایه‌ی استبداد و غوغاسالاری[1]، به وجود می‌آید، از میان می‌برد.

۲ـ زیرساخت‌ها و مبادی اسلامی، چنین اقتضا می‌کند که هر یک از افراد، احساس نماید که در جامعه و گروه، دارای نقشی است؛ و شورا، این فرصت را فرا روی تمام افراد می‌نهد تا

۱- غوغاسالاری (mobocracy)، حکومتی است که در نتیجه‌ی آشوب اوباش، به دست افرادی پست و فرومایه و بی‌مسؤلیت افتاده است. (مترجم)

توانمندی‌ها، مهارت‌ها، دیدگاه‌ها و اندیشه‌های خویش را در خدمت جامعه قرار دهند و بدین‌سان، برای همگان، این فرصت فراهم می‌گردد که به طرح دیدگاه‌هایشان در مسایل عمومی بپردازند.

۳ـ شورا، پیوند عاطفی و فکری آحاد امت را به ارمغان می‌آورد و در سایه‌ی شورا، هر یک از افراد، به ارزش شخصیتی، فکری و انسانی خویش پی می‌برد و از این‌رو با تمام وجود برای حفظ منافع امت اسلامی، مایه می‌گذارد و بدین‌سان تمام توانمندی‌های نهفته در امت، نمایان می‌گردد.

۴ـ شورا، نقش بسزایی در حل بحران‌های اجتماعی و رسیدگی به مطالبات سرکوفته‌ای دارد که سرخوردگی و بی‌اعتمادی شهروندان و حتی خشم و کینه‌ی آنان را به دنبال داشته است؛ از این‌رو شورا، ارکان نظام را محکم می‌گرداند و اعتماد و رضایت مردم را جلب می‌نماید.

۵ ـ شورا، یادآور این نکته است که صاحبان اصلی قدرت، آحاد امتند و رییس حکومت، نماینده‌ی آنان برای تأمین حقوق آنهاست.

۶ ـ مشورت و رایزنی با دیگران، اجرای فرمان خدای متعال، و اقتدا به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است؛ این مزیتِ مشورت، بر سایر مزایایی که پیشتر بیان شد، برتری دارد و همین، مهم‌ترین عامل موفقیت، نظام شورایی است.[1]

[۶] حسن رضی الله عنه در یکی از اندرزهایش به مسلمانان فرمود: «ای فرزند آدم! خود را از آنچه خدای متعال، حرام نموده، دور بدار تا عابد و اهل اطاعت باشی و به آنچه خدای متعال، نصیبت فرموده، خرسند و راضی باش تا بی‌نیاز گردی و با همسایه‌ات، به‌خوبی رفتار کن تا مسلمان کاملی، محسوب شوی و با مردم، آن‌گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند که در این صورت، عادل به‌شمار می‌آیی. پیش از شما کسانی می‌زیستند که مال زیادی جمع‌آوری می‌نمودند و ساختمان‌های محکمی می‌ساختند و آرزوهای دور و درازی داشتند، اما آنچه جمع کردند، نابود گشت و عملشان، بیهوده و بی‌نتیجه ماند[2] و خانه‌هایشان، قبرستان آنان گردید. ای فرزند آدم! تو، از آن زمان که از شکم مادر زاده شده‌ای، عمرت را تباه می‌کنی؛ پس با آنچه که در دست داری، آنچه را که در پیش روی توست، به دست

۱- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، از عزالدین تمیمی، صص۳۴-۳۴.

۲- اشاره است به اینکه آرزوهایشان، چیزی جز فریب نبود.

آور. چراکه مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می‌دارد و کافر، فقط بهره می‌جوید و بس».[۱] آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيْرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقْوَىٰ ﴾ (بقره:۱۹۷)

«و توشه برگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است».

اینک به شرح این موعظه‌ی حکیمانه ی حسن رضی الله عنه می‌پردازیم:

◘ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «خود را از آنچه خدای متعال، حرام نموده، دور بدار تا عابد و عبادت‌گزار باشی».[۲]

حسن بن علی رضی الله عنه مردم را به دوری از آنچه خدای متعال، حرام فرموده، فرا می‌خواند و کسی را که از حرام دوری نماید، عابد و عبادت‌گزار برمی‌شمارد. روی آوردن به حرام، انسان را به غفلت می‌اندازد و او را در معرض خشم و غضب الهی قرار می‌دهد؛ همان‌طور که روی آوردن به حرام و غفلت از اطاعت و بندگی خدای متعال، دو سبب اصلی آسیب‌های دنیوی و زیان‌های اخروی هستند. ابن‌قیم رحمه الله می گوید: اندک بودن توفیق و خراب شدن اندیشه، و پوشیده ماندن حق و حقیقت بر بنده و همچنین تباهی دل و سستی و تنبلی در ذکر و یاد خدا و نیز ضایع شدن وقت، نفرت و بیزاری خلق خدا و دوری از خدای متعال، عدم اجابت دعا، قساوت قلب و سنگ‌دلی، از میان رفتن برکت روزی و عمر، محرومیت از علم و دانش، خفت و خواری، ذلت در برابر دشمن، تنگ‌دلی و مبتلا شدن به هم‌نشینی با دوستان نابابی که وقت انسان را ضایع می‌کنند و قلبش را به تباهی و فساد می‌کشند و غم و غصه‌های طولانی، تنگناهای زندگانی و پریشانی و آزردگی خاطر، همه، ره‌آورد معصیت خدا و غفلت از یاد اوست؛ همان طور که آب، بذر را به ثمر می‌رساند و سوختن، پیامد و نتیجه‌ی آتش گرفتن است. ره‌آورد طاعت و بندگی خدای متعال، درست، عکس مواردی است که بیان شد.[۳]

۱- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱.

۲- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

۳- الفوائد، ص۲۳.

بنابراین اجتناب از محارم الهی، راهِ اطاعت و بندگی است و بدین‌سان مسلمان، عبادت‌گزار به‌شمار می‌آید؛ از این‌رو حسن بن علی رضی الله عنه فرموده است: «خود را از آنچه خدای متعال، حرام نموده، دور بدار تا عابد و عبادت‌گزار باشی».[1]

■ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «به آنچه خدای متعال، نصیبت فرموده، خرسند و راضی باش تا بی‌نیاز گردی».[2]

حسن بن علی رضی الله عنه پیرامون خرسندی و رضایت از تقدیری سخن می‌گوید که خدای متعال، برای بنده مقدر فرموده است. رضایت و خرسندی، مایه‌ی توانگری است و خشنودی از خدای متعال، بدین معنا می‌باشد که بنده، آنچه را که خداوند، برایش مقدر نموده، ناخوشایند نداند.[3] و والاترین درجه‌ی آن، این است که بنده، نسبت به هر خیر و شری که خدای متعال، برایش مقدر نموده، از صمیم قلب، شادمان و آسوده‌خاطر باشد. ایمان به قضا و قدر، یکی از ارکان شش‌گانه‌ی ایمان است و برآمده از اخلاق ایمانی مؤمن می‌باشد؛ زیرا از آنجا که بنده‌ی مؤمن، به ریسمان ایمان چنگ می‌زند، نور ایمان، تمام روح و زندگانی‌اش را در بر می‌گیرد؛ به‌راستی، ایمان به قضا و قدر و رضایت از خواست و مشیت الهی، روح توکل و حقیقت آن است و نیز روح یقین و حقیقتِ محبت به‌شمار می‌رود و بیانگر صداقت و راستی کسی است که ادعای محبت می‌کند و نشان‌دهنده‌ی شکر و سپاس‌گزاری و دلیلِ آن است.[4] رضایت از خواست و مشیت خداوند متعال، دروازه‌ی منش و کنش نیک با خداوند عزوجل و آفریدگان وی، می‌باشد. آری! اخلاق نیک، یکی از نتایج رضایت از تقدیر الهی است و بداخلاقی، ره‌آورد ناخرسندی از خواست خداوند. از این‌رو برخی از علما، رضا را به اخلاق و منش نیک بنده در تعامل با خداوند، تعریف کرده‌اند؛ بدین‌سان که رضایت از تقدیر الهی، سبب می‌شود که بنده، لب به اعتراض نگشاید و از زیاده‌گویی و پرحرفی که در اخلاق نیک، خدشه وارد می‌کند، بپرهیزد. بنابراین بنده‌ی راضی و خرسند، هیچ‌گاه چیزی را

۱- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

۲- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

۳- نگا: المفردات، از راغب، ص۱۹۷.

۴- مدارج السالکین (۲/۲۱۸).

که خدا، برایش مقدر کرده و آن را نکوهش نفرموده، بد نمی‌داند و نام بدی بر آن نمی‌گذارد؛ چراکه چنین کاری، بر خلاف رضایت و خرسندی است.[۱]

قرآن کریم، توجه ویژه‌ای به این نوعِ رضایت و خشنودی، مبذول داشته و در بسیاری از آیات، به بیان این مطلب پرداخته که:

﴿رَضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ (توبه:۱۰۰)

«خداوند، از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند».

عنایت خاص قرآن کریم به مقوله‌ی رضایت و خشنودی، بیانگر این نکته است که مقام رضا، والاترین درجه‌ی ایمان می‌باشد. بدین معنا که بنده‌ی خرسند و راضی، در تعامل با پروردگارش، از کمال اخلاق برخوردار است و آنچه را که خدای متعال در زمینه‌ی آفرینش و قانون‌گذاری، اراده فرموده، با سرور و اطمینان کامل می‌پذیرد و از بابت هیچ خیر و شری که خواست خدا بوده، به هیچ عنوان ناخشنود و ناراحت نمی‌گردد؛ بلکه تلخی قضایی که بر او رفته، برایش خوشایند است. زیرا می‌داند که خدای متعال، در تدبیر امور و ابلاغ دستوراتش از طریق پیامبران علیهم‌السلام، حکیم است. آری! کسی که از چنین خلق و خویی برخوردار است، تمام پیشامدهایی را که خواست خداوندﻻ بوده، با سرور و شادمانی می‌پذیرد؛ چراکه به حکمت خداوندﻻ، در تمام افعال و تدابیرش، یقین دارد و می‌داند که خدای متعال، نسبت به بندگانش، بس مهربان است و هر چه برای آنان، مقدر می‌فرماید، همگی خیر است؛ هرچند برای خودشان، عکس آن، نمایان شود.[۲]

پدربزرگ حسن، نمونه و الگوی نیکی در تمام زمینه‌های اخلاقی و رفتاری بود و برای ما چگونگی رضایت از خدای متعال را در آزمون‌های زندگی اعم از مصیبت‌های مالی و جانی، تبیین فرمود؛ چنانچه شخص رسول اکرمﷺ در تمام جنبه‌های زندگی‌اش، در والاترین رتبه از لحاظ رضایت و خرسندی از تقدیر الهی قرار داشت؛ چه در زمینه‌ی اذیت و آزاری که در جریان دعوتش در مکه، طائف و مدینه متحمل گردید و چه در مواردی که برای به قتل رساندن وی، دسیسه شد، اما به نتیجه نرسید. حتی آن حضرتﷺ دسیسه‌گران را بخشید. رسول‌خداﷺ در زمینه‌ی تنگنای مادی نیز در اوج رضایت و خرسندی از قضای الهی قرار داشت؛ آن‌چنانکه بشریت، نمونه‌اش را به خود ندیده است. رسول‌خداﷺ، در

۱- مدارج السالکین (۲/۲۲۰).

۲- نگا: أخلاق النبیﷺ فی القرآن و السنة (۱/۹۶).

چنان حالتی دست به دعا برداشت و گفت: (اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوتًا).[۱] یعنی: «خدایا! آل محمد را به اندازه‌ی سد رمق، روزی بده».

زمانی که فرزند شیرخوار رسول‌خدا ﷺ، دایی حسن رضی الله عنه، یعنی ابراهیم رضی الله عنه در هشت ماهگی درگذشت، هیچ خللی در رضایت و خرسندی رسول‌خدا ﷺ از تقدیر الهی وارد نشد؛ این، در حالی بود که خدای متعال، ابراهیم رضی الله عنه را پس از آن، به رسول‌خدا ﷺ داده بود که سن و سالی از آن حضرت ﷺ گذشته بود و سایر فرزندان پسرش نیز، پیشتر فوت کرده بودند. اما با این حال، رسول اکرم ﷺ اعلان رضایت نمود و فرمود: (إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلا نَقُولُ إِلاَّ مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ)[۲] یعنی: «اشک چشم‌ها، سرازیر است و دل، اندوهگین؛ با این حال ما، سخنی بر زبان نمی‌آوریم که موجب ناخوشنودی خدایمان شود. و ما به خاطر جدایی تو، ای ابراهیم! غمگین هستیم».

نزدیکان رسول‌خدا ﷺ، پیش چشم آن حضرت ﷺ، در دفاع از وی و دعوتش، به زمین افتادند و کشته شدند، اما رسول اکرم ﷺ بی‌صبری نکرد؛ بلکه زمانی که شیر خدا و رسول‌خدا، حمزه رضی الله عنه، عموی پیامبر اکرم ﷺ، در احد، به شهادت رسید و به‌طرز عجیبی مُثله[۳] شد، پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ، به آن صحنه‌ی غم‌انگیز نگاه کرد و فرمود: (**رحمة الله علیک إن کنت ما علمتک إلا وصولا للرحم، فعولا للخیرات، والله لو لا حزن من بعدک لسرنی أن أترکک حتی یحشرک الله فی بطون السباع**)[۴] یعنی: «رحمت خدا، بر تو باد؛ من، از تو فقط خیر و نیکی سراغ دارم (و می‌دانم که) تو، پیوند خویشاوندی را برقرار می‌کردی و همواره کارهای نیکی انجام می‌دادی. به خدا سوگند اگر غم و اندوه بازماندگانت نبود، دوست داشتم تو را رها می‌کردم (و دفن نمی‌نمودم) تا خدای متعال، تو را در شکم درندگان برانگیزد و حشر فرماید».

۱- بخاری، شماره‌ی ۶۴۶۰.

۲- بخاری:۱۳۰۳؛ مسلم:۲۳۱۵.

۳- مثله، یعنی بریدن گوش و بینی و اندام کسی که کشته شده است.

۴- تفسیر ابن‌کثیر (۵۹۲/۲)؛ ابن‌کثیر، این روایت را به بزار نسبت داده و درباره‌ی سندش، گفته است: سندش، ضعیف است. ابن‌هشام نیز در سیرتش، آن را به‌صورت مرسل، از ابن‌اسحاق روایت نموده است؛ نگا: سیرة ابن‌هشام (۱۷۱/۳).

رسول‌خدا ﷺ با آنکه در تمام اوضاع و احوال، در اوج رضـایت و خرسـندی از خـدای متعال، قرار داشت، اما همواره دعا می‌کرد و از خدای متعال درخواست می‌نمود که رضـایت و خرسندی بیشتری به او عنایت کند و او را بر آن، ثابت‌قـدم و اسـتوار بـدارد؛ چنانچـه دعـا می‌کرد: (**...و أسألک الرضا بعد القضاء و برد العیش بعد الموت و لذة النظر إلی وجهک و الشوق إلی لقائک و أعوذ بک من ضراء مضرة و فتنـة مضـلة؛ اللهـم زینـا بزینـة الإیمـان واجعلنا هداة مهتـدین**)[1] یعنـی: «از تـو رضـایت و خرسـندی را پـس از پیشـامدی کـه مقـدر فرمودی، درخواست می‌کنم و از تو می‌خواهم که پس از مرگ، زندگی آسانی عنایت کنی و مرا از لذت نگریستن به چهره‌ات، بهره‌مند سازی و شوق دیدارت را نصـیبم گردانـی؛ و از سختی و گزند رنج‌آور و از فتنه‌ی گمراه‌کننده، به تو پناه مـی‌بـرم. بارخـدایا! مـا را بـه زیـور ایمان، بیارای و ما را از پیشوایان ره‌یافته، بگردان».

اقوال و سخنان رسول اکرم ﷺ در زمینه‌ی رضایت و خرسندی، به آن دسته از اقوالی که بیانگر خلق و خوی بزرگ وی می‌باشد، خلاصه نمی‌گردد؛ بلکه رسول‌خدا ﷺ ایـن خلـق و خوی سترگ را می‌ستود و به بیان اجر و پاداش وافرش، می‌پرداخت تـا امـتش را بـه آراسـته شدن بدین اخلاق و منش بزرگ، تشویق نماید. چنانچه فرموده اسـت: (**من قال حـین یسـمع المؤذن: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له، و أشهد أن محمدًا عبده و رسوله، رضیت بالله رباً و بمحمد رسولاً و بالإسلام دینًا، غفر اللهُ له ما تقدم من ذنوبـه**)[2] یعنـی: «هـر کـس، هنگام شنیدن صدای مؤذن بگوید: (**أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک لـه، و أشـهد أن محمدًا عبده و رسوله، رضیت بالله رباً و بمحمد رسـولاً و بالإسـلام دینًـا**)[3]، خـدای متعـال، گناهان گذشته‌اش را می‌آمرزد».

آنچه در این حدیث، در خورِ توجه می‌باشد، این است که رسول اکرم ﷺ دعای مذکور را به‌طرز حکیمانه‌ای با عملی پیوند می‌دهد که روزانه، پنج بار تکرار می‌شود تا بدین ترتیـب

۱- سنن نسائی (۵۵/۳)، به روایت عمار بن یاسر رضی الله عنه با سند حسن.

۲- مسلم، شماره‌ی ۳۸۶ (۱/ ۲۹۰).

۳- یعنی: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی برحقی جز الله وجود ندارد؛ یکتاست و هیچ شـریکی (در امـر و خلـق) ندارد؛ و گواهی می‌دهم که محمد(ﷺ) بنده و فرستاده‌ی اوست؛ به الله(جل جلاله) به عنوان پروردگار، و به محمد(ﷺ) به عنوان پیامبر، و به اسلام، به عنوان دین، راضی و خرسند هستم.

این دعا و مضمونش، در وجود زنان و مردان مؤمن، نهادینه گردد؛ رسول اکرم ﷺ فرموده است: (ذاق طعم الإيمان من رضى بالله رباً و بالإسلام دينًا و بمحمد رسولاً)[1] یعنی: «کسی که به الله (جل جلاله) به عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین، و به محمد (ﷺ) به عنوان فرستاده‌ی خدا، راضی و خرسند باشد، طعم ایمان را می‌چشد».

در این دو حدیث، عظمت و بزرگی خلق و خوی رضایت از الله جل جلاله بیان شده و واضح گردیده که داشتن چنین خلق و خویی، سبب آمرزش گناهان و برخوردار شدن از حلاوت و شیرینی ایمان می‌باشد. زیرا کسی که دارای چنین سرشتی باشد، می‌داند هر آنچه که به او رسیده، خواست خدا بوده و هیچ مانعی، توان دور کردن آن را از وی نداشته است؛ و نیز آنچه به او نرسیده، چنان نبوده که به وی برسد. همچنین شکی ندارد که تدبیر الهی درباره‌ی او، سراسر خیر است و از این‌رو در خوشی‌ها و ناخوشی‌های زندگانی دنیا، شادمان و آسوده‌خاطر زنگی می‌کند و خدای متعال را در تمام اوضاع و احوال، می‌ستاید؛ چراکه همه را تقدیر و تدبیر خدای متعال می‌داند و چه راحتی و آسایشی، بیش از این است که بنده، بدین نحو زندگی نماید؟![2]

آری! حسن بن علی رضی الله عنه با زبان حال و نیز با زبان مقال و در قالب سخن ارزشمندش، به این خلق و خوی سترگ فرا خواند؛ آنجا که فرمود: «به آنچه خدای متعال، نصیبت فرموده، خرسند و راضی باش تا بی‌نیاز گردی».[3]

◘ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «با همسایه‌ات، به‌خوبی رفتار کن تا مسلمان کاملی، محسوب شوی».[4]

حسن بن علی رضی الله عنه مسلمانان را به رفتار و برخورد نیک با همسایگانشان فرا می‌خواند؛ چراکه حقوق همسایه، از مهم‌ترین حقوق مورد تأکید در اسلام است. خدای متعال، می‌فرماید:

۱- مسلم، شماره‌ی ۴۳ (۶۲/۱).

۲- الحسن بن علی، ص۲۸؛ نور الأبصار، ص۱۲۱.

۳- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

۴- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

﴿ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ﴾ (نساء:۳۶)

«و به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان و همسایگان خویشاوند و بیگانه، نیکی کنید».

عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول اکرمﷺ فرموده: (**مَا زَالَ يُوصِينِي جِبْرِيلُ بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ**)[1] یعنی: «جبرئیل(ﷺ) آنقدر مرا در مورد همسایه سفارش نمود که گمان بردم او را شریک ارث، قرار می دهد».

برخی از حقوق و آداب همسایه‌داری در اسلام

۱ـ اجتناب و پرهیز از هرگونه آزاررساندن به همسایگان: رسول اکرمﷺ فرموده است: (**مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَهُ**)[2] یعنی: «هرکس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، به همسایه اش اذیت و آزار نرساند».

از این‌رو بر همه واجب است که هیچ‌گاه و به هیچ عنوان، به همسایگان خویش، اذیت و آزار نرسانند. زیرا هر نوع آزار رساندن به همسایه، حرام است؛ فرقی نمی‌کند که با زبان باشد یا به اشاره و یا با هر عملی که سبب ناراحتی همسایه گردد.

۲ـ نیکی کردن به همسایگان، به هر صورت ممکن، یکی دیگر از حقوق همسایگان می‌باشد. رسول‌خداﷺ فرموده است: (**من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليحسن إلى جاره و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر، فليقل خيراً أو ليسكت**)[3] یعنی: «هر کس، به خدا و روز قیامت ایمان دارد، به همسایه‌اش نیکی نماید؛ و هر کس، به خدا و روز واپسین ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد؛ و هر کس، به خدا و رستاخیز، ایمان دارد، سخن خوب بگوید و یا سکوت کند».

از آنجا که رعایت حقوق همسایگی در اسلام، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد، از این‌رو رسول‌خداﷺ، صداقت و راستی ایمان به خدا و روز قیامت را به نیکی کردن به

۱- بخاری، شماره‌ی۶۰۱۴.
۲- بخاری، شماره‌ی۶۰۱۸.
۳- مسلم، شماره‌ی۴۸.

همسایگان ربط داده است. بنابراین اگر ما، به این رهنمود رسول اکرم ﷺ درباره‌ی همسایگان خویش عمل نماییم، جوامع ما دگرگون می‌شود و حس همکاری نسبت به یکدیگر در جوامع ما، به وجود می‌آید و بدین ترتیب عموم مسلمانان، به زندگی خوبی دست می‌یابند.

۳ـ صبر و شکیبایی در برابر اذیت و آزار همسایه: گفته شده: همسایه‌داری به این نیست که به همسایه‌ات اذیت و آزار نرسانی، بلکه همسایه‌داری به این است که در برابر اذیت و آزار همسایه‌ات، صبر و شکیبایی بورزی. به‌هر حال مسلمان باید، در مقابل اذیت و آزار همسایه‌اش، صبور و شکیبا باشد و اذیت و آزارش را تحمل نماید و بلکه با وجود اذیت و آزاری که از همسایه‌اش می‌بیند، به او نیکی نماید. بدین شکل می‌توان از تباهی و فسادی که شیطان، در میان همسایگان ایجاد می‌کند، درامان ماند.

۴ـ همدردی و همیاری با همسایه، به‌ویژه اگر فقیر و تنگدست باشد. رسول اکرم ﷺ فرموده است: (**ليس المؤمن بالذى يشبع و جاره جائع جنبه**)[1] یعنی: «کسی که سیر می‌خورد و همسایه‌اش در کنار وی، گرسنه است، مؤمن نیست».

همچنین فرموده است: (**إذا طبخ أحدكم قدراً فليكثر مرقها ثم ليناول جاره منها**)[2] یعنی: «هرگاه کسی از شما، شوربایی پخت، آبش را زیاد کند و از آن، به همسایه‌اش بدهد».

همچنین فرموده است: (**يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ لا تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا وَلَوْ فِرْسِنَ شَاةٍ**)[3] یعنی: «هیچ زنی، هدیه به همسایه (یا هدیه‌ی همسایه) را حقیر و کوچک نشمارد، اگر چه سُم[4] گوسفندی باشد».

از این‌رو شایسته است که هر مسلمانی به این مسأله‌ی مهم توجه داشته باشد و به آن بی‌توجهی نکند؛ چراکه چنین رویه‌ای، تأثیر زیادی بر همسایه می‌گذارد و بیانگر آراسته

۱- المستدرک (۱۶۷/۴)؛ السلسلة الصحيحة، شماره‌ی ۱۴۸.

۲- مجمع الفوائد (۱۶۵/۸)؛ صحيح الجامع از آلبانی، شماره‌ی ۶۷۶.

۳- بخاری، شماره‌ی ۲۵۶۶

۴- در حدیث، لفظ فرسن آمده که به معنای سُم می باشد؛ اما در النهایة، به استخوانِ کم‌گوشت معنا شده است؛ از اینرو بهترین معادل برای فرسن، همان استخوان کم‌گوشتی است که در غلاف سم قرار دارد. به عبارتی همان بخش غضروف‌مانند بخش پایینی پاچه که در اصطلاح به آن، پاچک گویند. (مترجم).

بودن آحاد جامعه‌ی اسلامی به حس مهرورزی نسبت به یکدیگر است.[1] همچنین از حدیث چنین بر می‌آید که باید نسبت به برآورده ساختن نیازهای همسایه اعم از غذا، دارو و لباس و سایر نیازمندی‌هایش، توجه ویژه‌ای مبذول داشت.

۵ ـ شریک شدن با همسایه در غم و شادی‌اش: اگر همسایه‌ای جشن و سروری داشت، باید به خانه‌اش رفت و در جشن و شادی‌اش شرکت کرد؛ البته در صورتی که در جشن و شادی‌اش، معصیتی صورت نگیرد. همچنین اگر همسایه، به مصیبتی دچار گردد، باید نزدش رفت و او را تسلی داد و با گفتن سخنان نیک، در غمش شریک شد و از غم و اندوهش کاست. همه‌ی این موارد، از حقوق مسلّم مسلمانان بر یکدیگر است و همسایه، نسبت به دیگران، از اولویت بیشتری در این حقوق، برخوردار می‌باشد.

۶ ـ عرضه نمودن خانه به همسایه قبل از نقل مکان از آنجا: اگر کسی، قصد نقل مکان دارد، باید خانه‌اش را پیش از همه، به همسایه‌اش، عرضه بدارد؛ شاید همسایه، مایل به خریدن آن باشد. البته زمین و هر مِلک دیگری نیز همین حکم را دارد. رسول اکرمﷺ فرموده است: (**من كانت له أرض فأراد بيعها فليعرضها على جاره**)[2] یعنی: «هر کس، زمینی دارد و می‌خواهد آن را بفروشد، (ابتدا) آن را به همسایه‌اش عرضه کند».

چنین کاری، آرامش خاطر زیادی به دنبال دارد و چنانچه کسی، به این رهنمود دینی عمل نکند، دروازه‌ی کشمکش و درگیری را گشوده است.

۷ـ همسایه‌اش را از کوبیدن میخ، به دیوار خانه‌اش، باز ندارد: اگر همسایه‌ای نیازمند کوبیدن میخ، به دیوار خانه‌اش بود، باید به او این اجازه را داد و او را از انجام این کار، باز نداشت. ابوهریرهس می گوید: رسول‌خداﷺ فرمود: (**لا يَمْنَعْ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي جِدَارِهِ**)[3] یعنی: «هیچ همسایه‌ای، همسایه‌اش را از کوبیدن میخ به دیوار (مشترک میان آن دو) منع ننماید». سپس، ابوهریره س گفت: چرا اکنون شما را می‌بینم که از این حدیث، روی بر می‌گردانید؟ سوگند به خدا که من آن میخ را به شانه‌هایتان خواهم زد». ابوهریرهس به علت اهمیت حق همسایه چنین فرمود. گویا مخاطبانش را سرزنش نمود که: چرا شما را می‌بینم که

۱- موسوعة الآداب الإسلامية (۲۹۹/۱).

۲- سنن ابن‌ماجة، شماره‌ی۲۴۹۳؛ نگا: صحیح ابن‌ماجة، شماره‌ی۲۰۲۲.

۳- بخاری، شماره‌ی۲۴۶۳.

از این کار رویگردانی می‌کنید و سوگند یاد کرد که هرچند بازگو کردن این امر، شما را آزرده‌خاطر می‌سازد، اما من، همواره آن را برایتان بازگو می‌کنم.[۱]

از این حدیث، این نکته برداشت می‌شود که نباید از هیچ کمکی به همسایه، دریغ نمود. البته کمکی که ضرر و زیانی به دنبال نداشته باشد. زیرا اسلام، به برتری دادن همسایه تشویق نموده است.

۸ ـ نباید به همسایه بی‌احترامی و یا خیانت نمود؛ نه با برملا کردن رازش و نه با ریختن آبرویش. همچنین نباید به افراد خانواده‌اش، ستم کرد که این کار، از بزرگ‌ترین گناهان است. چنانچه از رسول‌خدا ﷺ سؤال شد: «بزرگ‌ترین گناه، چیست؟» فرمود: «اینکه فرزندت را از ترس اینکه با تو غذا بخورد، به قتل برسانی». گفته شد: «آن‌گاه چه گناهی؟» پاسخ داد: «اینکه با زن همسایه‌ات، زنا کنی».[۲]

مسلمان، باید حافظ جان و مال و آبروی همسایه‌اش باشد، آن‌چنانکه همسایه‌اش از ناحیه‌ی او، احساس امنیت کند. ابوشریح رضی الله عنه رسول‌خدا ﷺ فرمود: (**وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ**) یعنی: «به خدا سوگند، مؤمن نیست؛ به خدا سوگند، مؤمن نیست؛ به خدا سوگند، مؤمن نیست». پرسیدند: چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: (**الَّذِي لا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَايِقَهُ**)[۳] یعنی: «کسی که همسایه‌اش، از شرش در امان نباشد».

از این‌رو حسن بن علی رضی الله عنه مسلمانان را به رعایت حقوق همسایگان و نیکی کردن به آنان تشویق نموده و فرموده است: «با همسایه‌ات، به‌خوبی رفتار کن تا مسلمان کاملی، محسوب شوی».[۴]

▫ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «با مردم، آن‌گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند که در این صورت، عادل به‌شمار می‌آیی».[۵]

حسن رضی الله عنه در این گفتار، مسلمانان را به رعایت انصاف در تعامل با مردم فرا می‌خواند؛ رعایت انصاف در تعامل با مردم، خلق و خوی پسندیده‌ای است که بیانگر شخصیت والای

۱- موسوعة الآداب الإسلامية (۳۰۱/۱).

۲- نگا: صحیح مسلم، شماره‌ی۸۶

۳- بخاری، شماره‌ی۶۰۱۶.

۴- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

۵- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

فرد و دیدِ باز و دورنگری وی می‌باشد و نشان‌دهنده‌ی آن است که شخص، به رعایت حقوق دیگران، توجه ویژه‌ای دارد.[۱]

ابن‌قیم رحمه‌الله می‌گوید: رعایت انصاف در تعامل با مردم، این است که حقوقشان را ادا نمایی و از آنان، آنچه را که از تو نیست، مطالبه نکنی و آنها را به کاری وادار ننمایی که در وسع و توانشان نیست. و نیز با آنان، آن‌گونه رفتار کنی که دوست داری با تو رفتار نمایند و از آنها همان انتظاری را داشته باشی که دوست داری از تو داشته باشند و به نفع آنان یا بر ضد آنان، به‌گونه‌ای حکم نمایی که برای خود می‌پسندی.[۲]

خدای متعال، ما را به رعایت انصاف دستور داده و از اینکه بغض و کینه‌ی ما نسبت به کفار، ما را به عدم رعایت انصاف وا دارد، نهی نموده است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨﴾ (مائده:۸)

«ای مؤمنان! بر ادای واجبات خداوند، مواظبت داشته باشید و از روی عدل و دادگری، گواهی دهید و بغض قومی، شما را بر آن ندارد که عدالت نورزید. عدالت بورزید که عدالت، به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. و از خدا بترسید؛ همانا خداوند، از آنچه انجام می‌دهید، آگاه می‌باشد».

ابن‌تیمیه رحمه الله گفته است: بدین ترتیب مؤمنان را از این برحذر داشت که مبادا بغض کفار، آنان را به عدم رعایت عدالت وادارد؛ بنابراین حکم بغض نسبت به فاسق، بدعت‌گذار و یا کسی که اهل تأویل است، چگونه می‌باشد؟ از این‌رو به‌طریق اولی بر هر کسی واجب است که چنین امری، او را از رعایت عدالت نسبت به اهل ایمان، باز ندارد؛ هر چند نسبت به وی، ستمی نموده باشند.[۳]

۱- الأخلاق بین الطبع و التطبع، ص۲۲۸.

۲- نگا: زاد المعاد (۴۰۷/۲)، با اندکی تغییر.

۳- الاستقامة (۳۸/۱).

ابن کثیر رحمه‌الله گفته است: آیه، بدین معنا می‌باشد که بغض هیچ قومی، شما را به عدم رعایت عدالت، وادار نسازد؛ بلکه در حق دوست و دشمن، عدالت را رعایت کنید.[1]

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ أَن صَدُّوكُمۡ عَنِ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ أَن تَعۡتَدُواْ﴾ (مائده:۲)

«دشمنی قومی که شما را از آمدن به مسجدالحرام باز داشتند، شما را بر آن ندارد که تعدی و تجاوز کنید».

ابوعبیده و فراء گفته‌اند: «یعنی: دشمنی قومی، شما را بر آن ندارد که از حق، به باطل و از عدل و عدالت، به ظلم و ستم، روی بیاورید».[2]

چه زیباست که مسلمان به عدل و عدالت، آراسته گردد؛ چراکه رعایت عدل و انصاف، ویژگی بندگان نیک خداست که امید و خواسته ای جز حق ندارند.[3]

ابن‌قیم رحمه الله گفته است:

و تعر من ثوبین من یلبسهما — یلق الردی بمذمة و هوان

ثوب من الجهل المرکب فوقه — ثوب التعصب بئست الثوبان

و تحل بالإنصاف أفخر حلة — زینت بها الأعطاف و الکتفان

یعنی: «دو لباس را از تن درآور که هر کس، آنها را بپوشد، او را به خفت و خواری می‌کشانند. یکی، لباس جهل است و بدتر از آن، لباس تعصب؛ و هر دو، لباس‌های بدی هستند. خود را به لباس عدل و انصاف آراسته ساز که تمام وجودت، با آن آراسته می‌گردد».

متنبی، چنین سروده است:

و لم تزل قلة الإنصاف قاطعة — بین الرجال و لو کانوا ذوی‌رحم

یعنی: «کم‌انصافی، همواره رابطه‌ی میان انسان‌ها را از میان می‌برد و سبب قطع رابطه‌ی آنان می‌گردد؛ هرچند با هم خویشاوند باشند».

دامنه‌ی عدل و انصاف، خیلی گسترده است و به مواردی از قبیل معاملات و روابط مالی و اقتصادی و نیز مباحث علمی و جر و بحث‌های مختلف می‌رسد. خدای متعال، در قرآن

۱- تفسیر ابن‌کثیر (۴۱/۲)، چاپ دارالحدیث قاهره

۲- تفسیر قرطبی (۴۵/۶).

۳- الأخلاق بین الطبع و التطبع، ص۲۲۹.

کریم، کم‌فروشان را نکوهش کرده و آنان را به هلاکت و نابودی تهدید کرده است. چنانچه می‌فرماید:

﴿ وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ ١ ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكۡتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسۡتَوۡفُونَ ٢ وَإِذَا كَالُوهُمۡ أَو وَّزَنُوهُمۡ يُخۡسِرُونَ ٣ ﴾ (مطففین:۱-۳)

«وای به حال کاهندگان؛ کسانی که وقتی (در معامله) برای خود پیمانه می‌کنند (یا وزن و متراژ می‌نمایند) به تمام و کمال و افزون بر اندازه‌ی لازم، دریافت می‌دارند و چون برای دیگران، پیمانه یا وزن می‌کنند، از اندزه‌ی لازم می‌کاهند».

ابن‌سعدی رحمه‌الله می‌گوید: آیه‌ی مذکور، بیانگر این است که انسان، همان‌گونه که حقش را از دیگران می‌گیرد، باید حقوق دیگران را هم رعایت نماید؛ در این آیه، تمام مسایل اعم از جر و بحث‌ها و بیان دلایل نیز می‌گنجد. متأسفانه اینک در بگومگوها و کشمکش‌هایی که میان دو نفر روی می‌دهد، هر یک از طرفین می‌کوشد به بیان دلایلی بپردازد که بر حقانیت وی، دلالت می‌کند؛ حال آنکه بر هر یک از آنان واجب است که دلایل طرف مقابلش را هم که وی، از آن بی‌خبر است، بیان نماید و همان‌طور که دلایل خویش را مد نظر قرار می‌دهد، به دلایل او نیز توجه نماید. در چنین مواردی است که عدل و انصاف انسان، از بی‌انصافی و سرسختی نابجا و ظالمانه‌ی وی، باز شناخته می‌شود و فروتنی و تواضعش، از کبر و غرورش، و نیز عقل و خردش، از سبک‌سری و نادانی‌اش، مشخص می‌گردد.[۱]

بنابراین حسن﵁ چه زیبا فرموده است: «با مردم، آن‌گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند که در این صورت، عادل به‌شمار می‌آیی».[۲]

◘ شرحی بر این سخن حسن﵁ که: «پیش از شما کسانی می‌زیستنند که مال زیادی جمع‌آوری می‌نمودند و ساختمان‌های محکمی می‌ساختند و آرزوهای دور و درازی داشتند، اما آنچه جمع کردند، نابود گشت و عملشان، بیهوده و بی‌نتیجه ماند[۳] و خانه‌هایشان، قبرستان آنان گردید. ای فرزند آدم! تو، از آن زمان که از شکم مادر زاده شده‌ای، عمرت را تباه می‌کنی؛ پس با آنچه در دست داری، آنچه را که در پیش روی توست، به دست آور.

۱- تفسیر ابن‌سعدی، ص۹۱۵.

۲- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱؛ الحسن بن علی، ص۲۸.

۳- اشاره است به اینکه آرزوهایشان، چیزی جز فریب نبود.

چراکه مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می‌دارد و کافر، فقط بهـره مـی‌جویـد و بـس».[1]
آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰ ﴾ (بقره:۱۹۷)

«و توشه برگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است».

حسن رضی الله عنه در این گفتار ارزشمند، به توصیف گروهی از مردم پرداخته که در دنیا و ظواهر فریبنده‌اش، غوطه‌ور گشته و مشغول ثروت‌اندوزی و ساختن ساختمان‌های محکم شـده و بـه آرزوهای دور و دراز، مبتلا گردیده‌انـد. متأسـفانه اینـک بیشـتر مـردم، چنـین وضـعیتی پیـدا کرده‌اند مگر کسی که پروردگارم، به او رحم نماید. از این‌رو زمانی که مـرگ، بـه صـورت ناگهانی، فرا رسد، دیگر آن‌همه مال و ثروتی که جمع کرده‌اند، سودی به حالشان نمی‌بخشد و تمام تلاش و کوشش آنان، نباه می‌گردد و خانه‌هایشان، خالی می‌شود.

آری! حسن بن علی رضی الله عنه مردم را از فریفته شدن به زندگانی دنیا برحذر مـی‌دارد و آنهـا را به بی‌رغبتی به دنیا فرا می‌خواند. بدون تردید زهد و بی‌رغبتی به دنیا، ره‌آورد بـاور کامـل بـه این است که تفاوت زیادی میان دنیا و آخرت، وجود دارد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ قُلۡ مَتَٰعُ ٱلدُّنۡيَا قَلِيلٞ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظۡلَمُونَ فَتِيلًا ﴾ (نساء:۷۷)

«بگو: کالای دنیا، ناچیز است و آخرت، برای کسـی کـه پرهیزگـار باشـد، بهتـر اسـت و (چـون، جزای شما داده شود) کم‌ترین ستمی به شما نمی‌گردد».

قرآن کریم، مؤمن را به بی‌رغبتی به دنیا، و میل و رغبت بـه آخـرت، تشـویق مـی‌نمایـد. خدای متعال، بیان فرموده که کافران، کسانی هستند که بـه زنـدگی دنیـا و ظـواهر فریبنـده‌ی آن، فریفته می‌شوند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَيَسۡخَرُونَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۘ وَٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ فَوۡقَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ وَٱللَّهُ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ﴿٢١٢﴾ ﴾ (بقره:۲۱۲)

«زندگی دنیا، برای کافران، آراسته و پیراسته شده (و همین زینت عارضی و گذرای دنیـا، ایشـان را فریفته و از خدا بی‌خبر ساخته) است و مؤمنان را (که فریفته‌ی زندگی دنیا نشده‌اند و بیشـتر بـه امور آخرت مشغولند) مسخره می‌کنند. (ایشان، از یاد برده‌اند که زندگی دنیا، پل آخرت اسـت)

۱- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱.

و روز قیامت، پرهیزگاران، بالاتر از ایشانند و خداوند، به هر کس که بخواهد، بدون حساب (کفر یا ایمان)، روزی می‌رساند».

قرآن کریم در بسیاری از آیات، به بیان این نکته پرداخته که زندگی دنیا، ناچیز است و از این‌رو زیبنده‌ی بنده نیست که به دنیا مشغول گردد و از آخرت باز بماند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ أَلْهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ۝١ حَتَّىٰ زُرْتُمُ ٱلْمَقَابِرَ ۝٢ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝٣ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝٤ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ ٱلْيَقِينِ ۝٥ لَتَرَوُنَّ ٱلْجَحِيمَ ۝٦ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ ٱلْيَقِينِ ۝٧ ثُمَّ لَتُسْـَٔلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ۝٨ ﴾ (تکاثر:۱-۸)

«افزون‌طلبی و بالیدن (به مال و منال و ثروت و قدرت) شما را به خود، سرگرم و مشغول می‌دارد تا آنکه (می‌میرید و) به گورستان‌ها می‌روید (و کار از کار می‌گذرد). هان! بس کنید؛ خواهید دانست (که چه آتشی برای خویش برافروخته‌اید؛ باز هم بس کنید؛ خواهید دانست (که چه روزی بر سر خویش آورده‌اید). باز آیید! اگر یقین و آگاهی قطعی و راستینی داشته باشید، (هرگز افزون‌طلبی نمی‌کنید و به مال و منال دنیا نمی‌بالید). شما قطعاً دوزخ را خواهید دید؛ آری! دوزخ را خواهید دید و سپس در آن روز، درباره‌ی ناز و نعمت، بازخواست خواهید شد».

آیات مذکور، بدین مفهومند که محبت دنیا و نعمت‌های دنیوی، شما را از طلب آخرت، تا بدانجا به خود مشغول نمود که مرگتان، فرا رسید و از دنیا رفتید و گورستان، منزل شما گردید. عبدالله بن شخیر رضی الله عنه می‌گوید: نزد رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم رفتم؛ آن حضرت صلی الله علیه وسلم می‌فرمود: (﴿ أَلْهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ﴾ **يقول ابن آدم مالي مالي و هل لک من مالک إلا ما أكلت فأفنيت أو لبست فأبليت أو تصدقت فأمضيت**)[1] یعنی: «افزون‌طلبی و بالیدن (به مال و منال) شما را به خود، سرگرم و مشغول می‌دارد؛ آدمی، می‌گوید: مالم، مالم. آیا غیر از این است که تنها آن مال و ثروتی، از آنِ توست که می‌خوری و بدین سان از بین می‌بری یا می‌پوشی و کهنه می‌کنی و یا صدقه می‌دهی و (برای آخرت خویش) ذخیره می‌نمایی؟»

همچنین رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: (**يقول العبد: مالي مالي و إنما له من ماله ثلاث: ما أكل فأفنى، أو لبس فأبلى أو تصدق فأمضى و ما سوى ذلک فذاهب و تاركه للناس**)[2]

۱- مسلم، شماره‌ی۲۹۵۸.

۲- مسلم، شماره‌ی۲۹۵۹.

یعنی: «بنده می‌گوید: مالم، مالم؛ حال آنکه تنها سه چیز، جزو مالِ اوست: آنچه مـی‌خـورد و از بین می‌برد، یا آنچه می‌پوشد و کهنه مـی‌کنـد یـا آنچـه صـدقه مـی‌دهـد و (بـرای آخـرت خویش) ذخیره می‌نماید. و سایر مال و ثروتش، (از آنِ او نیست؛ بلکه آن) را رها مـی‌کنـد و برای مردم می‌گذارد».

انس بن مالک‌﷛ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: (**یتبع المیت ثلاث فیرجع اثنان و یبقی معه واحد: یتبعه أهله و ماله و عمله فیرجع أهله و ماله و یبقی عمله**)[1] یعنی: «سه چیز، مرده را همراهی می‌کنند؛ دو تا باز می‌گردند و یکی از آنها با میّت مـی‌مانـد؛ اهـل و مـال و عمـل (میّت، او را همراهی می‌کنند.) اهل و مالش، باز می‌گردند و عملش، (با او) می‌ماند».

انس‌﷛ می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: (**یهرم ابن‌آدم و تبقـی معـه اثنتـان: الحـرص و الأمل**)[2] یعنی: «آدمی، پیر می‌شود و دو ویژگی، با او می‌ماند: حرص و آرزو».

احنف بن قیس، در دست شخصی، یک درهم دید؛ به او گفت: این درهـم، از کیسـت؟ پاسخ داد: مالِ من است. فرمود: ایـن درهـم، زمـانی از آن توسـت کـه آن را در کـار خیـری صرف نمایی. و سپس این سروده‌ی شاعر را بر زبان آورد که:

أنت للمال إذا أمسکته   فإذا أنفقته فالمال لک[3]

یعنی: «اگر مال و ثروت را نگه داری، در این صورت، تو، از آنِ مـال و ثروتـی. و چـون آن را انفاق نمایی، در این صورت، مال و ثروت، از آنِ توست».

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ لَتُسۡـَٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ٨ ﴾ (تکاثر:۸)

«سپس در آن روز، درباره‌ی ناز و نعمت، بازخواست خواهید شد».

این آیه، بدین مفهوم می‌باشد که در روز قیامت درباره‌ی نعمـت‌هـایی از قبیـل سـلامتی، امنیت و رزق و روزی و... بازخواست می‌گردید کـه آیـا شـکر ایـن نعمـت‌هـا را بـه جـای آورده‌اید.[4]

۱- بخاری، شماره‌ی۶۵۱۴.

۲- مسلم، شماره‌ی۱۰۴۷.

۳- معنی الزهد و المقالات و صفة الزاهدین، ص۱۰.

۴- معنی الزهد و المقالات و صفة الزاهدین، ص۱۰.

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا لِنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِۚ وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ ١٣١ وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَۗ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ ١٣٢ ﴾ (طه:۱۳۱،۱۳۲)

«چشم خود را به نعمت‌هایی مدوز که برخی از کافران را از آن، بهره‌مند نموده‌ایم تا آنان را بدان بیازماییم؛ نعمت (اخروی و سرمدی) پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است. خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده و بر اقامه‌ی آن، ثابت و ماندگار باش. ما، از تو روزی نمی‌خواهیم؛ بلکه ما، به تو روزی می‌دهیم. سرانجام (نیک و ستوده) از آنِ (اهل تقوا و) پرهیزگاری است».

ابن کثیر رحمه‌الله می‌گوید: «خدای متعال، به پیامبرش، محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: به افراد مرفه و امثال آنان، و ناز و نعمتی که در آن، به‌سر می‌برند، نگاه مکن؛ چراکه همه‌ی اینها، زیور و ظاهر فریبنده و فانی دنیاست و ما، از آن جهت، این‌همه نعمت به ایشان داده‌ایم که آنها را بیازماییم. البته تعداد اندکی از بندگان من، سپاس‌گزارند. از این‌رو می‌فرماید:

﴿ وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ ﴾

«نعمت (اخروی و سرمدی) پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است».

رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم با آنکه این امکان برایش فراهم بود که مال و ثروت فراوانی داشته باشد، اما هیچ میل و رغبتی به دنیا نداشت و چون به مال دنیا، دست می‌یافت، آن را در میان بندگان خدا تقسیم می‌نمود و چیزی برای خود نگه نمی‌داشت. چنانچه فرموده است: (إِنَّ أخوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مَا يفْتَح اللهُ لَكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا)[1] یعنی: «بیشترین چیزی که از بابت آن برای شما نگرانم، این است که خداوند، دروازه‌های زرق و برق دنیا را برای شما بگشاید».

قتاده و سدی، در توضیح (زهرة الحیاة الدنیا) گفته‌اند: یعنی زینت و زیور زندگانی دنیا..

اما اینکه خدای متعال، می‌فرماید: ﴿ وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَا ﴾، بدین مفهوم است که با اقامه‌ی نماز، آنان را از عذاب خدا، نجات بده و خودت نیز بر انجام آن، پایداری نما. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا ﴾ (تحریم:۶)

۱- بخاری، شماره‌ی ۶۴۲۷

«ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خویش را از آتش دوزخ مصون دارید».

اینکه خدای متعال، می‌فرماید: ﴿لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَ﴾، بدین مفهوم است که چون نماز را به پای داری، رزق و روزی‌ات، از جایی می‌رسد که گمانش را هم نمی‌کنی. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ۝٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُ﴾ (طلاق:۲،۳)

«هر کس، از خدا بترسد و تقوا پیشه کند، خدا، برای او راه نجاتی (از هر تنگنایی) فراهم می‌سازد و به او از جایی روزی می‌رساند که گمانش را نمی‌کند».

از این‌رو فرمود:

﴿لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَ﴾

«ما، از تو روزی نمی‌خواهیم؛ بلکه ما، به تو روزی می‌دهیم».

ثوری رحمه الله می‌گوید: ﴿لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗا﴾، بدین معناست که ما، تو را به طلب روزی مکلف نمی‌کنیم. ثابت می‌گوید: هرگاه برای پیامبران، مشکلی پیش می‌آمد، به سوی نماز روی می‌آوردند.[1]

زید بن ثابت رضي الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: (**من كانت الدنيا همه فرق الله عليه أمره و جعل فقره بين عينيه و لم يأته من الدنيا إلا ما كتب له و من كانت الآخرة نيته جمع له أمره و جعل غناه في قلبه و أتته الدنيا و هي راغمة**)[2] یعنی: «کسی که دنیا، هم و غمش باشد، خدای متعال، کارش را پراکنده می‌نماید (و وضعیتش را نابسامان می‌کند) و فقرش را پیش چشمانش قرار می‌دهد و تنها چیزی از دنیا، نصیب وی می‌گردد که برایش مقدر شده و هر کس، آخرت را مقصد خویش قرار دهد، خدای متعال، کارش را فراهم می‌آورد و بی‌نیازی‌اش را در دلش می‌نهد و دنیا، خوار و ذلیل وی می‌گردد و مسخّرش می‌شود».

۱- معنی الزهد و المقالات و صفة الزاهدين، ص۱۱.

۲- سنن ابن‌ماجة، شماره‌ی۴۱۰۵؛ آلبانی رحمه‌الله، در صحیح الجامع (شماره‌ی۶۵۱۰)، این حدیث را صحیح دانسته است.

اینکه خدای متعال، می‌فرماید: ﴿ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ ﴾، بدین مفهوم است که عاقبت و فرجام نیک در دنیا و آخرت، یعنی بهشت برین، از آنِ پرهیزگاران می‌باشد.[1]

ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بر حصیری خوابید و اثر حصیر، بر پهلویش نمایان شد. زمانی که از خواب برخاست، شروع به محو نمودن اثر حصیر از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نمودم و گفتم: ای رسول‌خدا! آیا اجازه نمی‌دهید برای شما بستری پهن کنیم تا بر آن بخوابید؟ فرمود: **(ما لی و للدنیا؟ ما أنا و الدنیا إلا کراکب سار فی یوم صائف فقال تحت شجرة ثم ترکها)**[2] یعنی: «مرا با دنیا چه‌کار؟ (من، هیچ میل و رغبتی به دنیا ندارم.) من، در رابطه با دنیا، همچون سوارکاری هستم که در روزی گرم و تابستانی، زیر درختی استراحت می‌نماید و(خیلی زود) آن را ترک می‌کند و می‌رود».

صحابه رضی الله عنهم نیز روش رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم را در پیش گرفته و از زاهدترین و بی‌علاقه‌ترین مردم به دنیا بودند و میل و رغبت بی‌شماری به آخرت داشتند. آنان، با این دیده به دنیا نگریستند که دنیا، فانی و زودگذر است، و نیز از این زاویه به آخرت نگاه کردند که آخرت، ماندگار و جاویدان می‌باشد. از این‌رو در دنیا برای آخرت خویش زاد و توشه برداشتند و با دیده‌ی دل به آخرت، نگریستند و چون به‌یقین می‌دانستند که به‌زودی از دنیا به آخرت کوچ می‌کنند، بنابراین خود را برای دنیا در رنج و زحمت نینداختند و برای آخرت خویش، از آن بهره جستند. و همه‌ی اینها به توفیق پروردگار کریم بود. آری! آنان، آنچه را که خدا برایشان پسندید، دوست داشتند و آنچه را که خداوند عزوجل برایشان ناپسند می‌دانست، ناخوشایند می‌دانستند. ابن‌مسعود رضی الله عنه به تابعین فرمود: اعمال شما، از اعمال اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم بیشتر است، اما آنان، از شما بهتر بودند؛ چراکه بیش از شما به دنیا بی‌رغبت بودند و نسبت به شما، رغبت و علاقه‌ی بیشتری به آخرت داشتند. در میان تابعین، کسانی بودند که بیش از صحابه رضی الله عنهم، نماز شب می‌خواندند و بیش از آنان، روزه می‌گرفتند و به عبادت و بندگی می‌پرداختند. اما صحابه رضی الله عنهم با وضعیت ایمانی بی‌نظیرشان و زهد و یقینی که داشتند و نیز در توکل و اعتمادشان به خدای متعال، از تابعین، سبقت گرفتند و گوی سبقت را ربودند. بدون

۱- ففروا إلی الله، ص۶۲، با اندکی دگرگونی.

۲- نگا: سنن ترمذی، شماره‌ی۲۳۷۷؛ آلبانی رحمه‌الله، در صحیح الجامع (شماره‌ی۵۶۸۸)، این حدیث را صحیح دانسته است. [همچنین ر.ک: سنن ابن‌ماجه، شماره‌ی۴۱۰۹. (مترجم)]

تردید، صحابه رضی الله عنهم زهد و بی‌رغبتی به دنیا را از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم آموختند. چنانچه سه هـلال مـاه نو، در مدت دو ماه، مشاهده می‌شد و در این مدت، در هیچ‌یک از خانه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، آتشی برای پخت و پز، روشن نمی‌گردید.[1]

◘ شرحی بر این سخن حسن رضی الله عنه که: «مؤمن، (از زندگی دنیـا) زاد و توشـه بـر مـی‌دارد و کافر، فقط بهره می‌جوید».[2] آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰۚ ﴾ (بقره:۱۹۷)

«و توشه برگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است».

این سخن حسن رضی الله عنه، فراخوانی به سوی تقوا و پایبنـدی بـر آن اسـت. تقـوا، عبارتسـت از اینکه خدای متعال را بر اساس نور و رهنمود الهی و به امید اجر و پاداشش، عبادت و پرستش نمـایی و از معصـیت و نافرمـانی خـدای متعـال، دوری و اجتنـاب کنـی و از تـرس مجـازات خداوند جل جلاله، از معصیت، باز آیی و به عبادت و پرستش خداوند متعـال، روی بیـاوری. مـؤمن باید خدای متعال را از صمیم قلبش، دوست بدارد و در عبادت خدای مهربان و امیدواری بـه بهشت برینی که برای پرهیزگاران، آماده نمـوده، اخـلاص داشـته باشـد و از خشـم و عـذاب خداوند، بترسد. تقوا، نتایج و ثمراتی دارد که هر مسلمانی، بدان نیازمند است؛ از جمله:

۱ـ رهایی از تمام تنگناهـا و رسـیدن رزق و روزی از جـایی کـه بنـده، تصـورش را هـم نمی‌کند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُۚ ﴾ (طلاق:۲،۳)

«هر کس، از خـدا بترسـد و تقـوا پیشـه کنـد، خـدا، بـرای او راه نجـاتی (از هـر تنگنـایی) فـراهم می‌سازد و به او از جایی روزی می‌رساند که گمانش را نمی‌کند».

۲ـ آسان شدن علم مفید و سودمند؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُۗ ﴾ (بقره:۲۸۲)

«و از خدا بترسید و خداوند، (آنچه را که به نفع شماست) به شما می‌آموزد».

۳ـ برخوردار شدن از نور بصیرت؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا ﴾ (انفال:۲۹)

۱- نگا: بخاری، شماره‌ی۲۵۶۷؛ مسلم، شماره‌ی۲۹۷۲.

۲- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱.

«ای مؤمنان! اگر از خدا بترسید (و تقوای الهی پیشه کنید)، خداوند، به شما بینش ویژه‌ای عنایت می‌کندکه در پرتو آن، حق و باطل را از هم، تشخیص می‌دهید».

۴ـ برخورداری از محبت خداوند جل جلاله، محبت فرشتگان و مقبولیت در زمین؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِۦ وَٱتَّقَىٰ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ ٧٦ ﴾ (آل‌عمران:۷۶)

«آری! کسی که به عهد و پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید، (محبت و رضایت خداوند را به دست آورده است). همانا خداوند، پرهیزگاران را دوست دارد».

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: (**إذا أحب الله العبد قال لجبريل: قدأحببت فلاناً فأحبه، فيحبه جبريل عليه السلام ثم ينادى فى أهل السماء: إن الله قد أحب فلاناً فأحبوه، فيحبه أهل السماء ثم يوضع له القبول فى الأرض**)[1] یعنی: «هرگاه خداوند، بنده‌ای را دوست بدارد، به جبرئیل عليه السلام می‌گوید: من، فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست بدار. بدین ترتیب جبرئیل عليه السلام نیز آن بنده را دوست می‌دارد و سپس در میان اهل آسمان، بانگ برمی‌آورد: خداوند، فلانی را دوست دارد؛ شما هم او را دوست بدارید و بدین‌ترتیب اهل آسمان نیز آن بنده را دوست می‌دارند و آنگاه مقبولیت و محبت وی، در (قلب اهل) زمین، نهاده می‌شود».

۵ ـ برخورداری از نصرت و تأیید الهی و رهنمود الهی؛ و این، همان معیتی (همراهی) است که در آیه‌ی ذیل، به آن اشاره شده است:

﴿ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ ١٩٤ ﴾ (بقره:۱۹۴)

«و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که خدا، با پرهیزگاران است».

خدای متعال، با پیامبران و دوستان خویش می‌باشد و معیتش، شکیبایان و پرهیزگاران را نیز، شامل می‌شود و مقتضای معیت الهی، این است که خداوند جل جلاله بنده‌اش را مورد تأیید خویش قرار می‌دهد و کمکش می‌کند و او را محافظت می‌نماید؛ چنانچه به موسی و هارون علیهماالسلام فرمود:

﴿ لَا تَخَافَآ إِنَّنِى مَعَكُمَآ أَسْمَعُ وَأَرَىٰ ٤٦ ﴾ (طه:۴۶)

۱- مسلم، کتاب البر و الصلة، شماره‌ی۶۹۳۷.

«نترسید؛ من، با شما هستم. (حرف‌هایشان را) می‌شنوم و (کارهایشان را) می‌بینم (و ایشان را از کشتن شما باز می‌دارم)».

نوع دیگر معیت الهی، معیت عام و فراگیر است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ ﴾ (حدید:۴)

«و او، با شماست، هر کجا که باشید».

و نیز می‌فرماید:

﴿ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ ٱلْقَوْلِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾ ﴾ (نساء:۱۰۸)

«آنان، می‌توانند خیانت خود را از مردم، پنهان دارند، ولی نمی‌توانند آن را از خدا پنهان کنند؛ چراکه او همیشه با آنان است، (و نیز) بدان‌گاه که شبانگاهان، پنهانی بر گفتاری که خدا، از آن خشنود نیست، متفق و هم‌دست می‌گردند. و خداوند، از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است».

معیت عام و فراگیر خدای متعال، چنین ایجاب می‌کند که بنده، همواره از خدای متعال بترسد و او را به یاد داشته باشد.

۶ـ گشوده شدن برکات آسمان و زمین؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْقُرَىٰٓ ءَامَنُوا۟ وَٱتَّقَوْا۟ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَـٰتٍ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ﴾ (اعراف:۹۶)

«اگر مردمان شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را به روی آنان می‌گشودیم».

۷ـ کسی که تقوا پیشه کند، در همین دنیا، مژده‌ی رستگاری‌اش به او داده می‌شود و مورد تعریف و تمجید دیگران قرار می‌گیرد؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ أَلَآ إِنَّ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَكَانُوا۟ يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِى ٱلْـَٔاخِرَةِ ﴾ (یونس:۶۲-۶۴)

«هان! همانا اولیاء خدا، ترسی بر آنان نیست و غمگین نمی‌گردند؛ کسانی که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده‌اند. برای آنان، در دنیا (به‌هنگام مرگ) و در آخرت (در هنگامه‌ی رستاخیز) بشارت (به خوشبختی و نیکبختی) است».

منظور از بُشری، مژده و بشارتی است که خدای متعال، در تعدادی از آیات قرآن، به مؤمنان پرهیزگار داده است؛ رسول‌خداﷺ نیز فرموده است: (**الرؤیا الصالحة من الله**)[1] یعنی: «خواب خوب، از جانب خداست».

همچنین فرموده است: (**لَمْ يَبْقَ مِنَ النُّبُوَّةِ إِلاَّ الْمُبَشِّرَاتُ**) یعنی: «از نبوت، چیزی بجز بشارت‌ها، باقی نمانده است». صحابهش پرسیدند: بشارت‌ها، چه هستند؟ فرمود: (**الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ**)[2] یعنی: «خواب‌های خوب».

ابوذرس می‌گوید: به رسول‌خداﷺ گفتم: «شخصی، اعمالش را برای خدا انجام می‌دهد و در همین دنیا، مردم، او را دوست می‌دارند». فرمود: (**تلک عاجل بشری المؤمن**)[3] یعنی: «این، بشارت زودرس مؤمن است». از این‌رو بسیار مشاهده می‌کنیم که بسیاری از مؤمنان موفق، در همین دنیا، از سوی دیگران ستوده شده‌اند و محبت آنان، در دل مردم افتاده است.

۸ ـ مصون ماندن از دسیسه‌ی دشمنان و بدخواهان، یکی دیگر از نتایج تقوا و خداترسی است؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡـًٔاۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ١٢٠ ﴾ (آل‌عمران:۱۲۰)

«و اگر شکیبایی نمایید و تقوا پیشه کنید، دسیسه و حیله‌گری آنان، به شما هیچ زیانی نمی‌رساند؛ همانا خداوند، به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد».

آری! خدای متعال، بندگانی را که صبر و تقوا پیشه کنند و بر خداوندﻷ توکل نمایند، از شرّ بدکاران و دسیسه‌ی فاجران، مصون می‌دارد.

۹ـ خدای متعال، فرزندان ضعیف و ناتوان افراد پرهیزگار را در حفظ و امان خویش قرار می‌دهد؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَلۡيَخۡشَ ٱلَّذِينَ لَوۡ تَرَكُواْ مِنۡ خَلۡفِهِمۡ ذُرِّيَّةٗ ضِعَٰفًا خَافُواْ عَلَيۡهِمۡ فَلۡيَتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡيَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدًا ٩ ﴾ (نساء:۹)

۱- بخاری، کتاب الرؤیا، شماره‌ی۶۹۸۶.

۲- بخاری، شماره‌ی۶۹۹۰.

۳- مسلم، (۲۰۳۴/۴).

«بر مردم لازم است (که بر یتیمان ستم نکنند و) بترسند از اینکه انگار خودشان می‌میرند و فرزندان درمانده و ناتوانی از خود، بر جای می‌گذارند و نگران حال ایشان می‌باشند (که آیا دیگران، درباره‌ی آنها چه روا می‌دارند؟) پس از خدا بترسند و با یتیمان، با متانت و محبت سخن گویند».

این آیه، مسلمانانی را که نگران فرزندان ناتوان خود هستند، به رعایت تقوا، راهنمایی می‌کند و آنان را بدین نکته رهنمون می‌سازد که اگر در تمام امور خویش، تقوا پیشه نمایند، خدای متعال، فرزندانشان را در حفظ و امان خویش قرار می‌دهد. همچنین آیه‌ی مذکور، تهدید و هشدار واضحی است برای کسانی که تقوا پیشه نمی‌کنند؛ گویا در این آیه، اشاره‌ای است بدین نکته که فرزندان کسانی که تقوا ندارند، ضایع می‌شوند. آری! آیه‌ی مذکور، بیانگر این مسأله است که تقوای پدران، تأثیر به‌سزایی بر تربیت فرزندان دارد و نیکوکاری و شایستگی پدران، مانع از تباهی فرزندانشان می‌گردد. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَأَمَّا ٱلۡجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيۡنِ يَتِيمَيۡنِ فِي ٱلۡمَدِينَةِ وَكَانَ تَحۡتَهُۥ كَنزٞ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحٗا ﴾ (کهف:۸۲)

«و اما آن دیوار (که خضر، آن را بدون مُزد، تعمیر کرد) از آنِ دو کودک یتیم در شهر بود و زیر دیوار، گنجی وجود داشت که متعلق به ایشان بود و پدرشان، مرد صالح و پارسایی بود. پس پروردگار تو خواست که آن دو کودک، به حد بلوغ برسند و گنج خود را به مرحمت پروردگارت، بیرون بیاورند (و بدین‌سان همه، بدانند که صلاح و پارسایی پدران و مادران، تأثیر به‌سزایی در صلاح و خوبی فرزندان دارد)».

آری! آن دو کودک، بدان جهت از لحاظ جانی و مالی، در حفظ و امان خداوندﷻ قرار گرفتند که پدرشان، آدمِ نیک و شایسته‌ای بود.[1]

۹ـ تقوا و پرهیزگاری، عامل پذیرش اعمالی است که سعادت دنیا و آخرت، به آن وابسته می‌باشد؛ چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ۝٢٧ ﴾ (مائده:۲۷)

«خداوند، تنها (اعمال را) از پرهیزگاران می‌پذیرد».

۱۰ـ تقوا، سبب نجات از عذاب دنیاست؛ خدای متعال، می‌فرماید:

۱- نگا: محاسن التأویل، از قاسمی، (۴۷/۵).

﴿ وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَٰهُمْ فَٱسْتَحَبُّوا۟ ٱلْعَمَىٰ عَلَى ٱلْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صَٰعِقَةُ ٱلْعَذَابِ ٱلْهُونِ بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿١٧﴾ وَنَجَّيْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَكَانُوا۟ يَتَّقُونَ ﴿١٨﴾ ﴾ (فصلت:۱۷-۱۸)

«و اما قوم ثمود؛ ما، ایشان را رهنمود کردیم و آنان، کوردلی (و گمراهی) را بر هدایت (و رهنمود الهی) ترجیح دادند؛ از این‌رو صاعقه‌ی عذاب خوارکننده، آنان را به سبب کارهایی که می‌کردند، گرفت. و کسانی را که مؤمن و پرهیزگار بودند، نجات دادیم».

۱۱ـ تقوا، سبب محو گناهان و رهایی از آتش جهنم است و اجر و پاداش فراوانی به دنبال دارد و شخص پرهیزگار را به درجه‌ی سعادت و رستگاری در بهشت برین، نایل می‌گرداند؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُعْظِمْ لَهُۥٓ أَجْرًا ﴿٥﴾ ﴾ (طلاق:۵)

«هر کس، از خدا بترسد (و تقوای الهی پیشه کند، خداوند)، بدی‌ها و گناهان او را محو می‌کند و می‌زداید و پادش وی را بزرگ می‌نماید».

۱۲ـ بهشت، نصیب پرهیزگاران می‌گردد و اصلاً پرهیزگاران، بیش از همه سزاوار بهشت‌اند و خدای متعال، نعمت‌های جاویدان بهشت را برای اهل تقوا و پرهیزگاری، آماده نموده است؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ تِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِى نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾ ﴾ (مریم:۶۳)

«این است بهشتی که ما، آن را به بندگان خود ـ به آن کسانی که پرهیزگار باشند ـ می‌دهیم».

آری! پرهیزگاران، وارثان بهشتند. آنان، زحمت گام برداشتن به سوی بهشت را هم متحمل نمی‌شوند؛ بلکه خداوند عزوجل آنان را گرامی می‌دارد و بهشت را به آنها نزدیک می‌گرداند و آنان را به سوی بهشت، سوق می‌دهد. چنانچه می‌فرماید:

﴿ وَأُزْلِفَتِ ٱلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿٣١﴾ ﴾ (ق:۳۱)

«و بهشت، به پرهیزگاران، نزدیک گردانیده می‌شود و فاصله‌ی چندانی از آنان نخواهد داشت».

همچنین می‌فرماید:

﴿ يَوْمَ نَحْشُرُ ٱلْمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحْمَٰنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾ ﴾ (مریم:۸۵)

«روزی که ما، پرهیزگاران را (با تکریم و احترام هرچه تمام‌تر) همچون گروه‌هایی که نزد شاهان می‌روند، در پیشگاه خداوند مهربان گرد می‌آوریم (و آنان را وارد بهشت می‌کنیم)».

بدین‌سان حسن بن علی رضی الله عنه، مسلمانان را با اشتیاق به اینکه به این نتایج ارزشمند تقوا دست یابند، به تقوا و پرهیزگاری فرا خوانده و فرموده است: «مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می‌دارد و کافر، فقط بهره می‌جوید و بس».[1] آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰ ﴾ (بقره:۱۹۷)

«و توشه برگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است».

۱- نور الأبصار، شبلنجی، ص۱۲۱.

مبحث سوم
مهم‌ترین شخصیت‌های پیرامون حسن بن علی رضی الله عنه

شرایطی که شهادت امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه را بـه دنبـال داشـت، شـرایط سـخت و دشواری بود؛ در آن زمان آتش جنگ با معاویه بـن ابـی‌سـفیان رضی الله عنه برافروختـه بـود. در چنـین شرایطی، مردم کوفه، بـا حسـن بـن علـی رضی الله عنه بیعـت کردنـد. [سـال ۴۰ هجـری، برابـر بـا ۶۶۰ میلادی]. از این‌رو حسـن بـن علـی رضی الله عنه فرصـت چنـدانی بـرای ایجـاد دگرگـونی و تحـول در ساختار اداری حکومت و یا تغییـر کـارگزاران، نداشـت. بنـابراین کـارگزاران پـدرش را بـر مسؤولیت‌هایی که داشتند، اِبقا نمود و فقط، والـی و کـارگزار کوفـه را تغییـر داد و بـه جـای هانی بن نخعی، مغیره بن نوفل را به عنوان کارگزار کوفه تعیین نمود.[1] البتـه ایـن جـایگزینی، زمانی روی داد که به سوی معاویه رضی الله عنه حرکت کـرد. بـر مـدائن نیـز سـعد بـن مسـعود ثقفـی، گماشته شد؛[2] وی، پیشتر کارگزار علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در مدینه بود.[3] البته حسن رضی الله عنه، تا پایـان خلافت خویش و صلح و سازش با معاویه رضی الله عنه، در مسؤولیت‌های اداری، از سعد، کار گرفت. در مورد بصره، در برخی از روایات آمده است که عبدالله بـن عبـاس رضی الله عنه، از سـوی علـی بـن ابی‌طالب رضی الله عنه، والی و کارگزار بصره بود و تا پایان خلافت حسن رضی الله عنه، این مسؤولیت را بر عهده داشت و چون حسن و معاویه رضی الله عنهمـا صـلح نمودنـد، عبـدالله رضی الله عنه، از سیاسـت کنـاره گرفت و رهسپار مکه شد[4] تا وقتش را صرف علم و تعلیم نماید. ولایت فارس نیـز در دسـت زیاد بن ابی‌سفیان رضی الله عنه بود.[5] علی رضی الله عنه، وی را برای سرکوب آشوب‌گران، به آنجا فرستاده بود و چون بر آنان، پیروز شد، علی رضی الله عنه او را به عنوان کارگزار آنجا تعیین نمود. وی، این مسؤولیت را تا انعقاد صلح حسن و معاویه رضی الله عنهما بـر عهـده داشـت.[6] حسـن رضی الله عنه همچنـین سـایر کسانی را که در ساختار حکومتی پدر بزرگوارش، کار می‌کردند، ابقا نمود؛ چنانچه عبـدالله

۱- نگا: التبیین فی أنساب القرشیین، صص۸۰-۸۱. تاریخ خلیفة بن خیاط.

۲- أنساب الأشراف (۲۱۴/۵)؛ نهایة الأرب (۲۶۶/۲).

۳- التاریخ الکبیر، از بخاری (۵۰/۴).

۴- الحلة السیراء از قضاعی، به‌نقل از الحسن بن علی، ص۸۶.

۵- الحسن بن علی، ص۸۶.

۶- مروج الذهب (۱۵/۳).

بن ابی‌رافع را به عنوان کاتب و منشی،[1] و شریح بن حارث را به عنوان قاضی کوفه،[2] و معقل بـن قـیس ریـاحی را بـه عنـوان پاسـبان و مسـؤول امنیـت (ریـیس پلـیس) بـر سِـمَت‌هـا و مسؤولیت‌های پیشینشان، نگاه داشت. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌هـای پیرامـون حسـن رضی الله عنه در دوران خلافتش، برادر بزرگوارش، حسین بن علی رضی الله عنه بود. بنده، در کتـابی مسـتقل، بـه شـرح حال حسین بن علـی رضی الله عنه و تحلیـل وقـایع زنـدگانی وی خـواهم پرداخـت. از دیگـر اطرافیـان حسن رضی الله عنه در دوران خلافتش، می‌توان به قیس بن سعد بن عباده‌ی خزرجی، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی و عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب هاشمی اشاره کرد. اینک به شرح حال این سه شخصیت بزرگوار می‌پردازیم:

۱ـ قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنه

او، قیس بن سعد بن عباده بن دلیم بن حارثۀ بن ابی‌خزیمه بن ثعلبه بن طریف بـن خـزرج بـن ساعده بن کعب، ابوعبدالله، رییس خزرج و فرزند آقایشان ابوثابت انصاری خزرجی ساعدی است که هـم خـود، از اصـحاب پیـامبر اکـرم صلی الله علیه وسلم مـی‌باشـد و هـم پـدرش.[3] وی، از اصـحاب بافضیلت و یکی از چهره‌های برجسته و نام‌دار عرب به‌شمار می‌رفت و در زمینه‌های جنگی و نظامی، چیره دست، صاحب‌نظر و دلاور بود و بزرگ بلامنازع طایفه‌اش محسـوب مـی‌شـد.[4] وی، تعدادی حدیث از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم روایت نموده است؛ چنانچه ابی‌لیلی مـی‌گویـد: سـهل بن حنیف و قیس بن سعد، در قادسیه نشسته بودند. در این اثنا جنازه‌ای را از آنجا عبور دادند؛ آن دو، برخاستند. به آنها گفته شد: وی، از اهل ذمه[5] است. این، جنازه‌ی یک یهـودی اسـت. گفتند: جنازه‌ای را از مقابل رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم رد کردند؛ آن حضـرت صلی الله علیه وسلم برخاسـت، بـه ایشـان گفته شد: این جنازه‌ی یهودی است. فرمود: «آیا آدم نیست؟»[6] در این حدیث به حرمت انسان

۱- محاضرة الأبرار، از ابن‌العربی (۶۶/۱).

۲- مختصر التاریخ، از کمازرونی، ص۸۰.

۳- سیر أعلام النبلاء (۱۰۲/۳).

۴- أسد الغابة (۴۵۰/۴).

۵- اهل ذمه، به یهود و نصاری و مجوسیانی گفته می‌شود که در ازای پرداخـت جزیـه، در پنـاه مسـلمانان قـرار می‌گیرند.

۶- نگا: بخاری، شماره‌ی۱۳۱۲.

اشاره شده است؛ به عبارتی بدین نکته اشاره شده که باید انسان را از آن جهت که انسان است، گرامی داشت.

ابوعمار می‌گوید: از قیس بن سعد ﷺ روایت شده که رسول‌خدا ﷺ قبل از فرض شدن روزه‌ی رمضان، به ما دستور داد که روز عاشورا را روزه بگیریم و چون روزه‌ی رمضان فرض شد، نه ما را به روزه‌ی عاشورا دستور داد و نه ما را از آن نهی نمود. و ما، همچنان آن روز را روزه می‌گرفتیم.[۱]

محمد بن شرحبیل از قیس بن سعد ﷺ روایت نموده که گفته است: رسول‌خدا ﷺ نزدمان آمد و ما، برایش آبی فراهم آوردیم؛ آن حضرت ﷺ غسل نمود. سپس برایش ملافه‌ای رنگی[۲] آوردیم. وی، آن را به دور خویش پیچید. گویا همینک به اثر آن بر چین و چروک شکمش نگاه می‌کنم.[۳]

کسانی همچون: انس، ثعلبه بن ابی‌مالک، ابومیسره، عبدالرحمن بن ابی‌لیلی، عروه،[۴] عبدالله بن مالک جیشانی، ابوعمار همدانی، میمون بن ابی‌شبیب، عریب بن حُمید همدانی و ولید بن عبده و عده‌ای دیگر، از او روایت نموده‌اند.[۵] قیس بن سعد ﷺ در کوفه، شام و مصر، به روایت حدیث پرداخته است.[۶]

قیس، شخصی تنومند، زیبا و بلندقامت بود و چون بر الاغ سوار می‌شد، پاهایش به زمین کشیده می‌شد.[۷] مادرش، فکیهه بنت عبید بن دلیم بود؛ پدر و مادرش، با هم نسبت خویشاوندی داشتند و دخترعمو پسرعمو بودند.[۸] وی، در کنار رسول‌خدا ﷺ، موقعیت محافظ برای فرمانده را داشت و در برخی از غزوات و جنگ‌ها، پرچم‌دار اسلام بود و در

۱- مسند احمد (۴۲۲/۳).

۲- در روایت، به جای واژه‌ی رنگی، ورسی آمده است؛ ورس، گیاهی است کنجدمانند که پوست دانه‌اش، قرمز می‌باشد و در رنگرزی به‌کار می‌رود. (مترجم).

۳- تاریخ دمشق.

۴- الإصابة (۳۶۱/۵).

۵- سیر أعلام النبلاء (۱۰۲/۳).

۶- همان (۱۰۲/۳).

۷- الإصابة (۳۶۰/۵).

۸- همان (۳۶۰/۵).

پاره‌ای از موارد، مأمور جمع‌آوری زکات گردید[1] و با رسول اکرم ﷺ در موقعیت‌ها و صحنه‌های مختلف، همراه بود.[2]

قیس﷛ در تعدادی از سرایا،[3] حاضر گردید؛ از جمله:

۱ـ سریه‌ی ابوعبیده بن جراح﷛ به سیف‌البحر

اعزام لشکر ابوعبیده﷛ به سیف‌البحر، تداوم استراژی نظامی رسول اکرم ﷺ برای ناتوان کردن قریش و تنگ نمودن حلقه‌ی محاصره‌ی اقتصادی بر قریشیان بود. از این‌رو ابوعبیده﷛ را به همراه سیصد سوارکار به ساحل دریا گسیل داشت تا برای شبیخون به کاروان تجارتی قریش، کمین کنند. در میانه‌ی راه، زاد و توشه‌ی لشکر، تمام شد. ابوعبیده﷛ دستور داد که یکایک افراد لشکر، آنچه را که دارند، جمع کنند؛ بدین‌ترتیب مقداری خرما جمع‌آوری شد. ابوعبیده﷛، این مقدار خرما را جیره‌بندی کرد. به‌گونه‌ای که روزانه اندکی خرما به هر یک از افراد لشکر می‌رسید. سرانجام سهم روزانه‌ی هر یک از لشکریان، یک دانه خرما در روز گردید. حالت سخت و دشواری پیش آمد، اما لشکریان، این وضعیت بحرانی را درک کردند و با آمادگی تمام و بدون آزردگی و بی‌تابی، با فرمانده‌ی خویش در این زمینه همکاری نمودند؛ چنانچه تا آنجا که امکان داشت، بیشترین زمان ممکن را با یک خرما، سپری می‌کردند.[4]

جابر﷛ که در این لشکر حضور داشته است، می‌گوید: «ما، آن‌چنان به دانه‌ی خرما، مک می‌زدیم که کودک، پستان مادرش را می‌مکد و بدین‌سان روزمان را به شب می‌رساندیم».[5]

وهب بن کیسان، از جابر﷛ پرسید: یک دانه خرما، چه فایده‌ای دارد؟ پاسخ داد: وقتی به فایده‌اش پی بردیم و نبودِ همان یک خرما را احساس کردیم که به‌کلی تمام شد.[6] از این‌رو لشکریان، ناگزیر به خوردن برگ‌های درختان شدند.

۱- البداية و النهاية (۳۵۴/۱۱).

۲- نگا: الإصابة (۳۶۰/۵).

۳- سرایا، جمع سریه است و به آن دسته از جنگ‌های مسلمانان گفته می‌شود که شخص رسول اکرم ﷺ در آن حضور نداشته است.

۴- السرايا و البعوث النبوية، ص۱۱۸.

۵- شرح النووی علی صحیح مسلم (۸۴/۱۳).

۶- فتح‌الباری (۷۷/۸).

جابرﷺ می‌گوید: «با چوب‌دستی، به درختان می‌زدیم و سپس برگ‌هایی را که می‌افتاد، با آب، خیس می‌کردیم و آن‌گاه می‌خوردیم».[۱] از این‌رو سریه‌ی فوق، به سریه‌ی خبط[۲] نیز نام‌گذاری شده است. پیشامد مذکور، قیس بن سعد بن عبادهﷺ را که یکی از افراد این لشکر بود، متأثر کرد. از این‌رو سه شتر برای لشکریان نحر کرد و دوباره سه شتر دیگر هم کُشت؛ و چون برای بار سوم این کار را کرد، ابوعبیدهﷺ او را منع نمود.[۳]

در تاریخ ابن‌عساکر، ماجرای سخاوت قیس بن سعدﷺ به‌تفصیل آمده است. داود بن قیس و ابراهیم بن محمد انصاری و خارجه بن حارث، گویند: ابوعبیدهﷺ با لشکری مرکب از سیصد تن از مهاجران و انصارﷺ، به ساحل دریا گسیل شد. این لشکر، با گرسنگی شدیدی مواجه گردید. قیس بن سعدﷺ گفت: چه کسی شترش را در ازای خرما به من می‌فروشد؟ اگر کسی حاضر به چنین معامله‌ای است، شتر را اینجا به من بدهد، من هم در مدینه خرمایش را خواهم داد. قیس، به شخصی از جهینه گفت: «یک شتر را در قبال شصت صاع خرمایی که در مدینه به تو خواهم داد، به من بفروش». آن شخص، گفت: «به خدا سوگند که من، تو را نمی‌شناسم. تو، کیستی؟» پاسخ داد: «من، فرزند سعد بن عباده بن دلیم هستم». سرانجام قیسﷺ، پنج نفر شتر در ازای شصت صاع خرما برای هر شتر، از آن جهنی خریداری نمود. البته آن بادیه‌نشین، شرط کرد که قیسﷺ، از خرماهای خشک آل دلیم به او بدهد. قیسﷺ هم پذیرفت و گفت: «هر کس را که می‌خواهی، گواه بگیر». از آن جمله، عمر بن خطابﷺ بود. اما عمرﷺ فرمود: «من، برای این منظور، گواه نمی‌شوم؛ قیس، در حالی قرض می‌کند که هیچ مالی ندارد؛ هر چه هست، از پدرش می‌باشد». شخصِ جهنی گفت: به خدا سوگند، سعدﷺ حتماً چند صاع خرما را می‌پردازد و بدهی فرزندش را ادا می‌کند. چراکه من، او را شخص شریف و نیکی می‌دانم. خلاصه اینکه قیسﷺ شترها را خریداری کرد و در سه مرحله، آنها را برای لشکریان، کشت تا اینکه روز چهارم، فرمانده‌ی لشکر، او را از این کار باز داشت و گفت: «تو، در حالی می‌خواهی به عهد خویش وفا کنی که هیچ مال و ثروتی نداری».[۴]

۱- شرح النووی علی صحیح مسلم (۸۴/۱۳)

۲- خبط، به معنای تکاندن درخت با چوب‌دستی است و به برگ‌هایی که می‌افتد، خبط گویند.

۳- فتح الباری (۷۸/۸).

۴- نگا: تاریخ ابن‌عساکر (۲۸۰/۵۲)

در روایتی آمده است: ابوعبیدهﷺ به همراه عمرﷺ نزد قیسﷺ آمد و گفت: «تو با آنکه هیچ مالی نداری، می‌خواهی به پیمانت، وفا کنی، اما من، تو را از این کار منع می‌کنم». قیسﷺ پاسخ داد: «ای اباعبیده! مگر تو، ابوثابت را نمی‌بینی که بدهی‌های مردم را پرداخت می‌کند و به بینوایان کمک می‌نماید؛ لذا چگونه امکان دارد چند صاع خرمایی را که به‌خاطر مجاهدان راه خدا، بدهکار شده‌ام، پرداخت نکند؟» چیزی نمانده بود که ابوعبیدهﷺ قانع شود، اما عمرﷺ همچنان بر منع قیسﷺ پافشاری کرد و بدین‌ترتیب ابوعبیدهﷺ، قیسﷺ را از خریداری و کشتن شترها منع نمود. از شترهایی که قیسﷺ خریده بود، دو شتر، باقی ماند. وی، آن دو شتر را با خود به مدینه برد. سعدﷺ به فرزندش گفت: «هنگام گرسنگی مجاهدان، چه کردی؟» قیسﷺ در پاسخ گفت: «چند شتر، نحر کردم». فرمود: «کار خوبی کردی» و آن‌گاه پرسید: «سپس چه کردی؟» جواب داد: «باز هم چند شتر کشتم». گفت: «کار خوبی نمودی، سپس چه کاری انجام دادی؟» قیسﷺ گفت: «چند شتر دیگر کشتم». فرمود: «کار خوبی کردی، آن‌گاه چه‌کار نمودی؟» پاسخ داد: «از این کار، منع شدم». سعدﷺ پرسید: «چه کسی، تو را از این کار باز داشت؟» گفت: «فرمانده‌ی لشکر، ابوعبیدهﷺ». سؤال نمود: «چرا؟» پاسخ داد: « او، بر این باور بود که من، از خودم، هیچ ندارم و همه، مال پدرم هست. البته من، به او گفتم که پدرم، بدهی بدهکاران را می‌پردازد و به بینوایان کمک می‌کند و به گرسنگان، غذا می‌دهد، بنابراین امکان ندارد بدهی مرا نپردازد.» فرمود: «پس چهار باغ، از آن توست؛ کوچک‌ترین و ارزان‌ترین آنها، بیش از پنجاه وسق، ارزش دارد.[1] آن بادیه‌نشین، همراه قیسﷺ به مدینه آمد و قیس، بدهی‌اش را به او پرداخت نمود و به او سواری و لباس داد.

در این ماجرا، درس‌ها و آموزه‌های بسیاری وجود دارد؛ از جمله:

[الف] ضرورت صبر و شکیبایی برای دعوت‌گران؛ چراکه آنها، در مسیر دعوت، با مشکلات زیادی روبرو می‌شوند.

[ب] اهمیت تربیت فرزندان بر سخاوت و بخشندگی، جوانمردی و سایر ارزش‌های اخلاقی؛ چنانچه سعدﷺ در مورد فرزندش قیسﷺ چنین رویکردی داشت و برای آنکه او را به ادامه‌ی راهِ جوانمردی و بخشندگی تشویق نماید، اموال بسیاری به او داد.

۱- همان.

[ج] اهمیت وجود مال خوب برای بنده‌ی خوب و نیکوکار؛ چراکه اگر سعدرضي الله عنه مال و ثروت زیادی نداشت، فرزندش قیس‌رضي الله عنه نمی‌توانست در حل بحران گرسنگی لشکر اسلام، نقشی داشته باشد.

[د] قیس بن سعدرضي الله عنه می‌گفت: «بارخدایا! به من بزرگی و ستودگی، عنایت فرما و هیچ بزرگی و شرافتی وجود ندارد، مگر به جوانمردی و بخشندگی و نیز نمی‌توان بخشندگی کرد مگر با داشتن مال و ثروت».

۲ـ فتح مکه

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون آنکه احرام ببندد، در حالی وارد مکه شد که عمامه‌ی سیاهی بر سر داشت.[1] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام ورود به مکه، به‌قصد تواضع و فروتنی برای الله جل جلاله، سرش را آن‌چنان پایین انداخته بود که چانه‌اش به پالان مرکبش نزدیک شده بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن هنگام سوره‌ی فتح را تلاوت می‌نمود،[2] با این احساس که خدای متعال، نعمت بزرگی به او عنایت نموده و فتح و پیروزی و نیز آمرزش گناهان را نصیبش کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از ورود به قلبِ شبه‌جزیره‌ی عربستان و مرکز معنوی و سیاسی آن، تمام پرچم‌ها و نمادهای عدل و عدالت و نیز تواضع و فروتنی را برافراشت. چنانچه با وجود آنکه تعدادی زیادی از جوانان و نوجوانان بنی‌هاشم و اشراف قریش، در اطراف وی بودند، اسامه بن زیدرضي الله عنه را پشت سر خویش بر مرکبش سوار نمود؛[3] حال آنکه اسامه‌رضي الله عنه، فرزندِ غلام آزادشده‌اش بود. ورود رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مکه (فتح مکه)، بامداد روز جمعه، ۲۰ رمضان سال ۸ هجری، روی داد. عروه بن زبیررضي الله عنه ضمن بیان ماجرای فتح مکه می‌گوید: سعد بن عباده‌رضي الله عنه گفت: «ای ابوسفیان! امروز، روز جنگ و کشتار است. امروز، کعبه، مباح می‌گردد».

زمانی که ابوسفیان‌رضي الله عنه این سخن سعدرضي الله عنه را به اطلاع رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسانید، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (هَذَا يَوْمٌ يُعَظِّمُ اللَّهُ فِيهِ الْكَعْبَةَ، وَيَوْمٌ تُكْسَى فِيهِ الْكَعْبَةُ) یعنی: «امروز،

۱- نگا: مسلم، شماره‌ی ۱۳۵۸.

۲- نگا: بخاری، شماره‌ی ۴۲۸۱

۳- نگا: بخاری، شماره‌ی ۴۲۸۹.

روزی است که خداوند، کعبه را به عظمت می‌رساند و روزی است که کعبه، پوشانیده می‌شود»[1].

آنجا بود که رسول اکرمصلی الله علیه وسلم پرچم را از سعد بن عبادهرضی الله عنه گرفت و آن را به فرزندش، قیسرضی الله عنه داد. این عملکرد رسول‌خداصلی الله علیه وسلم بسیار حکیمانه بود. زیرا با آنکه حکمت را در گرفتن پرچم از سعد بن عبادهرضی الله عنه دید، اما آن را از یک انصاری نگرفت و به یک مهاجر نداد و طوری عمل نکرد که باعث دل‌خوری و تحریک انصاررضی الله عنهم گردد؛ بلکه آن را از یک انصاری گرفت و به انصاری دیگری که فرزند پرچم‌دار نخست بود، تحویل داد. و این، در نهاد انسان است که دوست ندارد هیچ‌کس جز فرزندش، از او برتر باشد.[2] در این ماجرا، حکمت رسول‌خداصلی الله علیه وسلم در زمینه‌ی چگونگی تصحیح اشتباهات و نیز نحوه‌ی تعامل با روح و روان افراد، نمایان می‌گردد. چنانچه اشتباه سعدرضی الله عنه را رفع نمود و در عین حال، طوری عمل نکرد که باعث دل‌خوری وی شود. بلکه پرچم را از او گرفت و به پسرش قیسرضی الله عنه داد.

۳ـ در دوران ابوبکر صدیقرضی الله عنه

قیس بن سعد بن عباده و ابوبکر صدیقرضی الله عنه، پیوند خویشاوندی محکمی با هم داشتند. چنانچه قیسرضی الله عنه با خواهر ابوبکر صدیقرضی الله عنه یعنی قریبه بنت ابی‌عتیق، ازدواج کرد.[3]

زمانی که سعد بن عبادهرضی الله عنه وفات نمود، همسرش، باردار بود و هنوز علایم بارداری وی، نمایان نشده بود. سعدرضی الله عنه پیش از وفاتش، اموال خود را هنگام خروج از مدینه، میان فرزندان خویش تقسیم کرده بود. از این‌رو ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با قیسرضی الله عنه صحبت کردند و از وی خواستند دوباره به تقسیم اموال پدرش بپردازد تا حق آن کودک نیز ضایع نگردد. قیسرضی الله عنه پاسخ داد: سهم من، از نوزاد باشد؛ من، کاری را که پدرم کرده، تغییر نمی‌دهم و آن را بی‌هیچ کم و کاستی، اجرا می‌کنم. گفتنی است: این گزارش تاریخی، از طریق راویان ثقه و مورد اعتماد، نقل شده است.[4]

۱- بخاری، شماره ی ۴۲۸۰.

۲- قیادة الرسولصلی الله علیه وسلم السیاسیة و العسکریة، ص۱۹۶.

۳- نگا: البدایة و النهایة (۳۵۵/۱۱).

۴- الإستیعاب (۱۲۸۹/۳)؛ ابن‌عبدالبر، این روایت را صحیح دانسته است.

این روایت صحیح، بی‌اساس بودن روایتی را نشان می‌دهد که به رییس انصار سعد بن عباده رضي الله عنه نسبت داده شده و به طرح این دروغ پرداخته که وی، در صدد تفرقه‌افکنی در میان مسلمانان بوده است! همان روایت بی‌اساسی که در آن آمده است: سعد، در جریان سقیفه‌ی بنی‌ساعده گفت: «با شما بیعت نمی‌کنم و تا تیر در تیردان دارم، با شما می‌جنگم و سرنیزه‌ام را به خونتان آغشته می‌کنم و در مقابل شما شمشیر می‌زنم!» چه دروغی بزرگ‌تر از این‌که سعد رضي الله عنه چنین گفته باشد یا از جماعت مسلمانان جدا شده باشد؟! گرچه این روایت، در تاریخ طبری آمده، اما باید دانست که این روایت، باطل و بی‌ریشه است؛ چراکه راویش (لوط بن یحیی ابومخنف) شخص گمراهی بوده که ذهبی رحمه الله درباره‌اش گفته: «راوی دروغ‌پرداز و غیرقابل اعتمادی است.»[۱] ذهبی رحمه الله درباره‌ی این روایت چنین گفته است: «اسنادش، آن‌گونه است که می‌بینید.»[۲] گذشته از آن‌که اسناد این روایت در نهایت ضعف قرار دارد، با سیره و پیشینه‌ی سعد بن عباده رضي الله عنه و فضایل وی و همچنین روایات صحیحی که بیان‌گر بیعت او با ابوبکر رضي الله عنه می‌باشد، هیچ سازگاری و تطابقی نمی‌یابد.[۳]

روایت دیگری که به‌شدت ضعیف است، به طرح این نکته پرداخته که سعد رضي الله عنه، تا دوران خلافت عمر رضي الله عنه زنده مانده است. در این روایت آمده است: زمانی که عمر رضي الله عنه، زمام امور را به دست گرفت، سعد رضي الله عنه را دید و بگومگویی میان آن‌دو، رد و بدل شد. در اثنای این بگومگو، سعد رضي الله عنه گفت: من، هم‌جواری تو را ناخوشایند می‌دانم. عمر رضي الله عنه در پاسخ سعد رضي الله عنه گفت: کسی که هم‌جواری ما، برایش ناخوشایند باشد، از اینجا، نقل مکان می‌کند. از این‌رو مدت زیادی نگذشت که سعد رضي الله عنه به شام، نقل مکان کرد و در حوران درگذشت.[۴]

روایات صحیح، بیانگر این است که سعد بن عباده رضي الله عنه در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضي الله عنه وفات نموده است. چنانچه سعد بن عباده رضي الله عنه پس از پایان گفتگوهایی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جریان یافت، با ابوبکر رضي الله عنه بیعت کرد و از موضع نخستش که مدعی خلافت بود، عقب نشست. بشیر بن سعد انصاری رضي الله عنه (پسرعموی سعد بن عباده رضي الله عنه) نخستین کسی بود که

۱- میزان الإعتدال فی نقد الرجال (۲۹۹۲/۳) ؛ نگاه کنید به: مرویات أبی‌مخنف فی تاریخ الطبری، نوشته‌ی دکتر یحیی یحیی، ص۴۵و۴۶

۲- سیر أعلام النبلاء (۲۷۷/۱)

۳- الأنصار فی العصر الراشدی، ص۱۰۲و۱۰۳

۴- نگا: مرویات أبی‌مخنف فی تاریخ الطبری، ص۴۵و۴۶

با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت نمود. هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که مطابق پندار برخی از تاریخ نگاران، بیانگر بروز بحران یا اختلاف کوچک و بزرگی در میان صحابه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده باشد و نشان دهد که حتی یک نفر از صحابه در امر خلافت طمع ورزیده است. آن‌گونه که روایات صحیح نشان می‌دهد، اخوت اسلامی، همانند گذشته و بلکه بیش از آن تداوم یافت. گستاخی در دروغ‌بافی بر صحابه رضی الله عنهم به حدی رسیده که برخی می‌گویند: آنچه در میان ابوبکر، عمر و ابوعبیده در سقیفه‌ی بنی‌ساعده گذشت، با هماهنگی، زد و بند و برنامه‌ی قبلی آنان بوده است تا خلافت را پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم در چنگ خویش آورند![1] قطعاً ابوبکر، عمر و ابوعبیده رضی الله عنهم آن‌قدر خداترس و تقواپیشه بوده‌اند که امکان ندارد از آنان چنین چیزی سر زده باشد.

برخی از تاریخ نگاران کوشیده‌اند تا از سعد بن عباده رضی الله عنه چنان تصویری ارائه دهند که گویا برای رسیدن به مسند خلافت، با حرص و آزِ تمام، با مهاجران رقابت می‌کرده و به قصد دست‌یابی به هدفش از هیچ نقشه و راهی برای تفرقه‌افکنی درمیان مسلمانان فروگذار نبوده است! اگر به پیشینه و گذشته‌ی سعد بن عباده رضی الله عنه بازگردیم و آن را مورد مطالعه قرار دهیم، او را در چنان صحنه‌هایی به همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌بینیم که به‌طور قطع اعتراف می‌کنیم: او، از آن دسته بندگان برگزیده‌ی خداست که با علم و عملشان در پی دنیا نبودند. سعد رضی الله عنه پیشاهنگ و بزرگ جماعتی بود که در پیمان دوم عقبه با رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بیعت نمودند؛ کفار قریش، او را در نزدیکی مکه دستگیر کردند، دستانش را به گردنش بستند و او را اسیر و دربند به مکه بردند؛ اما جبیر بن مطعم بن عدی، سعد رضی الله عنه را از بند اسارت رهانید. سعد بن عباده رضی الله عنه در غزوه‌ی بدر حضور یافت[2] و به مقام و منزلت بدریان در پیشگاه خداوند متعال مشرف گردید. وی، زاده‌ی خانه‌ای بود که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم درباره‌اش به سخاوت و بخشندگی گواهی داده است.. سعد بن عباده و سعد بن معاذ رضی الله عنهما از افراد قابل اعتماد، نزد رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم بودند؛ رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم در جنگ خندق، با سعد بن عباده و سعد بن معاذ رضی الله عنهما مشورت کرد که آیا ثلث (یک‌سوم) محصول خرمای مدینه را به عیینه بن حصن بدهد تا از همراهی با احزابی که برای جنگ با مسلمانان گرد آمده بودند، سر باز زند؟ واکنش سعد بن عباده و سعد بن معاذ در قبال این نظرخواهی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم برگرفته از

١- إستخلاف أبی‌بکر، ص٥٠

٢- الإستیعاب فی معرفة الأصحاب (٥٩٤/٢)

ایمانی عمیق و جان‌فشانی بزرگی بود.[1] نقش سعد بن عباده رضی الله عنه در صحنه‌های مختلف دوران رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم کاملاً مشهود و هویداست. پیشینه‌ی درخشان وی در خدمت به اسلام و همراهی صادقانه با رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم به حدی است که گذشته از عدم وجود روایت صحیحی مبنی بر موضع نادرست وی در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، اصلاً امکان ندارد که کسی چون سعد بن عباده رضی الله عنه با چنین گذشته‌ای بخواهد در گردهمایی سقیفه، عصبیت جاهلی را احیا کند تا از طریق تفرقه‌افکنی در میان مسلمانان، به پُست خلافت دست یابد. متأسفانه برخی روایات دروغین، به این شایعه دامن زده که سعد رضی الله عنه پس از آنکه ابوبکر رضی الله عنه به خلافت رسید، با جماعت مسلمانان نماز نمی‌خواند، حج نمی‌گزارد و بکلی از جماعت مسلمانان بُرید و جدا شد![2] بدون تردید اینها، روایت‌های دروغینی است که پذیرفتنی نمی‌باشد؛ چراکه از روایات صحیح ثابت می‌شود که سعد بن عباده رضی الله عنه با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت نموده است؛ ابوبکر رضی الله عنه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، فضایل انصار را برشمرد و فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم را یادآوری کرد که (اگر همه‌ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را، من، آن راهی را می‌پیمایم که انصار در پیش گرفته‌اند). ابوبکر رضی الله عنه پس از بیان فضایل انصار رضی الله عنهم در گفتاری صریح و مستدل، فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم را به یاد سعد بن عباده رضی الله عنه انداخت و به او رو کرد و گفت: «ای سعد! تو خود می‌دانی و نشسته بودی که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «قریش، والیان و زمام‌داران امر خلافت هستند؛ بهترین مردم از بهترینشان تبعیت می‌کند و بدترین و تبهکارترین مردم نیز پیرو تبهکاران قریشی می‌باشد.» سعد رضی الله عنه ضمن تأیید گفته‌های ابوبکر رضی الله عنه گفت: «راست می‌گویی؛ شما امیر هستید و ما، وزیر». لذا تمام مردم و از جمله سعد رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند.[3] کاملاً ثابت و معلوم است که تمام انصار رضی الله عنهم در مورد بیعت با ابوبکر رضی الله عنه اجماع نمودند و همگی با وی بیعت کردند. بنابراین معنا ندارد که همواره به

۱- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۴۸ – عیینه بن حصن، سرکرده‌ی جمعی از قبیله‌ی فزاره بود که با هزار شتر برای جنگ با مسلمانان در جنگ خندق با دیگر احزاب کفر، هماهنگ شده بود. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم با سعد بن معاذ و سعد بن عباده رضی الله عنهما مشورت کرد تا با دادن ثلث خرمای مدینه به عیینه بن حصن، او را از همراهی با احزاب، منصرف کند. هر دو سعد در پاسخ نظرخواهی رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم گفتند: اگر این، فرمان خدا است که اجرایش کنید و اگر رأی خودتان می‌باشد، ما پیشنهاد می‌کنیم که چیزی به ایشان ندهیم. نگاه کنید به: طبقات ابن‌سعد، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، ج۲/ص۹۰، نشر نو(۱۳۶۹)[مترجم]

۲- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص۴۹

۳- الأنصار فی العصر الراشدی،ص۱۰۲

روایاتی دروغین درآویزیم؛ چراکه چنین چیزی، اصلاً واقعیت ندارد که بزرگ انصار (سعد بن عباده رضی الله عنه) خواسته باشد در میان مسلمانان تفرقه بیفکند. قطعاً پذیرش چنین دروغی به معنای انکار پیشینه‌ای است که سعد رضی الله عنه در زمینه‌ی جهاد و نصرت و یاری مهاجران دارد.

سعد رضی الله عنه در وصیت فرزندش فرموده است: «ای فرزندم! تو را وصیتی می‌کنم؛ حتماً به وصیت من، عمل کن. چراکه اگر آن را رعایت نکنی و ضایعش نمایی، دیگر سفارش‌های مرا به‌طریق اولی، ضایع خواهی کرد. تو را وصیت می‌کنم که چون وضو می‌گیری، وضوی کاملی بگیری و هنگامی که به نماز می‌ایستی، آن‌گونه نماز بخوانی که می‌خواهی با دنیا وداع کنی و این، آخرین نماز توست. (تو را وصیت می‌کنم که) از مردم ناامید باشی (و به آنچه دارند، چشم ندوزی) و همین، توانگری و بی‌نیازی است. تو را از عرض نیاز به مردم، برحذر می‌دارم؛ چراکه این، فقر واقعی است. تو را از هر چیزی که از آن عذرخواهی می‌شود، نهی می‌کنم».[1]

٤ـ در دوران علی رضی الله عنه :

زمانی که عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید، محمد بن ابی‌حذیفه، حکومت مصر را غصب کرده بود. پس از شهادت عثمان رضی الله عنه، علی رضی الله عنه، کاری به کار محمد بن ابوحذیفه نگرفت؛ از این‌رو محمد بن ابوحذیفه، مدت‌زمان اندکی بر مصر حکم راند تا اینکه معاویه رضی الله عنه لشکری به سوی مصر اعزام نمود. این لشکر، بر محمد بن ابوحذیفه، ظفر یافت و محمد بن ابوحذیفه، دستگیر شد و سپس زندانی گردید و به قتل رسید.[2] البته گفته می‌شود که علی رضی الله عنه، محمد بن ابوحذیفه را به عنوان زمام‌دار مصر تعیین نکرد؛ بلکه او را به حال خویش رها نمود و چون محمد بن ابوحذیفه، کشته شد، علی رضی الله عنه، قیس بن سعد انصاری رضی الله عنه را به عنوان زمام‌دار، بر مصر گماشت[3] و به او فرمود: «به مصر برو که من، ولایت آنجا را به تو واگذار کردم. حرکت کن و افراد قابل اعتماد را با خویش همراه نما؛ می‌توانی کسانی را که دوست داری، با خود همراه کنی تا آنکه به مصر برسی. تعدادی سرباز نیز با خود داشته باش که این کار، دشمنت را می‌ترساند و مایه‌ی دل‌گرمی دوستانت می‌گردد. ان شاء الله زمانی که به مصر

١- نگا: تاریخ ابن‌عساکر (١٨١/٢٢).

٢- ولاة مصر، از کندی، صص٤٢،٤٣؛ الولایة علی البلدان (٩/٢).

٣- ولاة مصر، ص٤٤؛ النجوم الزاهرة (٩٤/١)

رسیدی، به نیکان، نیکی کن و بر آشوب‌گران، سخت بگیر و با همگان اعم از عام و خاص، برخورد نرمی داشته باش؛ چراکه ملاطفت و نرمی، دیگران را ممنون می‌کند».[۱]

فراست و هشیاری قیسﷺ در بسیاری از موارد، نمایان شده است؛ چنانچه زمانی که وی، رهسپار مصر گردید، عده‌ای در مصر، از شهادت عثمانﷺ به‌شدت خشمگین بودند و عده‌ای دیگر، در به شهادت رسیدن آن شهید مظلوم، نقش داشتند. قیسﷺ قبل از آنکه وارد مصر شود، با گروهی از مصریان برخورد نمود؛ آنان، از او پرسیدند: کیستی؟ قیسﷺ دوپهلو و به‌گونه‌ای پاسخ داد که مصریان، متوجه نشوند که او، امیر مصر است تا اینکه وارد مصر شد.[۲]

بدین ترتیب قیسﷺ توانست خود را به مصر برساند و چون وارد مصر شد، اعلام نمود که امیر مصر است. اگر قیسﷺ قبل از ورود به مصر، اعلام می‌نمود که امیر مصر است، امکان داشت، او را از ورود به مصر باز دارند. چنانچه سربازان شام، مانع از ورود امیر شام به آنجا گردیدند.[۳]

قیسﷺ، پس از آنکه به فسطاط (مرکز مصر) رسید، بالای منبر رفت و به ایراد سخنرانی پرداخت و برای مصریان، نامه‌ی علی بن ابی‌طالبﷺ را خواند و از آنان، برای علیﷺ درخواست بیعت نمود. در آن هنگام، مصریان، دو دسته شدند؛ عده‌ای برای علیﷺ، با قیسﷺ بیعت کردند و عده‌ای دیگر، از بیعت با وی خودداری نمودند. قیس بن سعدﷺ با هر دو گروه، برخورد حکیمانه‌ای نمود؛ چنانچه آنان را به بیعت با علیﷺ مجبور نکرد و آنها را به حال خودشان واگذاشت.[۴] وی، به همین بسنده نکرد؛ بلکه حق و حقوقشان را داد و چون گروهی از ایشان، نزد وی آمدند، به آنان نیکی کرد و آنها را گرامی داشت. و همین، مانع از بروز درگیری در میان ایشان گردید و کمک شایانی به قیسﷺ در آرام کردن اوضاع مصر نمود. بدین ترتیب قیسﷺ توانست اوضاع مصر را سامان دهد. وی، امیرانی تعیین نمود و به امور مربوط به خراج و مالیات، نظم بخشید و عده‌ای را به عنوان نیروهای امنیتی، به کار گماشت. بدین‌سان، اوضاع مصر سامان یافت و قیسﷺ موفق شد تمام گروه‌های مصری را راضی نگه دارد. از این‌رو قیسﷺ در زمینه‌ی سیاسی و نظامی، مشکلی اساسی برای

۱- الکامل فی التاریخ (۳۵۴/۲).

۲- نگا: الولایة علی البلدان (۱۰/۲).

۳- ر.ک: تهذیب تاریخ دمشق (۳۹/۴).

۴- ولاة مصر، ص۴۴.

معاویه رضی الله عنه به‌شمار می‌رفت. چراکه وی، گذشته از توفیقی که در بهبود وضعیت مصر داشت، به فراست و زیرکی، شناخته می‌شد. از این‌رو معاویه رضی الله عنه که نگران تحرکات نظامی قیس رضی الله عنه در مصر بود، با وی مکاتبه نمود و در نامه‌هایی که به او نوشت، در صدد تهدید قیس رضی الله عنه برآمد و سعی وافری نمود تا او را به پیوستن به خویش، قانع سازد؛ اما پاسخ‌های قیس رضی الله عنه، هوشمندانه و زیرکانه بود. به‌گونه‌ای که معاویه رضی الله عنه نمی‌توانست به موضع قیس رضی الله عنه و اهداف وی پی ببرد. از این‌رو نامه‌های زیادی میان آن‌دو رد و بدل شد.[1]

روایات ساختگی و بی‌اساسی در مورد نامه‌های معاویه و قیس رضی الله عنهما به یکدیگر، نقل شده که ساخته و پرداخته‌ی راوی کذاب و دروغگویی به نام ابومخنف است. در متن این روایات، نکات عجیب و شگفت‌انگیزی آمده که به بررسی چند نمونه از آنها می‌پردازیم:

بررسی سخن علی رضی الله عنه به مصریان در حکمی که به قیس بن سعد رضی الله عنه داده بود:

«آن‌گاه پس از آن‌دو (ابوبکر و عمر)، کسی زمام امور را به دست گرفت که رویکرد خوبی نداشت. از این‌رو امت، نکاتی بر او دیدند که آنان را به بازگو کردن بدی‌هایش واداشت و بدین‌سان بر او خشم گرفتند و وضعیت گذشته را تغییر دادند و بر او شوریدند».[!] این گفتار، بدین معناست که قاتلان عثمان رضی الله عنه، از مردان امتند و امت، وضعیت نابسامان[!] دوران عثمان رضی الله عنه را با قتل وی، تغییر دادند.

بر هیچ‌کس پوشیده نیست که علی رضی الله عنه، به هیچ عنوان چنین سخنی نگفته است. چراکه آن بزرگوار، قاتلان عثمان رضی الله عنه را اوباش و فرومایگانی می‌دانست که عثمان رضی الله عنه را بناحق، به قتل رساندند. چنانچه سخنان علی مرتضی رضی الله عنه بیانگر این واقعیت است.

وی، همچنین حسن و حسین رضی الله عنهما را برای دفاع و پشتیبانی از عثمان رضی الله عنه فرستاد.[2]

محمد بن حنفیه می‌گوید: «هیچ‌گاه از علی رضی الله عنه نشنیدم که عثمان رضی الله عنه را به بدی یاد کند».[3] حاکم و ابن‌عساکر، روایت نموده‌اند که علی رضی الله عنه می‌گفت: «بارخدایا! من، از قاتلان عثمان،

١- الکامل (٣٥٥/٢)؛ الولایة علی البلدان (١١/٢).

٢- نگا: مرویات أبی‌مخنف، ص٢١١

٣- تاریخ ابن‌عساکر، شرح حال عثمان رضی الله عنه، ص٣٩٥.

اعلام بیزاری می‌کنم؛ آن روز که عثمان‌ﷺ شهید شد، عقل از سرم پرید و از خود بی‌خود شدم. برای بیعت نزدم آمدند، اما من گفتم: به خدا سوگند، من، از خدا شرم می‌کنم با قومی بیعت نمایم که شخصی را کشتند که رسول‌خدا‌ﷺ درباره‌اش فرمود: **(ألا أستحيي ممن تستحيي منه الملائكة)** یعنی: «آیا از کسی شرم نکنم که فرشتگان، از او، شرم می‌نمایند؟» علی‌ﷺ افزود: «من، شرم می‌کنم که از کسی بیعت بگیرم، حال آنکه جنازه‌ی عثمان‌ﷺ هنوز بر زمین می‌باشد و دفن نشده است. آنجا بود که مردم بازگشتند و چون عثمان‌ﷺ را دفن نمودند، دوباره نزدم آمدند تا با من بیعت نمایند. اما من، باز هم بیعت نگرفتم و آن‌قدر بر این امر، پافشاری شد که سرانجام بیعت گرفتم. ولی زمانی که مرا امیر مؤمنان خواندند، گویا قلبم، پاره‌پاره شد».[1] اقوال و سخنان بسیاری از علی‌ﷺ در این‌باره روایت شده است.[2]

بررسی این سخن قیس بن سعد‌ﷺ که: «ای مردم! ما، پس از رسول‌خدا‌ﷺ با بهترین شخصی که می‌شناختیم (یعنی علی)، بیعت کردیم».

این، سخن بی‌اساس و نادرستی است. زیرا آنچه به ثبوت رسیده، برتری ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر سایر صحابه و از جمله علی‌ﷺ می‌باشد. چنانچه از شخصِ علی مرتضی‌ﷺ روایت شده که وی، بدین نکته تصریح نموده است. در آن زمان، هیچ‌یک از صحابه و سایر مسلمانان، در برتری ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر سایر صحابه‌ﷺ، شک و تردید نداشت. از این‌رو نسبت دادن این سخن به قیس بن سعد‌ﷺ و سایر صحابه، نادرست و بی‌اساس می‌باشد. و این شایعه، ساخته و پرداخته‌ی روافضی است که آن را رواج دادند.[3]

ابن‌تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: «همه‌ی متقدمین شیعه، در زمینه‌ی فضیلت ابوبکر وعمر رضی الله عنهما بر سایر صحابه، اتفاق نظر داشتند».[4]

دلایل فراوانی، در مورد فضیلت و برتری ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر سایر صحابه‌ﷺ وجود دارد و احادیث زیادی در این زمینه روایت شده است.[5]

۱- المستدرک (۳۵۵/۲)؛ بر اساس شروط شیخین، صحیح است.

۲- عثمان بن عفان، نوشته‌ی همین مؤلف، صص۴۰۷-۴۰۹.

۳- مرویات أبی‌مخنف، ص۲۱۱.

۴- منهاج السنة (۱۱۱/۱).

۵- مرویات أبی‌مخنف فی تاریخ الطبری، ص۲۱۲

به هر حال حقیقت امر، این است کـه خواسـته‌ی معاویـهس از امیرمؤمنـان، ایـن بـود کـه قاتلان عثمانس را تحویلش دهد و هیچ‌گاه علیس را به دست داشتن در شـهادت عثمـانس متهم نکرد.

بررسی نامه‌ی معاویهس به قیس بن سعدس :

در این نامه، بدین نکته اشاره شده که علـیس در شـهادت عثمـانس دسـت داشـته و یـا حداقل با قتل وی، موافق بوده است. قطعاً نسبت دادن این مطلـب بـه معاویـهس و اینکـه وی، علیس را به دست داشتن در شهادت عثمـانس، مـتهم نمـوده، بـی‌اسـاس اسـت. چنانچـه در پیشتر، برائت علیس، واضح گردید. و این، چیزی نیست که بر معاویهس پوشیده مانده باشد، چه برسد به اینکه در نامه‌اش به قیس بن سعدس، بـه بیـان چنـین اتهـامی بپـردازد. محمـد بـن سیرین رحمه‌الله که یکی از بزرگان تابعین به‌شمار می‌رود و از کسانی است که در آن دوران زیسته، می‌گوید: «عثمانس به شهادت رسید و هـیچ‌کـس را سـراغ نـدارم کـه علـیس را بـه دست داشتن در قتلش، متهم نموده باشد».[1] وی، همچنین می‌گوید: «روزی کـه عثمـانس بـه شهادت رسید، خانه‌اش تحت مراقبت بود. عبدالله بن عمرس جزو کسـانی بـود کـه نگهبـانی می‌داد. حسن بن علیس نیز در حالی که شمشیرش را حمایل کرده بود، کشیک می‌داد. البته عثمانس، آنان را سوگند داد که جنگ نکنند.[2] ابن ابی‌شـیبه بـا سـندی کـه راویـانش، ثقـه و مورد اعتمادند، از محمد بن حنفیه روایت نموده که علیس فرموده اسـت: «خداونـد، قـاتلان عثمانس را در زمین‌های هموار، در کوه‌ها و در دریا و خشـکی، لعنـت نمایـد».[3] نصـوص و متون صحیح روایت شده در این زمینه، خیلی زیادند[4] و همه، بیانگر این نکته‌اند کـه شـهادت عثمانس، بر علی مرتضیس خیلی سخت و ناگوار تمام شده است.[5]

١- تاریخ ابن‌عساکر، ص٣٩٥؛ مرویات أبی‌مخنف، ص٢١٢.

٢- تاریخ ابن‌عساکر، ص٣٩٥

٣- المصنف (١٥/٢٦٨).

۴- تاریخ ابن‌عساکر، ص٣٩٥.

۵- مرویات أبی‌مخنف فی تاریخ الطبری، ص٢١٣.

بررسی روایت ابی‌مخنف در زمینه‌ی اتهام معاویه رضی الله عنه به انصار رضی الله عنهم در قتل عثمان رضی الله عنه:

به‌طور قطع، معاویه رضی الله عنه چنین اتهامی به هیچ‌یک از انصار رضی الله عنهم وارد نکرده است؛ چراکه وی، به‌خوبی می‌دانست که بیشتر کسانی که به دفاع و پشتیبانی از عثمان رضی الله عنه برخاستند، از انصار بودند. ابن‌سعد رحمه الله با سند صحیح، روایت نموده که وقتی عثمان رضی الله عنه، در خانه‌اش در محاصره بود، زید بن ثابت رضی الله عنه نزد وی آمد و گفت: اینک انصار، پشت درب ایستاده‌اند و می‌گویند: اگر بخواهی، بار دیگر، انصار الله خواهیم بود». عثمان رضی الله عنه فرمود: «به هیچ عنوان دوست ندارم که جنگ و کارزاری روی دهد».[1]

بررسی ادعای ابومخنف مبنی بر اینکه معاویه رضی الله عنه، نامه‌ای ساختگی را به قیس بن سعد رضی الله عنه نسبت داد:

این، یکی دیگر از دروغ‌هایی است که هیچ عقلی، انجام آن را از سوی معاویه رضی الله عنه نمی‌پذیرد؛ چراکه عرب‌ها، دروغ را از زشت‌ترین صفات و ویژگی‌هایی می‌دانستند که بزرگ‌مردان از آن، دوری می‌کنند. البته خودِ کسانی که این ادعای دروغین را مطرح کرده‌اند، از آنجا که پایبند هیچ اصلی نیستند، لذا طرح چنین مواردی برای آنان، خیلی آسان است؛ هرچند غیرمعقول باشد. عرب‌ها، دروغ را آن‌چنان بد می‌دانستند که خوبست در این زمینه، ماجرای ملاقات ابوسفیان رضی الله عنه با هرقل (هراکلیوس) را مورد بازبینی قرار دهیم تا بیش از پیش به این ویژگی عرب‌ها پی ببریم. ابوسفیان می‌گوید: «اگر از همراهانم نمی‌ترسیدم که مرا به دروغگویی متهم نمایند، حتماً علیه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دروغ می‌گفتم».[2]

بدین‌سان مشخص گردید که دروغ، چه جایگاه بدی نزد عرب‌ها دارد و به‌طور قطع، مسلمانان، به مراتب، موضع شدیدتری نسبت به دروغ دارند و آن را مایه‌ی ننگ و رسوایی می‌دانند. البته نمی‌توان چنین کاری را خدعه و حیله‌ی جنگی دانست؛ چراکه خدعه و حیله‌ی جنگی، به معنای دروغ نیست و تفاوت دروغ با حیله‌ی جنگی، نزد عرب‌ها کاملاً مشخص می‌باشد و معاویه رضی الله عنه در زمینه حیله‌ی جنگی، توانمندتر از آن بود که به دروغ روی بیاورد.[3]

۱- طبقات ابن‌سعد (۷۰/۳)؛ سند این روایت، صحیح است.

۲- بخاری، شماره‌ی۷.

۳- مرویات أبی‌مخنف فی تاریخ الطبری، ص۲۱۴.

روایت نامه‌نگاری فراوان، میان قیس و معاویه و علی‌ رضی الله عنهم در خورِ تأمل است.

اندکی دقت نظر و تأمل، در این زمینه نشان می‌دهد که باید به فراوانی و صحت نامه‌هایی که میان قیس و معاویه و علی‌ رضی الله عنهم رد و بدل شده، شک و تردید داشت. زیرا فراوانـی نامـه‌هـا، سبب می‌شود خواننده، نسبت به درستی ادعای کسی که از این نامه‌ها اظهـار اطـلاع نمـوده و آنها را نقل کرده، شک و تردید نماید.

دکتر یحیی الیحیی می‌گوید: بر اینکه قیس بـن سـعدرضی الله عنه از سـوی امیـر مؤمنـان علـی بـن ابی‌طالب‌رضی الله عنه به عنوان والی مصر، تعیین شده، اتفاق نظر وجود دارد،[1] امـا بـا ایـن حـال، تمـام کسانی که به شرح حال قیس‌رضی الله عنه پرداخته‌اند،[2] هیچ ذکـری از ادعاهـای مفصـل ابومخنـف در روایتش، به میان نیاورده‌اند؛ حتی تاریخ‌نگاران معتبر و قابل اعتمـاد مصـری.[3] ایـن، در حـالی است که مورخانی همچون: ابن‌اثیر، ابن‌کثیر، ابن‌خلدون و ابن تغری بردی، روایت ابومخنف را به‌صورتی مختصر نقل نموده‌اند[4] و در روایات آنها، هیچ اثری از آنچه که ابومخنـف ادعـا کرده، وجود ندارد. الکندی نیز از عبدالکریم حارث نقل نموده که: چـون مقـام قـیس‌رضی الله عنه بـر معاویه‌رضی الله عنه ناگوار گردید، به برخی از بنی‌امیه که در مدینه بودند، نامه‌ای بدین مضمون نوشت: خداوند، به قیس، پاداش نیک عنایت کند؛ البته این موضوع را پوشیده بداریـد. زیـرا مـن، از این می‌ترسم که اگر علی(رضی الله عنه)، از آنچه میان وی و هواداران ما می‌گذرد، اطـلاع یابـد، او را عزل کند. به‌هر حال علی‌رضی الله عنه از این موضوع اطلاع یافت. آن دسته از سران عراق و اهل مدینه که با علی بودند، گفتند: قیس، عوض شده و نیرنگ نموده است. علی‌رضی الله عنه فرمود: وای بر شما! او چنین نکرده است. اما آنان، تأکید کردند که او را باید برکنـار کنـی و بـه‌قـدری پافشـاری نمودند که سرانجام علی‌رضی الله عنه به قیس‌رضی الله عنه، نامه‌ای بدین مضمون نوشت که: «من، نیازمند حضور تو در کنار خویش هستم؛ کسی را جایگزین خود نما و نزد ما بیا».[5]

دکتر یحیی الیحیی در کتاب ارزشمند (**مرویات أبـی‌مخنـف فـی تـاریخ الطبـری**) ایـن روایت را برگزیده و گفته است:

١- تاریخ خلیفة، ص٢٠١؛ فتوح مصر، ص٢٧۴؛ سیر أعلام (١٠٢/٣).

٢- طبقات ابن‌سعد (٥٢/۶)؛ تاریخ بغداد (٧٧/١)؛ سیر أعلام (١٢/٣).

٣- النجوم الزاهرة (٩٧/١)؛ البدایة و النهایة (٢٥١/٧).

۴- مرویات أبی‌مخنف فی تاریخ الطبری، ص٢١٠.

٥- ولاة مصر، ص۴٥.

◙ این روایت را یکی از مصریان ثقه و قابل اعتماد که به اخبار مربوط به سرزمین خویش آگاه‌تر می‌باشد، نقل نموده است.

◙ تارخ‌نگاری مصری، آن را نقل نموده است.

◙ تکات عجیب و غریبی در این روایت، وجود ندارد.

◙ متن این روایت، به‌گونه‌ای است که با سیرت مردمان آن روزگار، سازگاری و هم‌خوانی دارد.

◙ این روایت، بیانگر تردید علی رضي الله عنه در برکنار کردن قیس رضي الله عنه می‌باشد و نشان می‌دهد که پافشاری مردم، او را به این کار واداشته است. چنانچه قیس رضي الله عنه را به همکاری در کنار خویش، فرا خواند. و این، همان کاری است که تمام فرماندهان، درباره‌ی نیروهای کاردیده و توانمند انجام می‌دهند.[۱]

علاوه بر این باید دانست که خیلی‌ها، کوشیدند تا میان علی و قیس رضی الله عنهما را به هم بزنند و شرایط برکناری قیس رضي الله عنه را فراهم آورند. چنانچه برخی از مشاوران علی رضي الله عنه، خواهان برکناری قیس رضي الله عنه گردیدند و شایعاتی را که درباره‌ی قیس رضي الله عنه مطرح شده بود، تأیید نمودند و بر عزل وی، اصرار و پافشاری کردند. همین امر، علی رضي الله عنه را بر آن داشت که نامه‌ای به شرح ذیل، به قیس رضي الله عنه بنویسد:

«من، نیازمند حضور تو در کنار خویش هستم؛ کسی را جایگزین خود نما و نزد ما بیا».[۲]

این نامه، به‌مثابه برکناری قیس رضي الله عنه از ریاست مصر بود. بنا بر بیشتر اقوال، علی رضي الله عنه، اشتر نخعی را جایگزین قیس رضي الله عنه در مصر نمود.[۳] علی رضي الله عنه پیش از حرکت اشتر به سوی مصر، با او دیدار کرد و وضعیت مصر را برایش، بازگو نمود و به او گفت: «خدا، تو را بیامرزد؛ حرکت کن و اگر من، تو را راهنمایی نکردم، به رأی و نظر تو، بسنده نمودم. در مشکلاتی که فرا رویت قرار می‌گیرد، از خداوند، طلب یاری کن. و نرمی و شدت را با هم درآمیز و آنجا که نرمی، سودمند است، ملاطفت و نرمی نما و زمانی که تنها شدت و سخت‌گیری، مفید می‌باشد، شدت به خرج بده».[۴]

۱- مرویات أبی‌مخنف فی تاریخ الطبری، ص۲۱۰.

۲- ولاة مصر، ص۴۵.

۳- فتوح البلدان، ص۲۲۹؛ الولایة علی البلدان (۱۲/۲).

۴- النجوم الزاهرة (۱۰۳/۱).

اشتر، به همراه تعدادی از یارانش، رهسپار مصر گردید و چون به کرانه‌های دریای سرخ رسید، پیش از ورود به مصر درگذشت. گفته می‌شود که با عسل زهرآگینی، مسموم شد. برخی از زنهاریان (اهل خراج)، به مسموم کردن وی، به تحریک معاویه متهم شده‌اند.[۱] البته دست داشتن معاویه در قتل اشتر، از هیچ طریق صحیحی، ثابت نمی‌گردد و ابن‌کثیر[۲] و ابن‌خلدون،[۳] این امر را بعید دانسته‌اند و دکتر یحیی الیحیی نیز همین دیدگاه را دارد.[۴] بنده هم، بر همین پندارم. خلاصه اینکه هرچند اشتر پیش از آنکه کارش را در مصر آغاز نماید، درگذشت، ولی منابع تاریخی از او به عنوان یکی از کارگزاران علی بن ابی‌طالب در مصر یاد نموده‌اند. علی، پس از اشتر، محمد بن ابی‌بکر را بر مصر گماشت.[۵] محمد بن ابی‌بکر، در دوران خلافت عثمان، مدتی در مصر زندگی کرده بود. روایات واردشده، بیانگر این است که هنگام ورود محمد بن ابی‌بکر به مصر، کاردار نخست آن یعنی قیس بن سعد، همچنان در مصر بود و آنجا را ترک نکرده بود. از این‌رو میان محمد بن ابی‌بکر و قیس بن سعد، گفتگویی صورت گرفت و قیس، محمد بن ابی‌بکر را نصایح و اندرزهای ارزشمندی نمود؛ به‌ویژه در رابطه با کسانی که از بابت شهادت عثمان، ناراحت و خشمگین بودند و نیز آن دسته از مصریان که با علی بیعت نکردند. قیس به محمد، چنین فرمود: ای اباالقاسم! تو، از نزد امیر مؤمنان می‌آیی؛ هرچند وی، مرا برکنار نموده، اما این امر، مانع از این نمی‌شود که من، خیرخواه تو و امیر مؤمنان نباشم. من، نسبت به شما، در این مسأله، اطلاع و آگاهی بیشتری دارم. از این‌رو کاری به کار کسانی مگیر که با علی بیعت نکرده‌اند. اگر نزدت آمدند، پذیرایشان باش و چون از حضور یافتن در نزدت، خودداری کردند، آنان را به حضور مخواه و هر کس را در جایگاهش قرار بده، و اگر این امکان برایت فراهم بود که به عیادت بیماران بروی و در تشییع جنازه‌ها شرکت کنی، حتماً این کار را بکن و بدان که چیزی از تو، کم نمی‌شود».[۶]

۱- النجوم الزاهرة (۱۰۴/۱)؛ سیر أعلام النبلاء (۳۴/۴).

۲- البدایة و النهایة (۳۰۳/۸)

۳- تاریخ ابن‌خلدون (۱۱۲/۴).

۴- مرویات أبی‌مخنف فی تاریخ الطبری، ص۲۲۴.

۵- النجوم الزاهرة (۱۰۶/۱).

۶- تاریخ ابن‌عساکر (۱۸۱/۲۲).

سپس قیس ﷺ به مدینه بازگشت و پس از آن، به امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب ﷺ در کوفه پیوست و با وی، در جنگ صفین همراه شد. او در آن روز، ابیات زیر را بر زبان می‌راند:

هذا اللواء الذی کنا نحف به — مع النبی و جبریل لنا مدد
ما ضر من کانت الأنصار عیبته — أن لا یکون له من غیرهم أحد
قوم إذا حاربوا طالت أکفهم — بالمشرفیة حتی یفتح البلد

یعنی: «این، درفشی است که همراه پیامبر ﷺ پیرامونش گرد می‌آمدیم و جبرئیل ﷺ یاور و یاری‌دهنده‌ی ما بود. کسی که انصار، رازدار وی باشند، از اینکه دیگران با او همراه نشوند، هیچ زیانی نمی‌بیند. قومی که هنگام جنگ و کارزار، دست به شمشیر می‌برند و تا فتح و پیروزی می‌رزمند».

قیس ﷺ تا پایان خلافت علی بن ابی‌طالب ﷺ در کنار ایشان بود و چون حسن مجتبی ﷺ به خلافت رسید، در کنار وی ماند و حتی جزو پیشاهنگان لشکر حسن ﷺ بود و چون حسن ﷺ با معاویه ﷺ، صلح نمود، قیس ﷺ با معاویه ﷺ بیعت کرد و سپس به مدینه بازگشت و به عبادت، روی آورد.[1]

۵ ـ قیس بن سعد ﷺ گوید: «ما، آنچه را که بذل و بخشش نماییم، بازپس نمی‌گیریم».[2]

موسی بن ابی‌عیسی می‌گوید: شخصی، از قیس بن سعد بن عباده ﷺ، سی‌هزار درهم، قرض گرفت. زمانی که آن شخص، برای بازپرداخت بدهی‌اش، نزد قیس ﷺ آمد، قیس ﷺ از پذیرفتن آن پول، خودداری کرد و فرمود: «ما، چیزی را که به کسی بدهیم، بازپس نمی‌گیریم».[3]

۱- الإستیعاب (۱۲۹۰/۳).
۲- همان (۱۲۹۱/۳).
۳- همان (۱۲۹۱/۳).

٦ ـ قیس بن سعدرضی‌الله‌عنه : «نیازت را گفتی و چه خوب گفتی»![1]

پیرزنی، نزد قیس بن سعد بن عباده‌رضی‌الله‌عنه آمد. قیس‌رضی‌الله‌عنه که آن پیرزن را می‌شناخت، پرسید: چطوری؟ پاسخ داد: «من، در حضور تو خدای را می‌ستایم که در خانه‌ام، موشی هم یافت نمی‌شود که راه برود». قیس‌رضی‌الله‌عنه فرمود: «نیازت را گفتی و چه خوب گفتی! خانه‌ات را برایت آکنده از موش می‌کنم».[2] آن‌گاه دستور داد مقدار زیادی آرد و روغن به آن پیرزن بدهند و به تمام نیازهایش رسیدگی کنند. آن پیرزن، مواد غذایی را گرفت و رفت.[3] ابن‌عبدالبر رحمه‌الله، این ماجرا را نقل نموده و آن را مشهور و صحیح دانسته است.[4]

٧ـ وضعیت شخصی که قیس‌رضی‌الله‌عنه آرزو کرد، عملی همچون عمل او داشته باشد:

قیس بن سعدرضی‌الله‌عنه می‌گوید: آرزو کردم وضعیتی همچون وضعیت شخصی داشته باشم که در مسیر شام، دیدم. در بین راه، خیمه‌ای دیدیم و گفتیم: خوبست اینجا بار بیندازیم و استراحت کنیم. زنی، در خیمه بود. دیری نپایید که مردی، آمد و تعدادی شتر با خود داشت. وی، از همسرش پرسید: اینها کیستند؟ پاسخ داد: مردمانی که مهمانت شده‌اند. آن مرد، بی‌درنگ یکی از شترانش را آورد و پی‌پایش را زد و سپس گفت: این را بگیرید و نحر کنید.

گوید: آن شتر را نحر کردیم و بدین‌سان گوشت تازه‌ای خوردیم. روز بعد، آن مرد، شتر دیگری آورد و آن را پی کرد و گفت: نحرش کنید. ما نیز همین کار را کردیم. البته به او گفتیم که هنوز گوشت داریم. گفت: ما، از مهمانان خود، فقط با غذای تازه، پذیرایی می‌کنیم.

گوید: به همراهانم گفتم: اگر نزد این مرد بمانیم، هیچ شتری، برایش باقی نمی‌ماند. پس بیایید تا هرچه زودتر راه بیفتیم. به خدمتکارم نیز گفتم: هر چه داری، بیاور. گفت: فقط چهارصد درهم داریم. گفتم: آن چهارصد درهم و نیز لباسم را بیاور. بدین ترتیب آماده‌ی حرکت شدیم؛ گفتم: پیش از آمدن آن مرد، دست به‌کار شوید. پول‌ها و لباس را به همسر

١- تاریخ دمشق (٢٨٦/٥٢).

٢- تاریخ دمشق (٢٨٦/٥٢).

٣- تاریخ دمشق (٢٨٦/٥٢).

٤- الإستیعاب (١٢٩٢/٣).

وی دادیم و حرکت کردیم. راه زیادی نرفته بودیم که از دور شخصی، نمایان شد. گفتم: آن شخص که می‌آید، کیست؟ گفتند: نمی‌دانیم. چون نزدیک‌تر شد، دیدیم همان مرد است؛ نیزه‌اش را به دست داشت و سوار بر اسب، به سوی ما می‌آمد. گفتم: ای وای! چه بد شد! به خدا سوگند که حتماً آنچه را که به او داده‌ایم، ناچیز دانسته است. زمانی که آن مرد، به ما رسید، گفت: کالایتان را بگیرید؛ مال خودِتان. به او گفتم: به خدا سوگند، فقط همین، با ما بود و هر چه با خود داشتیم، جمع کردیم و برایت گذاشتیم. گفت: به خدا سوگند منظور من، بازپس دادن کالای شماست؛ آن را بگیرید. گفتیم: نه؛ ما این کار را نمی‌کنیم. گفت: به خدا سوگند تا آن زمان که یک نفر از شما، زنده بماند، به زور نیزه‌ام، شما را به این کار، مجبور می‌سازم.

گوید: ناگزیر، کالایمان را گرفتیم. بدین ترتیب آن مرد، در حالی بازگشت که می‌گفت: ما، ضیافت و پذیرایی خویش از مهمانمان را نمی‌فروشیم.[۱]

۸ ـ بخشنده‌ترین مردم...:

سه نفر، در مورد اینکه چه کسی، از همه بخشنده‌تر است، سخن به میان آوردند. یکی از آنان، گفت: بخشنده‌ترین مردم، عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب رضی الله عنه است. دیگری گفت: سخاوتمندترین شخص در دوران ما، قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنه است. سومی گفت: عرابه‌ی اوسی، از همه، بخشنده‌تر است. آن سه، بر نظر خود پافشاری می‌کردند تا آنکه شخصی، به آنها پیشنهاد نمود که هر یک از آنان، به سراغ فرد مورد نظرش برود و از او چیزی درخواست نماید و آن‌گاه جمع شوید و قضاوت نمایید که چه کسی از همه بخشنده‌تر است؟ کسی که عبدالله بن جعفر رضی الله عنه را از همه بخشنده‌تر می‌دانست، به سراغش رفت و زمانی عبدالله بن جعفر رضی الله عنه را دید که پای در رکاب مرکبش نهاده بود و قصد رفتن به کشتزارش را داشت. وی، به عبدالله رضی الله عنه گفت: «ای پسرعموی رسول‌خدا!» فرمود: «چه می‌خواهی؟ بگو». گفت: «مسافر در راه‌مانده‌ای هستم». عبدالله رضی الله عنه پایش را از رکاب، درآورد و گفت: پای در رکاب بگذار و بر مرکب، سوار شو و آنچه را که در خورجین است، بردار، جز شمشیری که در آنست؛ زیرا از شمشیرهای علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه می‌باشد». آن‌گاه سواری و خورجینش را

۱- تاریخ دمشق (۲۸۶/۵۲).

آورد. مقداری ردا و چادر ابریشمین و نگارین و نیز چهارهزار دینار در خورجین بود. البته ارزشمندترین چیزی که در آن وجود داشت، شمشیر بود.

کسی که قیس بن سعد﵁ را از همه بخشنده‌تر می‌دانست، برای منظوری که بیان شد، به سراغ وی رفت، اما نتوانست قیس﵁ را ببیند. از این‌رو بازگشت. البته کنیز قیس﵁ از آن مرد پرسید: اینک، قیس﵁ خوابیده است؛ چه‌کار داری؟ پاسخ داد: «مسافر در راه‌مانده‌ای هستم». آن کنیز گفت: برآوردن نیازت، آسان‌تر از بیدار کردن قیس﵁ است؛ هفتصد دینار در این کیسه است. امروز چیزی جز این، در خانه‌ی قیس﵁ یافت نمی‌شود. البته به آغل شتران برو و شتری برای سفر خویش بردار و غلامی هم برای سفر خویش برگزین. قیس﵁ از خواب بیدار شد و چون آن کنیز، کاری را که کرده بود، بازگو نمود، قیس﵁، او را آزاد نمود و به او گفت: «چرا مرا بیدار نکردی تا از کالاهای غیرنقدی و اثاث خانه هم به او می‌دادم تا مبادا آنچه به او داده‌ای، برایش کافی نباشد».

فردی که عرابه‌ی اوسی را از همه سخی‌تر می‌دانست، نزد وی رفت و او را در حالی ملاقات نمود که بینایی‌اش را از دست داده بود و بر دو غلام تکیه کرده و به قصد نماز، از خانه‌اش بیرون شده بود. آن شخص، عرابه را صدا زد. عرابه گفت: «چه می‌خواهی؟ بگو». گفت: «مسافر در راه‌مانده‌ای هستم». عرابه پس از شنیدن درخواست آن شخص، دستانش را از روی آن دو غلام برداشت و دست راستش را بر روی دست چپش زد، آن‌گاه آهی کشید و ضمن اشاره به آن دو غلام که برای خدمت خویش نگه داشته بود، فرمود: «آن دو، ا ز تو باشند؛ من، آنها را آزاد کردم؛ می‌خواهی آنان را برای خود نگه دار، و اگر هم خواستی، آزادشان کن». آن شخص، دو غلامی را که عرابه، به وی بخشیده بود، تحویل گرفت و بازگشت.

مردم درباره‌ی این سه سخاوتمند، بدین شکل قضاوت کردند که:

ابن‌جعفر﵁، واقعاً مال هنگفت و فراوانی، بذل و بخشش نموده و چنین بذل و بخششی، از او بعید نبود، اما وی، از دادن شمشیر خودداری کرد. قیس﵁ هم یکی از سخاوتمندان است؛ وی، دست کنیزش را برای بذل و بخشش، باز گذاشته و به او اجازه داده بود که از مالش، بدون اطلاع وی، بذل و بخشش کند؛ چنانچه آن‌همه بذل و بخشش کنیزش را نیک

برشمرد و او را به پاس این کار، آزاد نمود. البته مردم، عرابه‌ی اوسی را از همه بخشنده‌تر دانستند؛ چراکه وی، تمام دارایی‌اش را که همان دو غلام بودند، به آن مرد بخشید.[۱]

۹ـ گزارشی مربوط به قیسﷺ که صحیح نیست:

پادشاه روم، به معاویه بن ابی‌سفیانﷺ پیغام داد که شلوار بلندقامت‌ترین مرد عرب را برایم بفرست. معاویهﷺ به قیسﷺ گفت: اینک به شلوارت، نیاز پیدا کرده‌ایم! راوی گوید: قیسﷺ همان‌جا برخاست و شلوار را درآورد و جلوی معاویه گذاشت. معاویهﷺ گفت: «رحمت خدا، بر تو باد! چرا چنین کردی؟ آیا بهتر نبود، به خانه‌ات می‌رفتی و شلوارت را برایمان می‌فرستادی؟» قیسﷺ، در قالب شعر، دلیل کارش را این‌گونه بیان نمود که خواستم همه بدانند و شاهد باشند که این شلوار، شلوار من است و کسی نگوید که قیس، از دیدگان پنهان شده و بدین ترتیب شلوارم را از آنِ یکی از مردان درشت‌اندام و بلندقامت عاد بپندارد.

گوید: معاویهﷺ بلندقامت‌ترین مرد لَشکرش را به حضور خواست و چون آن شلوار را بر بینی‌اش نهاد، از پایین، روی زمین قرار می‌گرفت.[۲]

ابوعمر بن عبدالبر رحمه‌الله می‌گوید: «گزارشی که در این زمینه نقل شده، بی‌اساس، دروغ و ساختگی و بدون سند است و با ویژگی‌های اخلاقی قیسﷺ و نیز سیرت و منش او و همچنین پاکدامنی و بی‌آلایشی وی، هیچ هم‌خوانی و شباهتی ندارد؛ بلکه قصه‌ی بی‌اساس و دروغینی است».[۳]

۱۰ـ نخبگان کاردان و نکته‌سنج:

قیس بن سعدﷺ یکی از افراد صاحب‌نظر و زیرک بود. ابن‌شهاب می‌گوید: مردم، پنج نفر را به‌هنگام بروز آشفتگی و اختلاف، زیرک و کاردان می‌دانستند و آنان را صاحب‌نظر می‌شناختند: معاویه بن ابی‌سفیان، عمرو بن عاص، قیس بن سعد، مغیره بن شعبه و عبدالله بن

۱- نگا: تاریخ دمشق (۲۸۶/۵۲).

۲- این ماجرا، در تاریخ دمشق (۲۹۳،۲۹۴/۵۲) نقل شده است. [از آنجا که ذکر چنین روایتی، ضرورت چندانی ندارد، و مؤلف به‌قصد رفع برخی از اتهامات واردشده بر قیسﷺ، به ذکر این روایت پرداخته، از نقل روایت دیگری که نویسنده‌ی کتاب، در این زمینه آورده است، صرف نظر می‌کنیم و به بیان دیدگاه ابوعمر بن عبدالبر اندلسی رحمه‌الله می‌پردازیم که مؤلف، در نقد این روایت، بدان اشاره نموده است. (مترجم)]

۳- نگا: الإستیعاب (۱۲۹۳/۳).

بدیل خزاعی. قیس و ابن‌بدیل، با علیﷺ همراه بودند. مغیره، در طائف، گوشه‌نشینی اختیار کرده بود تا آنکه داورها، به اتفاق نظر رسیدند. قیسﷺ می‌گفت: اگر اسلام (و منع دینی) نبود، آن‌چنان مکر و فریبی به‌کار می‌بردم که عرب‌ها، تاب آن را نیاورند». [۱]

۱۱ـ دوست داریم با پولمان، برای قیسﷺ، ریشی خریداری کنیم:

زبیر بن بکار گوید: صورت قیس بن سعد، عبدالله بن زبیر و شریح قاضی، بی‌موی بود و ریش نداشتند. شخصی غیر از زبیر بکار می‌گوید: انصار می‌گفتند: «دوست داریم با پولمان، برای قیسﷺ، ریشی خریداری کنیم». البته با این حال، نکوروی و زیبا بود. [۲]

۱۲ـ چرا عده‌ی اندکی به عیادتم آمدند؟

قیس بن سعدﷺ معامله‌ای به ارزش نودهزار با معاویهﷺ انجام داد. شخصی در مدینه بانگ برآورد: هر کس، وام می‌خواهد، به خانه‌ی سعد برود. وی، به هر کس که قرض می‌داد، سندی، تنظیم می‌نمود که مؤید بستانکاری‌اش از آن شخص باشد. پس از چندی، قیسﷺ بیمار شد و عده‌ی اندکی، به دیدنش رفتند. از این‌رو به همسرش قریبه بنت ابی‌قحافه، خواهر ابوبکر صدیقﷺ فرمود: «چرا عده‌ی اندکی به عیادتم آمدند؟» پاسخ داد: «بدین خاطر که تو، از آنان بستانکاری». قیسﷺ سند بستانکاری خود را برای بدهکارانش فرستاد [۳] و بدین ترتیب بدهی آنان را بخشید. در روایتی آمده است: ...بیمار شد و عده‌ی اندکی، به عیادتش رفتند. به او گفته شد: بدهکارانت، به‌خاطر بدهیشان به تو، خجالت می‌کشند. از این‌رو به شخصی دستور داد تا جار بزند که قیس بن سعد، بدهی بدهکارانش را بخشیده است. بدین‌سان عده‌ی زیادی به عیادتش آمدند، آن‌چنانکه از انبوه جمعیت عیادت‌کنندگان، پله‌ی خانه‌اش، خراب شد. [۴]

۱- تاریخ دمشق (۲۸۷/۵۲).

۲- الإستیعاب (۱۲۹۲/۳).

۳- تاریخ دمشق (۲۸۴/۵۲).

۴- الإستیعاب (۱۲۹۳/۳).

۱۳ـ پذیرایی قیس بن سعد رضی الله عنه از همراهانش در سفر:

قیس بن سعد رضی الله عنه در سفرهایش با رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، به مردم غـذا مـی‌داد. او ظـرف غـذایی داشت که در میان مردم می‌گرداند و از همراهانش پذیرایی می‌کـرد و چـون توشـه‌اش تمـام می‌شد، قرض می‌کرد. وی، هر روز با صدای بلند می‌گفت: بفرمایید گوشت و آبگوشت.

١٤ـ تیرگی روابط قیس و معاویه رضی الله عنهما با یکدیگر، اساسی ندارد:

در روایتی آمده است: معاویه، به قیس گفت: تو، یکی از علمای یهود هستی؛ اگر ما، بـر تو پیروز شویم، تو را می‌کشیم و اگر تو، بر ما غالب شوی، با تو ستیز می‌کنیم. قـیس گفـت: همانا تو و پدرت، دو بت از بت‌های دوران جاهلیت هستید که به‌اجبـار اسـلام آوردیـد و بـه میل خود، از اسلام، خارج شدید.[1]

ذهبی می‌گوید: این روایت، منقطع است و روایت منقطع، در شمار روایات ضعیف قـرار دارد.

۱۵ـ وفات قیس بن سعد رضی الله عنه :

قیس رضی الله عنه در اواخر حکم‌رانی معاویه رضی الله عنه درگذشت. و این، نظرِ خلیفه بن خیـاط[2] و ذهبـی[3] است. ابن‌حبان رحمه الله می‌گوید: قیس رضی الله عنه در سال ۸۵ هجری در زمان خلافت عبـدالملک، دیده از جهان فرو بست.[4] ابـن‌حجـر رحمـه الله، دیـدگاه خلیفـه بـن خیـاط و ذهبـی را دارد.[5] ابن‌عبدالبر می‌گوید: قیس رضی الله عنه در مدینه سکونت گزید و به عبادت روی آورد تا آنکه در سال ۶۰ هجری وفات نمود و نیـز گفتـه شـده: در سـال ۵۹ هجـری در اواخـر خلافـت معاویـه رضی الله عنه درگذشت. او، شخصی بلندقامت و بی‌ریش بود.

۱- سیر أعلام النبلاء (۱۱۱/۳).
۲- الإصابة (۳۶۱/۵).
۳- سیر أعلام النبلاء (۱۱۲/۳).
۴- الإصابة (۳۶۱/۵).
۵- الإصابة (۳۶۱/۵).

۲ـ ابومحمد، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی

او، عبیدالله فرزند عباس بن عبدالمطلب هاشمی، پسرعموی رسول‌خدا ﷺ است.[۱] مادرش، ام‌فضل لبابه‌ی کبری بنت حارث بن حزن بن بجیر الهزم بن رویبه بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه می‌باشد.[۲] او، چند برادر داشت که عبارتند از: عبدالله، کثیر، فضل، قثم، معبد، و تمّام.[۳]

۱ـ زنان و فرزندان عبیدالله رضی الله عنه

عبیدالله بن عباس رضی الله عنه، فرزندی به نام محمد داشت و کنیه‌اش ابومحمد، برگرفته از نام همین فرزندش بود. مادر محمد، فرعه[۴] بنت قطن بن حارث بن حزن بن بجیر بن هزم بن هلال بن عامر بود. عباس،[۵] نام یکی دیگر از فرزندان عبیدالله بن عباس رضی الله عنه است.. عالیه، نام یکی از دختران عبیدالله می‌باشد که در ازدواج علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب درآمد و از علی بن عبدالله، صاحب فرزندی به نام محمد شد و در نسل وی، خلافت بنی‌عباس شکل گرفت. میمونه، دختر دیگر عبیدالله می‌باشد. و مادر اینها، بانویی به نام عائشه بنت عبدالله از قبیله‌ی مذجح بود.[۶]

لبابه و ام‌محمد از خانمی به نام عمره بنت عریب حمیری زاده شدند.[۷] عبدالرحمن و قثم نیز از ام‌حکیم بنت قارظ بن خالد کنانی به دنیا آمدند.[۸]

از دیگر فرزندان عبیدالله، می‌توان عبدالله، جعفر، ام‌کلثوم، ام‌عباس و عمره را نام برد که از یکی از کنیزان عبیدالله، زاده شدند.[۹]

۱- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۴/۱). سیر أعلام النبلاء (۵۱۲/۳).
۲- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۲/۱).
۳- سیر أعلام النبلاء (۵۱۳/۳).
۴- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۲/۱).
۵- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۲/۱).
۶- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۲/۱).
۷- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۳/۱).
۸- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۳/۱).
۹- نسب قریش، ص۳۱؛ طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۴/۱).

۲ـ سن و سال عبیدالله رضی الله عنه و دیدارش با رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم

عبیدالله بن عباس رضی الله عنه، یک سال از برادرش عبدالله بن عباس رضی الله عنه کوچک‌تر بود.[۱] وی، هنگام رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، دوازده سال داشت. بنابراین رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم را دید و از ایشان، حدیث شنید.[۲] در سنن نسائی رحمه‌الله، حدیثی آمده که عبیدالله بن عباس رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، روایت نموده است. در این روایت آمده است: غمیصاء یا رمیصاء نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمد و از شوهرش شکایت کرد که نمی‌تواند با او نزدیکی نماید. دیری نگذشت که شوهرش آمد و گفت: ای رسول‌خدا! او دروغ می‌گوید. من، توان این کار را دارم، اما او، خواهان شوهر اولش می‌باشد. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: (**لیسَ ذلک تَذُوقِی عُسَیْلَتَهُ**)[۳] یعنی: «تا زمانی که از او لذت نبرده‌ای (با یکدیگر همبستر نشده‌اید) این کار، ممکن نیست».

امام احمد رحمه‌الله نیز روایتی از طریق هشیم با همان اسناد روایت پیشین، نقل نموده که راویان آن، ثقه و مورد اعتمادند. البته در این روایت، تصریح نشده که عبیدالله رضی الله عنه شخصاً آنجا حضور داشته است.[۴] هیثمی نیز در المجمع،[۵] به‌طور مختصر از عبیدالله و فضل بن عباس، روایت نموده و گفته است: این روایت را ابویعلی، نقل نموده و صحیح است.[۶] ذهبی، روایت نسائی را مرسل دانسته است.[۷]

کسانی که از عبیدالله رضی الله عنه روایت کرده‌اند، عبارتند از: پسرش عبدالله، عطاء، ابن‌سیرین، و سلیمان بن یسار و.... وی، شخصِ شریف، بزرگوار، بخشنده و قابل ستایشی بود.[۸]

رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، میان عبدالله، عبیدالله و کثیر فرزندان عباس رضی الله عنهم، مسابقه می‌گذاشت:

عبدالله بن حارث رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، عبدالله، عبیدالله و کثیر، فرزندان عباس رضی الله عنه را در یک ردیف قرار می‌داد و سپس می‌فرمود: هر کس، زودتر به من برسد، فلان جایزه را

۱- الإستیعاب (۱۰۰۹/۳).

۲- طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۴/۱).

۳- سنن نسائی (۱۴۸/۶)؛ البته در چاپ، نام راوی از عبیدالله به عبدالله تغییر نموده است.

۴- مسند احمد (۲۱۴/۱).

۵- المجمع (۳۴۰/۴).

۶- سیر أعلام النبلاء (۵۱۳/۳).

۷- سیر أعلام النبلاء (۵۱۳/۳).

۸- سیر أعلام النبلاء (۵۱۳/۳).

خواهد داشت. بچه‌ها، به سمت رسول‌خدا ﷺ با یکدیگر مسابقه می‌دادند و در آغوش رسول اکرم ﷺ و بر پشت ایشان، قرار می‌گرفتند. رسول‌خدا ﷺ آنان را می‌بوسید و آنها را در آغوش می‌گرفت.[1]

عباس رضی الله عنه، عبیدالله را بیش از قثم دوست داشت:

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می‌گوید: من، قثم و عبیدالله بن عباس در دوران کودکی، مشغول بازی بودیم که رسول‌خدا ﷺ، سوار بر مرکب، ازآنجا گذشت و فرمود: «این را برایم بالا بگذارید» و آن‌گاه مرا جلوی خویش سوار کرد. درباره‌ی قثم نیز فرمود: این را برایم بالا بگیرید و سپس او را پشت سر خویش نشاند.

گوید: عبیدالله، برای عباس از قثم محبوب‌تر بود، اما شرم رسول‌خدا ﷺ از عمویش، مانع از آن نشد که قثم را سوار کند و عبیدالله را بگذارد و سوارش نکند.[2]

عبیدالله رضی الله عنه، کارگزار امیرمؤمنان علی رضی الله عنه در یمن:

امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه، عبیدالله بن عباس رضی الله عنه را بر یمن گماشت و او را امیر حج قرار داد. چنانچه سال‌های سی و شش و سی وهفت هجری، عبیدالله رضی الله عنه، امیر حج بود و در سال بعد، یعنی سال سی و هشت هجری نیز از سوی علی رضی الله عنه به عنوان امیر حج، تعیین شد؛ در آن سال، معاویه رضی الله عنه یزید بن شجره‌ی رهاوی را برای اقامه‌ی حج، فرستاده بود. بدین ترتیب عبیدالله و یزید بن شجره، هر دو، به عنوان امیر تعیین شدند و چون با هم دیدار کردند، هر یک از آنان، از دیگری خواستار پذیرش امارت خویش بود. بنابراین در این زمینه به توافق نرسیدند و قرار بر آن شد که شیبه بن عثمان، برای مردم امامت دهد. البته درباره‌ی این گزارش تاریخی، میان سیرت‌نگاران، اختلاف نظر وجود دارد. چنانچه برخی، این گزارش را مربوط به قثم بن عباس دانسته‌اند. خلیفه بن خیاط می‌گوید: معاویه رضی الله عنه در سال ۴۰ هجری، بسر بن ارطأة عامری رضی الله عنه را به یمن فرستاد، در حالی که عبیدالله بن عباس رضی الله عنه، از سوی علی رضی الله عنه، به عنوان کاردار یمن، گماشته شده بود. وی، تا شهادت علی رضی الله عنه در یمن، به عنوان والی، انجام وظیفه کرد.[3]

۱- مسند احمد (۴۵۹/۱)، شماره‌ی ۱۸۳۶.

۲- تاریخ دمشق (۳۵۳/۳۹)؛ الطبقات، تحقیق سلمی (۱۴/۲)، سند این روایت، حسن است.

۳- الإستیعاب (۱۰۰/۳).

تحلیلی بر روایت مربوط به کشته شدن دو تن از فرزندان عبیدالله ﷺ بـه دسـت بسر بن ارطأة بن ابی‌ارطأة:

برخی از تاریخ‌نگاران، نوشته‌اند که بسر بن ارطـأة بـن ابـی‌ارطـأة، عبـدالرحمن و قـثم، فرزندان عبیدالله بن عباس ﷺ و نیز تعدادی از یاران علی ﷺ را در یمن به قتل رسـاند و سـپس به شام بازگشت. و چون این خبر به امیر مؤمنان علی ﷺ رسید، جاریه بـن قدامـه‌ی سـعدی را گسیل داشت و جاریه نیز همان کاری را کرد که بُسر کرده بود؛ البته با این تفاوت که جاریه، هواداران عثمان را در یمن کشت.[۱]

ابن‌کثیر رحمه‌الله می‌گوید: این گزارش تاریخی، نزد سیرت‌نگاران دارای شهرت اسـت، ولی بنده، در مورد صحت و درستی این خبر، دیدگاه دیگری دارم.[۲]

بدون تردید در آن دوران هیچ‌یک از افراد بـی‌طـرف، حتـی در درگیـری‌هـای بصـره و جنگ صفین، کشته نشد. از این‌رو کشته شدن کودکان و افراد بی‌طـرف در زمـان صـلح، بـه هیچ عنوان قابل قبول و بـاورکردنی نیسـت؛ چراکـه چنـین رویکـردی، بـا آیـین مسـلمانان و ارزش‌های اخلاقی و دینی آنان، هم‌خوانی ندارد.[۳]

البته این روایت را ابن‌سعد از طریق واقدی که متروک است، روایت نموده و طبری، آن را در تاریخ خود از زیاد بکائی از عوانه نقل نموده است.[۴] سند این روایت، منقطع مـی‌باشـد؛ چراکه در جرح عوانه بن حکم، سخنانی گفته شده و ابن عبدالبر در الإستیعاب[۵] ایـن داسـتان را از طریق هشام کلبی از ابی‌مخنف، آورده اسـت و هـر دو، متـروک‌انـد. چنانچـه بـه‌اتفـاق علمای جرح و تعدیل، هشام بن محمد سائب کلبی، جزو شیعیان غالی و گزافکار بوده است. امام احمد رحمه‌الله می‌گوید: چه کسی از او روایت می‌کند؟! من، گمان نمی‌کـنم کسـی، از او روایت نماید. دارقطنی رحمه‌الله می‌گوید: متروک است.[۶] ابـن‌حبـان رحمـه‌الله مـی‌گویـد:

۱- تاریخ طبری (۵۵/۶).

۲- البدایة و النهایة (۳۴۴/۷).

۳- الإنصاف، دکتر حامد، ص۵۷۵.

۴- نگا: تاریخ طبری (۱۳۹/۵)؛ طبقات، تحقیق سلمی (۲۱۳/۱).

۵- الإستیعاب (۸۹/۱).

۶- المجروحین، از ابن حبان (۹۱/۳)؛ تذکرة الحفاظ (۳۴۳/۱).

جزو شیعیان غالی و گزافکار است.[1] ابن‌عساکر رحمه‌الله می‌گوید: رافضی است و ثقه و قابل اعتماد نمی‌باشد.[2] ذهبی رحمه‌الله می‌گوید: رافضی نسب‌شناسی است.[3] اما ابومخنف لوط بن یحیی، شخص گمراهی بوده که ابن‌عدی رحمه الله، او را یکی از راویان اصلی شیعه برشمرده[4] و ابن‌تیمیه رحمه الله نیز، او را شیعه دانسته و درباره‌اش گفته است: متروک دروغ‌گو و کذابی است.[5] تاریخ‌نگار معتبر و قابل اعتماد، خلیفه بن خیاط، ماجرای کشتار هواداران علی رضی الله عنه در یمن یا حجاز به دست بُسر رضی الله عنه را نه در تاریخش[6] آورده و نه در طبقاتش؛[7] بلکه فقط به ذکر گسیل وی از سوی معاویه رضی الله عنه به یمن و حجاز پرداخته است. چنانچه بخاری رحمه‌الله در التاریخ الکبیر[8] و حاکم رحمه الله، در المستدرک،[9] چنین کرده‌اند. بنابراین روایت مربوط به کشته شدن دو تن از فرزندان عبیدالله رضی الله عنه به دست بسر بن ارطأة بن ابی‌ارطأة، بی‌اساس است و هیچ صحتی ندارد. اهل شام، بُسر را جزو کسانی می‌دانند که از رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم، حدیث شنیده و او، یکی از کسانی است که عمر بن خطاب رضی الله عنه، وی را در جریان فتح مصر، به عنوان نیروی کمکی، برای لشکر عمرو بن عاص رضی الله عنه گسیل نمود. البته در این زمینه، میان سیرت‌نگاران، اختلاف نظر وجود دارد؛ چنانچه برخی، زبیر، عمیر بن وهب، خارجه بن حذافه و بسر بن ارطأة رضی الله عنهم را به عنوان نیروی پشتیبانی عمر فاروق رضی الله عنه برای عمرو رضی الله عنه برشمرده‌اند؛ ولی بیشتر سیرت‌نگاران، زبیر، مقداد، عمیر بن وهب و خارجه بن حذافه رضی الله عنهم را به عنوان نیروی کمکی عمر رضی الله عنه به عمرو بن عاص رضی الله عنه، نام برده‌اند. و همین، صحیح‌تر است. بُسر رضی الله عنه، دو حدیث از رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم روایت نموده است:

۱- المجروحین (۹۱/۳).

۲- سیر أعلام النبلاء (۱۰۲/۱۰).

۳- تذکرة الحفاظ (۳۴۳/۱).

۴- الکامل فی ضعفاء الرجال (۲۱۱۰/۶)

۵- منهاج السنة (۸۲/۵).

۶- تاریخ خلیفه، ص۱۹۸.

۷- طبقات ابن‌خیاط، ص۲۷.

۸- التاریخ الکبیر (۱۲۳/۲).

۹- المستدرک (۵۹۱/۳)

۱ـ(**لا تقطع الأیـدی فـی المغـازی**)[1] یعنـی: «دسـتها (یعنـی دسـت دزد) در جنگهـا قطـع نمی‌شود».

۲ـ روایتی در زمینه‌ی دعاست که رسول‌خدا ﷺ می‌گفـت: (**اللهـم أحسـن عاقبتنـا فـی الأمور کلها و أجرنا من خزی الدنیا و عذاب الآخرة**)[2] یعنی: «بارخدایا! فرجام مـا را در تمـام امور، نیک بگردان و ما را از رسوایی دنیا و عذاب آخرت، پناه بده».

با یک پژوهش سالم و بدور از غرض، می‌توان به بی‌اساس بودن ماجرای کشته شدن دو تن از فرزندان عبیدالله رضي الله عنه به دست بسر بن ارطأة بن عامری رضي الله عنه، پی برد. شعری کـه در برخـی از کتاب‌های تاریخ و ادبیات، به عائشه بنت عبدالله، مـادر دو پسـربچه‌ی مـذکور نسـبت داده شده، هیچ پایه و اساسی ندارد؛ در این شعر آمده است:

ها مـن أحسـن بابنـی اللذین همـا ... کـالدرتین تشـظی عنهمـا الصدف
ها مـن أحسـن بابنـی اللذین همـا ... سمعی و عقلی فقلبی الیوم مختطف
حدثت بسرا و ما صدقت ما زعموا ... من میـلهم و من الإثم الذی اقترفوا
أنحـی علـی ودجـی ابنـی مرهفـة ... مـشحـوذة وکـذاک الإثـم یـقتـرف

یعنی: «آی! چه کسی، از دو پسربچه‌ام خبـر دارد کـه همچـون مرواریـد از صـدف جـدا شدند؟ آی! چه کسی، از دو کودکم که مایه‌ی شنوایی و عقل من بودند، باخبر است؟ به مـن از بُسر و اینکه آنان را کشته است، خبر دادند، اما من، ارتکاب چنین گنـاهی را بـاور نکـردم. او، بر رگ گردن پسرانم، شمشیر تیز و بُرنده کشید؛ چنین است که گناه، انجام می‌شود».

در قالب همین روایت بی‌اساس، نقل شده که عائشه دختر عبدالله، از غـم و انـدوه کشـته شدن پسرانش، دیوانه شد و هر سال، در موسم حج، این شعر را می‌خواند.[3] به‌هر حال، کشـته شدن دو تن از پسران عبیدالله رضي الله عنه به دست بُسر، صحت ندارد.

سخنی از عبیدالله رضي الله عنه درباره‌ی سخاوت و بخشندگی یکی از بادیه‌نشینان:

۱- مسند احمد (۱۸۱/۴)؛ این حدیث، حسن است.

۲- مسند احمد (۱۸۱/۴)؛ این حدیث، حسن است.

۳- الإستیعاب (۸۹/۱).

باری عبیدالله بن عباس به همراه یکی از غلامانش، به سفر رفت؛ در بین راه، خانه‌ی بادیه‌نشینی را دیدند. عبیدالله به غلامش فرمود: ای کاش، امشب را مهمان این خانه می‌شدیم. عبیدالله، مردی خوش‌روی و زیبا بود. همین‌که بادیه‌نشین، او را دید، دانست که آدمِ بزرگی است. از این‌رو به همسرش گفت: شخصِ بزرگواری، مهمان ما شده است. و آن‌گاه عبیدالله را به خانه‌اش دعوت کرد و از همسرش پرسید: آیا چیزی برای شام میهمانمان داریم؟ پاسخ داد: خیر؛ فقط همین چارپا را داریم که شیرش، مایه‌ی زندگانی دخترت هست. گفت: چاره‌ای جز این نداریم که آن را سر ببریم. آن زن، پرسید: آیا می‌خواهی با این کار، دخترت، بمیرد؟ آن مرد، در پاسخ همسرش، چنین سرود:

یا جارتـی لا توقظی البنية إن توقيـظها تنتحب عليّـه
و تنزع الشفرة من يديّه

یعنی: «ای همسرم! دخترکم را بیدار نکن که اگر بیدار شود، زارزار می‌گرید و دلم می‌سوزد و باعث می‌شود که چاقو را کنار بگذارم و از ذبح این حیوان، منصرف شوم».

آن‌گاه گوسفند را ذبح کرد و از گوشت آن، غذایی آمده نمود و آن را برای شام، نزد عبیدالله و هم‌سفرش آورد. عبیدالله، سخنانی را که میان آن بادیه‌نشین و همسرش، رد و بدل شد، شنید. از این‌رو صبح که شد، به غلامش فرمود: آیا چیزی با تو هست؟ پاسخ داد: آری، پانصد دینار از توشه‌مان، مانده است. فرمود: آن را به این بنده‌ی خدا بده. گفت: سبحان‌الله! او، برای شما گوسفندی به ارزش پنج درهم ذبح کرد و شما، می‌خواهید پانصد دینار به او بدهید؟! فرمود: وای بر تو! به خدا سوگند که او، از ما بخشنده‌تر است؛ چراکه ما، فقط بخشی از دارایی خود را به او می‌بخشیم، حال آنکه او، در بذل و بخشش، ما را بر جگرگوشه‌اش ترجیح داد. این خبر، به معاویه رسید؛ فرمود: آفرین بر عبیدالله! از چه پُشت نیک و از چه مادر خوبی زاده شده است![1]

در روایتی آمده است: عبیدالله، معلم جود و بخشندگی است.[2]

میهمانان ناخوانده‌ی عبیدالله:

١- أسد الغابة (٥٤٣/٣)

٢- نگا: تاریخ دمشق (٣٦٠/٢٩).

شخصی، قصد اذیت کردن و بدنام نمودن عبیدالله بن عباس‌ﷺ را داشت؛ از این‌رو نزد بزرگان مدینه رفت و گفت: عبیدالله بن عباس‌ﷺ، شما را برای صرف غذا به خانه‌ی خویش دعوت نموده است. بدین ترتیب در خانه‌ی عبیدالله‌ﷺ، انبوهی از مهمانان، جمع شدند؛ عبیدالله‌ﷺ از موضوع بی‌خبر بود. از این‌رو علت آن‌همه شلوغی را جویا شد. گفتند: فرستاده‌ات، پیغامت را به ایشان رسانده که برای صرف غذا، نزدت بیایند. عبیدالله‌ﷺ به اصل ماجرا پی برد. بنابراین دستور داد درب خانه‌اش را ببندند و آن‌گاه کسی را برای خرید میوه از جمله ترنج و موز و نیز عسل به بازار فرستاد؛ همچنین دستور داد که غذای خوبی آماده کنند. میهمانان، هنوز از خوردن میوه، فارغ نشده بودند که غذا را آوردند.

عبیدالله‌ﷺ فرمود: آیا هر آنچه خواستم، موجود است؟ گفتند: آری. فرمود: دیگر نگران آمدن میهمان، نیستم.[۱]

نیکی عبیدالله‌ﷺ به زنی مصیبت‌زده:

زنی به همراه دو کودکش، در سالی خشک، وارد بصره شد. سالی بر او نگذشت که پسرانش، مردند. وی، از اندوه آن دو، و دوری از زادگاهش می‌نالید. به او گفتند: نزد عبیدالله بن عباس‌ﷺ برو و مشکلت را با او در میان بگذار. وی، نزد عبیدالله‌ﷺ رفت و گفت: ای پسرعموی رسول‌خدا! من، هیچ خویشاوندی ندارم که از من، حمایت کند و مرا جای دهد؛ من، در جستجوی کسی بودم که بتوانم به کمکش امیدوار باشم و خواسته‌ام را با او در میان بگذارم. به من گفته شد: نزد تو بیایم. یکی از این کارها را برایم انجام بده: یا به من جایی بده و بار گران غم و اندوه را از من دور کن، یا به من بخشش و احسان نما و یا مرا نزد خانواده ام، باز گردان. عبیدالله‌ﷺ فرمود: همه‌ی این کارها، برایت انجام می‌شود.[۲]

زیبایی، دانش و بخشندگی در خانه‌ی عباس‌ﷺ است:

۱- تاریخ دمشق (۳۵۷/۳۹).

۲- تاریخ دمشق (۳۵۸/۳۹).

ابوالعباس احمد طبری مکی می‌نویسد: گفته می‌شد: هر کس سراغ زیبایی، فقه و بخشندگی را می‌گیرد، باید به خانه‌ی عباس رضی الله عنه برود؛ زیبایی را در فضل رضی الله عنه می‌یابد؛ فقه و دانش را در عبدالله رضی الله عنه و سخاوت و بخشندگی را در عبیدالله رضی الله عنه.[1]

خیر دنیا و آخرت، در خانه‌ی عباس رضی الله عنه است:

«کسی که خواهان خیر دنیا و آخرت است، باید به خانه ی عباس رضی الله عنه برود».

بادیه‌نشینی، وارد خانه‌ی عباس رضی الله عنه شد. در یک گوشه‌ی خانه، عبدالله بن عباس رضی الله عنهما بود که در پاسخ هیچ سؤالی نمی‌ماند و در سوی دیگر خانه، عبیدالله بن عباس رضی الله عنهما حضور داشت و از هر کس که وارد می‌شد، پذیرایی می‌نمود. بادیه‌نشین، گفت: «کسی که خیر دنیا و آخرت را می‌خواهد، باید به خانه‌ی عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه بیاید؛ این یکی، فتوا می‌دهد و به مردم، فقه و دانش، می‌آموزد. و آن یکی، به مردم غذا می‌دهد (و از آنان پذیرایی می‌کند)».[2] مصعب بن عبدالله می‌گوید: یکی از علما گفته است: عبدالله رضی الله عنه، خوانِ علم و دانش را برای مردم، می‌گستراند و عبیدالله رضی الله عنه، سفره‌ی غذا را.[3] و عبیدالله رضی الله عنه تجارت می‌کرد.[4]

روزه گرفتن عبیدالله رضی الله عنه در روز عرفه:

از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت شده که وی، روز عرفه، برادرش عبیدالله رضی الله عنه را به خوردن غذا دعوت کرد. گفت: من، روزه دارم. فرمود: شما، پیشوایانی هستید که دیگران، به شما اقتدا می‌کنند. من، رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم را دیدم که در چنین روزی، ظرف شیری خواست و از آن نوشید.[5]

۱- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی‌القربی، ص۳۹۴.

۲- تاریخ دمشق (۳۵۶/۳۹).

۳- تاریخ دمشق (۳۵۶/۳۹).

۴- الإصابة (۳۳۱/۴).

۵- الإصابة (۳۳۱/۴)؛ سندش، صحیح است.

کسب علم و دانش:

به عبیدالله بن عباس رضي الله عنه گفته شد: چرا علم و دانش، کسب می‌کنی؟ فرمود: «برای آنکه وقتی نشاط و نیرو دارم، مایه‌ی لذت و خوشی من باشد و چون خسته و اندوهگین گردم، مایه‌ی آرامش خاطرم باشد».[1]

نیکی عبیدالله رضي الله عنه به یک پیرزن و فرزندانش:

عبیدالله بن عباس رضي الله عنه از نزدیکی پیرزنی که فرزندانی داشت، عبور نمود. آن پیرزن، عبیدالله و همراهانش را گرامی داشت. عبیدالله رضي الله عنه تصمیم گرفت به آنان، نیکی نماید و به وضعیتشان رسیدگی کند. از این‌رو زمانی که نزد عبیدالله رضي الله عنه جمع شدند، عبیدالله رضي الله عنه، آنان را به خود، نزدیک کرد و گفت: من، به سوی شما و مادرتان، با مقصدی فرستاده نشده‌ام که برایتان ناخوشایند باشد. گفتند: خُب، پس چه؟ فرمود: می‌خواهم وضعیتتان را بهبود بخشم و شما را از آشفتگی درآورم. گفتند: چنین کاری کم‌تر صورت گرفته مگر اینکه درخواستی در کار بوده و یا به دلیل دادن پاداش بوده است. عبیدالله رضي الله عنه فرمود: این کار به‌خاطر هیچ‌یک از اینها که گفتید، نیست؛ بلکه امشب را در کنار شما گذراندم و به ذهنم رسید که بخشی از مالم را در راهی صرف کنم که خداوند عزوجل دوست دارد. گفتند: اگر ما، زندگی خوش و فراخی داشته و از روزی کفاف برخوردار باشیم، در این صورت، سزاوار چنین بخششی نیستیم. البته اگر به‌خاطر دوستی خدا، این کار را می‌کنی، آن را برای کسی بفرست که از ما، مستحق‌تر است و چنانچه می‌خواهی پیش از مطرح شدن درخواستی، چنین کنی، پس این عمل نیکت، درخور سپاس است و نیکی‌ات، پذیرفته. عبیدالله رضي الله عنه دستور داد ده‌هزار درهم و بیست شتر به آنان بدهند و بارهایش را روی تعدادی قاطر و چارپای بارکش دیگر، منتقل نمود و سپس فرمود: در عرب‌ها و غیرعرب‌ها کسی سراغ ندارم که مانند این پیرزن و این جوانان باشد. پیرزن، به جوانانش گفت: هر یک از شما، شعری در تعریف این مرد شریف بسراید؛ شاید من هم کمکتان کنم؛ فرزند بزرگش، چنین سرود:

شهدت علیک بطیب الکلام   و طیب الفعال و طیب الخبر

یعنی: «گواهی می‌دهم که تو، از لحاظ سخن، عمل و آگاهی، بهترینی».

پسر میانی، چنین سرود:

۱- الإصابة (۳۳۲/۴).

تبرعت بالجود قبل السؤال فعال کریم عظیم الخطر

یعنی: «پیش از آنکه از تو درخواست شود، بذل و بخشش نمودی؛ به‌راستی که بخشنده، سخاوتمند و والامقام هستی».

کوچک‌ترین فرزند آن پیرزن، این بیت را سرود:

و حق لمن کان ذا فعله بأن یسترق رقاب البشر

یعنی: «کسی که دارای چنین خلق و خویی باشد، حتماً همه را هوادار خویش می‌گرداند».

پیرزن، چنین سرود:

فعمرک اللّه من ماجد و وقیت الردی و الحدر[1]

یعنی: «خداوند، به تو عمر باعزتی عنایت کند و تو را از خفت و خواری، حفظ نماید».

وفات عبیداللهﷺ

در مورد سال وفات عبیداللهﷺ، اختلاف نظر وجود دارد؛ بخاری[2] و الفسوی،[3] وفات عبیداللهﷺ را در زمان حکومت معاویهﷺ دانسته‌اند.[4] خلیفه بن خیاط[5] و برخی دیگر، بر این باورند که عبیداللهﷺ، در سال ۵۸ هجری وفات نموده است. ابوعبید و ابوحسان زیادی گفته‌اند: در سال ۸۷ هجری درگذشت.[6] همچنین گفته شده که در دوران یزید، چشم از جهان فرو بست و بیشتر، همین را گفته‌اند. وفاتش، در مدینه بود. و نیز گفته شده: در یمن؛ ولی قول نخست، صحیح‌تر است.[7] در وفات برادران عبیداللهﷺ، برای همه‌ی ما، نکته‌ی آموزنده و درخور توجهی وجود دارد و آن، اینکه: عبدالله بن عباسﷺ در طائف دفن شد و معبدﷺ در آفریقا، به شهادت رسید و قثمﷺ در سمرقند، به فیض شهادت نایل گردید و

۱- الإصابة (۳۳۲/۴)؛ تاریخ دمشق (۳۶۴/۳۹).

۲- التاریخ الصغیر، ص۷۳

۳- المعرفة و التاریخ (۳۲۲/۳).

۴- تاریخ الإسلام، ص۱۴۷.

۵- تاریخ خلیفه، ص۲۲۵

۶- تاریخ الإسلام، ص۱۴۷

۷- أسد الغابة (۵۴۴/۳).

عبیدالله رضی الله عنه در مدینه، به خاک سپرده شد؛ حال آنکه همه‌ی اینها از یک پدر و مادر بودند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤ ﴾ (لقمان:۳۴)

«و هیچ کس، نمی‌داند فردا چه چیزی فراچنگ می‌آورد و هیچ‌کس نمی‌داند‌که در کدام سرزمین می‌میرد. همانا خداوند، آگاه و باخبر است».

۳ـ عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب هاشمی

عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، ابو جعفر قرشی هاشمی، دانشمندی بزرگوار بود که در حبشه ولادت یافت و در مدینه سکونت نمود. وی، جوانمردی جوانمردزاده بود که پدرش را ذوالجناحین[1] می‌خواندند. مادرش اسماء بنت عمیس خثعمیه، خواهرِ مادریِ میمونه دختر حارث بود. و نحستین فرزندی که از شوهر مسلمان، به دنیا آورد، عبدالله بن جعفر بود.[2] محمد و عون دیگر فرزندانی بودند که از وی ولادت یافتند.[3] لازم به ذکر است این فرزندان، همه، در حبشه دیده به جهان گشودند. نجاشی رضی الله عنه پس از به دنیا آمدن فرزند جعفر رضی الله عنه، صاحب فرزندی شد؛ او، کسی را نزد اسماء (همسر جعفر) فرستاد تا زمینه‌ی نامگذاری فرزندش، از او نظر بخواهد. اسماء رضی الله عنها گفت: «من، فرزندم را عبدالله نامیده‌ام». نجاشی رضی الله عنه نیز فرزندش را عبدالله نامید و اسماء بنت عمیس رضی الله عنها، فرزند نجاشی را با فرزند خویش یعنی عبدالله بن جعفر رضی الله عنه شیر می‌داد تا اینکه دوره‌ی شیرخوارگی عبدالله رضی الله عنه به پایان رسید. بدین ترتیب اسماء رضی الله عنها، از جایگاه و منزلت والایی نزد حبشیان، برخوردار گردید.[4]

پس ازشهادت جعفر رضی الله عنه اسماء با ابوبکر صدیق رضی الله عنه ازدواج کرد و از وی صاحب فرزندی به نام محمد گردید. اسماء رضی الله عنها پس از وفات ابوبکر صدیق، با علی رضی الله عنه ازدواج نمود

۱- یعنی صاحب دو بال. اشاره به روایتی است که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: به جعفر در بهشت دو بال داده می‌شود تا با آن پرواز کند.(مترجم).

۲- الاصابة (۳۶/۴).

۳- الطبقات، ابن سعد (۷/۲).

۴- همان (۷/۲).

و از او نیز صاحب فرزندی به نام یحیی گردید.[1] بنابراین عبدالله بن جعفر و محمد بن ابوبکر صدیق و یحیی بن علی رضی الله عنه از جانب مادر، با هم برادرند.[2]

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه آخرین صحابی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم از تیره‌ی بنی‌هاشم بود که دیده از جهان فرو بست[3].

همسران و فرزندان عبدالله

فرزندان عبدالله بن جعفر رضی الله عنه عبارتند از:

* جعفر اکبر که کنیه‌ی عبدالله رضی الله عنه، برگرفته از نام همین فرزندش بود. مادرِ جعفر اکبر، امیّه بنت خراش عبسیه نام داشت و کنیه‌اش، ام عمر بود.

* علی، عون‌اکبر، محمد، عباس و ام‌کلثوم؛ اینها از نوه‌ی رسول خدا صلی الله علیه وسلم یعنی زینب دختر علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه و فاطمه دخت رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم زاده شدند.[4]

* حسین که هیچ فرزندی از او نماند.

* عون و عون‌اصغر که همراه حسین بن علی رضی الله عنه به شهادت رسید و نسلی از وی باقی نماند[5]. مادرشان، جمانه بنت مسیب بن نخبه بن ربیعه بن عوف از قبیله‌ی بنی فزاره بود.

* ابوبکر، عبیدالله و محمد که مادرشان، خوصاء بنت حفصه بن ثقف بن عابدین بن عدی بن حارث بن تیم‌الله بن ثعلبه بن بکر بن وائل بود.

* صالح، موسی، و یحیی و هارون که از آنان نیز نسلی به جا نماند.

* جعفر، ام‌ابیها و ام محمد که مادرشان، لیلی دختر مسعود بن خالد بود.

* حمید و حسن که از یکی از کنیزان عبدالله رضی الله عنه زاده شدند.

* جعفر و ابوسعید که مادرشان، ام حسن بنت کعب بن عبدالله بن ابی بکر بن کلاب بن ربیعه بن عامر بن صعصعه نام داشت.

* معاویه و اسحاق و قثم که نسلی از وی به جا نمانده است و نیز ام‌عون.[6]

۱- الاصابة (۳۷/۴).

۲- اسدالغابة (۱۹۹/۳).

۳- البداية واالنهاية (۳۰۰/۱۲).

۴- الطبقات الکبری (۶/۲) با تحقیق سلمی.

۵- همان (۶/۲).

۶- همان (۶/۲).

بازگشت جعفر بن ابی‌طالب به همراه خانواده‌اش ازحبشه و عزیمت به مدینه

جعفر بن ابی‌طالب رضی الله عنه به همراه همسرش اسماء و فرزندانش عبدالله، عونه و محمد و همچنین آن دسته از مسلمانانی که با او به حبشه هجرت کرده بودند، روزِ فتح خیبر به حضور رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم رسیدند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم از دیدن آنها بسیار خرسند گردید. رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم عمرو بن امیه ضمری را نزد نجاشی فرستاده بود تا از وی تقاضا کند که مسلمانان را به دیار خودشان بازگرداند. نجاشی نیز آنان را سوارِ دو کشتی کرد و به دیارشان فرستاد؛ از قضا، این بزرگواران، روز فتح خیبر به محضر رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم رسیدند. ابوموسی اشعری رضی الله عنه و تعدادی از افراد قبیله‌اش جعفر بن ابی‌طالب رضی الله عنه را در این سفر همراهی می‌کردند.

کشتی‌سوارانی که افتخار دو هجرت نصیبشان شد

ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: «در یمن بودیم که خبر ظهور نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به ما رسید. پس من و دو برادرم که یکی ابوبرده و دیگری ابورهم نام داشت و من از آنها کوچکتر بودم، همراه پنجاه و سه تن از افراد قبیله ام به قصد هجرت به سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به راه افتادیم. پس سوار کشتی شدیم. اما کشتی ما را نزد نجاشی در حبشه برد. همزمان با ما، جعفر بن ابی طالب نیز بدانجا آمد. ما نزد او ماندیم تا زمانی که همه به مدینه رفتیم. و رفتن ما مصادف با فتح خیبر بود. تعدادی از مردم به ما که اهل کشتی بودیم، می گفتند: ما در هجرت از شما پیشی گرفته ایم. روزی، اسماء دختر عمیس رضی الله عنها که قبلاً به حبشه هجرت کرده بود و همراه ما از حبشه آمد، به دیدار حفصه رضی الله عنها همسر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم رفت. در آن اثنا، عمر رضی الله عنه نزد حفصه آمد و چون اسماء را دید، پرسید: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء دختر عمیس است. عمر رضی الله عنه گفت: همان حَبَشی که از راه دریا آمده است؟ اسماء گفت: بلی. عمر رضی الله عنه گفت: ما در هجرت، از شما پیشی گرفته ایم. از اینرو، به (قرب و دوستی) رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم سزاوارتریم. اسماء خشمگین شد و گفت: سوگند به خدا، هرگز چنین نیست. شما همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودید، گرسنگان شما را غذا می داد و افراد ناآگاه را نصیحت می کرد. ولی ما به خاطر خدا و رسولش در سرزمینی دور و بدآب و هوا، در غربت و بیم و هراس، به سر می بردیم. به خدا سوگند تا سخنانت را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه وسلم نرسانم، هیچ آب و غذایی نمی خورم. سخنانت را برای نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بازگو خواهم کرد. سوگند به خدا که نه دروغ بگویم، نه تحریف کنم و نه چیزی بر آنها بیفزایم. هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم

آمد، اسماء گفت: ای رسول خدا! عمر چنین و چنان گفت؛ رسول خدا ﷺ فرمود: «تو بـه او چه جوابی دادی»؟ گفت: به او چنین و چنان گفتم. رسول خدا ﷺ فرمود: «آنها از شما نسبت به من استحقاق بیشتری ندارند. او و همراهانش، یک هجرت دارنـد و شـما اهـل کشـتی، دو هجرت دارید».[1]

مادر عبدالله بن جعفر (اسماء) از فرط خوشحالی، این فرمودهی رسول‌خدا ﷺ را به ذهن سپرد و نزد همسفران خویش رفت تا آنان را از این سخن (که برایشـان، بهتـرین مـژده بـود،) باخبر گرداند.[2] نقل شده اسماء رضی الله عنها در همین مورد گفته است: «مـردم، دسـته دسـته نزدم من می‌آمدند و در مورد این فرمودهی رسول خدا ﷺ از من سؤال می‌نمودند. به راسـتی که هیچ چیزی در دنیا به اندازهی این سخن آن حضرت ﷺ، آنـان را خوشـحال نمـی‌کـرد و انگار این، بزرگترین هدیه‌ای بود کـه رسـول اکـرم ﷺ بـه آنهـا تقـدیم نمـوده بـود»[3]. پیـامبر اکرم ﷺ ضمن کسب اجازه از اصحابی که در فتح خیبر حضور داشتند، مهاجرانی که تازه از راه رسیده بودند را نیز در غنایم خیبر شریک نمود[4].

شهادت جعفر بن ابی‌طالب در مؤته

یحیـی بـن ابـی یعلـی مـی‌گویـد: از عبـدالله بـن جعفـر رضی الله عنه شـنیدم کـه گفـت: زمـانی را کـه رسول‌خدا ﷺ به خانه‌ی ما آمد و مادرم را از شهادت پدرم باخبر فرمود، بـه یـاد دارم. در آن هنگام، رسول اکرم ﷺ دست (مبارکش) را بر سر من و برادرم مـی‌کشـید؛ مـن، بـه چهـره‌ی مبارک او نگاه کردم و دیدم که قطرات اشک، از چشمان وی سرازیر است؛ بـه نحـوی کـه محاسن آن بزرگوار، خیس شده بود. سپس رسول خدا ﷺ دعا نمود: (**اللهـم! إن جعفـراً قـد قدم الی أحسن الثواب فاخلفه فی ذریته بأحسن ما خلقـت مـن عبـادک فـی ذریتـه**) یعنـی: «بارخدایا! جعفر در راستای بهترین (نیکی و) ثواب گام برداشت و به دیار باقی شتافت؛ پـس (تو نیز) بهترین خیر و نعمتی را که به نسل و ذریه‌ی یکی از بندگان خویش ارزانـی داشـته‌ای به فرزندان جعفر نیز ارزانی کن و پس از جعفر، خود، سرپرستی آنان را بر عهده گیر». آنگاه

۱- بخاری، کتاب المغازی (۴۲۳۱).

۲- فقه السیرة از منیر غضبان، ص۵۳۵.

۳- مسلم (۲۵۰۲ و ۲۵۰۳).

۴- الصراع مع الیهود از أبی فارس (۹۶/۳).

آن حضرت ﷺ خطاب به اسماء فرمود: (یا اسماء: ألا ابشرک؟) یعنی:«ای اسماء! آیا نمی‌خواهی تو را به چیزی بشارت دهم؟» گفت: «ای رسول‌خدا!پدر و مادرم فدای شما؛ بشارت شما چیست؟» فرمود: (إنّ الله جعل لجعفر جناحین یطیر بهما فی الجنة) یعنی: «همانا خداوند در بهشت دو بال به جعفر ارزانی نموده تا با آنها در بهشت پرواز کند». اسماء رضی الله عنها گفت: «ای رسول‌خدا!پدر و مادرم فدای شما؛ مردم را از این موضوع باخبر نمایید. عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: سپس آن حضرت ﷺ دست مرا گرفت و درحالی که دست مبارکش را بر سرم می‌کشید، بالای منبر رفت و من را نیز در پایین‌ترین پله‌ی منبر نشاند. آنگاه در حالی که حزن و اندوه فراوانی در چهره‌اش نمایان بود، فرمود: (الا إن جعفراً قد استشهد و قد جعل له جناحان یطیر بهما فی الجنة) یعنی: «هان! همانا جعفر(رضی الله عنه) به شهادت رسید و به او دو بال داده شد تا با آنها در بهشت پرواز کند». سپس رسول اکرم ﷺ به خانه‌ی خویش رفت و من را نیز با خود برد و دستور داد تا برای خانواده‌ی جعفر رضی الله عنه غذایی آماده کنند. خادم آن حضرت ﷺ، مقداری جو پاک نمود و سپس جوهای پاک‌شده را آسیاب کرد؛ آنگاه آرد جو را پخت و از آن غذایی تهیه نمود. رسول گرامی اسلام ﷺ، برادرم را نیز فرا خواند و بدین ترتیب من و برادرم، با پیامبر اکرم ﷺ غذا خوردیم.[1]

از امروز به بعد، به خاطر برادرم گریه نکنید

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می‌گوید: پس از آنکه سه روز از شهادت پدرم گذشت، رسول اکرم ﷺ باری دیگر نزد خانواده‌ی ما آمد و فرمود: (لا تبکوا لأخی بعد الیوم..) یعنی: «از امروز به بعد برای برادرم گریه نکنید». سپس فرمود: «پسران برادرم را نزد من بیاورید». عبدالله رضی الله عنه نقل می‌گوید: من و برادرم را نزد رسول خدا ﷺ بردند؛ در حالی که چندان مرتب نبودیم. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «آرایشگری فرا بخوانید» تا اینکه آرایشگری آمد و به دستور رسول‌خدا ﷺ موهای سرمان را تراشید. آنگاه رسول اکرم ﷺ فرمود: (أما محمد فشبه عمّنا ابی‌طالب و أما عبدالله فشبه خلقی و خلقی) یعنی: «محمد به عمویمان ابوطالب شباهت دارد، اما عبدالله در اخلاق و ویژگیهای ظاهری، شبیه من است».

١- الطبقات، به تحقیق سلّمی (٨/٢). سند این روایت بسیار ضعیف است و البته شواهدی نیز در تأیید آن وجود دارد.

عبدالله رضی الله عنه می‌افزاید: آنگاه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست مرا بالا گرفت و دعا کرد: **(اللهم اخلف جعفراً فی أهله و بارک لعبدالله فی صفقته)** یعنی: «بار خدایا! در نبود جعفر خودت (سرپرستی و صیانت) خانواده‌ی وی را بر عهده بگیر و در بیعت عبدالله برکت عنایت فرما». در همین بحبوحه مادرم، اسماء از راه رسید و از اینکه من و برادرم یتیم شده‌ایم، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکوه و اظهار ناراحتی نمود. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **(العیلة تخافین علیهم و أنا ولیهم فی الدنیا والآخرة؟)** «آیا در حالی که من، در دنیا و آخرت، سرپرست آنها هستم، از فقر (و مخارج آنها) ناراحتی (و بیم داری؟)».[1]

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبدالله را بر مرکب خویش سوار می‌کند

عبدالله بن جعفر می‌گوید: هرگاه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ازسفر برمی‌گشت فرزندانی از اهل بیتش را به پیشواز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می‌بردند اما باری قبل از هر کس من را نزد آن بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم بردند. وی، مرا جلوی خود، بر مرکبش سوار نمود. آنگاه حسن یا حسین را آوردند. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را پشت سرش سوار نمود و بدین‌ترتیب در حالی که هر سه نفر ما سوار مرکب بودیم، وارد مدینه شدیم.[2]

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای فرزندان جعفر

عمروبن حریث روایت می‌کند: روزی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جایی عبور می‌کرد و عبدالله بن جعفر رضی الله عنه را دید که با تعدادی از بچه ها مشغول بازی بود. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعا نمود: **(اللهم بارک لعبدالله فی بیعته أو فی صفقته)**[3] یعنی: «بارخدایا! در بیعت عبدالله برکت عنایت کن».

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می‌گوید: باری رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه مرتبه بر سرم دست کشید و هر بار این دعا را خواند که: **(اللهم أخلف جعفراً فی ولده)**[4] «بارخدایا! در نبود جعفر، خودت (سرپرستی و حمایت از) فرزندانش را بر عهده بگیر».

۱- مسند احمد (۱/۲۴) این روایت را وهب بن جریر از پدرش روایت کرده است.

۲- مسلم، شماره‌ی ۲۴۲۸؛ سیر أعلام النبلاء (۴۵۸/۳).

۳- سیر أعلام النبلاء (۴۵۸/۳) و مجمع الزوائد (۲۸۶/۹). رجال این روایت همه ثقه‌اند.

۴- مسند احمد (۲۰۴/۱). این روایت را وهب بن جریر از پدرش نقل کرده و سندش، قوی است.

بیعت عبدالله رضی الله عنه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

هشام بن عروه از پدرش روایت می‌کند که: عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر در حالی که فقط هفت سال داشتند، با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت نمودند. وقتی چشم مبارک رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنها افتاد، لبخندی زد و دستانش را باز فرمود تا با آنان بیعت کند.[1] البته بنا به روایت صحیح عبدالله بن زبیر رضی الله عنه در همان سال هجرت، دیده به جهان گشود.[2]

نگرانی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای فرزندان جعفر رضی الله عنه

جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند: روزی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نزد اسماء بنت عمیس آمد و فرمود: «چه شده که برادرزاده‌هایم، این‌گونه لاغر و نحیف شده‌اند؟ آیا مشکلی برایشان پیش آمده است؟» اسماء گفت: «خیر، ای رسول‌خدا! اما به نظر می‌رسد دچار زخم چشم شده باشند؛ آیا اجازه می‌دهید برای رهایی آنها از زخم چشم، از تعویذهای شرعی، کار بگیرم؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آخر چرا این‌گونه پیش آمده است؟» اسماء رضی الله عنها، قضیه را با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان گذاشت و آن بزرگوار نیز اجازه فرمود که اسماء، از تعویذ شرعی برای درمان آنها کار بگیرد.

چگونگی رویارویی با مشکلات

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مادرم اسماء دستور داده بود که هنگام مواجه شدن با سختی‌ها و مصائب، این دعا را بخواند: (**الله الله ربی؛ لا أشرک به شیئاً**)[3] یعنی: «هر آیینه خداوند، پروردگار من است و هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکش قرار نخواهم داد».

شکایت شتر به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می‌گوید: روزی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا پشت سر خویش بر مرکبی سوار نمود؛ سپس رازی را به من گفت که هیچ‌گاه آن را برملا نخواهم ساخت. پشت دیوارها یا ساختمان‌ها و یا نخلستان‌های انبوه، بهترین جاهایی بود که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح می‌داد برای قضای حاجت بدان‌جا برود (تا از دید افراد پنهان بماند). یزید بن هارون، ادامه‌ی این حدیث

۱- المستدرک (۵۶۶/۳ ـ ۵۶۷) در سند این روایت اسماعیل بن عباس وجود دارد که ضعیف است.

۲- الاصابة (۳۸/۴).

۳- الطبقات، به تحقیق سلمی (۱۱/۲)؛ سند این روایت، ضعیف است.

را با همین اسناد، این‌گونه بیان می‌کند که: روزی رسول‌خدا ﷺ وارد محوطه‌ای شد که متعلق به یک انصاری بود. آنجا شتری دید که ناله می‌کرد و چشمانش، پر از اشک شده بود و صدایی بلند از وی به گوش می‌رسید. رسول‌خدا ﷺ دست بر سر و پشت آن شتر کشید تا اینکه آرام گرفت. سپس فرمود: «صاحب این شتر کیست؟» جوانی انصاری، خدمت آن حضرت ﷺ آمد و عرض کرد: «ای رسول‌خدا! این شتر، مالِ من است». فرمود: (**أما تتقی الله فی هذه البهیمة التی ملّککها الله؟ إنه شکی إلیّ أنک تجیعه و تدئبه**)[1] یعنی: «آیا در مورد این حیوان که خداوند، تو را مالك آن گردانیده، از خدا نمی‌ترسی؟ این شتر، به من شکایت کرد که تو، او را گرسنه نگه می‌داری و کارهای سخت و طاقت‌فرسایی از او می‌کشی».

زمانی که رسول گرامی اسلام ﷺ جهان فانی را وداع گفت، عبدالله بن جعفر رضی الله عنه ده سال داشت.[2] و ثابت شده که وی، به افتخار هم‌صحبتی با رسول اکرم ﷺ نایل گشته و احادیثی از آن حضرت ﷺ روایت نموده است. دیگر کسانی که عبدالله بن جعفر رضی الله عنه از آنها حدیث روایت کرده، عبارتند از: مادرش اسماء بنت عمیس، و عمویش علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما. کسانی که از عبدالله بن جعفر رضی الله عنه روایت نموده‌اند، عبارتند از: فرزندانش: اسماعیل و اسحاق؛ معاویه، محمد بن علی بن حسین، قاسم بن محمد، عروه بن زبیر، سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن ملیکه، عبدالله بن شداد بن هاد، شعبی، عباس بن سهل بن سعد، مورق العجلی، خالد بن ساره، و محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌رافع الفهمی.[3]

سلام کردن ابن‌عمر رضی الله عنه به عبدالله بن جعفر رضی الله عنه

شعبی می‌گوید: هرگاه ابن‌عمر رضی الله عنه می‌خواست به عبدالله بن جعفر رضی الله عنه سلام کند، این‌گونه سلام می‌کرد: (**السلام علیک یا ابن ذی‌الجناحین**)[4] یعنی: سلام بر تو ای فرزند صاحب دو بال!

١- طبقات (١٣/٢)؛ سند این روایت، صحیح است.

٢- الإصابة (٣٧/۴).

٣- تاریخ دمشق (١۶٩/٢٩).

۴- سیر أعلام النبلاء (۴۵٩/٣)؛ بخاری (۶٢/٧).

اشتیاق وافر امیر مؤمنان علیﷺ به تعلیم عبدالله بن جعفرﷺ

عبدالله بن شداد روایت می‌کند: باری علیﷺ خطاب به عبدالله بن جعفرﷺ فرمود: «آیا می‌خواهی عبارات و کلماتی را به تو بیاموزم که هرگز به حسن و حسین نیاموخته‌ام؟ هرگاه عزم خواستن چیزی از خداوند را نمودی و خواهان برآورده شدن خواسته‌ات بودی، این کلمات را بگو: (**لا اله الا الله** وحده **لا شریک له العلی العظیم؛ لا اله الا هو وحده لا شریک له الحلیم الکریم**)[1]

عبدالله بن جعفرﷺ از یاران عمویش علیﷺ بود و در جنگ صفین یکی از فرماندهان سپاه وی به‌شمار می‌رفت.[2]

جوانمردی و سخاوت و بخشندگی عبدالله بن جعفرﷺ

عبدالله بن جعفرﷺ شخصی دانا، بردبار، پاک دامن و سخاوتمند بود که مردم، وی را دریای سخاوت،[3] یا قطب سخاوت می‌نامیدند.[4] گفته شده: هیچ‌یک از مسلمانان دورانش، بخشنده‌تر از وی نبوده است.

نقل شده که بخشنده‌ترین مسلمانان عرب، ده تن بوده‌اند؛ در حجاز: عبدالله بن جعفر، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب، سعید بن عاص. در کوفه: عتاب بن ورقاء از تبار بنی‌ربـاح بن یربوع، اسماء بن خارجه بن حصن فزاری، اکرم بن ربعی الفیاض از تیره‌ی تیم‌الله بن ثعلبه. در بصره: عمرو بن عبید بن معمر، طلحه بن عبدالله بن خلف خزاعی، از بنی‌ملیح که وی را طلحه الطلحات گویند و عبیدالله بن ابی‌بکره. در شام: خالد بن عبدالله بن خالد بن اسد بن ابی‌العاص بن امیه بن عبدشمس. شایان ذکر است عبدالله بن جعفرﷺ در میان اینها، از همه بخشنده‌تر بوده است.

باری عبداللهﷺ به‌خاطر سخاوت فراوانش، مورد اعتراض قرار گرفت. اما او در پاسخ این اعتراض فرمود: خداوند، مرا به این کار عادت داده و وخودم نیز مردم را به بخشندگی

١- الطبقات (١۶/٢)؛ سند این روایت، صحیح است.

٢- الإصابة (٣٧/۴).

٣- الإستیعاب (٨٨/٣).

۴- الإصابة (٣٧/۴).

خویش، عادت داده‌ام. لذا می‌ترسم اگر این عادتم را ترک کنم و بخشش و عطایم را از مردم دریغ بدارم، روزیِ خودم نیز قطع گردد.[1]

علی بن حسین از حسین رضی الله عنه روایت نموده که فرموده است: عبدالله بن جعفر رضی الله عنه، سخاوت و بخشندگی را به ما آموخت.[2] بدیهی است این، از تواضع و فروتنی حسین رضی الله عنه می‌باشد. و گرنه او و برادرش حسن رضی الله عنه، نمونه‌ی بارز سخاوت، جوانمردی و انفاق در راه خدا بودند و سرآمد روزگار خویش به‌شمار می‌رفتند.

اینک به حکایتی چند پیرامون سخاوت و بخشندگی عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می‌پردازیم:

مروان، گدایی را به خانه‌ی عبدالله بن جعفر رضی الله عنه راهنمایی می‌کند:

نقل شده: روزی یک بادیه‌نشین، در مدینه نزد مروان رفت و از وی درخواست کمک نمود. مروان که در میان جمع زیادی از مردم، حضور داشت، خطاب به وی گفت: «ما، چیزی نداریم که برایت کافی باشد؛ پس اگر می‌خواهی چیزی به دست آوری، باید نزد عبدالله بن جعفر رضی الله عنه بروی». آن شخص، رهسپار خانه‌ی عبدالله رضی الله عنه شد. و چون بدان‌جا رسید، مشاهده کرد که مرکبی با بارش، بر دروازه‌ی خانه‌ی عبدالله رضی الله عنه ایستاده و شمشیری نیز بر آن آویزان است. آن بادیه‌نشین، به محض رسیدن به خانه‌ی عبدالله رضی الله عنه شروع به خواندن شعر ذیل نمود:

أبوجعفر من أهل بیت نبوة ... صلاتهم للمسلمین طهور
أبا جعفر ظن الأمیر بما له ... و أنت علی ما فی یدیک أمیر
أبا جعفر یا ابن الشهید الذی له ... جناحان فی أعلی الجنان یطیر
أبا جعفر ما مثلک الیوم أرتجی ... فلا تترکنی بالغلاة أدور

یعنی: «ابوجعفر، از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و سلم است که درود فرستادن بر آنان، سبب پاکی و آمرزش مسلمانان می‌شود.

ای ابوجعفر! تو، همان شخصیتی هستی که امیر، بر سخاوت و بخشندگی‌ات اطمینان داشت و می‌دانست که تو، مال و ثروتت را در اختیار خویش داری.

ای ابوجعفر! تو، فرزند شهیدی هستی که با دو بالش، بر فراز بهشت، پرواز می‌کند.

١- الإستیعاب (٢٨٨/٣).

٢- تاریخ دمشق (١٨٧/٢٩).

امروز کسی جز تو نیست که بدو امید بندم؛ پس از من روی مگردان تا ناگزیر به پناه بردن به افراطی‌ها نشوم».

عبدالله بن جعفر رضي الله عنه خطاب به وی گفت: «کالاها و اموالم را قبل از آمدنت، به جایی فرستادم؛ اما اکنون فقط همین مرکب، به جا مانده است؛ برو و هر چه می خواهی، برای خود بردار، ولی شمشیر را برندار؛ زیرا آن را به هزار دینار خریده‌ام».[1]

مبادله‌ی کالای فانی و زودگذر با ذکر و نام ماندگار:

یکی از شاعران عرب به نام نصیب، اشعاری در مدح عبدالله بن جعفر رضي الله عنه سرود و عبدالله رضي الله عنه، یک شتر و یک اسب، و مقداری پارچه و درهم و دینار، به عنوان پاداش به وی، داد. از این‌رو بر او اعتراض شد که چرا این‌همه پاداش را بر سیاه‌پوستی این‌چنین عرضه می‌داری؟ فرمود: «اگر او، خود سیاه است، اما شعرش، سفید است و سزاوار پاداشی فراتر از این می‌باشد. مگر نه اینست که آنچه به او داده‌ام، فانی است و دیر یا زود از بین خواهد رفت؛ اما مدح و ثنایی که درباره‌ام سروده، ماندگار است و همواره باقی خواهد ماند؟»

گفته شده: ماجرای مزبور، میان عبدالله بن جعفر رضي الله عنه و عبیدالله بن قیس رخ داده است.[2]

مصعب بن عبدالله می‌گوید: عبدالملک بن مروان، به ابن‌قیس گفت: «وای بر تو ای ابن‌قیس! آیا از خدا نترسیدی، بدان‌گاه که خدا را بر بخشندگی ابن‌جعفر رضي الله عنه گواه گرفتی؟ آیا بهتر نبود، به جای گفتن «خدا می‌داند»، می‌گفتی: «مردم می‌دانند»؟ ابن‌قیس گفت: به خدا سوگند که هم خداوند عز وجل و هم تو، و هم همه‌ی مردم، این را می‌دانند (که عبدالله بن جعفر رضي الله عنه، خیلی بخشنده و سخاوتمند است).[3]

شماخ بن ضرار در مدح عبدالله بن جعفر رضي الله عنه چنین سروده است:

إنک یا ابن جعفر نعم الفتی و نعم مأوی طارق إذا أتی

و رب ضیف طرق الحی سری صادف زاداً و حدیثاً ما اشتهی[4]

۱- سیر أعلام النبلاء (۴۵۹/۳).

۲- الإستیعاب (۸۸۲/۳) و نیز گفته شده: نامش، عبدالله بوده است.

۳- تاریخ دمشق (۱۸۵/۲۹).

۴- الإصابة (۳۹/۴).

یعنی: «ای ابن‌جعفر! تو، چه نیکو جوانمردی هستی و چه نیکو پناهگاهی برای افرادی که درب خانه‌ات را می‌کوبند. چه بسیار میهمانانی که شب‌هنگام درب خانه‌ات را می‌کوبند و با استقبال و سخنانی مواجه می‌شوند که مطلوب آنهاست».

باری عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما، بیمار بود؛ در این اثنا، یک بادیه‌نشین، نزدش آمد و ابیات ذیل را سرود:

کم لوعة للندی وکم قلق　　للجود و المکرمات من قلقلک
ألبسک اللّه منه عافیة　　فی نومک المعتری وفی أرقک
أخرج من جسمک السقام کما　　أخرج ذم الفعال من عنقک

یعنی: «چون تو، ناراحت و بیمار گشتی، بخشندگی و سخاوت و کرم نیز آشفته و مضطرب گردید.

خداوند، تو را در خواب و بیداری‌ات، از این بیماری شفا دهد، همچنانکه وجودت را از افعال زشت و خساست، عاری ساخته است».

عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما هزار دینار به شاعر مزبور، پاداش داد.[۱]

گذر عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما در یکی از سفرهایش، به دو جوان افتاد که مشغول برافروختن آتش در زیر دیگی بودند. یکی از آنها، رو به عبدالله رضی الله عنهما کرد و گفت:

أقول له حین ألفیته　　علیک السلام أبا جعفر

یعنی: «آن‌گاه که او را دریابم، با وی انس می‌گیرم و به او می‌گویم: ای ابوجعفر! سلام بر تو».

عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما با شنیدن این سخن، ایستاد و گفت: **علیک السلام و رحمة الله.**

آن جوان گفت:

و هذی ثیابی قد أخلقت　　و قد عفنی زمن منکر

یعنی: «لباس‌هایم، کهنه شده و روزگار، به کامم تلخ و ناگوار است».

عبدالله رضی الله عنهما فرمود: «لباس‌هایم را بگیر و بپوش تا روزگار، به کامت گردد». گفتنی است: در آن هنگام عبدالله رضی الله عنهما لباسی فاخر بر تن داشت.

آن جوان گفت:

۱- تاریخ دمشق (۱۹۴/۲۹).

فأنـت کـریـم بـنـی‌هـاشم و فی البیت منها الذی یذکر

یعنی: «تو، جوانمرد و بخشنده‌ی بنی‌هاشم هستی و همان‌گونه ای که تو را (به سخاوت و بخشندگی) توصیف می‌کنند».

عبدالله رضی الله عنه گفت: برادرزاده‌ام! آنچه تو می‌گویی، صفات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است. (نه من).[1]

باری مردی، نامه ای برای عبدالله بن جعفر رضی الله عنه نوشت و آن را زیر بالشی گذاشت که عبدالله رضی الله عنه بر آن تکیه می‌داد. وقتی عبدالله رضی الله عنه آن بالش را برگرداند، مشاهده کرد که نامه‌ای آنجاست. و سپس تمام مطالب نامه را خواند. آن‌گاه نامه را سر جایش نهاد. در ضمن، کیسه‌ای حاوی پنج‌هزار دینار نیز آنجا گذاشت تا صاحب نامه، آن را بردارد. زمانی که نویسنده‌ی نامه، نزد عبدالله رضی الله عنه آمد، عبدالله رضی الله عنه فرمود: بالش را برگردان و آنچه را که زیر آنست، برای خود بردار. او نیز چنین کرد.

گفتگویی میان عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما پیرامون بدهی زبیر رضی الله عنه:

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه مبلغی معادل یک میلیون درهم به عنوان وام، به زبیر رضی الله عنه داده بود. پس از اینکه زبیر رضی الله عنه وفات نمود، عبدالله بن زبیر رضی الله عنه نزد ابن‌جعفر رضی الله عنه رفت و گفت: ای عبدالله! در وصیت‌نامه‌ی پدرم نوشته شده که وی، یک میلیون درهم از تو، بستانکار بوده است. آیا تو، این را قبول داری؟ پاسخ داد: زبیر رضی الله عنه، آدم راستگویی بود. از این‌رو هر زمان که بخواهی، می توانی طلبش را بگیری. پس از مدتی، عبدالله بن زبیر رضی الله عنه نزد عبدالله بن جعفر رضی الله عنه آمد و گفت: من، اشتباه کرده بودم؛ پدرم، در وصیت‌نامه‌اش نوشته است که تو، از او بستانکاری. ابن‌جعفر رضی الله عنه فرمود: باشد؛ همه را بخشیدم. ابن‌زبیر رضی الله عنه گفت: نه؛ من، این را نمی‌پذیرم.[2]

ذهبی رحمه الله می‌گوید: این حکایت، حاکی از نهایت جود و سخاوتی است که تاکنون سراغ داریم.[3]

کمک ابن‌جعفر رضی الله عنه به ابن‌عمار برای ازدواج:

محمد بن عبیدالله ابی‌ملیکه از پدرش از جدش روایت می‌کند که: باری فقیه حجاز، ابن‌عمار، نزد نخاس رفت تا از وی کنیزی بخرد. نخاس، کنیزی بر وی عرضه داشت و قیمتی

١- تاریخ دمشق (١٩٩/٢٩).

٢- تاریخ الإسلام (٨٠/٦١).

٣- همان ص٤٣١.

برایش تعیین نمود که خیلی فراتر از پولی بود که ابن‌عمار با خود داشت. کنیز مذکور، بسیار خوش‌سیما و زیباروی بود و چون ابن‌عمار، او را دید، دلبسته‌اش شد. دلبستگی ابن‌عمار به آن کنیز، افزایش یافت و سبب بروز مشکلاتی برای او گردید. نخاس که از این موضوع باخبر شد، تا توانست بر قیمت کنیز افزود. از این‌رو وقتی ذکر این کنیز نزد ابن‌عمار به میان می‌آمد، از خود بی‌خود می‌شد. به همین سبب عطاء، طاووس و مجاهد رحمهم الله، نزدش رفتند و او را سرزنش کردند. ابن‌عمار، چنین سرود:

یلومنی فیک اقوام اجالسهم فما أبالی أطار اللوم أو وقعا

یعنی: «ای کنیز! همنشینانم، مرا به خاطر تو سرزنش می‌کنند، اما من از این ملامت‌ها باکی ندارم و بدان اهمیت نمی‌دهم».

سرانجام خبر دلباختگی ابن‌عمار به آن کنیز، به عبدالله بن جعفرﷺ نیز رسید. وی، شخصی را نزد صاحب آن کنیز فرستاد تا کنیز را به چهل هزار درهم خریداری نماید و آن‌گاه به سرپرست کنیزانش دستور داد که آن کنیز را خوب بیاراید و لباس‌های زیبایی بر تنش نماید و او نیز چنین کرد. آن‌گاه ابن جعفرﷺ وارد مدینه شد و مردم از گوشه و کنار نزدش می‌آمدند و به سلام می‌کردند؛ خلاصه اینکه همه‌ی اهل حجاز، به استقبال ابن‌جعفرﷺ آمدند، اما خبری از ابن‌عمار نبود. عبدالله بن جعفرﷺ پرسید: «چه شده؟ چرا ابن‌عمار را نمی‌بینم؟» این خبر، به ابن‌عمار رسید؛ از این‌رو نزد ابن‌جعفرﷺ آمد. عبداللهﷺ می‌خواست به احترام ابن‌عمار برخیزد، اما ابن‌عمار نگذاشت. ابن‌جعفرﷺ پرسید: «دلباختگی‌ات به فلانی، با تو چه کرده است؟» پاسخ داد: «محبتش در گوشت وخون و مغز و استخوانم جای گرفته است». فرمود: «آیا اگر او را ببینی، می‌شناسی؟» گفت: «فدایت شوم؛ او، هر لحظه پیش روی من است و ذهنم، همواره بدو مشغول می‌باشد». ابن‌جعفرﷺ فرمود: «به خدا سوگند از زمانی که این کنیز را خریده‌ام، حتی لحظه‌ای به او نگاه نکرده‌ام». ابن‌جعفرﷺ دستور داد آن کنیز را بیاورند. آن کنیز، خرامان و با لباسی فاخر و زیبا بیرون آمد. ابن‌جعفرﷺ پرسید: «آیا دلربایت همین است؟» ابن‌عمار، گفت:

هی الّتی هام قلبی من تذکرها و النفس مشغولة أیضاً بذکراها

یعنی: «آری؛ این، همان دلربایی است که دلباخته و شیدایش شده‌ام».

ابن‌جعفرﷺ گفت: «اینک این کنیز از تو باشد. خداوند، او را برایت مبارک بگرداند». ابن‌عمار گفت: «فدایت شوم؛ تو، امروز لطفی در حق من نمودی که تنها از خداوند انتظار

چنین لطف و احسانی می‌رود». پس از آنکه ابن‌عمار، با کنیزش، راهی خانه‌اش گردید، ابن‌حعفر رضي الله عنه، به غلامش دستور داد که یکصد هزار درهم به عنوان هدیه، به خانه‌ی ابن‌عمار ببرد تا آن‌دو، بدون هیچ دغدغه‌ای در کنار هم زندگی کنند. ابن‌عمار از فرط خوشحالی گریست و گفت: «به‌راستی خداوند می‌داند رسالت خویش را به چه کسی واگذار کند. ای ابن‌جعفر! فدایت شوم؛ قسم می‌خورم که هرچند خداوند عزوجل به ما وعده‌ی نعمت‌های جاودانه‌ی بهشت را داده است، اما تو، همین دنیا را برایمان بهشت گردانیدی».[1]

در سخاوت، هیچ‌کس جز پیرمردی از بنی‌عذره، از ما سبقت نگرفت:

بدیح، آزادشده‌ی عبدالله بن جعفر رضي الله عنه می‌گوید: در یکی از سفرها با عبدالله بن جعفر رضي الله عنه همراه بودم؛ در کنار خیمه ای اتراق نمودیم و متوجه شدیم که صاحب خیمه، پیرمردی از تیره‌ی بنی‌عذره است. در این اثنا بادیه‌نشینی دیدیم که شتری را به سوی ما می‌آورد. او، شتر را نزدمان آورد و از ما چاقو خواست. ما، چاقویی در اختیارش گذاشتیم و او، در دم، شتر را نحر کرد و گفت: «این، از آنِ شماست». روز دوم نیز همان پیرمرد، شتری به سوی ما آورد و از ما خواست که چاقویی در اختیارش بگذاریم تا شتر را برایمان نحر کرد. گفتیم: ما، هنوز گوشت داریم. گفت: «چطور ممکن است بگذارم در حضور من، گوشت مانده بخورید؟» سرانجام شتر را نحر نمود و تمام گوشت‌هایش را به ما داد. روز سوم نیز همان‌جا اتراق داشتیم که آن پیرمرد، شتری دیگر نزدمان آورد؛ هرچه گفتیم هنوز گوشت داریم، باز هم دست‌بردار نشد و آن را ذبح کرد و گفت: «چطور ممکن است من حضور داشته باشم و بگذارم که در حضور من، گوشت مانده بخورید؟ من، گمان می‌کنم شما آدم‌های خسیسی باشید. بدیح می‌گوید: سرانجام آن‌جا را ترک نمودیم و عزم سفر نمودیم. قبل از حرکت، ابن‌جعفر رضي الله عنه خادمش را فرا خواند و گفت: «از مال و منال، چه با خود داری؟» پاسخ داد: «بقچه‌ای از لباس و چهارصد دینار». ابن‌جعفر رضي الله عنه دستور داد که آن بقچه‌ی لباس را به همراه چهارصد دینار، برای آن پیرمرد ببرد. زمانی که کنیزِ ابن‌جعفر رضي الله عنه وارد خیمه شد، زنی را در آنجا دید و هدیه‌ی ابن‌جعفر رضي الله عنه را به او سپرد. آن زن، از قبول هدیه، امتناع ورزید و گفت: «ما، از تیره‌ای هستیم که در قبال ضیافت و میهمانی، مزدی نمی‌گیریم». کنیز ابن‌جعفر رضي الله عنه بازگشت و ماجرا را برای وی بازگو نمود. ابن‌جعفر رضي الله عنه گفت: «دوباره به خیمه‌اش برو و این

۱- تاریخ دمشق (۱۹۵/۲۹)؛ سیر أعلام النبلاء (۴۶۱/۳).

هدیه را تقدیمش کن، اما اگر قبول نکرد، این بار، آن را کنار خیمه بگذار و خودت، بازگرد». وقتی کنیز ابن‌جعفرؓ به درب خیمه رفت، آن زن، هدیه را نپذیرفت و گفت: «برو؛ خداوند، تو را برکت دهد؛ ما، طایفه‌ای هستیم که در قبال ضیافت و پذیرایی از میهمان، اجرت نمی‌گیریم. تو را به‌خدا اگر سماجت کنی و پیرمرد، بیاید و تو را در این حال ببیند، حتماً تنبیهت خواهد کرد». کنیز، بقچه و کیسه‌ی پول را کنار خیمه گذاشت و به ما پیوست. پس از آنکه مسافتی را پیمودیم، شخصی را دیدیم که به سوی ما می‌آمد. از دور معلوم نبود که کیست، اما وقتی خوب نزدیک شد، دیدیم که همان پیرمرد است. وی، به ما نزدیک شد و هدایای ابن‌جعفرؓ را به سویمان پرتاب نمود و به‌سرعت دور شد و حتی لحظه‌ای هم درنگ نکرد. ابن‌جعفرؓ فرمود: «در سخاوت، هیچ‌کس جز این پیرمرد عذری، از ما سبقت نگرفت».[1]

خداوند، اسراف‌کاران را دوست ندارد:

زنی، مرغی بریان نزد عبدالله بن جعفرؓ آورد و گفت: «پدر و مادرم، فدایت؛ این مرغ، برایم به اندازه‌ی دخترم، عزیز بود و من، با او انس داشتم و از تخم‌هایش استفاده می‌کردم. با خود عهد بسته بودم که آن را در بهترین مکان ممکن، دفن کنم، اما هر چه اندیشیدم، در روی زمین، هیچ جایی بهتر از شکم تو برای دفن این مرغ نیافتم؛ از این‌رو تصمیم گرفتم آن را بریان کنم و به تو بدهم. ابن‌جعفرؓ دستور داد تا آن مرغ را از او تحویل بگیرند و در قبال آن، مقداری گندم و قدری خرما و مبلغی پول، به وی بدهند. وقتی زن، هدایای ابن‌جعفرؓ را دید، گفت: «پدرم، فدایت؛ (چرا در هدیه دادن زیاده‌روی و اسراف کردی؟!) خداوند، اسراف‌کاران را دوست ندارد».[2]

داستانی دیگر از بخشندگی ابن‌جعفرؓ:

یکی از اهالی بصره، مقداری شکر برای فروش به بازار مدینه آورد، اما کسی، شکرش را خریداری نکرد و بازارش، کساد و بی‌رونق شد. عبدالله بن جعفرؓ به خزانه‌دارش دستور داد تا تمامی کالایش را از او خریداری نماید و به رایگان در اختیار مردم بگذارد.[3] در روایتی

۱- تاریخ دمشق (۱۹۰/۲۹).

۲- تاریخ الإسلام (۸۰/۶۱)، ص۴۳۰-۴۳۲.

۳- طبقات (۱۹/۲).

آمده است که وقتی بازار بازرگان مذکور، بی‌رونق شد، عده‌ای، او را راهنمـایی کردنـد کـه نزد عبدالله بن جعفر ﷺ برود. او نیز نزد ابن‌جعفر ﷺ رفت و ابن‌جعفـر ﷺ تمـام کـالایش را بـه قیمت خوبی خریداری نمود و آن‌گاه همه را به‌طور رایگان در اختیار مردم نهاد. فروشنده، با مشاهده‌ی این وضعیت، پرسید: «آیا من هم می‌توانم چیزی از اینها بردارم؟» عبدالله ﷺ فرمود: «آری».[1]

انفاق هدیه ای که از جانب یزید بن معاویه برای ابن‌جعفر ﷺ ارسال شده بود:

یزید بن معاویه، هدیه‌ی ارزنده‌ای برای ابن‌جعفر ﷺ ارسال کرد، اما ابن‌جعفر ﷺ تمام آن را میان مردم مدینه تقسیم نمود و هیچ چیزی از آن را برای خود، نگه نداشت.[2]

زمانی که عبدالله بن جعفر ﷺ با یارنش، نزد یزید بن معاویه رفت، یزید دستور داد که دو میلیون دینار به عنوان هدیه به وی بدهند.[3] ذهبی می‌گوید: چنـین هدیـه‌ای از کسـی همچـون یزید به ابن‌جعفر ﷺ هدیه‌ی چشمگیری نیست؛ زیرا یزید می‌دانست که ابـن‌جعفـر ﷺ از او بـه خلافت سزاوارتر است».[4]

دعای یک بادیه‌نشین برای عبدالله بن جعفر ﷺ :

بادیه‌نشینی، برای عبدالله بن جعفر ﷺ این‌گونه دعا کرد: «خداوند، آن‌چنان نعمتـی بـه تـو ارزانی بدارد که از عهده‌ی شکرش برنیایی و تو را از بلاهایی کـه از تـاب و توانـت، خـارج است، محافظت فرماید».[5]

حساب به دینار، بخشش به خروار:

باری عده‌ای، عبدالله بن جعفر ﷺ را دیدند که به‌خاطر یک درهم با شخصی، چانه می‌زد. به او گفتند: تو، از اموال خویش، بی‌حساب و کتاب، بذل و بخشش می‌کنی و اینک به‌خاطر یک درهم، چانه می‌زنی؟! پاسخ داد: «آن، مال من است و آن را انفـاق مـی‌کـنم، امـا (اینجـا

١- تاریخ دمشق (١٩٣/٢٩).

٢- الإصابة (٣٨/۴).

٣- سیر أعلام النبلاء (۴۵۷/٣).

۴- نگا: سیر أعلام النبلاء (۴۵۷/٣).

۵- تاریخ دمشق (١٩٣/٢٩).

مسأله‌ی تجارت در میان می‌باشد و) این، عقل من است که آن را برای تجارت به‌کار می‌گیرم. پس بر آن بخل می‌ورزم (تا در تجارت سود ببرم)».[1]

بخشنده، آنست که قبل از درخواست سائل، به وی کمک نماید:

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه می‌گوید: «سخاوتمند، کسی نیست که پس از درخواست نیازمندان، به آنان کمک می‌کند؛ بلکه سخاوتمند، کسی است که چهره و طرز سخن گفتن طرف مقابلش به نیاز وی پی ببرد و به او کمک نماید. همانا سخاوتمند، کسی است که خود، آغازگر بذل و بخشش باشد (نه آنکه پس از درخواست نیازمندان، بذل و بخشش کند)».[2]

ما، نیکی‌هایمان را نمی‌فروشیم:

یکی از بازرگانان سواد، از ابن‌جعفر رضی الله عنه درخواست نمود که خواسته‌اش را با امیر مؤمنان علی رضی الله عنه در میان بگذارد. ابن‌جعفر رضی الله عنه نیاز آن شخص را با علی رضی الله عنه در میان نهاد. و به دستور امیر مؤمنان، به نیاز وی، رسیدگی شد. بازرگان مذکور، چهل‌هزار درهم به عنوان تشکر برای عبدالله بن جعفر رضی الله عنه فرستاد. اما عبدالله رضی الله عنه از پذیرش آن امتناع ورزید و گفت: «ما، نیکی‌هایمان را نمی‌فروشیم».[3]

در روایتی آمده است: «ما، در قبال نیکی و احسانی که به دیگران می‌کنیم، پولی نمی‌گیریم».[4]

همگان، در مال و ثروت ابن‌جعفر رضی الله عنه سهم داشتند!

از معاویه بن عبدالله بن جعفر رضی الله عنه پرسیدند: پدرت، در سخاوت و بخشندگی به چه مقامی رسید؟ پاسخ داد: «انگار تمام مال و ثروت پدرم، از مردم بود و همگان را در مال و ثروت خویش، شریک و سهیم می‌دانست؛ هر آن‌کس که از وی چیزی درخواست می‌کرد، به

١- تاریخ دمشق (٢٠١/٢٩).

٢- تاریخ دمشق (٢٠٠/٢٩).

٣- تاریخ دمشق (١٨٦/٢٩).

٤- تاریخ دمشق (١٨٧/٢٩).

خواسته اش می‌رسید و هر کس، از او تقاضایی می‌نمود، تقاضایش را برآورده می‌ساخت. هیچ گاه از بذل و بخشش، دریغ نمی‌کرد و هنگام نیاز، به ذخیره‌ی مال نمی‌پرداخت».[1]

رابطه‌ی عبدالله بن جعفر رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه :

عبدالله بن جعفر رضی الله عنه همواره نزد معاویه و عبدالملک، رفت و آمد می‌کرد و نزد آن‌دو از جایگاه والا و ویژه‌ای برخوردار بود. وی، شایستگی آن را داشت که پیشوا و امیر مؤمنان شود.[2]

رابطه‌ی ابن‌جعفر رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه آن‌قدر استوار و صمیمانه بود که یکی از فرزندانش را معاویه نامید. ابان بن تغلب می‌گوید: نقل شده که عبدالله بن جعفر رضی الله عنه هر سال یک‌بار نزد معاویه رضی الله عنه می‌رفت و او نیز هر بار یک‌میلیون درهم به او می‌داد و به خواسته‌هایش رسیدگی می‌کرد.[3]

روایات زیادی در کتاب‌های ادبی و تاریخی، پیرامون روابط ابن‌جعفر و معاویه رضی الله عنه نقل گردیده که بی‌اساس و غیرمعتبرند؛ اینک به ذکر نمونه‌ای از این روایات می‌پردازیم:

۱ـ روایت یحیی بن سعید بن دینار:

شبی عبدالله بن جعفر رضی الله عنه در کاخ خضراء (سبز) میهمان معاویه رضی الله عنه بود که ناگهان نامه‌ای به معاویه رضی الله عنه رسید و در آن، در مورد حسین بن علی رضی الله عنه ملامت شده بود. معاویه رضی الله عنه از فرط ناراحتی نامه را بر زمین کوبید و گفت: چه کسی مرا در مورد حسین بن ابی تراب سرزنش می‌کند، به خدا سوگند که من تصمیم گرفته‌ام که با وی چنین کنم و حتماً این کار را خواهم کرد. عبدالله بن جعفر رضی الله عنه با مدارا و نرمی به گفتگو با وی پرداخت و سرانجام برخاست و قصر را ترک گفت. به نظر می‌رسد (این رفتار معاویه) میان آن‌دو رخنه افکند و روابط آن‌دو را تیره کرد. وقتی عبدالله رضی الله عنه به خانه رسید، دستور داد مرکبش را آماده کنند و همان شب رهسپار مدینه شد. معاویه رضی الله عنه نیز درحالی که ناراحتی در چهره‌اش هویدا بود، به خانه رفت. همسرش، بنت قرظه[4] با مشاهده‌ی وی پرسید: بر ابن‌جعفر رضی الله عنه چه روا داشته‌ای؟ آیا به او دشنام

۱- تاریخ دمشق (۱۹۸/۲۹).

۲- سیر أعلام النبلاء (۴۵۸/۳).

۳- سیر أعلام النبلاء (۴۵۹/۳).

۴- فاخته بنت قرظه بنت عمرو بن نوفل بن عبد مناف.

داده و سخنانی در مورد پسرعمویش بر زبان رانده‌ای که وی را ناراحت کرده است؟ به خدا سوگند که کار بدی کرده‌ای؛ تو با این کار، رابطه‌ی میان ما و عبدالله را خدشه‌دار نموده‌ای. معاویه نتوانست آن شب بخوابد و مدام به کرده‌ی خویش فکر می‌نمود. صبحگاهان از جای برخاست و گفت: به خدا سوگند که امروز خودم باید عبدالله را از خواب بیدار کنم. و بالاخره عازم خانه‌ی وی گردید. در آن‌جا هیچکس را نیافت و به پرس‌و جو در مورد عبدالله بن جعفر پرداخت.به او گفتند: همان لحظه‌ای که از قصرت بیرون آمد، عازم مدینه شد. معاویه عده‌ای را به دنبال وی فرستاد و خطاب به آن‌ها گفت: هر جا او را یافتید، حتی اگر به خانه‌ی خویش در مدینه رسیده بود، او را بازگردانید و نزد من بیاورید. آنها خود را به عبدالله بن جعفر رساندند و او را نزد معاویه بازگرداندند. معاویه به خاطر سخنانی که آن شب زده بود، از وی عذرخواهی کرد و گفت: من تو را آزردم و تمام آنچه را که با خود بردی، به تو بخشیدم. گفته شده: زمانی که عبدالله بن جعفر عازم مدینه شد، یک شتر و تعداد فراوانی گوسفند (که از سوی معاویه به او هدیه شده بود) با خود برد و بدین ترتیب ناراحتی او برطرف گردید[1].

این روایت، صحیح نیست و ضمن منقطع بودن اسنادش، ضعیف است. یحیی بن سعید بن دینار سعدی که در سند این روایت وجود دارد، مجهول و ناشناخته است. این روایت را تنها به عنوان مثال ذکر نمودیم، اما در کتابهای ادبیات (شعر) و تاریخ، اشعاری نقل گردیده که ادعا شده این اشعار میان عبدالله بن جعفر و معاویه رد وبدل گردیده است.

به عنوان نمونه یونس بن میسره بن حلبس نقل می‌کند: باری به معاویه خبر رسید که عبدالله بن جعفر دچار مشکلات و تنگناهایی در زندگی شده (و مضطرب گشته است). به همین خاطر طی نامه‌ای دو بیت زیر را برای او نوشت و برای او ارسال کرد.

لمال المرء يصلحه فيغنى　　　مفاقـره أعف من القنوع

يسـد به نـوائب تعتريه　　　من الايام كالنهر الشروع

یعنی: «اگر اموال و دارایی کسی موجب رفع نیازهای وی شود (و او را بی‌نیاز سازد)، این، از قناعت بهتر است؛ زیرا دارایی‌اش، او را از مصائب و مشکلاتی که همچون سیلاب خروشان، درگذرِ ایام، او را در بر می‌گیرد، رهایی می‌بخشد».

۱– الطبقات (۱۹/۲ و ۲۰۰). اسناد این روایت ضعیف و منقطع است.

در ضمن معاویه، عبدالله‌رضی الله عنه را به میانه‌روی توصیه کرد و بـه او سـفارش کـرد کـه دیگـر مسافرت نرود و به خاطر این کار بر او خرده گرفت. اما عبدالله بن جعفررضی الله عنه در قالب شـعری، پاسخ معاویه‌رضی الله عنه را داد و از بخشندگی خود و نیز از اینکه بـا سـخاوت و بخشـندگی، آبـروی خویش را می خرد، سـخن گفـت. از اینـرو معاویـه‌رضی الله عنه چهـل هـزار دینـار بـرایش فرسـتاد تـا بدهی‌های خود را بپردازد.[۱]

عبدالله بن جعفررضی الله عنه و گوش دادن موسیقی:

بسیاری از کتاب‌های ادبـی و تـاریخی بـه عبـدالله بـن جعفـررضی الله عنه نسـبت داده‌انـد کـه وی، کنیزکانی داشته و همـواره بـه موسـیقی و زن‌بـارگی مشـغول بـوده اسـت. بـدیهی اسـت ایـن روایات، صحت ندارد و درستی آنها ثابت نشـده اسـت. روایـات ضـعیف تـاریخی در مـورد عبدالله بن جعفررضی الله عنه فراوان است؛ از جمله ابن عساکر، طـی روایتـی مفصـل و طـولانی آورده است: عبدالله بن جعفررضی الله عنه از زنی آوازخوان (خواننده) بسیار خوشش می‌آمد و با خواندن وی به وجد می‌آمد[۲]. ابن‌کثیر نیز با صیغه ای که بیـانگر ضـعف روایـت اسـت، روایتـی بـه همـین مضمون، نقل کرده است.

ابوعمر بن عبدالبر نیز در کتاب خویش آورده است: «گفته شده: (ابن جعفررضی الله عنه) اشـکالی بر گوش دادن موسیقی نمی‌دانست[۳]». ذهبی در توضـیح ایـن روایـت، هـیچ سـندی کـه قابـل اعتماد باشد، ذکر ننموده است[۴].

این‌گونه روایات، هیچ اعتباری ندارد و برخی از آنها، از اصل و پایه مورد تردید است. از اینرو بنده، این روایات را نمی‌پذیرم و معتقدم به هـیچ‌وجـه عبـدالله بـن جعفـررضی الله عنه موسـیقی را مجاز نمی‌دانسته، و به زن‌بارگی و غنا نمی‌پرداخته است.

وفات ابن جعفررضی الله عنه:

عبدالله بن جعفررضی الله عنه در سال هشتاد هجری یعنی همان سالی که سـیل جحـاف در مکـه بـه وقوع پیوست، دار فانی را وداع گفت. از آن‌جهت این سیل را جحاف نامیده‌اند که هرآنچـه

۱- تاریخ دمشق (۲۰۰/۲۹).

۲- تاریخ دمشق (۱۹۵/۲۹).

۳- الاستیعاب (۸۸۱/۳).

۴- سیر اعلام النبلاء (۴۶۳/۳).

را که بر سر راهش قرار داشت، نابود کرد و حجاجی را که در مسیر آن بودند، با خـود بـرد؛ به نحوی که هیچ مرد و یا زنی، توان نجات دادن حجاج را نداشت. این سیل، آن‌چنان بزرگ (و خروشان) بود که آب‌های آن از کوه حجـون در مکـه[1] گذشـت و افـراد زیـادی را غـرق نمود.

گفته شده: آب، آن‌قدر شهر مکه را فرا گرفت کـه نزدیـک بـود ارتقـاع آن، از خانـه‌ی کعبه هم بگذرد[2]. نقل شده: ابن جعفررضي الله عنه در سن ۸۰ سالگی و در سال ۸۴ یا ۸۵ هجری جان به جان آفرین تسلیم کرده است. اما ابن عبدالبر معتقد است او در همان سال ۸۰ هجـری وفـات کرد و ابان بن عثمان که در زمان عبدالملک بن مروان، امیر مدینـه بـود، بـر وی نمـاز جنـازه خواند.[3]

۱- معجم البلدان (۲/۲۱۵).

۲- البداية و النهاية (۱۲/۲۹۶).

۳- الاستیعاب (۲/۸۸۱).

مبحث چهارم
صلح حسن بن علیﷺ با معاویهﷺ

پس از شهادت امیر مؤمنان علیﷺ، به صورت عمومی با حسنﷺ بیعت شد و فرمانداران و فرماندهان دوران خلافت علیﷺ و همچنین تمامی مردمانی که پیش از این با امیرالمؤمنین علیﷺ بیعت کرده بودند، با حسنﷺ نیز بیعت نمودند و بدین ترتیب حسن بن علیﷺ خلیفه‌ی مسلمانان گشت و زمام امور را به دست گرفت. وی، کارگزاران و فرمانداران خویش را به نواحی مختلف فرستاد و به تقسیم عطایا پرداخت و برای راضی‌کردن مجاهدانی که در جنگ‌ها شرکت داشته‌اند، بر سهم آنان افزود و توانست رضایت آنان را جلب کند.[۱]

حسن بن علیﷺ به مرحله‌ای رسیده بود که توان رویارویی با معاویهﷺ را به دست آورده بود؛ زیرا شخصیت یگانه و استوار او به لحاظ سیاسی، نظامی، اخلاقی و دینی از یک‌سو، و وجود شخصیتهایی چون قیس بن سعد بن عباده، حاکم بن عدی طائی و چندی دیگر از فرماندهانی که توانایی نظامی و تاکتیکی زیادی داشتند، از سوی دیگر، موقعیت بسیار خوبی برای وی فراهم آورده بود. با این حال حسنﷺ ترجیح داد به منظور جلوگیری از خونریزی و کشته شدن مسلمانان، به صلح و سازش روی بیاورد و بدین سان وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را حفظ نماید. او، هیچ علاقه‌ای به دنیا و جاه و مقام دنیوی نداشت.[۲]

حسن بن علیﷺ تلاش برای وحدت امت اسلامی را سرلوحه‌ی کار خویش قرار داد. آن هم درحالی که نیروی نظامی قدرتمندی داشت و همچنان زمام امور، در دست او و یارانش بود. امام بخاری روایتی نقل نموده که بر اقتدار نظامی حسنﷺ دلالت می‌کند. عمرو بن عاصﷺ می‌گوید: «گردانها و لشکریان (حسنﷺ) را به گونه ای یافتم که تا بر رقبای خویش پیروز نشوند، دست‌بردار نیستند»[۳]. حسن بن علیﷺ می‌فرمود: «مهتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم،آنها نیز صلح می‌نمودند»[۴].

۱- تاریخ العراق فی ظل الحکم الاموی، ص۶۷ و مقاتل الطالبیین، ص۵۵.

۲- در مباحث آینده به تفصیل به این موارد خواهیم پرداخت.

۳- بخاری (۲۷۰۴).

۴- المستدرک (۱۷۰/۳) این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است.

اگر حسن رضی الله عنه از نیـروی نظـامی مقتـدری برخـوردار نبـود، دیگـر ضـرورتی نداشـت کـه معاویه رضی الله عنه با او به گفتگو بپردازد و به شروط و ضوابطی که توسـط وی مقـرر شـده بـود، تـن دهد؛ زیرا اگر معاویه رضی الله عنه می‌دانست که حسن رضی الله عنه به لحاظ نظامی (و سیاسـی) ضـعیف اسـت و قدرت چندانی ندارد، بدون هیچ دغدغه‌ای وارد کوفه می‌شد و زحمت مذاکره بـا حسـن رضی الله عنه را متحمل نمی‌گشت و به شروط وی تن نمی‌داد و به راحتی بر حسن رضی الله عنه ظفر می‌یافت. راستی آیا دلیل صلح حسن رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه ضعف نظامی و سیاسی حسن بن علی رضی الله عنه بوده است[1]؟!

ابن تیمیه رحمه الله در کتاب **منهاج‌السنة** در پاسخ این سؤال می‌گوید: حسـن رضی الله عنه قـدرت داشت به همراهی یارانش هرچند کمتر از یاران و لشکریان معاویـه رضی الله عنه بودنـد، بـر وی پیـروز شود؛ همچنان‌که در بسیاری از موارد تعدادی اندک، بر لشکری بسیار بزرگ ظفر یافتـه‌انـد، اما حسن بن علی رضی الله عنه اخلاقی سترگ داشت و با آشوب و تفرقه، به شـدت مخـالف بـود و بـه وحدت و یکپارچگی امت اسلامی، اهمیت زیادی می‌داد. بدین ترتیب خداوند عزوجل به وسیله‌ی حسن بن علی رضی الله عنه شکاف‌های میان امت اسلامی را برداشت و مسـلمانان را متحـد و یکپارچـه ساخت.[2]

حسن رضی الله عنه شخص همیشـه بیـدار و آگـاهی بـود کـه بـه اصـلاح امـت و ایجـاد وحـدت و یکپارچگی می‌اندیشید و برای رسـیدن بـه ایـن هـدف، در برابـر موانـع و تنگناهـا ایسـتادگی می‌کرد و گاهی نیز برای مصلحت امت، در برابر ناملایمات، برخلاف میل قلبـی، سـر تسـلیم فرود می‌آورد. در صلحی که میان معاویه رضی الله عنه و حسن رضی الله عنه صورت گرفـت، شـروط و تعهـداتی مقرر گردید و این صلح، به نتایجی انجامید که در عصرهای مختلف و درگذر زمان، همواره افتخاری برای امام حسن رضی الله عنه به حساب آمده و خواهد آمد. دکتر خالد الغیث می‌گوید: صـلح حسن مجتبی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه که موجب جلوگیری ازخونریزی و هـدر رفـتن خـون مسـلمانان شد، در واقع از اهمیتی چون جمع‌آوری قرآن توسط عثمان بن عفان رضی الله عنه و جهاد علیه مرتدان، توسط ابـوبکر صـدیق رضی الله عنه برخـوردار بـود.[3] و مـی‌تـوان ایـن صـلح را یکـی از معجـزات نبـی اکرم صلی الله علیه وسلم برشمرد. دلیل این ادعا، روایتی است که امام بخاری نقـل کـرده اسـت؛ ابـوبکره رضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: (**ابنـی هـذا سـید و لعـل الله أن**

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین، بطاینه، ص۶۱،۶۰.

۲- منهاج‌السنة (۵۳۶/۴) و دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص۶۱.

۳- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، خالد الغیث، ص۱۳۴.

یصلح به بین فئتین من المسلمین) یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». ابوبکره رضي الله عنه می‌گوید: در آن هنگام، حسن رضي الله عنه کنار رسول اکرم صلى الله عليه وسلم بود و آن حضرت صلى الله عليه وسلم ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می‌کرد و گاهی به مردم.[1]

صلح حسن رضي الله عنه با معاویه رضي الله عنه، در تاریخ اسلام از اهمیت شایانی برخوردار است؛ بدین دلیل که:

۱ـ این صلح، یکی از نشانه‌های حقانیت رسالت محمد مصطفی صلى الله عليه وسلم بود.

۲ـ این صلح، موجب جلوگیری از قتال و خونریزی میان مسلمانان شد و در نهایت، به وحدت و یکپارچگی آنان انجامید.

۳ـ امام حسن رضي الله عنه نخستین خلیفه‌ای بود که هرچند در اوج قدرت قرار داشت و هیچ فشاری سیاسی و نظامی، او را تهدید نمی‌کرد، اما از پست و منصب خلافت روی گرداند تا با این کار، میان امت اسلامی، صلح و آرامش برقرار کند.

۴ـ حسن رضي الله عنه آخرین خلیفه از خلفای راشدین پس از رسول گرامی اسلام صلى الله عليه وسلم بود و به همین خاطر کتب عقاید، حدیث، تاریخ، ادبیات و غیره مملو از روایاتی است که به صلح حسن بن علی رضي الله عنه با معاویه رضي الله عنه پرداخته است. کسانی که این کتابها را مطالعه می‌کنند، در بسیاری از آنها بویژه در تاریخ طبری، روایاتی را در این باره می‌یابند که برخی، با برخی دیگر متناقض می‌باشد و صحیح و ضعیف آنها، با هم خلط شده است. در این میان، گزارشهای تاریخی، بدون در نظرگرفتن زمان وقوع آن، نقل گردیده و همین، مطالعه‌کننده را در فهم و نتیجه‌گیری با مشکل، مواجه نموده است. در حالی که رعایت تسلسل زمانی در نقل وقایع و جریانهای صلح از اهمیت شایانی برخوردار است و کمک وافری به فهم موضوع کمک می‌کند[2].

دکتر خالد الغیث، تلاش فراوانی کرده تا این مصادر و کتابها را مورد بررسی قرار دهد و روایات صحیح و غیرصحیح را از هم جدا نماید و آنها را به ترتیب زمان وقوع، گرد آورد. وی، روایات ضعیفی را که به نحوی، با روایات صحیح تطابق دارند، از سایر روایات، جدا نموده و به روشی خاص، از آنها در نتیجه‌گیری موضوع، استفاده کرده است. وی، در مورد

۱- بخاری، شماره‌ی ۳۷۴۶.

۲- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، ص۱۲۵.

روایاتی که پیرامون خلافت معاویهؓ در تاریخ طبری آمده نیز به همین روش عمل نموده است[1]. بنده، در نقل و بازنویسی گزارشهای مربوط به صلح امام حسنؓ از این تلاشهای زیبا و تقسیم‌بندی ابتکاری دکتر خالد الغیث بهره ی وافری بردم.

مهمترین مراحل صلح

مرحله‌ی اول:

فرموده‌ی رسول‌خداﷺ مبنی بر اینکه خدای متعال، حسنؓ را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان قرار می‌دهد. این سخن رسول اکرمﷺ به خودی خود، انگیزه‌ای برای حسنؓ ایجاد کرد که با اطمینان خاطر، اقدام به صلح کند و در انجام این کار مصمم باشد.[2] رسول اکرمﷺ درباره‌ی وی فرموده بود: (**إن ابني هذا سيد، و لعل الله أن يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين**)[3] یعنی:«این فرزندم، آقا و سرور است و چه بسا خداوند، به وسیله‌ی او، میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و سازش برقرار سازد». این گفته‌ی رسول‌خداﷺ، یک خبر یا سخن معمولی نبود که حسنؓ و دیگر مسلمانان، آن را فقط بشنوند و دیگر هیچ مسئولیتی نداشته باشند؛ بلکه این سخن، تمام دیدگاهها، افعال و روش زندگی حسنؓ را تحت تأثیر قرار داد و با گوشت و خون وی عجین گشت و وی، چاره‌ای جز این نداشت که فرموده‌ی جد بزرگوارش، رسول‌خداﷺ را سرلوحه‌ی تمام افعال و اندیشه‌های خویش قرار دهد. حسن بن علیؓ این سخن را وصیت و سفارشی از جانب رسول گرامی اسلام تلقی می‌کرد و چون این رهنمود نبوی را بر زبان می‌آورد، چشمانش برق می‌زد و آثار سرور و شادی در چهره‌اش نمودار می‌گشت. این وصیت و سفارش نبوی، حسنؓ را بکلی تحت تأثیر قرار داد و آرمانی برای وی گردید؛ از اینرو بدان تمسک جست و آن‌را هدف زندگی خویش قرار داد.

علی بن ابی‌طالبؓ فرزندش حسنؓ را از جان و دل دوست می‌داشت؛ چراکه خداوندﷻ به او مناقب وموهبت‌های خاصی ارزانی داشته بود و علیؓ خوب می‌دانست که

۱- همان ص۱۲۵.

۲- همان ص۱۶۲۵.

۳- بخاری (۷۱۰۹).

حسنرضي الله عنه از چه فضایل و مناقبی برخوردار است. به همین خاطر او را گرامی می‌داشت. حسن بن علیرضي الله عنه حتی هنگام سخن گفتن با پدر گرامیش، این سفارش جدش را سرلوحه‌ی خویش قرار داد. چنانچه پس از شهادت عثمانرضي الله عنه از پدرش خواست که عزلت اختیار کند و از دیده‌ها نهان شود تا زیان‌ها و آسیب‌های فتنه‌ای که به وجود آمده بود، متوجه او نگردد و تنها کارگردانان این فتنه از آن متضرر گردند. وی، به پدرش گفت: «پدرم! اگر شما در لانه‌ی سوسمار هم پنهان شوید، باز هم مردم به دنبال شما خواهند آمد و بدون اینکه خودتان بخواهید، با شما بیعت خواهند کرد».

زمانی که علی بن ابی‌طالبرضي الله عنه عزم نبرد با اهل شام را نمود و سپاه خویش را آماده‌ی حرکت کرد، حسنرضي الله عنه نزد پدرش رفت و گفت: «پدر جان! از این کار دست بردار. این جنگ میان مسلمانان اختلاف می‌اندازد و موجب ریختن خون مسلمانان و اختلاف و چنددستگی آنان می‌گردد». علیرضي الله عنه به توصیه‌ی فرزندش عمل نکرد؛ زیرا او معتقد بود مردم دچار فتنه شده‌اند و باید آنها را امر به معروف و نهی از منکر کند. سرانجام علیرضي الله عنه به یاران خویش پیوست و تصمیم خویش را عملی نمود[1]. البته ناگفته پیداست که در جریان نبرد با اهل شام، حق، با علیرضي الله عنه بود.

یکی از معجزات رسول اکرمصلی الله علیه وسلم همان پیشگویی و خبری بود که با تربیت اسلامی حسن بن علیرضي الله عنه نمایان گردید. حسن بن علیرضي الله عنه شخصیتی یگانه، مهتر و فرزانه بود و این مقام و سیادت را با جنگ و خونریزی و غارت و چپاول به دست نیاورد؛ بلکه با خویشتن‌داری و پرهیز از خشونت و همچنین ممانعت از ریختن خون مسلمانان به این مقام والا دست یافت. بی‌تردید رسیدن به چنین مقامی بدون توفیق الهی مقدور نیست و با فکر و اندیشه‌ی شخصی و بشری نمی‌توان به چنین مقامی نایل آمد.

حسنرضي الله عنه در حالی با معاویهرضي الله عنه صلح نمود که هزاران سرباز وفادار، از او فرمانبرداری می کردند؛ هرچند در این میان سربازانی هم بودند که صرفاً برای منافع دنیوی و شخصی خود در سپاه آن بزرگوار جای گرفته بودند. بطور کلی حسنرضي الله عنه نمی‌خواست به خاطر وی، حتی یک قطره خون بر زمین بریزد یا مسلمانی آسیب ببیند. وقتی انسان ریاست قوم یا طایفه‌ای را بر عهده می‌گیرد، باید نهایت تلاش خویش را برای حفاظت، صیانت و مراقبت از افراد تحت سلطه‌ی خویش بکار گیرد وگرنه (سلطه و ریاستی که به غیر از این اهداف صورت گیرد)

۱- المرتضی، ندوی، ص۱۹۸.

نوعی خودکامگی و استبداد خواهد بود و پیامدی جز هلاکت و نابودی نخواهد داشت. چنین ریاستی، سرانجام، موجب خونریزی، غارت و ذلت و خواری خواهد شد و چنین رئیسی، مورد خشم خداوند عزوجل و نیز مورد حشم مردم و تاریخ قرار می گیرد.

قدرت‌طلبی و حرص جاه و ثروت، همواره در طول تاریخ، عامل خونریزی و چپاول بوده و افرادی که امواجی از خون در کوچه و خیابان به راه انداخته‌اند، انگیزه‌ای جز برتری‌جویی نداشته‌اند.[1]

حسن رضی الله عنه هیچ رغبتی به دنیا و زر و زیور دنیوی نداشت و خواهان قدرت و ریاست نبود. برای حسن رضی الله عنه این امکان وجود داشت که با به راه‌انداختن جنگ و خونریزی، به مقاصد و امتیازهای دنیوی دست یابد، اما او، تنها به آخرت و نعمت‌های بهشتی می‌اندیشید و همواره تلاش می‌کرد تا امت جدش، محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را از قتل و کشتار مصون بدارد.

حسن بصری می‌گوید: «زمانی که حسن بن علی رضی الله عنه زمام امور را به دست گرفت، دیگر خونی بر زمین نریخت[2]. شخصِ حسن رضی الله عنه نیز به این امر، می‌بالید و افتخار می‌کرد که به وصیت جدش رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم جامه‌ی عمل پوشیده و دستور آن حضرت صلی الله علیه وسلم را اجرا نموده و در زندگی خویش، روشی ایمانی در پیش گرفته است».[3]

خداوند متعال، به وسیله‌ی حسن رضی الله عنه میان اهل عراق و سایر امت اسلامی، صلح و سازش برقرار نمود. رسول‌گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم برقرای صلح و سازش را جزو فضایل حسن رضی الله عنه برشمرد؛ زیرا حسن رضی الله عنه از امارت و خلافت دست کشید و آن‌را به معاویه رضی الله عنه واگذار نمود. اگر حسن رضی الله عنه مأمور بود که با معاویه بجنگد و دست از حکومت برندارد، رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم به هیچ عنوان، برقرای صلح و سازش را از فضایل حسن رضی الله عنه بر نمی شمرد. زیرا در این صورت حسن رضی الله عنه به خوبی انجام وظیفه نکرده بود.

در نتیجه آنچه حسن رضی الله عنه انجام داد، یعنی، صلح وی با معاویه، نزد خدا و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پسندیده و مطلوب بود، نه جنگ و نبرد با او.[4]

۱- الدوحة النبوية الشريفة ص۹۴.

۲- دلائل النبوة، بیهقی (۴۴۳/۶) و الدوحة النبوية الشريفة، ص۹۵.

۳- الدوحة النبوية الشريفة، ص۹۵.

۴- الفتاوی (۳۰۰/۲۸).

مرحله‌ی دوم:

حسن ﷺ برای بیعت با اهل عراق، شرطی تعیین نمود که طبق آن مقرر گردید، با هر کس که او صلح کند، آنان نیز صلح نمایند و با کسانی که او بجنگد، آنها بجنگند.[1]

میمون بن مهران می‌گوید: حسن بن علی بن ابی‌طالب ﷺ پس از پدرش، دو بار با اهل عراق بیعت کرد. یکی، بیعت امارت؛ و دیگری پیمان بر سرِ اینکه آنها، هر آنچه را که حسن ﷺ انجام دهد یا بپذیرد، قبول نمایند و خودسرانه کاری نکنند[2].

خالد بن مصرب می‌گوید: شنیدم که حسن بن علی ﷺ گفت: «به خدا سوگند که تنها با شرایطی که خودم دارم، از شما بیعت می‌گیرم». گفتند: چه شرایطی داری؟ فرمود: «بدین شرط با شما بیعت می‌کنم که با هر کس صلح کنم، شما نیز صلح کنید و با آن‌که بجنگم، شما نیز با وی بجنگید».[3]

از روایات مذکور، چنین برمی‌آید که امام حسن ﷺ در همان ابتدای کار و قبل از اینکه به عنوان خلیفه برگزیده شود، اظهار نموده که قصد صلح دارد و این، حقانیت نبوت جدش را اثبات می‌کرد؛ زیرا رسول‌خدا ﷺ در سخنان گهربار خویش به این ویژگی حسن ﷺ اشاره کرده بود.[4] البته زمانی که حسن ﷺ از اهل عراق بیعت گرفت، به گونه‌ای با آنها سخن گفت که در ذهن آنان، این نکته را جا بیندازد که پذیرفتن صلح (و پیروی از وی برای جنگ یا صلح) قابل مناقشه و اختیاری است و هرچند او، صلح را بیشتر می‌پسندد، اما قصد سازش ندارد. برخورد حسن ﷺ با اهل عراق به گونه‌ای بود که هرچند با کنایه، به صلح و سازش اشاره نمود، اما از سخنش چنین برداشت نمی‌شد که او، حتماً قصد صلح دارد. و این، نشانه‌ی فراست و شایستگی وی در رهبری جامعه می باشد نشان می دهد که شناخت دقیقی از محیط سیاسی و نظامی پیرامون خویش داشته است. از اینرو با آنکه هیچ میل و رغبتی به حکومت و فرمانروایی نداشت، برای تأمین مصالح اسلام و مسلمانان، مسؤولیت خلافت را پذیرفت تا بتواند برنامه‌ی اصلاحی خود را به اجرا درآورد.

۱- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری ص۱۵۶.

۲- الطبقات (۳۱۶،۳۱۷/۱). سند آن حسن است.

۳- همان (۳۸۶،۳۸۷/۱). سند این روایت صحیح می‌باشد.

۴- مرویات خلیفة معاویة فی تاریخ الطبری، ص۱۱۱.

مرحله‌ی سوم: تلاش برای ترور حسنﷺ

ابن سعد در کتابش «**الطبقات**» به نقـل از ابـی‌جمیلـه[1] روایـت مـی‌کنـد کـه: پـس از شـهادت علیﷺ، فرزندش حسنﷺ بر مسند خلافت نشست و در همان ابتدای خلافتش در حـالی کـه در نماز ایستاده بود، شخصی، بر وی حمله‌ور شـد و بـا خنجـری کـه در دسـت داشـت، او را زخمی نمود. حصین بن عبدالرحمن سلمی می‌گوید: به مـن خبـر رسـیده کـه آن شـخص، از طایفه‌ی بنی‌اسد بوده است. در این هنگام حسنﷺ در سجده بود. حصین گویـد: عمـویم نیـز شاهد این قضیه بوده است.

راوی می‌گوید: عده‌ای گفته‌اند: وقتـی فـرد مزبـور حملـه بـرد، خنجـر بـه رانِ حسـنﷺ برخورد کرد و به همین خاطر حسن بن علیﷺ ماه‌ها در بستر بیماری به سـر بـرد و سـرانجـام زخمش بهبود یافت. پس از مدتی، حسن بن علیﷺ بر بـالای منبـر رفـت و فرمـود: «از خـدا بترسید؛ ما، رهبران و میهمانان شماییم. ما، همان اهل بیت رسول‌خداﷺ هسـتیم کـه خداونـد درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ ﴾ (احزاب:۳۳)

«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

حسنﷺ به گلایه‌ها و شکوه‌های خویش از اهل عراق ادامه داد تا اینکـه تمـامی کسـانی که در مسجد، حضور داشتند، گریستند و صدای گریه، فضای مسجد را در بر گرفت.[2] هلال بن یساف[3] گوید: «حسنﷺ بالای منبر رفت و به اهل کوفه، چنین فرمود: «ای کوفیان! از خدا بترسید و نسبت به ما، بدی روا مدارید. ما رهبران و میهمانان شما هستیم. مـا همـان اهـل بیـت رسول‌خداﷺ هستیم که خداوند در مورد آنها فرموده است:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ ﴾ (احزاب:۳۳)

۱- میسرة بن یعقوب: ابوجمیلة الطهوی الکوفی.

۲- الطبقات (۳۲۳/۱).

۳- هلال بن یساف الاشجعی، در سنن اربعه و صحیح مسلم از وی حدیث روایت شده و بخاری نیـز حـدیثی بـا سند معلق از وی روایت کرده است، نک: التقریب،۵۷۶.

«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

راوی می‌گوید: «تا آن روز، ندیده بودم که آن همه نفر، بگریند»[1].

مرحله‌ی چهارم:

حسن رضی الله عنه با لشکری از اهل عراق، از کوفه عازم مدائن شد و قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنه را به فرماندهی پیشاهنگان لشکرش گماشت.

ابن سعد در«الطبقات» روایت کرده که شعبی گفته است: «پس از شهادت علی رضی الله عنه مردم عراق با فرزندش حسن رضی الله عنه بیعت کردند و سپس به او گفتند: هرچه زودتر به سوی کسانی لشکرکشی کن که دستورات خدا و رسول او را نادیده گرفته و به زور، بر مردم سلطه یافته‌اند. ما، امیدواریم که بر آنان چیره شویم. حسن بن علی رضی الله عنه پیشنهادشان را پذیرفت و قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنه را به عنوان فرمانده‌ی لشکر دوازده‌هزار نفری خویش تعیین نمود و عازم شام گردید»[2].

از روایات مذکور، این‌گونه برمی‌آید که حسن رضی الله عنه تمایلی به این لشکرکشی نداشته و فقط به تحریک و اصرار اهل عراق، رهسپار شام گردیده است. ابن کثیر رحمه الله نیز به این نکته اشاره نموده و گفته است: «حسن رضی الله عنه شخصاً انگیزه و قصد جنگیدن با هیچ‌کس را نداشت، اما مردم (عراق) او را قانع کردند که به این کار دست یازد. در آن هنگام آن‌چنان جمعیتی گرد هم آمدند که تا آن زمان، هیچکس نظیر آن را ندیده بود. سرانجام حسن رضی الله عنه لشکری ترتیب داد و قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنه را به فرماندهی سپاه دوازده هزار نفری خویش گماشت و خودش با سایر سپاهیان، به دنبال قیس رضی الله عنه، عزم سرزمین شام نمود. و چون به مدائن رسیدند، آنجا اتراق نمود....[3] حسن رضی الله عنه از همان ابتدا هیچ تمایلی به جنگ با معاویه رضی الله عنه نداشت و در اندیشه‌ی صلح با معاویه رضی الله عنه و واگذاری قدرت به او بود. و این تصمیم حسن رضی الله عنه، دلیل فراست و دوراندیشی اوست؛ زیرا تجربه ثابت کرده بود که اهل عراق، مردمانی سست‌عنصر و هر دمبیل‌مزاج و غیر قابل اعتمادند و هر لحظه ممکن است پیمان‌شکنی کنند. حسن رضی الله عنه با پیشنهاد اهل عراق مبنی بر جنگ با معاویه رضی الله عنه موافقت کرد تا

۱- الطبقات (۳۸۱/۱) سند این روایت صحیح است.

۲- طبقات (۳۱۹/۱ ـ ۳۲۱) در اسناد این روایت اشکالی وجود ندارد.

۳- البدایة و النهایة (۱۳۲/۱۱).

در مسیر راهپیمایی به سوی شام، به آنها ثابت کند که پیشنهاد خودش، یعنی صلح، بهتر و درست‌تر است. حسنرضي الله عنه علاوه بر این می‌خواست بی‌ثباتی و بی‌وفایی آنان را به خودشان ثابت نماید[1]. دکتر خالد الغیث معتقد است خروج حسن بن علیرضي الله عنه از کوفه به سوی مدائن در ماه صفر سال ۴۱ هجری قمری بوده است.[2]

مرحله‌ی پنجم:

وقتی خبر حرکت حسن بن علیرضي الله عنه با سپاهش از کوفه به سوی مدائن، به معاویهرضي الله عنه رسید، معاویهرضي الله عنه هم واکنش نشان داد و از شام رهسپار سرزمین عراق گردید.

ابن سعد روایت می‌کند: «معاویهرضي الله عنه با سپاه خویش که متشکل از مردم شام بود، به سوی سپاه حسنرضي الله عنه حرکت کرد تا اینکه به روستایی به نام «جسر منبج» رسید. معاویهرضي الله عنه در «جسر منبج» اردو زد و سپس طی پنج روز تمام، خود را به «مسکن» رسانید.[3] شایان ذکر است خروج سپاه معاویهرضي الله عنه از شام، با تأخیر صورت گرفت. معاویهرضي الله عنه در پی تروری نافرجام که توسط شخصی به نام برک بن عبدالله تیمی انجام شد، به شدت زخمی گردید. روایات صحیح و مشهور، بیانگر این است که این اتفاق، صبحگاه روز جمعه، هفدهم رمضان سال ۴۰ هجری قمری روی داد؛ یعنی همان روزی که علیرضي الله عنه ضربت خورد. معاویهرضي الله عنه نیز به قصد نماز صبح، به مسجد می رفت که مورد سوء قصد قرار گرفت.[4]

شدت جراحات معاویهرضي الله عنه از روایت خلال به نقل از جندب نمایان می‌گردد که گوید: «در سفری با سعد بن ابی وقاصرضي الله عنه همراه بودم؛ وی، در بین راه از مرکبش فرود آمد. من نیز فرصت را غنیمت شمردم و همان‌جا فرود آمدم. آن‌گاه در حالی که با سعدرضي الله عنه قدم می‌زدم، پس از حمد و ثنای الهی، به او گفتم: ای سعد! معاویهرضي الله عنه آن‌چنان ضربتی خورده که حتماً به سبب آن جان خواهد باخت و اصحاب شورا و سایر یاران رسول‌خداصلى الله عليه وسلم نیز توسط خوارج کشته شده‌اند. (ای سعد!) به خدا سوگندت می‌دهم که اگر زمام امور مسلمانان را به دست گرفتی، کاری نکنی که به تفرقه و جدایی آنان بینجامد و آنها را به کاری فرا نخوانی که

۱- العالم الاسلامی فی العصر الاموی، عبد الشافی محمد ص۱۰۱.

۲- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری ص۱۳۰.

۳- الطبقات (۳۲۱/۱). [مسکن، نام منطقه ای در انبار عراق است. (مترجم)]

۴- همان (۳۲۳/۱).

سبب هلاکتشان گردد. سعد رضی الله عنه نیز پس از حمد و ثنای الهی فرمود: به خدا سوگند کاری نخواهم کرد که به تفرقه و جدایی آنان بینجامد و حتماً از فراخواندن آنها به سوی اموری که سبب هلاکتشان می گردد، پرهیز خواهم نمود تا اینکه خود آنها شمشیری برایم بیاورند و بگویند: ای سعد! این، مسلمان است؛ پس از وی در گذر. و این، کافر است پس او را بکش.[۱]

هنگامی که حسن رضی الله عنه با لشکریانش در مدائن اتراق نمود، فردی، بانگ برداشت که قیس بن سعد رضی الله عنه کشته شد. آنجا بود که سپاهیان، در هم آمیختند و هرج و مرج زیادی در لشکر افتاد و بدین سان هویت واقعی اهل عراق که به بی‌ثباتی و بی‌وفایی شهره بودند، برملا گشت. چنانچه به خیمه‌ی حسن رضی الله عنه یورش بردند و آن را غارت کردند؛ حتی بر سرِ زیرانداز امام حسن رضی الله عنه با هم به نزاع پرداختند و آن بزرگوار را زخمی نمودند. بدین ترتیب حادثه‌ای شگفت‌انگیز رخ داد که شاهد خوبی برای بیان هویت واقعی افراد مذکور بود. در آن زمان سعد بن مسعود ثقفی، والی مدائن بود که پیشتر توسط علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه به این سِمَت گمارده شده بود. در همین گیرودار برادرزاده‌ی سعد بن مسعود، یعنی مختار بن ابوعبید بن مسعود که در سنین جوانی به سر می‌برد نزد سعد بن مسعود آمد و گفت: آیا می‌خواهی هم ثروتمند گردی و هم مهتر و بزرگ همه؟ ابن مسعود ثقفی گفت: آری. اما باید چه کاری انجام دهم؟ گفت: حسن بن علی رضی الله عنه را دستگیر کن و او را به معاویه تحویل بده! ابن مسعود ثقفی گفت: لعنت و نفرین خداوند بر تو باد. آیا می‌خواهی من به نوه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم یورش ببرم و او را دستگیر کنم؟ براستی که تو، آدم پست و فرومایه‌ای هستی![۲]

حسن رضی الله عنه با مشاهده‌ی عملکرد اهل عراق، دیگر هیچ شک و تردیدی به بی‌فایی آنان نداشت و کاملاً مطمئن شد که او را در جنگ، تنها خواهند گذاشت.

آری! این، یکی از عواملی بود که باعث شد حسن رضی الله عنه از همان ابتدا به صلح بیندیشید و برای این کار مقدمه‌چینی نماید.[۳]

۱- السنة، الخلال، تحقیق؛ زهرانی، ص۴۷۴ ـ ۴۷۵. سند این روایت صحیح است.

۲- تاریخ طبری (۱۵۹/۵) به نقل از العالم الاسلامی فی العصر الاموی،ص۱۰۱.

۳- العالم الاسلامی فی العصر الاموی،ص۱۰۱.

مرحله‌ی ششم: گفتگوی نمایندگان حسن بن علی و معاویه رضی الله عنهما

امام بخاری در صحیح خود لحظه‌ی تاریخی و خطرناکی را که اهل شام و اهل عراق رویاروی هم قرار گرفتند، ثبت نموده است. در آن هنگام، هر لحظه امکان درگیری دو گروه بزرگ از مسلمانان با یکدیگر وجود داشت. روایت بخاری در انعکاس این واقعه به شرح ذیل است: حسن بصری می‌گوید: به خدا سوگند حسن بن علی رضی الله عنه با گردان‌ها و لشکریانی که همچون کوه استوار و دلیر بودند، در مقابل معاویه رضی الله عنه جبهه گرفت. عمرو بن عاص رضی الله عنه با دیدن لشکریان حسن رضی الله عنه خطاب به معاویه رضی الله عنه گفت: این، سپاه سپاهی است که تا طرف مقابلش را از پای در نیاورد، عقب‌نشینی نخواهد کرد. معاویه رضی الله عنه گفت: ای عمرو! اگر اینها و اینها و اینها کشته شوند، تکلیف من در قبال مردم و زنان و فرزندان و ضعفای آنان چه خواهد بود؟[1] سپس معاویه رضی الله عنه دو نفر قریشی از طایفه‌ی بنی عبد شمس به نامهای عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریز را نزد حسن بن علی رضی الله عنه فرستاد تا با وی سخن گویند و از وی درخواست صلح نمایند. در ضمن معاویه رضی الله عنه به آن‌دو دستور داد که اموالی را به حسن رضی الله عنه پیشنهاد کنند و هر چه خواست به او بدهند. حسن رضی الله عنه خطاب به نمایندگان معاویه رضی الله عنه فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب پیش از این نیز چنین مالهایی را تجربه کرده‌ایم. و اینک این امت، در معرض قتل و خونریزی قرار گرفته است.[2] آن‌دو گفتند: معاویه از تو درخواست صلح کرده و در قبال آن، چنین و چنان خواهد کرد. حسن رضی الله عنه گفت: چه کسی ضمانت خواهد کرد که معاویه رضی الله عنه به پیمانش وفا کند؟[3] گفتند: ما، ضمانت می‌کنیم[4]. و سرانجام حسن بن علی رضی الله عنه صلح را پذیرفت و از جنگ خودداری کرد. حسن بصری می‌گوید: از ابوبکره رضی الله عنه شنیدم که گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: (**ابنی هذا سید و لعل الله أن یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین**) یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». ابوبکره رضی الله عنه می‌گوید: در آن

۱- ابن حجر می‌گوید: مقصود معاویه رضی الله عنه خیل عظیمی از لشکریان و مردم بود که در سپاه وی و سپاه حسن بن علی رضی الله عنه برای نبرد آماده شده بودند.

۲- فتح‌الباری (۶۹/۱۳ ـ ۷۰).

۳- همان (۷۰/۱۳).

۴- همان (۷۰/۱۳).

هنگام، حسنﷺ کنار رسول اکرمﷺ بود که آن حضرتﷺ ضمن بیان این فرموده، گـاهی به حسن نگاه می‌کرد و گاهی به مردم.[۱]

علامه ابن حجر عسقلانی می‌گوید: از روایت مذکور اینگونه نتیجه‌گیری می‌شود که:

۱ـ وقوع صلح میان حسنﷺ و معاویهﷺ دلیلی بـر حقانیـت نبـوت محمـد مصـطفیﷺ می‌باشد.

۲ـ روایت مذکور بیانگر مناقب و مقام والای حسن بن علیﷺ است. زیـرا آن بزرگـوار، خلافت را تنها برای صیانت از جان مسلمانان رهـا کـرد و ایـن کـارش، برآمـده از ضـعف و کمبود نیرو نبود؛ بلکه حسنﷺ زمانی با معاویهﷺ صلح نمود که در اوج عزت و اقتدار قـرار داشت. از اینرو صرفاً به رضای خدای متعال و به قصد رسیدن به نعمت‌های جاویدان الهـی و رعایت مصالح اسلام و امت اسلامی، از قدرت کناره‌گیری نمود.

۳ـ طبـق ایـن روایـت، خـوارج، یعنـی همـان کسـانی کـه علـیﷺ و یـارانش را تکفیـر می‌نمودند، گروهی مردود معرفی شده‌اند، در حالی که به گـواهی رسـول‌خـداﷺ، معاویـه و همراهانش، گروه عظیمی از مسلمانان قلمداد شده‌اند.

۴ـ در این روایت به فضایل برقراری صلح و آشتی و نیز صیانت از جان مسلمانان اشاراتی شده است.

۵ ـ روایت مذکور، بیانگر این است که معاویهﷺ نسبت بـه مسـلمانان، دلسـوز و مهربـان بوده و به فرجام آنان می‌اندیشیده است.

۶ ـ از این روایت، چنین برداشت می‌شود که با وجود شخص اصلح، مـی‌تـوان تولیـت را به فردی واگذار کرد که از لحاظ شایستگی در حـد پـایین‌تـری قـرار دارد؛ زیـرا اگـر چنـین جوازی وجود نداشت، معاویه و حسن، با وجود سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید که هر دو از اصحاب بدرند، خلافت را بر عهده نمی‌گرفتند.

۷ـ طبق این روایت جایز است که خلیفه‌ی اسلامی برای مصالح اسلام و مسلمانان در قبال اموالی که از طرف مقابل می‌گیرد، از خلافت کنـاره‌گیـری کنـد و وظـایف دینـی و دنیـوی خویش در زمینه‌ی حکومت را به او واگذار کند. البته شرط لازم بـرای جـواز چنـین کـاری، این است که شرایطی که میان خلیفه‌ی پیشین و کنونی، مقرر گردیده، اجرا شود و کسی کـه به خاطر او از خلافت کناره‌گیری می‌شود، دارای صلاحیت باشد. همچنین مال مزبور باید از

۱- بخاری، شماره‌ی ۳۷۴۶.

اموال شخصی فرد باشد و چنانچه ولایت عمومی، مطرح باشد و اموال پرداختی، از بیت‌المال پرداخت شود، حتماً باید مصلحتی که به خاطر آن، از بیت المال و اموال عمومی هزینه شده، عام‌المنفعه باشد و جنبه‌ی شخصی نداشته باشد.[1] ابن سعد، پیرامون صلح معاویه و حسن، روایتی نقل نموده که مکمّل روایت بخاری است و همچون روایت بخاری، حایز اهمیت می‌باشد. ابن سعد از عمروبن دینار[2] نقل کرده که: معاویه‌ﷺ خوب می‌دانست که حسن‌ﷺ بیش از همه از اینکه مردم دچار فتنه و آشوب شوند ناخرسند است و وقوع چنین حادثه‌ای را ناپسند و زشت می‌داند. بر همین اساس معاویه ﷺ، پس از شهادت علی‌ﷺ شخصی را نزد حسن بن علی‌ﷺ فرستاد و مخفیانه پیشنهادهای خود را مطرح کرد و قول داد که اگر حسن‌ﷺ به پیشنهادهایش عمل کند، حتماً او را به عنوان جانشین خود، معرفی می کند. سرانجام حسن‌ﷺ به او اعتماد کرد[3] و...

عبدالله بن جعفرﷺ می‌گوید: پس از این ماجرا، نزد حسن بن علی‌ﷺ نشسته بودم و چون خواستم برخیزم، حسن بن علی‌ﷺ جامه‌ام را گرفت و فرمود: ای مرد! بنشین. من نشستم و آن‌گاه حسن‌ﷺ فرمود: «تصمیمی گرفته‌ام که دوست دارم تو نیز در اجرای آن از من تبعیت نمایی». عرض کردم: چه تصمیمی گرفته‌ای؟ فرمود: «دیرزمانی است که مردم، گرفتار فتنه و آشوب شده‌اند و پیوند خویشاوندی آنها از هم گسسته، خون بسیاری بر زمین ریخته و راه‌ها ناامن گردیده و راهزنی، رونق یافته است. قصد آن کرده‌ام که رهسپار مدینه شوم و امور را به معاویه واگذارم». گفتم: خداوند تو را جزای خیر دهاد. من نیز با تو موافقم. حسن‌ﷺ فرمود: «حسین‌ﷺ را به نزدم فراخوان (تا این موضوع را با وی در میان بگذارم)». سرانجام حسین‌ﷺ نزد حسن‌ﷺ آمد؛ حسن‌ﷺ آنچه را که با ابن جعفرﷺ مطرح در میان گذاشته بود، با حسین‌ﷺ نیز مطرح کرد و در رابطه با این موضوع از او نظرخواهی نمود. حسین‌ﷺ فرمود: «از خدا بترس و کاری نکن که مبتنی بر تصدیق معاویه و تکذیب (و اعتراض بر) کارها و اقدامات پدرت علی‌ﷺ باشد». حسن‌ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، اراده‌ی هر کاری که کردم،

١- فتح‌الباری (١٣/٧٢ ـ ٧٣).

٢- عمرو بن دینار مکی جمحی، وی از طبقه‌ی چهارم بوده، در سال ١٢٦ هجری قمری درگذشته و در کتب سته، حدیثی از وی حدیث روایت شده است. علمای رجال او را ثقه دانسته‌اند. (التقریب، ص٤٢١).

٣- در مباحث آینده به حول و قوه‌ی الهی خواهیم گفت که قرار شد پس از معاویه‌ﷺ منصب خلافت به شور گذارده شود تا مسلمانان با مشورت، کسی را به عنوان خلیفه برگزینند.

تو در انجام آن با من به مخالفت برخاستی و همیشه به اقداماتم اعتراض نمودی. به خدا قسم، عزم آن نمودم که تو را در خانه‌ای محبوس نمایم و دربش را گِل کنم تا بتوانم با خیال آسوده به انجام کارها و اقدامات مورد نظرم بپردازم». زمانی که حسین‌ﷺ ناراحتی برادرش حسن‌ﷺ را مشاهده کرد، فرمود: «تو برادر بزرگم هستی و به عنوان جانشین پدرمان برگزیده شده‌ای؛ بنابراین ما، تابع تو هستیم و هر کاری که صلاح می‌دانی، انجام بده»[1].

مجموعاً از روایت بخاری و ابن سعد چنین برداشت می‌شود که معاویه‌ﷺ به قصد برقراری صلح، با حسن‌ﷺ تماس گرفته و به او پیشنهاد صلح داده است.[2] اما در عین حال، این پرسش مطرح می باشد که آغازگر صلح، چه کسی است؟ معاویه یا حسن؟ چه کسی، برای ایجاد صلح پیش‌قدم شد؟ آیا حسن بن علی‌ﷺ که رسول‌خداﷺ طی حدیثی به فضیلتش در زمینه‌ی برقراری صلح، اشاره کرده، برای این منظور، پیش‌قدم گردید یا معاویه؟

حسن بن علی‌ﷺ هنگامی که برای بیعت با اهل عراق، شروطی تعیین کرد، توسط یک یا چند نفر، مورد سوء قصد قرار گرفت. البته از شروطی که حسن بن علی‌ﷺ تعیین کرد، چنین برمی‌آمد که وی، از همان ابتدا قصد صلح داشته است، ولی با این حال، آیا حسن بن علی‌ﷺ توانست در این زمینه، پیشگام شود یا خیر؟

در جواب این سؤال باید گفت: هم معاویه و هم حسن بن علی‌ﷺ تمایل وافرای به صلح داشتند. حسن بن علی‌ﷺ از همان ابتدا برای صلح برنامه‌ریزی کرد و می کوشید تاج صلح و آرامش را بر سر امت اسلامی نهد. معاویه‌ﷺ نیز کاری را که حسن بن علی‌ﷺ آغاز کرده بود، ادامه داد و تکمیل نمود. بدین ترتیب اقدامات هر یک از این دو نفر مکمل اقدامات دیگری بود؛ هرچند حسن بن علی‌ﷺ در استقرار و ایجاد صلح نقش بیشتری داشت. خداوندﷻ از تمامی این بزرگواران راضی و خوشنود باد.[3]

مرحله‌ی هفتم: اقدامی دیگر برای ترور حسن بن علی‌ﷺ

پس از این‌که مذاکرات و گفتگوهای حسن بن علی و معاویه‌ﷺ پیرامون صلح، به نتیجه رسید، حسن‌ﷺ درصدد آن برآمد که ذهن پیروان خویش را برای مطرح کردن صلح آماده

۱- الطبقات (۳۳۰،۳۳۱/۱).

۲- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری،ص۱۳۸.

۳- همان (ص۱۴۱).

کند. از اینرو بالای منبر رفت و آنچه را میان وی و معاویه گذشته بود، با عموم مردم در میان نهاد. در همان حال که آن بزرگوار، مشغول سخنرانی بود، عده‌ای از همراهـان نظـامی او، بـه سویش یورش بردند تا وی را به قتل برسانند. اما خداوند متعال، این بار نیز را از این سوءقصد نجات داد. بلاذری، متن سخنرانی حسن بن علی‌رضی الله عنه را به شرح ذیل، نقل نموده است:

«همانا من امیدوارم که خیرخواه‌ترین مردم نسبت بـه مخلوقـات خداونـد باشـم و در دل، ذره‌ای کینه به کسی ندارم. هیچ‌گاه بر کسی بدی روا نمی‌دارم و دوست نـدارم کـه کسـی را گرفتار سختی و مشقت نمایم. ای مردم! بدانید که اگر به خاطر اتحاد و انسجام مسـلمانان، بـه امر ناگواری تن دهید، این، برایتان خیلی بهتر از آنسـت کـه بـه خـاطر امیـال و خواسـته‌هـای شخصی، موجبات تفرقه و از هم‌گسیختگی امت اسلامی را فراهم کنید. ای مـردم! تصـمیمی که من برای شما گرفته‌ام، از تصمیمی که خودتان برای خویش گرفته‌اید، بهتر است؛ پس بـا من مخالفت نکنید و آنچه را که می‌گویم، بپذیرید. خداوند، من و شما را بیامرزد».

پس از آنکه سخنرانی حسن‌رضی الله عنه پایان یافت، برخی از حاضران، بـه یکـدیگر نگریسـتند و گفتند: به خدا سوگند که حسن بن علی‌رضی الله عنه احساس ضعف و ناتوانی کرده و به صلح با معاویه تن داده است. دیری نپایید که عده‌ی زیادی به خیمه‌ی حسن بـن علـی‌رضی الله عنه حملـه بردنـد و بـه تاراج آن پرداختند؛ چنانکه فرش زیر پـای حسـن‌رضی الله عنه را کشـیدند و آن‌گـاه، عبـدالرحمن بـن عبدالله بن ابوجعال ازدی به سوی حسن بن علی‌رضی الله عنه رفت و ردای آن بزرگـوار را کـه بـه دور گردنش پیچیده شده بود، به شدت گرفت و کشید... .

سرانجام یکی از خوارج از تیره‌ی بنی اسـد بـن خزیمـه از طایفـه‌ی بنـی نضـیر بـن قعـین الحارث بن ثعلبه بن دودان بن اسد، به نام جراح بن سنان[1] در مکانی به نام «مظلم» در «ساباط» (که در کناره‌ی غربی دجله قرار دارد،[2] منتظر حسن بن علـی‌رضی الله عنه نشسـت؛ بـه محـض ایـن‌کـه حسن بن علی‌رضی الله عنه به آنجا رسید، شخص مذکور، از مرکبش فرود آمد و خطاب بـه حسـن‌رضی الله عنه گفت: «ای حسن! آیا تو نیز همچون پدرت مشرک شده‌ای؟ و سپس خنجری را که در دست داشت، بر ران حسن بن علی‌رضی الله عنه فرو کرد و بدین سان زخمی کاری بـر کفـل حسـن‌رضی الله عنه نهـاد.

۱- جراح بن سنان، شخصیتی است که سابقه‌ی شرارت داشته و از جمله کسانی بوده که در زمان خلافت عمر بن خطاب‌رضی الله عنه به سعد بن ابی وقاص تهمت زده و در صدد عزل وی از امارت کوفه برآمده است. سعدرضی الله عنه این افـراد را نفرین نمود و سرانجام آنان خاتمه‌ی به خیر نشد. طبری (۱۴۱/۴).

۲- معجم البلدان (۱۶۶/۳).

حسن بن علی رضي الله عنه در دفاع از خویش ضربه‌ای به صورت جراح بن سنان زد و سرانجام هـر دو بر زمین افتادند. عبدالله بن الخضل الطائی[1] بلافاصله خود را به جراح رسانید و خنجـر را از او گرفت. ظبیان بن عماره‌ی تیمی[2] نیز بینی وی را گرفت و قطع نمود و آن‌گاه تکه‌ی آجری را آن‌چنان بر فرق و صورتش کوبید که به مرگ وی انجامید. حسن بن علی رضي الله عنه را پـس از ایـن ماجرا به مدائن بردند... سپس سعد بن مسعود، طبیبی برای مداوای حسن بن علی رضي الله عنه آورد تا از وی مراقبت کند و چون حسن رضي الله عنه بهبود یافت، او را به قصر البیض در مدائن بردند.

برخی به اینکه بلاذری و ابوحنیفه‌ی دینوری زمان سخنرانی حسن بـن علـی رضي الله عنه را قبـل از برقرای صلح دانسته‌اند، خرده گرفته‌اند؛ در پاسخ این شـبهه بایـد گفـت: روایـت بخـاری در توصیف سپاه حسن رضي الله عنه بیانگر انسجام و اقتدار آن است و نشـان مـی دهـد سـپاه عـراق هنگـام رویارویی با سپاه شام، بیشترین آمادگی مادی و معنوی را داشته است. از سوی دیگـر بـه هـم پاشیدن سپاه عراق پس از سخنرانی حسن رضي الله عنه، خود دلیلی است بر اینکه سپاه اهل عراق پس از سخنرانی حسن بن علی رضي الله عنه در مقابل سپاه شام صـف‌آرایـی نکـرده اسـت. از اینـرو سـخنرانی حسن بن علی رضي الله عنه در میان سپاهیانش، پس از رویارویی سپاه شام و عراق با یکدیگر، و بعـد از برقراری صلح میان معاویه و حسـن بـن علـی رضي الله عنهما صـورت گرفتـه اسـت[3]. همچنـین حسـن بـن علی رضي الله عنه، از آن جهت به ایراد سخنرانی پرداخت که از طریق این مقدمه‌چینی، پیروان خـویش را از صلحی که میان او و معاویه رضي الله عنه صورت گرفته بود، باخبر سازد. چنانچه از روایـات ذیـل برمی‌آید:

ابن سعد به نقـل از ریـاح بـن حـارث[4] روایـت مـی‌کنـد کـه: پـس از شـهادت علـی بـن ابی‌طالب رضي الله عنه، حسن بن علی رضي الله عنه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مـردم فرمـود: «آنچه قرار باشد اتفاق افتد، خیلی زود بـه وقـوع خواهـد پیوسـت و هرآنچـه خداونـد مقـدر کرده، حتماً انجام خواهد پذیرفت. هرچند انجام آن نزد مردم ناخوشایند باشد. به خدا سوگند که اگر قرار باشد به خاطر امارت و زعامت من، قطره‌ای خون بر زمین بریزد، دوسـت نـدارم که حتی به اندازه‌ی ارزنی از امور امت محمد صلى الله عليه وسلم را سرپرستی کنم و زعامت آن‌را به دسـت

۱- وی، قاتل توابینی بود که در سال ۶۵هـ ق به خونخواهی حسین رضي الله عنه برخاسته بودند.

۲- از تابعین مقیم کوفه بوده و از علی رضي الله عنه حدیث روایت نموده است.

۳- مرویات خلافة معاویة، ص۱۴۲.

۴- ریاح بن حارث، ثقه می باشد. (التقریب،ص۲۱۱).

گیرم. من خوب می‌دانم چه چیزی به نفع من است و چه چیزی به ضرر من؛ بنابراین شما هر قصدی دارید، انجام دهید».[1]

ممکن است این شبهه به وجود آید که حسن بن علیﷺ سخنان مذکور را در کوفه ایراد نموده است نه در مدائن؛ در پاسخ این شبهه باید گفت: احمد بن حنبل رحمه الله همین روایت را به نقل از ریاح بن حارث و با سندی صحیح روایت کرده، با این تفاوت که در این روایت آمده است: مردم در مدائن پیرامون حسن بن علیﷺ گرد آمدند و سپس ادامه‌ی روایت با الفاظی نقل شده که ابن سعد، روایت کرده است. بدین ترتیب قول راجح، این است که سخنرانی مزبور در مدائن صورت گرفته و این، بدان معناست که این سخنرانی بر خلاف پندار بلاذری، پس از صلح حسن بن علی و معاویهﷺ صورت گرفته است. به نظر می‌رسد آن‌چه از خطبه‌ی حسن بن علیﷺ در این بحث مطرح گردیده، تنها بخشی از سخنرانی اوست که بلاذری نیز قسمتی از آن‌را که حاکی از هرج و مرج و آشفتگی در سپاه حسن بن علیﷺ می‌باشد، ذکر نموده و از واکنش حسن بن علیﷺ در قبال این نابسامانی، هیچ سخنی به میان نیاورده است. ابن سعد به نقل از هلال بن خناب[2] می‌گوید: حسن بن علیﷺ فرماندهان سپاه خویش را در قصر مدائن فرا خواند و خطاب به آنان فرمود: «ای اهل عراق! شما سه بدی (و خیانت) در حق من مرتکب شدید که هیچ‌گاه از ذهنم نمی‌رود و فراموشم نخواهد شد. ۱ـ اینکه پدرم را به قتل رساندید. ۲ـ اینکه مرکبم را زخمی کردید (و به من حمله‌ور شدید). ۳ـ اینکه آنچه داشتم، به تاراج بردید. یا فرمود: ردایم را کشیدید، حال آنکه با من بیعت کرده و متعهد شده بودید که با هر کس صلح نمایم، شما نیز صلح کنید و با هر کس بجنگم، شما نیز بجنگید. بدانید که من با معاویهﷺ بیعت کرده‌ام؛ پس شما نیز از او اطاعت نمایید. سپس حسن بن علیﷺ از منبر پایین آمد و وارد قصر شد.[3]

۱- الطبقات (۳۱۷/۱).

۲- هلال بن خباب العبدی، صدوق است. (التقریب، ص۵۷۵).

۳- الطبقات، (۳۲۴/۱).

واکنش سپاه حسنﷺ در قبال صلح

در رابطه با واکنش سپاه پیشاهنگ حسنﷺ که به سوی «مسکن» در حال حرکت بود، به نقل روایتی می پردازیم که حاکم در المستدرک از ابوغریف آورده است؛ ابوغریف[1] گوید: ما در لشکر دوازده هزار نفری و پیشاهنگی بودیم که برای نبرد با اهل شام آماده شده بود. ابوالعمرطه[2] فرماندهی این لشکر را بر عهده داشت. وقتی به ما خبر رسید که حسن بن علیﷺ با معاویهﷺ صلح نموده است، انگار پشتمان، از شدت ناراحتی شکست (و دیگر نای حرکت نداشتیم). هنگامی که حسن بن علیﷺ به کوفه آمد، شخصی از ما به نام ابوعامر سفیان بن لیل،[3] نزدش رفت و خطاب به او گفت: سلام بر تو ای خوارکنندهی مؤمنان! حسن بن علیﷺ فرمود: «ای ابوعامر! این سخن را مگو؛ من، مؤمنان را خوار نکردهام؛ بلکه نمیپسندیدم که به خاطر ریاست و امارت، میان مؤمنان، قتل و قتالی روی دهد».[4]

آن‌گونه که از شواهد برمی‌آید، احتمالاً ابوالعمرطه، فرماندهی جزئی از سپاه پیشاهنگ را بر عهده داشته که راوی مذکور، ابوغریف نیز زیرمجموعهی آن یگان بوده است وگرنه روایات صحیح تاریخی، بیانگر آنست که فرماندهی کل این سپاه، قیس بن سعدﷺ بوده است. همچنین روایات صحیح دال بر آن است که عبیدالله بن عباسﷺ در این سپاه حضور نداشته و اساساً در مورد حضور وی در عراق در این برههی زمانی، شک و تردید وجود دارد.[5] بر همین اساس روایات موضوع و بی‌اساسی که حکایت از آن دارد که عبیدالله بن عباسﷺ در قبال گرفتن رشوه از معاویهﷺ، به حسن بن علیﷺ خیانت کرده است، غیر قابل قبول می‌باشد.

لازم به ذکر است قیس بن سعدﷺ که فرماندهی کل این لشکر را بر عهده داشت، ابتدا صلح را نپذیرفت و با جمعی از سربازان خویش که از وی پیروی کردند، از لشکر حسنﷺ

۱- عبیدالله بن خلیفه الهمدانی المرادی، صدوق است و گفته شده، شیعه بوده است. (التقریب، ص۳۷۰).

۲- نامش عمیر بن یزید کندی بوده که در جریان حجربن عدی در سال ۵۱ هجری شرکت داشته است. (تاریخ طبری،۲۵۹/۵).

۳- جزو کسانی بود که همراه مختار ثقفی به خونخواهی حسین بن علیﷺ برخاستند.

۴- المستدرک (۱۷۵/۳).

۵- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، ص۱۱۴.

جدا شد، اما دیری نپایید که خداوندﷻ بـه او شـرح صـدر داد و ضـمن پیـروی از حسـن بـن علیؓ، با معاویهؓ صلح نمود.

اینک روایات ذیل را در مورد واکنش قیسؓ به هنگام شنیدن خبر صلح، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

ابن حجر به نقل از حبیب بن ابوثابت[1] نقل می‌کند که: ...وقتی حسن بن علیؓ اقدام به بیعت با معاویه نمود، طی نامه‌ای قیس بن سعدؓ را از این اقدام خویش آگاه کـرد. قـیسؓ با شنیدن این خبر، به یاران و سربازان تحت فرمانش فرمود: «ای مردم! شما در مـوقعیتی قـرار گرفته‌اید که ناچار، یا باید دچار فتنه شوید یا هم بـدون امـام (و رهبـر دینـی) بـه قتـل و قتـال بپردازید». مردم پرسـیدند: منظـورت از ایـن سـخنان چیسـت؟ گفـت: «حسـن بـن علـیؓ بـا معاویهؓ بیعت کرده است. از اینرو مردم، بازگشتند و (به پیـروی از حسـنؓ) بـا معاویـهؓ بیعت نمودند.[2]

از روایت تاریخی مذکور، چنین برداشت می‌شود که بخش اعظـم لشـکر پیشـاهنگ، بـه محض اینکه شنیدند حسن بن علیؓ با معاویهؓ صلح نموده، صلح را بپذیرفتند؛ البته از این روایت نمی‌توان نتیجه گرفت که قیس بن سعدؓ نیز بلافاصله به این صـلح، تـن داده اسـت. ابن کثیر رحمه الله نیز به این موضوع اشاره کرده و گفته است: زمانی کـه حسـن بـن علـیؓ پیکی را نزد قیسؓ فرستاد تـا او را بـه اطاعـت و پیـروی از خـویش فـرا بخوانـد و او را بـه پذیرش صلح، قانع کند، قیس بن سعدؓ از قبول پیمـان صـلح، امتنـاع کـرد و بـا تعـدادی از سپاهیانش که با او هم‌عقیده بودند، از لشکر جدا شد، اما دیری نپایید کـه از تصـمیم خـویش صرف‌نظر کرد و با معاویه بیعت نمود.[3]

ابن ابی شیبه نیز پیرامون قیسؓ و کسانی که بـا او از لشـکر جـدا شـدند، مـی‌گویـد: از هشام بن عروه شنیدم که به نقل از پدرش گفت: قیس بن سعد بن عبادهؓ از یاران حسن بـن علیؓ و جلودار لشکرش بود و ارتشی پنج هزار نفری را فرماندهی می‌کـرد. گفتنـی اسـت: همه‌ی سربازان این لشکر، پس از شهادت علی بن ابی‌طالبؓ سرهای خویش را تراشـیده و عهد بسته بودند که تا پای جان ایستادگی کنند. زمانی که حسن بن علیؓ با معاویهؓ صلح

۱- حبیب بن ابی‌ثابت بن دینار اسدی، التقریب، ص ۱۵۰.

۲- المطالب العلیة (۳۱۷/۴ ـ ۳۱۹). سند این روایت صحیح است.

۳- البدایة والنهایة (۱۶/۸).

نمود، قیس رضي الله عنه از پذیرش صلح ابا ورزید و به سربازان و یاران خویش گفت: نظر شما در این مورد چیست؟ اگر بخواهید به همراه شما تا آخرین لحظه که ماهرترین رزمنده از پای درآید، ایستادگی می‌کنم و می‌جنگم و یا از جنگ دست برداشته، برای شما تقاضای امان می‌نمایم. همه، از او خواستند زمینه‌ی امنیت و امان آنها را فراهم کند. در این میان قیس بن سعد رضي الله عنه هیچ چیزی را به خود اختصاص نداد و خود را نیز سربازی به حساب آورد که در تمامی حقوق و مزایا با افراد خود برابر باشد. وقتی سپاه مزبور عازم مدینه گردید، قیس بن سعد رضي الله عنه در طول راه، تعدادی شتر برای سربازان ذبح نمود.[1]

در روایت مذکور، حوادث و وقایع، به صورت نامرتب و با تقدیم و تأخیر بیان گردیده و در این میان، سپاهیان و افراد تحت فرماندهی قیس رضي الله عنه نیز پنج هزار نفر ذکر شده‌اند؛ شایان ذکر است این رقم، با عددی که قبلاً متذکر شدیم، تناقضی ندارد. زیرا دوازده هزار نفر، شمار تمام سپاهیان حسن بن علی رضي الله عنه بود و سپاهیانی که به عنوان جلودار، تحت فرمان قیس بن سعد رضي الله عنه قرار داشتند، پنج هزار نفر بودند.[2]

واکنش فرمانداران و فرماندهان دوران علی مرتضی رضي الله عنه در قبال صلح

فرماندهان و فرمانداران علی رضي الله عنه در قبال صلح حسن بن علی رضي الله عنه واکنشهای متفاوتی داشتند. به نحوی که برخی از آنها صلح را پذیرفتند و برخی، آن‌را ناپسند دانستند. تفصیل این مطلب به شرح ذیل است:

۱ـ برخی ضمن تأیید و نیک شمردن صلح، آن را پذیرفتند که عبدالله بن جعفر رضي الله عنه در رأس این گروه قرار داشت.

۲ـ عده‌ای، ابتدا از پذیرفتن صلح استنکاف ورزیدند، اما پس از چندی، آن‌را پذیرفتند. قیس بن سعد بن عباده رضي الله عنه و زیاد بن ابیه، این طیف را رهبری می‌کردند.

۳ـ گروه سوم کسانی بودند که هرچند صلح را نمی‌پسندیدند، اما به آن تن دادند. این گروه به دو طیف تقسیم می‌شدند:

الف: گروهی از آنان فقط تا زمانی‌که حسن بن علی رضي الله عنه در قید حیات بود، خود را پایبند پیمان صلح می‌دانستند. این گروه را حجر بن عدی رهبری می‌نمود.

۱- همان (۱۶/۸).

۲- مصنف ابن ابی شیبه (۴۷۲/۷).

ب: گروه دوم، کسانی بودند که معتقد بودند تا زمانی که حسن یا معاویه زنده هستند، بایستی به این صلح تن دهند؛ حسین بن علیؓ جزو این گروه بود.

مرحله‌ی هشتم: کناره‌گیری حسن بن علیؓ از خلافت و واگذاری زمام امور به معاویهؓ

حسن بن علیؓ پس از آنکه خداوند متعال، او را از آشوب بوجود آمده در لشکرش نجات داد، مدائن را به سوی کوفه ترک گفت. بلاذری در توضیح مسیر سفر حسن بن علیؓ به کوفه می‌گوید: وقتی حسن بن علیؓ قصد عزیمت به کوفه را نمود، ابن عامر[1] و ابن سمره[2] نامه‌ای را نزد او آوردند که نشان می‌داد معاویهؓ خواسته‌های او را در قبال صلح برآورده ساخته است. پس حسن بن علیؓ در خطبه‌ای که ایراد فرمود، خطاب به یارانش گفت: «چه بسا شما چیزی را ناپسند و زشت بپندارید، اما خداوند، خیر فراوانی برای شما در آن نهاده باشد». و سپس عازم کوفه شد.[3] پس از او معاویهؓ نیز «مسکن» را به قصد «النخیله» ترک گفت.[4] بلاذری گوید: معاویهؓ از «مسکن» عازم کوفه شد و در محلی میان «النخیله» و «دارالرزق» فرود آمد.[5] سپس حسن بن علیؓ از کوفه عازم «النخیله» شد تا در آنجا با معاویهؓ ملاقات کند و امور خلافت را به او واگذار نماید.

مجالد بن سعید همدانی از عامر شعبی[6] نقل می‌کند که: چون حسن بن علیؓ به نخیله آمد و با معاویهؓ صلح نمود، من در آن‌جا حاضر بودم. پس از انعقاد صلح، معاویهؓ، از حسن بن علیؓ خواست که پیرامون صلح با مردم سخن گوید و نزد آنان اعلام کند که وی، زمام امور را به معاویه سپرده است. حسنؓ برخاست و بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «عاقلانه‌ترین کارها، تقوا و پرهیزگاری است و احمقانه‌ترین کارها، فسق و فجور و پرداختن به معاصی است. بدانید که من و معاویهؓ پیرامون خلافت با هم اختلاف کردیم، اما چنانچه واقعاً خلافت و زمامداری امور مسلمانان، حق من باشد، پس من برای

۱- عبدالله بن عامرؓ.

۲- عبدالرحمن بن سمرهؓ.

۳- انساب الاشراف، نسخه خطی، ص۴۴۷ به نقل از مرویات خلافة معاویة،ص۱۵۰.

۴- نخیلة، ناحیه‌ای در شام و نزدیک کوفه. معجم البلدان (۲۷۸/۵).

۵- انساب الاشراف، به نقل از مرویات خلافة معاویه، ص۱۵۰.

۶- در مورد مجالد، سخنان متعارضی گفته شده و برخی، او را تصدیق نکرده‌اند، اما عامر بن شعبی ثقه است.

مصلحت امت اسلامی و جلوگیری از قتال و خونریزی میان مسلمانان، از این حق خویش گذشتم و آن‌را به معاویه سپردم و اگر خلافت، حق شخصی غیر از من باشد که صلاحیت بیشتری دارد، باز هم من از خلافت کناره‌گیری کردم و زمام امور را به معاویهﷺ سپردم».
آنگاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَإِنۡ أَدۡرِي لَعَلَّهُۥ فِتۡنَةٞ لَّكُمۡ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ ١١١﴾ (انبیاء:۱۱۱)

«من چه می‌دانم؟ شاید این، آزمونی برای شما باشد و (شاید خداوند می‌خواهد شما را از لذائذ این جهان) تا مدتی بهره‌مند سازد».[۱]

روایت مذکور را ابن سعد،[۲] حاکم،[۳] ابونعیم اصفهانی،[۴] بیهقی[۵] و ابن عبدالبر[۶] نیز همچون طبرانی از شعبی نقل نموده‌اند. احمد بن حنبل رحمه الله هم روایت بیعت حسنﷺ با معاویهﷺ را از طریق انس بن سیرین روایت کرده که متنش به شرح ذیل است:

روزی که حسن بن علیﷺ با معاویهﷺ پیرامون صلح مذاکره نمود، فرمود: «میان شهر جابلص (که در شرق است) و جابلق (که در غرب است) هیچ شخصی وجود ندارد که چون من، پدربزرگش رسول‌خداﷺ باشد. همانا من، در حالی که بیش از هر کسی، سزاوار خلافت بودم، (از آن کناره‌گیری نمودم) و با معاویهﷺ بیعت کردم و نمی‌دانم که سرانجام این بیعت، موجب به وجودآمدن فتنه‌ای میان شما خواهد شد و یا تا مدتی برایتان سودمند خواهد بود».[۷]

در روایت ابن سعد از عمرو بن دینار آمده است که: حسن بن علیﷺ برخاست و خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! من، بیش از همه مسایلی را که برای مسلمانان پیش آمد، ناخوشایند می‌دانستم، اما در این اواخر، تدبیری اندیشیدم و تصمیم گرفتم خلافت را به کسی واگذار نمایم که از من بدان سزاوارتر است و اگر هم واقعاً بیش از هر کسی، سزاوار خلافت باشم،

۱- المعجم الکبیر (۲۶/۳). سند این روایت حسن است.
۲- الطبقات (۳۲۹/۱).
۳- المستدرک (۱۷۵/۳).
۴- حلیة الاولیاء (۳۷/۲).
۵- دلائل النبوة (۴۴۴/۶).
۶- الاستیعاب (۳۸۸/۱ ـ ۳۸۹).
۷- فضائل الصحابة (۷۶۹/۲). سند این روایت صحیح است.

باز هم تصمیم گرفته‌ام به خاطر مصلحت امت جدم و برای آنکه میان مسلمانان، صلح و آرامش برقرار شود، از این حقم بگذرم». سپس فرمود: «ای معاویه! خداوند، زمام امور امت محمد صلی الله علیه وسلم را به تو سپرد و نمی‌دانم واقعاً رسیدن به این مقام، به خاطر صفت خوبی بود که در تو وجود داشت و یا اینکه برعکس، به خاطر وجود شری در تو بود». آنگاه این آیه را تلاوت کرد که:

﴿وَإِنۡ أَدۡرِي لَعَلَّهُۥ فِتۡنَةٞ لَّكُمۡ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ ١١١﴾ (انبیاء:۱۱۱)

«من نمی‌دانم، شاید این، آزمونی برای شما باشد و (شاید شما را) تا مدتی بهره‌مند سازد (و برایتان مفید باشد)»[۱].

و سپس از منبر پایین آمد.

در روایتی آمده است که عمرو بن عاص رضی الله عنه و ابوالاعور سلّمی پس از بیعت حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه نزد معاویه رضی الله عنه رفتند و به او پیشنهاد دادند که دستور دهد حسن بن علی رضی الله عنه برای مردم سخنرانی کند تا ناتوانی‌اش در گفتار برای مردم، نمایان گردد و بدین سان مردم، از او رانده شوند. معاویه رضی الله عنه در پاسخشان گفت: من، با چشمان خویش مشاهده نمودم که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم زبان و لبهای حسن بن علی رضی الله عنه را می‌بوسید (و من مطمئنم زبانی که زبان رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، آن‌را لمس کرده،) هرگز دچار لکنت نخواهد شد؛ آن دو چنان اصرار کردند که سرانجام معاویه رضی الله عنه از حسن رضی الله عنه خواست تا برای مردم سخنرانی کند.. بدیهی است این روایت از لحاظ سند و متن، باطل و بی‌اساس است و سند آن ضعیف، و متنش، منکر و ناشایست می‌باشد.[۲] بدون تردید معاویه رضی الله عنه به هیچ عنوان از بلاغت و سخنوری حسن بن علی رضی الله عنه بی‌خبر نبوده است.

در روایتی که بلاذری نقل کرده، آمده است: حسن بن علی رضی الله عنه به همراه قیس رضی الله عنه نزد معاویه رضی الله عنه رفت تا با او بیعت کند. جریر بن حازم می‌گوید: از محمد بن سیرین شنیدم که گفت: وقتی حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه بیعت نمود، حسن رضی الله عنه سوار مرکبش شد تا به اردوگاه لشکر معاویه رضی الله عنه برود. وی، قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنه را نیز با خود برد و چون وارد اردوگاه معاویه رضی الله عنه شدند، مردم به یکدیگر می‌گفتند: قیس آمده؛ قیس آمده. هنگامی که آن‌دو نزد معاویه رضی الله عنه رفتند، حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه بیعت کرد و سپس به قیس رضی الله عنه فرمود:

۱- المعجم الکبیر (۲۶/۳). سند این روایت حسن است.

۲- الطبقات (۳۲۵/۱).

«بیعت کن». قیس رضی الله عنه ضمن آنکه دستانش را زیر بغل گرفت و آنها را به سوی معاویه رضی الله عنه دراز نکرد، گفت: «این طوری». معاویه رضی الله عنه که پیشتر بر تخت خویش نشسته بود، بر روی زانوانش ایستاد و دست خویش دراز کرد و دست قیس رضی الله عنه را گرفت. قیس رضی الله عنه فردی پرهیکل و تنومند بود.[1]

با کناره‌گیری حسن بن علی رضی الله عنه از خلافت و بیعت با معاویه رضی الله عنه، دوران خلافتی که پس از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم آغاز شده بود، پایان یافت و بدین ترتیب مطابق فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم دوران سی ساله‌ی خلافت نبوت، به پایان رسید؛ چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است (**خلافة النبوة ثلاثون سنة ثم یؤتی الله الملک من یشاء أو ملکه من یشاء**)[2] یعنی: «خلافت (پس از) نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد». همچنین فرموده است: (**الخلافة فی أمتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلک**)[3] یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابن کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می‌گردد. حسن رضی الله عنه در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویه رضی الله عنه سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم اتفاق افتاد. چراکه رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم می‌باشد».[4] از این رو حسن رضی الله عنه پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است.[5]

مهمترین عوامل و انگیزه‌های صلح

اسباب و انگیزه‌های مختلفی، امیر مؤمنان حسن بن علی رضی الله عنه را بر آن داشت که با معاویه رضی الله عنه صلح نماید. این عوامل، عبارتند از:

۱- انساب الاشراف، به نقل از: مرویات خلافة معاویه، ص۱۵۴. سند این روایت صحیح است.

۲- صحیح سنن ابی‌داود (۷۹۹/۳)؛ سنن ابی‌داود (۵۱۵/۲).

۳- تحفة الأحوذی (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ این حدیث، حسن است.

۴- البدایة و النهایة (۱۳۴/۱۱)

۵- مآثر الإنافة (۱۰۵/۱)؛ مرویات خلافة معاویة، خالد الغیث، ص ۱۵۵

۱ـ در نظرگرفتن مصلحت امت اسلامی و چشم‌دوختن بـه نعمـت‌هـای جاویـدان و همیشگی خداوندﻷ

باری به حسن بن علی‌رضي الله عنه گفته شد: ای حسن! مردم می‌گوینـد: تـو دوسـت داری بـه خلافـت برسی. حسن بن علی‌رضي الله عنه فرمود: «مهتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر بـه آنهـا دستور جنـگ مـی‌دادم، در کنـار مـن مـی‌جنگیدنـد و اگـر صـلح مـی‌کردم،آنهـا نیـز صـلح می‌نمودند، اما من، با وجود آنکـه چـنین مـوقعیتی داشـتم، تنهـا بـرای رضـای خداونـدﻷ از خلافت کناره‌گیری نمودم».[1]

آن بزرگوار، پس از کناره‌گیری از خلافت، در خطبـه‌ای دیگـر چنـین فرمـود: «...اگـر خلافت، واقعاً حق من است، پس مـن، حقـم را بـه معاویـه‌رضي الله عنه واگـذار نمـودم و از ایـن کـار قصدی جز رعایت مصالح امت اسلامی نداشتم».[2]

بدین ترتیب انتظار ثواب و اجر و پاداش بزرگ از خداوندﻷ و جلـب رضـایت اللهﻻ و علاقه‌ی وافر به برقراری صلح و آشتی در میان مسلمانان، و همچنین ترجیح دادن نعمت‌هـای جاویدان الهی بر نعمت‌های زودگذر دنیوی، از عوامـل و انگیـزه‌هـایی اسـت کـه حسـن بـن علی‌رضي الله عنه را بـه صـلح بـا معاویـه‌رضي الله عنه وا داشـت. صـلح، در دیـن مبـین اسـلام از جایگـاه والایـی برخوردار است. زیرا به وسیله‌ی صلح و سازش، اختلافات و کشمکش‌های مادی و اجتماعی افراد و اقشار مختلف جامعه از بین می‌رود و محبت و برادری، جایگزین آن می‌گردد. زمانی که میان دو نفر، صلح و آشتی برقرار می‌شـود، خصـومت و کشـمکش میـان آنهـا ریشـه‌کـن می‌شود و دو طرف، از هم راضی می‌گردند و بدین ترتیب اخلاق اجتماعی نیکـی بـر جامعـه حاکم می‌گردد. بنابراین صلح و سـازش، از مهمتـرین عـواملی اسـت کـه اخـوت و بـرادری اسلامی را محقق می‌سازد و شریعت مقدس اسلام نیز بـدان تأکیـد نمـوده اسـت. خداونـدﻷ می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡ ﴾ (حجرات:١٠)

«فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید».

۱- البداية و النهاية (۲۰۶/۱۱).

۲- المعجم الكبير، طبرانی (۲۶/۳). سند این روایت حسن می‌باشد.

منظور از این برادری، همان برادری و اخوتی است که گاه بـر اثـر اختلافـاتی کـه میـان مسلمانان رخ می‌دهد، از میانشان رخت می‌بندد؛[1] از اینرو قرآن کریم، عنایت ویژه‌ای به صلح نموده و بدان تأکید کرده و مردم را به پرهیز از نزاع و کشمکش دستور داده است؛ اینک بـه برخی از دستورات و رهنمودهای قرآنی در زمینه‌ی اهمیت صلح و آشتی می‌پردازیم:

الف: دستوراتی مبنی بر اصلاح و برقراری صلح و سازش در میان مسلمانان:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَنفَالِۖ قُلِ ٱلۡأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَصۡلِحُواْ ذَاتَ بَيۡنِكُمۡۖ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١ ﴾ (انفال:۱)

«از تو درباره‌ی غنایم می‌پرسند (و می‌گویند که غنایم جنگ بدر چگونه تقسیم مـی‌گـردد و بـه چه کسانی تعلق می‌گیرد؟) بگو: غنایم، از آنِ خدا و پیغمبر است (و پیغمبر به فرمان خـدا تقسـیم آن‌را به عهده می‌گیرد). پس از خدا بترسید و (اختلاف را کنار گذارید و) در میان خود صـلح و صفا به برقرار نمایید؛ و اگر مسلمانید، از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید».

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٠ ﴾ (حجرات:۹ـ ۱۰)

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، درمیان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان، در حق دیگری ستم کند و تعدّی ورزد (و پذیرای صلح نشود)، با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد، بجنگید تا آنکه به اطاعت از فرمان خدا بازگردد و حکم او را پذیرا شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان، دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرایط آن) عدالت را رعایت نمایید؛ چراکه خداوند، عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند؛ پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و تقوای الهی پیشه سازید تا به شما مورد رحم و مرحمت قرار بگیرید».

۱- اخلاق النبی ﷺ فی‌القرآن و السنة (۹۶۹/۲).

چنانچه پیداست خداوند متعال، به بندگان خویش دستور می‌دهد که میان یکدیگر، صلح و صفا برقرار سازند؛ زیرا مؤمنان، با همدیگر برادرند:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡ﴾ (حجرات:١٠)

«فقط مؤمنان برادر همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید».

در این آیه، صیغه‌ی حصر بکار رفته است؛ بنابراین اخوت و برادری مورد اشاره در آیه‌ی مذکور، منحصر به مؤمنان است و تنها مؤمنان، با انتساب به اصل ایمان که منشأ ماندگاریشان در بهشت است، با هم برادرند. عبارت ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾، بیانگر وجوب برقراری صلح و صفا در میان مؤمنان می‌باشد. از این دستورات و اوامر قرآنی، چنین برمی‌آید که اصلاح ذات‌البین و ایجاد صلح و صفا در میان مسلمانان از مصادیق تعاون و همکاری با یکدیگر در راستای نیکی و تقوا و همچنین از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد که خداوندﻷ مؤمنان را به این دو امر مهم در روابط اجتماعیشان با یکدیگر، دستور داده است. خلاصه اینکه هر مسلمانی، موظف است همواره به اصلاح و برقراری صلح و صفا میان مسلمانان و بلکه همه‌ی مردم بپردازد تا بدین سان زندگی اجتماعی مبتنی بر دوستی و برادری در جامعه تحقق یابد.[1]

آری! همین عوامل و انگیزه‌ها بود که حسن بن علیﷺ را به صلح و بیعت با معاویهﷺ واداشت.

ب: تشویق و ترغیب به تلاش برای اصلاح و برقراری صلح و صفا در میان مسلمانان:

خداوند متعال، برای کسانی که به اصلاح و برقراری صلح و صفا در میان مردم همت می‌گمارند، پاداش و فضل عظیمی در نظر گرفته و هرکس، برای رضای خداوندﻷ، به ایجاد صلح و صفا در میان مسلمانان بپردازد، از این اجر و پاداش، برخوردار خواهد گردید.

خداوندﻷ می‌فرماید:

١- همان، (٩٧١/٢).

﴿ ۞ لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۭ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١١٤ ﴾ (نساء:۱۱۴)

«در بسیاری از نجواها و پچ‌پچ‌هایشان خیر و خوبی نیست، مگر در نجواها و پچ‌پچ‌های آن‌کسی که به صدقه و احسانی یا به کار نیکو و پسندیده‌ای یا اصلاح بین مردم دستور دهد. هر کس، چنین کاری را به خاطر رضای خدا انجام دهد، خداوند، پاداش بزرگی به او عطا می‌کند».

خداوند متعال، وعده داده کسانی را که به ایجاد صلح و صفا در میان مسلمانان بپردازند، مغفرت نماید و رحمت خویش را بر آنان سرازیر فرماید. چنانچه می‌فرماید:

﴿ وَإِن تُصۡلِحُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١٢٩ ﴾ (نساء:۱۲۹)

«و اگر میان خود، صفا و صمیمیت برقرار کنید و تقوا پیشه نمایید، (خداوند شما را می‌آمرزد)؛ همانا خداوند، آمرزنده و مهربان است».

این آیه، با دو صفت غفور و رحیم خاتمه یافته و این، بدان معناست که خداوند متعال، مصلحان را مغفرت می‌نماید و آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد.[1]

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَمَنۡ خَافَ مِن مُّوصٖ جَنَفًا أَوۡ إِثۡمٗا فَأَصۡلَحَ بَيۡنَهُمۡ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٨٢ ﴾ (بقره: ۱۸۲)

«کسی که از انحراف وصیت کننده (از جاده‌ی عدالت) یا از گناه او (به سبب ترک قانون شریعت) بترسد (و آن انحراف و گناه و نزاعی را که بدین علت میان ورثه درگرفته است، تغییر دهد) و صلح و صفا را میان آنان برقرار نماید، گناهی بر او نیست. بی‌گمان خدا آمرزنده و مهربان است (و مغفرت خود را شامل او می‌سازد و پاداش نیکوکاریش را می‌دهد)».

در این آیه نیز بدین نکته اشاره شده که خداوند متعال، اصلاح‌گران را می‌آمرزد و آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد و اینکه در آیه‌ی مذکور، دو صفت غفور و رحیم پشت سر هم آمده، به وضوح، این مطلب را می‌رساند. خداوند متعال، می‌فرماید:

﴿ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُصۡلِحِينَ ١٧٠ ﴾ (اعراف:۱۷۰)

۱- همان، (۹۷۱/۲).

«ما، پاداش اصلاح‌گران را هدر نمی‌دهیم».

ج: در فضیلت صلح و اصلاح‌گری:

اینکه خداوند عزوجل بارها در مورد صلح سخن گفته، بر این دلالت می‌کند که ایجاد صلح و صفا در میان مردم، اهمیت ویژه‌ای دارد و به همین خاطر نیز مصلحان و آنان‌که به اصلاح می‌پردازند، از اجر و پاداش عظیمی برخوردار می‌گردند. همچنین خداوند متعال، در تأیید و بلکه در فضیلت صلح می‌فرماید:

﴿ وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞ ﴾ (نساء:١٢٨)

«و صلح و سازش بهتر است».

این فرموده‌ی خداوند متعال، نشان از اهمیت ویژه‌ای است که صلح و سازش، نزد الله جل جلاله دارد و این، بدان سبب است که صلح و سازش، کدورت‌ها و اختلافات را از بین می‌برد؛ از اینرو خدای متعال، در تمام جوامع انسانی، مسأله‌ی اصلاح‌گری را مطرح نموده است. اصلاح‌گری، یکی از بارزترین ویژگی‌های اخلاقی انبیای الهی است، چنانکه خداوند متعال، از زبان شعیب علیه السلام می‌فرماید:

﴿ إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ٨٨ ﴾ (هود: ٨٨)

«من تا آنجا که می‌توانم، جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی‌خواهم، و توفیق من هم (در رسیدن به حق و نیکی و زدودن ناحق و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) خدا (انجام پذیر) نیست. تنها بر او توکل می‌کنم و (کارها و امورم) را بدو واگذار می‌نمایم و (با توبه و انابت) به سوی او برمی‌گردم».

همچنین خداوند سبحان از زبان موسی علیه السلام خطاب به برادرش هارون علیه السلام می‌فرماید:

﴿ وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَٰرُونَ ٱخۡلُفۡنِي فِي قَوۡمِي وَأَصۡلِحۡ وَلَا تَتَّبِعۡ سَبِيلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ١٤٢ ﴾ (اعراف:١٤٢)

«موسی (پیش از اینکه عازم عبادت و مناجات خدا شود)، به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاح‌گری نما و از راه و روش تباهکاران پیروی مکن».

چنین آیاتی، در قرآن کریم، فراوان آمده و اصلاحی که در این آیات بدان اشاره شده، عام است و هم جنبه‌ی دینی دارد و هم جنبه‌ی دنیوی. از اینرو زمانی که نزاعی میان گروهی (از مسلمانان) رخ دهد، باید میان آنان صلح و صفا برقرار نمود و اختلافاتشان را برطرف کرد؛ چنین مسایلی در جوامع بشری، به کثرت رخ می‌دهد.[۱] همین مفاهیم و آموزه‌های قرآنی، حسن بن علی رضی الله عنه را به سوی صلح و سازش، سوق داد و او نیز به پیروی از جد بزرگوارش همواره مشتاق برقراری صلح بود. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم تا آنجا که می‌توانست در پی اصلاح و برقراری صلح میان مردم برمی‌آمد. روزی میان گروهی[۲] واقعه‌ای رخ داد که به درگیری و نزاع میان آنان انجامید به نحوی که به سوی همدیگر سنگ پرتاب می‌کردند.... زمانی که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم از این ماجرا باخبر شد، فرمود: «برویم تا میان آنان، صلح و آشتی برقرار کنیم».[۳] بنگر که چگونه رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم برای ایجاد صلح و آشتی و برطرف‌کردن اختلاف و خصومتی که میان اهل قبا به وجود آمده بود، پیش‌قدم شد و قبل از آنکه دشمنی و کینه ریشه بدواند و کار از کار بگذرد، شعله‌ی خصومت را در نطفه خاموش کرد.[۴] به خاطر فضیلت و اهمیتی که برقراری صلح درمیان مردم دارد، دین مبین اسلام، اجازه داده برای تحقق این امر، شخص مصلح، دروغ بگوید. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در این‌باره فرموده است: **(لیس الکذاب الذی یصلح بین الناس فینمی خیراً او یقول خیراً)**[۵] یعنی: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی میان مردم، سخن مصلحت آمیزی را به مردم برساند یا سخن مصلحت آمیزی بر زبان آورد، دروغگو شمرده نمی شود».

همچنین فرموده است: **(لا یحل الکذب إلا فی ثلاث: الرجل یحدث امرأته لیرضیها و الکذب فی الحرب و الکذب لیصلح بین الناس)**[۶] یعنی: «دروغ‌گفتن جز در سه مورد جایز نیست: اینکه مردی برای خشنود کردن و رضایت همسرش دروغ گوید؛ دروغ‌گفتن در

۱- همان، (۹۷۱/۲).

۲- اهل قباء.

۳- نک؛ بخاری (۲۶۹۰).

۴- اخلاق النبی صلی الله علیه و سلم فی ضوء الکتاب و السنة (۹۷۲/۲).

۵- بخاری (۲۶۹۲).

۶- عون المعبود شرح سنن ابی داود (۲۶۳/۱۳) شماره‌ی ۴۹۰۰.

جنگ (به عنوان یک استراتژی جنگی) و دروغی که به منظور ایجاد صلح و آشتی در میان مردم صورت گیرد».

علت جایز بودن دروغ گفتن برای ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، این است که وجود اختلاف و تفرقه در میان مسلمانان، خیلی خطرناک است و پیامدهای ناگواری به دنبال دارد. چنانچه رسول گرامی اسلامﷺ فرموده است: (**إياكم و سوء ذات البين فإنها الحالقة**)[1] یعنی: «از تفرقه و دشمنی بپرهیزید که این امر، دین شما را از بین می‌برد».[2] همچنین فرموده است: (**ألا أخبركم بأفضل من درجة الصيام و الصلاة و الصدقة؟**) یعنی: «آیا شما را به انجام عملی راهنمایی نکنم که از اجر و پاداشی فراتر از روزه، نماز و صدقه برخوردار است؟» عرض کردند: بلی ای رسول‌خدا! فرمود: (**إصلاح ذات‌البين فإن فساد ذات‌البين هي الحالقة**)[3] یعنی: «ایجاد صلح و آشتی میان مردم؛ چراکه تفرقه و اختلاف، دینشان را از بین می‌برد».

بدین ترتیب از آن‌جا که خداوند متعال، رسول گرامیش را از وقوع اختلاف و کشمکش در میان امتش پس از وفات آن بزرگوار باخبر کرده بود، لذا یکی از مهمترین و بزرگترین آرزوهای پیامبر اکرمﷺ این بود که خداوندﷻ در نسل وی فردی را عامل ایجاد صلح و برطرف کردن نزاع و کشمکش امتش قرار دهد. چنانچه ابوبکرهﷺ می‌گوید: از رسول‌خداﷺ شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: (**إن ابني هذا سيد و لعل الله أن يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين**) یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان بگرداند». ابوبکرهﷺ می‌گوید: در آن هنگام، حسنﷺ کنار رسول اکرمﷺ بود و آن حضرتﷺ ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می‌کرد و گاهی به مردم.[4]

آری! یکی از مهمترین انگیزه‌هایی که موجب شد حسن بن علیﷺ این صلح خجسته را بپذیرد، میل و رغبت وافر وی به اجر و پاداش عظیمی بود که در فضیلت ایجاد صلح و آشتی، بیان شده است.

۱- سنن ترمذی (۲۵۰۸). ترمذی این حدیث را صحیح غریب دانسته است.

۲- جامع الاصول، ابن اثیر (۶۶۸/۶).

۳- سنن ترمذی (۲۵۰۹). ترمذی این حدیث را صحیح دانسته است.

۴- بخاری، شماره‌ی ۳۷۴۶.

۲ـ این سخن رسول‌خدا ﷺ که فرموده است: (إن ابنی هذا سید و لعل الله أن یصلح بـه بین فئتین عظیمتین من المسلمین) یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه‌بسا خداونـد، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان بگرداند».

این فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ در واقع فراخوان و رهنمودی بود که حسن بن علی رضی الله عنه را بـرای ایجاد صلح، آماده نمود و او را بر آن داشت در جهت تحقق آن، برنامه‌ریزی کنـد و در ایـن راستا، موانع و تنگناهای فراوانی را پشت سر نهد.

این فرموده‌ی رسول گرامی اسلام ﷺ بر تمامی دیدگاه‌ها و کردار حسـن بـن علـی رضی الله عنه و حتی بر روش زندگی وی تأثیر گذاشت؛ به‌گونه‌ای که بـر تمـامی احساسـات و برنامـه هـای زندگانی وی چیره گردید و با گوشت و خونش عجین گشـت. حسـن بـن علـی رضی الله عنه برنامـه‌ی اصلاحی خود را بر اساس این رهنمود جد بزرگوارش، بنا نهاد و با پشت سر گذاشتن مراحل مختلف آن، مطمئن بود که به نتیجه‌ی مطلوب خواهـد رسـید. بنـابراین مـی‌تـوان گفـت: ایـن فرموده‌ی رسول گرامی اسـلام ﷺ، انگیـزه‌ی اساسـی و دلیـل اصـلی روی‌آوردن حسـن بـن علی رضی الله عنه به صلح بود.

۳ـ جلوگیری از پایمال شدن خون مسلمانان

باری حسن بن علی رضی الله عنه فرمود: «از این ترسیدم که روز قیامت هفتاد یا هشتادهزار نفر یا کم‌تـر و یا بیشتر، در حالی (در محضر الهی) حاضر شوند که از رگ‌هایشان خون، جاری است و هر یک از آنان، از خداوند خواستار رسیدگی به این باشد که خـونش، بـرای چـه، ریختـه شـده است؟»[1]

همچنین فرموده است: «هان (ای مردم!) همانـا آن‌چـه خداونـد مقـدر کنـد، همـان روی می‌دهد و هیچ‌کس نمی‌تواند مانع آن گردد، هرچند برای مـردم ناخوشـایند باشـد. ای مـردم! من دوست ندارم به خاطر من، حتی یک قطره خون از امت رسول‌خـدا ﷺ بـر زمـین ریختـه شود. من تصمیم خود را گرفته‌ام و نفع و زیان خویش را می‌دانم. بنابراین شما هر قصدی کـه دارید، انجام دهید».[2]

۱- تاریخ دمشق (۱۰۴/۱۴)

۲- تاریخ دمشق (۸۹/۱۴).

در خطبه‌ای که حسن بن علی‌رضی الله عنه طی آن بطور رسمی از خلافت کناره‌گیری نمود و زمام امور مسلمانان را به معاویه‌رضی الله عنه واگذار نمود، فرمود: «...اگر خلافت، حقم بود، پس من، از این حق خویش به خاطر مصالح این امت گذشتم تا خون مسلمانان، پایمال نگردد».[1]

بنگریم که حسن بن علی‌رضی الله عنه چگونه از ترس خداوند متعال، به صلح روی آورد؛ خداوندﻷ می‌فرماید:

﴿ إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ ٩٠ ﴾ (انبیاء:۹۰)

«آنان در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می‌گرفتند، و در حالی‌که چیزی می‌خواستند یا از چیزی می‌ترسیدند، ما را به فریاد می‌خواندند، (و در وقت نیازمندی و بی‌نیازی، و بیماری و سلامت، و خوشی و ناخوشی، رو به آستانه‌ی ما می‌کردند و میان خوف و رجا می‌زیستند) و همواره خاشع و خاضع ما بودند».

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلۡحِسَابِ ٢١ ﴾ (رعد:۲۱)

«و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آن‌ها دستور داده است. (از قبیل: رابطه‌ی انسان با آفریننده‌ی جهان، و نیز ارتباط با هم‌نوعانش بویژه خویشان و نزدیکان.) و از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه‌ی بدی (که در قیامت به سبب گناهان داشته باشند) هراسناک می‌باشند».

تقوا و خوف الهی، امری است پسندیده که موجب می‌شود انسان به امیال شهوانی پشت‌پا بزند، به دنیا دل نبندد، از آن کناره‌گیری نماید و در جستجوی علم و دانش برآید.[2]

حسن بن علی‌رضی الله عنه تصمیم گرفت جهت تقرب و نزدیکی به خداوندﻷ جلوی کارزار و خونریزی مسلمانان را بگیرد؛ زیرا وی، از اینکه در مورد خون مسلمانان در روز قیامت مؤاخذه شود، بسیار می‌ترسید. هرچند این امر، به معنای کناره‌گیری از خلافت و زمامداری

۱- المعجم، طبرانی (۲۶/۳). سند این روایت حسن است.
۲- جامع‌العلوم و الحکم، ص۳۶۳. الایمان اولاً ص۱۱۷.

امور مسلمانان بود. به هر حال مجموعه‌ی عواملی که ذکر شد، حسن بن علیﷺ را به پذیرش صلح واداشت.

حسن بن علیﷺ به خوبی می‌دانست که جنگ و درگیری مسلمانان با یکدیگر، امری بس خطرناک است و پیامدهای ناگواری را به دنبال دارد و کیان و هستی جامعه را تهدید می‌کند. به همین خاطر است که قتل و کشتار بناحق، حرام شده و وعید و تهدید سختی برای آن، بیان گردیده است. در بسیاری از نصوص قرآن و سنت، به عذاب و سزایی که برای قتل در نظر گرفته شده، اشاره شده است. نخستین چیزی که در روز قیامت، مورد قضاوت و حسابرسی قرار می‌گیرد، قتل است و این، نشان از اهمیت این امر دارد. چراکه قتل، بارزترین نمونه‌ی تعدی و تجاوز به حقوق و حرمت انسانیت است. امام بخاری رحمه الله به نقل از عبدالله بن مسعودﷺ روایت می‌کند که رسول‌خداﷺ فرموده است: (**أول ما یقضی بین الناس فی الدماء**).[1] یعنی: «نخستین چیزی که میان مردم در مورد آن داوری می‌شود، درباره‌ی خون‌ها (قتل‌ها) است».

قتل و خونریزی، در روز قیامت گناه بسیار بزرگی محسوب می‌شود و شریعت، صیانت و حفاظت از جان مسلمانان در دنیا را از مقاصد و مهمترین احکام خویش قرار داده است. به همین خاطر حسن بن علیﷺ شیفته‌ی صلح و صیانت از جان مسلمانان بود.شریعت مقدس اسلام که حسن بن علیﷺ به خوبی آن را درک کرده و به مفاهیم آن پی برده بود، برای جان انسان‌ها اهمیت ویژه‌ای قائل شده و احکامی را تشریع نموده که در جهت مصالح انسان‌هاست و مفاسد و زیان‌ها را از آنان دور می‌سازد و این، تنها به منظور حفظ و صیانت جان انسان‌ها و ریشه‌کن کردن کینه و دشمنی میان آنها صورت گرفته است؛ چراکه بدون تردید تعرض به جان افراد، موجب هلاکت آنان و در نتیجه کشه‌شدن مسلمانانی می‌گردد که سراپا خداوندﷻ را بندگی می‌کنند و چون مسلمانان از بین بروند، دین اسلام با زیان و مصیبت بزرگی روبرو خواهد شد. ناگفته نماند انسان‌هایی که شریعت مقدس برای جان آن‌ها اهمیت قائل شده، مسلمانان و همچنین افرادی هستند که جزیه می‌دهند یا به نحوی از امان حکومت اسلامی برخوردار شده‌اند.[2]

۱- بخاری (۶۸۶۴).

۲- روضة الطالبین (۱۴۸/۹) و مقاصد الشریعة، الیوبی، ص۲۱۱.

با توجه به آنچه بیان شد، زمانی که عده‌ای بر صلح حسن بن علیهما السلام اعتراض نمودند و از آن به عنوان ننگ و عاری برای مسلمانان یاد کردند، حسن بن علیهما السلام خطاب به آنان فرمود: «من، این ننگ و عار را بر آتش جهنم ترجیح می‌دهم».[1] ابن سعد نیز روایتی به همین مضمون نقل کرده است.[2] چنانچه پیداست حسن بن علیهما السلام همواره مسأله‌ی صلح و سازش را با پیروان خویش در میان می‌نهاده و برای آنان، انگیزه‌های خویش را از بستن پیمان صلح، متذکر می‌شده تا سطح فکری آنان را ارتقا دهد. بدین ترتیب حسن بن علیهما السلام از زمره‌ی رهبران و حاکمانی نبود که زمام کارش را به توده‌ی مردم بسپارد و تمام هم و غمش، خواسته‌ها و سخنانِ موردیِ مردم باشد؛ بلکه وی تلاش می‌نمود همان اموری را که خود، به حقیقت آن‌ها پی برده بود، بکار بندد و در مسیر مورد نظرش، از فشار توده‌ی مردم متأثر نمی‌گردید. از اینرو هرگاه حسن بن علیهما السلام اطمینان خاطر پیدا می‌کرد که کار یا اقدام مورد نظرش، موجب جلب رضایت خداوند عزوجل و یا در راستای مصالح مسلمانان است، به هیچ عنوان از به ثمر رساندن چنین اقدامی، کوتاهی نمی‌کرد. چنین روشی در اداره‌ی امور، درسی بزرگ و الگویی نیک برای تمام زمامدارن و رهبران کشورهای اسلامی است. حاکمان و رهبران کشورهای اسلامی، موظفند همچون حسن بن علیهما السلام مردم را ارشاد و راهنمایی کنند و آنان را به سوی اهداف والا سوق دهند.

حاکمان و رهبران، از لحاظ چگونگی تعامل با شهروندان خویش، بر سه دسته‌اند:

- گروهی، تابع اکثریت مردمند و خواستِ جمهور را ملاک و معیار تصمیم‌گیری خویش، قرار می‌دهند.
- گروهی دیگر، هیچ اهمیتی برای دیگران و خواسته‌های آنان، قایل نیستند.
- گروه سوم، حاکمانی هستند که تلاش می‌کنند به انجام اقدامات و کارهایی بپردازند که صحیح است و مردم را نیز برای انجام چنین اقداماتی، توجیه می‌کنند و ملاک و معیار تصمیم‌گیری آنان، صحت و درستی اقدامِ مورد نظرشان می‌باشد.

حسن بن علیهما السلام شیوه‌ی گروه سوم را برگزید و مردم را نیز به اهداف والای مورد نظرش رهنمون گردید. به همین خاطر حسن بن علیهما السلام به صورت سنجیده و حساب‌شده، برنامه‌هایی روشن ارائه نمود و در راستای تصمیمش اقداماتی نیز انجام داد و ضمن مطرح

۱- تاریخ دمشق (۸۸/۱۴).

۲- الطبقات (۳۲۹/۱). سند این روایت بسیار ضعیف است.

نمودن پاره‌ای شروط، کوشید تا مخالفانش را برای قبول طرح‌های خویش قانع سازد؛ به همین سبب موانع و چالش‌های فراوانی پشت سر نهاد. و به راستی راه صحیحی در پیش گرفت و خداوندﷻ آگاه‌تر است.

٤ـ ایجاد وحدت ویکپارچگی در میان امت اسلامی

حسن بن علیﷺ در یکی از خطبه‌هایش در جریان صلح، فرمود: «ای مردم! هیچ کینه‌ای از برادران مسلمان خویش به دل ندارم و آنچه برای خویش می‌پسندم، برای شما نیز می‌پسندم. تصمیمی گرفته‌ام که امیدوارم با آن مخالفت نکنید. همانا اگر چیزی ناخوشایند را به خاطر ایجاد وحدت میان خویش تحمل کنید، بهتر از آن است که به خاطر خواسته‌ها و آنچه مورد پسند شماست، سبب تفرقه گردید».[1] به فضل و عنایت خداوندﷻ، این تصمیم حسن بن علیﷺ عملی گردید. حسن بن علیﷺ برای ایجاد وحدت که آرمان و هدفی بس عظیم بود و همچنین به منظور جلوگیری از قتال و خونریزی در میان مسلمانان و جلوگیری از به وجودآمدن مسایلی که پیامد تفرقه و کارزار بود، از منصب خلافت کناره‌گیری کرد و بر آنچه حق او بود، اصرار نورزید.زیرا چنانچه حسن بن علیﷺ بر حق خویش پافشاری می‌کرد و از خلافت کناره‌گیری نمی‌نمود، نه‌تنها فتنه، ادامه می‌یافت، بلکه میان مسلمانان خونریزی و قتال رخ می‌داد و راه‌ها، ناامن می‌شد و پیوندهای دوستی و خویشاوندی، از هم می‌گسیخت. اما بحمدالله وحدت امت اسلامی در پی کناره‌گیری حسن بن علیﷺ از منصب و مقامی دنیوی، تحقق یافت و این سال، سال وحدت و یکپارچگی (**عام‌الجماعة**) نامیده شد.[2]

بدین ترتیب پی می‌بریم که حسن بن علیﷺ شخصی آگاه، مدبر و آینده‌نگر بوده و همواره نتایج کارها و اقدامات را می‌سنجیده است. و این، درسی است که حسن بن علیﷺ از قرآن آموخته بود؛ چراکه گاهی خداوند متعال، برای صدور حکمی، آن را آشکارا بیان نمی‌کند؛ بلکه شواهد یا نتایجی را ذکر می‌نماید و بر اساس آن احکامی را به بندگان خویش گوشزد می‌فرماید. به عنوان مثال چند نمونه ذکر می‌کنیم:

١- الأخبار الطوال، ص٢٠٠.

٢- اعتبار المآلات و مراعاة نتائج التصرفات، ص١٦٧.

الف: نهی از ناسزاگفتن به مشرکان:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾

(انعام:۱۰۸)

«(ای مؤمنان) به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند، دشنام ندهید تا آنـان (مبـادا خشمگین شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه، خدای را دشنام دهند».

علی‌رغم آنکه ناسزاگفتن به بت‌های مشرکان بـه نحـوی موجـب یـاری رسـاندن حـق و اهانت به باطل می‌باشد و امری جایز نیز هست، اما شریعت آکنـده از حکمـت اسـلام، پیامـد احتمالی این ناسزاگفتن را مدنظر قرار داده و به عدم ناسزاگفتن به بت‌ها حکـم نمـوده اسـت. این حکم از آن جهت صادر شده که مانع از مقابله‌به مثل مشرکان گردد تا مبادا برای دفاع از بت‌های خویش به خداوند جل جلاله ناسزا گویند. بی‌تردید مصـلحتی کـه در دشـنام بـت‌هـا وجـود دارد، به مراتب کم‌تر از پیامد سوء و مفسده‌ای است که بر اثر ناسزاگویی به خداونـد متعـال، توسط مشرکان به وجود می‌آید. بنابراین دفع مفاسـد و یـا جلـوگیری از آن، بـر جلـب منـافع اولویت دارد.[1]

ب: بیان چگونگی تلاوت قرآن:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا وَٱبۡتَغِ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلٗا ١١٠﴾ (اسراء:۱۱۰)

«(ای پیغمبر! هنگامی که به نماز ایستادی) نمازت را بلنـد یـا آهسـته مخـوان، و بلکـه میـان آن‌دو راهی در پیش گیر (که میانه‌روی و اعتدال است)».

خداوند متعال، برای جلوگیری از ناسزاگفتن به دین و قرآن، توسط مشرکان، به رسول گرامی خویش دستور داد که از بلند خواندن آیات قرآن در نماز خودداری کند.[2] ابن‌عباس رضی الله عنهما در شأن نزول این آیه می‌گوید: «در آن زمان که دین اسلام، در مکه، علنی و آشکار نشده بود، کفار با شنیدن آیات قرآن، به قرآن، خداوند جل جلاله و پیامبر صلی الله علیه و سلم ناسزا می‌گفتند. از اینرو خداوند متعال، به پیامبرش دستور داد که از بلند خواندن قرآن، خودداری

۱- همان، (ص۱۲۴).

۲- اعتبار المآلات، ص۱۲۵.

کند. چنانچه فرمود: ﴿ وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ ﴾. همچنین فرمود: ﴿ وَلَا تُخَافِتۡ بِهَا ﴾ یعنی: ای پیامبر! آن‌قدر هم آهسته مخوان که اصحابت، آیات قرآن را نشنوند. ﴿ وَٱبۡتَغِ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلٗا ﴾[۱] بلکه حد میانه اختیار کن.

ج: شکستن کشتی توسط خضر:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتۡ لِمَسَٰكِينَ يَعۡمَلُونَ فِي ٱلۡبَحۡرِ فَأَرَدتُّ أَنۡ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَآءَهُم مَّلِكٞ يَأۡخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصۡبٗا ٧٩ ﴾ (کهف:۷۹)

«و اما آن کشتی متعلق به گروهی از مستمندان بود که (با آن) در دریا کار می‌کردند و من خواستم آن‌را معیوب کنم (تا موقتاً از کار بیفتد. چراکه) سر راه آنان، پادشاه ستمگری بود که همه‌ی کشتی‌ها(ی سالم) را غصب می‌کرد و می‌برد».

در شریعت مقدس اسلام، تجاوز بـه امـوال دیگـران ممنـوع و حـرام اسـت، امـا مشـاهده می‌کنیم که خضر عليه السلام کشتی آسیب می‌رساند، به گونه ای کـه کشـتی، معیـوب مـی‌گـردد و صاحبش نیز متحمل خساراتی می‌شود؛ اما هنگامی که موسی عليه السلام بر وی اعتراض مـی‌کنـد و احسان اهل کشتی به خود و او را یادآور می‌شود که آن‌دو را رایگان سـوار کشـتی نمودنـد، خضر عليه السلام می‌گوید که این خرابکاری برای جلوگیری از خرابی و تباهی بـزرگ‌تـری انجـام گرفته است. دلیل خضر عليه السلام این بود که پادشاه، کشتی‌های سالم و بی‌عیبت را غصب می‌کند و چنانچه این کشتی سالم باشد، پادشـاه، آن را غصـب خواهـد کـرد. بنـابراین خضـر عليه السلام بـه موسی عليه السلام یادآوری نمود که این نقص کوچك را در کشتی ایجاد کرده تا اصـل کشـتی بـه کلی از دست نرود. بی‌تردیـد تـن دادن بـه نقـص و زیـانی انـدك بـرای ممانعـت از ضـرری بزرگ‌تر، کاری درست و پسندیده است و شریعت مقدس اسلام نیـز همـواره دفـع مفاسـد و نواقص بزرگ را مورد توجه قرار داده است؛ حتی اگر دفع مفاسد بزرگ، هزینه‌ای همچـون تن دادن به ارتکاب مفاسدی کوچك‌تر را به دنبال داشته باشد. این نکته در مثال مـذکور، بـه خوبی بیان شده است؛ چنانچه ایجاد نقصی معمولی در کشتی، سبب شد که کشتی، بکلـی از

۱- اسباب النزول، واحدی نیشابوری ص۲۲۳ـ۲۲۴.

دست نرود؛ به عبارتی تن دادن به خسارت قابل جبران، از بـروز خسـارت غیـر قابـل جبـران، جلوگیری کرد.[۱]

اکنـون بـه ذکـر شـواهد و مصـادیقی در احادیـث نبـوی پیرامـون موضـوع مـورد بحـث می‌پردازیم:

خودداری از کشتن منافقان:

جابرﭬ می‌گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول خداﷺ بودیم؛ در میان مهاجران، مردی شوخ طبع وجود داشت. او به شـوخی، بـا دسـت یـا پـا بـه پشـت پـای یـک انصـاری زد. آن انصاری، به شدت خشمگین شد تا جـایی کـه هـر یـک از آن دو، قبایـل خـود را بـه کمـک طلبیدند. مرد انصاری گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. و مهاجر، گفت: ای مهـاجرین! بـه داد من برسید. رسول خداﷺ بیرون آمد و فرمود: «چرا بانگ جاهلیت، سر داده اید»؟ سـپس پرسید: «ماجرای آنها چیست»؟ رسول خداﷺ را از کاری که آن مهـاجر کـرده بـود، بـاخبر ساختند. نبی اکرمﷺ فرمود: «این سخنان جاهلیت را رهـا کنیـد کـه خیلـی زشـت و ناپسـند است». عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقان) گفت: آیا یکدیگر را علیه مـا فـرا خواندنـد؟ هنگامی که به مدینه بازگردیم، افراد بـاعزت و قدرتمنـد، اشـخاص خـوار و زبـون را بیـرون خواهند کرد. عمرﭬ با اشاره به سوی عبد الله بن ابی گفت: «ای رسول خدا! آیا این خبیث را به قتل نرسانیم؟» نبی اکرم ﷺ فرمود: «خیر؛ در این صورت، مردم می‌گویند: محمد، یارانش را به قتل می‌رساند».[۲]

بدیهی است کشتن منافقان و ریشه‌کن کردن آنها، ظاهراً موجـب پـاکی و خـالص‌شـدن صفوف مسلمانان از وجود عناصر فسـادانگیز و مخـرب مـی‌گـردد و بـه مصـلحت مسـلمانان می‌باشد، اما از آن‌جا که کشتن چنین افرادی، اعتماد میان مسـلمانان را خدشـه‌دار مـی‌کـرد و این تصور را برای مردم ایجاد می‌نمود که رسول‌خداﷺ یاران و هم‌کیشان خویش را به قتـل می‌رساند، لذا به خاطر حفظ مصلحت مسلمانان، از انجام چنین کـاری چشـم‌پوشـی شـد. بـر کسی پوشیده نیست که وجود منافقان، مفاسد و زیان‌های زیادی بـرای جامعـه‌ی اسـلامی در پی داشت، اما از آن‌جا که کشتن منافقان و برخـورد مسـتقیم بـا آنهـا بـا مفاسـد و زیـان‌هـای

۱- نگا: اعتبار المآلات، ص۱۲۶.

۲- بخاری: (۳۵۲۱).

بیشتری همراه بود، رسول‌خدا ﷺ چنین مصلحت دید که به قیمت تن دادن به مفسده‌ای کوچک‌تر، مانع از بروز مفاسدی بزرگ‌تر گردد.[۱]

از دیگر آینده‌نگری‌های رسول‌خدا ﷺ می‌توان به ترک تجدید بنای کعبه اشاره کرد. ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمود: (لَوْلا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ، لأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ فَهُدِمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أُخْرِجَ مِنْهُ، وَأَلْزَقْتُهُ بِالأَرْضِ، وَجَعَلْتُ لَهُ بَابَيْنِ بَابًا شَرْقِيًّا وَبَابًا غَرْبِيًّا، فَبَلَغْتُ بِهِ أَسَاسَ إِبْرَاهِيمَ)[۲] یعنی: «اگر قومت (قریش) تازه‌مسلمان نبودند، دستور می‌دادم تا خانه‌ی کعبه را منهدم کنند. آنگاه، حطیم را با کعبه، ملحق می‌کردم و برای آن، دو دروازه در نظر می‌گرفتم که یکی به سوی شرق و دیگری به سوی غرب، باز شود. و بدین ترتیب، خانه‌ی کعبه مانند بنای ابراهیم(علیه السلام)می‌شد».

از آن‌جا که کعبه، انیس قلوب مؤمنان و تجلی‌گاه تاریخ انبیای پیشین است، باید بر همان شکلی که انبیای الهی آن‌را به یادگار گذاشته بودند، باقی می‌ماند، اما در پی تجدید بنایی که توسط قریش در دوران جاهلیت صورت گرفت، اموال حلال، آن‌قدر نبود که کفایت بازسازی کعبه را به صورت کامل بنماید؛ از اینرو قریشیان، تا جایی که بودجه اقتضا می‌کرد، بازسازی کعبه را ادامه دادند تا این‌که به مرحله‌ای رسید که رسول اکرم ﷺ شاهد آن بود. رسول خدا ﷺ علاقه‌ی وافری به تدارک بودجه‌ای داشت که با آن، کارِ ناتمام قریش را به اتمام برساند، اما به سبب وجود این احتمال و نگرانی که عده‌ای، این کار را نوعی بی‌احترامی و اسائه‌ی ادب نسبت به کعبه تلقی کنند و یا حرمت و هیبت کعبه از قلوب برخی زایل گردد، رسول گرامی اسلام ﷺ از بازسازی کعبه به همان شکلی که ابراهیم علیه السلام بنا نموده بود، صرف‌نظر کرد.[۳]

حسن بن علی رضی الله عنه درسِ آینده‌نگری را از قرآن و سنت رسول اکرم ﷺ آموخته بود و از اینرو همواره به پیامد کارها و اقدامات خویش می‌اندیشید. او، به خوبی اهداف و آموزه‌های شریعت مقدس را درک می‌کرد و میان رهنمودهای دینی و پدیده‌های دوران خویش، تطبیق و ارتباط برقرار می‌ساخت و بدین ترتیب دیدگاه‌ها و اجتهادات منحصر به فردی ارائه می‌داد که سرانجام به وحدت و همبستگی مسلمانان و نقش‌آفرینی در عرصه‌ی تمدن انجامید و

۱- اعتبار المآلات، ص۱۳۸ـ۱۳۹.

۲- بخاری، (۱۵۸۶).

۳- اعتبار المآلات، ص۱۴۸ـ۱۴۹.

شوکت و عزت را به آنان بازگرداند. امروزه جامعه‌ی ما شدیداً نیازمند این اندیشه‌ها و قرائت‌های عمیق است و باید آنها را در عرصه‌های مختلف بکار گیرد.

حسن بن علی رضی الله عنه یکی از بزرگ‌ترین اصول اسلامی را که همان حفظ وحدت و یکپارچگی است، به ما آموزش داد. خداوند متعال، در قرآن کریم، به رعایت این اصل مهم، تأکید بسیار نموده و آن دسته از اهل کتاب را که به این مسأله بی‌توجهی کرده‌اند، مورد سرزنش قرار داده است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و سلم نیز در موارد مختلف، این اصل را مورد تأکید قرار داده است.[1]

حسن بن علی رضی الله عنه در سایه‌ی عمل به رهنمودهای هدفمند قرآنی، با تفرقه و اختلاف به مبارزه پرداخت و در راستای وحدت امت اسلامی کوشید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٠٣ وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥ يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ أَكَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ﴾

(آل‌عمران:۱۰۳-۱۰۶)

«و همگی به رشته‌ی (ناگسستنی قرآن) خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود، به یاد آورید که چون (برای همدیگر) دشمنانی بودید، خدا، میان دلهایتان (انس و الفت برقرار کرد و آنها را به هم) پیوند داد؛ پس (در پرتو نعمت او، برای هم) برادرانی شدید، و (همچنین شما با بت‌پرستی و شرکی که داشتید) بر لبه‌ی گودالی از آتش (دوزخ) بودید (و هر آن با فرا رسیدن مرگتان بیم فرو افتادنتان در آن می‌رفت،) ولی شما را از آن رهانید (و به ساحل ایمان رسانید). خداوند، این‌چنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید. باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معروف و نهی از منکر

۱- رساله الألفة بین المسلمین، ابن تیمیه، ص۲۷.

نمایند، و آنان، خود، رستگارند. و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند؛ (آن‌هم) پس از آن‌که نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است. (به یاد آورید) روزی (را که) برخی چهره‌ها، سفید و بعضی چهره‌ها، سیاه می‌گردند. و اما آنان که چهره‌هایشان، سیاه می‌گردد، (بدیشان گفته می‌شود:) آیا بعد از (اذعان به حق و) ایمان (فطری) خود کافر شده‌اید؟ پس به سبب کفری که ورزیده‌اید، عذاب بچشید!».

۵ ـ شهادت امیرالمؤمنین علی رضي الله عنه

یکی از عوامل و انگیزه‌هایی که موجب شد حسن بن علی رضي الله عنه به صلح روی آورد، هراس و اندوهی بود که پس از شهادت پدرش بر وی چیره گشت. این امر نه تنها موجب حزن و ناراحتی شدید حسن بن علی رضي الله عنه گردید، بلکه موجب نابسامانی در جبهه‌ی عراق نیز گشت. علی رضي الله عنه بناحق به قتل رسید و خوارج به هیچ‌وجه ملاحظه‌ی پیشینه و فضایل والای او در اسلام را ننمودند. علی رضي الله عنه خدمات شایانی در جهت منافع اسلام انجام داده و در تمام زندگی‌اش به ارزش‌ها و کارهایی دست یازیده بود که موجب تحکیم و پی‌ریزی احکام شرعی در سطح دولت و ملت گردید.

آری! علی رضي الله عنه از نشانه‌ها و برهان‌های هدایت بود که میان حق و باطل جدایی افکند؛ از اینرو کاملاً طبیعی بود که فقدان چنین شخصیتی، مسلمانان را داغدار نماید. قتل علی رضي الله عنه، مصیبت بزرگی بود که بر مسلمانان وارد شد و دل‌هایشان را اندوهگین و چشمانشان را اشک‌آلود گردانید. حسن بن علی رضي الله عنه به دنبال به شهادت رسیدن پدرش، اعتماد خویش نسبت به اهل عراق را از دست داد؛ زیرا هرچند پیشتر از افتخار همنشینی با علی مرتضی رضي الله عنه بهره‌مند شده بودند، اما پس از چندی در پی طمع‌ورزی و فتنه‌هایی که به وجود آمد، گمراه شدند و از راه راست منحرف گشتند. البته در این میان، گروهی، همچون گذشته با صدق و اخلاص، به دین و خلیفه‌ی راحل و بزرگوار خویش وفادار ماندند. به قتل رسیدن علی رضي الله عنه ضربه‌ای شدید بود که بر پیکره‌ی خلافت راشده وارد آمد و پس از چندی موجب پایان یافتن آن دوران شکوهمند و پرافتخار گردید.

٦ ـ شخصیت معاویه رضي الله عنه

حسن بن علیرضی الله عنه در شرایطی خلافت را به معاویهرضی الله عنه واگذار نمود که بیش از چهل هزار نفر با او بیعت کرده بودند که تا پای جان، به وی وفادار بمانند و از او دفاع کنند؛ این امر، بیانگر آنست که معاویهرضی الله عنه شایستگی رهبری و زمامداری را داشته است وگرنه نوه‌ی رسول گرامی اسلامصلی الله علیه وسلم، به هیچ عنوان خلافت را به او واگذار نمی‌کرد بلکه با وی می‌جنگید.[۱] سیرت‌نگاران، در فضیلت معاویهرضی الله عنه، این صحابی بزرگوار رسول‌خداصلی الله علیه وسلم فضائل زیادی را برشمرده‌اند که به ذکر چند مورد از آن می‌پردازیم:

۱ـ قرآن کریم:

معاویهرضی الله عنه در جنگ حنین حضور داشت؛ خداوند متعال درباره‌ی مجاهدان حنین می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٦ ﴾ (توبه:۲۶)

«آنگاه خداوند، آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گردانید و لشکرهایی (از فرشتگان) را فرو فرستاد که شما، ایشان را نمی‌دیدید و (پیروز شدید و دشمنان شکست خوردند، و بدین‌وسیله خداوندعزوجل) کافران را مجازات کرد و این است کیفر کافران (در این جهان و عذاب آخرت نیز به جای خود باقی است)».

معاویهرضی الله عنه از جمله‌ی کسانی بود که در غزوه‌ی حنین حضور داشتند؛ از اینرو آن بزرگوار نیز مشمول فضیلت یادشده در این آیه می‌باشد.[۲]

۲ـ احادیث نبوی:

رسول‌خداصلی الله علیه وسلم برای معاویهرضی الله عنه دعا کرد: (**اللهم اجعله هادیاً مهدیاً و اهد به**)[۳] یعنی: «بارخدایا! معاویه را هدایتگر و ره‌یاب بگردان و او را سبب هدایت قرار بده». همچنین دعا نمود: (**اللهم علّم معاویة الکتاب و الحساب و قه العذاب**)[۴] یعنی: «خداوندا! معاویه را علم

۱- الناهیة عن طعن امیرالمؤمنین معاویة، ص۵۷.

۲- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، خالد الغیث، ص۲۳.

۳- صحیح سنن الترمذی، آلبانی (۲۳۶/۳).

۴- موارد الظمآن (۲۴۹/۷). سند این روایت حسن است.

قرآن و حساب بیاموز و وی را از عذاب در امان بدار». باری رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: (أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا) یعنی: «نخستین لشکر امت من که در دریا می‌جنگد، بهشت را برای خویش واجب می‌گرداند». ام حرام رضی الله عنها می‌گوید: پرسیدم: آیا من هم جزو این لشکر خواهم بود؟ فرمود: «تو نیز در میان آنان خواهی بود». سپس پیامبر اکرم ﷺ فرمود: (أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ) یعنی: «نخستین لشکر امت من که به شهر (قسطنطنیه) حمله می‌کند، بخشیده می‌شود». ام حرام می‌گوید: پرسیدم: ای رسول خدا! آیا من هم در میان آنان خواهم بود؟: ای رسول‌خدا ﷺ آیا من هم از جمله‌ی این گروه خواهم بود؟ فرمود: «خیر».[1] مهلب[2] می‌گوید: «این حدیث، بیانگر فضیلت معاویه رضی الله عنه می‌باشد؛ چراکه معاویه رضی الله عنه نخستین کسی است که در دریا جنگید».[3]

۳ـ دیدگاه تنی چند از دانشمندان و علما در مورد معاویه رضی الله عنه:

الف: به ابن عباس رضی الله عنه گفتند: معاویه رضی الله عنه فقط یک رکعت وتر می‌گزارد. ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «کار درستی می‌کند؛ او فقیه است»[4]

ب: عبدالله بن مبارک می‌گوید: «معاویه رضی الله عنه از نظر ما آزموده (و بزرگوار) است. پس هرکس، دیدگاه بدی نسبت به معاویه رضی الله عنه داشته باشد، او را به دشمنی با اصحاب رضی الله عنهم متهم خواهیم نمود».[5]

ج: به احمد بن حنبل رحمه الله گفته شد: خداوند تو را از رحمت کند! نظرت در مورد کسی که معاویه رضی الله عنه را کاتب وحی و خال‌المؤمنین (دایی مؤمنان) نمی‌داند و معتقد است که معاویه رضی الله عنه با زور شمشیر، زمام امور را به دست گرفته، چیست؟[6] ابوعبدالله پاسخ گفت: «این، سخنی گزاف است. باید از کسانی که چنین پنداری دارند، اجتناب نمود و از همنشینی با آنها پرهیز کرد. البته ما، حقیقت کارشان را برای مردم روشن می‌سازیم».[7]

۱- بخاری (۲۹۲۴).

۲- مهلب بن احمد اندلسی، مصنف شرحی بر صحیح بخاری است و در سال ۴۳۵ هـق درگذشت.

۳- فتح‌الباری (۱۲۰/۶).

۴- نگا: فتح‌الباری (۱۳۰/۷).

۵- مرویات خلافة معاویه، ص۲۸.

۶- همان ص ۲۸.

۷- السنة، خلال، تحقیق: عطیه زهرانی (۴۳۴/۲).

د: ابن العربی رحمه الله در مورد معاویهس می‌گوید: معاویهس شخصیتی بودکه همواره مانع از نفوذ دشمنان می‌شد و بر دشمنان می‌تاخت و به حمایت از بزرگان برمی‌خاست و لشکریان و سربازان به رسیدگی می‌کرد و راهبرد درستی در جریان امور و در تعامل با بندگان خدا داشت.[1] معاویهس بلندهمت بود و توجه ویژه‌ای به مسایل و مصالح مسلمانان داشت؛ چنانچه در گیر و دار نبرد با علیس در صفین، پادشاه روم را تهدید نمود. ماجرا از این قرار بود که چون به معاویهس خبر رسید که پادشاه روم، با سپاهی عظیم به مرزهای سرزمین اسلامی نزدیک شده است،[2] پیکی نزد وی فرستاد و او را تهدید کرد. ابن‌کثیر در این باره می‌گوید: «پس از آنکه معاویهس سپاه روم را به وحشت انداخت و آنان را شکست داد، پس از چندی، پادشاه روم با مشاهده‌ی درگیری معاویهس با علیس، فرصت را غنیمت شمرد و قصد لشکرکشی به سرزمین‌های اسلامی را نمود. زمانی که معاویهس از تصمیم پادشاه روم، باخبر گردید، نامه‌ای بدین مضمون برایش فرستاد که: «ای ملعون! به خدا سوگند، اگر عقب‌نشینی نکنی و به دیار خویش بازنگردی، با پسرعمویم(علیس) صلح می‌کنم، تمام قلمروت را فتح می‌نمایم و زمین را با تمام وسعتش، بر تو تنگ می‌گردانم». بدین سان پادشاه روم ترسید و از معاویهس درخواست آتش‌بس نمود.[3]

هـ: ابن تیمیه رحمه الله درباره‌ی معاویهس می‌گوید: بطور متواتر و در روایات فراوانی به ثبوت رسیده که رسول‌خداص، معاویهس را همچون بسیاری از اصحابش، به امارت و فرماندهی گماشته و معاویهس همراه رسول اکرمص در جنگ و جهاد شرکت نموده و کاتب وحی نیز بوده است؛ رسول‌خداص هیچ‌گاه بر دست‌نوشته‌های معاویهس در زمینه‌ی وحی، ایراد نگرفت و همواره به او اعتماد داشت. عمر بن خطابس نیز شناخت دقیقی از افراد داشت، زمام برخی از سرزمین‌های اسلامی را به معاویهس سپرد و هیچ‌گاه معاویهس را در اداره‌ی امور، به کم‌کاری و خیانت متهم نکرد؛ حال آنکه به گواهی رسول خداص، خداوندﻷ حق را بر قلب و زبان عمرس جاری ساخته بود.[4]

۱- العواصم من القواصم (۲۱۰ـ۲۱۱).

۲- مرویات خلافة معاویه ص۳۱.

۳- البدایة والنهایة (۱۱۹/۸).

۴- الفتاوی (۴۷۲/۴) و سیر اعلام النبلاء (۱۲۹/۳).

و: ابن کثیر درباره‌ی معاویه‌ﷺ می‌گوید: مـردم در سـال ۴۱ هجـری بـا معاویـه‌ﷺ بیعـت کردند؛ وی، همواره از آن پس به صورت رسمی، اداره‌ی امور مسلمانان را برعهده داشت تا اینکه جان به جان آفرین تسلیم کرد. در دوران حکومتش، جنگ و جهاد بر ضد کفـار، برپـا بود و مسلمانان به اعلای **کلمةالله** می‌پرداختند. غنایم فراوانی از اطـراف و اکنـاف، بـه مرکـز حکومت اسلامی ارسال می‌شد و مسـلمانان، تحـت رهبـری معاویـه‌ﷺ، بـا آرامـش تمـام در سایه‌ی عدل و عدالت و گذشت، زندگی می‌کردند.

و نیز می‌گوید: معاویه‌ﷺ شخصی بردبار[1]، باوقار، عادل، باشـهامت، بخشـنده و بزرگـوار بود و مهتر و سرآمد همگان به شمار می‌رفت.[2]

همچنین می‌گوید: رحمت خدا بر معاویـه بـاد؛ او، فـردی نیـک‌سـیرت و باگذشـت بـود عیوب دیگران را می‌پوشاند.[3]

٤ـ معاویه‌ﷺ و روایت حدیث:

معاویه‌ﷺ به افتخار روایت حدیث از رسول‌خداﷺ نایل گشته است. البته این افتخـار، از آن جهت، نصیب معاویه‌ﷺ گردید که وی، پس از فتح مکه کاتب وحی بود و از آن‌جـا کـه رسول اکرمﷺ داماد وی به‌شمار می‌رفت، همواره همراه آن حضرتﷺ بود؛ از اینرو موفق به روایت ۱۶۳ حدیث از رسول خداﷺ گردید. از این میان، چهل حدیث را بخاری و مسلم بصورت (متفق علیه) روایت کرده‌اند. چهار حدیث او را، بخـاری، بـه تنهـایی روایـت کـرده است و پنج حدیثش را هم مسلم به تنهایی روایت نموده است.[4] رفتار و برخورد معاویه‌ﷺ بـا شهروندانش، بهترین روشی بود که یک حاکم یا رهبر، می‌تواند در برخورد بـا شـهروندانش در پیش بگیرد و همین ویژگی معاویه‌ﷺ بود که سبب محبوبیت او در نزد مردم گردیده بود. رسول‌خداﷺ فرموده است: (**خیار ائمتکم الذین تحبـونهم و یحبـونکم و تصـلون علـیهم و یصلون علیکم و شر أئمتکم الذین تبغضونهم و یبغضونکم و تلعنـونهم و یلعنـونکم**)[5] یعنـی:

۱- ابن ابی الدنیا و ابوبکر بن ابی عاصم اختصاصاً پیرامون حلم و بردباری معاویه‌ﷺ کتاب نگاشته‌اند.

۲- البدیة والنهایة (۱۱۸/۸).

۳- همان (۱۲۶/۸).

۴- مرویات خلافة معاویه فی تاریخ الطبری، ص۲۳.

۵- مسلم (۶۵).

«بهترین حکام شما، کسانی هستند که شما، آنها را دوست دارید و آنها، شما را دوست دارند و شما، برای آنها دعا می‌کنید و آنان، برای شما دعا می‌کنند و بدترین حکام شما، کسانی هستند که شما، آنها را (دوست ندارید) و به آنان بغض می‌ورزید و آنها نسبت به شما بغض می‌ورزند و شما، آنان را نفرین می‌کنید و ایشان هم شما را نفرین می‌کنند».

۵ ـ سخن امیرالمؤمنین علیﷺ در مورد امارت معاویهﷺ:

سفیان بن لیل می‌گوید: هنگامی که حسن بن علیﷺ به کوفه آمد، به او گفتم: ای خوارکننده‌ی مؤمنان! وی در پاسخ گفت: این سخن را مگو؛ زیرا من، از پدرم شنیدم که فرمود: دیرزمانی نخواهد گذشت که امارت، به دست معاویهﷺ خواهد افتاد. من نیز از این سخن پی بردم که آنچه خداوند مقدر کرده، حتماً روی خواهد داد؛ از اینرو برایم ناخوشایند بود که میان من و او، خون مسلمانان ریخته شود».[۱] در روایتی آمده که علیﷺ فرمود: امارت معاویهﷺ را ناپسند ندانید؛ به خدا سوگند که اگر او را از دست بدهید، سرهای مردم، هم‌چون حنظل،[۲] بریده و افکنده خواهد شد.[۳] این سخن علیﷺ بر توانمندی و شایستگی معاویهﷺ در امارت دلالت دارد؛ چنانچه روشی که وی در گفتگو و مذاکره با حسن بن علیﷺ اختیار کرد، سهم به‌سزایی در استقرار صلح و جلوگیری از جنگ و درگیری داشت. هرچند حسن بن علیﷺ نقش اصلی را در ایجاد صلح ایفا نمود، اما بدون تردید شخصیت معاویهﷺ و نیز بلنداندیشی، سعه‌ی صدر و جوانمردی‌اش، در ایجاد این صلح بی‌تأثیر نبود. معاویهﷺ همواره نسبت به حسن بن علیﷺ عرض ادب می‌نمود و ضمن آنکه او را گرامی می‌داشت، به ذکر فضایل اهل بیت می‌پراخت و این، نشانگر آن است که علی‌رغم نزاعی که رخ داده بود، معاویهﷺ همچنان حق را بیان می‌کرد و بدان اذعان می‌نمود.[۴]

احمد بن حنبل رحمه الله در مسند خویش روایت نموده که معاویهﷺ فرموده است: «رسول اکرمﷺ زبان و لب‌های حسن بن علیﷺ را می‌مکید؛ همانا خداوند متعال، هیچ گاه زبان یا لبی را که رسول خداﷺ، آن را مکیده است، عذاب نمی‌کند».[۵] معاویهﷺ با خود،

۱- تاریخ دمشق (۱۰۵/۱۲).

۲- هندوانه وحشی و کوچک بیابانی را گویند که به راحتی از بوته اش جدا می شود.

۳- همان (۱۰۵/۱۲).

۴- النهایة عن طعن امیرامؤمنین معاویةﷺ، ص۵۷.

۵- مسند احمد (۱۶۸۴۸). سند این روایت صحیح است.

روراست بود و به گناهان خویش، اعتراف می‌نمود و ضمن آنکه به رحمت و حلم خداوندﷻ امید داشت، از وی طلب آمرزش می‌کرد. مسور بن مخرمه می‌گوید: باری نزد معاویهﷺ رفتم؛ معاویهﷺ پرسید: ای مسور! چرا بر ضد حکام خویش طعن و سرزنش نمودی؟ مسور پاسخ داد: این مسأله را مطرح مکن و در مورد آنچه نزد تو آمده‌ایم، به ما احسان نما. معاویهﷺ فرمود: «باید دلیل بدگویی مرا بگویی». مسور می‌گوید: آن قدر اصرار کرد که هر چه در مورد او در دل داشتم، بر زبان آوردم؛ معاویهﷺ فرمود: «من، خودم را از گناه بدور نمی‌دانم، اما آیا تو، آن خدمات و اصلاحاتی را که من در جهت منافع عمومی انجام داده‌ام، به فراموشی می‌سپاری و تنها به ذکر عیوب و گناهانم می‌پردازی؟ من، به گناهان خویش در پیشگاه خداوند، اعتراف می‌کنم، ولی آیا از خودت گناهانی سر نمی‌زند که به خاطر آنها از خداوند (و عذاب او) ترس داشته باشی؟» مسور گوید: گفتم: آری. فرمود: «پس چه چیز باعث شده که تو، خویشتن را بیش از من سزاوار آمرزش و مغفرت الهی بدانی؟ به خدا سوگند که اصلاحات و اقدامات اصلاحی من، به مراتب بیش از اقدامات توست و چنانچه میان خدا و غیر خدا مختار می‌شدم، خداوند را بر غیر او برمی می‌گزیدم؛ وانگهی من، پیروِ آیینی هستم که در آن، اعمال نیک پذیرفته می‌گردد و در قبال نیکی، به نیکوکار پاداش داده می‌شود. مسور می‌گوید: بدین سان متوجه شدم که معاویهﷺ، مرا مغلوب کرد. عروه می‌گوید: از آن پس، هرگاه نام معاویهﷺ به میان می‌آمد، مسور، برایش دعا می‌کرد[1]

اینک به ذکر حکایتی می‌پردازیم که بیانگر تقوا و خداترسی معاویهﷺ می‌باشد. هرگاه در مجلس معاویهﷺ حدیث ابوهریرهﷺ از رسول‌خداﷺ روایت می‌شد که: نخستین کسانی که از امت محمدﷺ در روز قیامت توسط آتش گداخته، عذاب می‌شوند، قاریان، انفاق‌کنندگان و مجاهدان ریاکار هستند،[2] معاویهﷺ می‌گفت: وضعیت اینها، این‌چنین است، پس کسانی که هنوز زنده‌اند، چه وضعیتی خواهند داشت! راوی می‌گوید: آنگاه معاویهﷺ به‌قدری گریست که گمان کردیم هر لحظه ممکن است از شدت گریه، هلاک گردد. و

۱- سیر اعلام النبلاء (۳۹۲/۳). این حدیث در مباحث بعدی، به تفصیل بیان خواهد شد.

۲- عبارت عربی این حدیث این‌گونه است: (یا اباهریرة! اولئک الثلاثة أول خلق الله تسعر بهم النار یوم القیامة). ترمذی و حاکم، این حدیث را روایت کرده‌اند و آلبانی، این حدیث را صحیح دانسته است. (ش۱۷۱۳).

سپس سرش را بالا گرفت و دستی بر صورتش کشید و گفت: چه راست گفته‌اند خداوند جل جلاله و رسولش که:

﴿ مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيۡهِمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فِيهَا وَهُمۡ فِيهَا لَا يُبۡخَسُونَ ۝١٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيۡسَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَٰطِلٞ مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ۝١٦ ﴾ (هود:۱۵-۱۶)

«کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و چشم‌داشتی به آخرت نداشته باشند، برابر سنت موجود در پیکره‌ی هستی، پاداش دسترنج و) اعمالشان را در این جهان بدون هیچ‌گونه کم و کاستی، به تمام و کمال می‌دهیم و هیچ حقی از آنان ضایع نمی‌گردد. آنان کسانیند که در آخرت بهره و نصیبی جز آتش دوزخ ندارند و آنچه در دنیا انجام می‌دهند، ضایع و هدر می‌رود (و بی‌اجر و پاداش می‌شود) و کارهایشان پوچ و بی‌سود می‌گردد. (هرچند که اعمالشان، به‌ظاهر انسانی و مردمی و عبادی باشد)».[1]

شخصیت معاویه رضی الله عنه و خدمات ارزنده‌اش در تاریخ اسلام، یکی از مهم‌ترین عوامل در انعقاد پیمان صلح بود. البته ما ادعا نداریم که معاویه رضی الله عنه جزو خلفای راشدین به‌شمار می‌آید؛ خیر، بلکه او، پادشاهی عادل بوده است. معاویه رضی الله عنه در سیاست و علوم اداری، نظامی، اقتصادی و اجتماعی مهارت وافری داشت؛ برای اینکه به این صلاحیت‌ها و شایستگی‌های معاویه رضی الله عنه پی ببریم، باید با حوصله‌ی تمام، دوران وی را مورد بررسی قرار دهیم. بدان امید که خداوند متعال، این توفیق را به ما بدهد.

۷ـ آشفتگی سپاه عراق و اهل کوفه:

شورش خوارج، موجب تضعیف سپاه امیر مؤمنان علی رضی الله عنه گردید، همان‌گونه که جنگ‌های جمل، صفین و نهروان،نفرت شدیدی نسبت به جنگ، در دل عراقی‌ها ایجاد کرد و موجب رنجش و آزردگی آنان گردید. این وضعیت، در جنگ صفین، شدیدتر بود؛ چراکه در این جنگ، بسیاری از کودکان، یتیم شدند و عده‌ی زیادی از زنان، بیوه گشتند، اما شرکت‌کنندگان در جنگ، به مقصود خویش نرسیدند. از اینرو همواره واقعه‌ی صفین، در ذهن و خیال مردم بود و اگر این جنگ، با تدبیر امیر مؤمنان علی رضی الله عنه و بسیاری از اصحاب رضی الله عنهم، به صلح یا حکمیت خاتمه نمی‌یافت، دایره‌ی مصیبتش بر جهان اسلام به‌اندازه‌ای زیاد می‌شد

۱- النهاية فی الفتن و الملاحم (۵۲/۲).

که در اذهان نمی‌گنجید. از اینرو عده‌ای، با آن‌که می‌دانستند حق با علی‌ﷺ است و از دل و جان، با او بودند، اما از همراهی‌اش در عزیمت به شام، خودداری کردند.[۱]

از دیگر مشکلاتی که سپاه علی‌ﷺ را با چالش و آشفتگی روبرو نمود، ظهور فرقه‌ای بود که در مورد علی‌ﷺ آن‌قدر غلو می‌کردند که او را تا مقام الوهیت بالا می‌بردند. در آن گیر و دار به نظر می‌رسید که این جریان فکری، واکنشی به رویکرد خوارج در مورد علی‌ﷺ بود که او را تکفیر می‌کردند و از او بیزاری می‌جستند.[۲] اما ناگفته پیداست که این گروه، از این کار خویش، قصد بدی داشتند و در پی آن بودند که اعتقادات و باورهای فاسد و باطلی را در میان مسلمانان رواج دهند تا رفته‌رفته این اعتقادات، دین آنان را نابود نماید و نه تنها سپاه علی‌ﷺ، بلکه تمام مسلمانان را تضعیف و سپس نابود کند.[۳] علی‌ﷺ با تمام توان و قدرت، در برابر خوارج ایستادگی کرد؛ البته بخش قابل توجهی از توان سپاهیان علی‌ﷺ صرف رویارویی با خوارج شد. از آن پس جریان‌هایی بر ضد علی‌ﷺ به راه افتاد؛ چنانچه خریت بن راشد و به قولی حارث بن راشد که از کارگزاران علی‌ﷺ در اهواز بود، عده‌ای از بنی‌ناجیه را با خویش همراه کرد و خواهان کناره‌گیری علی‌ﷺ از خلافت گردید؛ در این شورش، تعداد زیادی، ابن راشد را همراهی کردند. علی‌ﷺ سپاهی به فرماندهی معقل بن قیس ریاحی به جنگِ وی فرستاد. این سپاه، توانست لشکر ابن راشد را شکست دهد و او را به قتل برساند.[۴] شعبی می‌گوید: پس از جنگ نهروان، اطراف و اکناف علی‌ﷺ را شورش فرا گرفت؛ بنی‌ناجیه به مخالفت با وی برخاستند؛ ابن‌حضرمی خود را به بصره رسانید و اهل اهواز، شورش کردند؛ زنهاریان و کسانی که در قبال پرداخت مالیات، تحت حمایت حکومت اسلامی قرار داشتند، به طمع کاهش مالیات، شورش نمودند و کارگزار علی‌ﷺ، سهل بن حنیف را از فارس بیرون راندند.[۵] خلاصه اینکه زمانی که حسن بن علی‌ﷺ زمام امور را به دست گرفت، سپاه عراق، سراسیمه و آشفته بود و اهل کوفه نیز در اقدامات و سیاست‌های خویش، مردد و دودل بودند. ابن‌درید در **المجتبی** می‌گوید: حسن بن علی‌ﷺ

۱- خلافة علی بن ابی‌طالب ، عبدالحمید علی، ص۳۴۵.

۲- نظام الخلافة فی الفکر الاسلامی، ص۱۵ـ۱۶ مصطفی حلمی.

۳- خلافة علی بن ابی‌طالب،ص۳۵۰.

۴- تاریخ طبری (۶/۲۷ـ۴۷).

۵- همان (۶/۵۳).

پس از شهادت پدرش برخاست و فرمود: «به خدا سوگند که تردید یا پشیمانی، ما را از اهل شام منصرف نکرد؛ بلکه ما، با صبر و سلامت نفس، با آنها می‌جنگیدیم، اما ناگهان دشمنی، جای دوستی را گرفت و بی‌تابی و بی‌صبری، جایگزین بردباری گردید. شما در صفین، دینتان را در قبال دنیا فروختید و دنیا، جلودار دینتان گشت و جای آن را گرفت. هان! آگاه باشید که ما برای شما همان‌گونه‌ایم که پیش از این بودیم (و همچنان دلسوز شما هستیم)، البته شما، دیگر آن جایگاه گذشته را نزد ما ندارید. ای مردم! شما، با دو کشتار مواجه گشتید: کشته‌شدگانی که در صفین جان باختند و شما بر آنان گریستید، و کشته‌شدگان جنگ نهروان که شما، به خونخواهی آنان برخاستید. بدین ترتیب عده‌ای از بازماندگان، شکست خورده و درمانده بودند و عده‌ای هم می‌گریستند و در اندیشه‌ی تلافی و قصاص به‌سر می‌بردند. ای مردم! معاویهﷺ پیشنهادی را مطرح کرده که نه در آن عزت است و نه پیشنهادی عادلانه می‌باشد، اما اگر دوست دارید کشته شوید، این پیشنهاد را رد می‌کنیم؛ ولی اگر زندگی را دوست دارید و می‌خواهید زنده بمانید، این پیشنهاد را می‌پذیریم». و چون مردم، این پیشنهاد را پذیرفتند، صلح برقرار گردید.[1] هرچند بنده، در صحت انتساب این خطبه به حسن بن علیﷺ شک دارم، اما این حکایت، بیانگر ویژگی و حالات روحی و روانی حسن بن علیﷺ و یاران اوست که باعث شد هرچه زودتر پیمان صلح، منعقد گردد.[2]

حسن بن علیﷺ در شکایت از اهل عراق و گلایه از بی‌مهری‌ها و اهانت‌هایی که بر وی روا داشته‌اند، با صدای بلند می‌فرمود: به خدا سوگند که معاویهﷺ برای من، از این افراد که مدعی‌اند از پیروان و شیعیان من هستند، بهتر است. آنها (اهل عراق) درصدد قتلم برآمدند و اموال مرا به غارت بردند. به خدا سوگند، اگر با معاویهﷺ پیمان و یا عهدنامه‌ای منعقد کنم که به موجب آن، جان و خانواده‌ام درامان بمانند، برایم بهتر از آنست که به چنین کسانی دل ببندم که) مرا بکشند و خانواده‌ام را سرگردان و آواره نمایند و حقوقشان را ضایع کنند. به خدا قسم، اگر با معاویهﷺ به نبرد می‌پرداختم، همین‌ها، گریبانم را می‌گرفتند و مرا مجبور می‌کردند که با وی صلح کنم. به خدا سوگند، اگر در اوج قدرت با معاویهﷺ صلح کنم، بهتر از آن است که کشته یا اسیر شوم یا بر من منت بگذارد و این منت، تا ابد بر بنی هاشم باقی بماند. اگر با معاویهﷺ صلح کنم، بهتر از آن است که چون بر من چیره گردد، همواره

۱- سیر اعلام النبلاء (۲۶۹/۳).

۲- الدوحة النبویة الشریفة، ص۹۳.

بر مردگان و زندگان بنی هاشم منت نهد[۱] اهل کوفه را بارها آزموده و شناخته‌ام؛ من، آنها را قومی یافتم که نمی‌توان روی گفتار یا کردارشان، حساب باز کرد؛ چراکه آنان، قومی بی‌وفایند، هرچند به‌ظاهر می‌گویند که دل‌هایشان با ماست، اما شمشیرهایشان، بر ضد ما از نیام کشیده می‌شود».[۲]

پس از این‌که اهل کوفه، پدر بزرگوار حسن بن علی ﷺ را به شهادت رساندند، به شخص حسن ﷺ نیز حمله‌ور شدند و اموال او را به غارت بردند؛ واقعاً حسن ﷺ حق داشت که دیگر به اهل کوفه اعتماد نداشته باشد؛ چنانچه فرمود: «ای اهل عراق! شما سه جنایت علیه من مرتکب شده‌اید که هیچ‌گاه آن‌را از یاد نخواهم برد. شما، پدرم را کشتید و به من حمله‌ور شدید و اموالم را تاراج کردید»یا فرمود: «ردایم را کشیدید و ربودید».[۳] به حسن بن علی ﷺ گفتند: چرا صلح نمودی؟ فرمود: «از دنیا بیزار شدم و اهل کوفه را نیز مردمی (غیر قابل اعتماد) یافتم که هر کس به آنها اعتماد کرده، شکست خورده است. کوفیان، مردمی هستند که نه در خیر و نیکی، و نه در شر و بدی، اراده‌ای قاطع ندارند و آن‌قدر میان آنان تفرقه و پراکندگی وجود دارد که هیچ‌یک از آنان با دیگری در رأی یا خواسته‌ای موافقت نمی‌کند. پدرم، با مشکلات شدیدی، از ناحیه‌ی این مردم مواجه شد؛ ای کاش می‌دانستم که این قوم، کی اصلاح خواهند شد؟»[۴]

البته این گفته‌ها، عمومیت ندارد؛ چراکه فضایلی پیرامون آمادگی سپاه حسن بن علی ﷺ و در رأی آنها، قیس بن سعد خزرجی ﷺ و دیگر فرماندهان لشکر حسن بن علی ﷺ ذکر شده که نشان می‌دهد حسن بن علی ﷺ توانایی تقویت سپاهش را داشته است.

۸ ـ میزان توانایی و اقتدار سپاه معاویه ﷺ:

معاویه ﷺ از همان دوران علی ﷺ در نهان و آشکار و با بکارگیری اسباب و عوامل مختلف، درصدد تضعیف سپاه عراق بود. وی، اختلافات و تنش‌های به‌وجودآمده در سپاه علی ﷺ را غنیمت شمرد و از آن، بهره‌برداری نمنود. و آنگاه سپاهی را به فرماندهی عمرو بن

۱- الشیعه و اهل البیت ص۳۷۹ به نقل از الاحتجاج طبرسی ص۱۴۸.

۲- همان ص۳۷۶ به نقل از الاحتجاج ص۱۴۸.

۳- الطبقات (۳۲۴/۱) سند روایت حسن می‌باشد.

۴- الکامل فی التاریخ (۴۴۸/۲).

عاص رضی الله عنه به مصر، گسیل نمود؛ این سپاه، بر مصر چیره گشت و آن‌را به سرزمین‌های تحت تصرف معاویه رضی الله عنه ملحق کرد.

می‌توان عوامل موفقیت این سپاه را در موارد ذیل برشمرد:

۱ـ درگیر بودن امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه با خوارج

۲ـ کارگزار امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در مصر، محمد بن ابی‌بکر بود که زیرکی فرماندهان و کارگزاران پیشین مصر همچون قیس بن سعد بن عباده‌ی ساعدی انصاری رضی الله عنه را نداشت. وی، با کسانی که به خونخواهی عثمان رضی الله عنه برخاسته بودند، به نبرد پرداخت و از تدبیر و توان سیاسی والایی برخوردار نبود که بتواند همانند والیان گذشته، آنان را شکست دهد.

۳ـ معاویه رضی الله عنه با آنان‌که به خونخواهی عثمان رضی الله عنه برخاسته بودند، هم‌رأی بود و همین، کمک شایانی به وی در زمینه‌ی تسلط بر مصر نمود.[۱]

۴ـ دور بودن مصر از مرکز خلافت علی رضی الله عنه و نزدیک بودن آن به شام.

۵ ـ موقعیت طبیعی و جغرافیایی مصر که از طریق صحرای سیناء به شام متصل می‌شد، موقعیتی استراتژیکی به‌شمار می‌رفت که چون به قلمرو معاویه رضی الله عنه اضافه گردید، نیروهای انسانی و اقتصادی ارزشمندی را در اختیار معاویه رضی الله عنه نهاد؛ هرچند امیر مؤمنان علی رضی الله عنه عده‌ای را فرستاد که مانع اقدامات معاویه رضی الله عنه شوند.[۲] معاویه رضی الله عنه کوشید کارگزاران علی رضی الله عنه و بزرگان قبایل را به سوی خویش، جذب کند؛ چنانچه تلاش کرد قیس بن سعد رضی الله عنه ــ یکی از کارگزاران توانمند امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در مصر ـ را به سوی خویش بکشد، اما موفق نشد. البته معاویه رضی الله عنه توانست با ایجاد شبهه و تردید در میان طرفدران و مستشاران علی رضی الله عنه، کاری کند که به عزل قیس بن سعد رضی الله عنه انجامید.[۳] عزل قیس رضی الله عنه، برای معاویه خیلی سودمند و کارآمد بود. همچنین معاویه رضی الله عنه کوشید تا زیاد بن ابیه را که عامل و نماینده‌ی علی رضی الله عنه در فارس بود، عزل نماید، اما موفق نشد.[۴]

معاویه رضی الله عنه توانست بر برخی از بزرگان قبایل و والیان تأثیر بگذارد و آنان را به سوی خویش جذب کند. از سوی دیگر، زمانی که این افراد، تفرقه و اختلاف سپاهیان علی رضی الله عنه را

۱- الطبقات (۸۳۹/۳) و خلافة علی بن ابی‌طالب، عبدالحمید ص۳۵۱. سند این روایت صحیح است.

۲- تاریخ خلیفة، ص۱۹۸. سندی برای آن ذکر نشده است.

۳- الاستیعاب (۵۲۵/۲-۵۲۶).

۴- ولاة مصر ص۴۵-۴۶.

مشاهده نمودند و دیدند که معاویهﷺ، امیری قاطع و سیاستمدار است، بیشتر به سوی او جذب شدند. علیﷺ طی خطابه‌ای به مردم فرمود: «ای مردم! بدانید که بُسر، از جانب معاویهﷺ آمده است؛ البته من، مطمئنم که آنها به علت اتحادی که بر باطل خویش دارند و نیز بدان سبب که از امیرشان اطاعت می‌کنند و امانتدارند، و نیز از آن جهت که شما، بر خلاف آنان، هرچند حق، با شماست، متفرق شده و اختلاف کرده‌اید و همچنین از آنجا که در امانت خیانت می‌کنید و از امیرتان نافرمانی می‌نمایید، بر شما پیروز خواهند شد. فلانی را برای فلان کار فرستادم، اما دیری نپایید که به قتل وسرکشی پرداخت و با اموالی فراوان به معاویه پیوست. فلانی را نیز (نماینده‌ی خویش در فلان جا نمودم و) به کاری به او گماشتم، اما او نیز به قتل و سرکشی پرداخت و با اموالی به معاویه پیوست. این مردم آن‌قدر بی‌اعتماد شده‌ام که اگر کاسه‌ای به یکی از آنها به امانت بسپارم، می‌ترسم آن را تصاحب کند و در امانت خیانت نماید. بارخدایا! من، آنها را (با پند و اندرز فراوان) به خشم آوردم و آنان نیز (با بی‌توجهی) مرا به خشم آوردند؛ پس مرا از شر ایشان و آنان را از دست من، راحت کن».[۱]

معاویهﷺ پس از شهادت امیر مؤمنان نیز همچنان روابط خویش را با اعیان و سرآمدان عراقی ادامه داد. بدین ترتیب عوامل مختلفی، سبب قوت و اقتدار سپاه معاویهﷺ گردید که از آن جمله می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

- اطاعت و فرمانبرداری سپاهیان معاویهﷺ از امیرشان.
- اتحاد و یکپارچگی اهل شام بر محوریت و رهبری معاویهﷺ.
- مهارت و خبرگی معاویهﷺ در اداره‌ی امور شام.
- دسترسی به منابع مالی فراوان.
- هزینه کردن اموال در جهت تحقق اهدافی که معاویهﷺ آنها را به مصلحت امت می‌دانست.

شرایط صلح

در کتاب‌های تاریخی و منابع معاصر، به شرایطی که هر یک از دو طرف، در پیمان صلح مطرح نمودند، اشاراتی شده است، اما از آنجا که این شرایط، در منابع مختلف، به صورت پراکنده آمده، برخی تلاش کرده اند به جمع و ترتیب این موارد بپردازند. بنده نیز در این

۱- التاریخ الصغیر، بخاری (۱۲۵/۱). این روایت با سندی منقطع نقل گردیده، اما شواهدی آن را تأیید می‌کند.

راستا کوشیده‌ام داده‌های پراکنده‌ای را که پیرامون صلح و شرایط آن در کتاب‌ها و منابع تاریخی ذکر گردیده، گردآوری و جمع‌بندی نمایم و به شرح آنها بپردازم:

اول: عمل به کتاب خدا و سنت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سیرت خلفای راشدین رضی الله عنهم

در روایت امام بخاری آمده است که چون حسن بن علی رضی الله عنه از نمایندگان معاویه رضی الله عنه (یعنی عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر) در قبال پیمان معاویه رضی الله عنه ضمانت می‌خواست، آنها پاسخ می‌دادند: ما ضمانت می‌کنیم.

یادآوری این نکته در زمان برقراری صلح که معاویه رضی الله عنه باید به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سیرت خلفای راشدین رضی الله عنهم عمل کند، امری کاملاً طبیعی بود که با اوضاع و احوال آن دوران، هم‌خوانی و سازگاری داشت؛ به عبارتی در آن دوران، یادآوری چنین نکاتی کاملاً عادی بود. بنابراین بنده، با آن دسته از مورخان ـ از جمله استادم دکتر محمد بطاینه ـ که شرط پایبندی به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای راشدین رضی الله عنهم را دستاویزی برای ایراد اتهام به معاویه رضی الله عنه می‌دانند، موافق نیستم؛ چراکه این برداشت، با اینکه این شرط در شرایط صلح گنجانده شده باشد، منافات دارد.[1] گروهی از دانشمندان علوم اسلامی همچون ابن حجر هیتمی، این شرط را جزو شرایط صلح معاویه و حسن رضی الله عنهما دانسته‌اند. چنانچه روایت شده که: ... شایستگی زمامداری امور مسلمانان را دارد و می‌تواند در اداره‌ی امور، مطابق کتاب خدا، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و روش خلفای راشدین رضی الله عنهم، عمل کند.[2] برخی از کتاب‌های شیعه نیز، این شرط را آورده‌اند و این، بیانگر آنست که حسن بن علی رضی الله عنه احترام فراوانی به ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم می‌گذاشته و آنان را بزرگ و پیشوا می دانسته است؛ چنانچه عمل به سنت و روش خلفای راشدین رضی الله عنهم را یکی از شرایط صلح با معاویه رضی الله عنه قرار داد.[3] در نسخه‌ای به جای عبارت «خلفای راشدین»، عبارت «خلفای صالحین» آمده است.[4]

وجود این شرط در پیمان صلح، در واقع، مهر تأییدی بر مرجعیت حکومت معاویه رضی الله عنه و روشی است که آن بزرگوار، در حاکمیت خویش اختیار نمود. با مقرر شدن شرط فوق در

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین، ص۶۸.

۲- الصواعق المحرقه (۳۹۹/۲).

۳- الشیعة و اهل البیت ص۵۴.

۴- منتهی الآمال (ج۲/۲۱۲) به نقل از الشیعة و أهل البیت، ص ۵۴.

پیمان صلح معاویه و حسن بن علی رضی الله عنه، می‌توان مصادر و منابع قانون‌گذاری در دوران خلفای راشدین رضی الله عنهم را در موارد ذیل برشمرد:

قرآن کریم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيمٗا ١٠٥ ﴾ (نساء:۱۰۵)

«ما کتاب (قرآن) را به‌حق بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و با آن) میان مردمان، طبق آنچه خدا، به تو نشان داده است، داوری کن و مدافع خائنان مباش».

قرآن کریم، نخستین مصدر قانون‌گذاری است که تمام احکام شرعی مربوط به شئون مختلف زندگی را در برمی گیرد. همچنین این کتاب الهی، شامل مبادی و زیرساخت‌های اساسی و احکام قاطعی است که برای اصلاح تمام مراحل و ابعاد زندگی، کارآیی دارد. قرآن کریم، همه‌ی نیازمندی‌های اساسی مسلمانان را بیان نموده است.

سنت رسول اکرم ﷺ :

دومین مصدر قانون‌گذاری که اصول قوانین اسلامی، از آن گرفته شده و از طریق آن می‌توان به ساختارهای اجرایی احکام قرآن پی برد، سنت نبی اکرم ﷺ است.[1] خداوند متعال، به پیروی از پیامبرش دستور داده و فرموده است:

﴿ قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٢ ﴾

(آل عمران:۳۲)

«بگو: از خدا و از پیغمبر(ص) اطاعت و فرمانبرداری کنید، و اگر سرپیچی کنند، (ایشان به خدا و پیامبر ص ایمان ندارند و کافرند؛ و) خداوند، کافران را دوست نمی‌دارد».

خداوند عزوجل مخالفت با دستورات نبی اکرم ﷺ را خطرناک دانسته و فرموده است:

﴿ فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣ ﴾ (نور: ۶۳)

۱- فقه التمکین فی القرآن الکریم، صلابی، ص ۴۳۲.

«آنان که با دستور پیامبر، مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلایی، گریبان‌گیرشان گردد یا عذابی دردناک، به ایشان برسد».

خداوند متعال، از مؤمنان در برابر دستورات و قضاوتهای پیامبر خویش سلب اختیار نموده است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡ ﴾ (احزاب: ۳۶)

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده (و آن را مقرر نموده) باشند، اختیاری از خود، در آن ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی خدا و رسولص باشد)».

الله جل جلاله به مؤمنان دستور داده که هنگام نزاع و اختلاف، به سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم مراجعه کنند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ ﴾ (نساء: ۵۹)

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید،آن را به خدا (با عرضه‌ی به قرآن) و پیغمبرش (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید».

خدای متعال، مراجعه به سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در موارد اختلافی، جزو لوازم ایمان برشمرده و فرموده است:

﴿ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ ﴾ (نساء: ۵۹)

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا (با عرضه‌ی به قرآن) و پیغمبرش (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چراکه خدا قرآن را نازل کرده و پیغمبرص آن را بیان و روشن نموده است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید».

سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم، از مهمترین مصادر تشریع در دوران خلفای راشدین رضی الله عنهم بود.

در دوران خلفای راشدین رضی الله عنهم، حکومت به‌طور کامل در خدمت شریعت قرار داشت و سیادت و رهبری، از آنِ شریعت مقدس بود. در این عصر، قانون و احکام اسلامی، فراتر از هر قانون و حکمی بود و حکومت در چارچوب شریعت اسلام قرار داشت؛ چراکه تمامی ارگانها و نهادهای حکومتی، در خدمت اسلام بود و حاکم نیز آنچنان به احکام اسلامی

پایبندی می‌کرد که نه در اجرای احکام شرعی کوتاهی می‌نمود و نه می‌توانست حکمی بر خلاف احکام دینی صادر نماید.[۱] در دوران خلفای راشدین و به‌طور کلی در جامعه‌ی صحابه رضی الله عنهم، دین و شریعت الهی، فراتر از همه بود؛ چنانچه همگان، اعم از حاکم و رعیت، بی‌چون و چرا در برابر دین و احکام دینی، تسلیم بودند. بر همین اساس بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میان مردم اعلان نمود: «اگر نیک و درست عمل کردم، یاریم دهید و اگر بد و نادرست رفتار نمودم، اصلاحم کنید».[۲]

اهمیت سنت و روش خلفای راشدین رضی الله عنهم

چنانچه در صفحات قبل، متذکر شدیم حسن بن علی رضی الله عنه درس‌ها، آموزه‌ها و تجربه‌های زیادی از ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین و نیز از پدر بزرگوارش علی مرتضی رضی الله عنه آموخت و دوران این بزرگواران را سرلوحه‌ی کار خویش قرار داده. از آنجا که دوران خلفای راشدین رضی الله عنهم متصل به دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بود، از اهمیت شایانی برخوردار است.

رویکرد خلفای راشدین رضی الله عنهم در پایبندی به دستورات قرآن و رهنمودهای نبوی و همچنین اجرای نصوص و مفاهیم تبیین شده توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و التزام به آن، دوران خلافت را در امتداد عصر نبوی قرار داد. البته در دوره‌ی خلفای راشدین رضی الله عنهم بر پایه‌ی شورا و مشورت، اجتهادهای نوینی پیرامون مسایل مختلف صورت گرفت که دولت و امت اسلامی، در ابعاد گوناگون از آن بهره جستند. برای اهمیت این دوران، همین بس که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است: (**علیکم بسنتی و سنة خلفاء الراشدین المهديين من بعدی**).[۳] یعنی: «بر شماست که به سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من چنگ بزنید».

همچنین فرموده است: (**اقتدوا بالَّذَيْنِ من بعدی: أبوبكر و عمر**).[۴] یعنی: «به دو نفری که پس از من هستند، اقتدا کنید: ابوبکر و عمر».

۱- نظام الحکم فی الاسلام، ص ۲۲۷.

۲- البداية و النهاية (۳۰۶/۶).

۳- ابوداود (۲۰۱/۴) و ترمذی (۴۴/۵). ترمذی این حدیث را حسن صحیح دانسته است.

۴- صحیح سنن الترمذی از آلبانی رحمه الله (۲۰۰/۳)

نشانه‌ها و ویژگی‌های خلافت راشده

الف: خلفای راشدینﷺ در تمامی احکامی که صادر می‌کردند و همچنین در امور دولتی و پرداختن به مسایل نوپدیدار و رفع مشکلات مربوط به آن، اصول و آموزه‌های اسلام و شورای مسلمانان را مدنظر قرار می‌دادند.

ب: هیچ‌یک از خلفای راشدینﷺ از ابوبکرﷺ گرفته تا علیﷺ، خود و خلیفه‌ی پس از خویش را بر مردم تحمیل نکرده است؛ بلکه خلیفه و زمامدار امور مسلمانان، توسط شورای مسلمانان انتخاب می‌شد. البته این شورا، راهکارها و اَشکال متعددی را برای انتخاب خلیفه، در پیش می‌گرفت. و این، بیانگر آن است که دین مبین اسلام، راهکار و روش مشخصی برای تعیین خلیفه معین نکرده، بلکه این اختیار را به مسلمانان داده که با پایبندی به اصل شورا، خلیفه‌ی مورد نظر خود را تعیین کنند.

ج: پس از انتخاب خلیفه توسط شورای مسلمانان، دیگر هیچ اعتراض یا مخالفتی توجیه‌پذیر نیست و باید با خلیفه و کاردار مسلمانان، به‌صورت عمومی، بیعت شود. بدین‌سان رأی اکثریت مردم، مورد توجه می‌گردد. پس از بیعت عمومی با خلیفه‌ی مورد انتخاب شورای مسلمانان، تنها در صورتی امکان نقض بیعت، وجود دارد که خلیفه، از دین برگردد و یا مرتکب کفر آشکاری شود.

د: امت اسلامی، باید در تمام امور اقتصادی، سیاسی، حکومتی، نظامی و... بر خلیفه نظارت نماید و خلیفه نیز باید پاسخگو باشد. البته نظارت باید در چارچوب و محدوده‌ی مورد تأیید اسلام انجام شود، و این امر تنها از طریق صاحب‌نظران و خبرگان و سرآمدان جامعه‌ی اسلامی، قابل اجرا می‌باشد. از اینرو به راه انداختن آشوب عمومی، جایز نیست؛ زیرا این کار، به بروز فتنه و انتشار شایعاتی می‌انجامد که جامعه‌ی اسلامی را با مشکلات و چالش‌هایی جدی، روبرو می‌نماید؛ چنانچه مسلمانان، در فتنه‌ی قتل عثمانﷺ این رویه‌ی نادرست را تجربه کردند.[1] حق نظارت همگانی بر عملکرد حاکم، برگرفته از سخنان و رویکرد خلفای راشدینﷺ است؛ به عبارتی بر اساس شیوه‌ی حکمرانی خلفای راشدینﷺ می‌توان به وجود اصل نظارت همگانی بر عملکرد حکومت، پی برد. و اینک فرازی از سخنان خلفای راشدینﷺ در این باره:

۱- الخلفاء الراشدون أعمال و أحداث، امین القضاة ص ۱۳.

- ابوبکر صدیق ﷛: ««اگر نیک و درست عمل کردم، مرا یاری کنید و اگر بد و نادرست رفتار نمودم، اصلاحم نمایید».[۱]
- عمر فاروق ﷛: «محبوب‌ترین مردم، نزد من کسی است که عیوب مرا به من متذکر شود».[۲] و نیز فرموده است: «از آن می‌ترسم که خطایی از من سر زند، اما هیچ‌یک از شما جرأت نکند به من تذکر دهد».[۳]
- عثمان ﷛: «اگر در کتاب خدا آیه‌ای یافتید که بر اساس آن، باید مرا در قید و بند نمایید، پس حتماً این کار را انجام دهید».[۴] (کنایه از این است که عثمان ﷛ خود را در برابر احکام قرآن تسلیم محض می‌دانست).
- علی ﷛: «این، حق شماست (که خود، زمام امورتان را به هر کس که بخواهید، بسپارید) و هیچ‌کس در آن حقی ندارد مگر اینکه خودتان، او را زمامدار خویش قرار دهید. من نیز بدون (خواست و پشتوانه‌ی) شما هیچ ولایتی بر شما ندارم».[۵]

در دوران خلفای راشدین ﷡ همه، اتفاق نظر داشتند که نظارت بر حاکم، حق امت اسلامی است و شهروندان، می‌توانند عملکرد رییس حکومت را نقد کنند و هیچ‌کس، این موضوع را رد نکرده است.[۶] این اتفاق نظر، بیانگر آن است که آنها فهم و قرائت صحیحی از کتاب خدا داشتند و روش صحیح و درستی در تعامل با سنت پیامبر اکرم ﷺ در پیش گرفته بودند.[۷]

هـ: خلیفه و زمامدار امور مسلمانان، باید اقدامات لازم را برای حل مسایلی که نصی پیرامون آن نیامده، بر اساس مصالح مرسله و در چارچوب شورا انجام دهد تا حکمی که صادر می‌کند در جهت مصالح عمومی امت اسلامی و مناسب حالِ آنان باشد. چنانچه ابوبکر

۱- البدایة و النهایة (۳۰۶/۶).

۲- البدایة والنهایة (۳۰۵/۶).

۳- الشیخان ابوبکر و عمر، ص۲۳۱.

۴- همان ص۲۳۱ و نظام الحکم فی عهد الخلفاء الراشدین ص ۱۹۸.

۵- مسند احمد (۵۲۴). سند این روایت به عثمان ﷛ می‌رسد.

۶- تاریخ طبری (۴۴۴/۵ و ۴۵۷).

۷- الدولة و السیادة فی‌الفقه الاسلامی، فتحی عبدالکریم ص ۳۷۸.

صدیقﷺ درباره‌ی جمع‌آوری قرآن، و عمر فاروقﷺ در مورد زمینهای سواد[1] و همچنین پیرامون نهادهای اجرایی و اداری مانند ایجاد دیوان مالیات و دیوان مربوط به سربازان و امور نظامی، چنین رویکردی داشتند و عثمانﷺ نیز در مورد جمع‌آوری مصاحف قرآنی و ارسال یک نسخه‌ی هماهنگ و واحد به بلاد اسلامی، به همین شکل، عمل کرد.

و: وجود اختلاف، میان علما و دانشمندان امت اسلامی، امری طبیعی است. به‌طور قطع اختلاف اندیشه، به اختلاف نظرات و دیدگاه‌ها می‌انجامد؛ چنانچه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده پیرامون انتخاب جانشین پیامبرﷺ، و پس از تعیین خلیفه، در مورد جمع‌آوری قرآن و رویارویی با مرتدان، چنین اختلافاتی بروز کرد، اما امت اسلامی و در رأس آنان دانشمندان امت، موظفند در اوج اختلافاتی که با هم دارند، برادری، خیرخواهی و مصالح جامعه‌ی اسلامی را مدنظر قرار دهند؛ زیرا در غیر این صورت، امت اسلامی با چالش‌ها و مشکلاتی جدی روبرو می‌گردد. بدیهی است در چنین مواقعی باید برای حل و فصل اختلافات، به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرمﷺ رجوع نمود.[2]

ز: خلاصه اینکه در نظام سیاسی و اداری خلافت راشده، مرجع و منبع اصلی (که فراتر از هر شخص یا قانونی است)، کتاب خدا و سنت پیامبر اکرمﷺ می‌باشد و احکام و قوانینی که در آن به تصویب می‌رسد، منطبق با احکام شرعی است که ریشه‌ای آسمانی دارد. حاکم در نظام سیاسی خلافت راشده، تحمیلی نیست و باید منتخبِ مردم و شورای مسلمانان باشد و هر کس، به عنوان حاکم انتخاب گردد، همچون سایر کارمندان دولت و شهروندان است و برایش از بیت‌المال، مستمری و حقوقی همسان حقوق دیگران تعیین می‌شود و نمی‌تواند در بیت‌المال برای منافع شخصی، دخل و تصرفی نماید. همچنین در این سیستم سیاسی، نظام شورا، فراگیر و همه‌جانبه است تا به وسیله‌ی آن، میان آحاد جامعه‌ی اسلامی، هماهنگی و انسجام صورت گیرد. امت اسلامی در این نظام در تمامی صحنه‌ها حضور فعال و حق مشارکت دارند. از لحاظ اجتماعی نیز نظام مزبور از ویژگی‌های خاصی برخوردار است؛ چنانچه نظام اجتماعی خلفای راشدینﷺ مبتنی بر ایمان بود و مانع انجام برخی امور در حیطه‌ی تحت سلطه‌ی خویش می‌شد و با نژادپرستی مبارزه می‌کرد. این نظام در خدمت

۱- سواد، ناحیه‌ای از عراق است که مسلمانان در دوران عمر فاروق ﷺ فتح کردند؛ این ناحیه سرسبز و حاصلخیز، از نخل و گیاهان دیگر پوشیده شده بود و از شدت سبز بودن سیاه به‌نظر می‌رسید. (مترجم)

۲- علی بن ابی‌طالب، صلابی (۳۴۵/۱).

یکایک مسلمانان، و مدافع حقوق بشر بود و ضمن حمایت از حدود و موازی حکومت اسلامی، توجه ویژه‌ای به حفظ وحدت داشت. در نظام اسلامی، همه اعم از حاکم و توده‌ی مردم، در قبال فرهنگ و تمدن اسلامی مسؤولند. آنچه بیان شد، مهم‌ترین مفاهیم و زیرساخت‌های خلافت اسلامی است که سرلوحه و الگوی نیکی برای همه‌ی حکومتها در تمام ادوار می‌باشد. مسلمانان از این نظام حکومتی با عنوان «خلافت راشده» یاد می‌کنند؛ زیرا این دوره‌ی حکومتی کاملاً متفاوت و متمایز از سایر سیستمهای حکومتی است.[۱] به همین سبب حسن بن علیﷺ در پیمان صلح، این شرط را مطرح کرد که معاویهﷺ در ساختار حکومتی خویش، مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر اکرمﷺ و سیرت و روش خلفای راشدینﷺ عمل نماید.

دوم: پرداختن میزان مشخصی مال (پول)

معاویهﷺ، عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریز را برای گفتگوهای صلح، نزد حسن بن علیﷺ فرستاد و به آن‌دو دستور داد که اموالی را به حسنﷺ پیشنهاد کنند و هر چه خواست به او بدهند. حسنﷺ خطاب به فرستادگان معاویهﷺ فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب پیش از این نیز چنین مالهایی را تجربه کرده‌ایم. و اینک این امت، در معرض قتل و خونریزی قرار گرفته است.[۲] آن‌دو گفتند: معاویه از تو درخواست صلح کرده و در قبال آن، چنین و چنان خواهد کرد. حسنﷺ گفت: چه کسی ضمانت خواهد کرد که معاویهﷺ به پیمانش وفا کند؟[۳] گفتند: ما، ضمانت می‌کنیم[۴].

حسنﷺ درباره‌ی اموالی سخن می‌گفت که معاویهﷺ پیش از آن به تعدادی از بنی‌عبدالمطلب ـ غیر از حسنﷺ ـ داده بود؛ قصد حسنﷺ، این بود که معاویهﷺ این اموال را مطالبه نکند.[۵] ابن اعثم می‌گوید: حسنﷺ گفت: این اموال، جزو دارایی‌های شخصیِ معاویه نیست و حق ندارد فیء مسلمانان را برای من، شرط قرار دهد.[۶] ابوجعفر طبری به

۱- الذاكرة التاريخية للأمة، قاسم محمد ص۷۰.

۲- فتح‌الباری (۶۹/۱۳ ـ ۷۰).

۳- همان (۷۰/۱۳).

۴- همان (۷۰/۱۳).

۵- دراسة فی تاريخ الخلفاء الأمويين (۶۴).

۶- الفتوح (۲۹۳/۳).

روایت ابوعوانه بن حکم آورده است: مردم بصره، مانع تسلیم مالیات داراب‌گرد به حسن رضی الله عنه شدند و گفتند: فیء (و درآمد و منافع آن سرزمین) از آنِ ماست.[۱]

جمع‌آوری مالیات، جزو مهمترین اقدامات هر دولتی می‌باشد و چنانچه پیداست میان حسن رضی الله عنه و مردم بصره، هیچ رابطه‌ای در این زمینه وجود نداشته است، اما روایت مذکور، بیانگر این است که مالیات داراب‌گرد، جزو اموالی که به حسن رضی الله عنه تقدیم شد، نبوده است.[۲]

روایت شده که حسن بن علی به معاویه رضی الله عنه فرمود: «من بدهکارم». معاویه رضی الله عنه نیز از بیت‌المال، چهارصدهزار درهم یا بیشتر، برای حسن رضی الله عنه ارسال کرد.[۳] ابن عساکر روایت نموده که معاویه رضی الله عنه از بیت‌المال اموالی را برای حسن بن علی رضی الله عنه می‌فرستاد تا بدهی‌های خویش را بپردازد و به وعده‌هایی که به مردم داده بود، وفا نماید و نیازهای خانواده‌ی خود و پدرش را برآورده سازد.[۴]

برخی از مورخان نقل کرده‌اند که حسن بن علی رضی الله عنه پنج میلیون درهم از بیت‌المال را نزد خویش نگه می‌داشت تا آنها را میان سربازان و رزمندگانی که همراهش بودند، تقسیم نماید و از این پول، مقداری هم برای خانواده و یارانش نیز باقی می‌ماند.[۵] بدون‌تردید توزیع اموال در میان سربازان و رزمندگان حسن رضی الله عنه آنان را آرام می‌کرد وکمک شایانی به رفع بحران می‌نمود.

بنده، در میان روایات مذکور، روایت بخاری را ترجیح می‌دهم، اما روایاتی که حکایت از آن دارند که معاویه رضی الله عنه سالانه یک میلیون درهم برای حسن رضی الله عنه و دومیلیون درهم برای حسین رضی الله عنه مقرر کرده و همچنین بنی‌هاشم را در مستمری و حقوق بر بنی‌عبدشمس ترجیح می‌داده است،[۶] با تمام تأویلات و تفسیرهایی که پیرامون این روایات ارائه شده، غیرقابل اعتماد و غیرقابل قبول است؛ زیرا از این روایات، چنین به نظر می‌رسد که گویا حسن رضی الله عنه، خلافت را به معاویه رضی الله عنه فروخته و مصالح شخصی خویش را بر مصالح امت اسلامی ترجیح

۱- تاریخ طبری (۱۶۵/۵).

۲- دراسة فی تاریخ الخلفاءالامویین ص۶۴

۳- تاریخ الاسلام، عهد معاویه ص۷.

۴- تاریخ دمشق (۹۰/۱۴).

۵- فی‌التاریخ الاسلامی، شوقی ابوخلیل ص۲۶۸.

۶- الأخبار الطوال ص۲۱۸.

داده است![1] البته برقرار شدن مستمری برای حسنﷺ امری کاملاً عادی و بلکه حق وی بوده تا همچون سایر مسلمانان از حقوق و مزایای اعطایی از سوی حکومت، برخوردار گردد؛ یادآوری این نکته نیز ضروری که اگر حقوق و مستمری حسنﷺ از حقوق سایر مسلمانان بیشتر بوده، باز هم اشکالی بر آن، وارد نیست، اما بدون شك این مقدار، به ۰/۰۱ مبلغی که در روایات بدان اشاره شده، هم نمی‌رسیده است.[2]

سوم: تضمین امنیت جانی مسلمانان

صلحی که میان دوطرف منعقد شد، حاوی این شرط بود که بایستی همه‌ی مردم، از امنیت کامل برخوردار باشند. در روایت بخاری بدین نکته اشاره شده که نماینده‌گان معاویهﷺ در جریان مذاکرات صلح با حسن مجتبیﷺ ضمانت کردند که امت اسلامی به خاطر قتال و خونریزی‌هایی که بدان دچار شده بودند، مورد بخشش قرار گیرند.[3] روایتی از زهری حاکی از آن است که عبیدالله بن عباسﷺ که فرماندهی لشکر حسنﷺ را بر عهده داشت، پس از آنکه به تصمیم حسنﷺ برای صلح با معاویهﷺ پی برد، پیکی را نزد معاویهﷺ فرستاد و از وی امان خواست و درخواست نمود که اموالی را که پیشتر تصرف کرده، از او بازپس نگیرند؛ سپس شب هنگام به سوی گروه معاویهﷺ رفت و به آنان پیوست. آنگاه قیس بن سعدﷺ فرماندهی لشکر را برعهده گرفت و با سپاهیان، پیمان بست که تا گرفتن ضمانت جانی و مالی برای هواداران علیﷺ، با معاویهﷺ بجنگد.[4]

یکی از خاورشناسان به نام «فلهوزن» کوشیده است تا این تهمت باطل را به عبدالله بن عباسﷺ نسبت دهد. وی گوید: فرمانده‌ی لشکر مزبور عبدالله بن عباس بوده است؛ زیرا در برخی نسخه‌های خطی تاریخ طبری، به جای «عبیدالله»، «عبدالله» آمده و این اختلاف، اشتباه چاپی یا نگارشی نیست؛ بلکه از آنجا که برخی از راویان، خواسته‌اند این ننگ و عار به جدّ عباسیان یعنی عبدالله بن عباس(ﷺ)، نسبت داده نشود، واژه‌ی «عبیدالله» را جایگزین واژه‌ی «عبدالله» نمودند. زیرا این راویان هیچ انگیزه‌ای برای دفاع از عبیدالله بن عباس که برادر

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامويين ص۶۳.

۲- همان.

۳- نگا: بخاری، کتاب الصلح، (۹۶۳/۲).

۴- تاریخ طبری (۱۶۳/۵-۱۶۴).

عبدالله است، نداشتند.[۱] اما واقعیت، این است که فرمانده‌ی لشکر، شخص حسن بن علی بوده و قیس بن سعد به عنوان جلودار لشکر، سپاه پیشاهنگ را فرماندهی می‌کرده است. بنابراین عبدالله بن عباس یا عبیدالله بن عباس در این زمینه نقشی نداشته‌اند.[۲] البته در پاره‌ای از روایات ضعیف و غیرقابل اعتماد، به نام آن دو اشاره شده است. مورخانی چون دینوری،[۳] ابن حجر[۴] و ابن اعثم،[۵] معتقدند که دو رکن اصلی لشکر حسن، شخص وی و قیس بن سعد بوده‌اند. اینها، نامی از عبدالله بن عباس و عبیدالله بن عباس به عنوان فرماندهان لشکر حسن به میان نیاورده‌اند.[۶]

ادعای «فلهوزن» با روایتی که زیاد بن عبدالله بکائی از عوانة بن حکم که به حمایت از عباسیان متهم نیست، در تعارض است؛ چنانچه عوانة گوید: عبیدالله بن عباس، والی (کارگزار) علی در یمن بود و چون به او خبر رسید که بسر بن ارطاة به سوی یمن حرکت کرده، عبیدالله بن عبدالمدائن حارثی را به نمایندگی از خویش بر یمن گماشت و خود به کوفه، نزد علی گریخت. این واقعه در سال ۴۰ هجری قمری به وقوع پیوست و علی لشکری را در پی لشکر بسر بن ارطاة گسیل داشت و در همین سال هم، آن بزرگوار (علی) به شهادت رسید. بدین ترتیب در واقعه‌ی مذکور هیچ اشاره‌ای به این نشده که عبیدالله بن عباس کوفه را به قصد یمن ترک گفته باشد.[۷] به هرحال به فرض اینکه فرمانده‌ی لشکر حسن، عبیدالله یا عبدالله بن عباس بوده، باز هم این ادعا که لشکر حسن بن علی به معاویه پیوسته و از وی امان خواسته است، صحت ندارد؛ چراکه لشکر حسن، لشکری قوی و توانمند بوده است. در روایت بخاری نیز به این ویژگی‌های سپاه حسن اشاره شده است. حسن بن علی خود، فرمانده‌ی لشکر بود و میان او و نمایندگان معاویه گفتگوهایی صورت گرفت و سرانجام حسن توانست برای پیروان و طرفدارن

۱- تاریخ‌الدولة العربیة ص۱۰۳-۱۰۶.

۲- تاریخ طبری (۱۵۹/۵-۱۶۰).

۳- أخبار الطوال ص۲۱۷.

۴- المطالب العلیة (۳۱۸/۴-۳۱۹).

۵- الفتوح (۲۸۹/۳).

۶- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص۶۶.

۷- تاریخ طبری (۱۳۹/۵-۱۴۰) و دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص۶۶.

خویش و نیز برای بنی‌عباس و بنی‌عبدالمطلب امـان بگیـرد. حسـن﵁ شخصاً بـه فرمانـدهان خویش خبر داد که از خلافت کناره‌گیری کرده و آن را به معاویه﵁ سپرده اسـت؛ آنگـاه از فرماندهان لشکرش خواست که آنان نیز به پیـروی از او و جماعـت مسـلمانان، بـا معاویـه﵁ بیعت کنند. قیس بن سعد﵁ نیز با افراد تحت فرمـانش، از جنـگ و کـارزار دسـت کشـید و همگام با جماعت مسلمانان، با معاویه﵁ بیعت کرد.[1] شایان ذکر است در روایت زهری تنهـا از قیس﵁ یاد شده و از حسن﵁ و فرزندان عباس یعنی عبدالله و عبیدالله نامی به میان نیامـده است.[2]

حسن بن علی﵁، انعقاد صلح با معاویه﵁ را مشروط به این کرد کـه هـیچ‌یـک از مـردم مدینه، حجاز و عراق مورد بازجویی و تحت تعقیب قرار نگیرد.[3] بر اساس همـین شـرط بـود که معاویه از خونخواهی عثمان﵁ دست برداشت.[4] بـر اسـاس ایـن توافـق، دیگـر معاویـه﵁ هیچ‌کس را به خاطر آنچه در دوران علی﵁ به وقوع پیوسته بود، مورد مؤاخذه و بازخواست قـرار نمـی‌داد؛ ایـن توافقنامـه، از آن جهـت حـایز اهمیـت بـود کـه بـه موجـب آن، تمـامی پرونده‌های قبلی، مختومه اعلام گردید.[5]

به موجب قرارداد صلح، عفو عمومی اعلام شد و بدین ترتیب، با صـلحی کـه حسـن بـن علی﵁ برنامه‌ریزی کرد، مسـلمانان، بـاری دیگـر بـا هـم الفـت گرفتنـد و در سـایه‌ی عفـو و احسان، آرامش یافتند. این صلح که حسـن بـن علـی﵁ بـا رضـایت و اطمینـان خـاطر، آن را پذیرفت، اقدام بزرگی بود که به وحدت و همبستگی امت اسلامی انجامید و امنیـت جـانی و مالی مسلمانان را در دوران معاویه﵁ تأمین کرد.

چهارم: چگونگی انتخاب جانشین معاویه﵁

گفته شده یکی از شرایط صلح حسن بن علی با معاویـه﵁، ایـن بـود کـه پـس از معاویـه﵁، حسن بن علی﵁ زمام امور را به‌دست گیرد[6] و معاویه﵁ نیز قول داد که چنانچه زمـانی تـوان

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامويين ص۶۷.

۲- همان.

۳- التبيين في انساب القرشيين ص۱۲۷.

۴- الخلفاء الراشدون، نجار ص۴۸۲.

۵- الدور السياسی للصفوة فی صدرالاسلام ص۳۴۱.

۶- فتح الباری (۷۰/۱۳).

رهبری مسلمانان را نداشته باشد، زمام امور را به حسنؓ بسپارد.[1] ابن اعثم، از حسن بن علیؓ روایت کرده که فرموده است: «من، هیچ علاقه‌ای به این ندارم که زمام امور را به دست گیرم و گرنه هرگز با معاویهؓ صلح نمی‌کردم».[2]

ابن حجر هیتمی می‌گوید: در پیمان صلح، قرار بر آن شد که جانشین معاویهؓ، توسط شورای مسلمانان تعیین گردد.[3]

با اندکی تأمل و درنگ در روایاتی که نشان می‌دهد حسن بن علیؓ، خواهان جانشینی و خلافت پس از معاویهؓ بوده، پی می‌بریم که این روایات، با جوانمردی و عزت نفس حسن بن علی ؓ در تعارض قرار دارد. چگونه ممکن است شخصیتی که خود، به منظور جلوگیری از کشتار مسلمانان و به خاطر رضای خداوند متعال، از خلافت کناره‌گیری می‌کند، به دنیاطلبی روی آورد و برای به دست گرفتن زمام امور تلاش نماید؟! نادرستی این پندار، از این روایت جبیر بن نفیر نمایان‌تر می‌گردد که گوید: به حسن بن علیؓ گفتم: ای حسن! مردم گمان می‌کنند که تو دوست داری به خلافت برسی. حسن بن علیؓ فرمود: «مهتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم،آنها نیز صلح می‌نمودند، اما من، با وجود آنکه چنین موقعیتی داشتم، تنها برای رضای خداوندﷻ از خلافت کناره‌گیری نمودم».[4]

باید توجه داشت که هیچ‌یک از اصحاب یا فرزندان صحابهؓ هنگام بیعت با یزید، به چنین چیزی استناد نکرده است؛ حال آنکه اگر در قرارداد صلح، چنین شرطی مقرر می‌گردید، حداقل حسین بن علیؓ در توجیه عدم بیعتش با یزید، به این شرط استناد می‌کرد، اما چنانچه پیداست در آن زمان، حسینؓ از چنین شرطی، هیچ ذکری به میان نیاورد؛ و این، بیانگر آن است که روایات مزبور صحت ندارد. همچنین اگر در قرارداد صلح، این شرط وجود داشت که حسن بن علیؓ ولی‌عهد معاویهؓ می‌باشد، بایستی حسنؓ، از نزدیکان معاویهؓ می‌بود و یا حداقل، اداره‌ی یکی از مناطق را در دوران معاویهؓ برعهده می‌گرفت، نه اینکه به مدینه برود و از کارهای حکومتی کناره‌گیری نماید. البته این نکته نیز

۱- سیراعلام‌النبلاء (۲۶۴/۳).

۲- الفتوح (۲۹۳/۳،۴).

۳- الصواعق المحرقه (۲۹۹/۲).

۴- البدایة و النهایة (۲۰۶/۱۱).

درخورِ توجه است که در فضای اجتماعی و سیاسی آن دوران، حاکم اسلامی، توسط شورای مسلمانان انتخاب می‌شده است.

در برخی از کتابهای تاریخی آمده است که یکی از شرایط حسن بن علی رضی‌الله عنه در پیمان صلح، این بود که معاویه اجازه ندهد که کسی به علی رضی‌الله عنه دشنام دهد. دکتر محمد بطاینه می‌گوید: «میان حسن و معاویه رضی الله عنهما چنین بحثی صورت نگرفته است».[۱]

شیعیان، معاویه رضی‌الله عنه را متهم کرده‌اند که وی، مردم را به دشنام و نفرین علی رضی‌الله عنه وادار می‌کرد و در زمان او، بر منبرها، علی رضی‌الله عنه را مورد نفرین و دشنام قرار می‌دادند. این ادعا، هیچ پایه و اساسی ندارد، ولی متأسفانه بسیاری از محققان علوم اسلامی، بدون هیچ نقد یا تحلیلی، این بهتان را پذیرفته و آن را جزو مسایل بدیهی پنداشته‌اند؛ به‌گونه‌ای که گویا این مسأله، جای نقد و مناقشه ندارد! این، در حالی است که نه‌تنها پیرامون این موضوع، هیچ روایت صحیحی وجود ندارد، بلکه از تبیین و تقسیر آنچه درکتاب‌های دمیری، یعقوبی و ابوالفرج اصفهانی آمده است نیز چنین برداشتی نمی‌شود؛ بعلاوه روایات صحیح تاریخی که در سایر کتاب‌ها ذکر گردیده، خلاف این موضوع را به اثبات می‌رساند[۲] و بیانگر آن است که معاویه رضی‌الله عنه بی‌نهایت به امیرالمؤمنین علی رضی‌الله عنه و خاندانش، احترام می‌گذاشته است. همچنین منطق حوادثی که در عصرآن دو بزرگوار به وقوع پیوست و نیز سرشت و ویژگی‌های اخلاقی آنها با چنین بهتان‌ها و افتراهایی هم‌خوانی ندارد. به‌هرحال اگر کتاب‌های تاریخی نگاشته‌شده در دوران بنی‌امیه را مطالعه کنیم، متوجه خواهیم شد که در این کتاب‌ها، ذکری از چنین مواردی به‌میان نیامده است؛ بلکه این مسایل، در بعدی از جمله در دوران بنی عباس مطرح شد تا سیمایی زشت و کریه از بنی‌امیه ترسیم گردد. چنانچه این دروغ تاریخی، ابتدا توسط مسعودی در **مروج‌الذهب** و نیز توسط سایر شیعیان در دیگر کتب تاریخی نگاشته شد و به‌تدریج به کتابهای تاریخی اهل سنت نیز رسوخ کرد و این، در حالی بود که هیچ روایت صریح یا صحیحی در این مورد وجود نداشت. روایاتی که در زمینه‌ی ناسزاگویی به علی رضی‌الله عنه در دوران معاویه رضی‌الله عنه نقل شده، از لحاظ سند و متن، غیرقابل اعتماد است و از دیدگاه محققان و پژوهشگران، هیچ ارزش و اعتباری ندارد.

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص۶۸.

۲- الحسن والحسین، محمدرضا ص۱۸.

با توجه به فضایل دینی معاویهﷺ و با عنایت به سیرت و سلوک پسندیده‌اش، می‌توان پی برد که این روایات، ساخته و پرداخته‌ی برخی از کسانی است که کینه‌ی معاویهﷺ را در دل داشتند.

برخی از صحابه و تابعینﷺ در مدح معاویه سخن گفته و به دینداری، علم، عدالت، بردباری و سایر ویژگی‌های پسندیده‌اش گواهی داده‌اند.[۱] و اینک فرازی از سخنان اصحاب و تابعینﷺ در مورد معاویهﷺ:

- عمر بن خطابﷺ هنگام انتصاب معاویهﷺ به عنوان والی شام، فرمود: «از معاویه جز به نیکی یاد نکنید».[۲]
- علیﷺ هنگام بازگشت از جنگ صفین فرمود: «امارت معاویهﷺ را ناپسند ندانید؛ به خدا سوگند که اگر او را از دست بدهید، سرهای مردم، هم‌چون حنظل،[۳] بریده و افکنده خواهد شد.[۴]
- باری ابن عمرﷺ فرمود: «پس از رسول خداﷺ، کسی را ندیدم که در سیادت و فرمانروایی به معاویهﷺ برسد». گفته شد: حتی پدرت؟ پاسخ داد: «پدرم که رحمت خدا بر او باد، از لحاظ مقام و منزلت بهتر و والاتر از معاویهﷺ بود، اما معاویهﷺ در سیادت و رهبری، از او خبره‌تر بود».[۵]
- ابن عباسﷺ می‌گوید: «کسی سزاوارتر از معاویهﷺ برای حکمرانی (پادشاهی) نیافتم».[۶] به ابن عباسﷺ گفتند: معاویهﷺ فقط یک رکعت وتر می‌گزارد. فرمود: «او، فقیه است».[۷]

بسیاری از پژوهشگران تاریخ و سیرت، و نیز دانشمندان علم رجال، درباره‌ی معاویهﷺ، سخن گفته‌اند؛ از جمله:

۱- الانتصار للصحب و الآل، رحیلی ص۳۶۷.
۲- البداية و النهاية (۲۵/۸).
۳- هندوانه وحشی و کوچک بیابانی را گویند که به راحتی از بوته اش جدا می شود.
۴- همان (۱۰۵/۱۲).
۵- السنة، از خلال (۴۳۳/۱)؛ سیر أعلام النبلاء (۱۵۲/۲).
۶- البداية و النهاية (۱۳۷/۸).
۷- نگا: فتح‌الباری (۱۳۰/۷).

۱ـ ابن تیمیه می‌گوید: «علما، اتفاق‌نظر دارند که معاویه رضی الله عنه، بهترین پادشاه این امت است؛ چراکه پیش از او، خلفای راشدین رضی الله عنهم زمام امور را به دست داشتند و او، نخستین پادشاه پس از رسول خدا صلی الله علیه وسلم است که حکومتش، از نوع نظام سلطنتی و آکنده از رحمت بود».[۱]

همچنین می‌گوید: « هیچ‌یک از پادشاهان مسلمان، به خوبی معاویه رضی الله عنه نیست و شهروندان و توده‌ی هیچ‌یک از نظام‌های پادشاهی، بر مردمان دوران معاویه رضی الله عنه برتری ندارند».[۲]

۲ـ ابن کثیر می‌گوید: مردم در سال ۴۱ هجری با معاویه رضی الله عنه بیعت کردند؛ وی، از آن پس تا پایان حیاتش، اداره‌ی امور مسلمانان را به صورت رسمی برعهده داشت. در دوران حکومت معاویه رضی الله عنه، جنگ و جهاد بر ضد کفار، برپا بود و مسلمانان به اعلای کلمة‌الله می‌پرداختند. و غنایم فراوانی از اطراف و اکناف، به مرکز حکومت اسلامی ارسال می‌شد و مسلمانان، تحت رهبری معاویه رضی الله عنه، با آرامش تمام در سایه‌ی عدل و عدالت و گذشت، زندگی می‌کردند.[۳]

۳ـ ابن ابی‌العز حنفی می‌گوید: اولین پادشاه مسلمانان که بهترین پادشاهان آنان نیز به‌شمار می‌رود، معاویه رضی الله عنه می‌باشد.[۴]

۴ـ ذهبی می‌گوید: معاویه رضی الله عنه، امیرمؤمنان و پادشاه اسلام بود.[۵] معاویه رضی الله عنه فرموده است: بهترین پادشاهان، پادشاهی است که عدلش بر ظلمش فائق آید.[۶] بدین ترتیب با ثبوت چنین بینش و منشی در مورد معاویه رضی الله عنه بعید است که چنین شخصیتی، مردم را به لعن و نفرین علی رضی الله عنه بر روی منابر تحریک کرده باشد. اگر بپذیریم که واقعاً معاویه رضی الله عنه چنین اقدامی نموده، این، بدان معناست که سلف صالح و دانشمندانی که پس از وی، به مدح و بزرگداشت او پرداخته‌اند، او را در ظلم و سرکشی یاری رسانده و همگی به انحراف و گمراهی رفته‌اند.[۷] و این، بهتان بزرگی به دانشمندان صحابه، تابعین رحمهم الله و پیروان آنان می‌باشد.

۱- مجموع الفتاوی (۴۷۸/۴).

۲- منهاج السنة (۲۳۲/۶).

۳- البداية و النهاية (۱۲۲/۸).

۴- شرح العقيدة الطحاوية ص۷۲۲.

۵- سير أعلام النبلاء (۱۲۰/۳).

۶- همان ص۳۷۱.

۷- البداية و النهاية (۱۳۸/۸).

کسی که با سیرت و منش معاویه رضی الله عنه در مدت پادشاهی‌اش آشنا باشد و به شهرت آن بزرگوار در زمینه‌ی بردباری، گذشت، حسن تدبیر و نیز رفتار درستش با زیردستان پی ببرد، متوجه خواهد شد که بهتان‌های مزبور، جزو بزرگ‌ترین دروغ‌هایی است که در مورد او ساخته و پرداخته شده است. معاویه رضی الله عنه در حلم و بردباری، زبان‌زد بود و از این‌رو الگویی برای همه‌ی نسل‌ها به‌شمار می‌رود.[1] اینک به ذکر چند سخن یا نمونه درباره‌ی حلم و بردباری معاویه رضی الله عنه می‌پردازیم:

۱ـ باری نزد عبدالملک‌بن‌مروان، یادی از معاویه رضی الله عنه به‌میان آمد؛ عبدالملک گفت: «کسی سراغ ندارم که به اندازه‌ی معاویه رضی الله عنه، بردبار، بخشنده و سخاوتمند باشد».[2]

۲ـ قبیصه‌بن‌جابر می‌گوید: «هیچ‌کس را ندیدم که به اندازه‌ی معاویه رضی الله عنه، بردبار، باوقار، آقا و بخشنده باشد و همچون او، دست گشاده‌ای در زمینه‌ی خیر و نیکی داشته باشد».[3]

۳ـ ابن کثیر می‌گوید: باری شخصی، به معاویه رضی الله عنه ناسزا گفت. به معاویه رضی الله عنه گفتند: آیا او را تنبیه نمی‌کنی؟ فرمود: «از خداوند شرم می‌کنم که به‌خاطر یک لغزش رعیتم، حلم و بردباری خویش را زیر پا بگذارم (و او را نبخشم)».[4]

۴ـ شخصی به معاویه رضی الله عنه گفت: «ای معاویه! فرومایه‌تر و بزدل‌تر از تو کسی را ندیده‌ام». معاویه رضی الله عنه فرمود: «آری، کسی که با مردم، این‌گونه برخورد کند (و چنین گذشتی داشته باشد، باید هم چنین تصوری نسبت به او به وجود آید)».[5]

آیا با این‌همه صبر و خویشتن‌داری معاویه رضی الله عنه در برابر عده‌ای نادان، آن هم در زمانی که امیر مؤمنان بود، عاقلانه است که بپذیریم معاویه رضی الله عنه دستور دهد که بر منبرها و در شهرها و مناطق مختلف، به لعن و نفرین خلیفه‌ی راشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم، علی‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه بپردازند، آن‌چنانکه این ناسزاگویی در زمان امویان ادامه یابد و سرانجام عمر بن عبدالعزیز، آن را ممنوع نماید؟! هر انسان عاقل و خردمندی خود می‌تواند در این زمینه قضاوت کند.[6]

۱- همان ص۳۷۱.

۲- همان ص۱۳۸/۸.

۳- همان.

۴- همان (۱۳۸/۸).

۵- همان.

۶- الانتصار للصحب و الآل ص۳۷۲.

روافض، برای بستن افترا به معاویه رضی الله عنه در زمینه‌ی ناسزاگویی به علی رضی الله عنه، به روایتی استناد کرده‌اند که در صحیح مسلم آمده است؛ حال آنکه روایت مسلم رحمه الله، به هیچ‌وجه ادعا و بهتانشان در مورد معاویه رضی الله عنه را به اثبات نمی‌رساند. روایت مذکور، از این قرار است: عامر بن سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه از پدرش روایت می‌کند که معاویه از وی پرسید: ای سعد! چه چیزی باعث شد که ابوتراب (علی رضی الله عنه) را دشنام ندهی؟ سعد رضی الله عنه پاسخ داد: «به‌یاد دارم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سه ویژگی و خصوصیت را برای علی رضی الله عنه بیان نمود و اگر من یکی از این ویژگی‌ها را داشته باشم، برایم از شتران سرخ‌رنگ بهتر است».[1] امام نووی در شرح این روایت می‌گوید: در این روایت هیچ تصریحی بدین نکته نشده که معاویه رضی الله عنه به سعد رضی الله عنه دستور داده باشد که به علی رضی الله عنه دشنام دهد؛ بلکه متن روایت، حاکی از آن است که معاویه رضی الله عنه از سعد رضی الله عنه می‌پرسد که چه چیزی، تو را از دشنام دادن علی‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه باز داشته است؟ آیا از روی تقوا و پرهیزگاری است که به علی رضی الله عنه دشنام نمی‌دهی یا ترس، مانع تو از این کار می‌گردد و یا دلیل دیگری داری؟ اگر از روی تقوا و به‌احترام علی رضی الله عنه، به او دشنام نمی‌دهی، پس کار درستی می‌کنی، اما اگر دلیل دیگری برای این کار داری، پس این، بحثی دیگر است. احتمال دارد سعد رضی الله عنه در طایفه‌ای بوده که همگان به علی رضی الله عنه دشنام می‌داده‌اند و تنها سعد رضی الله عنه از این کار خودداری می‌کرده است. لذا این سؤال برای معاویه رضی الله عنه پیش آمد که چه چیزی، سعد رضی الله عنه را از ناسزاگویی به علی رضی الله عنه باز داشته است؟ برخی، این روایت را چنین توجیه کرده‌اند که منظور معاویه رضی الله عنه این بوده که ای سعد! چرا با اجتهادات و دیدگاه‌های علی‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه مخالفت نمی‌ورزی و به تبلیغ آرا و دیدگاه‌های ما در میان مردم نمی‌پردازی؟[2]

ضرار صدائی، نزد معاویه رضی الله عنه در مدح علی‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه سخنانی بر زبان آورد؛ معاویه رضی الله عنه سخنان ضرار صدائی را تصدیق نمود و گریست. ابوالعباس‌قرطبی صاحب کتاب **المفهم**، ضمن یادآوری سخنان ضرار، می‌گوید: این روایت، بیانگر آن است که معاویه رضی الله عنه به‌خوبی با منزلت، جایگاه و فضائل علی رضی الله عنه آشنا بود؛ از این‌رو خیلی بعید است که به دشنام یا نفرین امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه پرداخته باشد.[3] معاویه رضی الله عنه به خردمندی، دیانت و بردباری و

۱- مسلم (۱۸۷۱/۴).

۲- شرح صحیح مسلم، نووی (۱۷۵/۱۵).

۳- المفهم، قرطبی (۲۷۸/۶).

مکارم اخلاق آراسته بود؛ بنابراین تمام روایاتی که در زمینه‌ی ناسزاگویی به علیؓ از سوی معاویهؓ یا عوامل وی، نقل شده، روایاتی دروغین و ساختگی است و تنها روایتی صحیحی که در این زمینه در دست می‌باشد، همان روایت مسلم است که پیشتر بیان شد.[1]

دکتر ابراهیم‌الرحیلی نویسنده‌ی کتاب ارزشمند **الانتصار للصحب و الآل من افتراءات السماوی الضال** می‌گوید: آنچه از سخن معاویهؓ خطاب به سعدؓ به‌نظرم می‌رسد، این است که معاویهؓ از بر زبان آوردن این سخن، قصد شوخی داشته تا بدین‌وسیله برخی از فضایل علی ؓ را برای اطرافیانش اظهار نماید و از آنجا که معاویهؓ، خیلی زیرک و باهوش بود، می‌خواست از طریق این پرسش، به دیدگاه سعدؓ در مورد علیؓ پی ببرد و به‌همین خاطر نیز چنین سؤالی را مطرح نمود. معاویهؓ پیشتر، این سیاست را در مورد ابن عباسؓ نیز به‌کار برده و از وی پرسیده بود: آیا تو بر ملت علیؓ هستی؟ ابن عباسؓ در پاسخش گفته بود: «من، نه بر ملت علی(ؓ) هستم و نه بر ملت عثمان(ؓ)؛ بلکه از رسول خداﷺ پیروی می‌کنم و از ملت آن بزرگوارم».[2] بدیهی است این سخن معاویهؓ به ابن عباسؓ، تنها یک شوخی بود؛ چنانچه با سعدؓ نیز به همین شکل، شوخی کرد. اینکه روافض مدعی شده‌اند که معاویهؓ دستور داده بود، بر منبرها، به دشنام نفرین علیؓ بپردازند، افترایی بیش نیست و امکان ندارد چنین دستوری از سوی معاویهؓ صادر شده باشد.[3] چراکه:

۱ـ هیچ‌گاه معاویهؓ شخصاً، علی ؓ را دشنام نمی‌داد؛ از این‌رو امکان ندارد که به دیگران دستور دهد تا علیؓ را دشنام دهند؛ معاویهؓ همواره اذعان داشت که علیؓ، از او برتر است و از پیشگامان مسلمان می‌باشد. چنانچه سخنان زیادی از معاویهؓ در فضایل علیؓ نقل شده است:

- ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: در روایات بسیاری آمده است: ابومسلم خولانی و جمعی دیگر از مردم، نزد معاویه رفتند و از او پرسیدند: آیا تو، از علیؓ

۱- ر.ک: المفهم، قرطبی (۲۷۸/۶).

۲- الابانة، از ابن بطه (۳۵۵/۱)، شرح اصول اعتقاد لالکائی (۹۴/۱).

۳- الانتصار للصحب و الآل ص۳۷۴.

بهتری یا از مقامی چون مقام او برخورداری؟ فرمود: «به خدا سوگند که خـود، می‌دانم علیﷺ از من بهتر و برتر است و بیش از من سزاوار امارت می‌باشد».[۱]

- ابن کثیر از جریر بن عبدالحمید از مغیره روایت نموده که وقتـی خبـر شـهادت علیﷺ به معاویه رسید، معاویهﷺ، گریست. همسرش گفت: آیا به‌خاطر کشـته شدن کسی می‌گریی که خود، بـا او جنگیـده‌ای؟ پاسـخ داد: «وای بـر تـو! تـو، نمی‌دانی که مردم چه شخصیت عالم، فاضل و فقیهی را از دست داده‌اند!»[۲]

بنابراین کدامین انسان عاقل و دیندار، باور می‌کند که معاویهﷺ به علیﷺ دشنام می‌داده و یا عوامل خویش را بدین کار تحریک می‌کرده است؟!

۲ـ هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که بیانگر دشنام دادن معاویـه بـه علـیﷺ در اثنـای جنگ با وی باشد. از این‌رو آیا عقل سلیم، این را می‌پذیرد که معاویهﷺ بعد از جنگ یا پس از وفات علیﷺ به دشنام و نفرین او پرداختـه باشـد؟! هـیچ انسـان عاقـل و خردمنـدی، بـاور نمی‌کند که معاویه به دشنام و نفرین علیﷺ پرداخته و یا دیگران را بـه چنـین کـاری دسـتور داده باشد.

۳ـ معاویهﷺ خیلی زیرک و باهوش بود و اصلاً امکـان نـدارد کـه بـا آن‌همـه فراسـت و زیرکی، مردم را به دشنام دادن علیﷺ وادار کـرده باشـد. چگونـه امکـان دارد معاویـهﷺ از کسی همچون سعد بن ابی‌وقاصﷺ که در عین شجاعت و پرهیزگاری، از فتنه و جنگ‌هـای داخلی کناره‌گیری کرد، بخواهد که علیﷺ را دشنام دهد. انسان، هرچقدر هم که کم‌عقل و سبک‌سر باشد، چنین رویه‌ای را در پیش نمی‌گیرد تا چه رسد به شخصی چون معاویهﷺ کـه بیش از تصور ما، عاقل و خردمند بود.

۴ـ پس از کناره‌گیری حسن بن علی از خلافت، معاویه بن ابی‌سفیانﷺ زمـام امـور را بـه دست گرفت؛ اینک از کسانی که معاویهﷺ را به سب و لعن علـیﷺ، مـتهم مـی‌کننـد، بایـد پرسید که این کار، چه فایده‌ای برای معاویهﷺ داشت؟! آیا غیر از این اسـت کـه حکمـت و حسن تدبیر، چنین اقتضا می‌کرد که در آن موقعیت، به امیرالمؤمنین علیﷺ دشنام داده نشود تا اوضاع، آرام گردد؟!

۱- البداية و النهاية (۱۳۳/۸).

۲- همان.

آری! در آن موقعیت، انتظار می‌رفت که معاویه رضی الله عنه با آن‌همه فراست و حسن تدبیرش، از دشنام دادن علی رضی الله عنه بپرهیزد. شخص معاویه رضی الله عنه نیز به‌خوبی اهمیت این نکته را می‌دانست و محال بود که چنین مسأله‌ی مهمی، از دیدِ معاویه رضی الله عنه پنهان بماند.

۵ ـ پس از اینکه معاویه رضی الله عنه زمام امور را به‌دست گرفت، میان او و فرزندان علی رضی الله عنه الفت و رابطه‌ی نزدیکی برقرار بود؛ چنانکه در کتاب‌های سیرت و تاریخ،[1] نمونه‌های زیادی از روابط عمیق و نزدیک آنان آمده است؛ از جمله اینکه باری حسن و حسین رضی الله عنهما به همراه عده‌ای نزد معاویه رضی الله عنه رفتند؛ معاویه رضی الله عنه دوهزار درهم تقدیمشان نمود و گفت: «هیچ‌کس به اندازه‌ی من به‌این دو کمک‌مالی نکرده است». حسین رضی الله عنه فرمود: «و تو نیز به بهتر از ما، چیزی نداده‌ای».[2] باری حسن بن علی رضی الله عنه نزد معاویه رضی الله عنه رفت؛ معاویه رضی الله عنه به‌گرمی از حسن رضی الله عنه استقبال کرد و گفت: «خوش آمدی ای پسر دختر رسول خدا!» و سپس سیصدهزار درهم تقدیمش نمود.[3]

این روایات تاریخی، بیانگر آنست که ناسزاگویی معاویه رضی الله عنه و عواملش به امیر مؤمنان علی رضی الله عنه، دروغی است که دشمنان صحابه رضی الله عنهم، آن را ساخته و پرداخته‌اند؛ اصلاً چگونه امکان دارد که با وجود رابطه‌ای این‌چنین نزدیک و صمیمی میان معاویه و فرزندان علی رضی الله عنه، معاویه، مردم را به دشنام دادن علی رضی الله عنه تحریک نموده باشد. بدین سان می‌توان به حقیقت مطلب پی برد.[4] مردمان دوران معاویه رضی الله عنه به احکام شریعت پایبند بودند و با شوق و اشتیاق وافر دستورات و احکام اسلامی را اجرا می‌کردند. از این‌رو خیلی بعید است که چنین مردمانی، زبان به طعن و لعن و ناسزاگفتن بگشایند و کسی چون علی مرتضی رضی الله عنه را دشنام دهند.

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: **(ليس المؤمن بالطعان و لا باللعان و لا بالفاحش و لا بالبذی)**[5] یعنی: «مؤمن، طعنه‌زننده، لعنت‌کننده، دشنام‌دهنده و بیهوده‌گوی نیست».

۱- همان ص۳۷۲.

۲- البداية و النهاية (۱۳۹/۸). یعنی: ما، بهترین کسانی هستیم که تو، بدانها بذل و بخشش نموده ای.

۳- همان (۱۴۰/۸).

۴- الانتصار للصحب و الآل، ص۳۷۷.

۵- صحیح ابن حبان (شماره‌ی ۴۷). آلبانی در صحیح خویش این حدیث را ذیل شماره‌ی (۳۲۰) آورده و صحیح دانسته است.

رسول اکرمﷺ، مسلمانان را از دشنام دادن مردگان مشرک، منع نموده است؛ از این‌رو کسی که به اولیا و بندگان نیک خداوند دشنام دهد، چه حکمی دارد؟ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: رسول خداﷺ فرموده است: **(لا تسبوا الأموات فإنهم قد أفضوا الى ما قدموا)**[1] «مردگان را دشنام ندهید؛ زیرا آنها به نتیجه‌ی اعمال خویش رسیده‌اند».

پس از کناره‌گیری حسن بن علیرضی الله عنه از خلافت، اختلافات و تنش‌ها، فروکش کرد و مسلمانان، معاویهرضی الله عنه را به‌عنوان زمامدارشان پذیرفتند. گفته شده معاویهرضی الله عنه در سال چهل هجری زمام امور را به‌دست گرفت،[2] اما ابن‌اسحاق،[3] واقدی[4] و خلیفه بن خیاط[5] معتقدند که معاویهرضی الله عنه در سال چهل و یک هجری خلافت را به‌دست گرفته است. در مورد ماهی که پیمان صلح منعقد گردید نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی گفته‌اند: این صلح، در ماه ربیع‌الاول به وقوع پیوست. بعضی هم ماه ربیع‌الآخر، یا جمادی‌الاول و یا جمادی‌الآخر را ماه برقراری صلح، میان معاویه و حسن رضی الله عنهما دانسته‌اند.[6]

در دوران حکومت معاویهرضی الله عنه، جنگ و جهاد بر ضد کفار، برپا بود و مسلمانان به اعلای کلمة‌الله می‌پرداختند و تحت رهبری معاویهرضی الله عنه، با آرامش تمام در سایه‌ی عدل و عدالت و گذشت، زندگی می‌کردند.[7]

موضع معاویهرضی الله عنه در مورد قاتلان عثمانرضی الله عنه

شاید برای برخی این سؤال مطرح شود که معاویهرضی الله عنه پس از به دست گرفتن زمام امور، چه اقداماتی در برابر قاتلان عثمانرضی الله عنه انجام داد؟ ابن‌قتیبه در کتاب **عیون‌الاخبار** به این پرسش پاسخ داده است؛ وی، می‌گوید: «پس از **عام‌الجماعة**، معاویه بن ابی‌سفیانرضی الله عنه به خانه‌ی عثمان بن عفانرضی الله عنه رفت. عایشه دختر عثمان رضی الله عنهما با دیدن معاویهرضی الله عنه شروع به گریستن

١- بخاری: (١٣٩٣).
٢- المعجم‌الکبیر، طبرانی (٢۶/٣) و دراسة فی تاریخ الخلفاءالامويين ص۶٩.
٣- تهذیب التهذیب (٢٩٩/٢).
۴- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامويين ص۶٩.
۵- تاریخ‌خلیفه ص۶٩.
۶- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامويين ص۶٩.
٧- همان.

نمود و از پدر بزرگوارش، یاد کرد. معاویه‌رضي الله عنه فرمود: ای دختر برادرم! مردم با ما بیعت کرده و پیمان اطاعت بسته‌اند و ما نیز به آنان قول امنیت داده‌ایم؛ آنها در حالی که نسبت به ما کینه داشتند، ظاهراً به ما پیوستند و ما نیز در حالی که به شدت از ایشان خشمگین بودیم، با آنان، مدارا کردیم. ای دختر برادرم! اکنون هرکس را شمشیری است و با آن از یاران و اطرافیان خویش حمایت می‌کند؛ اگر ما پیمان‌شکنی کنیم، آنها نیز پیمان‌شکنی خواهند کرد. نمی‌دانیم این کار، به نفع ما تمام خواهد شد یا به ضرر ما. بنابراین اگر تو، دخترعموی امیرالمؤمنین (و از خواصش) باشی، بهتر از آن است که از عامه‌ی مردم باشی».[۱]

از سخن ابن‌قتیبه، چنین برداشت می‌شود که پس از انعقاد پیمان‌ها و عهدنامه‌هایی میان معاویه و حسن رضی الله عنهما، میان این دو جبهه صلح، برقرار گردید و جنگ پایان یافت و دیگر، مردم، علیه یکدیگر تحریک نمی‌شدند. بعلاوه در دوران پنج ساله‌ای که آبستن حوادثی چون جیگ جمل، صفین، نهروان و رخدادهای مصر و امثال آن گردید، کسانی که به قتل عثمان‌رضي الله عنه متهم بودند، از میان رفتند؛ البته هنوز جنایت قتل عثمان‌رضي الله عنه از اذهان بنی‌امیه نرفته بود و بیشتر خلفای اموی، فاجعه‌ی شهادت عثمان‌رضي الله عنه را به یاد داشتند و به آن، فکر می‌کردند. از این‌رو بنی‌امیه، همچنان در صدد خون‌خواهی عثمان‌رضي الله عنه بودند و این، حقیقتی غیرقابل انکار است.[۲] به هیچ عنوان امکان ندارد که آن دسته از صحابه‌رضي الله عنهم که با معاویه‌رضي الله عنه بیعت کردند، شاهد ناسزاگفتن بنی‌امیه به علی‌رضي الله عنه باشند و هیچ اعتراضی نکنند و به وظیفه‌ی خویش در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر عمل ننمایند. تعدادی از صحابه‌رضي الله عنهم خلافت معاویه‌رضي الله عنه را پذیرفتند؛ از جمله: سعد، اسامه، جابر، ابن‌عمر، زیدبن‌ثابت، مسلمه‌بن‌مخلد، ابوسعیدخدری، رافع‌بن خدیج، ابوامامه، انس‌بن‌مالک و عده‌ای دیگر که همه‌ی آنها، مشعل‌های فروزان هدایت و دریاهایی از علم و دانش بودند و هنگام نزول قرآن، در محضر رسول خدا صلی الله علیه وسلم حضور داشته و مفاهیم قرآنی را به‌طور مستقیم از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آموخته بودند. تابعین نیز خلافت معاویه‌رضي الله عنه را پذیرفتند و همواره با جماعت مسلمانان، همگام

۱- همان ص۷۰.

۲- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص۷۰.

بودند و دست از همراهی با امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نکشیدند؛ از جمله: عبدالرحمن بن اسود بن‌عبدیغوث، سعید بن مسیب و عروه بن زبیر و عبدالله بن محیریز و ...[۱]

نتایج صلح

۱ـ وحدت و انسجام امت اسلامی تحت رهبری یک نفر

عام‌الجماعة، یادگار ماندگاری از آشتی عمومی مسلمانان در نتیجه‌ی صلح حسن و معاویه رضی الله عنهماست که همواره در خاطره‌ی امت اسلامی مانده و مایه‌ی افتخار و بالندگی مسلمانان بوده است.. در این سال، امت اسلامی، معاویه رضی الله عنه را به‌عنوان رهبر خویش برگزیدند و پس از سال‌ها تفرقه و تنش، پیرامون رهبری واحد، گرد آمدند. این وحدت و انسجام، فضل و عنایتی الهی بود که نشان افتخارش، برای همیشه‌ی تاریخ، نصیب بزرگ‌مرد اصلاح‌گری، یعنی حسن بن علی رضی الله عنه گردید که نقش اساسی را در ایجاد این صلح داشت؛ **عام‌الجماعة**، نشانه‌ی حقانیت و صداقت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و فضیلتی ماندگار برای حسن بن علی رضی الله عنه به‌شمار می‌رود.

آقای مصطفی عقاد، به‌شدت بر مورخانی که این سال را **عام‌الجماعة** نامیده‌اند، تاخته و آنان را مورد اعتراض قرار داده است؛ عقاد، در این هجوم ادبی و البته گستاخانه‌ی خویش، راهی غیرعلمی را پیموده و به خطا رفته است. وی می‌گوید: «جاهل‌تر و گمراه‌تر از مورخانی که سال ۴۱ هجری را **عام‌الجماعة** نامیده‌اند، وجود ندارد؛ زیرا سال ۴۱ هجری، همان سالی است که معاویه، خلافت را به‌انحصار خویش درآورد و زمام امور را به‌دست گرفت. حال آنکه امت اسلامی تا آن زمان، چنان تفرقه و تنشی را به خود ندیده بود که در سال ۴۱ هجری، دامنگیر مسلمانان گردید. در همین سال بود که میان گروه‌های مختلف اسلامی، آشوب و اختلاف به‌وجود آمد».[۲] ناگفته نماند این طرز تفکر، ابتکار یا نوآوری فکری عقاد نیست؛ بلکه پیش از او نیز عده‌ی زیادی از مورخان شیعه، این شبهه را مطرح کرده‌اند. همین یک افتخار برای معاویه رضی الله عنه بس که همه‌ی اصحابی که در قید حیات بودند، با وی بیعت

۱- البدایة و النهایة (۳۳/۸) به نقل از «اثر العلماء فی الحیاة السیاسیة فی الدولة الاموی»، اثر عبدالله خرعان ص۸۳.

۲- معاویة بن ابی‌سفیان، عقاد ص۱۲۵.

کردند و بدین‌سان تعداد فراوانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم به خلافت معاویه رضی الله عنه مشروعیت بخشیدند.[۱]

ابن‌حزم می‌گوید: پس از اینکه مردم با حسن رضی الله عنه بیعت کردند، آن بزرگوار از خلافت کناره‌گیری کرد و زمام امور را به معاویه رضی الله عنه سپرد؛ در آن زمان، برخی از پیشگامان صحابه رضی الله عنهم، هنوز زنده بودند؛ این دسته از اصحاب که بر آن دو، فضیلت داشتند، با معاویه رضی الله عنه بیعت کردند و حکومتش را تأیید نمودند.[۲]

از درایت و ژرف اندیشی حسن بن علی رضی الله عنه و موضع اصحاب رضی الله عنهم در قبال بیعت با معاویه رضی الله عنه بدین نتیجه می‌رسیم که آنها، به ژرفا و کنه قرآنی پی برده بودند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٥٣ ﴾ (انعام:۱۵۳)

«این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم،) راه مستقیم من است و (به سعادت هر دو جهان منتهی می‌گردد. پس) از آن پیروی نمایید و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌نماید. اینها، چیزهایی است که خداوند، شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید)».

با توجه به این آیه، صراط مستقیم یا راه راست، عبارتست از قرآن، اسلام و فطرتی که خداوند جل جلاله، تمام انسانها را با آن سرشته است؛ منظور از ﴿ السُّبُل ﴾ در این آیه، هواهای نفسانی، تفرقه، بدعت و نوآوری در دین می‌باشد. مجاهد رحمه الله می‌گوید: ﴿ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ ﴾، بدین معناست که از بدعت‌ها، شبهات و گمراهی‌ها پیروی نکنید.[۳]

خداوند متعال، در قرآن کریم، با ارائه‌ی راهکارها و رهنمودهای ارزشمندی، به امت اسلامی هشدار داده که همچون امت‌های پیشین، دچار اختلاف و تفرقه نشوند؛ چنانچه می‌فرماید:

۱- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری ص۱۶۷.

۲- الفصل (۶/۵).

۳- تفسیر مجاهد ص۲۲۷.

﴿ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥ ﴾ (آل‌عمران: ۱۰۵)

«و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند؛ (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید و ایشان را عذاب بزرگی است».

همچنین می‌فرماید:

﴿ فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٠ ۞ مُنِيبِينَ إِلَيۡهِ وَٱتَّقُوهُ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۭ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢ ﴾

(روم: ۳۰-۳۲)

«روی خود را خالصانه متوجه آیین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این، سرشتی است که خداوند، مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرایی به کفرگرایی و از دینداری به بی‌دینی کشاند). این است دین و آیین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند. (ای مردم! رو به خدا کنید و با توبه و اخلاص در عمل) به سوی خدا برگشته و از (خشم و عذاب) او بپرهیزید و نماز را چنانکه باید، برپا دارید و از زمره‌ی مشرکان نگردید؛ از کسانی که آیین خود را پراکنده و بخش بخش کرده و به دسته‌ها و گروه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. هر گروهی، از روش و آیینی که دارد، خرسند و خوشحال است (و مکتب و مذهب خودساخته‌اش را حق می‌پندارد)».

خداوند متعال، به پیامبرش محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم هشدار می‌دهد که مبادا از جمله‌ی کسانی باشد که در دین خویش، دچار اختلاف و تفرقه شده و به گروه‌ها و دسته‌های مختلف تبدیل گشته‌اند.[۱] چنانچه می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ إِنَّمَآ أَمۡرُهُمۡ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ١٥٩ ﴾ (انعام: ۱۵۹)

۱- دراسات فی الاهواء والفرق و البدع، ناصرالعقل ص۴۹.

«بی‌گمان کسانی (چون یهود و نصاری) که آیین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده نمودند (و آن را با عقائد منحرف و اعتقادات باطل به هم آمیختند) و دسته‌دسته و گروه‌گروه شدند، تو به هیچ‌وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جداست و) سر و کارشان، با خدا می‌باشد و خداوند، ایشان را از آنچه می‌کنند، باخبر می‌سازد (و سزای آنان را خواهد داد)».

خداوندﷻ به مسلمانان دستور داده که بـه ریسـمان محکـم الهـی چنـگ بزننـد؛ چنانچـه می‌فرماید:

﴿ وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ ﴾

«و همگی به ریسمان (ناگسستنی قرآن) خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید».

با فضل و عنایت خداوند متعال، پس از موفقیت حسن بن علیﷺ برای برقراری صلح بـا معاویهﷺ، یکی از مهم‌ترین اهداف شریعت اسلامی، یعنی اتحاد و انسجام مسـلمانان، تحقـق یافت و همین امر، موجب شد تا باری دیگر امت اسلامی، اقتدار از دسـت رفتـه‌ی خـویش را به‌دست آورد.

ما موظفیم دیگران را به صبر و حق‌طلبی سفارش کنیم و در این راستا، چـاره‌ای جـز ایـن نیسـت کـه دعـوتگران و رهبـران احـزاب و جنـبش‌هـای اسـلامی و همچنـین دانشـمندان و دانش‌پژوهان، با هم متحد و هماهنگ باشند؛ البته ایـن همبسـتگی و همـاهنگی، بایـد واقعـی، بی‌آلایش و مبتنی بر حقیقت باشد و نه تلفیقی و نمایشی؛ زیرا همبسـتگی ظـاهری و تلفیقـی، بیش از آنکه با پیامدهای مثبتی همراه باشد، فرآیندی منفی به دنبال دارد و به فساد و تباهی و همچنین تفرقه و چنددستگی می‌انجامد.

استاد عبدالرحمن سعدی رحمه الله، پس از ذکر تعدادی آیه و حدیث دربـاره‌ی وجـوب تعاون و همبستگی مسلمانان با یکدیگر، از جهادی سـخن بـه میـان آورده کـه بـه پیـدایش و گسترش الفت و وحدت کلمه در میان امت اسلامی منتهی می‌شود؛ وی، مـی‌گویـد: یکـی از بزرگ‌ترین جهادها، تلاش و کوشش برای ایجاد الفت و همبستگی در میان مسلمانان است تا بدین سان، همه‌ی امت اسلامی، به صورت یکپارچه، به دین خداوند متعال چنگ بزننـد و بـه مصالح دینی و دنیوی خویش دست یابند.[1] از آنجا که هر اقدامی در جهت وحدت و همدلی مسلمانان، سبب عزت و اقتدار آنان می‌گردد، بنـابراین اسـتفاده از هـر طـرح یـا وسـیله‌ای در راستای تحقق این هدف، جزو بزرگ‌ترین جهادهاست و به حاکمیت شریعت مقدس منتهـی

۱- وجوب التعاون بین المسلمین ص۵.

می‌شود و ایجاد دولت و حکومت اسلامی را به دنبال دارد؛ چنانچه این نمایـه، در رویکـرد و فقه سیاسی خلفای راشدین رضی الله عنهم نمایان است و کنـاره‌گیـری حسـن بـن علـی رضی الله عنه از خلافـت، و واگذاری آن به معاویه رضی الله عنه، بـه‌منظـور تحقـق وحـدت اسـلامی و جلـوگیری از ریخـتن خـون مسلمانان و دستیابی به اجر و پاداش الهی، خود، جلوه‌ای از این طرح باشکوه و جهاد بزرگ، به‌شمار می‌رود.

۲ـ تداوم فتوحات مسلمانان

یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین اهداف اسلام، گرایش همه‌ی مردم جهان، به این دین راستین و نجات‌بخش است؛ چنانچه یکی از اسبابی که در دوران خلفای راشدین رضی الله عنهم جهت تحقق این هدف مهم، مورد استفاده قرار گرفت، اعزام سپاهیان و رزمندگان دلاور، به اطراف و اکناف گیتی بود تا با گشودن سرزمین‌ها و گستراندن عـدل و عـدالت اسـلام، دل‌هـا را فـتح کننـد و زمینه‌ی گسترش آیین نجات‌بخش اسلام را فراهم سازند. بـا شـهادت مظلومانـه‌ی عثمـان بـن عفان رضی الله عنه، فتنه‌ای بزرگ، جهان اسلام را فراگرفـت و همچـون واقعـه‌ی ارتـداد کـه در زمـان ابـوبکر صـدیق رضی الله عنه بـه‌وقـوع پیوسـت، چـالش و مـانعی جـدی در برابـر فتوحـات اسـلامی به‌وجودآمد. هنگامی که عثمان بن عفان رضی الله عنه به شهادت رسید، جهاد و فتوحات اسلامی، دچار توقف شد و جنگ‌های داخلی مسلمانان، آن‌چنان شدت گرفـت کـه اگـر رحمـت و عنایـت الهی، متوجه مسلمانان نمی‌شد و حسن بن علی رضی الله عنه با معاویه صلح نمی‌کرد، هر لحظـه ممکـن بود موج فتنه، سراسر جهان اسلام را در هم نوردد و به نابودی کیان اسلامی، بینجامد.

منابع و کتاب‌های تاریخی، آکنده از متونی است که بیانگر تأثیر منفـی فتنـه‌ی مزبـور بـر روند جهاد اسلامی در آن دوران می‌باشد؛[۱] اینک به ذکر چند نمونه از اقـوال و روایـات، در این زمینه می‌پردازیم:

۱ـ باری حسن بن علی رضی الله عنه فرمود: «دیرزمانی است که مردم، گرفتار فتنه و آشوب شده‌اند و پیوند خویشاوندی آنها از هم گسسته، خون بسیاری بر زمین ریخته و راه‌ها نـاامن گردیـده، راهزنی، رونق یافته و مرزها بدون نگهبان و مرزبان، رها گشته است. لذا قصد آن کرده‌ام که رهسپار مدینه شوم و امور را به معاویه واگذار نمایم».[۲]

۱- مرویات خلافة معاویة ص۳۰۹.

۲- الطبقات (۳۳۱/۱).

۲ـ ابوزرعه‌ی دمشقی می‌گوید: «زمانی که عثمانﷺ به شهادت رسید و مردم دچار اختلاف و تفرقه گردیدند، دیگر کسی نبود که به جهاد بپردازد یا اوضاع مردم را سامان بخشد تا اینکه سرانجام امت، بر فرمانروایی معاویه اجماع نمودند».[1]

۳ـ ابوبکر مالکی می‌گوید: «فتنه و آشوب، رخ داد و عثمان بن عفانﷺ به شهادت رسید. پس از عثمانﷺ، علیﷺ زمام امور را به‌دست گرفت، اما آفریقا همچنان نابسامان بود تا آنکه معاویهﷺ به حکومت رسید».[2]

یکی از نتایج صلح حسنﷺ با معاویهﷺ، از سرگیری و گسترش فتوحات اسلامی بود؛ به‌طوری که در دوران معاویهﷺ، سه جبهه‌ی اصلی تشکیل گردید که عبارتند از:

جبهه‌ی روم:

توانایی نظامی رومیان و هم‌جواری جغرافیایی آنان با بلاد اسلامی، باعث شده بود که جبهه‌ی روم، مهم‌ترین و دشوارترین جبهه‌ی فراروی مسلمانان باشد؛ رومیان، ضمن برخورداری از نیروهای نظامی در دریا و خشکی، دارای مهارت‌ها و تکنیک‌های نظامی والایی بودند و همین امر، باعث شد تا مسلمانان، برای رویارویی با رومیان، دو جبهه‌ی خشکی و دریایی را به‌صورت هم‌زمان تجربه کنند.

جبهه‌ی مغرب:

این جبهه، رابطه‌ی تنگاتنگی با جبهه‌ی روم داشت؛ زیرا رومیان، مستعمره‌های زیادی در مغرب داشتند و همین امر، مانعی جدی در برابر فتوحات اسلامی به‌شمار می‌رفت و روند فتوحات را با مشکل، مواجه می‌نمود.

جبهه‌ی سجستان، خراسان و ماوراءالنهر:[3]

سجستان و خراسان، نخستین سرزمین‌هایی بودند که مردمان آن دیار، پس از شهادت عثمان بن عفانﷺ بر ضد مسلمانان شوریدند.[4]

۱- مرویات خلافة معاویة ص۳۰۹.

۲- ریاض النفوس (۲۷/۱).

۳- ماوراءالنهر سرزمینهای واقع در پشت رود جیحون را گویند.

۴- مرویات خلافة معاویة ص۳۱۴.

معاویه رضی الله عنه در استراتژی جهادی خویش، خیلی توانمند و ماهر، نمایان شد؛ چنانچه خلیفه بن خیاط، یکی از بارزترین سیاست‌های جهادی معاویه رضی الله عنه را در کتاب خویش آورده است. وی، می‌گوید: آخرین سفارش معاویه رضی الله عنه به فرماندهان لشکر اسلام، این بود که سپاه روم را به‌شدت، تحت فشار قرار دهند تا بدین سان از گزند سایر دشمنان، در امان بمانند.[1] معاویه رضی الله عنه برای تحقق این استراتژی، اقدامات ذیل را در دوران حکومتش، انجام داد:

۱ـ سامان‌دهی عملیات منظم و مستمر نظامی در تابستان و زمستان جهت تحقق اهداف ذیل:

- در هم شکستن توان نظامی رومیان.
- پیش‌دستی کردن بر رومیان در حملات نظامی و در دست گرفتن ابتکار عمل، به‌گونه‌ای که سپاه روم، از حالت تهاجمی درآمد و در وضعیت دفاعی قرار گرفت.
- ناگزیر کردن سپاه روم به تقسیم نیروها از طریق گشودن چندین جبهه تا بدین‌سان رومیان، از سامان‌دهی حملات سهمگین بر ضد مسلمانان و حکومت اسلامی باز بمانند.

۲ـ حمله‌ی همه‌جانبه به رومیان و لشکرکشی به مناطق مرکزی روم و محاصره‌ی پایتخت آنها به منظور در هم شکستن روحیه‌ی جنگی ایشان و ایجاد رعب و وحشت در دل‌هایشان.

۳ـ فتح جزایر دریای شام (مدیترانه) به منظور جلوگیری از نفوذ رومیان به سرزمین اسلامی از طریق دریا؛ بدین ترتیب کشتی‌های رومیان، لنگرگاه‌های خود را از دست دادند.

و اما اقدامات معاویه رضی الله عنه در مورد جبهه‌ی مغرب:

۱ـ معاویه رضی الله عنه توجه ویژه‌ای به این جبهه داشت، به‌طوری‌که تا سال ۴۷ هجری، شخصاً و به صورت مستقیم با فرماندهان این جبهه ارتباط داشت و بر عملکرد آنان، نظارت می‌کرد؛ جبهه‌ی مغرب در سال ۴۷ هجری به والی مصر واگذار شد.

۲ـ معاویه رضی الله عنه در صدد ایجاد پادگانی نظامی و جهادی در مرکز بلاد مغرب بود تا مایه‌ی عزت اسلام و مسلمانان باشد؛ وی، برای این منظور، شهر قیروان را بنا نهاد.[2]

۱- تاریخ خلیفة، ص۲۳۰.

۲- مرویات خلافة معاویة ص۳۶۳.

سیاست‌ها و اقدامات معاویهرضی الله عنه در قبال جبهه‌ی سجستان، خراسان و ماوراءالنهر به شـرح ذیل بود:

۱ـ کمک گرفتن از عبدالله بن عامر که در دوران عثمان بن عفانرضی الله عنه، سجستان و خراسان را فتح نموده بود. معاویهرضی الله عنه از وی خواست تا باری دیگر به این دیار هجوم برد و آن را فـتح نماید.

۲ـ اسکان پنجاه هزار تن از عربها با خانواده‌هایشان در خراسـان بـه‌منظـور تثبیـت احکـام اسلامی و نشر دعوت اسلامی در این منطقه.[۱]

به‌راستی اگر فضل و عنایت خداوند نبود و حسن بن علیرضی الله عنه با معاویهرضی الله عنه صلح نمی‌کـرد، امکان نداشت که باری دیگر فتوحات اسلامی گسترش یابد یا مسلمانان در چارچوب قرآن و سنت، با هم متحد و یکپارچه گردند. آری! تحقق ایـن هـدف شـرعی، یکـی از نتـایج صـلح حسنرضی الله عنه با معاویهرضی الله عنه بود؛ اتحاد و یکپارچگی مسلمانان با یکـدیگر بـر اسـاس کتـاب خـدا و سنت رسول اکرمصلی الله علیه وسلم، نتایج نیکی در دنیای امت اسلام بـه دنبـال دارد. از ایـن‌رو اگـر عمـوم مسلمانان و به‌ویژه رهبرانشان، به این هدف بـزرگ بیندیشـند و آن را در زنـدگانی خـویش، به‌اجرا درآورند، اوضاعشان، رو به بهبود و پیشرفت خواهد نهاد.

۳ـ زمین‌گیر شدن خوارج

یکی از نتایج صلح حسنرضی الله عنه با معاویهرضی الله عنه رویارویی جوی و همه‌جانبه با خوارج بود. معاویهرضی الله عنه توانست تا حد زیادی از توان و شوکت خوارج بکاهد؛ چنانچه با آشوب‌ها و جنبش‌هایی که امثال فروة بن نوفل اشجعی و مستورد بن عُلف تیمی و حیان بن ظبیان سلمی در کوفه رهبری می‌کردند، به مبارزه برخاست و مانع کار آنان شد.[۲] همچنین با شورش‌هایی که در بصـره بـه سرکردگی یزید باهلی، سهم هجیمی، قریـب ازدی و زحـاف طـائی و... بـه‌راه افتـاد، مبـارزه نمود.[۳] اینک قصد آن ندارم که به‌تفصیل درگیری‌های حکومت اسلامی و خـوارج را در آن دوران، مورد پردازش قرار دهم، اما از آنجا که نتایج صـلح حسـنرضی الله عنه بـا معاویـهرضی الله عنه را مـورد بررسی قرار می‌دهیم، یادآوری ایـن نکتـه ضـروری اسـت کـه پـس از انعقـاد صـلح مزبـور،

۱- همان ص۳۶۴-۳۶۵.

۲- همان ص۱۷۹ و ۱۹۶.

۳- همان ص۱۹۷-۲۰۸.

خوارج، سازماندهی و شوکت خویش را از دست دادند؛ از آن پس، اقداماتی که توسط خوارج انجام می‌شد، بیشتر به عملیات انتحاری دسته‌جمعی شبیه بود. زیرا گاه گروهک‌هایی از خوارج در برابر حکومت اسلامی، سر بلند می‌کردند، اما خیلی زود متلاشی و نابود می‌شدند. این گروهک‌ها، از داشتن رهبر یا فرماندهی که تشکل آنها را رهبری کند و از توان جسمی و فکری ایشان در جهت تحقق اهدافشان استفاده کند، محروم بودند و به‌همین‌خاطر از تجربه‌ی گروهک‌های پیشین، بهره نمی‌بردند و همان اشتباهی را تکرار می‌کردند که گذشتگان انجام داده بودند. آنان به جای گفتگو و مذاکره با مخالفان برای رفع اختلافات، سعی می‌کردند افکار و پندارهای خویش را بر دیگران تحمیل کنند. سرانجام، تعصب جاهلی جنبش‌های خوارج و افکار و انگیزه‌های افراطی آنها، دست به دست هم داد و آنان را به قیام و شورش بر ضد حکومت اسلامی واداشت؛ ایشان به‌تلافی و قصاص کشتگان خویش، به قتل عده‌ای از مسلمانان پرداختند. خوارج، آن‌قدر دچار افراط شده بودند که در جامعه‌ی اسلامی احساس غربت می‌کردند و از سایر مسلمانان، نفرت داشتند؛ کار به جایی رسید که خوارج، جنگ با سایر مسلمانان را از جهاد با کفار، برتر می‌دانستند. آنان حوزه‌ی دعوتی و تبلیغی خویش را به برخی از شهرهای عراق همچون کوفه و بصره محدود کرده بودند و در اندیشه‌ی گسترش حوزه‌ی دعوتی خود نبودند.[1] به هر حال، یکی از نتایج صلح، در تنگنا قرار گرفتن خوارج بود.

پایان دوران خلافت راشده

با کناره‌گیری حسن‌بن‌علی رضی الله عنهما از خلافت و واگذاری زمام امور به معاویه رضی الله عنه، خلافت راشده به پایان رسید. نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است: (خِلافَةُ النُّبُوَّةِ ثَلاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ أَوْ مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ)[2] یعنی: «خلافت نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد».

همچنین فرموده است: (الخلافة في أمتي ثلاثون سنة ثم ملك بعد ذلك)[3] یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابن‌کثیر

۱- همان ص۲۰۹-۲۱۰.

۲- سنن‌ابی‌داود، شرح عون‌المعبود (۲۵۹/۱۲) و صحیح سنن (۸۷۹/۳).

۳- تحفة الأحوذی (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ حدیث، حسن است.

در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می‌گردد. حسنس در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویهس سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول‌خداص اتفاق افتاد. چراکه رسول‌خداص در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرتص می‌باشد».[۱]

احادیث نبوی، حاکی از آن است که امت اسلامی در سیر تاریخی خود، مراحل ذیل را پشت سر می‌نهد:

- دوران نبوت
- دوران خلافت راشده
- دوران پادشاهی و سلطنتی که باخشونت، توأم بوده است.
- دوران پادشاهی و سلطنتِ توأم با استبداد و خودکامگی.
- دورانی که در آن، مطابق منهج و روش دوران پیامبرص عمل می‌شود.

نبی اکرمص از دوران خلافت راشده، به دوره‌ی رحمت یاد نموده و این نکته را بیان فرموده که پس از آن، نظامی پادشاهی بر مسلمانان حاکم می‌گردد که آن دوران هم برای امت اسلام، رحمت است.[۲]

شایان ذکر است می‌توان پادشاهانِ پس از خلفای راشدینش را نیز خلیفه یا خلفا بنامیم؛ هرچند آنان، خلفای پیامبرص به‌شمار نمی‌روند. بخاری و مسلم به نقل از ابوهریرهس در روایت کرده‌اند که رسول خداص فرموده است: (**كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمْ الأَنْبِيَاءُ كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ وَإِنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ**) یعنی: «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می‌کردند. هرگاه، پیامبری فوت می‌نمود، پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد. ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می‌آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیست) انجام می‌دهند». صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: (**فُوا بِبَيْعَةِ الأَوَّلِ فَالأَوَّلِ أَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ**)[۳] یعنی: «شما به ترتیب، با هر کس که

۱- البدایة و النهایة (۱۳۴/۱۱)

۲- سنن دارمی (۱۱۴/۲) و الفتاوی (۱۴/۳۵).

۳- بخاری، (۳۴۵۵).

بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید. زیـرا خداونـد در مـورد حقـوق زیردستان، آنها را بازخواست خواهد کرد».

این حدیث، بیانگر آن است که علاوه بر خلفای راشدین رضي الله عنهم، خلفای دیگری نیـز بـر ایـن امت حکمرانی خواهند کرد. عبـارت (فُوا بِبَيْعَةِ الأَوَّلِ فَـالأَوَّلِ)، ایـن نکتـه را مـی‌رسـاند کـه زمامداران و حکامی که پس از خلفای راشدین رضي الله عنهم، روی کار می‌آیند، با هم اختلاف خواهند داشت، اما خلفای راشدین رضي الله عنهم هیچ اختلافی با هم نداشتند. (أَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ فَـإِنَّ اللَّـهَ سَـائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ) نیز تأییدی بر این عقیده‌ی اهل سنت است که باید حق حکام از غنایم و اموال پرداخت گردد.[۱]

معاویه رضي الله عنه بهترین پادشاه این امت به‌شمار می‌رود و کسانی که پیش از وی، زمام امـور را به دست گرفتند، خلفا و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وسلم محسوب مـی‌شـوند. هرچنـد معاویـه رضي الله عنه در چارچوب نظامی سلطنتی و به عنوان پادشاه، بر مسلمانان حکم راند، امـا پادشـاهی‌اش، بـرای مسلمانان، رحمت و مایه‌ی خیر و برکت بود و منافع بسیاری برای مسلمانان، در پی داشت؛ از این‌رو معاویه رضي الله عنه را بهترین پادشاه امت اسلامی می‌دانیم.[۲] البته معاویه رضي الله عنه با تمام دانش، عـدالت و تقوایی که داشت، اما از لحاظ علم، تقوا و عدالت، هم‌پایـه‌ی خلفـای راشـدین رضي الله عنهم بـه‌شـمار نمی‌رود. بنابراین جانشینان نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بر معاویه رضي الله عنه برتری داشتند. همچنان‌که میـان اولیـای الهی و همچنین میان فرشتگان و پیامبران نیز این تفاوت به لحاظ مقام وجـود دارد. معاویـه رضي الله عنه پس ازکناره‌گیری حسن بن علی رضي الله عنه از خلافت، زمام امور را بـه دسـت گرفـت و صـحابه رضي الله عنهم، به‌اجماع، حکومتش را تأیید کردند، اما رویکرد آن بزرگوار در امور مباح، بر خلاف خلفای پیش از وی بود؛ چنانچه در این زمینه، تساهل بیشتری به خرج داد. به هر حال، شـکی نیسـت که خلفای اربعه رضي الله عنهم در عبادات و معاملات بر معاویه رضي الله عنه برتری داشتند.[۳]

ابن خلدون، معتقد است هرچند نظام خلافت بـه نظـامی پادشـاهی تغییـر یافـت، امـا ایـن تحول، محدود بود و بسیاری از موازین و زیرساخت‌های‌خلافـت اسـلامی همچنـان در نظـام پادشاهی اجرا می‌شد. وی می‌گویـد: مـردم، مـدتی در تعیـین حـاکم نقـش داشـتند و خلیفـه، توسط شورای مسلمانان تعیین می‌گردید، اما پـس از چنـدی، تعیـین حـاکم، مـوروثی شـد و

۱- الفتاوی (۳۵/۱۵)

۲- همان (۲۹۲/۴)

۳- الناهية عن طعن اميرالمؤمنين معاوية رضي الله عنه، ص ۷۸

هرکس، قدرت بیشتری داشت، زمام امور را به‌دست می‌گرفت و در واقع، نظام خلافت، به نظامی پادشاهی تبدیل شد. ابن خلدون ادامه می‌دهد: هرچند نظام خلافت، به نظامی پادشاهی تبدیل گردید، اما همچنان مفاهیم، اهداف و مقاصد نظام خلافت، اصول و زیرساخت‌های نظام پادشاهی بود و نظام سلطنتی، همان اصول را در سیاست‌های خویش دنبال می نمود؛ به عبارت بهتر، در نظام پادشاهی نیز تمام اقدامات در جهت تحقق مقاصد و احکام شریعت بود تا احکام اسلامی، اجرا گردد.[1]

ابن خلدون که از مورخان مشهور می‌باشد، خلافت و حکومت‌های گذشته‌ی اسلامی را به چند دوره‌ی مختلف تقسیم نموده است؛ وی، می‌گوید: امت اسلامی به لحاظ نظام حکومتی، سه دوره‌ی متفاوت را پشت سر نهاده که از این قرار است:

- دوره‌ی خلافت ناب و خالصی که هیچ‌یک از ویژگی‌های نظام پادشاهی، در آن دخیل نبود؛یعنی همان دوران خلفای راشدین‌رضی الله عنهم.
- دوره‌ای که طی آن، مفاهیم نظام خلافت و نظام پادشاهی در هم آمیخت و در واقع، هر چند ساختار حکومت، پادشاهی بود، اما در آن، مقاصد و اهداف دینی و اسلامی دنبال می‌شد که به عنوان نمونه می‌توان به دوران خلفای اموی و عباسی و ـ حتی خلافت عثمانی ـ اشاره کرد.
- دوره‌ای که ساختار حکومتی، صرفاً پادشاهی بود و همچون دو دوره‌ی گذشته، مقاصد و اهداف و احکام دینی، معیار حکومت نبود و تنها در جهت منافع و اهداف دنیوی تلاش می‌شد. در این دوره، حقیقت نظام خلافت و مفاهیم دینی آن، به فراموشی سپرده شد و تفاوتی بنیادین با نظام خلافت پیدا کرد.[2]

خلافت کامل و حقیقی که همان خلافت راشده نامیده می‌شود، سی سال به طول انجامید، اما سرانجام به نظامی پادشاهی تبدیل شد و در عین حال، به‌کلی از بین نرفت و مفاهیم و مقاصدی که در خلافت راشده دنبال می‌شد، به نظام پادشاهی نیز منتقل گشت و بدین سان نظام پادشاهی، مقاصد و اهداف نظام خلافت را دنبال می‌نمود. بنابراین تغییری که در نظام خلافت، صورت گرفت، تغییری جزیی بود که ضمن باقی ماندن حقیقت نظام مزبور تغییراتی در ارکان و پایه‌های حکومتی به‌وجود آمد و در نتیجه، نظام خلافت که در ابتدا

۱- النظریات السیاسیة، اثر ریس، ص۱۹۴ به نقل از: المقدمة از ابن خلدون.

۲- مقدمة ابن خلدون، النظریات السیاسیة، ص ۱۹۵.

ساختار حکومتی کامل و نمونه‌ای بود که به مرور زمان تغییراتی در آن صورت گرفت و دچار نواقصی گردید که از بعضی جهات، کمال و نمونه بودن خود را از دست داد، اما با این حال، عناصر و مفاهیم اصلی خلافت، باقی ماند و نظامی پادشاهی به‌وجود آمد.[۱]

در جامعه‌ی اسلامی، عموم مردم، ساختار حکومتی خلافت را می‌پذیرند و کسی را که شایسته‌ی رهبری خویش بدانند، به عنوان خلیفه یا حاکم انتخاب می‌نمایند. در نظام اسلامی به شورای مسلمانان، عنایت ویژه‌ای می‌شود و امت اسلامی در انتخاب رهبر، اختیار تام دارد. از این‌رو چنانچه اسباب و عواملی، سبب ایجاد تغییری اساسی در ساختار حکومت گردد، تحمل یا قبول نظام تغییریافته، موقتی خواهد بود و مردم، تنها از روی ناچاری، آن را تحمل خواهند کرد. بنابراین عموم امت اسلامی، همواره باید در صدد تحقق نظامی کامل و نمونه همچون نظام خلافت راشده باشند؛ از این‌رو در اصول اسلامی، عنایت ویژه‌ای به ویژگی‌های ضروری یک رهبر اسلامی شده و خلافت حقیقی و خلافت واقعی، از هم تفکیک گشته است؛ منظور از خلافت حقیقی، خلافتی همچون خلافت راشده است که در آن، تمام اصول اسلامی رعایت می‌شود و خلافت واقعی، خلافتی است که در نتیجه‌ی تغییراتی اندک یا فراوان در خلافت حقیقی، شکل می‌گیرد. ابن تیمیه می‌گوید: دلیل اینکه نظام حکومتی در امت اسلامی، از خلافت به پادشاهی تغییر کرد، تنها در نقایصی که در حکام ایجاد شد، خلاصه نمی‌شود، بلکه به مرور زمان، مردم و عموم امت اسلامی نیز دچار کاستی‌هاو معایبی شدند که تسلط و چیرگی چنین نظام‌هایی را به دنبال داشت. خداوند متعال، می‌فرماید:

﴿ وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعۡضَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾.[۲] (انعام:۱۲۹)

«و این‌چنین برخی از ستمگران را زمامدار و ولی برخی دیگر از ایشان می‌گردانیم».

پس از به پایان رسیدن دوره‌ی خلافت راشده، نقایص و کاستی‌هایی در حکام و اهل علم به‌وجود آمد؛ در آن زمان بیشتر صحابه‌ﷺ از دنیا رحلت کرده بودند؛ به‌گونه‌ای که تنها تعداد انگشت‌شماری از اصحاب بدری، در قید حیات بودند. بیشتر تابعین نیز در دوران امارت زبیر و عبدالملک از دنیا رفتند و در اواخر دولت اموی و اوایل دولت عباسی، از تبع تابعین نیز تعداد اندکی زنده بودند.[۳]

۱- مقدمة ابن خلدون، النظريات السياسية، ص ۱۹۵.

۲- الفتاوی (۱۵/۳۵).

۳- الفتاوی (۲۷۰/۱۰).

آیا معاویه‌رضی الله عنه یکی از خلفای دوازده‌گانه به‌شمار می‌رود؟

جابر بن سمره‌رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خداصلی الله علیه وسلم فرمود: (یکونُ إثنا عشر أمیراً) یعنی: «دوازده نفر به امامت (امارت)خواهند رسید». آن‌گاه رسول‌خداصلی الله علیه وسلم سخنی گفت که من، آن را نشنیدم؛ پدرم می‌گوید: رسول‌خداصلی الله علیه وسلم فرمود: «همگی آنان، از قریش هستند».[1]

در روایت دیگری از مسلم رحمه‌الله آمده که جابررضی الله عنه می‌گوید: از رسول‌خداصلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: (لایزال الإسلام عزیزاً إلی إثنی‌عشرة خلیفة) یعنی: «اسلام، همچنان تا (روی کار آمدن) دوازده خلیفه، غالب و پابرجا خواهد بود». جابررضی الله عنه می‌گوید: سپس رسول‌خداصلی الله علیه وسلم سخنی گفت که من، آن را نفهمیدم؛ از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همگی آنان از قریش هستند».[2] در روایت دیگری آمده که فرمود: (لایزال هذا الدین عزیزاً منیعاً إلی إثنی‌عشر خلیفة)[3] این حدیث نیز به معنای روایت پیشین می‌باشد. در روایت دیگری آمده است: (لایزال أمر الناس ماضیاً ما ولیهم إثنا عشر رجلاً)[4] یعنی: «وضعیت مردم، همچنان رو به راه و سامان‌یافته است تا آن زمان که دوازده تن، زمام امورشان را به دست گیرند».

امام ابوداود رحمه‌الله از طریق اسود بن سعید از جابررضی الله عنه روایتی همچون روایت پیشین نقل کرده و افزوده است: «زمانی که به منزلش بازگشت، قریشیان، نزدش رفتند و گفتند: پس از آن، چه می‌شود؟ فرمود: «هرج و مرج و نابسامانی، به وجود می‌آید».[5]

ابن کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: این حدیث، بشارتی است به اینکه دوازده خلیفه‌ی نیک، صالح و عادل و دادگر، پس از رسول خداصلی الله علیه وسلم خواهند آمد و برای اقامه‌ی حق و برپایی عدل و داد در میان امت اسلامی تلاش خواهند نمود؛ البته در این حدیث اشاره ای بدین نکته نشده که این خلفا، حتماً به صورت متوالی و پشت سر هم خواهند آمد. بدون تردید خلفای چهارگانه‌ای که پس از رسول خداصلی الله علیه وسلم آمدند، یعنی خلفای راشدین که عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان و علی‌رضی الله عنهم، در جرگه‌ی دوازده خلیفه‌ی مذکور قرار دارند. پیشوایان دینی، عمر بن عبدالعزیز رحمه الله و برخی از عباسیان را نیز جزو این دوازده خلیفه

۱- بخاری، کتاب الأحکام، باب الإستخلاف، (۱۲۷/۸).

۲- مسلم: کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش (۱۴۵۳/۲).

۳- همان.

۴- مرجع پیشین

۵- سنن أبی‌داود (۴۷۲/۴)؛ فتح‌الباری(۲۱۱/۱۳).

دانسته‌اند. آنچه مسلّم است، اینکه این دوزاده خلیفه، قبل از برپایی قیامت، به امارت خواهند رسید؛ چنین به نظر می‌رسد که مهدی موعود نیز جزو همین دوازده خلیفه باشد؛ البته منظور از این مهدی، آن کسی نیست که شیعیان، معتقدند از سرداب سامراء ظهور می‌کند. زیرا چنین شخصی به نام مهدی که از سامراء ظهور خواهد کرد، وجود خارجی ندارد و تصوراتی که در مورد او مطرح شده، زاده‌ی تخیلات و اوهامی است که از عقل‌هایی تهی و پلید، برآمده است. همچنین باید توجه داشت که منظور از این دوازده خلیفه، به هیچ وجه دوازده امام مورد ادعای دوازده‌امامی‌ها نیست.[1]

علاوه بر شخصیت‌هایی که ابن کثیر نام برد، می‌توان پنجمین خلیفه‌ی راشد یعنی حسن بن علی ﷺ را نیز در شمار این دوازده خلیفه دانست. برخی از خلفای دوازده‌گانه، به‌صورت متوالی و پشت سر هم و برخی نیز با فاصله‌ی زمانی با سایر خلفا، روی کار آمده و خواهند آمد و این، رحمت و عنایتی از سوی خداوند متعال، بر مسلمانان می‌باشد. ظهور این خلفا، پس از رحلت رسول اکرم ﷺ و با خلافت ابوبکر صدیق ﷺ آغاز گردید و با ظهور دوازدهمین آنها در آخر زمان خاتمه می‌یابد و پس از آن، هرج و مرج و فتنه، امت را در بر خواهد گرفت.[2]

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: عمر بن عبدالعزیز، در شمار دوازده خلیفه قرار دارد و فضیلت و برتری معاویه ﷺ بر عمر بن عبدالعزیز رحمه الله، بدین معناست که معاویه ﷺ جزو خلفای مذکور به‌شمار می‌رود. و خداوند، به حقیقت هر چیز آگاه‌تر است.

آیا کناره‌گیری حسن بن علی ﷺ از خلافت، به علت ضعف و ناتوانی بود؟

کناره‌گیری حسن بن علی ﷺ از خلافت به نفع معاویه ﷺ، از موضع قدرت بود، نه از موضع ضعف و ناتوانی؛ چراکه:

۱ـ حکومت حسن ﷺ مشروعیت داشت و مردم، پس از شهادت امیر مؤمنان علی ﷺ در رمضان سال ۴۰ هجری، با حسن ﷺ بیعت کردند و به‌انتخاب شورای مسلمانان، حسن ﷺ به عنوان خلیفه‌ی شرعی و قانونی سرزمین حجاز، عراق و یمن تعیین گردید. این سرزمین‌ها که پیشتر تحت سلطه و تصرف علی بن ابی‌طالب ﷺ بود، پس از شهادت آن بزرگوار به مدت

۱- التفسیر (۳۴/۲)

۲- مرویات خلافة معاویة (ص۱۶۵)

شش ماه در تصرف حسنﷺ باقی ماند؛ به‌راستی که دوران خلافت حسن بن علیﷺ، امتداد دوران خلافت راشده بود؛ چراکه مدت خلافتش، مکمل مدت زمانی است که رسول‌خداﷺ از آن، به خلافت راشده یاد نموده است. چنانچه در حدیث پیامبر اکرمﷺ بدین نکته تصریح شده که مدت خلافت راشده، سی سال می‌باشد و پس از آن، سلطنت و پادشاهی خواهد بود.[۱] امام ترمذی رحمه‌الله از سفینه غلام آزادشده‌ی پیامبر اکرمﷺ روایت نموده که آن حضرتﷺ فرموده است: (الخلافة في أمتي ثلاثون سنة ثم ملك بعد ذلك)[۲] یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد».

ابن کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال، با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می‌گردد. حسنﷺ در ربیع الاول سال ۴۱ هجری خلافت را به معاویهﷺ سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول‌خداﷺ اتفاق افتاد. چراکه رسول‌خداﷺ در ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرتﷺ می‌باشد».[۳] از این‌رو حسنﷺ پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است.[۴]

بسیاری از علمای اهل سنت، درباره‌ی مشروعیت خلافت حسنﷺ سخن گفته و او را جزو خلفای راشدینﷺ دانسته‌اند؛ از جمله: ابوبکر بن العربی، قاضی عیاض، ابن کثیر، ابن ابی‌العز حنفی، مناوی و ابن‌حجر هیتمی.[۵]

از این‌رو این امکان برای حسن بن علیﷺ وجود داشت که به مشروعیت و قانونی بودن خلافت خود استناد کند و یا جنگ تبلیغاتی سازمان‌یافته‌ای در میان مردم اهل شام، به‌راه اندازد و اعتماد آنان را به سوی خویش جلب کند و یا حداقل در اعتماد و جایگاهی که معاویهﷺ نزد آنان برخوردار شده بود، رخنه افکند و بر وی، چیره شود. بنابراین حسن بن علیﷺ از نیروی معنوی و نفوذ روحی بسیاری برخوردار بود و از آنجا که نوه‌ی رسول‌خداﷺ به‌شمار می‌رفت و نفوذ زیادی در جامعه‌ی اسلامی داشت، کسی، مشروعیت وی را زیر سؤال نمی‌برد.

۱- عقیدة أهل السنة و الجماعة فی الصحابة (۷۴۳/۲).

۲- تحفة الأحوذی (۳۹۵/۶-۳۹۷)؛ حدیث، حسن است.

۳- البدایة و النهایة (۱۳۴/۱۱)

۴- مآثر الإنافة (۱۰۵/۱)؛ مرویات خلافة معاویة، خالد الغیث، ص ۱۵۵

۵- در صفحات گذشته، سخنان این دسته از علما، در موضوع مورد بحث آمده است.

۲ـ حسن بن علی ﷺ دارای قدرت و برتری نظامی و سیاسی فراوانی بـود و از فرمانـدهان شایسته و توانمند به‌شمار می‌رفت. باری نفیر بن حضرمی، به حسن ﷺ گفت: ای حسن! مـردم می‌گویند: تو دوست داری به خلافت برسی. حسن بن علی ﷺ فرمـود: «مهتـران عـرب تحـت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ مـی‌دادم، در کنـار مـن مـی‌جنگیدنـد و اگر صلح می‌کردم،آنها نیز صلح می‌نمودند، اما من، با وجود آنکه چنین موقعیتی داشتم، تنها برای رضای خداوند ﷻ از خلافت کناره‌گیری نمودم».[1]

این سخن حسن ﷺ بیانگر آن است که آن بزرگوار، در موقعیت توانمنـدی قـرار داشـت که پیروانش، چه در جنگ، و چه در صـلح، از او اطاعـت مـی‌کردنـد. سـخنوریِ حسـن بـن علی ﷺ و زبان و بیان گیرایش، در کنار قرابت و خویشاوندی با رسول خدا ﷺ، این امکان را برایش فراهم می‌آورد که در جلب عواطف مردم، موفق باشـد و بتوانـد آنـان را تحـت تـأثیر قرار دهد. دلیل این ادعا اینکه حسن ﷺ توانست مردم کوفه را قانع نماید که به دفاع از پدرش برخیزند.

قضیه از این قرار بود که والی کوفه، ابوموسی اشعری ﷺ، همواره مردم را از مشارکت در فتنه باز می‌داشت و آنـان را نسـبت بـه حضـور در جنـگ‌هـای داخلـی بـی‌رغبـت مـی‌نمـود. ابوموسی ﷺ ضمن یادآوری احادیث نبی اکرم ﷺ، مردم کوفه را از دخالـت و مشـارکت در این فتنه، برحذر می‌داشت.[2] از این‌رو علی بن ابی‌طالب ﷺ، محمد بـن ابـی‌بکـر و محمـد بـن جعفر را به کوفه فرستاد؛ آن دو، پس از ابلاغ فرمان علی ﷺ بـه ابوموسـی ﷺ در میـان مـردم، برخاستند و دستور علی ﷺ را ابلاغ نمودند، اما پاسخی نشنیدند و ناکام ماندند. سپس علـی ﷺ هاشم بن عتبة بن ابی وقاص[3] را به کوفه فرسـتاد و چـون هاشـم نیـز نتوانسـت بـه‌سـبب تـأثیر ابوموسی ﷺ بر مردم، آنان را برای یاری علی ﷺ و حضـور در جنـگ، قـانع سـازد، علـی ﷺ، عبدالله بن عباس ﷺ را به کوفه فرستاد؛ و چون عبدالله بن عباس ﷺ نیز موفـق بـه قـانع سـاختن کوفیان نشد، علی ﷺ، عمار بن یاسر و حسن ﷺ را به کوفه گسیل داشت.[4] از آنجا کـه حسـن بن علی ﷺ شخصیتی اثرگـذار بـود، در میـان مـردم برخاسـت و فرمـود: «ای مـردم! فراخـوان

۱- البداية و النهاية (۲۰۶/۱۱).

۲- تاریخ طبری (۵۱۴/۵) و مصنف ابن ابی شیبه (۱۲/۱۵). سند این حدیث، حسن است.

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص۱۴۴ و سیر أعلام النبلاء(۴۸۶/۳).

۴- فتح الباری (۵۳/۱۳) و علی بن ابی طالب ، صلابی (۶۰/۲)

امیرتان را اجابت کنید و به سوی برادرانتان حرکت نمایید؛ به‌هر حال کسانی، برای این کـار، پیدا خواهند شد. به خدا سوگند، اگر خردمندان، به این کار، دست یازند، برای حال و آینده، بهتر است و فرجام بهتری در پی دارد؛ پس دعوت ما را بپذیرید و ما را در این گرفتـاری کـه در میان ما و شما، مشترک است، یاری نمایید».[1] حدود شش تا هفت‌هزار تن از مردم کوفـه، درخواست حسنرضي الله عنه را پاسخ گفتند و همراه حسن و عمار رضی الله عنهمـا بـه یـاری علـیرضي الله عنه شتافتند.[2] ابوموسی اشعریرضي الله عنه، والی کوفه و از فرمانروایان محبـوب عـراق بـود کـه در دوران عمر بن خطابرضي الله عنه به آن دیار فرستاده شد و در علم و زهد نیز شهره‌ی خاص و عام بود، اما با این حال، حسن بن علیرضي الله عنه توانست مردم کوفه را به سـوی خـویش جلب کنـد تـا از فرمـان ابوموسیرضي الله عنه سرپیچی نمایند و به یاری علیرضي الله عنه بشتابند.

۳ـ در سپاه حسنرضي الله عنه فرماندهان توانمندی همچون برادرش حسین، و پسرعمویش عبـدالله بن جعفر، و قیس بن سعد بن عباده وعدی بن حاتمرضي الله عنه و... حضور داشتند؛ بنابراین اگر حسـن بن علیرضي الله عنه خواستار خلافت بود، می‌توانست به فرماندهان خویش دستور دهد تا با مردم را به جنگ با معاویهرضي الله عنه بسیج نمایند و بـدین سـان تـا مـدتی، زمـام امـور را در بسیاری از منـاطق حکومتش، به‌دست گیرد.

۴ـ حسن بن علیرضي الله عنه از توانایی‌های ویژه‌ای در تعامل با مردم عـراق و جلـب توجـه آنهـا، برخوردار بود و از آنجا که به‌خوبی، روحیـات اهـل عـراق را مـی‌شـناخت، از همـان ابتـدای خلافتش، بر عطایا و بخشش‌های خویش به آنهـا افـزود. پـروژه‌ی اصـلاحی و برنامـه‌ای کـه حسن بن علیرضي الله عنه برای تحقق صلحی فراگیـر دنبـال مـی‌کـرد، بسـی سـخت‌تـر و دشـوارتر از جنگیدن با معاویهرضي الله عنه بود، اما با این حال، حسنرضي الله عنه موانع و تنگناهای بسیاری ماننـد: مخالفـت برخی از مردم بـا صـلح و نیـز توطئـه‌ی نافرجـام تـرورش را پشـت سـر نهـاد و بـر مشـکلات فـرارویش، فـایق آمـد. وی، بـه اهـداف مـورد نظـرش دسـت یافـت؛ چنانچـه وحـدت و یک‌پارچگی امت اسلامی را تحقق بخشید، مانع از ریختن خون مسلمانان شد، امنیت راه‌ها و جاده‌های مواصلاتی را تأمین نمود و زمینه‌ی گسترش فتوحات اسلامی را فراهم آورد. چنـین عملکردی، بیانگر توانمندی والای حسنرضي الله عنه در عرصه‌ی رهبـری، فرمانـدهی و اداره‌ی امـور می‌باشد.

۱- تاریخ طبری (۵/۵۱۶)

۲- همان

۵ـ عمرو بن عاص و معاویه رضی الله عنهما، به قدرت نظامی و سیاسی حسن بن علیﷺ اذعان داشتند؛ در روایت بخاری رحمه‌الله آمده است: به‌خدا سوگند، حسن بن علیﷺ با لشکریانی که همچون کوه (استوار) بودند، رویاروی معاویهﷺ قرار گرفت. عمرو بن عاصﷺ با دیدن لشکریان حسنﷺ خطاب به معاویهﷺ گفت: این، سپاه سپاهی است که تا طرف مقابلش را از پای در نیاورد، عقب‌نشینی نخواهد کرد. معاویهﷺ گفت: ای عمرو! اگر اینها و اینها کشته شوند، تکلیف من در قبال مردم و زنان و فرزندان و ضعفای آنان چه خواهد بود؟[1] سپس معاویهﷺ دو نفر قریشی از طایفه‌ی بنی عبد شمس به نامهای عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریز را نزد حسن بن علیﷺ فرستاد تا با وی سخن گویند و از وی درخواست صلح نمایند. در ضمن معاویهﷺ به آن‌دو دستور داد که اموالی را به حسنﷺ پیشنهاد کنند و هر چه خواست به او بدهند.[2]

الف: عمرو بن عاصﷺ، یکی از فرماندهان نظامی برجسته و سیاستمداران کارآزموده بود و چون سپاهیان حسنﷺ را مشاهده کرد، فرمود: «گردان‌ها و لشکریان (حسنﷺ) را به‌گونه‌ای یافتم که تا بر رقبای خویش پیروز نشوند، دست‌بردار نیستند».[3]

ب: معاویهﷺ به‌خوبی می‌دانست که در صورت بروز جنگ، افراد زیادی از دوطرف، کشته خواهند شد. وی، این نکته را خوب درک می‌کرد که حتی اگر در میدان نبرد پیروز شود، باز هم نمی‌تواند نسبت به پیامدهای ناگوار جنگ، از قبیل: بیوه شدن زنان و یتیم گشتن کودکان، بی‌خیال باشد و این‌همه مصیبت را تحمل نماید. معاویهﷺ، یکی از سرآمدان سیاسی دوران خویش به‌شمار می‌رفت و از این‌رو خیلی خوب می‌دانست که اگر جنگی، روی دهد و به‌فرض اینکه پیروز شود، جبران پیامدهای سوء جنگ در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی و...، برایش مشکل خواهد بود.

ج: معاویهﷺ، دو تن از شخصیت‌های برجسته به نام‌های عبدالرحمن بن سمرة و عبدالله بن عامر بن کریز را برای مذاکرات صلح، نزد حسنﷺ فرستاد؛ شایان ذکر است این‌دو، قریشی و از اصحاب پیامبرﷺ بودند و احترام خاصی، نزد حسن بن علیﷺ داشتند.

۱- ابن حجر می‌گوید: مقصود معاویه خیل عظیمی از لشکریان و مردم بود که در سپاه وی و سپاه حسن بن علیﷺ برای نبرد آماده شده بودند.

۲- بخاری، شماره: ۲۷۰۴.

۳- بخاری (۲۷۰۴).

عبدالرحن بن سمره بن حبیب بن ربیعه بن عبدشمس بـن عبـدمناف، ابوسـعید القرشی العبشمی:

وی، یکی از بزرگان و سرآمدان عرب بود و در فتح مکه، اسلام آورد و در بصره، اقامت گزید. عبدالرحمن رضی الله عنه در لشکر اعزامی به سجستان، حضور داشت. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم خطاب به عبدالرحمن رضی الله عنه فرمود: (يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا)[1] یعنی: «ای عبدالرحمن بـن سمره! امارت را درخواست مکن؛ زیـرا اگـر پس از درخواسـت، بـه امـارت برسـی، بـه آن، واگذار می‌شوی[2] و اگر بدون درخواست، به امارت برسی، بر آن، یاری خواهی شد».[3]

در مسند بقی بـن مخلـد، چهـارده حـدیث از عبـدالرحمن بـن سـمره رضی الله عنه روایـت شـده و ابن‌عباس، سعید بن مسیب، عبدالرحمن بن ابی‌لیلـی، حیـان بـن عمیـر، ابـن‌سـیرین، حسـن و برادرش سعید بن ابی‌الحسن و حمید بن هلال، از وی، حدیث، روایت کرده اند. گویند: ابتدا اسم عبدالرحمن بن سمره، عبدکلال بود و چون اسلام آورد، رسول‌خـدا صلی الله علیه وسلم نـامش را تغییـر داد و او را عبدالرحمن، نامید.[4] عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه یکـی از یـاران رسـول‌خـدا صلی الله علیه وسلم بـود؛ وی، گذشته از آنکه در بسیاری از فتوحـات اسـلامی، حضـور داشـت، در دوران عثمـان بـن عفان رضی الله عنه، یکی از فرماندهان لشکر اسلام بود. عبدالرحمن رضی الله عنه بـدن هـیچ خـونریزی و جنگـی، سجستان را فتح نمود و سپس عازم بُست شد و پس از فتح آن دیار، رهسپار کابل و زابلسـتان گردید و غنایم به‌دست آمده از فـتح کابـل و زابلسـتان را نـزد عبـدالله بـن عـامر رضی الله عنه فرسـتاد.[5] عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه، به‌روایتی در سال ۵۰ هجری و به‌روایتی دیگر، در سال ۵۱ هجـری، چشم از جهان فرو بست.[6]

۱- بخاری، شماره‌ی۶۶۲۲

۲- ابن‌حجر رحمه‌الله می‌گوید: معنای حدیث از این قرار است که: هر کس، درخواست امارت نماید و امارت، بـه او داده شود، با آن تنها می‌ماند و به خاطر حرصی که برای رسیدن به امارت داشته، یاری نمی‌گردد. [مترجم]

۳- یعنی خداوند، تو را در جریان امارت، یاری خواهد کرد. [مترجم]

۴- سیر أعلام النبلاء (۵۷۲/۲).

۵- تاریخ دمشق (۲۸۹/۲۶)

۶- سیر أعلام النبلاء (۵۷۲/۲).

عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیعة بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی القرشی العبشمی:

عبدالله بن عامرﷺ، در سال ۴ هجری، دیده به جهان گشود[۱] و چون رسول‌خداﷺ در سال ۷ هجری، به‌قصد ادای عمره [عمرة القضاء] وارد مکه شد، او را نزد آن حضرتﷺ بردند. ابن‌حجر رحمه الله می‌گوید: رسول‌خداﷺ از آب دهان خویش در دهان وی گذاشت و فرمود: «آیا این، پسرِ یکی از زنان بنی‌سلیم است؟» گفتند: «آری». فرمود: «این، شبیهِ ماست». رسول اکرمﷺ برای حفظ او، دعا خواند و عبدالله بن عامرﷺ نیز آب دهان رسول‌خداﷺ را می‌مکید. نبی اکرمﷺ فرمود: «او، مسقّی است». یعنی: خودش، همواره سیراب است و مایه‌ی سیرابی دیگران خواهد بود. عبدالله بن عامرﷺ، هر جای زمین را که حفر می‌کرد، از آن، آب، بیرون می‌آمد.[۲]

همان‌طور که ابن‌تیمیه رحمه‌الله گفته است، عبدالله بن عامرﷺ، فردی نیک و دوست‌داشتنی بود که محبتش، در دل مردم، جای گرفته بود و این، غیر قابل انکار است.[۳]

ذهبی رحمه الله می‌گوید: عبدالله بن عامرﷺ، یکی از امیران نامدار، شجاع و بخشنده‌ی عرب بود که با مردم، با نرمی و شکیبایی، برخورد می‌کرد.[۴] وی، از ترس فتنه، در جنگ جمل و صفین حاضر نشد.

خلاصه اینکه نمایندگان معاویهﷺ برای گفتگوهای صلح، (یعنی عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر رضی الله عنهما)، افراد سرآمد و قابل احترامی بودند، و این، بیانگر آن‌است که معاویهﷺ مصمم بوده تا به هر قیمتی که شده، با حسنﷺ صلح نماید. مدتی حسنﷺ و یارانش، کنترل اوضاع را در دست داشتند؛ چنانچه روایت بخاری رحمه‌الله و سایر روایات نشان می‌دهد، سپاه حسنﷺ، سپاهی قوی و توانمند بود. ترور نافرجام حسنﷺ، نتیجه‌ی شرایط زمانی دوران جنگ و صلح با معاویهﷺ بود؛ البته دیری نپایید که شایعه‌پراکن‌ها، شکست خوردند و شخصی که اقدام به ترور حسنﷺ نموده بود، کشته شد. لذا دسیسه‌ی ترور حسنﷺ، به معنای ضعف قدرت نظامی آن بزرگوار نیست. پیشتر چگونگی صلح حسن

۱- تهذیب التهذیب (۲۷۲/۵).

۲- طبقات (۳۱/۵)؛ تهذیب التهذیب (۷۲/۵).

۳- نگا: منهاج السنة (۱۸۹/۳).

۴- سیر أعلام النبلاء (۲۱/۳).

با معاویه رضی الله عنهما را مورد بررسی قرار دادیم؛ چنانچه از نحوه‌ی صلح برمی‌آید، اگر حسن‌رضی الله عنه دارای قدرت نظامی نبود، دیگر هیچ لزومی نداشت که معاویه‌رضی الله عنه با حسن‌رضی الله عنه وارد مذاکره شود و شرایط مورد نظر آن بزرگوار را بپذیرد؛ بلکه در صورت ضعف نظامی حسن‌رضی الله عنه، معاویه‌رضی الله عنه بدون هیچ دغدغه‌ای وارد کوفه می‌شد و زمام امور را به‌دست می‌گرفت و به هیچ‌یک از شروط حسن‌رضی الله عنه تن نمی‌داد.

آری! این امکان، برای حسن‌رضی الله عنه فراهم بود که با همکاری یارانش، جنگی تمام‌عیار بر ضد معاویه‌رضی الله عنه ترتیب دهد و زمام امور را به‌کلی به‌دست گیرد، اما از آنجا که حسن‌رضی الله عنه، به اخلاق اسلامی آراسته بود و همواره به صلح و اتحاد مسلمانان می‌اندیشید، از این‌رو گزینه‌ی صلح را انتخاب کرد و از جنگ، پرهیز نمود و بدین‌سان امت اسلامی را از فتنه و تفرقه، رهانید.

خداوند متعال، حسن بن علی‌رضی الله عنه را واسطه‌ی ایجاد صلح و آشتی در میان مسلمانان قرار داد؛ رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، پیشتر از این رویداد مهم خبر داده و فرموده بود: (**إن ابنی هذا سید، و لعل الله أن یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین**)[1] یعنی:«این فرزندم، آقا و سرور است و چه بسا خداوند، به وسیله‌ی او، میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و سازش برقرار سازد».

بی‌رغبتی حسن‌رضی الله عنه به ریاست و فرمانروایی

حسن بن علی‌رضی الله عنه، اسوه و الگوی نیکی برای مسلمانان در زمینه‌ی بی‌رغبتی به ریاست و فرمانروایی است؛ او، به دنیا و مقام‌های دنیوی پشت کرد تا به نعمت‌های جاویدان خداوند دست یابد و هیچ چشم‌داشتی جز رضای خدای متعال، نداشت. زهد و بی‌رغبتی به جاه و مقام دنیوی، بر نفس، خیلی دشوار و ناگوار است و چه بسیار برادران، دوستان و خویشاوندانی که به‌خاطر پست و مقام دنیا، خون یکدیگر را ریخته‌اند! اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم، با رخدادها و ماجراهای شگفت‌انگیزی در این زمینه، مواجه خواهیم شد. افرادی که نسبت به مال و منال دنیا و لذت‌های جنسی و آمیزشی، بی‌رغبت باشند، بسیارند، اما کسانی که نسبت به جاه و مقام دنیا، اظهار بی‌رغبتی نمایند، به‌مراتب، خیلی کم‌ترند. جاه‌طلبی و محبت جاه و مقام، آخرین صفت ناپسندی است که از قلوب نیکان، بیرون می‌رود. سفیان ثوری رحمه‌الله

۱- بخاری (۷۱۰۹).

می‌گوید: بی‌رغبتی به جاه و مقام را خیلی کم‌تر از بی‌میلی به خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها، مال و ثروت و لباس‌های فاخر، یافتم؛ اگر فرد جاه‌طلب، به خواسته‌اش نرسد، آشفته می‌گردد و برای دستیابی به خواسته‌اش با تب و تاب تمام، تلاش و تکاپو و حتی جنگ و ستیز، می‌نماید. از این‌رو از جاه‌طلبی و محبت ریاست، بپرهیز که محبت جاه و مقام در میان مردم، خیلی بیشتر از محبت مال و منال است و این، نکته‌ی پوشیده‌ای است که تنها علمای بابصیرت و حاذق، آن را درک می‌کنند و در ورطه‌ی آن، گرفتار نمی‌شوند. بنابراین مراقب خویشتن باش و مخلصانه، عمل نما که به‌زودی، مردم، گرفتار اموری خواهند شد که آرزوی مرگ، خواهند نمود.[1]

بدین‌سان حسن بن علی رضی الله عنه به ما آموخت که باید برای حفظ مصالح امت اسلامی و وحدت و یک‌پارچگی مسلمانان، از منافع شخصی و پست و مقام دنیا گذشت و خون و جان مسلمانان را پاس داشت. آری! کوتاه کردن آرزوها و دست کشیدن از آرزوهای دور و دراز، یاد مرگ و زیارت قبور، کمک شایانی به انسان، برای رسیدن به مقام زهد و بی‌رغبتی به دنیا، می‌نماید. حسن رضی الله عنه، یکی از طلایه‌داران زهد و تقوا، در دوران خویش بود و تمامی پله‌های ترقی در زمینه‌ی بی‌رغبتی به مال و مقام دنیا را پیمود. بر انگشتری آن بزرگوار، نوشته شده بود:

قدم لنفسک ما استطعت من التقی　　　إن المنیة نازل بک یا فتی!
أصبحت ذافرح کأنک لا تری　　　أحباب قلبک فی المقابر و البلی[2]

یعنی: «ای جوان! تا می‌توانی راه تقوا و پرهیزگاری در پیش بگیر و اعمال نیک و شایسته، برای خویش، ذخیره کن که هر آن، مرگت می‌رسد. تو، آن‌گونه بی‌خیالی که گویا دوستان و عزیزانت را نمی‌بینی که طعمه‌ی مرگ و مصیبت‌ها گشته و در گورستان‌ها مدفون شده‌اند».

آری! حسن رضی الله عنه، یکی از زهدپیشگان دوران خویش به‌شمار می‌رفت؛ چنانچه دست از دنیا و جاه و مقام دنیا کشید و با تمام وجود در راستای دستیابی به رضایت و خشنودی پروردگارش، کوشید. هرچند حسن رضی الله عنه به هیچ عنوان به‌دنبال این نبود که در چشم مردم،

۱- حلیة الأولیاء (۳۷۶/۶)؛ فقه الفتن، عبدالله شعبان، ص۱۴۲.

۲- تاریخ دمشق (۸۶/۱۴).

عزیز شود، اما خدای متعال، محبتش را در دل مردم انداخت و او را از عزت و شرافت فراوانی در نگاه مسلمانان، برخوردار گردانید. حسنس، به‌شدت از اینکه خود را در چشم و دل مردم جای دهد، پرهیز می‌نمود؛ زیرا از این می‌ترسید که این امر، میان او و آفریننده‌اش، فاصله بیندازد؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا ﴾

(مریم:۹۶)

«بی‌گمان کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، خداوند مهربان، آنان را دوست می‌دارد و محبتشان را به دل‌ها می‌اندازد».

رسول‌خدا ج فرموده است: (**إذا أحب الله العبد قال لجبریل: قدأحببت فلاناً فأحبه، فیحبه جبریل** ÷ **ثم ینادی فی أهل السماء: إن الله قد أحب فلاناً فأحبوه، فیحبه أهل السماء ثم یوضع له القبول فی الأرض**)[1] یعنی: «هرگاه خداوند، بنده‌ای را دوست بدارد، به جبرئیل ÷ می‌گوید: من، فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست بدار. بدین ترتیب جبرئیل ÷ نیز آن بنده را دوست می‌دارد و سپس در میان اهل آسمان، بانگ برمی‌آورد: خداوند، فلانی را دوست دارد؛ شما هم او را دوست بدارید و بدین‌ترتیب اهل آسمان نیز آن بنده را دوست می‌دارند و آنگاه مقبولیت و محبت وی، در (قلب اهل) زمین، نهاده می‌شود».

به‌هر حال، کسی که در پی شرافت اخروی باشد، به عزت و شرافت دنیا نیز دست می‌یابد؛ هرچند در پی عزت و شرافت دنیا نباشد. جاه‌طلبی، و تلاش و تکاپو برای دستیابی به جاه و مقام دنیا، با عزت و شرافت اخروی، قابل جمع نیست و نمی‌توان آن را با عزت و شرف آخرت، یک‌جا نمود. البته خوشبخت، کسی است که نعمت‌های جاوید و ماندگار آخرت را بر کالای فناپذیر و گذرای دنیا، ترجیح دهد.

ابوالفتح ستی، چنین سروده است:

أمـــران مفترقـــان لســـت تراهمـــا   یتشوقان لخلطة و تلاقی
طلب المعاد مع الریاسة و العلی   فدع الذی یفنی لما هو باقی[2]

۱- مسلم، کتاب البر و الصلة، شماره‌ی۶۹۳۷.

۲- أمراض النفس، دکتر انس کرزون، ص۷۷.

یعنی: «ریاست‌طلبی (و محبت جاه و مقام) و نیز طلب آخرت، دو امر متضاد و متناقض‌اند که هیچ‌گاه قابل جمع، نیستند و یک‌جا نمی‌شوند؛ بنابراین نعمت‌ها و خوشی‌های فانی و زودگذر دنیا را به‌خاطر عزت و سعادت جاویدان و همیشگی آخرت، رها کن و آخرت را بر دنیا، ترجیح بده».

حسن بن علی رضی الله عنه با کناره‌گیری از خلافت، به ما آموخت که چگونه به جاه و مقام دنیا، بی‌رغبت باشیم و به‌خاطر رضایت و خشنودی الله جل جلاله و در راستای مصالح مسلمانان، از موقعیت‌های دنیوی دست بکشیم. آری! بدین‌سان، عزت و منزلت حسن رضی الله عنه، افزایش یافت؛ حسن رضی الله عنه، راز وارستگی و رهایی از خویشتنِ خویش را نمایان نمود. او، ایثار را معنا کرد و معلم و آموزگارِ ازخودگذشتگی گشت؛ وی، برای همه‌ی نسل‌ها، مدرسه‌ی ایثار را بنا نهاد تا در آن، درس گذشتن از خود و منافع شخصی، تدریس شود و همه، این را بیاموزند که باید حفظ جان و خون مسلمانان و نیز وحدت و یک‌پارچگی آنان را بر منافع شخصی خویش، ترجیح دهند. خلاصه اینکه حسن رضی الله عنه، معلم و بلکه مدرسه‌ی ایثار شد و مایه‌ی عزت و افتخار امت اسلامی در طول تاریخ گردید و تحسین همگان را برانگیخت.

حب جاه و مقام، آن‌قدر در دل برخی از مردم، جای گرفته که بسیاری از آنان، برای رسیدن به پست و مقام دنیوی، با هم رقابت می‌نمایند و در این راستا، هر نیرنگ و حیله‌ای را به‌کار می‌بندند و مال و ثروت فراوانی برای نیل به جاه و مقام مورد نظر خویش، هزینه می‌کنند و بدین‌سان جاه و مقام را بر مال و منال، ترجیح می‌دهند! راستی چرا این‌طور است؟ هر یک از موارد ذیل، می‌تواند خاستگاه چنین رویکردی باشد:

۱ـ رسیدن به مال و ثروت از طریق جاه و مقام، آسان‌تر از دستیابی به پست و مقام از طریق مال و ثروت می‌باشد. به‌عنوان مثال: عالم یا دانشمندی که شهرت و یا جاه و مقامی دارد، به‌راحتی می‌تواند هرچقدر مال و ثروت که بخواهد، از دوستدارانش، مطالبه نماید و به‌طور قطع، طرفدارانش نیز از بذل و بخشش مال و ثروت به او و یا برآورده ساختن نیازهایش، دریغ نخواهند کرد.

۲ـ مال و ثروت دنیا، فناپذیر است و در معرض زوال قرار دارد و هر آن، ممکن است از بین برود. در صورتی که برخورداری از نفوذ اجتماعی، این امکان را برای شخص، فراهم می‌سازد که از حمایت دیگران، برخوردار شود.

۳ـ دستیابی به محبت و اقبال عمومی، و به‌تعبیری برخورداری از موقعیت اجتماعی، بسی آسان است و چون مردم، کسی را دوست بدارند، همواره از او، به‌نیکی یاد می‌کنند و بدین‌سان نام و آوازه‌اش بر سرِ زبان‌ها می‌افتد و محبوبیتش، در میان مردم، گسترش می‌یابد.[۱]

خودخواهی و جاه‌طلبی، نسبت مستقیمی با هم دارند و خاستگاه بسیاری از بیماری‌های روحی و روانی هستند؛ مانند: ریا، تکبر، برتری‌جویی بر دیگران، خودبزرگ‌بینی، بخل، حسادت و میل و رغبت وافر به اینکه از سوی دیگران، مورد تعریف و تمجید قرار بگیرد و.... شخص جاه‌طلب، به هر خواری و ذلتی، تن می‌دهد؛ جاه‌طلبی، نوعی بیماری درونی و روانی است و شخص مبتلا، باید از طریق آموزه‌های کتاب و سنت، به درمان این بیماری خطرناک، همت گمارد و سلوک و رفتار تربیتی اسلام را در پیش بگیرد. آدم جاه‌طلب، تمام هم و غمش را برای نیل به هدفش، به‌کار می‌بندد و دین و کرامتش را فدای این خواسته‌ی نابخردانه می‌کند و به هر خواری و خفتی، تن می‌دهد تا رضایت مردم را جلب نماید![۲]

ابن‌تیمیه رحمه الله در این‌باره می‌گوید: «افراد جاه‌طلبی که در پی برتری بر دیگران هستند، افراد ضعیف‌النفس و سست‌عنصری می‌باشند که هرچند به‌ظاهر در رأس قرار دارند و مردم، از آنان حساب می‌برند، اما در حقیقت، تحت تأثیر طرفداران خویش هستند و همواره (برای حفظ منافع خویش) ناگزیرند بندگانی گوش به‌فرمان برای مردم باشند و از آنان اطاعت نمایند».[۳]

این سخن ابن‌تیمیه، هشدار واضحی برای تمام کسانی است که زمام امور مردم را به‌دست دارند و باید آن را آویزه‌ی گوش خویش نمایند تا در برابر خواسته‌ها و مطالبات نامشروع مردم، تسلیم نشوند و در برابر جمهور مردم، عزت نفس خویش را حفظ کنند. حسن بن علی رضی الله عنه، این درس ارزنده را به ما آموخت که برتری، در ترجیح مبادی و ارزش‌های دینی بر خواسته‌ها و هواهای نفسانی است. چنانچه حسن رضی الله عنه در برابر کسانی که صلح با معاویه رضی الله عنه را ننگ و عار می‌دانستند، واکنشی بس زیبا و نیک داشت؛ آن بزرگوار، انگیزه‌اش از انعقاد صلح با معاویه رضی الله عنه را حفظ وحدت مسلمانان و جلوگیری از قتال و خونریزی در جهت رضایت و خشنودی خداوند متعال، بیان نمود و سرانجام، توانست با

۱- همان، ص۷۷.

۲- أمراض النفس، دکتر انس کرزون، ص۷۷.

۳- العبودیة از ابن‌تیمیه رحمه‌الله، ص۴۸-۴۹.

وجود آن‌همه فشار از سوی کسانی که خواهان جنگ بودند، پروژه‌ی اصلاحی خویش را به‌ثمر برساند و صلح و آرامش را به جامعه‌ی اسلامی، هدیه نماید. آری! از رهبران ربانی، انتظاری جز این نیست.

حسن ﷺ از اینکه با معاویه ﷺ صلح نمود، خیلی خرسند بود و هیچ‌گاه احساس پشیمانی نکرد و خودش را برای این کار، ملامت و سرزنش ننمود؛ بلکه اقدامات حسن ﷺ برای برقراری صلح، تحسین افراد آگاه و فهمیده را برانگیخت و سبب خرسندی و رضایت خاطر وی گردید؛ چراکه از زبان پیامبر صادق ﷺ، به انجام چنین کار مهمی، بشارت داده شده بود.

حسن ﷺ واکنش نیک و شایسته‌ای با منتقدان خویش داشت؛ چنانچه زمانی که ابوعامر، سفیان بن لیل، به حسن ﷺ گفت: «سلام بر تو ای خوارکننده‌ی مؤمنان!»، حسن بن علی ﷺ فرمود: «ای ابوعامر! این سخن را مگو؛ من، مؤمنان را خوار نکرده‌ام؛ بلکه نمی‌پسندیدم که به خاطر ریاست و امارت، میان مؤمنان، قتل و قتالی روی دهد».[1]

این سخن حسن بن علی ﷺ، افقی وسیع و روشن، فراروی رهروان راه حق می‌گشاید و مسیری هموار، پیش روی کسانی می‌نهد که به سوی خداوند متعال، روی آورده‌اند. حسن ﷺ در تمام ابعاد زندگانی‌اش، چنین رویکردی داشت و در نظر داشتن رضایت خداوند ﷻ، در تمام حرکات و سکناتش، نمایان بود.

استقرار حسن بن علی ﷺ در مدینه، پس از صلح

حسن بن علی ﷺ پس از کناره‌گیری از خلافت، به‌همراه بنی‌هاشم و یاران خویش، رهسپار مدینه گردید و همان‌جا اقامت گزید. بنی‌هاشم، از احترام خاصی نزد معاویه ﷺ برخوردار بودند و حسن بن علی ﷺ در رأس آنان قرار داشت. در آن زمان، تعداد زیادی از صحابه ﷺ اعم از مهاجران و انصار و سایر اصحاب در مدینه زندگی می‌کردند. البته مدینه، جمع کثیری از تابعین را نیز در خود جای داده بود. ساکنان مدینه اعم از صحابه و تابعین که در واقع، شاگردان مکتب صحابه ﷺ به‌شمار می‌رفتند، برای عبادت خداوند متعال و روایت احادیث رسول اکرم ﷺ، یک‌سویی اختیار کرده بودند و همواره در راستای حفظ وحدت و یک‌پارچگی امت، تلاش می‌کردند و خود، در عرصه‌ی علم و دانش، همراه و همگام با

۱- المستدرک (۱۷۵/۳).

مسلمانان، به مسؤولیت‌های خویش، عمل می‌نمودند؛ از جمله: عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، ابوهریره، ابوسعید خدری و جابر بن عبداللهؓ.[۱]

فضای مدینه، فضای علمی بسیار خوبی بود؛ به‌گونه‌ای که دانش‌پژوهان و جویندگان علم قرآن و حدیث، از هر سو و کرانه‌ای، رهسپار مدینه می‌شدند. حضور صحابه و تابعینؒ در شهر رسول‌خداﷺ از یک‌سو، و برخورداری مدینه از امنیت فراوان، از سوی دیگر، مجال علم و پژوهش را در آن شهر، فراهم آورده و مدینه را به مرکزی علمی، تبدیل کرده بود.[۲]

رابطه‌ی حسنؓ با معاویهؓ، پس از برقراری صلح

باری حسن بن علیؓ پس از واگذاری خلافت به معاویهؓ، نزد وی رفت. معاویهؓ به حسنؓ گفت: «اینک به تو، پاداشی می‌دهم که پیشتر به هیچ‌کس نداده‌ام و پس از این نیز به هیچ کس نخواهم داد». آن‌گاه چهارصد هزار (درهم) تقدیم حسنؓ نمود و آن بزرگوار نیز هدیه‌ی معاویهؓ را پذیرفت.[۳]

در روایتی آمده است: حسن بن علیؓ، هر سال، نزد معاویهؓ می‌رفت و مبلغ یکصد هزار درهم از وی، دریافت می‌کرد. یک‌سال حسنؓ نزد معاویهؓ نرفت و معاویهؓ هم چیزی برای حسنؓ نفرستاد. حسن بن علیؓ تصمیم گرفت طی نامه‌ای، مستمری خویش را درخواست نماید، اما در خواب، رسول‌خداﷺ را دید که به او فرمود: «ای حسن! آیا به مخلوقی نامه می‌نویسی و نیازت را با او در میان می‌نهی و نیازت را از خدای خویش، درخواست نمی‌کنی؟!» حسنؓ می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! پس چه‌کار کنم؟ بدهی‌هایم، زیاد شده است. فرمود: «بگو: **(اللهم إنی أسألک من کل أمر ضعفت عنه قوتی و حیلتی و لم تنته إلیه رغبتی و لم یخطر ببالي و لم یبلغه أملی و لم یجر علی لسانی من الیقین الذی أعطیته أحدا من المخلوقین الأولین و الآخرین إلا خصصتنی یا أرحم الراحمین)** یعنی: «بارخدایا! از تو می‌خواهم بالاترین یقینی را به من عنایت کنی که به یکی از مخلوقات خویش از ابتدا تا انتها، ارزانی داشته‌ای؛ آن‌چنان یقینی که از توان و تدبیر من، خارج است، و

۱- تاریخ طبری (۶/۸۰)؛ المدینة فی العصر الأموی، ص۸۴.

۲- نگا: المدینة فی العصر الأموی، ص۶۲.

۳- سیر أعلام النبلاء (۳/۲۶۹).

از میل و رغبتم، فراتر می‌باشد و در ذهنم نمی‌گنجد و بر زبانم نمی‌آید و بسی دورتر از تمنّا و آرزوی من است؛ ای مهربان‌ترین مهربانان! مرا به چنین یقینی، گرامی بدار».

حسن رضی الله عنه می‌گوید: «از خواب برخاستم و این دعا را حفظ کرده بودم؛ من، همواره این دعا را می‌خواندم. دیری نپایید که معاویه رضی الله عنه، مرا نزد اطرافیانش، یاد نموده، علت غیابم را پرسید. به او گفتند: حسن رضی الله عنه امسال نخواهد آمد. از این‌رو معاویه رضی الله عنه دویست هزار درهم برایم فرستاد».[1]

در روایتی، دعایی که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم، در خواب، به حسن رضی الله عنه آموخت، با این الفاظ آمده است: (**اللهم اقذف فی قلبی رجاک و اقطع رجائی عمن سواک حتی لا أرجو أحداً غیرک؛ اللهم و ما ضعفت عنه قوتی و قصر عنه عملی و لم تنته إلیه رغبتی و لم تبلغه مسألتی و لم یجر علی لسانی مما أعطیت أحدا من الأولین و الآخرین من الیقین فخصنی به یا رب العالمین**) یعنی: «بارخدایا! امید به خودت را در قلبم بیفکن و امیدم را از غیر خویش، قطع بگردان تا به غیر تو، امید مبندم. بارخدایا! بالاترین یقینی را به من، عنایت کن که به یکی از مخلوقات خویش از ابتدا تا انتها، ارزانی داشته‌ای؛ آن‌چنان یقینی که از توان من، خارج می‌باشد؛ یقینی که نه بر زبان من آمده و نه عمل و آمال و آرزوهایم، گنجایش آن را داشته است. ای پروردگار جهانیان! مرا به چنین یقینی، مختص بگردان».

حسن رضی الله عنه می‌گوید: به‌خدا سوگند هنوز یک هفته از آغاز پایبندی من بر این دعا نگذشته بود که معاویه رضی الله عنه یک میلیون و پانصد هزار درهم برایم فرستاد. از این‌رو گفتم: (**الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره و لا یخیب من دعاه**) یعنی: «سپاس و ستایش خدایی را که یادکننده‌ی خویش را از یاد نمی‌برد و آن‌کس را که او را بخواند، ناامید نمی‌گرداند». حسن رضی الله عنه می‌افزاید: دوباره رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم؛ از من پرسید: ای حسن! چطوری؟» در عالم خواب، ماجرا را برای نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بازگو کردم. فرمود: «ای پسرکم! کسی که دل به مخلوق نبندد و به خالق و آفریننده، امیدوار باشد، چنین وضعیتی خواهد داشت».[2]

رابطه‌ی معاویه با حسن، حسین و ابن‌جعفر رضی الله عنهم

۱- تاریخ دمشق (۸/۱۴).

۲- تاریخ دمشق (۸/۱۴).

معاویه‌رضی‌الله‌عنه، یکصد هزار درهم برای حسن بن علی‌رضی‌الله‌عنه ارسال نمود. زمانی که این پول، به حسن‌رضی‌الله‌عنه رسید، به اطرافیانش فرمود: «هر کس، هر چه می‌خواهد، از این پول بردارد». معاویه‌رضی‌الله‌عنه یکصد هزار درهم برای حسین‌رضی‌الله‌عنه نیز فرستاد. زمانی که این پول به حسین‌رضی‌الله‌عنه رسید، ده نفر، اطراف او نشسته بودند؛ وی، این پول را میان آنان، تقسیم کرد و به هر یک از ایشان، ده هزار درهم رسید. معاویه‌رضی‌الله‌عنه برای عبدالله بن جعفررضی‌الله‌عنه نیز یکصد هزار درهم ارسال کرد.[۱]

هر بار که حسن‌رضی‌الله‌عنه نزد معاویه‌رضی‌الله‌عنه می‌رفت، معاویه‌رضی‌الله‌عنه به‌گرمی از وی استقبال می‌کرد و می‌گفت: «ای پسر رسول‌خدا! خوش آمدی». و چون از عبدالله بن زبیررضی‌الله‌عنه استقبال می‌نمود، می‌فرمود: «ای پسرعمه‌ی رسول‌خدا! خوش آمدی». معاویه‌رضی‌الله‌عنه دستور داد سیصد هزار درهم به حسن، و یکصد هزار درهم به عبدالله بن زبیررضی‌الله‌عنهما بدهند.[۲]

در برخی از روایات، با سند حسن آمده است: معاویه‌رضی‌الله‌عنه همواره با حسین‌رضی‌الله‌عنه ارتباط داشت و خیلی زود، مطالبات و خواسته‌های او را برآورده می‌ساخت و بذل و بخشش فراوانی به وی، می‌نمود.[۳] شیعیان، خود، به این نکته اذعان نموده‌اند که معاویه‌رضی‌الله‌عنه، بذل و بخشش فراوانی به حسن، حسین و عبدالله بن جعفررضی‌الله‌عنهم می‌کرده است.[۴]

پس از آنکه حسن و حسین رضی‌الله‌عنهما، کوفه را ترک کردند و در مدینه اقامت نمودند، همچنان نامه‌هایی میان آنان و مردم کوفه، رد و بدل می‌شد. کوفیان در این نامه‌ها، بر این نکته تأکید داشتند که خلافت، حق حسن و حسین رضی‌الله‌عنهما می‌باشد و هیچ‌کس به‌اندازه‌ی ایشان، سزاوار و شایسته‌ی خلافت نیست و از این‌رو حسن و حسین رضی‌الله‌عنهما را به قیام و شورش بر ضد حکومت معاویه‌رضی‌الله‌عنه تحریک می‌نمودند. نامه‌های اهل کوفه، هیچ تأثیری بر حسن‌رضی‌الله‌عنه نگذاشت؛ بلکه سیمایی واضح‌تر از شیعیان کوفه در اختیار حسن‌رضی‌الله‌عنه نهاد و این حقیقت را برایش نمایان ساخت که شیعیان کوفه، اهل شرارت و فتنه‌اند و اصلاً نمی‌خواهند امت اسلامی، متحد و یک‌پارچه باشند.[۵]

۱- تاریخ دمشق (۱۳۳/۶۲).

۲- تاریخ دمشق (۱۳۳/۶۲).

۳- مصنف ابن‌ابی‌شیبه (۹۴/۱۱).

۴- ر.ک: جلاء العیون از مجلسی، ص۳۷۶؛ الکافی فی الفروع، کتاب الحقیقة باب الأسماء و الکنی (۱۹/۶)؛ الأمالی از طوسی (۳۳۴/۲۲)؛ شرح ابن‌ابی‌الحدید (۸۲۳/۲). دکتر محمد شیبانی در کتاب مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص۱۷۷، به‌تفصیل درباره‌ی حسین‌رضی‌الله‌عنه سخن گفته است.

۵- مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص۱۷۷

یزید بن اصم می‌گوید: روزی بسته‌ای نامه برای حسن بن علی ﷺ آوردند؛ وی، به کنیزش دستور داد تا ظرف آبی بیاورد و آن‌گاه تمام نامه‌ها را در آن ظرف نهاد و رویش، آب ریخت. از او پرسیدم: ای ابومحمد! این نامه‌ها را چه کسی، فرستاده است؟ فرمود: «این نامه‌ها، از سوی مردم عراق آمده است که نه باطل را رها می‌کنند و نه به حق می‌گرایند. البته من، از بابت اینها برای خودم نگران نیستم؛ بلکه من از ناحیه‌ی ایشان برای حسین، نگران هستم».[1]

پس از آنکه حسن بن علی ﷺ، دار فانی را وداع گفت، شیعیان، در خانه‌ی سلیمان بن صرد جمع شدند و نامه‌ای برای حسین ﷺ نوشتند تا وفات حسن ﷺ را به او تسلیت بگویند؛ در این نامه آمده بود: «خداوند، تو را پس از خلیفه‌ی پیشین، بر بزرگ‌ترین منصب گماشت؛ ما، شیعیان تو هستیم و خود را در غمت شریک می‌دانیم. از غم و اندوه تو، غمناکیم و از شادی و سرورت، شادمان؛ ما، منتظر فرمانت هستیم».

حسین ﷺ در پاسخشان، چنین مرقوم فرمود: «من، امیدوارم که دیدگاه برادرم ـ رحمه‌الله ـ در زمینه‌ی صلح و جنگ، درست و به‌جا بوده باشد؛ از این‌رو همچنان سر جایتان بنشینید و مقصدتان را پوشیده بدارید و تا پسر هند، زنده است، هیچ اقدامی نکنید، و چون بمیرد و من، زنده باشم، آن‌گاه به‌خواست خدا، دستورم به شما خواهد رسید».[2]

حسین ﷺ پس از وفات برادرش حسن ﷺ، از دیدگاه مسلمانان، در موقعیتی قرار داشت که همه، او را تنها نامزد امارت، پس از وفات معاویه ﷺ می‌دانستند و شکی نداشتند که حسین ﷺ، پس از معاویه ﷺ زمام امور را به‌دست خواهد گرفت.[3]

کوفیان، تنها به تحریک حسین ﷺ بسنده نکردند؛ بلکه محمد بن حنفیه را نیز به کوفه فراخواندند تا همراه وی، قیام نمایند! اما محمد بن حنفیه، به خطر بزرگی که از سوی مردم کوفه، او و خاندان علی ﷺ را تهدید می‌کرد، پی برد؛ از این‌رو حسین ﷺ را از پذیرش دعوت کوفیان برحذر داشت و هشدار لازم را به او داد. وی، به حسین ﷺ چنین فرمود: «اینها، قصد آن دارند که ما را تباه کنند و خون ما را بریزند». نامه‌هایی که میان مردم کوفه و حسین ﷺ رد

١- المعرفة و التاریخ (٧٥٦/٢) با سند حسن؛ معجم طبرانی، در المجمع (٢٤٣/۶) آمده است: رجال این روایت، همه، صحیح‌اند جز عبدالله بن حکم بن ابی‌زیاد که ثقه می‌باشد.

٢- أنساب الأشراف (١٥٢/٣)؛ الأخبار الطوال، ص٢٢١؛ مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص١٧٧

٣- أنساب الأشراف (١٥٢/٣)؛ مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص١٧٧

و بدل شد، نگرانی امویان ساکن مدینه را برانگیخت تا اینکه نامه‌ای به معاویه رضی‌الله‌عنه نوشتند و از او خواستند تا درباره‌ی حسین رضی‌الله‌عنه تدبیری بیندیشد. معاویه رضی‌الله‌عنه در نامه‌ای به آنان دستور داد که هیچ گونه تعرضی به حسین رضی‌الله‌عنه نکنند.[۱]

به‌طور قطع معاویه رضی‌الله‌عنه از نامه‌نگاری‌های مردم کوفه و حسین رضی‌الله‌عنه به یکدیگر و نیز از روابطی که با هم داشتند، آگاه بوده است؛ زیرا از حسین رضی‌الله‌عنه خواست که از خداوند عزوجل بترسد و سبب تفرقه و چنددستگی مسلمانان نگردد.[۲]

به‌هر حال حسن و حسین رضی‌الله‌عنهما، پایبند بیعتشان با معاویه رضی‌الله‌عنه بودند. حسین رضی‌الله‌عنه خود را در زمان حیات برادرش و پس از آن، به رعایت پیمان صلح ملزم می‌دانست.

بررسی اتهام واردشده بر معاویه رضی‌الله‌عنه، در زمینه‌ی مسموم کردن حسن رضی‌الله‌عنه

در پاره‌ای از روایات آمده است که حسن رضی‌الله‌عنه، به دنبال سمی که به او داده شد، درگذشت. البته انگشت اتهام در این زمینه، به سوی همسرش جعده دختر اشعث بن قیس (امیر کنده) دراز شده است. چنانچه ابن‌سعد روایتی نقل کرده که بر اساس آن، حسن رضی‌الله‌عنه آن‌چنان مسموم شد که به مدت چهل روز، برایش لگن می‌گذاشتند.[۳] البته این روایت، ضعیف است. برخی، کوشیده‌اند تا چنین وانمود کنند که مسموم شدن حسن رضی‌الله‌عنه با جریان بیعت گرفتن معاویه رضی‌الله‌عنه برای یزید، بی‌ارتباط نبوده است؛ آنان، ادعا کرده‌اند: یزید بن معاویه، به جعده بنت قیس، پیغام داد که اگر حسن را مسموم کنی، با تو ازدواج خواهم کرد. بدین ترتیب جعده، حسن رضی‌الله‌عنه را مسموم کرد و سپس از یزید خواست تا به وعده‌اش وفا نماید. یزید در پاسخ جعده، چنین گفت: «به‌خدا سوگند، من، تو را وصله‌ی حسن نمی‌دانستم؛ چه رسد به اینکه بخواهم با تو ازدواج کنم».[۴] در کتاب **مقاتل الطالبین**، روایتی شبیه این روایت نقل شده که در سند آن، شخصی به نام احمد بن عبدالله بن عمار وجود دارد؛ وی، شیعه و از سران این فرقه بوده است.[۵] رافضی دروغگویی به نام عیسی بن مهران نیز جزو راویان این گزارش

۱- أنساب الأشراف (۱۵۲/۳)؛ مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص۱۷۹.

۲- أنساب الأشراف (۱۵۲/۳)؛ مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص۱۸۰.

۳- نگا: طبقات، به‌تحقیق: سلمی، با سند ضعیف.

۴- تهذیب الکمال (۴۵۳/۶)؛ در سند این روایت، شخصی به نام یزید بن عیاض وجود دارد که مالک و تنی چند از محدثان، او را کذاب (دروغگو) دانسته اند. نگا: تقریب التهذیب (۶۰۴).

۵- نگا: میزان الإعتدال (۱۱۸/۱).

ساختگی و دروغین می‌باشد که خطیب بغدادی، او را در شمار شیاطین شیعه دانسته است.[۱] بلاذری، به‌نقل از هیثم بن عدی آورده است: زنی که معاویه، یکصد هزار درهم برایش فرستاد (تا حسن رضی الله عنه را مسموم نماید)، همسر حسن رضی الله عنه به نام هند دختر سهیل بن عمرو بوده است.[۲] هیثم بن عدی، جزو راویان کذاب و دروغگوست.[۳]

هرچند ضعف این روایات، بر کسی پوشیده نبوده، اما متأسفانه باز هم این روایات، بدون هیچ پیرایش و دقتی، در برخی از کتاب‌های اهل سنت، نقل شده است![۴] کتاب‌های شیعه، آکنده از چنین روایاتی است؛ البته از آنان، انتظاری جز این نیست؛ چراکه آنها، متخصص جعل روایت و ایراد اتهامات باطل و بی‌اساس به صحابه رضی الله عنهم و به‌ویژه معاویه رضی الله عنه، هستند و هیچ پروایی در این زمینه ندارند.

بسیاری از علمای محقق، پیرامون این تهمت باطل و بی‌اساس، سخن گفته‌اند؛ از جمله:

۱ـ ابن‌العربی می‌گوید: این ادعا که حسن رضی الله عنه در پی دسیسه‌ای مسموم شد، به دو دلیل، محال است: اول اینکه پس از کناره‌گیری حسن رضی الله عنه از خلافت، هیچ نگرانی و خطری از سوی وی، متوجه معاویه رضی الله عنه نبود و با تحقق صلح، هیچ انگیزه‌ای برای حذف حسن رضی الله عنه وجود نداشت. دلیل دیگر اینکه این جریان، یک مسأله‌ی پنهانی به‌شمار می‌رود و کسی جز خداوند متعال، از غیب خبر ندارد؛ بنابراین نمی‌توان درباره‌ی قضیه‌ای که مربوط به قرن‌ها پیش می‌شود، بدون هیچ دلیل یا گواهی، بدین‌شکل قضاوت کرد و انگشت اتهام را به سوی عده‌ای دراز نمود. بدیهی است نباید در این زمینه به اقوال و یا روایات کسانی اعتماد کرد که به‌گونه‌ای درگیر فتنه و تعصب بوده و یا اهل هوا و هوس به‌شمار می‌رفته‌اند. زیرا در در چنین موقعیتی، هر کسی می‌کوشد تا طرف مقابلش را به چیزهایی متهم نماید که شایسته‌اش نیست. لذا فقط می‌توان به روایات صحیحی استناد کرد که عادلانه و بدون غرض و یا تعصب، نقل شده است.[۵]

۱- ر.ک: لسان المیزان (۴۰۶/۴).

۲- نگا: أنساب الأشراف (۵۹/۳).

۳- مواقف المعارضة، ص۱۲۲.

۴- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، ص۳۹۳.

۵- نگا: العواصم من القواصم، ص۲۲۰.

۲ـ ابن‌تیمیه می‌گوید: این ادعا که معاویه رضی الله عنه، حسن رضی الله عنه را مسموم نموده، دروغ و بهتانی است که عده‌ای، آن را مطرح نموده‌اند، اما هیچ دلیل شرعی یا گزارش و اقرار معتبری در این زمینه وجود ندارد؛ حال آنکه این مسأله، از آن دست مسایل غیبی و پنهانی است که نمی‌توان از آن، آگاه بود (و یا ادعای آگاهی از آن را نمود). بنابراین چنین گفتاری، بدور از علم و آگاهی است.[1] گاهی اتهام مزبور، بدین صورت مطرح می‌شود که معاویه رضی الله عنه، پدرزن حسن رضی الله عنه یعنی اشعث بن قیس را تحریک کرد تا حسن رضی الله عنه را به‌واسطه‌ی دختر خویش، مسموم نماید. ابن‌تیمیه رحمه‌الله، به‌گونه‌ای این اتهام را رد کرده که بیانگر توانمندی وی در زمینه‌ی نقد علمی روایات تاریخی است. ابن‌تیمیه در این‌باره می‌گوید: این ادعا، ظن و گمان بی‌اساسی است. رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است: (إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ)[2] یعنی: «از گمان بد، اجتناب کنید. زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است».

وی، می‌افزاید: اشعث بن قیس، در سال ۴۰ و گفته شده در سال ۴۱ هجری، چشم از جهان فرو بست. از این‌رو هیچ نامی از اشعث در جریان صلح حسن با معاویه رضی‌الله‌عنهما در **عام‌الجماعة** (سال ۴۱ هجری) به میان نیامده است؛ حال آنکه اشعث بن قیس، یکی از یاران خاص حسن رضی الله عنه به‌شمار می‌رفت و اگر در زمان انعقاد صلح، زنده بود، به‌طور حتم، نامی از وی در این زمینه به میان می‌آمد و اگر هم ده سال زودتر از حسن رضی الله عنه درگذشته، پس چگونه امکان دارد که دخترش یعنی همسر حسن رضی الله عنه را به انجام چنین جنایتی واداشته باشد؟![3]

۳ـ ذهبی می‌گوید: این سخن (که معاویه رضی الله عنه، حسن رضی الله عنه را مسموم کرد)، نادرست است؛ چه کسی، شاهد این واقعه بوده و از آن اطلاع یافته است؟[4]

۴ـ ابن‌کثیر می‌گوید: برخی، روایت کرده‌اند: یزید بن معاویه، به جعده بنت قیس، پیغام داد که اگر حسن را مسموم کنی، با تو ازدواج خواهم کرد. بدین ترتیب جعده، حسن رضی الله عنه را مسموم کرد و سپس از یزید خواست تا به وعده‌اش وفا نماید. یزید در پاسخ جعده، چنین گفت: «به‌خدا سوگند، من، تو را وصله‌ی حسن نمی‌دانستم؛ چه رسد به اینکه با تو ازدواج

۱- منهاج السنة النبوية (۴/۴۶۹).

۲- بخاری:۵۱۴۳؛ مسلم، شماره‌ی۲۵۶۳

۳- المنتقى من منهاج الإعتدال، ص۲۶۶.

۴- تاريخ الإسلام، عهد معاوية رضی الله عنه، ص۴۰.

کنم». ابن کثیر می‌افزاید: این روایت، از دیدگاه من، صحیح نیست؛ بنابراین به‌طریق اولی، نسبت دادن این اتهام به معاویه‌ﷺ به هیچ عنوان درست نمی‌باشد.[۱]

۵ ـ ابن‌خلدون، ایراد چنین اتهامی به معاویه‌ﷺ را جزو بهتان‌ها و دروغ‌هایی دانسته است که شیعیان، آن را ساخته و پرداخته‌اند. وی، انجام چنین کاری را به تحریک معاویه‌ﷺ، بعید و غیرممکن دانسته است.[۲]

۶ ـ دکتر جمیل المصری می‌گوید: آن‌گاه این بهتان مطرح گردید که حسن‌ﷺ، به تحریک معاویه یا پسرش یزید، مسموم شد. البته این‌طور به‌نظر می‌رسد که چنین مسأله‌ای در آن دوران، به هیچ عنوان مطرح نبوده و بعدها، ساخته و پرداخته شده است. چراکه در قیام حسین‌ﷺ هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشده و اصلاً ثابت نیست که حسین‌ﷺ به‌خاطر چنین واقعه‌ای، معاویه‌ﷺ را مورد عتاب و سرزنش قرار دهد و یا چنین مسأله‌ای را مطرح نماید.[۳]

دکتر خالد الغیث در کتاب **مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری**، جنبه‌ی پزشکی روایاتی را که درباره‌ی وفات حسن‌ﷺ نقل شده، مورد بررسی قرار داده است؛ از جمله روایاتی که ابن‌سعد، نقل کرده است:

۱ـ باری حسن‌ﷺ به دستشویی رفت و چون بیرون آمد، فرمود: «به‌خدا سوگند اینک پاره‌ای از جگرم، بیرون افتاد؛ و من، با چوبی که همراهم بود، آن را زیر و رو کردم. بارها به من زهر خوراندند، اما هیچ‌گاه همانند این بار نبود».[۴]

۲ـ حسن‌ﷺ فرمود: «چندین بار به من زهر خوراندند، اما هیچ‌گاه همانند این بار نبود که پاره‌های جگرم را بیرون افکندم».[۵]

۳ـ ابن‌سعد، در روایت دیگری آورده است: حسن‌ﷺ، چندین بار مسموم گردید، و هر بار جان سالم بدر برد تا اینکه سرانجام به او زهری خوراندند که بر اثر آن، کبدش، پاره‌پاره شد و پاره‌های جگرش، از او خارج می‌گشت و بدین سبب جان باخت.[۶]

۱– البدایة و النهایة ۴۳/۰۸).

۲– نگا: تاریخ ابن‌خلدون (۵۲۷/۲).

۳– أثر أهل الکتاب فی الفتن و الحروب الأهلیة، ص۴۸۲؛ مرویات خلافة معاویة، ص۳۹۵.

۴– طبقات (۳۳۵/۱)، با سند ضعیف.

۵– طبقات (۳۳۸/۱)، با سند ضعیف.

۶– طبقات (۳۳۹/۱)، با سند ضعیف.

دکتر کمال‌الدین حسین طاهر، در تحلیل پزشکی این روایات می‌گوید: بیمار، دچار عارضه‌ی خونریزی نبوده و این، نشان می‌دهد که ماده‌ای شیمیایی یا زهرآگین، سبب بروز اختلال در عوامل یا فاکتورهای انعقاد خونش نشده است. برخی از مواد شیمیایی یا سَم‌ها، باعث ایجاد اختلال در کبد، و در نتیجه بروز عوارضی در فاکتورهای انعقاد خون می‌شود. از این‌رو استعمال چنین موادی، سبب خونریزی در بخش‌های مختلف بدن همچون چشم، بینی، دهان، دستگاه گوارش و روده‌ها می‌گردد؛ البته خونی که در اثر چنین مسمومیتی از بدن بیمار خارج می‌شود، به‌صورت مایع می‌باشد و گاهی به شکل زرداب یا خونابه است و امکان ندارد که خون به‌صورت جامد، لخته و یا حتی اسفنجی، دفع گردد. بنابراین، بعید به‌نظر می‌رسد که عاملی شیمیایی یا نوعی سم، عامل بیماری حسن رضی‌الله‌عنه بوده باشد.[1]

دکتر کمال‌الدین حسین طاهر می‌افزاید: برخی از انواع سرطان‌ها و نیز آماس دستگاه گوارشی و سرطان‌های مخاطی، با عوارضی همچون دفع خون به‌صورت لخته و یا اسفنجی همراهند. یعنی شبیه همان چیزی که در روایات، از آن به پاره‌های کبد، یاد شده است. از این‌رو بنده بر این باورم که آن بیمار، دچار نوعی سرطان یا بیماری گوارشی بوده است.[2]

شایان ذکر است در این تحلیل پزشکی، به روایات ضعیف، استناد شده و از این‌رو دستیابی به یک نتیجه‌ی قابل قبول در این زمینه، مشکل است. البته ما، مسمومیت حسن رضی‌الله‌عنه را از اساس، رد نمی‌کنیم و بر این باوریم که در صورت اثبات این قضیه، افتخار شهادت نصیبش شده است.

چنانچه پیشتر بیان شد، ایراد اتهام به معاویه رضی‌الله‌عنه و پسرش یزید در زمینه‌ی مسموم کردن حسن رضی‌الله‌عنه، از لحاظ سند، صحیح نیست؛ روایاتی که در این زمینه نقل شده، از نظر متن نیز مخدوش می‌باشد؛ زیرا جعده بنت اشعث ـ همسر حسن رضی‌الله‌عنه ـ هیچ کسر و کمبودی از لحاظ مال و موقعیت نداشت که بدین راحتی، به چنین دسیسه‌ای تن دهد و به‌تحریک یزید، شوهرش را به‌قتل برساند. مگر نه اینکه جعده، دخترِ امیر کنده (اشعث بن قیس) و همسرِ بهترین و شریف‌ترین مرد آن زمان بود؟ همین افتخار برای جعده بس که همسر مردی از سلاله‌ی پاک نبی بود؛ همسر پسرِ فاطمه و علی مرتضی رضی‌الله‌عنهما.[3]

۱- مرویات خلافة معاویة، ص۳۹۶.

۲- این مطالب را آقای خالد خیث در کتاب مرویات خلافة معاویة، ص۳۹۶ آورده است.

۳- نگا: مواقف المعارضة فی خلافة یزید بن معاویة، ص۱۲۳.

گفتنی است کسانی که از اقدامات صلح‌جویانه و حکیمانه‌ی حسن رضی الله عنه خشمگین بودند، تاب دیدن حسن رضی الله عنه را نداشتند و نمی‌توانستند او را ببینند که بر روی زمین راه می‌رود. آنان، خیلی خوب می‌دانستند که تا حسن رضی الله عنه زنده است، مسلمانان، متحد و یکپارچه خواهند بود. از این‌رو برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان، دسیسه چیدند و درصدد کشتن حسن رضی الله عنه برآمدند. بنده، بر این باورم که متهم ردیف اول در این جنایت، پیروان عبدالله بن سبای یهودی (سبئیه) بودند که سیلی محکمی از بابت صلح حسن رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه خوردند و خود را در معرض نابودی دیدند؛ پس از پیروان عبدالله بن سبأ، خوارج را می‌توان عاملان دیگر این جنایت دانست. سابقه‌ی خوارج، بر کسی پوشیده نیست؛ آنان، پیشتر، پدر حسن رضی الله عنه را به‌قتل رسانده و خودِ آن بزرگوار را نیز از ناحیه‌ی ران، زخمی کرده بودند. خوارج، هنوز جنگ نهروان را به‌یاد داشتند و منتظر فرصتی بودند که باری دیگر، انتقام کشتگان خود را بگیرند.[1]

عمران بن عبدالله بن طلحه می‌گوید: حسن رضی الله عنه در خواب دید که بر پیشانی‌اش، نوشته شده است: ﴿ قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ﴾. وی، خوابش را برای خانواده‌اش تعریف کرد. این خواب را برای سعید بن مسیب رحمه‌الله بازگو کردند. سعید رحمه‌الله، خواب حسن رضی الله عنه را بدین شکل تعبیر کرد که اگر این، رؤیایی صادقه باشد، مدت زیادی از عمر حسن رضی الله عنه باقی نمانده و به‌زودی از میان ما خواهد رفت.. دیری نپایید که حسن رضی الله عنه جان به جان‌آفرین تسلیم کرد و چشم از جهان، فرو بست.[2]

واپسین روزهای زندگانی حسن رضی الله عنه

عمیر بن اسحاق می‌گوید: به همراه یکی از قریشیان، نزد حسن بن علی رضی الله عنه رفتم. ناگهان حسن رضی الله عنه برخاست و به دستشویی رفت و چون بیرون آمد، فرمود: «به‌خدا سوگند اینک پاره‌ای از جگرم، بیرون افتاد؛ و من، با چوبی که همراهم بود، آن را زیر و رو کردم. بارها به من زهر خوراندند، اما هیچ‌گاه همانند این بار نبود». آن‌گاه به شخصی که همراهم بود، فرمود: «هر چه می‌خواهی از من درخواست کن که دیگر چنین فرصتی، پیش نخواهد آمد». پاسخ داد: «هیچ نمی‌خواهم جز اینکه خداوند، تو را شفا دهد». گوید: ...فردای آن روز، به عیادت حسن رضی الله عنه رفتیم و دیدیم که واپسین لحظات حیاتش را سپری می‌کند. در این اثنا

۱- ر.ک: مواقف المعارضة فی خلافة یزید بن معاویة، ص۱۲۴.

۲- طبقات (۳۳۴/۱)؛ با سند منقطع. زیرا عمران، حسن رضی الله عنه را ندیده است.

برادرش حسین رضی الله عنه آمد و بالای سرش نشست و پرسید: «ای برادر! چه کسی، تو را زهر خوراند؟» حسن رضی الله عنه فرمود: «آیا می‌خواهی او را بکُشی؟» گفت: «آری». فرمود: «اگر قاتلم، همان کسی باشد که من، می‌پندارم، پس خداوند، او را به‌شدت عذاب خواهد کرد (و انتقام مرا خواهد گرفت)، اما اگر گمان من، درست نباشد، دوست ندارم که انسانی بی‌گناه، به‌خاطر من کشته شود».[1]

وصیت حسن به حسین رضی‌الله‌عنهما

ابن‌عبدالبر روایت نموده که چون، وفات حسن رضی الله عنه فرا رسید، به برادرش حسین رضی الله عنه فرمود: زمانی که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم وفات نمود، پدرمان ـ که رحمت خدا بر او باد ـ امیدوار بود که جانشین نبی اکرم صلی الله علیه وسلم شود، اما تقدیر خدا، این بود که ابوبکر رضی الله عنه، زمام امور را به‌دست گیرد، و هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه درگذشت، باز هم پدرمان امیدوار بود که به خلافت برسد، اما عمر رضی الله عنه، خلیفه شد و زمانی که مرگش، نزدیک شد، تعیین خلیفه را به شورایی شش‌نفره واگذار کرد که پدرمان، یکی از ایشان بود و شکی نداشت که به خلافت می‌رسد، ولی این بار هم پدرمان، به خلافت نرسید و عثمان رضی الله عنه، به‌عنوان خلیفه تعیین شد. و چون عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید و با پدرمان بیعت شد، به نزاع با وی برخاستند تا آنکه شمشیر کشید و در طلب حق خویش برآمد؛ با این حال، چیزی از امارت، برایش صاف و پاکیزه، جلوه نکرد (و اوضاع، آن‌گونه که می‌خواست، بر وفق مرادش نبود). به‌خدا سوگند، چنین می‌بینم (و بر این باورم) که خداوند، خلافت و نبوت را در ما اهل بیت، جمع نمی‌فرماید؛ مبادا سبک‌سران کوفه، رأی تو را بزنند و تو را (به قیام) فرا بخوانند».[2]

ابن‌عبدالبر، سند این روایت را ذکر نکرده است؛ چنانچه پیداست متن این روایت نیز مخدوش و ناشایست می‌باشد؛ زیرا با رویکرد علی مرتضی رضی الله عنه در امر خلافت و نیز روایت‌هایی که از او در زمینه‌ی تقدیم ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما نقل شده، در تعارض قرار دارد. بنده، در تحلیل وقایع زندگی ابوبکر[3] و عمر[1] رضی‌الله‌عنهما، این موضوع را به‌تفصیل، مورد بررسی قرار داده‌ام.

۱- طبقات (۳۳۵/۱۱)، با سند ضعیف.

۲- الإستیعاب (۳۹۱/۱).

۳- این کتاب، به‌قلم اینجانب به فارسی ترجمه شده است. (مترجم)

تفکر و تدبر حسن رضی الله عنه در نشانه‌های قدرت خداوند

حسن رضی الله عنه در واپسین لحظات زندگی‌اش، به اطرافیان خویش فرمود: «مرا به صحن خانه ببرید تا به ملکوت آسمان‌ها بنگرم (و در نشانه‌های قدرت خداوند، تدبر نمایم)». بدین ترتیب آن بزرگوار را با بسترش به بیرون خانه منتقل کردند؛ وی، سرش را بلند کرد و گفت: «بارخدایا! من، خویشتن را نزد تو می‌بینم[۲] و جان و هستی من، برایم از تمام جان‌ها، عزیزتر است». بدین‌سان از عنایات خاص خداوند عزوجل به حسن رضی الله عنه، این بود که وی، خویشتن را تسلیم رضای خداوند متعال نموده و به اجر و پاداش الهی، امیدوار بود.[۳]

در روایتی آمده است که گفت: «بارخدایا! من، خویشتن را نزد تو می‌بینم و هیچ مصیبتی مانند این، به من نرسیده جز مصیبت (رحلت) رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم».[۴]

آری! بدین ترتیب در آن موقعیت حساسی که جان به لب می‌رسد و انسان، واپسین لحظات حیاتش را سپری می‌کند، حسن رضی الله عنه، با تمام وجود، به سوی خدا روی آورد و با زبان قال و بیان حال، به یگانگی، کبریایی، و عظمت و جبروت الله جل جلاله اقرار نمود. در عباراتی که حسن رضی الله عنه به‌کار برد، مفاهیم خضوع و خشوع به درگاه پرودگار بزرگ و بلندمرتبه، فوران کرد و کمال امیدواری به مهربان‌ترین مهربانان، و دلبستگی به خداوند یکتا، نمایان گشت. حسن رضی الله عنه، هنگام وداع با دنیا، عبادت بزرگی چون اندیشیدن در ملکوت آسمان‌ها و تدبر در نشانه‌های قدرت خداوند را از یاد نبرد و این درس ارزشمند را به ما آموخت که باید همیشه دل به خداوند عزوجل بست و هیچ‌گاه او را از یاد نبرد. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠﴾ (آل‌عمران:۱۹۰)

«همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و دگرگونی شب و روز، نشانه‌هایی(روشن) برای خردمندان (در زمینه‌ی شناخت آفریدگار) وجود دارد».

۱- برادر گرامی، آقای عبدالله ریگی احمدی، این کتاب را به فارسی، ترجمه کرده است. (مترجم)

۲- یعنی چنین گمان می‌کنم که باید دنیا را ترک نمایم، اما با این حال، به رضای تو، راضی‌ام و به اجر و پاداشت، امیدوار. (مترجم).

۳- نگا: البداية و النهاية (۲۰۹/۱۱).

۴- صفة الصفوة (۷۶۲/۱).

حسن رضی الله عنه نگاهی به خویشتن انداخت که برایش از تمام جان‌ها ـ جز رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم ـ عزیزتر بود و سپس به درگاه الهی اذعان و اعتراف نمود که خویشتن را نزد خدا می‌بیند و خود را به او سپرده و به‌رضای او راضی است. خداوند متعال، می‌فرماید:

﴿ وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ٢١ ﴾ (ذاریات:۲۱)

«و در وجود خود شما (نشانه‌های آشکاری برای اهل یقین وجود دارد؛) آیا نمی‌بینید؟»

بدیهی است تفکر و تدبر در آفاق و انفس، و به‌عبارتی: اندیشیدن در نظام گیتی و نیز تدبر در جهان کوچک و پیچیده‌ی وجود انسان)، یکی از عوامل تقویت ایمان است؛ چراکه در جهان هستی و در وجود انسان، نشانه‌ها و دلایل آشکار و واضحی وجود دارد که بیانگر قدرت و عظمت آفریدگار می‌باشد. زیبایی و نظم شگفت‌آور گیتی، حیرت و تعجب دانشمندان و خردمندان را برمی‌انگیزد و جلوه‌ای از گستره‌ی بی‌پایان قدرت الهی و نمودی از علم و دانش نامحدود و گسترده‌ی پروردگار هستی است. گوناگونی و فراوانی موجودات و نعمت‌های جهان آفرینش، بیانگر رحمت بیکران خدای متعال و فضل و احسان بی‌پایانش، نسبت به مخلوقات می‌باشد. اینها، همه، زمینه‌ساز تعظیم و بزرگداشت خداوند متعال است؛ یعنی با وجود این‌همه نعمتی که خداوند متعال، به ما ارزانی داشته، باید سپاس‌گزارش باشیم، همواره او را یاد کنیم و همه‌تن به سوی او روی بیاوریم و با تمام وجود، تسلیم دستوراتش شویم. و این، روح و سرّ ایمان است..[1] اگر در مخلوقات و آفریده‌های خداوند متعال، بیندیشیم، به‌خوبی پی خواهیم برد که همه‌ی مخلوقات، از هر جهت، به خالق و آفریدگار هستی نیازمندند و حتی به‌اندازه‌ی یک چشم به‌هم زدن نیز از او، بی‌نیاز نیستند. در وجود خود ما نیز نشانه‌ها و دلایل آشکاری وجود دارد که بیانگر نیاز همیشگی و گریزناپذیر یکایک ما به خدای متعال است؛ چنین تفکری، انسان را به فروتنی و تواضع وا می‌دارد و سبب می‌شود که انسان مسلمان، با احساس نیاز به پرودگارش، دست دعا و زاری و تضرع، بلند نماید و خداوند را به‌فریاد بخواند و به درگاهش، عرض نیاز کند و از پروردگار مهربان بخواهد که او را زیان‌های دینی و دنیوی، مصون بدارد. بدین ترتیب توکل و اعتماد مسلمان به خدایش، بیشتر می‌شود و بیش از هر زمانی، به فضل و احسان پروردگار چشم می‌دوزد و

۱– ر.ک: شجرة الإيمان، از علامه سعدی رحمه‌الله، ص۴۹؛ الوسطية فی القرآن الكريم، اثر صلابی، ص۲۳۹.

این‌چنین، ایمان، تحقق می‌یابد و عبادت و بندگی، قوت می‌گیرد؛ چراکه دعـا، اصـل و مغـز عبادت است.[۱]

حسن بن علی رضی الله عنه در واپسین لحظه‌های زندگی‌اش، از عبادت بزرگی چون تدبر و تفکـر در نشانه‌های قدرت خداوند جل جلاله غافل نشـد و بـه‌خـوبی، بـه انجـام چنـین عبـادتی پرداخـت و بدین‌سان به ما آموخت که عبادت، دارای مفاهیم گسترده و بزرگی است؛ چنانچه خود را بـه خداوند سپرد و اذعان نمود که خود را نزد خدا می‌پندارد و به اجر و پاداش الهی، امیدوار، و به رضای او، راضی است. صحابه رضی الله عنهم مفهوم احتساب را دریافته بودند و از تمام اعمالشان، امید اجـر و ثـواب داشـتند؛ چنانچـه ابوموسـی رضی الله عنه از معـاذ رضی الله عنه پرسـید: «ای معـاذ! چگونـه قـرآن می‌خوانی؟» پاسخ داد: «اول شب می‌خوابم و پس از اینکه مقداری خوابیدم، بر می‌خیزم و هر اندازه که خداوند، برایم مقدر کرده باشد، قرآن می‌خوانم و همان‌طور که از بیداری‌ام، امیـد اجر و ثواب دارم، از خوابم نیز امید اجر و ثواب دارم»[۲]

خورد و نوش و حتی هم‌بستری مرد با همسرش، در صورتی که بر اساس دستورات الهی و به امید اجر و پاداش باشد، اجر و پاداش الهی را به دنبال دارد. حسن بـن علـی رضی الله عنه در حـالی دار فانی را وداع گفت که خودش را نزد خدا می‌پنداشت و در عبادت تفکر و تدبر و نیـز در عبادت احتساب به‌سر می‌برد و به اجر و پاداش الهی در ازای مصایب، امیدوار بود. حسن رضی الله عنه، زبان حال این آیه‌ی کریمه بود که:

﴿ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُۥ ۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾ ﴾ (انعام:۱۶۳،۱۶۲)

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداسـت کـه پروردگـار جهانیـان مـی‌باشـد (و) هیچ شریکی ندارد؛ و به همین دستور داده شده‌ام. و من، نخستین مسلمانم».

آخرین سخنان حسن رضی الله عنه

۱- التوضیح و البیان لشجرة الإیمان، ص۵۱؛ الوسطیة، اثر صلابی، ص۲۳۹.

۲- بخاری، شماره‌ی ۴۳۴۲.

ابونعیم[1] می‌گوید: زمانی که بیماری حسن رضی الله عنه شدت یافت، آن بزرگوار آه و ناله می‌کرد. شخصی، نزدش آمد و گفت: «ای ابومحمد! چرا آه و ناله سر می‌دهی؟ مگر نه اینکه با جدا شدن روح از کالبدت، نزد پدر و مادرت علی و فاطمه، و نیز نزد پدربزرگ و مادربزرگت نبی (اکرم صلی الله علیه وسلم) و خدیجه می‌روی و به عموهایت حمزه و جعفر، و به دایی‌هایت قاسم و طیب و ابراهیم، و به خاله‌هایت رقیه و ام‌کلثوم و زینب می‌پیوندی؟» راوی می‌گوید: غم و ناله‌ی حسن رضی الله عنه پس از شنیدن این سخن، برطرف شد.[2]

در روایتی آمده است که گوینده‌ی این سخن به حسن رضی الله عنه، برادرش حسین رضی الله عنه بود. حسن رضی الله عنه در پاسخش فرمود: «ای برادرم! من، به امر و خواست خدای متعال، به جایی می‌روم که هرگز نرفته‌ام و تعدادی از مخلوقات خدا را می‌بینم که هیچ‌گاه امثال آنان را ندیده‌ام». آن‌گاه حسین رضی الله عنه گریست.[3]

در روایتی آمده است که حسن رضی الله عنه فرمود: «من، با آن‌چنان امر بزرگ و مسأله‌ی هولناکی مواجه شده‌ام که پیشتر تجربه‌اش را نداشته‌ام».[4]

در کتاب خدا و سنت رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم مسیر و سرنوشت انسان، از آغاز خروج روح از کالبدِ وی تا استقرارش در بهشت یا جهنم، به‌تفصیل بیان شده است. از این‌رو سلف صالح و پیشینیان نیک امت، به‌شدت از سوءخاتمه و فرجام بد می‌ترسیدند؛ هیچ‌کس از عاقبت خویش خبر ندارد و فرجام هر کس، به‌قدری مهم است که ملاک و معیار پذیرش یا عدم پذیرش اعمال، به‌شمار می‌رود. بنابراین مؤمنان، در هر قدمی که برمی‌دارند و در هر حرکتی که می‌کنند، از سوءخاتمه و فرجام بد، می‌ترسند؛ چنانچه خدای متعال، در توصیف مؤمنان می‌فرماید:

﴿ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ ﴾ (مؤمنون:۶۰)

«و دل‌هایشان، ترسان و هراسان است».

۱- نامش، فضل بن دکین است.

۲- البدایة و النهایة (۲۱۰/۱۱).

۳- نگا: تاریخ دمشق (۱۰۹/۱۴).

۴- تهذیب الکمال (۲۵۴/۶)؛ سکب العبرات (۱۴۸/۱).

اهل ایمان، همواره سختی‌های مرگ و مشکلات قبض روح و جان دادن را به‌یاد دارند و مسیری را که فراروی همگان است، خیلی خوب می‌شناسند. رسول‌خدا ﷺ می‌فرمود: (**اللهم هوّن عليّ سكرات الموت**)[1] یعنی: «بارخدایا! سختی‌های مرگ را بر من، آسان بگردان».

وقتی انسان، از سختی‌های مرگ می‌ترسد، مواجه شدن با ملك الموت (فرشته‌ی مرگ) نیز برایش هولناك است و از دیدن او، می‌هراسد و ترس و وحشت، او را فرا می‌گیرد.[2]

قرطبی می‌گوید: مشاهده‌ی ملك الموت (فرشته‌ی مرگ) علیه السلام، آن‌چنان ترس و وحشتی در دل ایجاد می‌کند که غیر قابل توصیف است و تنها کسی، به حقیقت آن پی می‌برد که با آن مواجه شده و آن را با چشم خود دیده است.[3] گذشته از یاد مرگ و ترس از دیدن فرشته‌ی مرگ، باید وقایع هولناك پس از مرگ را نیز به‌یاد داشت؛ چراکه انسان، پس از مردن، نتیجه‌ی آزمون دنیا را می‌بیند. از این‌رو باید بدین نکته بیندیشیم که آیا ما، جزو کسانی خواهیم بود که فرشتگان، به آنان می‌گویند:

﴿ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحْزَنُواْ وَأَبْشِرُواْ بِٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴾ **(فصلت:۳۰)**

«نترسید و غمگین نباشید، و مژده باد شما را به بهشتی که نویدش به شما داده می‌شد».

یا در جرگه‌ی کسانی خواهیم بود که خدای متعال، درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ۙ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَٰرَهُمْ وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ۝٥٠ ﴾ **(انفال:۵۰)**

«(ای پیغمبر!) اگر (آن هول و هراسی را) ببینی (که هنگام مرگ به کافران دست می‌دهد)، بدانگاه که فرشتگان، جان کافران را می‌گیرند و سر و صورت و پشت و روی آنها را می‌زنند (و به ایشان می‌گویند): عذاب سوزان را بچشید، (از مشاهده‌ی این‌همه رنج و ترس، به حال آنان تأسف خواهی خورد)».

رسول‌خدا ﷺ فرموده است: (**مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ**) یعنی: «هرکس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد. و هرکس که ملاقا ت خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات او را

۱- ترمذی، کتاب الجنائز، شماره‌ی۹۷۸.

۲- ر.ک: الإيمان أولا، ص۹۴.

۳- نگا: التذكرة (۱۱۳/۱).

دوست ندارد». عایشه رضی الله عنها گفت: ما مرگ را دوست نداریم. فرمود: (لَيْسَ ذَاك، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ. فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ، فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ. وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حُضِرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ فكَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ)[1] یعنی: «هدف، این نیست. بلکه هنگامی که مرگ به سراغ مؤمن بیاید، او را به خشنودی و بخشش الهی، بشارت می‌دهند. در این هنگام، هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش هست، محبوب‌تر نیست. پس او، ملاقات خدا را دوست دارد و خدا هم ملاقات او را دوست دارد. اما هنگامی که مرگ کافر فرا رسد، او را به عذاب الهی، بشارت می‌دهند. لذا هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش می‌باشد، ناگوارتر نیست. اینجاست که او، ملاقات خدا را دوست ندارد و خدا هم ملاقات او را دوست ندارد».

فشار قبر نیز جزو مسایلی است که همه، آن را تجربه خواهند نمود. رسول‌خدا ﷺ فرموده است: (إِنَّ لِلْقَبْرِ ضَغْطَةً، لَوْ نجا أَحَدٌ مِنْهَا نَجَا مِنْهَا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ)[2] یعنی: «قبر، فشاری دارد که اگر کسی، از آن نجات یابد، آن شخص، سعد بن معاذ خواهد بود». نبی اکرم ﷺ در توصیف قبر فرموده است: (رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ)[3] یعنی: «قبر، باغی از باغ‌های بهشت یا گودالی از گودال‌های جهنم است». ما، رستاخیز و برپایی قیامت را پیش رو داریم. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمْۚ إِنَّ زَلْزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٞ ١ ﴾ (حج:۱)

«ای مردم! از پرودگارتان بترسید (و به یاد روز قیامت باشید). همانا زلزله‌ی قیامت، واقعه‌ی بزرگ (و هراس‌انگیزی) است».

روز قیامت، روزی بس دشوار است؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ يَوْمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ٦ ﴾ (مطففین:۶)

«روزی که مردمان، در پیشگاه پروردگار جهانیان، (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند».

۱- بخاری، شماره‌ی۶۵۰۷.

۲- نگا: مسند احمد (۵۵/۶)، رجال این حدیث، صحیح‌اند.

۳- سنن ترمذی، شماره‌ی۲۵۷۸.

در روز قیامت، تمام انسان‌ها اعم از نخستین انسانی که پا به عرصه‌ی گیتی نهاده (یعنی آدم علیه السلام) تا آخرین فردی که به دنیا می‌آید، حشر خواهند شد؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ ذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّجۡمُوعٞ لَّهُ ٱلنَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّشۡهُودٞ ۝١٠٣ ﴾ (هود:۱۰۳)

«آن، روزی است که مردمان را (برای حساب و کتاب) گرد می‌آورند و روزی است که (از سوی همگان)، مشاهده می‌گردد».

خدای متعال و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم صحنه‌های هراس‌انگیز قیامت را توصیف کرده‌اند؛ چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ كَلَّآ إِذَا دُكَّتِ ٱلۡأَرۡضُ دَكّٗا دَكّٗا ۝٢١ وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا ۝٢٢ وَجِاْيٓءَ يَوۡمَئِذِۭ بِجَهَنَّمَۚ يَوۡمَئِذٖ يَتَذَكَّرُ ٱلۡإِنسَٰنُ وَأَنَّىٰ لَهُ ٱلذِّكۡرَىٰ ۝٢٣ يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي قَدَّمۡتُ لِحَيَاتِي ۝٢٤ ﴾ (فجر:۲۱-۲۴)

«هرگز! (چنین نیست که می‌پندارید). زمانی که زمین، سخت در هم کوبیده می‌شود و صاف و مسطح می‌گردد، و پروردگارت بیاید و فرشتگان، صف در صف حاضر شوند؛ در آن روز، دوزخ را بیاورند؛ در آن روز، انسان، به خود آید، و چنین به‌خودآمدنی، چه سودی به حالش خواهد داشت؟ (بنابراین) خواهد گفت: ای کاش برای زندگی خویش، (نیکی‌ها و حسناتی) پیشاپیش می‌فرستادم».

رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرموه است: (يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَجُرُّونَهَا)[1] یعنی: «روز قیامت جهنم را در حالی می‌آورند که هفتاد هزار مهار دارد و با هر مهاری، هفتاد هزار فرشته، همراهند و آن را می‌کشند». به‌راستی چه صحنه‌ی وحشتناکی است! آن‌چنانکه دل‌ها را پاره‌پاره می‌کند. از ترس آن روز هولناک بود که حسن بن علی رضی الله عنه فرمود: «من، این ننگ و عار را بر آتش جهنم ترجیح می‌دهم».[2] حسن رضی الله عنه از این ترسید که در پیشگاه الهی درباره‌ی خون مسلمانان، مورد بازخواست قرار گیرد. چراکه رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: (أول ما يقضى بين الناس في الدماء)[3] یعنی: «نخستین چیزی که میان مردم در مورد آن داوری می‌شود، درباره‌ی خون‌ها (قتل‌ها) است».

۱- مسلم، کتاب صفة النار؛ صحیح الجامع، شماره‌ی۸۰۰۱.

۲- تاریخ دمشق (۸۸/۱۴).

۳- بخاری (۶۸۶۴).

رسول‌خداصلى الله عليه وسلم در بیان یکی از صحنه‌های هولناک قیامت فرموده است: (يَجِيءُ الْمَقْتُولُ بِالْقَاتِلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَاصِيَتُهُ وَرَأْسُهُ بِيَدِهِ وَأَوْدَاجُهُ تَشْخَبُ دَمًا يَقُولُ يَا رَبِّ هَذَا قَتَلَنِي حَتَّى يُدْنِيَهُ مِنْ الْعَرْشِ)[1] یعنی: «روز قیامت، مقتول، در حالی که موی پیشانی و سر قاتل را گرفته و از رگ گردن وی، خون، جاری است، قاتل را می‌آورد و می‌گوید: ای پروردگارم! این، مرا کشت؛ آن چنانکه او را به عرش نزدیک می‌کند».[2]

آری! چه روز سخت و وحشتناکی، پیش روی ما قرار دارد! وقتی سردار جوانان بهشت، از آن روز هولناک، هراس دارد، حال ما و امثال ما چگونه خواهد بود؟! همه‌ی ما باید عبرت بگیریم و برای آن‌چنان روزی، تلاش نماییم و عمل نیک انجام دهیم و از خدای متعال بخواهیم که ما را مشمول عفو و مهربانی خویش قرار دهد که او، بس مهربان، بردبار و بخشاینده است.

خاکسپاری حسنرضي الله عنه در قبرستان بقیع

حسنرضي الله عنه در واپسین لحظات زندگی‌اش به برادرش حسینرضي الله عنه فرمود: «مرا در کنار پدرم (یعنی رسول‌خداصلى الله عليه وسلم) دفن نمایید، مگر اینکه بیم درگیری و خونریزی وجود داشته باشد؛ در این صورت به‌خاطر من، هیچ خونی به زمین نریزید و مرا در قبرستان (عمومی) مسلمانان دفن کنید». زمانی که حسنرضي الله عنه وفات نمود، حسینرضي الله عنه و همراهانش، مسلح شدند. ابوهریرهرضي الله عنه، حسینرضي الله عنه را سوگند داد و فرمود: «وصیت برادرت را یادآوری می‌کنم که دستور داد اگر بیم خونریزی وجود داشت، مرا در گورستان عمومی مسلمانان، دفن کنید». گفتنی است: مروان بن حکم، از خاکسپاری حسنرضي الله عنه در کنار رسول‌خداصلى الله عليه وسلم جلوگیری کرد. البته ابوهریره، جابر بن عبدالله، ابن‌عمر، عبدالله بن جعفر و مسور بن مخرمه و عده ای دیگر، میانجیگری کردند و سرانجام با موافقت حسینرضي الله عنه، پیکر حسنرضي الله عنه را به **بقیع‌الغرقد** منتقل نمودند و در کنار مادرش، زهرای بتول رضی‌الله‌عنها به خاک سپردند.[3]

۱- روایت ترمذی، نسائی و ابن ماجة؛ آلبانی رحمه الله، این حدیث را صحیح دانسته است، نگا: صحیح الجامع، شماره (۸۰۳۱).

۲- کنایه از آن دارد که مقتول، خواهان تلافی و اعاده ی حق خویش می شود و حاکی از آنست که خداوند متعال، به عدل خویش، به داد وی می رسد.

۳- نگا: الدوحة النبوية الشريفة. ص۹۸.

در مورد چگونگی خاکسپاری حسن بن علی﵄، روایات ضعیفی نقل شده و این فرصت را در اختیار غرض‌ورزان قرار داده است که با سوءاستفاده از این روایات ضعیف، در جهت اهداف شوم خویش، دسیسه نمایند و به طرح مسایلی بی‌اساس و دروغین بپردازند. چنانچه ادعا کرده‌اند که ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی‌الله‌عنها، از خاکسپاری حسن﵄ در کنار رسول‌خدا ﷺ و ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما جلوگیری کرده و گفته است: «نفرِ چهارمی، اینجا دفن نخواهد شد؛ زیرا اینجا خانه‌ی من است که رسول‌خدا ﷺ در دوران حیاتش، آن را به من داد». این روایت، صحیح نیست و سندش، مجهول می‌باشد.[1]

ابن‌تیمیه رحمه‌الله، بر اساس روایات صحیح ثابت نموده که عایشه رضی‌الله‌عنها، به درخواست حسن﵄ برای خاکسپاری جنازه‌اش در کنار رسول‌خدا ﷺ، پاسخ مثبت داده بود. چراکه حسن﵄ پیش از وفاتش، این درخواست را با عایشه رضی‌الله‌عنها در میان نهاد و عایشه رضی‌الله‌عنها نیز موافقت کرد که حسن﵄ را در خانه اش دفن نمایند. اما عده‌ای دیگر، مانع از خاکسپاری حسن﵄ در کنار رسول‌خدا ﷺ شدند و گفتند: چون عثمان﵁، در آنجا دفن نشده، پس هیچ کس دیگر هم نباید آنجا دفن شود. از این‌رو چیزی نمانده بود که آشوب به‌پا شود.[2] در این‌باره نیز روایات بی‌اساسی نقل شده است. چنانچه در برخی از کتاب‌های تاریخ آمده است که ابان بن عثمان بن عفان گفت: خیلی عجیب است که پسرِ قاتل عثمان در جوار رسول‌خدا ﷺ و ابوبکر و عمر، دفن شود، حال آنکه امیرمؤمنان، شهید مظلوم در بقیع‌الغرقد، به خاك سپرده شد![3] سند این روایت، واقعاً ضعیف است و متن ناشایستی دارد. در کتاب‌های تاریخ، روایاتی وجود دارد که بیانگر جلوگیری مروان بن حکم از خاکسپاری حسن﵄ در جوار رسول‌خدا ﷺ می‌باشد؛ گفتنی است: تمامی این روایات، ضعیف است. دکتر محمد صامل سلمی، ضمن تحقیق خویش بر کتاب طبقات، بدین موضوع پرداخته و ضعف روایات مورد اشاره را، بیان نموده است.[4]

اینك به بیان روایت صحیحی می‌پردازیم که درباره‌ی خاکسپاری حسن﵄، نقل شده است:

١- ر.ک: سیر أعلام النبلاء (٢٧۶/٣).

٢- ر.ک: الفتاوی (٢٢٢/٢٧).

٣- طبقات (٣۵۵/١)، سند این روایت، به‌شدت ضعیف است.

۴- ر.ک: طبقات (٣۵۶/١، ٣۶۴، ٢۵٧).

ابوحازم روایت نموده که حسنؓ در واپسین لحظات زندگی‌اش به برادرش حسینؓ فرمود: «مرا در کنار پدرم (یعنی رسول‌خداﷺ) دفن نمایید، مگر اینکه بیم درگیری و خونریزی وجود داشته باشد؛ در این صورت به‌خاطر من، هیچ خونی به زمین نریزید و مرا در قبرستان (عمومی) مسلمانان دفن کنید». زمانی که حسنؓ وفات نمود، حسینؓ و همراهانش، مسلح شدند. ابوهریرهؓ، حسینؓ را سوگند داد و فرمود: «وصیت برادرت را یادآوری می‌کنم که دستور داد اگر بیم خونریزی وجود داشت، مرا در گورستان عمومی مسلمانان، دفن کنید». راوی می‌گوید: ابوهریرهؓ آن‌قدر پافشاری کرد که حسینؓ موافقت نمود و آن‌گاه حسنؓ را در بقیع‌الغرقد به خاک سپردند. ابوهریرهؓ فرمود: «اگر پسر موسیؑ را می‌آوردند تا در کنار پدرش، به خاک بسپارند و عده‌ای، مانعِ خاکسپاری وی در کنار پدرش، می‌شدند، آیا چنین کاری، ظلم و ستم نبود؟» گفتند: آری. فرمود: «این، پسر پیامبر خداست که پیکرش را آورده‌اند تا در کنار پدرش دفن نمایند».[1] بیماری حسنؓ، چهل روز طول کشید[2] و چون دار فانی را وداع گفت، سعید بن عاصؓ، به درخواست حسینؓ جلو شد و نماز جنازه‌ی حسنؓ را امامت داد. سعید بن عاص، در آن زمان، والی مدینه بود و در هیچ‌یک از فتنه‌ها و جنگ‌هایی که میان مسلمانان روی داد، حاضر نشد و با معاویهؓ نجنگید. وی، در زمان عثمان بن عفانؓ، امارت کوفه را بر عهده داشت. سعید بن عاص، شخصی سخنور بود و شیوه‌ی سخن گفتنش، به شیوه‌ی سخن گفتن رسول‌خداﷺ شباهت داشت؛ از این‌رو از سوی عثمان بن عفانؓ مأموریت یافت که با مأموران کتابت قرآن، همکاری کند.[3] زمانی که حسنؓ وفات نمود، ابوهریرهؓ کنار درب ورودی مسجد النبی ایستاد و در حالی که می‌گریست، با صدای بلند، فریاد برآورد: «ای مردم! بگریید که امروز، جگرگوشه‌ی رسول‌خداﷺ، درگذشت».[4] آن‌چنان جمعیتی در تشییع جنازه‌ی حسنؓ شرکت کردند که بقیع، از کثرت ازدحام، دیگر گنجایش هیچ‌کس را نداشت؛[5]

۱- طبقات (۳۴۰/۱) با سند صحیح.
۲- نگا: المستدرک علی الصحیحین (۱۹۰/۳).
۳- نگا: سیر أعلام النبلاء (۴۴۸/۳).
۴- البدایة و النهایة (۲۱۱/۱۲)؛ الدوحة النبویة الشریفة، ص۹۸.
۵- البدایة و النهایة (۲۱۱/۱۲)؛

حتی جای سوزن انداختن هم نبود.[۱] حسن رضی الله عنه، شخصیتی بردبار، فاضل و پرهیزگار بود و هیچ رغبتی به دنیا و مقام‌های دنیوی نداشت؛ از این‌رو دنیا و پست و مقامش را به امید دستیابی به نعمت‌های ماندگار و جاوید خداوندی، رها کرد.

ذهبی رحمه‌الله درباره‌ی حسن رضی الله عنه می‌گوید: این امام، آقا و زیباروی، خردمند، باوقار، بخشنده، پرهیزگار، دین‌دار، ستوده و بزرگوار بود.[۲] رحمت و رضوان خداوند، بر حسن مجتبی باد؛ خدای متعال، ما را در کنار آن بزرگوار، با بهترین بندگان خویش اعم از پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان، یک‌جا بگرداند. به‌راستی که سیرت حسن مجتبی رضی الله عنه، آکنده از درس‌ها و آموزه‌های فراوانی است باید سرمشق اهل خرد و مسلمانان قرار بگیرد.

درآمدی بر سال وفات حسن مجتبی رضی الله عنه

بیشتر تاریخ‌نگاران و علمای سیرت، سال **۴۹** هجری را سال وفات حسن رضی الله عنه دانسته‌اند.[۳] البته سال **۵۰**[۴] و **۵۱**[۵] هم گفته شده است. دکتر خالد الغیث، سال **۵۱** هجری را سال وفات حسن رضی الله عنه دانسته، و قول بخاری رحمه‌الله نیز همین است.[۶]

بنده نیز همین قول را ترجیح می‌دهم و معتقدم که حسن رضی الله عنه در سال **۵۱** هجری، درگذشته است. جعفر صادق رحمه‌الله می‌گوید: حسن رضی الله عنه **۴۷** سال، عمر نمود.[۷] ذهبی می‌گوید: روایت منسوب به جعفر صادق مبنی بر اینکه حسن رضی الله عنه **۵۸** سال، عمر کرده است، نادرست می‌باشد.[۸] دکتر خالد الغیث، عمر حسن رضی الله عنه را **۴۸** سال دانسته و در تأیید گفتارش، به سخن ابن‌عبدالبر، استناد نموده که گفته است: حسن بن علی رضی الله عنهما، نیمه‌ی ماه رمضان سال سوم هجری، چشم به جهان گشود. و این، صحیح‌ترین روایت در این زمینه می‌باشد.[۹]

۱- نگا: طبقات (۳۵۱/۱).

۲- سیر أعلام النبلاء (۲۵۳/۳).

۳- تاریخ خلیفة، ص۲۰۹؛ أنساب الأشراف (۶۴/۳)؛ تهذیب الکمال (۲۵۶/۶).

۴- الأبناء بأنباء و تواریخ الخلفاء، فتح الباری (۱۲۰/۷)

۵- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، ص۴۰۲.

۶- نگا: مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، ص۴۰۲؛ سیر أعلام النبلاء (۲۷۷/۳).

۷- نگا: سیر أعلام النبلاء (۲۷۷/۳).

۸- همان.

۹- الإستیعاب (۳۸۴/۱).

ابن‌حجر رحمه‌الله نیز همین تاریخ را به‌عنوان زادروز حسنؓ تأیید نموده است.[۱] از این‌رو حسنؓ هنگام وفاتش، ۴۸ سال داشت.[۲]

به‌هر حال حسن بن علیؓ توسط عده‌ای خیانتکار، به شهادت رسید و این افتخار بزرگ، نصیبش گشت که با عملی ساختن برنامه‌ی اصلاحی بی‌نظیرش، تأثیر به‌سزایی در وحدت و یک‌پارچگی امت اسلامی و بازگشت نقش‌آفرینی مسلمانان در کاروان تمدن و نشر و گسترش دین خدا در سراسر گیتی داشته باشد. بنابراین امت اسلامی، مدیون این آقای بزرگوار است که پرچمدار اتحاد و همبستگی امت اسلام بود و به فتنه‌های داخلی جامعه، پایان داد و با جهاد و تلاش زیبا و صبر و شکیبایی باشکوهش، اسوه و زبانزد همگان در طول تاریخ قرار گرفت و آن‌چنان رویکردی از خود، به‌یادگار گذاشت که تاریخ، آن را برای ما حفظ نموده است و گذشت شب و روز، و بلکه سپری شدن سال‌ها و قرن‌ها، آن را از یاد مردم و مسلمانان آگاه و روشن‌ضمیر، محو نخواهد کرد.

بنده، این کتاب را در تاریخ ۲۱ صفر سال ۱۴۲۵ هجری برابر با ۲۰۰۴/۴/۱۱ میلادی، ساعت ۲۱:۴۵ به‌پایان رساندم. فضل و دهش الهی همواره، بنده‌نوازی کرده است. از خدای متعال می‌خواهم که این عمل را بپذیرد و ما را به رفاقت و همراهی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان مکرم بفرماید. خداوند متعال می فرماید:

﴿ مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝٢ ﴾ (فاطر:۲)

«خداوند، هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند و از هر چیزی که خداوند، جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را روانه سازد و خداوند، توانا و حکیم است (که توانایی هر کاری را دارد و هر کاری را با حکمت انجام می‌دهد)».

در پایان، با قلبی خاشع و توبه‌کار به درگاه الله متعال، می‌ایستم و به فضل و بخشش او بر خود، اعتراف می‌کنم که او، همواره فضل و کرم فرموده و مرا یاری رسانده است. به خاطر آن همه منتی که همواره بر من نهاده، او را می‌ستایم و با توسل به صفات والا و نامهای نیکش، از او می‌خواهم که این عمل را خالص به رضای خویش بگرداند و برای بندگانش،

۱- الإصابة (۶۸/۲).

۲- مرويات خلافة معاوية، ص۴۰۲.

سودمند قرار دهد؛ از او می‌خواهم که به هر حرفی که در این موضوع نوشته‌ام، مرا مستحق ثواب بگرداند و آن را بر ترازوی نیکی‌هایم بیفزاید. از همه‌ی مسلمانانی که این کتاب را می‌خوانند، می‌خواهم که این بنده‌ی نیازمند به عفو و غفران الهی را از یاد نبرند و در دعاهایشان، رحمت و رضوان خداوند را برای این بنده مسألت کنند.

﴿ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٩ ﴾

«پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاس‌گزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای و توفیقم ده تا کارهای نیکی انجام دهم که تو، از آن‌ها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود، از زمره‌ی بندگان نیک و شایسته‌ات بگردان.

سبحانک اللهم و بحمدک أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک و أتوب إلیک

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

کتاب‌نامه‌ی مؤلف

۱- سير أعلام النبلاء: شمس‌الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، چاپ دوم، مؤسسه‌ی الرسالة، بيروت، ۱۴۰۲هـ.

۲- نسب قريش: ابوعبدالله مصعب بن عبدالله زبيري، دارالمعارف، قاهره.

۳- الدوحة النبوية الشريفة: دكتر فاروق حمادة، دارالقلم، دمشق، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ.

۴- الذرية الطاهرة النبوية: محمد بن احمد بن حماد دولابي؛ تخريج احاديث: سعد المبارك الحسن، انتشارات دارالسلفية، كويت، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.

۵ - الطبقات الكبري: محمد سعد بن منيع زهري، دار صادر، بيروت، بي‌تا.

۶ - مسند احمد، المكتب الإسلامي، بيروت، لبنان.

۷- صحيح ابن‌حبان: ابوحاتم بن حبان بستي، تحقيق: شعيب ارناؤوط و حسين الأسد، مؤسسه‌ي الرسالة، چاپ اول، ۱۴۰۴هـ.

۸ - المستدرك علي الصحيحين: ابوعبدالله محمد بن عبدالله نيشابوري، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.

۹- معجم الطبراني الكبير: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني، چاپ دوم، مكتبة العلوم و الحكم، ۱۴۰۶هـ.

۱۰- منهج التربية النبوية للطفل: محمد نور بن عبدالحفيظ سويد، مؤسسه‌ي الريان، بيروت لبنان، المنار الإسلامية، چاپ پنجم، ۱۴۱۴هـ.

۱۱- الحسن بن علي و دوره السياسي: فتيخان كردي، چاپ نشده.

۱۲- صحيح البخاري: ابوعبدالله محمد بن اسماعيل بخاري، دار الفكر، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.

۱۳- تسمية المولود: بكر عبدالله ابوزيد، دار العاصمة، چاپ سوم، ۱۴۱۶هـ.

۱۴- موسوعة تربية الأجيال: نصر صنقري، دار الإيمان، اسكندرية، چاپ اول.

۱۵- صحيح مسلم: تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ دوم، ۱۹۷۲م.

۱۶- سنن الترمذي: ابوعيسي محمد بن عيسي ترمذي، دارالفكر، ۱۹۳۸م.

۱۷- ذخائر العقبي في مناقب ذوي القربي: ابوالعباس احمد بن محمد طبري مكي، مكتبة الصحابة، شارجه، امارات.

۱۸- المعجم الطبراني الصغير: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني.

۱۹- موسوعة عظماء حول الرسول: خالد العك.

۲۰- سيرة آل بيت النبي الأطهار: مجدي فتحي السيد، انتشارات توفيقية.

۲۱- الإصابة في تمییز الصحابة: احمد بن علي بن‌حجر، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱٤۱٥هـ.

۲۲- الإستیعاب في معرفة الأصحاب: ابوعمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبر، دار الجیل، بیروت، چاپ اول، ۱٤۱۲هـ.

۲۳- میزان الإعتدال في نقد الرجال: محمد بن عثمان ذهبي، تحقیق: علي البجاوي، دار إحیاء الکتب العربیة، چاپ اول، قاهره.

۲٤- لسان المیزان: احمد بن علي بن‌حجر، حیدرآباد دکن، چاپ دائرة المعارف العثمانیة، ۱٤۱۳هـ.

۲٥- البدایة و النهایة: ابوالفداء حافظ ابن‌کثیر دمشقي، دار الریان، چاپ اول، ۱٤۰۸هـ.

۲٦- تقریب التهذیب: ابن‌حجر.

۲۷- دائرة المعارف البریطانیة.

۲۸- جمهرة أنساب العرب: علي بن احمد بن حزم اندلسي، تحقیق: عبدالسلام هارون، قاهره، ۱۳۸۲هـ.

۲۹- فضائل الصحابة: ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل، دار ابن‌الجوزي، عربستان سعودي، چاپ دوم، ۱٤۲۰هـ.

۳۰- تحفة الأحوذي لشرح سنن الترمذي: محمد عبدالرحمن مبارکپوري، تصحیح: عبدالرحمن محمد عثمان، چاپ اعتماد، نشر محمد عبدالمحسن.

۳۱- منهاج السنة: ابن‌تیمیه، تحقیق: محمد رشاد سالم، مؤسسه‌ي قرطبه.

۳۲- التبیین في أنساب القرشیین: موفق الدین ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد ابن قدامة المقدسي، تحقیق: محمد نایف الدلیمي، عالم الکتب، چاپ دوم.

۳۳- الشیعة و أهل البیت: احسان الهي ظهیر، چاپ دهم.

۳٤- نساء أهل البیت: منصور عبدالحکیم، التوفیقیة.

۳٥- المرتضي ابوالحسن علي بن أبي‌طالب: ابوالحسن ندوي، دارالقلم.

۳٦- السیرة النبویة: ابن‌هشام، دار إحیاء التراث، چاپ دوم، ۱٤۱۷هـ.

۳۷- تاریخ الإسلام: محمد احمد بن عثمان ذهبي، دار الکتاب العربي، چاپ اول، ۱٤۰۷هـ.

۳۸- دلائل النبوة: بیهقي.

۳۹- مجمع الزوائد و منبع الفوائد: نورالدین علي بن ابي‌الهیثمي، دار الکتاب العربي، بیروت، چاپ دوم، ۱٤۰۲هـ.

٤۰- سنن ابن‌ماجة: حافظ ابوعبدالله محمد بن زید قزویني، دار الفکر.

٤۱- أسد الغابة في معرفة الصحابة: عزالدین ابن‌اثیر، ابوالحسن بن علي بن محمد جزري، دار إحیاء التراث العربي، بیروت، چاپ اول، ۱٤۱۷هـ.

٤٢- حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، دار الكتب العلمية، بيروت.

٤٣- صحيح السيرة النبوية: ابراهيم العلي، دارالنفائس، چاپ سوم، ١٤٠٨ه.

٤٤- صفة الصفوة: امام ابوالفرج ابن‌الجوزي، دار المعرفة، بيروت.

٤٥- التاريخ الإسلامي مواقف و عبر: دكتر عبدالعزيز عبدالله الحميدي، دار الدعوة، اسكندريه، دارالأندلس الخضراء، جدة، چاپ اول، ١٤٠٨ه.

٤٦- من معين السيرة: صالح احمد الشامي، المكتب الإسلامي، چاپ دوم، ١٤١٢ه.

٤٧- السيرة النبوية: علي محمد صلابي، دار الإيمان، اسكندريه.

٤٨- صحيح سنن أبي‌داود: محمد ناصر الدين آلباني، مكتب التربية العربي، رياض، چاپ اول، ١٤٠٥ه.

٤٩- أسمي المطالب في سيرة أميرالمؤمنين علي بن أبي‌طالب: علي محمد صلابي، دار الفجر، قاهره.

٥٠- العقيدة في أهل البيت بين الإفراط و التفريط: دكتر سليمان بن سالم بن رجاء السحيمي، مكتبة الإمام البخاري، چاپ اول، ١٤٢٠ه.

٥١- السنن الكبري: حافظ احمد بن حسين بيهقي، چاپ دارالمعارف، بيروت، توزيع: مكتبة المعارف رياض.

٥٢ - الإنتصار للصحب و الآل من إفتراءات السماوي الضال: دكتر ابراهيم الرحيلي، مكتبة الغرباء الأثرية، چاپ اول، ١٤١٨ه.

٥٣ - ديوان محمد اقبال.

٥٤ - أحاديث بشأن السبطين: عثمان الخميس. بي‌جا.

٥٥ - الإحسان في تقريب صحيح ابن‌حبان: ابوالحسين الأمير علاءالدين علي بن بلبان، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ١٩٨٧م.

٥٦ - الشريعة: آجري، تحقيق: عبدالله الدميجي، دارالوطن، چاپ اول، ١٤١٨ه.

٥٧ - النهاية في غريب الحديث: ابن‌اثير، تحقيق: طاهر احمد الزاوي و محمود محمد الطناحي.

٥٨ - فتح‌الباري: ابن‌حجر عسقلاني، دارالمعرفة، بيروت.

٥٩ - تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف: جمال‌الدين ابوالحجاج يوسف بن زكي عبدالرحمن المزي، دارالقيمة.

٦٠ - شرح النووي علي صحيح مسلم: ابوزكريا محي الدين يحيي بن شرف نووي، درگذشته‌ي سال٦٧٦ه/ ١٣٤٠م.

٦١ - شرح فتح‌القدير: كمال‌الدين محمد بن عبدالواحد معروف به ابن‌همام، چاپ دارالفكر، بيروت، چاپ دوم، ١٣٩٧ه.

٦٢ – الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف علي مذهب الإمام احمد: علاءالدين ابوالحسن علي بن سليمان مرداوي.
٦٣ – معالم السنن، ابوسليمان محمد خطابي، المكتبة العلمية، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠١هـ.
٦٤ – الأم: محمد بن ادريس شافعي، تصحيح: محمد زهري النجار، نشر دارالمعرفة، بيروت.
٦٥ – المجموع شرح المهذب: نووي، نشر دارالفكر.
٦٦ – حاشية رد المختار علي الدر المختار معروف به حاشية ابن‌عابدين: محمد يمان عمر دمشقي، مشهور به ابن‌عابدين، چاپ دوم، چاپ البابي الحلبي، مصر.
٦٧ – بلغة السالك لأقرب المسالك إلي مذهب الإمام مالك: احمد بن محمد صاوي مالكي، دارالمعرفة، بيروت، ١٣٩٨هـ.
٦٨ – حاشية الدسوقي علي الشرح الكبير: محمد احمد بن عرفة الدسوقي، نشر دارالفكر.
٦٩ – شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ابوالفلاح عبدالحي بن عماد حنبلي، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٧٠– المنتقي شرح موطأ: ابوالوليد سليمان بن خلف باجي، دار الكتاب العربي، چاپ چهارم، ١٤٠٤ هـ.
٧١– الإختيارات الفقهية من فتاوي شيخ‌الإسلام ابن‌تيمية: علاءالدين ابوالحسن بن علي بن محمد بعلي، تحقيق: محمد حامد الفقي، دار المعرفة، بيروت.
٧٢– إعلام الموقعين: ابن‌القيم، دار الجيل، بيروت.
٧٣– مختارات من أدب العرب: ندوي، دار ابن‌كثير، دمشق.
٧٤– حقبة من التاريخ: عثمان خميس، دارالإيمان، اسكندريه.
٧٥– ثم أبصرت الحقيقة: محمد سالم الحضر، دارالإيمان، اسكندريه، چاپ ٢٠٠٣م.
٧٦– دراسات في الفرق: دكتر احمد جلي، چاپ اول، ١٤٠٦هـ.
٧٧– الإمامة و النص، فيصل نور، بي‌چا.
٧٨– وسطية أهل السنة بين الفرق: دكتر محمد باكريم محمد با عبدالله، دارالراية، رياض، چاپ اول، ١٤١٥هـ.
٧٩– زاد المعاد في هدي خير العباد: ابوعبدالله محمد بن ابي‌بكر معروف به ابن‌قيم، چاپ اول، ١٣٩٩هـ.
٨٠– السيرة النبويه في ضوء القرآن و السنة: محمد ابوشهبة، دارالقلم، دمشق، چاپ سوم، ١٤١٧هـ.
٨١ – مقدمة ابن‌خلدون.
٨٢ – الإمام الزهري: محمد شراب، دارالقلم، دمشق.
٨٣ – استخلاف أبوبكر الصديق: جمال عبدالهادي، دكتر محمد رفعت جمعه، دارالوفاء، المنصورة، چاپ اول.

۸٤ – أبوبکر رجل الدولة: مجدي حمدي، دارطيبة، رياض، چاپ اول.
۸۵– عصر الخلافة الراشدة: دکتر اکرم ضياء العمري، چاپ اول، مکتبة العلوم و الحکم، مدينهٔ منوره.
۸٦ – الأنصار في العصر الراشدي: حامد محمد الخليفة، دار الصحابة.
۸۷ – الإنشراح و رفع الضيق بسيرة أبي‌بکر الصديق: علي محمد صلابي، دارالإيمان، اسکندريه.
۸۸ – الإسلام و أصول الحکم: محمد عمارة.
۸۹ – عقيدة أهل السنة في الصحابة الکرام: ناصر بن علي بن عائض حسن الشيخ، مکتبة الرشد، رياض، چاپ اول، ۱٤۱۳هـ.
۹۰– أباطيل يجب أن تمحي من التاريخ: دکتر ابراهيم علي شعوط، المکتب الإسلامي، چاپ ششم، ۱٤۰۸هـ.
۹۱– تاريخ بغداد، خطيب بغدادي: دار الغرب الإسلامي، بيروت.
۹۲– الإبانة عن أصول الديانة: ابوالحسن علي بن اسماعيل اشعري، چاپ دوم، دانشگاه اسلامي مدينه.
۹۳– الإنصاف فيما يجوز اعتقاده و لايجوز الجهل به: ابوبکر بن طيب باقلاني، تحقيق: عماد الدين احمد حيدر، نشر عالم الکتب، بيروت، چاپ اول.
۹٤– دراسات في عهد النبوة و الخلافة الراشدة: دکتر عبدالرحمن الشجاع، دارالفکر المعاصر، چاپ اول، ۱٤۱۹هـ.
۹۵– صحيح سنن ابن‌ماجة: محمد ناصرالدين آلباني، منشورات المکتب الإسلامي.
۹٦– تاريخ الأمم و الملوك: ابوجعفر طبري، دارالفکر، بيروت، چاپ اول، ۱٤۰۷هـ.
۹۷– معجم الطبراني الأوسط: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني.
۹۸– أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية: دکتر ناصر القفازي، دارالرضا، مصر، چاپ سوم.
۹۹– الإرشاد إلي قواطع الأدلة في أصول الإعتقاد: ابوالمعالي جويني، تحقيق: محمد يوسف موسي و علي عبدالمنعم، مکتبة الخانجي، مصر.
۱۰۰– خلافة علي بن أبي‌طالب و ترتيب و تهذيب کتاب البداية و النهاية: محمد صامل سلمي، دارالوطن، چاپ اول، ۱٤۲۲هـ.
۱۰۱– تاريخ اليعقوبي: داربيروت، چاپ ۱٤۰۰هـ.
۱۰۲– الکامل في التاريخ: ابن‌اثير، تحقيق: علي شيري، دارإحياءالتراث العربي، بيروت، چاپ اول.
۱۰۳– الشوري بين الإصالة و المعاصرة: عزالدين تميمي، دارالبشير، چاپ اول، ۱٤۰۵هـ.
۱۰٤– تاريخ خليفة بن خياط: ابوعمر خليفة بن خياط بن أبي‌هبيرة الليثي، تحقيق: اکرم ضياء العمري، چاپ دوم، مؤسسهٔ الرسالة و دار القلم، چاپ۱۳۹۷هـ.

۱۰۵- قصة بعث أبي‌بكر جيش أسامة: دكتر فضل الهي، دار ابن‌حزم، بيروت، چاپ سوم، ۱٤۲۰هـ.
۱۰٦- تاريخ الدعوة إلي الإسلام في زمن الرسولﷺ و الخلفاء الراشدين: دكتر جميل عبدالله مصري، مكتبة الدار، مدينه‌ي منوره، چاپ اول، ۱٤۰۷هـ.
۱۰۷- عبقرية الصديق: عباس محمود عقاد، المكتبة العصرية، بيروت.
۱۰۸- الصديق أبوبكر: محمد حسين هيكل، دار المعارف مصر، چاپ ۱۹۷۱.
۱۰۹- حركة الردة: دكتر علي العتوم، مكتبة الرسالة، عمان، چاپ دوم، ۱۹۹۷م.
۱۱۰- مشكاة المصابيح: تحقيق: محمد ناصر الدين آلباني، المكتب الإسلامي.
۱۱۱- تحفة المودود بأحكام المولود: المكتبة العصرية، بيروت، چاپ اول، ۱٤۲۲هـ.
۱۱۲- الخلافة و الخلفاء الراشدون بين الشوري و الديمقراطية: سالم بهنساوي، مكتبة المنار الإسلامية، كويت، چاپ دوم، ۱۹۸٦م.
۱۱۳- فقه التمكين في القرآن و السنة: دكتر علي محمد صلابي، دارالوفاء، المنصورة، چاپ اول، ۱٤۲۱هـ.
۱۱٤- تفسير الطبري.
۱۱۵- تاريخ دمشق الكبير: ابوالقاسم علي بن حسن بن هبة الله شافعي، دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ۱٤۲۱هـ.
۱۱٦- الخراج: امام ابويوسف، منشورات مكتبة الرياض الحدية، بي‌چا.
۱۱۷- مصنف في الأحاديث و الآثار، ابن ابي‌شيبة، دارالتاج، بيروت.
۱۱۸- عقائد الثلاثة و السبعين فرقة: ابومحمد يمني، تحقيق: محمد عبدالله زربان غامدي، مكتبة دار العلوم، چاپ اول، ۱٤۱٤هـ.
۱۱۹- تهذيب التهذيب: احمد بن علي بن‌حجر، دار صادر، بيروت.
۱۲۰- مختصر التحفة الإثني عشرية: محمود شكري آلوسي، تحقيق: محب الدين خطيب، قاهره ۱۳۷۳هـ.
۱۲۱- علي بن أبي‌طالب مستشار أمين للخلفاء الراشدين: دكتر محمد عمر الحاجي، دار الحافظ دشمق، چاپ اول، ۱۹۹۸م.
۱۲۲- فقه السيرة: محمد سعيد رمضان بوطي، چاپ يازدهم، ۱۹۹۱م، دارالفكر دمشق.
۱۲۳- المختصر من كتاب الموافقة بين أهل البيت و الصحابة: زمخشري، تحقيق: سيد ابراهيم صادق، دارالحديث.
۱۲٤- النهي عن سب الأصحاب و ما فيه من الإثم و العقاب: محمد عبدالواحد مقدسي، تحقيق: عبدالرحمن تركي، مؤسسه‌ي الرسالة، چاپ اول.
۱۲۵- النضرة في مناقب العشرة: ابوجعفر احمد، مكتبة القيمة، قاهره.

۱۲۶– أضواء البيان في تاريخ القرآن: صابر حسن محمد ابوسليمان، عالم الكتب، چاپ اول، ۱٤۲۱هـ.

۱۲۷– تيسير الكريم المنان في سيرة عثمان بن عفان، دكتر علي محمد صلابي، دار ابن‌كثير، چاپ اول، ۱٤۲٤هـ.

۱۲۸– الخليفة الفاروق عمر بن الخطاب: عبدالرحمن عبدالكريم العاني و دكتر حسن فاضل زعين، دارالشؤون الثقافية العامة، بغداد، چاپ۱۹۸۹م.

۱۲۹– أوليات الفاروق: دكتر عبدالكافي القرشي، المكتب الإسلامي، بيروت، مكتبة الحرمين رياض، چاپ اول، ۱٤۰۳ هـ.

۱۳۰– الخلفاء الراشدون: خالدي، دارالقلم، دمشق.

۱۳۱– أشهر مشاهير الإسلام في الحرب و السياسة: رفيق العظم، دارالرائد العربي، بيروت، چاپ ششم، ۱٤۰۲هـ.

۱۳۲– مرويات أبي‌مخنف في تاريخ الطبري: يحيي ابراهيم اليحيي، دار العاصمة، رياض، چاپ اول، ۱٤۱۰هـ.

۱۳۳– المدينة النبوية فجر الإسلام و العصر الراشدي: محمد حسن شراب، دار القلم، دمشق، دار الشامية، بيروت، چاپ اول، ۱۳۱۵هـ.

۱۳٤– نظام الحكم في الشريعة و التاريخ الإسلامي: ضافر القاسمي، دار النفائس، بيروت، چاپ سوم.

۱۳۵– عثمان بن عفان: صادق عرجون، چاپ سوم، ۱٤۱۰هـ.

۱۳٦– شهيد الدار عثمان بن عفان: احمد الخروف، دار البيارق، دار عمار، چاپ اول، ۱٤۱۸هـ.

۱۳۷– التمهيد و البيان في مقتل الشهيد عثمان: محمد بن يحيي بن ابي‌بكر الماقي الأندلسي، دكتر محمد يوسف زايد، دار الدوحة، چاپ اول، ۱٤۰۵هـ.

۱۳۸– مجله‌ي البحوث الإسلامية: شماره‌ي.۱۰

۱۳۹– أثر التشيع علي الروايات التاريخية: دكتر عبدالعزيز نور ولي، دار الخضري، مدينه، چاپ اول، ۱٤۱۷هـ.

۱٤۰– عقيدة السلف و أصحاب الحديث: بهيج اسماعيل صابوني، نشر محمد امين رمح، ۱۹۷۰م.

۱٤۱– رياض النفوس: ابوبكر عبدالله بن محمد مالكي، دار الغرب الإسلامي، چاپ۱٤۰۳هـ.

۱٤۲– الجهاد و القتال في السياسة الشرعية: محمد هيكل، چاپ اول، ۱٤۱٤هـ.

۱٤۳– ليبيا من الفتح العربي حتي انتقال الخلافة الفاطمية: دكتر صالح مصطفي مفتاح المزيني، انتشارات دانشگاه قاريونس، بنغازي، چاپ سوم، ۱۹۹٤م.

۱٤٤– الشرف و التسامي بحركة الفتح الإسلامي: دكتر علي محمد صلابي، مكتبة الصحابة، شارجه، چاپ اول، ۱٤۲۲هـ.

١٤٥– فتنة مقتل عثمان: دکتر محمد عبدالله غبان، مکتبة العبیکان، چاپ اول، ١٤١٩ه.
١٤٦– تحقیق مواقف الصحابة في الفتنة من روایات الطبري و المحدثین: دکتر محمد أمحزون، دار طیبة، مکتبة الکوثر، ریاض، چاپ اول،١٤١٥ه.
١٤٧– عثمان بن عفان الخلیفة الشاکر الصابر: عبد الشیخ، چاپ اول، ١٤١٢ه
١٤٨– تاریخ المدینة: ابوزید عمر بن شبه نمیري بصري، تحقیق: محمود شلتوت، نشر سید حبیب محمود احمد، مدینه، ١٣٩٣ه.
١٤٩– منهاج القاصدین في فضل الخلفاء الراشدین: نسخه‌ي خطي، کتابخانه‌ي عارف حکمت، مدینه‌ي منوره، شماره‌ي.٢٥٢
١٥٠– مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین: ابوالحسن اشعري.
١٥١– لوامع الأنوار البهیة: سفاریني، المکتب الإسلامي.
١٥٢– الوصیة الکبري: شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیة، چاپ دار المطبعة السلفیة، چاپ سوم، ١٤٠١ه.
١٥٣.الثقات: ابن‌حبان، مکتبة العلم، مکه‌ي مکرمه، چاپ اول، ١٣٩٣ه.
١٥٤– استشهاد عثمان و وقعة الجمل في مرویات سیف بن عمر في تاریخ الطبري دراسة نقدیة: دکتر خالد الغیث.
١٥٥– أحکام القرآن: ابن‌العربي، دار المعرفة، بیروت.
١٥٦– شرح الطحاویة: علامه محمد بن علي بن محمد أذرعي، المکتب الإسلامي، بیروت.
١٥٧– التاریخ الصغیر: بخاري.
١٥٨– عبدالله بن سبأ و أثره في أحداث الفتنة في صدر الإسلام: سلمان بن حمد العودة، دار طیبة، ریاض، چاپ سوم، ١٤١٢ه.
١٥٩– العواصم من القواصم: قاضي ابوبکر بن‌العربي، تحقیق: محب الدین الخطیب، دارالثقافة، دوحه، چاپ دوم، ١٩٨٩ه.
١٦٠– تثبیت دلائل النبوة: همداني.
١٦١– الفصل في الملل و النحل: ابومحمد بن حزم ظاهري، مکتبة الخانجي، مصر.
١٦٢– دول الإسلام: ذهبي.
١٦٣– الوافي بالوفیات: صدفي.
١٦٤– مروج الذهب و معادن الجوهر: ابوالحسن علي بن حسین بن علي مسعودي، دار الکتاب، بیروت، چاپ اول، ١٤٢٠ه.
١٦٥– سنن سعید بن منصور: دار الصمیعي، چاپ دوم، ١٤٢٠ه.
١٦٦– کتاب أهل البغي من الحاوي الکبیر: ماوردي.
١٦٧– المنتقي من منهج الإعتدال: حافظ ابوعبدالله محمد بن عثمان ذهبي، دار البیان، تحقیق و شرح: محب‌الدین الخطیب.

١٦٨- الفتن: نعيم بن حماد.
١٦٩- أحداث و أحاديث فتنة الهرج: دكتر عبدالعزيز دخان، مكتبة الصحابة، چاپ اول، ١٤٢٤ هـ.
١٧٠- تهذيب ابن‌عساكر: دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٧هـ.
١٧١- عقيدة الإمام ابن‌القتيبة: علي العلياني، مكتبة الصديق، چاپ اول، ١٤١٢هـ.
١٧٢- الإمامة و السياسة: منسوب به ابن‌قتيبة، مؤسسه‌ي حلبي، قاهره.
١٧٣- الصواعق المحرقة علي أهل الرفض و الضلال و الزندقة: ابوالعباس احمد بن محمد بن علي بن حجر هيثمي، مؤسسه‌ي الرسالة، بيروت، چاپ اول، ١٤١٧هـ.
١٧٤- تفسير القرطبي: ابوعبدالله محمد بن احمد انصاري قرطبي، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١٧٥- وقعة صفين: ابن‌مزاحم، تحقيق: عبدالسلام هارون، چاپ دوم، قاهره، ١٣٨٢هـ.
١٧٦- تنزيه خال المؤمنين معاوية بن أبي‌سفيان من الظلم و الفسق في مطالبته بدم أمير المؤمنين عثمان: ابويعلي محمد الفراء، چاپ اول، ١٤٢٢هـ.
١٧٧- دراسة في تاريخ الخلفاء الأمويين: دكتر محمد ضيف الله بطاينة، دار الفرقان، اردن.
١٧٨- الأخبار الطوال: ابوحنيفه احمد بن داود، تحقيق: عبدالمنعم عامر، مراجعه: دكتر جمال الدين الشيال، مكتبة المتنبي، بغداد.
١٧٩- نهج‌البلاغة: شرح محمد عبده، دار البلاغة، بيروت.
١٨٠- معاوية بن أبي‌سفيان، صحابي كبير و ملك مجاهد: منير محمد الغضبان، دار القلم، دمشق، چاپ سوم، ١٤١٧هـ.
١٨١- مجموع الفتاوي: ابن‌تيمية، جمع و ترتيب: عبدالرحمن بن محمد قاسم، چاپ اول، ١٣٩٨هـ.
١٨٢- الأساس في السنة: سعيد حوي، دار السلام، قاهره.
١٨٣- الإعتقاد علي مذهب سلف أهل السنة و الجماعة: ابوبكر احمد بن حسين بيهقي.
١٨٤- المحن: ابن ابي‌العرب.
١٨٥- بذل المجهود في إثبات مشابهة الرافضة لليهود: عبدالله الجميلي، مكتبة الغرباء الأثرية، مدينه‌ي منوره، چاپ سوم، ١٤١٤هـ.
١٨٦- الإمامة و الرد علي الرافضة: تحقيق: علي ناصر فقيهي.
١٨٧- تطور الفكر السياسي الشيعي من الشوري إلي ولاية الفقيه: احمد الكاتب.
١٨٨- حكومت اسلامي: روح‌الله موسوي خميني.
١٨٩- مقاتل الطالبيين: ابوالفرج الصفهاني.
١٩٠- الأغاني: ابوالفرج الصفهاني.
١٩١- المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم: ابوالفرج عبدالرحمن علي الجوزي، دارالكتب العلمية، بيروت.

١٩٢- كتب حذر منها العلماء: ابوعبيده مشهور بن حسن آل سلمان، دار الهيعي، عربستان سعودي، چاپ اول، ١٤١٥هـ.
١٩٣- السيف اليماني في نحر الإصفهاني: وليد اعظمي، چاپ دوم، ١٤١٠هـ.
١٩٤- معجم الأدباء: ياقوت حموي، دار صادر.
١٩٥- الأدب في الإسلام: نايف معروف، دار النفائس، چاپ اول، ١٤١٠هـ.
١٩٦- وفيات الأعيان و أنباء الزمان: ابن‌خلكان ابوالعباس شمس‌الدين احمد، تحقيق: احسان عباس، دار صادر.
١٩٧- منهج الرسولﷺ في غرس الروح الجهادية في نفوس الصحابة: سيد محمد نوح، چاپ اول، ١٤١١هـ.
١٩٨- التفسير المنير: دكتر وهبة الزحيلي، دار الفكر المعاصر، بيروت، چاپ اول، ١٤١١هـ.
١٩٩- الإيمان أولا كيف نبدأ به: مجدي الهلالي، دار التوزيع و النشر الإسلامية، مصر.
٢٠٠- عيون الأخبار: ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٦هـ.
٢٠١- تهذيب مدارج السالكين ابن‌القيم: عبدالمنعم صالح العلي العزي، مؤسسه‌ي الرسالة، چاپ سوم، ١٤٠٩هـ.
٢٠٢ - الرقائق: محمد احمد راشد، دار البشير، مصر.
٢٠٣- صحيح الجامع الصغير: محمد ناصر الدين آلباني، چاپ سوم، ١٤٠٨هـ.
٢٠٤- السلسلة الصحيحة: آلباني، المكتب الإسلامي.
٢٠٥- رهبان الليل: دكتر سيد بن حسين العفاني، مكتبة معاذ بن جبل، مصر.
٢٠٦- ما ذئبان جائعان: ابن‌رجب، تحقيق: محمد صبحي حلاق، مؤسسه‌ي الريان، چاپ اول، ١٤١٣هـ.
٢٠٧- جواهر الأدب: سيد احمد هاشمي، مؤسسه‌ي المعارف، بيروت.
٢٠٨- صحيح الترغيب و الترهيب: منذري.
٢٠٩- الأخلاق بين الطبع و التطبع: ابوعبدالله فيصل بن عبده الحاشدي، دار الإيمان، اسكندريه.
٢١٠- صلاح الأمة في علو الهمة: دكتر سيد بن حسين العفاني، مؤسسه‌ي الرسالة، چاپ اول، ١٤٢٤هـ.
٢١١- جهاد النفس: علي بن محمد الدهامي، دار طيبة، رياض، چاپ اول، ١٤٢٤هـ.
٢١٢- جامع العلوم و الحكم: ابن‌رجب.
٢١٣- الحسن و الحسين سيدا شباب أهل الجنة: محمد رضا، المكتبة العصرية، لبنان، چاپ اول، ١٤٢٢هـ.
٢١٤- علموا أولادكم حب آل بيت النبيﷺ : محمد عبده يماني، دار القبلة، جده، چاپ دوم، ١٤١٨هـ.

۲۱۵- منهج الإسلام في تزكية النفس: دكتر محمد خير فاطمه، دار الخير، چاپ اول، ۱۴۲۴هـ.
۲۱۶- مدارج السالكين: ابن‌قيم، تحقيق: محمد حامد فقي، دار الكتاب العربي، بيروت.
۲۱۷- أمراض النفس دراسة تربوية لأمراض النفوس و معوقات تزكيتها و علاج ذلك: دكتر انس احمد كرزون، دار ابن‌حزم، چاپ سوم، ۱۴۲۴هـ.
۲۱۸- الجواب الكافي: ابن‌قيم.
۲۱۹- جامع بيان العلم و فضله: ابن‌عبدالبر، چاپ چهارم، ۱۴۱۹هـ.
۲۲۰- المحدث الفاضل: رامهرمزي.
۲۲۱- قواعد في التعامل مع العلماء: عبدالرحمن بن معلا اللويحق، دار الوراق، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.
۲۲۲- الداء و الدواء: ابن‌قيم.
۲۲۳- التعريفات: جرجاني.
۲۲۴- سنن نسائي: احمد بن شعيب بن علي نسائي، دار الفكر، بيروت.
۲۲۵- الزواجر: ابن‌حجر هيثمي.
۲۲۶- الشهب اللامعة في السياسة النافعة: عبدالله بن يوسف بن رضوان المالقي، دار المدار الإسلامي، لبنان، چاپ اول.
۲۲۷- أحكام القرآن: احمد بن علي رازي معروف به جصاص، دار الكتاب العربي، بيروت.
۲۲۸- المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز: ابن‌عطيه ابومحمد عبدالحق بن غالب اندلسي، مغرب.
۲۲۹- التحرير و التنوير: شيخ محمد طاهر بن عاشور، دار الكتب الشرقية، تونس.
۲۳۰- الفوائد: محمد بن ابوبكر بن قيم الجوزية، دار الريان للتراث، قاهره.
۲۳۱- تفسير ابن‌كثير: دار الفكر و دار القلم، بيروت، چاپ دوم.
۲۳۲- تيسير الكريم الرحمن في تفسير الكريم المنان: عبدالرحمن ناصر السعدي، مؤسسه‌ي السعدية، رياض.
۲۳۳- معني الزهد و المقالات و صفة الزاهدين: امام ابوسعيد احمد بن محمد، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ۱۴۲۴هـ.
۲۳۴- محاسن التأويل: محمد جمال‌الدين قاسمي، دار الفكر، بيروت.
۲۳۵- نهاية الأرب في فنون الأدب: شهاب الدين احمد بن عبدالوهاب نويري، قاهره.
۲۳۶- صور و عبر من الجهاد النبوي في المدينة: دكتر فوزي فيض الله، دار القلم، دمشق، چاپ اول، ۱۴۱۶هـ.
۲۳۷- قيادة الرسول ﷺ السياسية و العسكرية: احمد راتب عرموش، دار النفائس، چاپ اول، ۱۴۰۱هـ.
۲۳۸- ولاة مصر: ابويوسف محمد يوسف الكندي، تحقيق: دكتر حسين نصار، دار صادر، بيروت، بي‌تا.

۲۳۹- النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة: جمال‌الدين ابوالمحاسن يوسف بن تغري بردي، قاهره، بي‌تا.
۲۴۰- المجروحين من المحدثين: ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد، تحقيق: ابراهيم محمود زايد، حلب، دار الوعي.
۲۴۱- تذكرة الحفاظ: شمس‌الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، بيروت، دار إحياء التراث.
۲۴۲- الكامل في ضعفاء الرجال: امام حافظ بن ابي‌احمد عبدالله بن عدي جرجاني، دار الفكر، بيروت، چاپ سوم، ۱۴۰۵هـ.
۲۴۳- المعرفة و التاريخ: يعقوب بن سفيان فسوي، تحقيق: اكرم ضياء العمري، مؤسسه‌ي الرسالة، چاپ سوم، ۱۴۰۱هـ.
۲۴۴- فقه السيرة: منير الغضبان.
۲۴۵- الصراع مع اليهود: ابوفارس، دار الفرقان، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.
۲۴۶- مرويات خلافة معاوية في تاريخ الطبري: خالد محمد الغيث، دار الأندلس، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.
۲۴۷- مجموعة الفتاوي: تقي‌الدين احمد بن تيمية الحراني، دار الوفاء، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.
۲۴۸- السنة: ابوبكر خلال، تحقيق: عطية الزهراني، دار الراية، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.
۲۴۹- المطالب العلية بزوائد المسانيد الثمانية: چاپخانه‌ي العصرية، ۱۳۹۰هـ.
۲۵۰- أخلاق النبي في القرآن و السنة: دكتر احمد بن عبدالعزيز قاسم حداد، دار الغرب الإسلامي، لبنان، چاپ دوم، ۱۹۹۹م.
۲۵۱- جامع الأصول من أحاديث الرسول: امام مبارك بن جزري، تحقيق: حامد فقي، رياض، ۱۳۷۰هـ.
۲۵۲- مقاصد الشريعة الإسلامية و علاقتها بالأدلة الشرعية: محمد سعيد اليوبي، دار الهجرة.
۲۵۳- اعتبار المآلات و مراعاة نتائج التصرفات: دكتر عبدالرحمن بن معمر السنوسي، دار ابن‌الجوزي، چاپ اول، عربستان سعودي، ۱۴۲۴هـ.
۲۵۴- أسباب النزول: علي بن احمد واحدي، دار الفكر، بيروت.
۲۵۵- رسالة الألفة بين المسلمين: ابن‌تيمية.
۲۵۶- الناهية عن طعن أمير المؤمنين معاوية: عبدالعزيز بن احمد حامد، كويت، چاپ اول.
۲۵۷- نظام الخلافة في الفكر الإسلامي: مصطفي حلمي: دار الدعوة، اسكندريه.
۲۵۸- الشيخان أبوبكر و عمر رواية البلاذري في أنساب الأشراف: تحقيق: دكتر احسان صدقي العمد، چاپ سوم، ۱۴۱۸هـ.
۲۵۹- الدولة و السيادة في الفقه الإسلامي: فتحي عبدالكريم، مكتبة وهبة، چاپ دوم، ۱۴۰۴هـ.
۲۶۰- الذاكرة التاريخية للأمة: دكتر قاسم محمد.

٢٦١- الدور السياسي للصفوة في صدر الإسلام: السيد عمر، چاپ اول، ١٤١٧هـ.
٢٦٢- أثر العلماء في الحياة السياسية في الدولة الأموية: دكتر عبدالله عبدالرحمن الخرعان، مكتبة الرشد، چاپ اول، ١٤٢٤هـ.
٢٦٣- دراسات في الأهواء و الفرق و البدع و موقف السلف منها: دكتر ناصر بن عبدالكريم العقل، چاپ اول، ١٤١٨هـ.
٢٦٤- وجوب التعاون بين المسلمين: عبدالرحمن السعدي، دار المعارف، رياض، ١٤٠٢هـ.
٢٦٥- سنن دارمي: ابوعبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام دارمي، دار الكتب العلمية، بيروت.
٢٦٦- النظريات السياسية: محمد ضياء الريس.
٢٦٧- قضاء الحوائج: ابوبكر بن ابي‌الدنيا، دار ابن‌حزم، تحقيق: محمد خير رمضان يوسف.
٢٦٨- فيض القدير شرح الجامع الصغير: عبدالرؤوف مناوي، دار الفكر، چاپ دوم، ١٣٩١ هـ.
٢٦٩- مآثر الإنافة في معالم الخلافة: قلقشندي، تحقيق: عبدالستار احمد الفرج، عالم الكتب، بيروت.
٢٧٠- العبودية: ابن‌تيمية.
٢٧١- المدينة في العصر الأموي: محمد محمد شراب، مؤسسه‌ي علوم القرآن دمشق.
٢٧٢- مواقف المعارضة في خلافة يزيد: محمد شيباني، دار البيارق، عَمان اردن.
٢٧٣- تهذيب الكمال في أسماء الرجال: المزي، تحقيق: دكتر بشار عواد معروف، مؤسسه‌ي الرسالة، بيروت.
٢٧٤- أثر أهل الكتاب في الفتن و الحروب الأهلية في القرن الأول الهجري: چاپ ١٤١٠هـ.
٢٧٥- الوسطية في القرآن الكريم: علي صلابي، دار الصحابة، امارات، چاپ اول، ١٤٢٢هـ.
٢٧٦- التوضيح و البيان لشجرة الإيمان: عبدالرحمن السعدي.
٢٧٧- المرتضي سيرة أمير المؤمنين أبي‌الحسن علي بن أبي‌طالب: ابوالحسن ندوي، دار القلم، دمشق، چاپ دوم، ١٤١٩هـ.
٢٧٨- تاريخ العراق في ظل الحكم الأموي: دكتر علي حسن الخربوطلي، دار المعارف، مصر.
٢٧٩- المفهم لما أشكل من تلخيص مسلم: ابوالعباس احمد عمر قرطبي، تحقيق: محيي الدين مستو، يوسف بدوي؛ دار ابن‌كثير، چاپ اول، ١٤١٧هـ.